

مجموعه آثار

ابو عبد الرحمن سلیمان

بخشنامه‌های از خاتون اتمتیر سالک

جلد اول

کتابخانه

تصویر استوار و خداداد



**Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi  
Preserved in Punjab University Library.**

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ  
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ



مجموعہ آثار

# ابو عبد الرحمن سلیمی

بخشہائی از حقائق تفسیر و رسائل و غیر



جلد اول

کراچی

نصر اللہ پور جواد



مرکز نشر دانشگاهی

۵۰۸

129610



مجموعه آثار ابو عبد الرحمن سنلی احمد اول

کرد اوری: نصرالله سورجوادی

مسؤول فنی: کیخسرو شامری

مرکز نشر دانشگاهی، حب اول ۱۳۶۹

تعداد ۲۰۰۰

لبنو کرائی: بهزاد

جاب: نویهار

صحافی: ایران

حق جاب محفوظ است.



به مناسبت هزارمین سال درگذشت  
ابوعبدالرحمن سلمی نیشابوری







## فهرست

مقدمه

### ۱. حقایق التفسیر

تفسیر امام جعفر صادق (تصحیح بل نوبیا)

تفسیر ابن عطا (تصحیح بل نوبیا)

۲۲۵ تفسیر ابوالحسین نوری (تصحیح بل نوبیا)

۲۳۵ تفسیر حسین بن منصور حلاج (تصحیح لویی ماسینیون)

۲۹۳ ۲. تاریخ الصوفیة (تصحیح لویی ماسینیون)

۳۱۱ ۳. جوامع آداب الصوفیة (تصحیح ایوان کولبرگ)

۴۰۹ ۴. عیوب النفس و مداواتها (تصحیح ایوان کولبرگ)

۴۶۵ ۵. درجات المعاملات (تصحیح احمد طاهری عراقی)





## مجموعه آثار سلمی

### مقدمه

ابو عبدالرحمن سلمی (متوفی شعبان ۴۱۲ هـ) یکی از مهمترین نویسندگان و مورخان ایرانی در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است که خوشبختانه تعدادی از آثار مهم و ارزشمند او، که عموماً درباره تصوف و عرفان اسلامی است، به دست ما رسیده است. آثار او، که همه به زبان عربی است، از قدیم نزد نویسندگان و متسایخ صوفیه کم و بیش شناخته بوده است. معروفترین اثر او *طبقات الصوفیه* است که خود قدیمترین و مفصلترین اثری است که در تاریخ بزرگان تصوف و عقاید و سخنان ایسان به دست ما رسیده و تاکنون دوبار تصحیح و چاپ شده است، بار اول در قاهره<sup>۱</sup> و بار دوم در لیدن<sup>۲</sup>. شهرت این اثر بیشتر مدیون معروفیت کتاب دیگری است به همین نام که از روی تقریرات خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) تهیه شده است. مرجع و منبع اصلی خواجه عبدالله نیز همین کتاب سلمی بوده است.

شهرت و محبوبیت سلمی و آثار او، که تقریباً از زمان حیات او آغاز گردید<sup>۳</sup>، بیشتر به واسطه شاگردان او بوده است که سخنان استاد و اخباری را که از وی شنیده بودند در کتابهای خود نقل کرده‌اند. معروفترین شاگرد او ابوالقاسم قسیری (متوفی ۴۶۵) است که سخنان فراوانی از قول استاد خود در رساله قسیری<sup>۴</sup> نقل کرده است.

ابونعیم اصفهانی (متوفی ۴۳۰) نیز، که سفری به نینسبور کرده و به ملاقات ب سلمی نایل شده بود، به اهمیت مقام سلمی به عنوان مورخ و راوی بزرگ صوفیه اشاره کرده است<sup>۵</sup>. خطیب بغدادی (متوفی ۴۶۳) نیز اخبار فراوانی از قول سلمی در تاریخ بغداد نقل کرده است<sup>۶</sup>.

۱. مشخصات کتابشناسی آن از این قرار است: *طبقات الصوفیه*، ابو عبدالرحمن سلمی، تصحیح و مقدمه نورالدین سربنده، قاهره، چاپ اول ۱۹۵۳، چاپ دوم ۱۹۶۹.

۲. مشخصات کتابشناسی طبع لیدن از این قرار است:

al-Sulami, Abu Abd al-Rahman, *Kitab Tabaqat al-Sufiyya*, Texte Arabe Avec une introduction et un index par Johannes Pedersen, Leiden 1960.

۳. چنانکه خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (حاجت مدینه، ج ۲، ص ۲۴۸) می‌نویسد: «قد رأی عبد الرحمن عند أهل بلدة جليل، ومحلته في طائفته نينسبور، فحدثان مع ذلك صاحب حديث محمود جمع سيوخا و تراجم و ابواب، و نينسبور له دورير معروفه به سكنها الصوفيه فدخلتها، و فبره هناك سيركون بزارة».

۴. بنکرید به حنبه الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، ج ۱۰، بیروت، ۱۹۶۷، ص ۲۱-۲۲.



سلمی بیش از هر چیز مورخ و گردآورنده سخنان مشایخ پیشین و اخبار ایشان است، و از قدیم نیز نویسندگان از او به همین عنوان یاد کرده اند، چنانکه مثلاً خطیب بغدادی در تاریخ بغداد می نویسد: «وكان ذا عناية باخبار الصوفية»<sup>۵</sup>، و ابوالمظفر اسفراینی (متوفی ۴۷۱) در التبصیر فی الدین او را یکی از مشایخ صوفیه و جمع آورنده اشارات و احادیث مشایخ معرفی کرده است.<sup>۶</sup> هجویری نیز در کشف المحجوب او را «نقال طریقت و کلام مشایخ» نامیده است.<sup>۷</sup> نویسنده تاریخ نیشابور (منتخب کتاب السیاق) نیز با این عبارت از او یاد کرده است: «سیخ الطریقة فی وقته، الموفق فی جمع علوم الحقایق و معرفة طریق التصوف، و صاحب التصانیف المشهورة فی علوم القوم»، و سپس افزوده است که «جمع من الکتب مالم یسبق الی ترتبه فی غیره حتی بلغ فهرست تصانیف المائة او اکثر»<sup>۸</sup>.

رسمی که صاحب تاریخ نیشابور در تعداد تصانیف سلمی ذکر کرده است مبالغه آمیز نیست؛ ولی متأسفانه از این حد و اندی کتاب و رساله فقط حدود چهارده عنوان تاکنون پیدا شده که اکثر آنها به حاکم رسیده است. البته نام بعضی از آثار سلمی در منابع قدیم ذکر شده که هنوز نسخه‌ای از آنها پیدا نشده است. یکی از این کتابها تاریخی بوده است که مؤلف درباره‌اش چنین نوشته بوده و هجویری در کتاب خود آن را بدین گونه معرفی کرده است: «شیخ ابو عبد الرحمن محمد بن حسن سلمی رضی... تاریخی کردست مراهل صفه را مفرد، و مناقب و فضایل و سامی و کند بیاورده»<sup>۹</sup>. این تسمیه نیز این اثر را دیده بوده و از آن در یکی از رسائل خود یاد کرده است.<sup>۱۰</sup> محققان معاصر فهرستهایی از آثار سلمی تهیه کرده اند که جامعترین آنها فهرستی است که مصحح مصری طبقات الصوفیه، نورالدین سربیه، در مقدمه خود برده است.<sup>۱۱</sup>

فهرست سربیه از آثار سلمی، با وجود آنکه بسیار مبسوط است و در آن از دهها عنوان یاد شده است، باز هم کامل نیست. محقق مصری سعی کرده است همه عناوینی را که در منابع مختلف به سلمی نسبت داده شده است، اعم از آنهایی که پیدا شده یا پیدا نشده است، بیاورد

۵. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۲۲۸.

۶. التبصیر فی الدین، ابوالمظفر اسفراینی، تصحیح کمال یوسف الحوت، بیروت، ۱۴۰۳/۱۹۸۳، ص ۱۹۲.

۷. کشف المحجوب، حاکم، یوسف کاتبی، ص ۹۹.

۸. لغتنامه آلامی، ص ۲۰۰، تاریخ مسعودی، تصحیح سید السیوف، تألیف ابوالحسن عبدالغافر الفارسی، انتخاب

ابو سعید نصر عینی، به نوسان محمد کافو محمودی، ص ۱۳۶۲، ص ۹، برای شرح بیشتر درباره

رسمی و مشخصات سلمی و آثار او، مکرر به مقدمه کوئیرک به دور سائنه "جوامع آداب الصوفیه" و

"عقوبات سلمی و مقدمه‌ها"، در همین مجلوه، ص ۳۱۳ - ۳۳۵.

۹. کشف المحجوب، ص ۹۹.

۱۰. در این جمع تصانیف، ابو عبد الرحمن سلمی فی تاریخ هلال الصوفیه، اخبار جهاد السلف و طبقات الصوفیه

تصانیف، ص ۱۰۰، حیدرآباد، حضرت مدینه، من کتب و رسائل الصوفیه، و سرفه مسافه من کتب الصوفیه

مجموعه، ص ۱۰۰، مسافه، به نوسان محمد سربیه، ص ۱، فخره، ص ۲۸ و ۲۹.

۱۱. فهرست تصانیف سلمی، به تصحیح نورالدین سربیه، مقدمه مصحح، ص ۲۲-۲۹.

ولی باز آثاری پیدا شده است که فهرست نگار از آنها بی خبر بوده است. مثلاً کتاب نسیم الارواح و کلام الشافعی فی التصوف، که نسخه‌ای از هر يك از آنها در ایران پیدا شده و ما ان شاء الله در جلد دوم این مجموعه آنها را چاپ خواهیم کرد، در این فهرست ذکر نشده است. تحقیق درباره آثار سلمی و جستجو برای یافتن نسخ خطی آثار او کاری است که بخصوص در سی چهل سال اخیر بجد دنبال شده است و همچنان باید ادامه یابد.

تحقیق درباره سلمی و آثار او از چند جهت برای ما اهمیت دارد. یکی از جهت شناخت تاریخ تصوف و شرح احوال و عقاید مشایخ صوفیه، بخصوص در قرنهای سوم و چهارم که در واقع عصر طلایی تصوف به شمار می آید. کتاب طبقات الصوفیه سلمی بدون شك یکی از مهمترین و بهترین، اگر نگوییم مهمترین و بهترین، اثر در این زمینه است. اما این اثر یگانه کتابی نیست که نویسنده نیشابوری ما در این زمینه تألیف کرده باشد. سلمی کتاب دیگری داشته است به نام تاریخ الصوفیه که ظاهراً پیش از سال ۴۷۰ هجری تصنیف کرده و متأسفانه هنوز نسخه‌ای از آن پیدا نشده است. گرچه قسمتهایی کوتاه از این کتاب را نویسندگان دیگر در آثار خود نقل کرده اند. یکی از این نویسندگان خطیب بغدادی است که مطالبی را که سلمی در کتاب خود درباره حلاج گفته است در تاریخ بغداد آورده و ماسینیون آنها را استخراج کرده و ما در همین مجموعه آن را چاپ کرده ایم<sup>۱۱</sup>. اثر دیگری، که قبلاً از آن یاد کردیم، یعنی تاریخ اهل صفة، نیز احتمالاً حاوی مطالبی است که برای تدوین تاریخ تصوف می تواند سودمند باشد. علاوه بر اینها، سلمی در آثار دیگر خود نیز بسیاری از سخنان مشایخ پیشین را نقل کرده و جمع آوری این اقوال نیز می تواند در شناخت هر يك از مشایخ به محققان کمک کند.

سلمی در درجه اول يك صوفی است و دیدگاه او نیز تاریخی است. اما در عین حال او يك مسلمان مؤمن و پیر و اهل حدیث و سنت است و از مشایخ بغداد حدیث روایت می کرده است.<sup>۱۲</sup> روحیه اهل حدیث در همه آثار سلمی کم و بیس پیدا است. حتی یکی از آثار او به نام اربعین فی الحدیث، همان طور که از نام آن پیدا است، چیزی بیس از مجموعه‌ای از احادیث نیست. مطالعه این اثر و آثار دیگر سلمی می تواند گوشه‌ای از تاریخ علم حدیث و محدثان بخصوص رابطه میان اهل حدیث و تصوف را برای ما روشن نماید.

اهمیت دیگر سلمی و آثار او از جهت تاریخ تفسیر قرآن و بخصوص تفسیر عرفانی است. سلمی صاحب کتابی است به نام حقائق التفسیر. این کتاب عظیم، که در واقع یکی از قدیمترین و بی شك مهمترین کتب تفسیر از لحاظ عرفانی است، مجموعه‌ای است از تفاسیری که تا پیش از سلمی از دیدگاه تصوف و عرفان نوشته شده بوده است. تفسیر منسوب به امام صادق (ع)، که در حقیقت اساس همه تفاسیر عرفانی است، و تفسیر ابن عطاء، که یکی از

۱۲. ظاهراً ذمبی نیز قسمتهایی را در کتاب تاریخ الاسلام خود نقل کرده است.

۱۳. بنکرید به تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۲۸.



مفصلترین تفاسیر صوفیانه است، در این مجموعه درج شده است. بالأخره، اهمیت دیگر آثار سلمی در مطالبی است که وی درباره علوم تصوف، احوال و مقامات، آداب و رسوم، اخلاقی و حقایق طریقت، بیان کرده است. در آثار سلمی ما از یک سو با مسائل معنوی و عرفانی و ساراب صوفیه درباره احوال و مواجید ایسان آشنایی می‌شویم و از سوی دیگر با آداب و رسوم اجتماعی ایسان، رسائلی که نویسنده نیاپوری درباره مسلمانیه و اهل قیوت نوشته در واقع آثاری است که ما را به متن جامعه اسلامی ایران، بخصوص در خراسان، در قرن چهارم هجری، می‌برد و با مسائل اجتماعی و ارزشهایی که متدینین برای آداب و رسوم خاص اجتماعی قابل بوده‌اند آشنا می‌سازد.

اهمیت سلمی و آثار او به آنچه ذکر کردیم محدود نمی‌شود. سلمی به هر حال یک نویسنده و مورخ طراز اول ایرانی است، آن هم در عصری که از لحاظ فرهنگی در خستانتترین اعصار تاریخ کشور ما در دوره اسلامی بوده است، عصری که معمولاً از آن به عنوان «عصر تاریک» در تمدن اسلامی یاد می‌شود. تحقیق درباره نویسندگان ایرانی و معرفی آثار ایسان، از هر ما نمی‌که باسند و اثر مرامی که داشته باشند، خواهد به غربی نوشته باشند و خواه به فارسی. بدون شک از اهم و وظائف فرهنگی نسل کنونی است. با همه اهمیتی که این نویسنده نیاپوری در تاریخ فرهنگ کشور ما داشته و دارد و با همه تأییری که آثار او در نویسندگان بعدی داشته است، مناسبانه قدر او شناخته نشده و حتی باید بگوییم که تا حدودی هم مورد بی‌اعتنایی و غفلت واقع شده است. این بی‌اعتنایی و غفلت را در سرنوشتی که آثار او پیدا کرده است می‌توان ملاحظه کرد.

زمان حدود یکصد و بیست و یک و کوچکی که سلمی تألیف کرده است، همان طور که اشاره شد، تنها چهارده اثر تاکنون به دست ما رسیده است و جنای ناسف اینجاست که بجز یکی از این آثار، که حندی نس توسط نگارنده تصحیح و چاپ گردید (کتاب السماع)، همه آثاری که به چاپ رسیده در خارج از ایران به همت محققان خارجی، تصحیح و چاپ شده است. آثار سلمی به کوشش محققان اروپایی و عرب و ترک و هندی تصحیح شده و در آلمان و فرانسه و بیروت و ترکیه و بغداد و هند به چاپ رسیده است. مشخصات کتابسناسی این آثار را بعداً معرفی خواهیم کرد. ما داستان بی‌اعتنایی و غفلت ما نسبت به آثار سلمی به اینجا ختم نمی‌شود.

یکی از دردشای رنج‌آور اهل تحقیق در کشور ما دسترسی نداشتن به منابعی است که در خارج از کشور به چاپ می‌رسد. کتابخانه‌های ما مناسبانه از این حیث بسیار ضعیف و فقیرند. نسخه‌های حای بسیاری از کتابهایی که در خارج به طبع می‌رسد برای ما در ایران حکم نسخ خطی را دارد. این موضوع بارها و بارها، در مورد آثار نویسندگان مختلف اسلامی ایران، برای من ثابت شده است؛ ولی در مورد آثار سلمی وضع از همه اسفناکتر بوده است. آثار یک نویسنده طراز اول ایرانی توسط برویسگران کشورهای دیگر تصحیح و چاپ می‌شود، ولی حتی یک نسخه از آنها در کتابخانه‌های ما

یافت نمی‌شود. یکی از این آثار تفسیر منسوب به امام صادق (ع) است که من ماهها برای یافتن آن در ایران وقت صرف کردم و موفق نشدم، تا سرانجام از دوستان خود در خارج خواهش کردم که عکسی از آن برایم تهیه کنند و فرستند. در مورد بسیاری دیگر از آثار چاپ شده سلمی وضع به همین منوال بود. یکی در اسرائیل چاپ شده بود، دیگری در هندوستان، سومی در بغداد، و چهارمی در ترکیه و همینطور آثار دیگر. مدتها طول کشید تا توانستم همه آناری را که تاکنون چاپ شده بود تهیه کنم و برای اینکه همکاران محقق خود را از این رنج معاف سازم و دینی را که ما به این نویسنده ایرانی داریم ادا کنم، درصدد برآمدم تا در آستانه هزارمین سال درگذشت او همه آنها را در ایران تجدید چاپ کنم.

در ابتدا ما قصد داشتیم فقط آثار چاپ شده سلمی را جمع‌آوری و به صورت مدون تجدید چاپ کنیم. ولی توفیقات الهی اسبابی را فراهم کرد و دریچه‌های دیگری را به روی ما گشود. در ضمن تحقیقات خود، ما از نسخه‌های خطی بعضی از آثار سلمی اطلاع پیدا کردیم که تاکنون به چاپ نرسیده بود. یکی از این آثار رساله درجات المعاملات است که نسخه آن در برلین بود. این نسخه را تهیه و برای چاپ آماده کردیم. اثر دیگر کتاب السماع سلمی است که نسخه‌ای قدیمی و منحصراً بدون آن در ترکیه بود و ما آن را نیز تهیه کردیم و پس از تصحیح در مجله معارف شماره پنجم سال ۱۳۶۷ (۳) چاپ کردیم. این درواقع اولین اثری بود از سلمی که در ایران به طبع می‌رسید. دو رساله دیگر را نیز در مجموعه ارزشمندی که در کتابخانه احمدی شیراز نگهداری می‌شود، یکی به نام نسیم الارواح و دیگری به نام کلام السامع فی التصوف، پیدا کردیم و هم‌اکنون آقای دکتر طاهری عرافی مسعود تصحیح آنهاست. ابتدا در نظر داشتیم که همه این آثار را در یک مجلد به چاپ برسانیم، ولی گرفتار آثار و جمع‌آوری و چاپ آنها در یک مجلد از لحاظ فنی مسکلاتی را ایجاد می‌کرد. یک مشکل حجیم شدن مجموعه بود، و از جمله عواملی که سبب افزایش حجم مجلد بود، مقدمه‌های مسحان بود که ما در نظر داشتیم ترجمه فارسی آنها را همراه با ترجمه فارسی چاپ کنیم. ترجمه این مقدمه‌ها درواقع بخش مهمی از کار ما بود. علاوه بر این زبانهای فرانسه، انگلیسی، ترکی و عربی بود و ما برای تسهیل کار خود در ترجمه ایرانی لازم دیدیم که آنها را به فارسی ترجمه کنیم. در این باره ما در حاشیای تحقیقات ارزشمندی است که محققان درباره سرگذشت سلمی و اهمیت او از لحاظ تاریخی و همچنین در تحلیل این آثار نوشته‌اند، به هر تقدیر، با در دست داشتن این مجموعه، خوانندگان ایرانی نه تنها با متن آثار سلمی بلکه با بخش مهمی از آخرین تحقیقاتی که درباره او انجام شده است آشنا خواهند شد.

آناری را که ما جمع‌آوری کرده‌ایم در دو مجلد عرضه خواهیم کرد (این آثار غیر از طبقات التصوفیه است که اگر قرار باشد چاپ شود باید در مجلدی جداگانه باشد).



مجلد حاضر جلد اول این مجموعه است و آثاری که در اینجا چاپ شده است عبارت است از:

يك) بخشهایی از حقائق التفسیر. این کتاب در اصل مجموعه بزرگی است از تفاسیر چندین مفسر معروف، از جمله تفسیر حضرت امام صادق (ع) و ابن عطا و حلاج و نوری. از اصل این کتاب نسخه‌های خطی متعددی موجود است<sup>۱۴</sup>. تا جایی که ما اطلاع داریم، هنوز کل این تفسیر تصحیح و چاپ نشده است. اما تفاسیر مفسرانی که نام آنها را ذکر کردیم از کل مجموعه استخراج شده و به چاپ رسیده است. این کار به همت لویی ماسینیون آغاز شد (در مورد تفسیر حلاج)، و سپس به همت محقق فقید فرانسوی بل نویرا ادامه یافت. درباره کل این مجموعه و بعضی از نسخه‌های خطی آن و همچنین درباره هر يك از تفاسیر، بل نویرا در مقدمه‌های خود توضیحات سودمندی داده است، و لذا ما تنها به ذکر مشخصات کتابشناسی قسمتهای چاپ شده اکتفا می‌کنیم.

۱) تفسیر امام جعفر صادق (ع). این اثر را، که منسوب به امام صادق (ع) است<sup>۱۵</sup> و بل نویرا حتی با اطمینان از این انتساب سخن گفته است، نخستین بار ماسینیون معرفی و سپس نویرا آن را استخراج و تصحیح و در

*Mélanges de l'Université St. Joseph (t. 43, fasc. 4) Beirut, 1968.*

چاپ کرد. این اثر يك بار دیگر نیز در بیروت به چاپ رسیده است، در التفسیر الصوفی للقرآن عند الصادق (الصادقية فی التصوف و احوال النفس و التشیع)، تألیف علی زیعور، دارالاندلس، بیروت، ۱۹۷۹، ص ۱۲۳ تا ۲۱۲.

متن حاضر از روی چاپ بل نویرا افست شده است. نویرا بر تصحیح خود مقدمه‌ای نوشته است که در اینجا ترجمه شده است. علاوه بر آن، مطالبی را که ماسینیون قبلاً درباره این

۱۴. سکرید به تاریخ التراث العربی، فواد سزگین، ج ۲، قاهره، ۱۹۷۸، ص ۵۰۳-۴۹۷.

۱۵. انتساب این اثر از قدیم مورد بحث بوده است. اکثر کسانی که این انتساب را مردود دانسته‌اند سنیان متعصب، از جمله ابن تیمیه و سلف او ابن جوزی حنبلی، بوده‌اند که اساساً حقائق التفسیر و سلمی را بیسر به خاطر همین تفسیر مورد نکوهش قرار داده‌اند. ابن تیمیه در این خصوص می‌نویسد: "... وفيه أحياناً من الخطأ اسبأ و بعض ذلك یكون عن اجتهاد سائغ و بعضه باطل قطعاً مصدره مثل ما ذکر فی حقائق التفسیر قطعة كبيرة عن جعفر الصادق و غیره من الانار موضوعة" (مجموعه الرسائل، ج ۱، ص ۲۹). ابن جوزی نیز سلمی را متهم کرده است که "جیزهای سنگفت از واقعات صوفیان بی آنکه اساس علمی داشته باشد در آن (یعنی در حقائق التفسیر) نقل کرد". (تلبیس ابلیس، ترجمه علی رضا ذکاوتی مراکز نسر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۳۶). همچنین ذهبی در تذکرة الحفاظ (ج ۳، حیدرآباد، ۱۹۷۰، ص ۱۰۴۶) در خصوص این تفسیر می‌گوید: "قلت ألف حقائق التفسیر فاتی فیہ بمصائب و تلاویلات الباطنية، نسأل الله العافية".

در مورد سرزنشهایی که از بابت این تفسیر از سلمی کرده‌اند، همچنین نگاه کنید به التفسیر والمفسرون، تألیف محمدحسن الذهبی، ج ۳، قاهره، ۱۳۸۱ هـ/ ۱۹۶۲ م. ص ۵۲.

تفسیر نوشته است، به دنبال مقدمه نو یا آورده ایم. نو یا تفسیر امام صادق (ع) را در کتاب دیگری با مشخصات زیر مورد بحث قرار داده است:

Paul Nwyia. *Exégèse coranique et langage mystique, nouvel essai sur le lexique technique des mystiques musulmans*. Dar el-Machreq Editeurs, Beyrouth, 1970

۲. تفسیر ابن عطا. این تفسیر که خود مفصلترین بخشی است که تاکنون از حقائق التفسیر استخراج و چاپ شده است در کتابی با عنوان ذیل درج شده است:  
نصوص صوفیه غیرمنشورده. لسقیق البلخی، ابن عطاء الادمی، النفری. حقیقها و قدم لها بولس نو یا الیسوعی، دارالمشرق، بیروت، ۱۹۷۳.

مقدمه‌ای که پیش از این اثر در چاپ حاضر آمده است مقدمه‌ای است که مصحح به فرانسه نوشته و در کتاب خود آورده است.

۳. تفسیر نوری. تفسیر ابوالحسین نوری کوتاهترین تفسیری است که تاکنون از این مجموعه استخراج و چاپ شده است. این اثر را بل نو یا به ضمیمه رساله مقدمات القلوب نوری در یکی از ملازهای دانشگاه سن ژوزف چاپ کرده است:

Paul Nwyia. "Sentences de Nūrī par Sulamī dans Haqā'iq al-Fatsīr". *Mélanges de l'Université Saint-Joseph*. Imprimerie Catholique, 1968.

مقدمه‌ای که پیش از این اثر در این مجموعه چاپ شده است توضیحاتی است که آقای اسماعیل سعادت با استفاده از یادداشتهای نو یا تهیه کرده است.

۴. تفسیر حلاج. اولین اثری است که از روی حقائق التفسیر به همت لویی ماسینیون استخراج و در کتاب زیر درج شده است:

*Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (Paris, 1954), pp. 359-412.

ماسینیون در این کتاب تأثیر تفسیر امام صادق (ع) بر حلاج را نیز اجمالاً بیان کرده است و این مطلب را در یادداشت خود اجمالاً توضیح داده ایم.

دو) بخشی از تاریخ الصوفیه. کتاب تاریخ الصوفیه منظمی، همان طوری که بیان کرده است، به دست نیامده است. بخشی که ما در اینجا آورده ایم، حاصل تلاش لویی ماسینیون است. این مطالب را محقق فرانسوی از روی نسخه‌های خطی تاریخ بغداد استخراج و تصحیح و چاپ کرده است. مصحح در باره منابع و روش کار خود در مقدمه‌ای، که به زبان فرانسه نوشته بوده و ما آن را ترجمه کرده ایم، توضیح داده است.

سه و چهار) جوامع آداب الصوفیه و آداب الصحبه و حسن العسره. این دو اثر را آنتان کولبرک تصحیح کرده و در قدس به چاپ رسانده است. مقدمه‌های او به زبان انگلیسی بوده

است که ما آنها را به فارسی برگردانده‌ایم. مشخصات کتاب جایی چنین است:  
 جوامع آداب الصوفیه و عیوب النفس و مداواتها، لابی عبدالرحمن السلمی، حقیقها و  
 قدم لها ایتان کولبرغ (Eitan Kohlberg)، معهد الدراسات الآسیویة والافریقیة،  
 الجامعة العبریة فی اورسلیم، المطبعة الأكادیمیة، (القدس، ۱۹۷۶).

پنج درجات المعاملات. این رساله یگانه اثری است که در این مجموعه اول بار به چاپ  
 می‌رسد. نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه برلین بوده (به شماره ۳۴۵۳) و آقای  
 دکتر محمدرضا مجیدی آن را برای ما تهیه کرده و فرستاده‌اند.



در خانه، از همه دوستان و همکارانی که در تهیه این مجموعه به بنده کمک کرده‌اند،  
 بخصوص آقای دکتر محمدرضا مجیدی که نسخه خطی درجات المعاملات را برای ما  
 فرستادند، آقای دکتر رضا فیض و آقای جعفر آقایانی حاوسی که عکسهای بعضی از آثار  
 ح. را از پاریس برای ما فرستادند، آقای دکتر طاهری که متن درجات المعاملات را  
 تصحیح کردند و مقدمه‌ای بر آن نوشتند، آقای احمد سمیعی که سه مقدمه فرانسوی را به  
 فارسی برگرداندند، آقای اسماعیل سعادت که یادداشتی بر تفسیر ابوالحسین نوری نوشتند،  
 و سرانجام دو دوست سفتیق خود آقای کیخسرو و سانوری و آقای حسین مستاق که زحمات  
 کارهای فنی را به عهده گرفتند مسیماً سکر می‌کنم. اگر خداوند توفیق دهد، مجلد دوه را  
 نیز بزودی آماده طبع خواهیم کرد، بئنه و جوده. والحمد لله رب العالمین، والصلوة والسلام علی  
 نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین.

نصرالله سورجوادی

تهران، ۱۸ فروردین ۱۳۶۹



# ۱. حقائق التفسیر

مشمول بر تفاسیر:

امام صادق (ع)

ابن عطا

ابوالحسین نوری

حسین بن منصور حلاج



## تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر صادق (ع) تصحیح انتقادی

اهمیت تفسیری عرفانی را که صوفیان سنی به امام جعفر صادق (ع) (متوفی ۱۴۸ هـ/ ۷۶۵ م) نسبت داده‌اند، مانند اهمیت بسیاری از متون عرفانی کهن، نخست بار لویی ماسینیون در اثر خود به نام تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی<sup>۱</sup> (ص ۲۰۱-۲۰۶) مورد تأکید قرار داده است. در همان زمان، ی. ف. روسکا<sup>۲</sup> مقاله‌ای<sup>۳</sup> به امام جعفر صادق (ع) اختصاص داده بود که در آن مسئله مرموز روابط جابر بن حیان و امام را، که به قول مورخان اسلامی به علم کیمیا پرداخت و به گواهی خود ابن الندیم<sup>۴</sup> در علوم غریبه استاد جابر بود، بررسی کرد. روسکا در نخستین بخش این مقاله، آثار گوناگون منسوب به امام را از نظر می‌گذراند، لیکن ظاهراً وی از کار تفسیری امام بیخبر است یا آن را بیرون از حوزه پژوهشهای خود قلمداد می‌کند. لویی ماسینیون، بخلاف، تحقیق خود را بر «مسئله ادبی»، که بر اثر انتساب تفسیری عرفانی از قرآن به وسیله محافل صوفیان سنی به امام طرح می‌شود، متمرکز می‌سازد. این تفسیر در تألیف مهم سلمی به نام حقائق التفسیر به دست ما رسیده و سلمی خود در مقدمه‌اش گفته که روایت ابن عطا (متوفی ۳۰۹ هـ/ ۹۲۱ م) را عیناً نقل کرده است. ماسینیون، با بررسی مسئله اعتبار و اصالت این تفسیر، چنین اظهار عقیده می‌کند: «منی توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام جعفر صادق (ع) پیشاپیش و بی قید و شرط رد کرد، زیرا میان این کلمات و اقوال پراکنده‌ای از امام که امامیه پاک اعتقاد و غلاة (نصیریّه و دروزیه)، از طریق جداگانه، مورد استناد قرار داده‌اند مقارنه‌های عقیدتی نظرگیری دیده می‌شود.»

این رأی دو حکم عمده را در بردارد که بدبختانه ماسینیون رنج آوردن نسبت‌ها سواد و دلایل برای آنها را بر خود نهاده است. در حقیقت، انسان دلش می‌خواست بداند که این «مقارنه‌های عقیدتی» بین تفسیری که به وسیله سلمی محفوظ مانده و نقل شده و «اقوال

1. *Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane.*

2. J.F. Ruska

3. *Arabische Alchemisten, II, Ga'far al-Şādiq, der sechste Imām*

(کیمیایان اسلامی، جعفر الصادق امام ششم)

4. *V. Fihrist (نک: الفهرست)*, p. 355.

پراکنده» ای که در محافل امامیه به نام امام در گردش است کدامند. از سوی دیگر، اثبات استقلال متقابل این روایتهای دوگانه ضرورت داشته است. چه، اگر در محافل شیعی توانسته باشند، به طریقی مستقل از صوفیان سنی، احادیث مربوط به تفسیر امام ششم از قرآن را حفظ کنند، عکس این جریان به خودی خود مسلم نیست. بخلاف، بیش از پیش آشکار می شود که صوفیان نسبت به آراء ناشی از تشیع پذیرفتاری زیادی داشته اند، و هیچ چیز این امکان را نمی کند که روایت خاص خود از تفسیری را که به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند از منابعی شیعی اخذ کرده باشند. مگر نه این است که خود ماسینیون در ارزش و اعتبار اسناد ذوالنون مصری، که این تفسیر را از طریق مالک به امام جعفر صادق (ع) می رساند، تنک می کند؟

لذا مسئله اصالت و اعتبار این تفسیر عرفانی، که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند، ما را به مسائل بفرنجی که هنوز درست به مطالعه در نیامده و متون بسیار پر حجمی که سنیان به نخستین امامان خود نسبت می دهند باز می گرداند.

در مورد خود امام جعفر صادق (ع)، خوشبختانه تفسیری تمام از قرآن وجود دارد که محمد بن ابراهیم نعمانی، ساگرد کلینی (متوفی ۳۲۹ هـ / ۹۴۰ م)، به نام امام گرد آورده است. این تفسیر را که نسخه ای از آن در کتابخانه بانکپور<sup>۵</sup> موجود است می توان لنگه شیعی روایتی شمرد که تصحیح آن را در اینجا به دست می دهیم و همین روایت مشهور در محافل سنیان است. مقایسه این دو روایت در حقیقت چیزی بیش از «مقایسه های عقیدتی» را که ماسینیون از آن یاد می کند آشکار می سازد. ما با اثری واحد، دارای فکر و الهام واحد، سبک واحد، و حتی محتوای معنوی واحد مواجهیم. از آن بالاتر، از هر دو سو، کلماتی باز می یابیم با الفاظی یکسان و با اینهمه دارای موارد اختلافی مهم که از دو منبع نقل جداگانه حکایت می کنند. این نتیجه حاصل از تحقیق هر قدر مهم باشد، بی گمان این مسئله را حل نمی کند که در این روایات، خواه سنی خواه شیعی، چه اقوالی بواقع از خود امام است.

در آنچه به تاریخ تصوف مربوط است يك امر مسلم است و ما توجه را بر همین امر جلب می کنیم: خاستگاه تاریخی این تفسیر منسوب به امام هر چه باشد، ورود آن به محافل صوفی در زمان شکل بندی آیین عقیدتی عرفانی سنی صورت گرفته، در زمانی که صوفیان سده سوم، با در دست داشتن وارثان فنی پر تنوع و دقیق، در صدد برمی آیند تا بسط و پرورش تجربه روحانی

۵. شماره ۱۴۶۰، ۲۳۲ ورق. از دوست خود ب. هامبی p. Hamby بسیار سپاسگزاریم که در تهیه میکروفیلم آن برای ما قبول زحمت فرموده اند.



خود را به کتابت در آورند. این در حکم آن است که گفته شود تفسیر مذکور سندی است که زمینه مطالعه شکل بندی زبان فنی عرفانی در اسلام شمرده می شود. در اثری که در دست تهیه است، همه دین صوفیان قرن طلایی به این تفسیر را بشرح نشان خواهیم داد. ماسینیون در این زمینه، تا آنجا که به تأثیر حلاج از این تفسیر مربوط است، کاوشهایی کرده است، لیکن این تأثیر از حلاج فراتر می رود، زیرا تفسیر منسوب به امام ساختهای را دربردارد که بعداً مسیر عرفانی همه صوفیان می شود و مهمترین الفاظ و اصطلاحات آنان را به دست می دهد. در این مقام، من باب مثال، طبقه بندی مشهور منازل و مراحل عرفانی در مقامات و احوال را یادآور می شویم. البته در متون تصحیحی ما این دو مفهوم در تقابل نیستند، هر چند که هر دو لفظ بارها به کار رفته اند. اما تفسیر منسوب به امام چند بار فهرستی از حالات عرفانی به دست می دهد که آن را باید نخستین طرح فهرستهای مقامات و احوال که پس از قرن سوم ر.حیت یافته تلقی کرد. و همچنین باید عناصر علم جفر - معنای رموز حروف الفبا - را به یاد آورد که تفسیر حاوی آنهاست و صوفیان آنها را اخذ کرده اند. همچنین قطعات بس مهمی از تفسیر را خاطر نشان باید ساخت که در آنها تجربه دینی چهره‌هایی از کتاب مقدس چون ابراهیم با موسی تحلیل می شود، قطعاتی که بعداً نمونه و سرمشق تفکر صوفیان در آیات قرآنی مربوط به همین چهره‌ها می گردد.

به همه این دلایل جا داشت که علاقه‌مندان به تصوف بیش از این نسبت به این سند استثنایی بیخبر نمانند. با اینهمه، تصحیح آن آسان نبود؛ زیرا، چنانچه گفتیم، آشنایی ما با این تفسیر تنها از طریق نقل قولهای سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ / ۱۰۲۱ م) در حقائق التفسیر است. پیش از هر چیز لازم آمد که نشان آنها را در انبوهی از نقل قولهای دیگر بیابیم، زیرا حقائق تألیف گسترده‌ای است از متون کهن تصوف. چون این کار روی يك نسخه خطی پایان یافت، ضرورت یافت که از نو همین نشان‌یابی را در نسخه‌های خطی دیگر انجام دهیم تا بتوانیم تصحیحی انتقادی پدید آوریم.

این تصحیح انتقادی، در واقع، از روی سه نسخه خطی انجام گرفته است که همه متعلق به کتابخانه‌های استانبول اند:

F = فاتح ۲۶۰ (۱۶۴ ورق) نسخه بی تاریخ، بدقت سوادبرداری شده، با خطی بسیار ریز، که گاهی خواندنش دشوار است. این نسخه را اصل گرفتیم و بسیار بندرت از متن آن دور شدیم.

B = بشیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق)، مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. خط یکی از کاتبان بس بدقت

که سطوری تمام را جا انداخته و به زبان عربی آشنایی چندانی نداشته است. این نسخه بویژه برای تأیید قرائت دو نسخه دیگر، که بهراتب ناخواناترند، مفید افتاده است. نسخه بدلهای آن بندرت جالب اند.

۷ = بنی جامع ۴۳ (۳۸۳ ورق)، نسخه بی تاریخ، لیکن در بردارنده گواهی قرائت متن به تاریخ ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م. با خط مسامحه کارانه، غالباً فاقد نقطه حروف، لیکن چون بدقت به دست مرد با سواد آشنا با الفاظ صوفیان سواد برداری شده، متن نسخه عالی است و گاهی حتی از نسخه فاتح ۲۶۰ بهتر است.

می دانیم که تعداد زیادی نسخه خطی حقائق التفسیر سلمی وجود دارد؛ ما خودده تا از آنها را فقط در کتابخانه‌های استانبول و در بریتیش میوزیوم (Or. 9433) به معاینه دیده‌ایم. آیا بیش از ویرایش متن تفسیر، همه این نسخه‌ها می‌بایست مقابله شود؟ اگر می‌خواستیم چنین کنیم متن مذکور هرگز تصحیح نمی‌شد. سرمشق ماسینیون، که از روی چند نسخه کلمات حلاج را که سلمی نقل کرده به طبع رسانید، مشوق ما گردید و چنین اندیشیدیم که همان سه نسخه دستیابی به متنی هرچه نزدیکتر به اصل را به حد کافی ضامن است.

لوبوشه - آن - برن، ۲۲ اوت ۱۹۶۷.

## تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع)\*

### الف) وضع کنونی این مشکل ادبی

در قرن سوم هجری، در محافل عرفانی «صوفیان» کوفه و بغداد، احادیثی اخلاقی با گرایشهای عرفانی، درباره نکات گوناگون مبهم قرآن روایت می شود که به امام ششم، امام جعفر (ع)<sup>۱</sup> (وفات: ۱۴۸)، منسوب است. این احادیث، در قرن چهارم هجری، مُسندِمن طریقِ اهلِ البیت<sup>۲</sup> را تشکیل می دهند. چنین دعوی برای مراسم گزافه آمیز است، زیرا، بنا بر اظهار نظر عبادیه، امام ششم (ع) نتوانسته بود از آنچه از پدرش روایت شده بود چیزی سماع کند. یحیی قَطَّان و بُخاری احادیث مروی از امام جعفر (ع) را کلاً مردود شمرده اند، اما طرفه اینکه مالکیانی متعصب، چون عیاض، این احادیث را پذیرفته اند<sup>۳</sup>؛ علت این امر را بعداً خواهیم دید. ابن حنبل نیز چند حدیث از میان آنها را پذیرفته است.<sup>۴</sup>

پس از فضیل بن عیاض،<sup>۵</sup> ذوالنون مصری نخستین کسی است از سنّیان که از این احادیث یاد کرده است. وی می گوید که آنها را از طریق فضل بن غانم خزاعی از مالک<sup>۶</sup> اخذ

\* ترجمه از:

Louis Massignon, *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane*.  
pp. 201-213

۱. ابو عبدالله جعفر صادق بن ابی جعفر محمد باقر (۸۳-شوال ۱۴۸ در مدینه). وی، که از سلالۀ علی (ع) است، ابوبکر (رض) است، یکی از امامان شیعی است که به لحاظ نسب مورد احترام و تقدیس سنّیان است. برای مذهب شیعی نام مذهب جعفری پیشنهاد شده بود و، بر حسب سازشی که نادر سادات در حدود آن بوده، می بایست در جنب مصلاهای چهارگانه فرقی سنی مصلائی پنجمی نیز جلوی کتبه بر آن شیعیان تعبیه شود. چنانکه می دانیم، سنّیان کتب الجفر و الکتف را به نام او می خوانند.

۲. p. 732, n. 7. (مصائب) Passion؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده - بسنجیدیا؛ عن بعض اهل البیت، به نقل خرگوشی، ورق ۱۵۵ ب.

۳. این مسئله همچنین با روایت عرفانی عجیب و دیرینی ارتباط دارد که، بر حسب آن، سماع مورد قبول مالک بوده است.

۴. 1,77. ۵. ذهبی، تذکرۀ الحفاظ. ۶. بنیانگذار مذهب مالکی.

کرده و مالک آنها را از امام جعفر (ع) می‌بایست اخذ کرده باشد.<sup>۷</sup> قضیه بس عجیب می‌نماید و رازندوین این مجموعه روشن نشده است. در هر حال، مجموعه در پرتونام ذوالنون مصری اعتبار نظرگیری دارد. سلمی نه تنها در مقدمه حقائق التفسیر خود از آن به عنوان «تفسیر آیات مجزا که بی نظم و ترتیب گردآمده‌اند» سخن می‌گوید، بلکه قطعات چندی از آن را از روی آنچه ابن عطا با مقابله نسخ به دست داده است نقل می‌کند.<sup>۸</sup> حلاج از اشارات مهمی در این مجموعه بهره‌بر گرفته و آنها را پرورده است: از نظر قاموسی، کاربرد مشیه (به جای اراده)، محبه (به جای عشق)، ازلیه و حلول، حق (دریاد از خدا)<sup>۹</sup> و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسما اللہ یعنی نور (= منور)، صمد (= مضمودالیه) و عبارت إهدنا (= أرشدنا إلى محبتك) را از این مجموعه اخذ کرده است.<sup>۱۰</sup> حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس<sup>۱۱</sup> و مواد به صورت مکالمه درآمده «via remotiois» (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است.<sup>۱۲</sup> دو قطعه از طواسین نیز ملهم از آن است: یکی تشبیه تلاوت قرآن اولیا به شجره،<sup>۱۳</sup> و دیگری در بیان معراج سبانه که محمد (ص) «بین و شمال را التفات نکرد (VI, 2)»<sup>۱۴</sup> به عبارت «وغمض العين عن الأین (7, II)»<sup>۱۵</sup> که در آن مضمون کلام امام جعفر (ع) «نظر از آیات (مخلوقات)

۷. در یکی از این احادیث، که ذوالنون برای مریدش، ربیع بن محمد طانی، نقل کرده، آمده است که علی (ع) یگانه خلیفه برحق از میان خلفای راشدین بوده است (ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده). بعید است که مالک حدیسی به این غلظت دارای رنگ شیعی را روایت کرده باشد.

۸. قطعات متناظر، به نقل بقلی، عرائس البیان فی حقائق القرآن، ج ۱، ص ۴۸، ۹۷، ۱۰۷؛ ج ۲، ص ۳۰۴.

۹. Passion, p. 472, 625. بقلی، ورفهای ۱۵۶ الف، ۲۶۵ ب، و در تفسیر بقره ۲: ۱۶۰.

۱۰. Passion, p. 472, 645, n.3, 642.

۱۱. همانجا، ص ۴۹۶، بانوس ۵.

۱۲. بقلی در تفسیر ۱۷: ۱. امراد از «به صورت مکالمه درآمده» اساره به نیوه خاص بیان («اگر گویم که...»

«یا» اگر گویم... گویند...») در طاسین التنزیه (طواسین، ص ۶۴ و بعد) است. - مترجم

۱۳. «وملی مثل تلك السجده هذا کلامه». «(حلاج گفت) مثل من مثل آن سجده است». (کتاب الطواسین،

طاسین الصفاء (c), III, 7). - مترجم.

۱۴. «فیل لا بلیس أسجد! ولا أحمد أنظر! هذا ما سجد، وأحمد ما نظر! ما ألفت یمناً ولا شمالاً، أما زاغ

البصر وما طغی (سوره ۵۳، آیه ۱۷)» «احمد را گفتند که بنگر! و ابلیس را گفت سجود کن! ابلیس

سجود نکرد و احمد ننگرست، بین و شمال را التفات نکرد أما زاغ البصر وما طغی» (کتاب الطواسین،

طاسین الازل و الالیاس، (t), VI, 2). - مترجم.

۱۵. عبارت از کتاب الطواسین (طاسین الفهم، (h), II, 7) نقل شده است و تمام بند (روایت عربی و روایت

فارسی) به این شرح است: «ان کنت تفهم فافهم، ما صحت هذه المعانی لأحد سوی أحمد، ما کان محمداً

←



بگرداند تا آن را تنها به خالق مشغول دارد، بی آنکه به آیه‌ای از آیات نظر کند»<sup>۱۶</sup> دیده می‌شود. سرانجام، سخنانی از امام جعفر (ع) درباره نور محمدیه (قرآن سُنح<sup>۱۷</sup>)، تجلی القرآن (تلاوه، انوار XLI)<sup>۱۸</sup>، توبه قبل عبادة<sup>۱۹</sup> در دست است که آراء حلاج از روی آنها طرح ریزی شده است و، به قول ابن عیاش، چه بسا حلاج برای توجیه حکم جواز صدقه دادن به جای ادای فریضه حج<sup>۲۰</sup> به این سخنان استناد کرده باشد.

تعیین اینکه از میان این روایات حوزه سنی و عرفانی مأخذ کدام، بواقع، امام ششم شیعیان است دشوار است؛ درپانوشت، خلاصه‌ای از زندگینامه امام (ع) آمده است.<sup>۲۱</sup> تنها باید توجه

→  
أبا أحمدٍ إلى النبيّن (سوره ۳۳، آیه ۴۰) و غاب عن النقلین، و غمض العین عن الآئین، حتی لم یبق له رینٌ ولا مین» «ای نفس بدان که صحت این معانی هیچکس را مسلم نیست جز احمد صلوات الله علیه و اله و سلامه ماکان محمد ابا أحمد، چون تجاوز کرد از کونین، و غائب شد از نقلین، و چشم بر هم نهاد از بین، تا نماندین و مین». - مترجم.

۱۶. بقلی، در تفسیر سوره ۱۷، آیه ۱.

۱۷. مقصود از «قرآن سُنح» حقیقت قرآنی است که در قلوب بیدامی شود و تلاوت قرآن حکایتی از آن است.

۱۸. *Passion, ch. XIV-III-a, p.655, 472*. بقلی، ورق ۲۶۵ ب.

۱۹. بقلی، در تفسیر سوره ۱، آیه ۴؛ سوره ۹، آیه ۱۱۳.

۲۰. *Passion, p.276*.

۲۱. در سال ۱۲۲ هـ، شیعیان مخالف قیام، در کوفه از پشتیبانی زید قائم بالسیف سر باز می‌زنند و آشکارا به رفض مبادرت جسته امام جعفر (ع) را یگانه امام بحق اعلام می‌کنند. امام (ع) نیز به توبه خود از ابوالجارود، که محرم و معتمد پدرش امام محمدباقر (ع) (وفات: ۱۱۷) و ناسر تفسیر او بود، به این سبب که از زید هواداری می‌کرده جدا می‌شود. امام (ع) در مدینه خانه نشین بود؛ از آنجا که عده‌ای از شاگردانی که با وی حشر و نشر داشتند کمابیش برای او ایجاد خطر می‌کردند، چند بار ناگزیر سد برخی از مفسرین افکار خود را که نسبت به او نظر خوشی داشتند انکار کند، به خواهش امامیه بآك اعتقاد چهار مجتهد بآك آیین، چهار رکن - بُریدین معاویه (وفات: ۱۵۰)، زراره بن اَعین (وفات: ۱۵۰) که در کوفه، موسی (ع) را امام هفتم اعلام کرد، محمد بن مسلم بن رباح، و ابو بصیر - تعیین کند و این امر به سبب درجات مختلف، مؤمن الطاق، ابومالك حَضْرَمی، علی بن منصور، و علی بن یقطان (۱۲۱ هـ کوفه - ۱۸۲ هـ بغداد، جامع ملاحم او، ملاحم طوسی، ۲۳۴) را تأیید نماید. امامیه روایات او را که از طریق ابان بن تغلب، ابو حمزه ثمالی و بویزه مفضل بن عمر جَعْفَی نقل شده باسد می‌پذیرند و از او خواستار می‌شوند که راویان گوناگون را طرد کند (Frieläder, II, 90). در عوض، غلاة امامیه روایات خود از امام جعفر (ع) را به استناد ابوشاکر میمون (پدر مؤسس قرامطه) و محمد بن سنان ظاهری، ساگرد مفضل، نقل می‌کنند و می‌گویند امام (ع) ابوشاکر را مربی فرزند برگزیده‌اش، اسماعیل، ساخت.

این پرسش پیش می‌آید که آیا از همه جهات حق با شیعیان بآك اعتقاد است. عقاید بس ناموافق

←

داشت که با ملاحظه مقارنه‌های جالبی در اصول عقاید میان برخی از کلمات تفسیر عرفانی منسوب به امام جعفر (ع) از سویی و سخنان پراکنده مروی از طریق جداگانه به نقل امامیه متعصب و «غلاة» (نصیریّه و دروزیه) از سوی دیگر، پیشاپیش نمی‌توان انتساب کلمات این تفسیر عرفانی را به امام (ع) علی‌الاطلاق رد کرد. مثلاً در باب «عدل» فرق میان «امر» و «مسیّه»،<sup>۲۲</sup> در باب «توحید»، کاربرد لفظ «تنزیه»<sup>۲۳</sup>، در فروع، الزامی نبودن «حج»<sup>۲۴</sup>، تعیین غره‌ها با محاسبه<sup>۲۵</sup> (و نه بتجربه از طریق رؤیت)<sup>۲۶</sup>؛ سرانجام، «قیاس» و «رأی»<sup>۲۷</sup>.

«مجموعه» این روایات را چه کسی فراهم آورده است؟ می‌توان جابر بن حیان یا ابن ابی العوجاء (وفات: ۱۶۷ هـ) را بانی آن دانست. قرآینی که جابر را مؤلف آن می‌شناساند به این شرح است:

وی کتابهایی به نام امام تألیف کرد: ذوالنون مصری، نخستین ویراستار این مجموعه، شاگرد او در علم کیمیا بود. این مرد، که به صوفی نیز ملقب بود،<sup>۲۸</sup> در زهد کتابهایی نوشته

→

مجتهدان سابق الذکر این دسته از سبعیان (ابن الداعی، ۴۲۲-۴۲۳)، صمیمیت ابوساگر با امام (ع) که خود این سبعیان بدان اذعان دارند، رابطه نزدیک ابطال قرمط با نفی الرویه‌ای که این سبعیان برغم ابو بصیر و ابن الحکم هم از آغاز قرن سوم هجری به تبلیغ آن پرداخته‌اند، و همچنین یکی بودن نورعلوی قرمط با الله نور امام (ع) این بررسی را مطرح می‌سازند.

۲۲. *Passion*, p. 625. نسخه خطی نصیری، پاریس، ۱۴۵۰، ورق ۱۲ الف.

۲۳. *Passion*, p. 636, n. 2, 648.

۲۴. *Passion*, p. 736, n. 2. قوت القلوب، ج ۲، ۱۱۷.

۲۵. التماس الهلال بر طبق جداول تنظیمی ابن ابی العوجاء به نام امام جعفر صادق (ع) (الفرق بین الفرق، ۲۵: کندی. قضاة إمراد ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب کندی (۲۸۳- بعد ۳۵۵ هـ) مورخ است نه ابو یوسف یعقوب بن اسحق کندی فیلسوف. اثر او نیز الولاية والقضاة در یک مجلد مستمل بر دو کتاب تسمیه ولایة مصر و اخبار قضاة مصر است. این مورخ به تاریخ مصر و مصریان آشنایی بسیار داشته است. - مترجم، طبع Guest، ۵۳۸ سطر ۳۷، ۵۳۳ سطر ۲۳، ۵۳۴ سطر ۲۰. ابن جبیر، ۱۶۲ سطر ۱۱، ۱۶۷: ابن سعد، ج ۵، ص ۲۱ سطر ۱۶). در مورد نظر امام جعفر صادق (ع)، نگاه کنید به: مقریزی، تعاظ الحنفاء باخبار الائمة الفاطمیین الخائفاء، ۷۶ سطر ۱۴: ابو عمر کندی، الولاية والقضاة ۵۸۴ سطر ۱۷: ابن تیسیه، مجمع الرسائل الکبری، ج ۲، ۱۵۷ (کلدتسهر): طباطبائی، عروة الوثقی، ۴۱۹-۴۲۱.

۲۶. به روس سنیان.

۲۷. طبرسی، احتجاج، ۱۸۵-۱۸۶، ۱۸۳، ۱۷۹.

۲۸. الفهرست، ۳۳۵: عنوان کتاب الرّحمة او، نسخه خطی کمبریج، ۸۹۶.

است<sup>۲۹</sup> و کسی را که خشیش نسایی (وفات: ۲۵۳ هـ)<sup>۳۰</sup>، در گفتگو از مذاهب اهل بدعت از مبلغان ریاضت حواس خواند و افشا کرد احتمالاً او بودنه هرم بن حیّان. در پایان این ریاضت، که به لاغر سازی تدریجی اسب سواری، یعنی به تضمیرالمیدان، شباهت دارد، زاهد ریاضت کش «ترشی سرکه و شیرینی شیرۀ خرما را حس نمی کند» و می تواند، بی تقید به رعایت احکام شرع، به اباحت، هر چیزی را مصرف کند.

دلایل، بویژه از نوع منقول، در تأیید این نظر که ابن ابی العوجاء مؤلف مجموعه روایات امام باشد قوی است؛ وی، که از طریق حماد بن سلمه از مریدان قدیم حسن [بصری] است، چنان که خبر داریم، اصول عقاید خود را اصلاح کرده بود (در روایات امام الفاظ عشق و تفویض به کار نرفته است). تصریح شده است که وی مجموعه ای از احادیث فراهم آورد<sup>۳۱</sup> (معلوم نیست چه نامی بر آن نهاد، شاید عنوان «احادیث امام جعفر (ع)» بر آن نهاده باشند)<sup>۳۲</sup>، و این مجموعه بر مشرب عرفانی بود، زیرا گردآورنده آن، مانند حلاج، آماج دو تهمت ظاهراً متضاد تشبیه و تعطیل شد.<sup>۳۳</sup>

#### ب) نخستین ویراستار: ذوالنون مصری

منابع زندگینامه او، کندی در تاریخ الموالی المصریین خود از او یاد کرده است. زندگینامه های کهن دیگری از او در دست نیست و آنچه ابن خمیس و عطار درباره اش یاد کرده اند آمیخته به افسانه است. صرف التوهم عن ذی النون مصری<sup>۳۴</sup> از ابوهررة بن سُوید احمیمی مفقود است؛ از رساله های مفرد متأخرتر کوكب دُرّی فی ترجمة ذی النون مصری (نسخه خطی توپ قاپو، ۱۳۷۸) و سرمکنون فی مناقب ذی النون سیوطی (نسخه خطی عاشر افندی، ۲۰۵۱) را سراغ داریم.

گاهنامه حیات او: ابوالفیض (یافیاض) ثوبان (یافیض) بن ابراهیم مصری، ملة...

۲۹. ابن صاعد (وفات: ۴۶۲) در طبقات الامم خود وی را به محاسنی و تستری تشبیه می کند؛ نگاه کنید به: ابن القفطی، ۱۱۱، ۱۲۷.

۳۰. استقامه، به نقل از ملطی، ص ۱۶۶.

۳۱. الفرق بین الفرق، ۲۵.

۳۲. وی از وابستگان نزدیک امام (ع) بود.

۳۳. نگاه کنید به: Der Islam, III, 251.

۳۴. الفهرست، ۳۵۹.

ذوالنون،<sup>۳۵</sup> در اُخیم، مصر علیا، در حدود ۱۸۰ هـ متولد شد. دربارهٔ حیات او اطلاع چندانی در دست نیست؛ در چگونگی درآمدن او و برادرانش به جرگهٔ تصوّف نیز شرح موثقی به دست نداریم. استاد او در عرفان ظاهراً سعدون نامی از اهل قاهره بوده است.<sup>۳۶</sup>

معلوم نیست از چه کسی به روایت از لیت بن سعد، عبدالله بن لهیعه (وفات: ۱۷۴ هـ)، ابن عیینه (وفات: ۱۹۸ هـ) و ابن عیاض (وفات: ۱۸۷ هـ) سماع حدیث کرده است. شاید از شخصی معتمایی به نام فضل بن غانم خزاعی،<sup>۳۷</sup> که پیشتر از وی یاد کردیم، حدیث شنیده باشد. از آثارش بر می آید که با متون عرفانی، از جمله با اشعار رابعه، که بی ذکر نام گوینده آنها را نقل کرده، آشنا بوده است. فراوان سفر کرده، از جمله به مکه و دمشق و صوامع جبل لُکام<sup>۳۸</sup> در جنوب انطاکیه رفته است.

در جریان تفتیش عقاید معتزلی دستگاه خلافت عباسی [مُحَنَه] شجاعانه رأی به «قدیم» بودن آن داد.<sup>۳۹</sup> فقیه مالکی مذهب مصری، عبدالله بن عبدالحکیم (وفات: ۲۱۴ هـ) وی را به گناه تعلیم علنی عرفان محکوم ساخت. در پایان عمر، از نودچار پریشانی شد. وی را دستگیر کرده به بغداد گسیل دانستند و به زندان مطبّق افکندند. صوفیان بغداد، بویزه اسحق بن ابراهیم سرخسی، در همانجا به دیدار او نایل شدند.<sup>۴۰</sup> پس از بازپرسی کوتاهی، به فرمان خلیفه ازاد بند و به قاهره بازگست و در همانجا درگذشت (۲۴۵ هـ).<sup>۴۱</sup>

آثار و عقاید او: به نام او جزوه‌هایی مجعول در کیمیا و سیمیا وجود دارد. اینکه گفته‌اند نوشته‌های به خط تصویری معابد مصری را خوانده است ظاهراً حقیقت ندارد. ابن الندیم او

۳۵. صاحب ماهی؛ مانند یونس.

۳۶. سراج بغدادی، مصابح العسوی، ۱۳۰.

۳۷. ذهبی، میزان الاعتدال، ذیل همین ماده؛ کتاب حاضر؛ مأخذ ترجمهٔ این گفتار، ص ۱۸۰؛ مالینی، ۳۱.

۳۸. ابن الجوزی، صفه المصنوعه؛ یافعی، نسر؛ مراد نسر؛ الحاشیة فی فضل منایخ الصوفیه اصحاب الثمامات العالیة عقیف الدین عبدالله بن سعد بن علی الیافعی است. - مترجم، ج ۲، ۸۳.

۳۹. ذهبی، نسخهٔ خطی، لندن، ۱۷۲۱، ورق ۲۸ الف.

۴۰. مالینی، ۳۲؛ تخریب، ج ۱، ۷۵۳.

۴۱. نسخهٔ فیرا، لوح سنگ فیرا (به خط کوفی قرن سوم هجری)، و سنگ قبر خادم او موسوم به حامد (وفات: ۶۳۴) و مرسومه سلطان بر سبزی (۸۳۸ هـ) مربوط به وقف این مرسومه را در سال ۱۹۱۱ طبع و نسر کردیم (بولتن انستیتوی باستانشناسی فرانسه، قاهره). مسجدی در جیزه به نام اوست؛ و در کوزستان سونیزبه بغداد نام او روی قبری خالی از جسد که به یاد او احداث گردیده نگاشته شده است.



را شاگرد جابر می‌داند و دورساله در علم کیمیا به نام رکن اکبر و تقه به وی نسبت می‌دهد که مفقودند.<sup>۴۲</sup> من در قاهره کتاب العجائب<sup>۴۳</sup> او را ندیده‌ام.

یگانه نوشته‌های پراکنده عرفانی معتبری که از او برجای مانده کلمات، امثال و حکایات است. از این آثار پاره‌ای را شاگردان مصری او، چون مهاجر بن موسی اُخیمی و احمد بن صبیح فیومی، و پاره‌ای دیگر را ارادتمندان بغدادی او جمع کرده‌اند. محاسبی در همان زمان حیات او وی را در زمره مراجع و مشایخ یاد می‌کند؛ علی بن موفق، بویژه یوسف بن حسین رازی (وفات: ۳۰۱ هـ)<sup>۴۴</sup>، نوشته‌های او را نشر کرده‌اند. ترمذی یکی از کلمات منقول از او را به عنوان حدیث قدسی شرح نموده است.

اصول عقاید وی، که سخت پیچیده و بغرنج است، مایه‌های فکری مکتب عبدالواحد بن زید را تعدیل می‌کند؛ با اینهمه، وی از رساله سازش جویانه دارانی پافرا تر می‌گذارد. ذوالنون بر تفویض<sup>۴۵</sup> تصریح دارد، لفظ حُب<sup>۴۶</sup> را بقطعیت به کار می‌برد و نخستین کسی است که برای مفهوم معرفه [صفات الوجدانیة]<sup>۴۷</sup> بوضوح و جوهی قایل می‌شود.<sup>۴۸</sup> درون نگری مُلْتَهَب و دقیق او بر روش فلسفی وقوت جدلی که در محاسبی دیده می‌شود مبتنی نیست.<sup>۴۹</sup> ویژگی ذوالنون شکوه شاعرانه تمثیل رمزی و کیفیت اندکی فاخر استعارات است که دعویهای بیباکانه او استادانه در پس آنها پنهان می‌شود. یکی از تمثیلهای او درباره «حج روحانی» به مکه، چنانکه دیدیم،<sup>۵۰</sup> به انگاره اندیشه حلاجی است. در تمثیل دیگری، که دو

۴۲. الفهرست، ۳۵۸، ۳۵۵.

۴۳. Brockelmann, G. A. L., I, 199, 521.

۴۴. ابن عربی، محاضرة الابرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۳۱۳، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۶۳.

۴۵. *Passion*, p. 612.

۴۶. کتاب حاضر [ماخذ ترجمه این گفتار]، ص ۱۷۴.

۴۷. *Passion*, p. 540؛ عطار تذکرة الاولياء، چاپ نیکلسن، ج ۱، ۱۲۶-۱۲۷، ۱۳۳؛ ابن عربی، محاضرة الابرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۲۲۰.

۴۸. در تذکرة الاولياء، ذیل ترجمه ذوالنون، آمده است: «گفت: معرفت بر سه وجه بود، یکی معرفت توحید، و این عامه مؤمنان راست؛ و دوم معرفت حجت و بیان است، و این حکما و بلغا و علما راست؛ سیوم معرفت صفات وحدانیت است و این اهل ولایت الله راست» - مرجم.

۴۹. ذوالنون مصری آشکارا ضد معتزله است (بقلی، ج ۱، ص ۳۹۰)؛ وی خود را از نهمت حلول میرا می‌سازد (*Passion*, p. 697).

۵۰. کتاب حاضر [ماخذ ترجمه این گفتار]، ص ۴۴.

روایت از آن در دست داریم،<sup>۵۱</sup> می‌کوشد تا در پس پرده نازک عشقی که یکی از حوریان با سرود اظهار می‌کند، شهد لذاتی را که عشق الهی به روح ارزانی می‌دارد بچشاند؛ در این تمثیل، اشعار رابعه و همچنین این سخن آمده است که «بنوش شراب محبتش را چندانکه ترا از محبت به او سرمست سازد» و این سخن را ترمذی تفسیر کرده است.<sup>۵۲</sup> ذوالنون در داستانهایی که بی‌گمان رمزی اند نوجوانانی را در پایان سفر حج نشان می‌دهد که، مدهوش پرستش خداوند، خود را از پرده‌های کعبه حلق آویز می‌کنند یا به زمزمه‌های عاشقانه‌ای که از کعبه برمی‌آید گوش فرا می‌دهند.<sup>۵۳</sup> این دو نمونه از التهاب عاطفی خطرناک ذوالنون و سیفتگی اونسبت به وجد عرفانی، به خاطر نفس وجد، حکایت می‌کند.<sup>۵۴</sup>

در موارد نادری، ذوالنون مصری این سبک پرپیچ و تاب و فاخر را رها می‌کند و، در جمله‌ای کوتاه، مستقیم سخن می‌گوید. مثلاً در این عبارات: «در آرزوی دیدار تو بودم و چون ترا دیدم، شادم، بر من جیره شد و نتوانستم از گریستن خودداری کنم»،<sup>۵۵</sup> «تنها آن که راه را به پایان نبرده است باز می‌گردد: از آنان که به وصل رسیده‌اند کسی بازنگشته است».<sup>۵۶</sup> لیکن وی، مانند خلف خود کیلانی، که مشابهت زیادی با او دارد، صحنه‌هایی تمثیلی می‌پردازد که تنوع هنرمندانه‌ای دارند، مثلاً:

### لذت سماع در بهشت:<sup>۵۷</sup>

«قرأت فی التوراة ان الابرار الذین یؤمنون و الذین فی سبیل خالقهم یمنون و علی طاعته یقبضون اولئک الی وجه الجبار ینظرون، فغایة امل الامل المحب الصادق النظر الی وجه الله الکریم، ینعمهم فی مجلسهم بسی اکبر عندهم من النظر الی وجهه. وبلغنی انه ینعمهم بعد النظر

۵۱. سراج، مصارع، ۱۸۰-۱۸۱: ابن عربی، محاضرة الاسرار و مساهرة الاخيار، ج ۲، ۶۹.

۵۲. ختم الاولیاء، سؤال ۱۱۸.

۵۳. نگاه کنید به داستانهای صالح مری و ابن عیثه (ابن عربی، ابریا شده، ج ۲، ۳۰۴، ۲۷۹).

۵۴. حلاج این هر دو را بی‌برده انتقاد کرده است (Passion p.623-624, 278).

۵۵. عبدالرحمن بن احمد، رساله فی النصفوف، نسخه خطی نعلسان حماه؛ آغاز این نسخه افتاده است، بسنجید با سخن او درباره اتحاد با خدا بی واسطه بنامبر (سراج، مع، ۱۰۴).

۵۶. سهروردی، غیورف، ج ۴، ۲۹۱.

۵۷. محاسبی (در محبه) آن را در زمان حیات او نشر کرده است؛ به نقل از حسین بن احمد سامی. امتن عربی از حلیه الاولیاء، ج ۱۰ ص ۸۲ و بعد نقل شده است که با این سند آغاز می‌شود: «قال: وحدثنی الحسين بن احمد سامی قال سمعت ذوالنون المصری یقول...» - مترجم

بأصوات الروحانيين وبتلاوة داود عليه السلام الزبور، فلورأيت داود و قدأتى بمنبر رفيع من منابر الجنة ثم اذن له أن يرقى وأن يسمع حمده و تناهه، و قدأنصت له جميع اهل الجنة من الانبياء والاولياء و الروحانيين و المقرّبين، ثم اتدأ داود بتلاوة الزبور على سكون القلب عند حسن حفظه و ترجيعه و تسكينه الصّوت، و حسن تقطيعه، و قد و كل بها زمعها، و ناح منها طربها، و قد بدت النواجد من الضاحكين بحبرة السرور، و اجاب داود هواء الملكوت<sup>۵۸</sup>، و فتحت مقاصير القصور، ثم رفع داود عليه السلام من صوته لیتّم سرورهم فلما اسمعهم الرفيع من صوته برز اهل عليين من غرف الجنة و اجابته الحور من وراء سترات الحدور بمفونات النغم، و أظت رحال المنبر و اصطفقت الرياح فزعزعت الاشجار، فتراسلت الاصوات و تجاوبت النغم، و زادهم الملك الفهم لیتّم ما بهم من النغم فلولا ان الله كتب لهم فيها البقاء لما اتوا فرحاً»

تمام این قطعه را نقل کردم، چون ذوالنون مصری یکی از نخستین مروّجان مجالس سماع یا «کنسرت روحانی»<sup>۵۹</sup> بوده است؛ مقصود من آن است که نشان دهم گفت و شنود مستقیم اولیا با وجه الهی، در یوم الزیاده، یعنی نظری که محاسبی به آن استواری تأیید کرده، در اینجا به قصد و عمد محو و ملایم شده است.

ذوالنون مصری، چنانکه سلمی گویند سازده، نخستین کسی است که «ترتیب الاحوال» و «مقامات اهل الولاية»<sup>۶۰</sup> را تعیین کرده و تعلیم داده است. وی طریق سلوک عرفانی را که دارای طرح ریزی کرده، به صورت نهایی مدون ساخته است. چه بسا حالات و مقاماتی بر آن افزوده یا از آن کاسته شود، لیکن معنای مراتب لا یتغیر توفیقات الهی از این پس حاکم است. نظریه ذوالنون چون با درون نگری محاسبی - که در باطن خود اصل و استکی هر سامی را به مقام دیگر در تسلسل نیات پیشین نشان می کند - سنجیده شود معلوم می گردد که دارای جلوه زیبای صوری است ولی اندکی نابسنده است. این تقدیس فضیلت به خاطر نفس فضیلت، این پرستش وجد و خلسه به خاطر نفس وجد و خلسه را، چون با نساط مروّجانان پس از عصر عریان بسطامی (وسیس حلاج)، که از خلال اعمال تنها آن وجودی را که مقصود است از عریان است باز می جوید، مقایسه کنیم، نوعی شرک صوری دست کم حقی نبود. در این باره این نظر، از آنجا که روشنتر ولذا برای متوسطان صوفیه دسترسبی به آن سهیلتر از آن دو نظر

۵۸. هو الملكوت (= جهان برین فرشتگان). نفوذ اندسه ای که محاسبی آن را بصریح بیان کرده است، شاید

مراد «هو»ی مجالس سماع برای نواستنان باشد.

۵۹. خطرات آن را گویند کرده است (Passion, p. 191).

۶۰. سنن، به نقل ابن الجوزی، ناموس، ج ۱۱، بسنجید با: سهروردی، عوارف، ج ۲، ۲۵۲، ۲۷۶.

دیگر<sup>۶۱</sup> بوده است، طنین و بازخوان بیشتری داشته است. هم از پایان سده سوم هجری، این طبقه‌بندی صوری را تستری و صوفیان گوناگون بغداد اختیار کردند<sup>۶۲</sup> و واسطی، سراج، قسیری و غزالی آن را تکمیل و اصلاح نمودند. اینک متنی نمونه و گویا از ذوالنون مصری<sup>۶۳</sup>:

إن لله عبادا نصبوا أشجار الخطايا نصب أعينهم و سقوها بماء التوبة فثمرت ندما و حزنا فجنوا من غير جنون و تبلدوا من غير عی و لا بكم وانهم لهم البلغاء الفصحاء العارفون بالله و برسوله صلى الله تعالى عليه وسلم ثم شرّبوا بكاس الصفا فورثوا الصبر على طول البلا ثم توهت قلوبهم في الملكوت و جالت فكرهم بين سرايا حجب الجبروت و استظلوا تحت رواق الندم و قرؤا صحيفة الخطايا فأورثوا أنفسهم الجزع حتى وصلوا الى علو الزهد بسلم الورع فاستعذبوا مرارة الترك للدنيا و استلنوا خشونة المضجع حتى ظفروا بحب النجاة و عروة السلامة و سرحت أرواحهم في العلی حتى أناخوا في رياض النعيم و خاضوا في بحر الحياة و ردموا خنادق الجزع و عبروا جسور الهوى حتى نزلوا بفناء العلم و استقوا من غدیر<sup>۶۴</sup> الحكمة و ركبوا في سفينة العطية و ألقوا بريح النجاة في بحر السلامة حتى وصلوا الى رياض الراحة و معدن العز و الكرامة<sup>۶۵</sup>

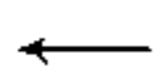
۶۱. غزالی، ج ۲، ۱۹۸، ۲۵۳. سائیه ذوالنون مصری را از اولیا سمرده اند (مکی، فوت القلوب، ج ۲، ۷۶).

۶۲. نع، ۲۲.

۶۳. یافعی، سیر، ج ۲، ۳۳۲-۳۳۵.

۶۴. ساره به غدیر خم (Passion, p. 507).

۶۵. غایت لوحه جلالستانه به مناسبت و درخوری این تصاویر توان گفت این «سیر معنوی به سوی خدا» را به صورتی مشابه «نفسه کسور عسق»، کاریکی از ساگردان اونوره دورفه Honoré d'Urfé درمی آورد. نسخه کسور عسق (Carte du Tendre)، نسخه جغرافیایی تخیلی از سرزمینی تخیلی است که رمان نویسندگان قرن هفدهم، بویژه دو سیزه سکودری Scudery، ادیبه فرانسوی قرن هفدهم مسهور به «سافیر» (وی درمی محفلی ادبی بود که دیار و وزهای دوستیه در آن کرد می آمدند)، خیال بسته بودند و در آن ادمیان جز به عسق و عاسقی نمی بردا حسند. در این نسخه، امکان جغرافیایی دارای نامهایی حاکی از عوطف رفیق و عاشقانه و مربوط به عالم عسق و عاسقی اند، مانند دهکده‌هایی به نامهای «اسعار زیبا»، «نامه‌های عاشقانه»، «رقعه‌های عاشقانه»، «بندگی»، «ناز و نوازش» یا دریاچه «بیغی» و همچنین نامهایی





و همچنین این دعا ۶۶.

اللهم اجعلنا من الذين تاهت ارواحهم في الملكوت و كشفت لها حجب الجبروت  
فخاضوا في بحر اليقين وتنزهوا في زهرة رياض المتقين وركبوا في سفينة التوكل و  
أقلعوا بشراع التوسل و ساروا بريح المحبة في جداول قرب العزة و حطوا  
بساحل الاخلاص فنبذوا الخطايا و حملوا الطاعات برحمتك يا أرحم الراحمين.

→  
جون «حسیمییت»، «فراموشی»، «مکر»، «رازکویی»، و نظایر انها. این نقشه در جلد دوم رمان سکودری  
به نام کللی Clélie با شرح آمده است. مترجم. ا  
۶۶. یافعی، نشر، ج ۲، ۳۳۵.

# تفسير حعفر الصادق

حقيقه  
الأب بولس نوي

نقل عن حقائق التفسير للسلي

« ولم يشتغل احد منهم بجمع فهم خطابه على لسان اهل الحقيقة الا  
آيات متفرقة نُسبت الى ابي العباس بن عطاء وآيات ذكر انها عن  
جعفر بن محمد الصادق رضي الله عنها على غير ترتيب »  
حقائق التفسير للسلمي

1,1 مقدمة : حكي عن جعفر بن محمد<sup>1</sup> انه قال : كتاب الله على اربعة اشياء : العبارة  
والاشارة واللطائف والحقائق . فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف للاولياء  
والحقائق للانباء .

1,1 « بسم » . عن جعفر بن محمد<sup>2</sup> قال : الباء بقاؤه والسين اسماؤه والميم ملكه .  
فايمان المؤمن ذكره ببقائه وخدمة المرید ذكره باسمائه والعارف فناؤه عن المملكة  
بالمالك لها<sup>3</sup> .

1,1 وقال ايضاً<sup>4</sup> : « بسم » ثلاثة احرف : باء وسين وميم . فالباء باب<sup>5</sup> النبوة والسين سرّ  
النبوة الذي أسر النبي به الى خواص أمته<sup>6</sup> والميم مملكة الدين الذي يعم الابيض  
والاسود<sup>7</sup> .

1,1 عن جعفر بن محمد انه سئل عن « بسم الله الرحمن الرحيم » قال : الباء بهاء الله والسين  
سناؤه والميم مجده . والله إله كل شيء ، الرحمن لجميع خلقه ، الرحيم بالمؤمنين خاصة<sup>8</sup> .  
عن جعفر<sup>9</sup> انه قال في قوله<sup>10</sup> « الله » : انه اسم تام لانه اربعة احرف : الالف وهو  
عمود التوحيد واللام الاول لوح الفهم واللام الثاني لوح النبوة والهاء النهاية في الاشياء  
والله هو الاسم الفرد<sup>11</sup> المتفرد لا يضاف الى شيء بل تضاف الاشياء كل شيء  
وتفسيره المعبود الذي<sup>12</sup> أله الخلق منزه<sup>13</sup> عن كل<sup>14</sup> درك مائيته<sup>15</sup> والاسحاطة بكيفيته  
وهو المستور عن الابصار والاهام<sup>16</sup> والمحتجب بجلاله عن الادراك .

(1) B : عن جعفر الصادق || (2) B : عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جده || (3) B : له ||  
(4) B : - وقال ايضاً (بسم) || (5) B : باء || (6) B : لخواصه || (7) B : والميم ملكته  
الذي يعم ؛ Y : الذي انعم به للابيض والاسود || (8) YB : - عن جعفر... خاصة || (9) B :  
عن علي... عن جده || (10) B : اسمه || (11) YB : - الفرد || (12) Y : + هو || (13) F :  
- منزّه || (14) YB : - كل || (15) B : ماهيته || (16) Y : والافهام ||

1, عن الرضا عن ابيه عن جده<sup>1</sup> في قوله « الرحمن الرحيم » قال : هو واقع على المريرين والمرادين . فاسم الرحمن للمرادين لاستغراقهم في الانوار والحقائق والرحيم للمريدين لبقائهم مع انفسهم واشتغالهم باصلاح الظواهر . والرحمن المنتهي بكرامته الى ما لا غاية له لانه قد اوصل الرحمة بالازل وهو غاية الكرامة ومنتهاه بدء وعاقبة . والرحيم وصل رحمته بالياء والميم وهو ما يتصل به من رحمة الدنيا والعواني والارزاق<sup>2</sup> .

2, 1 ذكر عن جعفر الصادق في قوله « الحمد لله » قال : من حمده<sup>3</sup> بصفاته كما وصف نفسه فقد حمده . لان الحمد حاء وميم ودال . فالحاء من الوجدانية والميم من الملك والدال من الديمومية . فمن عرفه بالوجدانية والديمومية والملك فقد عرفه .

2, 1 سئل جعفر بن محمد<sup>4</sup> عن قوله « الحمد لله رب العالمين » قال : معناه الشكر لله وهو المنعم بجميع نعمائه<sup>5</sup> على خلقه وحسن صنعه<sup>6</sup> وجميل بلائه<sup>7</sup> . وألف<sup>8</sup> الحمد من آلائه وهو الواحد . فبالآله انقذ اهل معرفته من سخطه وسوء قضائه . واللام من لطفه وهو الواحد . فبلطفه اذاقهم حلاوة عطفه وسقاهم كأس بره<sup>9</sup> . والحاء فن حمده وهو السابق بحمد نفسه قبل خلقه . فبسابق حمده استقرت النعم على خلقه وقدروا على حمده . والميم فن مجده . فبجلال مجده زينهم بنور قدسه . والدال من دينه الاسلام . فهو السلام ودينه الاسلام<sup>10</sup> وداره السلام وتحتهم فيها سلام لاهل الاسلام في دار السلام .

3, 1 عن جعفر بن محمد الصادق<sup>11</sup> قال : « الرحمن » الذي يرزق الخلائق<sup>12</sup> ظاهراً وباطناً . فرزق الظاهر الاقوات من المأكولات والمشروبات والعواني ورزق<sup>13</sup> الباطن العقل والمعرفة والفهم وما ركب فيه من انواع البدائع كالسمع والبصر والشم والذوق واللمس والظن<sup>14</sup> والهمة .

7, 1 وقال جعفر بن محمد<sup>15</sup> : « صراط الذين انعمت عليهم » بالعلم بك والفهم عنك .

(1) Y : سمعت منصوراً باسناده عن جعفر || (2) B : - عن الرضا... والارزاق || (3) Y : + بجميع || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : نعماء || (6) YB : صنيعه || (7) B : آلائه || (8) Y : فألف || (9) F : سره || (10) B : - ودينه الاسلام || (11) Y : - بن محمد الصادق || (12) YB : الخلق || (13) Y : - ورزق || (14) B : والنطق || (15) B : + الصادق ||

- 7, I قال جعفر : « آمين » اي قاصدين نحوك وانت اكرم من ان تخيب قاصداً<sup>1</sup> .
- 32, II « سبحانك لا علم لنا » . قال جعفر<sup>2</sup> : لما باهوا باعمالهم وتسبيحهم وتقديسهم ضربهم كلهم بالجهل حتى قالوا « لا علم لنا » .
- 125, II « واذ جعلنا البيت مثابة للناس » . عن جعفر بن محمد<sup>3</sup> قال : البيت هاهنا محمد . فمن آمن به وصدق برسالته دخل في ميادين الامن والامان « مقام ابراهيم » مقام القبلة . جعل قلبك مقام المعرفة ولسانك مقام الشهادة وبدنك مقام الطاعة . فمن حفظها فانه مستجاب الدعاء البتة<sup>4</sup> .
- 128, II « ربنا واجعلنا مسلمين لك » . قال جعفر : اجعلنا مسلمين لك اي احفظني واهل بيتي كي نسلم انفسنا وقلوبنا اليك ولا نختار الا ما اخترته لنا . وقال ايضاً<sup>5</sup> : اجعلنا مقيمين معك لك .
- 158, II « ان الصفا والمروة من شعائر الله » : عن جعفر بن محمد<sup>6</sup> قال : الصفا<sup>7</sup> الروح لصفائها عن درن المخالفات ، والمروة النفس لاستعمالها المروة في القيام بخدمة سيدها . وقال : الصفا صفاء<sup>8</sup> المعرفة والمروة مروة العارف .
- 201, II « ربنا آتنا في الدنيا حسنة » . قال جعفر<sup>9</sup> : صحبة الصالحين .
- 210, II « هل ينظرون الا ان يأتيهم الله في ظلل من الغمام » . قال جعفر : هل ينظرون الا اقبال الله عليهم بالعصمة والتوفيق فيكشف عنهم أستار الغفلة فيشهدون برّه ولطفه بل يشهدون البار اللطيف .
- 211, II « وقضي الامر » . قال جعفر<sup>10</sup> : وقضي الامر<sup>11</sup> وكشف عن حقيقة الامر ومغيبه .
- 212, II « زين للذين كفروا الحياة الدنيا » . قال جعفر : زين للذين جحدوا الله كل ربه الحياة الدنيا حتى جمعوها وافتخروا بها « ويسخرون من الذين آمنوا » اي من الذين

(1) Y : قاصدك || (2) B : + الصادق || (3) E : عن الرضا... عن جده ؛ Y : - بن محمد || (4) YB : - مقام ابراهيم... البتة || (5) Y : بعضهم || (6) Y : سمعت منصوراً يقول سمعت ابا القاسم يقول سمعت ابا جعفر عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جعفر || (7) B : + عبارة عن || (8) Y : - صفاء || (9) B : + الصادق || (10) B : + الصادق || (11) B : + اي ||



توكلوا على الله في جميع امورهم ونبذوا تدابيرهم وراء ظهورهم واعرضوا عنها وهم الفقراء الصبر الراضون .

222, II « ان الله يحب التوابين » . قال جعفر : يحب التوابين من سؤالاتهم ويحب « المتطهرين » من اراداتهم .

284, II قال جعفر : « لله ما في السماوات وما في الارض » : من اشتغل بهما قطعاه عن الله عز وجل ، ومن اقبل على الله وتركها ملكها الله اياه .

« وان تبدوا ما في انفسكم » . قال جعفر : الاسلام . « او تحفوه » الايمان .

1, III « الم » . قال جعفر : الحروف المقطوعة<sup>1</sup> في القرآن اشارات الى الوجدانية والفرسانية والديونية وقيام الحق بنفسه بالاستغناء عما سواه .

5, III قال جعفر في قوله « ان الله لا يخفى عليه شيء » قال : لا يطلعن عليك فيرى في قلبك سواه فيمقتك .

18, III قال جعفر<sup>2</sup> في قوله « شهد الله » قال : شهد الله بوجدانيته واحديته وصديقته « وشهد الملائكة واولو العلم » له بتصديق ما شهد هو لنفسه .

وسئل جعفر<sup>3</sup> عن حقيقة هذه الشهادة ما هي فقال : هي مبنية على اربعة اركان . اولها اتباع الامر والثاني اجتناب النهي والثالث القناعة والرابع الرضا .

19, III قال جعفر<sup>4</sup> « ان الدين عند الله الاسلام » قال : هو ما سلم عليه صاحبه من وساوس الشيطان وهو اجس النفس وعذاب الآخرة .

28, III قال جعفر : « ويحذركم الله نفسه » ان تشهد لنفسك بالصلاح لان من كانت له سابقة ظهرت سابقته في خاتمته<sup>5</sup> .

31, III قال جعفر في قوله « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » قال : قيد اسرار الصديقين بمتابعة محمد صلعم لكي يعلموا انهم وان علت احوالهم وارتفعت مراتبهم لا يقدرين مجاوزته ولا اللحق به .

(1) YB : المقطعة || (2) B : + الصادق || (3) B : الشبلي || (4) B : + الصادق || (5) B : - قال جعفر ... خاتمته ||

- 35, III « اني نذرت لك ما في بطني محرراً » قال جعفر : عتيقاً من رق الدنيا واهلها<sup>1</sup> .  
وقال جعفر : « محرراً » اي عبداً لك خالصاً لا يستعبده شيء من الاكوان .
- 37, III « فتقبلها ربها » قال جعفر : تقبلها حتى يعجب الانبياء مع علو اقدارهم في عظم شأنها عند الله . الا ترى ان زكريا قال لها « انى لك هذا ؟ قالت هو من عند الله » اي من عند من تقبلني .
- 39, III « وسيداً وحصوراً » . قال جعفر : السيد المبين عن الخلق وصفاً وحالاً ونخلاقاً .
- 61, III « فمن حاجتك فيه من بعد ما جاءك من العلم » . قال جعفر : هذه اشارة في اظهار المدعين لاهل الحقائق ليفتضحوا في دعاويهم عند اظهار اثار انوار التحقيق وبطلان ظلمات الدعاوي الكاذبة .
- 63, III « ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه وهذا النبي » . قال جعفر : للذين اتبعوه في شرايعهم ومناسكهم « وهذا النبي » لقرب حال ابراهيم من حال النبي صلى الله عليها وشريعته من شريعته دون ساير الانبياء وساير الشرايع ، « والذين آمنوا » لقرب حالهم من حال ابراهيم . « والله ولي المؤمنين » في تشريفهم<sup>2</sup> الى بلوغ مقام الخليل عليه السلام اذ<sup>3</sup> القرب منه من<sup>4</sup> درجة المحبة بقوله : « ويحبهم ويحبونه » (54, V) .
- 76, III « بلى من اوفى بعهده واتقى فان الله يحب المتقين » . قال جعفر : من اوفى بالعهد الجاري عليه في الميثاق الاول « واتقى » وطهر ذلك العهد وذلك الميثاق من تدنسه بباطل . والوفاء بالعهد الكون<sup>5</sup> معه بقطع ما سواه . لذلك قال النبي صلعم : « اصدق كلمة تكلم بها العرب قول لبيد : الاكل شيء ما خلا الله باطل » . ومن ثم سمي محباً<sup>6</sup> والله يحب المتقين .
- 79, III قال جعفر « كونوا ربانيين » قال : مستمعين بسمع القلوب ناظرين باعين الغيوب .
- 92, III قال جعفر : بانفاق المهجع يصل العبد<sup>7</sup> الى بر حبيبه وقرب مولاه . قال الله : « لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون » .

(1) B : - قال جعفر... واهلها || (2) B : تشریکهم || (3) Y : او || (4) YB : في ||

(5) Y : ان يكون || (6) Y : متقياً || (7) B : المحب ||

- وقال جعفر : لن يصلوا الى الحق حتى ينفصلوا عما دونه<sup>1</sup> .
- 97, III قال جعفر في قوله « من دخله كان آمناً » قال : من دخل الايمان قلبه كان آمناً من الكفر<sup>2</sup> .
- 101, III « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم » . قال جعفر<sup>3</sup> في هذه الآية : من عرفه استغنى به عن جميع الانام .
- 102, III « اتقوا الله حق تقاته » . قال جعفر : التقوى ان لا ترى في قلبك شيئاً سواه .
- 110, III قال جعفر الصادق : « يأمرن بالمعروف » والمعروف هو موافقة الكتاب والسنة<sup>4</sup> .
- 138, III « هذا بيان للناس » . قال جعفر : أظهر البيان للناس ولكن لا يتبينه الا من أيد منه<sup>5</sup> نور اليقين<sup>6</sup> وظهارة السر . الا تراه يقول : « وهدى وموعظة للمتقين » . ألا<sup>7</sup> ان الأستدء بهدى البيان والاتعاظ به للمتقين الذين اتقوا كل شيء سواه .
- 150, III « بل الله مولاكم » . قال جعفر : متولي اموركم بدئاً وعاقبة<sup>8</sup> .
- 159, III « فاذا عزمت فتوكل على الله » . قال جعفر : أمر باستقامة الظاهر مع الخلق وبتجريد باطنه للحق . الا تراه يقول : « فاذا عزمت... »
- 191, III « الذين يذكرون الله قياماً وقيوداً وعلى جنوبهم » . قال جعفر : يذكرون الله قياماً في مشاهدات الربوبية وقيوداً في اقامة الخدمة وعلى جنوبهم في روية الزلف<sup>9</sup> .
- 200, III « اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله لعلكم تفلحون » . قال جعفر : اصبروا عن المعاصي وصابروا على الطاعات ورابطوا الارواح بالمشاهدة واتقوا الله اي تجنبوا<sup>10</sup> الانبساط مع الحق « لعلكم تفلحون » ، تبلغون مواقف اهل الصدق فانه محل الفلاح .
- I, IV قال جعفر في قوله « يا ايها الناس » اي كونوا من الناس الذين هم الناس ولا تغفلوا عن الله . فمن عرف انه من الانسان الذي خص خلقتة بما خص به كبرت همته

1 B (1 : لن ينالوا الحق حتى ينفصلوا عن الخلق || 2 B (2 : قال... الكفر || 3 B (3 :

ابو جعفر (?) || 4 B (4 : قال... والسنة || 5 Y (5 : منه || 6 B (6 : التوفيق || 7 B (7 :

اي || 8 B (8 : قال... وعاقبة || 9 B (9 : الزلفى ؛ Y : الزلفة || 10 B (10 : اجتنبوا ||

عن طلب دني المنازل وسمت به الرفعة حتى يكون الحق نهايته « وان الى ربك المنتهى » (42, LIII) وسمو همته مما خص به من الاختصاص من التعريف والالهام.

9, iv « فليتقوا الله وليقولوا قولاً سديداً ». قال جعفر بن محمد<sup>1</sup> : الصدق والتقوى يزيدان في الرزق ويوسعان<sup>2</sup> المعيشة .

59, iv « اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم ». قال جعفر الصادق : لا بد للعبد المؤمن من ثلاث سنن : سنة الله وسنة الانبياء وسنة الاولياء . فسنة الله كتمان السر . قال الله : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه احداً » (26, LXXII) . وسنة الرسول صلعم مداراة الخلق وسنة الاوليا الوفاء بالعهد والصبر في البأساء والضراء .

64, iv « ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاءوك ». قال جعفر : من لم يجعل قصده الينا على سبيلك وسننك وهديك ضل الطريق واخطأ الرشد<sup>3</sup> .

80, iv « من يطع الرسول فقد اطاع الله ». قال جعفر بن محمد : من عرفك بالرسالة والنبوة فقد عرفني بالربوبية والالهية<sup>4</sup> .

125, iv عن جعفر بن محمد<sup>5</sup> في قوله « اتخذ الله ابراهيم خليلاً » قال : اظهر اسم الخلة لابراهيم لان الخليل ظاهر في المعنى واخفى اسم المحبة لمحمد صلعم لتتام حاله . اذ لا يحب الحبيب اظهار حال حبيبه بل يحب اخفائه وستره لئلا يطلع عليه سواه ولا يدخل احد فيما بينهما . وقال لنبيه وصفية محمد صلعم لما اظهر له حال المحبة « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني » (31, III) اي ليس الطريق الى محبة الله الا باتباع حبيبه ولا يتوسل الى الحبيب بشيء احسن من مبايعة<sup>6</sup> حبيبه وطلب رضائه<sup>7</sup> .

1, v قال جعفر بن محمد في قوله « يا ايها الذين آمنوا » قال : فيه اربعة اشكال : نداء وكناية واشارة وشهادة : يا نداء واي خصوص نداء — وها كناية — والذين اشارة — وآمنوا شهادة .

1, v « ان الله يحكم ما يريد ». قال جعفر : حكم بما اراد وامضى ارادته ومشيئته . فن

(1) B : جعفر الصادق || (2) B : + في || (3) B : الرشيد || (4) B : - قال ... والالهية || (5) B : جعفر الصادق || (6) V : متابعة || (7) B : - ولا يتوسل... رضائه ||

رضى حكمه<sup>1</sup> استراح وهُدِي لسبيل رشدِه ومن سخطه فان حكمه ماض عليه<sup>2</sup> وله فيه السخط والخوان .

3, v « اليوم اكملت لكم دينكم » . قال جعفر بن محمد<sup>3</sup> : اليوم اشارة الى يوم بعث محمد رسول الله صلعم ويوم رسالته .

18, v « يغفر لمن يشاء ويعذب من يشاء » . قال جعفر : يغفر لمن يشاء فضلاً ويعذب من يشاء عدلاً .

35, v « وابتغوا اليه الوسيلة » . قال جعفر : اطلبوا منه القربة .

59, vi قال جعفر في قوله « وعنده مفاتيح الغيب » قال : يفتح من القلوب الهداية ومن المحموم الرعايه ومن اللسان الرواية<sup>4</sup> ومن الجوارح السياسة والدلالة .

79, vi « اني وجهت وجهي » قال جعفر : يعني اسلمت قلبي للذي خلقه وانقطعت اليه من كل شاغل وشغل « للذي فطر السموات والارض » قال : الذي رفع السماء<sup>5</sup> بغير عمد واظهر فيها بدايع صنعه قادر على حفظ قلبي من الخواطر المذمومة والوساوس التي لا تليق بالحق .

122, vi قال جعفر في قوله « او من كان ميتاً فاحييناه » قال : ميتاً عنا فاحييناه بنا وجعلناه إماماً يهتدي بنوره الاجانب ويرجع اليه الضال « كمن مثله في الظلمات » كمن ترك مع شهوته وهواه فلم يؤيد بروايح القرب وموانسة الحضرة .

قال جعفر : « او من كان ميتاً » بالاعتماد على الطاعات « فاحييناه » فجعلنا له نور التضرع والاعتذار<sup>6</sup> .

153, vi « وان هذا صراطي مستقيماً » . قال جعفر بن محمد<sup>7</sup> : طريق من القلب الى الله بالاعراض عما سواه .

31, vii « خذوا زينتكم عند كل مسجد » . قال جعفر<sup>8</sup> : أبعد اعضاءك من<sup>9</sup> ان تمس بها شيئاً بعد ان جعلها الله آلة تؤدي بها فرائض الله<sup>10</sup> .

(1) B : بحكمه || (2) B : - عليه || (3) B : - بن محمد || (4) B : الدراية || (5) B : السموات || (6) B : - قال ... والاعتذار || (7) B : جعفر الصادق || (8) B : + رحمة الله || (9) B : عن || (10) B : فرائضه ||



- 120, VII « والقي السحرة ساجدين » . قال جعفر<sup>1</sup> : وجدوا نسيم رياح العناية القديمة بهم فالتجوا الى السجود شكراً وقالوا « آمنا برب العالمين » (121, VII) .
- 142, VII « وواعدنا موسى ثلاثين ليلة » . قال جعفر : كان وعده ثلاثين ليلة فاليوم<sup>2</sup> على ميعاد ربه وانتهى الاجل لقدومه فاخرجه عن حده ورسمه واكرم موسى بكلامه وبان عليه شرفه خارجاً عن رسوم البشرية حتى سمع ما سمع من ربه من غير نفسه وعلمه وغير وقته الذي وقت لقومه دليلاً بذلك على ان منازل الربوبية خارج عن رسوم البشرية .
- 143, VII « ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه » . قال جعفر : الميقات طلب الروية<sup>3</sup> . وقال جعفر<sup>4</sup> : سمع كلاماً<sup>5</sup> خارجاً عن بشريته واضاف الكلام اليه وكلمه<sup>4</sup> من نفسية موسى وعبوديته فغاب موسى عن نفسه وفقى موسى عن صفاته<sup>6</sup> وكلمه ربه من حقائق معانيه فسمع موسى صفة موسى من ربه<sup>7</sup> ومحمد سمع من ربه صفة<sup>8</sup> ربه فكان احمد المحمودين عند ربه . ومن هنا كان مقام محمد صلعم سدره<sup>9</sup> المنتهى ومقام موسى الطور . ومنذ كلم الله<sup>10</sup> موسى على الطور افنى صفتها فلم يظهر فيها النبات ولا تمكن لاحد عليها<sup>11</sup> .
- 143, VII « قال رب انظر اليك » . قال جعفر : انبسط الى ربه في معنى رويته لانه راي<sup>12</sup> خيال كلامه على قلبه . فبه<sup>13</sup> انبسط اليه . فقال له : « لن تراني » اي لا تقدر ان تراني لانك انت الفاني فكيف السبيل لفان الى باق . « ولكن انظر الى الجبل » . فقال<sup>14</sup> : وقع على الجبل علم الاطلاع فصار دكاً متفرقاً ، زال الاطلاع من ذكر اطلاع ربه وصعق موسى من روية تدكدك الجبل . فكيف له ان يراه عياناً ، معاينة روية الله لعبده والعبد فان روية العبد لربه والعبد بربه باق . وقال<sup>15</sup> : ثلاث من العبيد الى ربهم محال : التجلي والوصلة والمعرفة . فلا عين تراه

(1) B : + رحمه الله || (2) B : فالتزم (?) || (3) B : - قال ... الروية || (4) B : بعضهم || (5) YB : كلامه || (6) B : فلما كلم موسى غيب عن صفاته ونفسه || (7) B : + فكان من غير موسى || (8) B : صفات || (9) YB : - سدره || (10) B : - الله || (11) B : ولا يمكن لاحد عليها المكث || (12) B : + في || (13) B : فيه || (14) B : - فقال || (15) Y : ثم قال ||

ولا قلب يصل اليه ولا عقل يعرفه . لان اصل المعرفة من الفطرة واصل المواصلة من المسافة واصل المشاهدة من المباينة .

قال جعفر في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله بالجبل ثم تجلى ولولا ما كان من اشغاله بالجبل لما ت موسى صعباً بلا افاقة<sup>1</sup> . 143, vii

قال جعفر في قوله « سبحانك تبت اليك » قال : نزه ربه واعترف اليه بالعجز وتبرأ من عقله . « تبت اليك » رجعت اليك من نفسي ولا اميل الى علمي . فالعلم ما علمتني والعقل ما اكرتني به « وانا اول المؤمنين » انك لا ترى في الدنيا<sup>2</sup> .

« ويذبح عنهم اصروهم والاغلال » . قال جعفر : اثقال الشرك وذل المخالفات وغل الاشياء<sup>3</sup> . 157, vii

« فالتبجست منه اثنا عشرة عيناً » . عن جعفر بن محمد في هذه الآية قال : التبجست من المعرفة اثنا عشر (sic) عينا يشرب كل اهل مرتبة في مقام من عين من تلك العيون على قدرها . فأولى عين منها عين التوحيد . والثاني عين العبودية والسرور بها . والثالث عين الاخلاص . والرابع عين الصدق . والخامس عين التواضع . والسادس عين الرضا والتفريغ . والسابع عين السكينة والوقار . والثامن عين السخاء والثمة بالله . والتاسع عين اليقين . والعاشر عين العقل . والحادي عشر عين المحبة . والثاني عشر عين الانس والخلوة وهي عين المعرفة بنفسها ومنها تنفجر هذه العيون . فمن شرب من عين منها يجد حلاوتها ويطمع في العين التي هي ارفع منها<sup>4</sup> ، من عين الى عين حتى يصل الى الاصل . فاذا وصل الى الاصل تحقق<sup>5</sup> بالحق .

سئل جعفر عن الحكمة في قوله « وهو يتولى الصالحين » ونحن نعلم انه يتولى العالمين ، فقال : التولية على وجهين : تولية اقامة وابداء وتولية عناية ورعاية لاقامة الحق . 196, vii

« وليبلى المؤمنين منه بلائاً حسناً » . قال جعفر : ان يفنيهم عن نفوسهم . فاذا افناهم عن نفوسهم كان هو عوضاً لهم عن نفوسهم<sup>6</sup> . 17, viii

(1) E : - وقال ... افاقة || (2) B : - قال ... الدنيا || (3) Y : الانهاك || (4) B : + فلم يزل يشرب || (5) B : + هناك || (6) F : - فاذا ... نفوسهم ||

- 24, VIII « استجيبوا لله وللرسول ». قال جعفر : اجابوه الى الطاعة لتحيا بها قلوبكم<sup>1</sup>. « اذا دعاكم لما يحييكم » قال جعفر : الحياة هي الحياة بالله وهو المعرفة . كما قال الله تعالى : « فلنحيينه حياة طيبة » (97, XVI)<sup>2</sup>.
- 44, VIII « ليقضي الله امرًا كان مفعولا ». قال جعفر : ما قضاة في الازل يظهره في الحين بعد الحين والوقت بعد الوقت .
- 53, VIII « ذلك بان الله لم يكن مغيراً نعمة... ». قال جعفر : ما دام العبد يعرف نعم الله عنده فان الله لا ينزع منه نعمة حتى اذا جهل النعمة ولم يشكر الله عليها اذ ذاك حريّ ان<sup>3</sup> ينزع منه .
- 57, VIII « تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة ». قال جعفر : تريدون الدنيا والله يريد لكم الآخرة وما يريد الله لكم خير مما تريدونه لانفسكم .
- 69, VIII « فكلوا مما غنمتم حلالاً طيباً ». قال جعفر : الحلال ما لا يعصى الله فيه والطيب ما لا ينسى الله فيه .
- 25, IX « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة ». قال جعفر : استجلاب النصر<sup>4</sup> في شيء واحد وهو الذلة والافتقار والعجز لقوله « لقد نصركم الله في مواطن كثيرة » لم تقوموا فيها بانفسكم ولم تشهدوا قوتكم وكثرتكم وعلمتم ان النصر لا يوجد بالقوة وان الله هو الناصر والمعين . ومتى علم العبد حقيقة ضعفه نصره الله . وحلول الخذلان بشيء واحد وهو العجب . قال الله « ويوم حنين اذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئاً » . فلما عاينوا القوة من انفسهم دون الله رماهم الله بالهزيمة وضيق الارض عليهم . قال الله « ثم وليتم مدبرين » موكلين الى حولكم وقوتكم وكثرتكم .
- 37, IX سئل جعفر الصادق عن قوله « زين لهم سوء اعمالهم » قال : هو الرياء .
- 40, IX قال جعفر في قوله « وايداه بجنود لم تروها » قال : ذلك جنود اليقين والثقة بالله والتوكل على الله .

(1) B : - قال ... قلوبكم || (2) B : + وقال جعفر رضي الله عنه : حياة القلوب في المعاشرة وحياة الارواح في المحبة وحياة النفوس في المتابعة || (3) B : - اذ ... ان || (4) Y : النصر ||

- « ولكن كره الله انبعاثهم » . قال جعفر : طالب عباده بالحق ولم يجعلهم لذلك اهلاً ثم لم يعذرهم ولا مهم على ذلك . الا تراه يقول : « وقالوا لا تنفردوا في الحر »<sup>1</sup> (81, IX) .
- « ولو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة » . قال جعفر : لو عرفوا الله لاستحيوا منه وخرجوا له عن انفسهم وارواحهم<sup>2</sup> واموالهم بدلاً من<sup>3</sup> واحد من اوامره .
- « ما على المحسنين من سبيل » . قال جعفر : المحسن الذي يحسن اداب خدمة سيده .
- « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال جعفر : رضي الله عنهم بما كان<sup>4</sup> سبق لهم من الله<sup>5</sup> من عناية وتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله صلعم وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال وبذل المهج .
- قال جعفر في قوله : « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم » . قال : يكرمهم على لسان الحقيقة وعلى لسان المعاملة : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم بالوصلة .
- « ان الله له ملك السموات والارض » . قال جعفر : الاكوان كلها له فلا يشغلنك ما له عنه .
- « لقد جاءكم رسول » : قال جعفر الصادق : علم الله عجز خلقه عن طاعته فعرفهم ذلك لكي يعلموا انهم لا ينالون الصفوة من خدمته فاقام بينه وبينهم مخلوقاً من جنسهم في الصورة فقال : « لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عندهم ... » تألبسه من نعته الرأفة والرحمة واخرجه الى الخلق سفيراً صادقاً وجعل طاعته طاعته وموافقتة موافقتة وقال : « من يطع الرسول فقد اطاع الله » (80, IV) .
- « لما ظلموا » . قال جعفر : لما قابلوا نعمنا بالكفران .
- « والله يدعو الى دار السلام » . قال جعفر : الدعوة عامة والهداية خاصة .
- وقال ايضاً : ما طابت الجنة الا بالسلام وانما اختارك بهذه الخصائص لكي لا تختار عليه احداً .

(1) B : - قال ... الحر || (2) Y : وازواجهم || (3) Y : + أمر || (4) B : - كان ||  
 (5) B : - من الله || (6) Y : الفجر ||

وقال ايضاً : عملت الدعوة في السراير فتحللت بها وركنت اليها<sup>1</sup> .

« وشفاء لما في الصدور » . قال جعفر : شفاء لما في الصدور اي راحة لما<sup>2</sup> في السراير . 57, x

وقال جعفر : لبعضهم شفاء المعرفة والصفاء وبعضهم شفاء التسليم والرضا وبعضهم شفاء التوبة والوفاء وبعضهم شفاء المشاهدة واللقاء .

« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » . قال جعفر في هذه الآية : انه انتباه من غفلة او انقطاع عن ذلة والمباينة من دواعي الشهوات<sup>3</sup> . 58, x

وقال جعفر : فضل الله معرفته ورحمته توفيقه .

« وان يمسك الله بضره » . وان يردك بخير » . قال جعفر : جعل الله مسّ الضر منوطاً بصفتك واردة الخير لك منوطاً بصفته ليكون رجائك اغاب من خوفك . 107, x

« ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال جعفر : الآيات هو<sup>4</sup> التواضع عند اولياء الله والسلطان التكبر على اعداء الله . 86, xi

« فاستقم كما امرت » . قال جعفر الصادق : افتقر الى الله بصحة العزم<sup>5</sup> . 112, xi

« قال يا بشرى هذا غلام وأسرّوه بضعة » . قال جعفر : كان لله تعالى في يوسف سر فغطى عليهم موضع سره ولو كشف لهم عن حقيقة ما اودع فيه لما اتوا . الا تراهم كيف قالوا « هذا غلام » ولو علموا اثار القدرة فيه لقالوا هذا نبي يصدق . ولما كشف للنسوة بعض الامر قلن « ما هذا بشراً ان هذا الا ملك كريم » (31, XII)

« وشروه بثمن بخس » . قال جعفر : باعوه بالبخس من الثمن لجهلهم بما اودع الله فيه من لطائف العلوم وبدائع الآيات . 20, xxi

وقال جعفر : انت تتعجب من بيع اخوة يوسف يوسف بالبخس من حشر وما تفعله اعجب منه لانك تبيع حقلك من الآخرة بشهوة نظرة او حظرة من الدنيا . وربما باع الرجل معرفته باخس ثمن وربما فاته حظه من ربه باقل القليل .

(1) B : قال... اليها || (2) B : - || (3) B : - قال... الشهوات || (4) Y :  
في || (5) B : - قال... العزم ||



وقال جعفر : كان لله في يوسف سر مغطى عليهم ، مودع فيه حين اخرجوه من الجب فبيع بالثمن البخس . ولو شهدوا فيه ودائع اسرار الحق عنده لما اتوا اجمعين في النظر<sup>1</sup> اليه ولم تطاوعهم<sup>2</sup> الالسة بقولهم « هذا غلام » . فهو عندهم غلام وعند الحق علم من الاعلام .

30, XII « قد شغفها حباً » . قال جعفر : الشغاف مثل الغين<sup>3</sup> اظلم قلبه<sup>4</sup> عن التفكير في غيره والاشتغال بسواه .

30, XII « انا لنراها في ضلال مبين » . سئل جعفر بن محمد<sup>5</sup> عن العشق فقال : ضلال .

ثم قرأ « انا لنراها في ضلال مبين » . قال : معناه في عشق ظاهر .

31, XII « فلما رأينه واكبرنه » . قال جعفر : سترت هيبة النبوة عليهن مواضع ارادتهن منه فاكبرنه .

67, XII « لا تدخلوا من باب واحد » . قال جعفر<sup>6</sup> : نسي يعقوب اعتماده على العصمة والقوة وان القضاء يغلب التدبير بقوله « لا تدخلوا من باب واحد » ثم استدرك عن قريب وساعده التوفيق فقال : « ما اغنى عنكم من الله من شيء » .

70, XII « ايها العير انكم لسارقون » . قال جعفر : اضمير يوسف في امره مناديه اياهم بالسرقه ما كان منهم في قصته مع ابيهم : ان فعلكم الذي فعلتم مع ابيكم يشبه فعل السراق .

76, XII « كذلك كدنا ليوسف » . قال جعفر : اظهرنا عليه عامة بركات آبائه الصادقين بما عصمناه به في وقت الهم .

81, XII « ان ابنك سرق » . قال جعفر : معناه<sup>7</sup> ان ابنك ما<sup>8</sup> سرق وكيف يجوز هذه اللفظة على نبي بن نبي . وهذا من مشكلات القرآن وهو كقوله في قصة داود « خصمان بغى بعضنا على بعض » (22,XXXVIII) وما كانا خصمين وما بغيا .

92, XII « لا تثرىب عليكم » . قال جعفر : لا عيب عليكم فيما عملتم لانكم كنتم مجبورين عليه وذلك في سابق القضاء عليكم .

(1) B : حين نظروا || (2) B : ولما طاوعتهم || (3) B : النيم || (4) B : قلبها ||

(5) B : جعفر الصادق || (6) B : جعفر الصادق || (7) B : - معناه || (8) B : - ما ||

- 93, XII « اذهبوا بقميصي هذا » . عن جعفر<sup>1</sup> قال : كان المراد في<sup>2</sup> القميص أنه اتاه الهم<sup>3</sup> من قبل<sup>4</sup> القميص بقوله « وجاءوا على قميصه بدم كذب » (18, XII) فاحب ان يدخل السرور عليه من الجهة الذي<sup>5</sup> دخل الهم به عليه .
- 94, XII « قال ابوهم اني لا اجد ريح يوسف » . قال جعفر الصادق : يقول<sup>6</sup> ان ريح الصبا سأل الله تعالى فقال خصني بان ابشره بابنه . فاذن الله له في ذلك . وكان يعقوب ساجداً فرفع رأسه وقال « اني لا اجد ريح يوسف » . فقالت له اولاده « انك لفي ضلالك القديم » (95, XII) اي في محبتك القديمة . وكان<sup>7</sup> الريح ممزوجاً بالعناية والشفقة والرحمة والاخبار بزوال المحنة . وكذلك المومن المتحقق يجد ريح نسيم الايمان في قلبه وروح المعرفة من العناية التي سبقت له من الله في سره .
- 100, XII « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال جعفر الصادق : قال يوسف « احسن بي اذ اخرجني من السجن » ولم يقل اخرجني من الجب وهو اصعب . قال : لانه لم يرد مواجهة اخوته بانكم جنوتموني وألقيتموني في الجب بعد ان قال « لا تريب عليكم اليوم » .
- 100, XII « ان ربي لطيف لما يشاء » . قال جعفر<sup>8</sup> الصادق : اوقف عباده تحت مشيئته ان شاء عذبهم وان شاء عفا عنهم وان شاء قربهم وان شاء بعدهم لتكون المشيئة والقدرة له لا لغيره ثم اظهر لطفه لعباده المخصوصين بالحببة والمعرفة<sup>9</sup> والايمان وذلك قوله : « ان ربي لطيف لما يشاء » لعباده الذين سبقت لهم منه العناية والولاية .
- 111, XII « عبرة لاولي الالباب » . قال جعفر الصادق : لاولي الاسرار مع الله .
- 9, XII « الكبير المتعال » . قال جعفر : كبر في قلوب العارفين محله فصغر عند الله .
- 11, XII « ان الله لا يغير ما بقوم حتى يغيروا ما بانفسهم » . قال جعفر الصادق : لا يوفقهم

(1) B : قال جعفر الصادق || (2) B : من || (3) Y : الخبز || (4) B : جهة ||

(5) YB : التي || (6) B : يقال || (7) Y : فكان || (8) Y : - جعفر || (9) Y : المغفرة ||

(10) YB : - عن ||

لتغيير اسرارهم ولا يغير عليهم احوالهم ولو وفقهم لتغيير الاسرار ومشاهدة البلوى لذلوا وافتقروا فنالوا به النجاة .

« وما دعاء الكافرين الا في ضلال » . قال جعفر<sup>1</sup> : من دعا بنفسه فالى نفسه دعا وهو الكفر والضلال وذلك محل الحيانة والاسقاط من درجات اهل الامانة . فان الدواعي تختلف : داعٍ بالحق وداعٍ الى الحق وداعٍ الى طريق الحق . كل هؤلاء دعاة يدعون الخلق الى هذه الطرق لا بانفسهم . فهذه طرق الحق . وداعٍ يدعو بنفسه ،<sup>2</sup> فالى اي شيء دعا فهو ضلال .

« ان الله يضل من يشاء ويهدي اليه من اناب » . قال جعفر : يضل عن ادراكه ووجوده من قصده بنفسه ويهدي اي يوصل الى حقايقه من طلبه به .

« ولكل اجل كتاب » . قال جعفر الصادق : للروية وقت .

عن جعفر بن محمد<sup>3</sup> في قوله « يمحو الله ما يشاء ويثبت » قال : يمحو الكفر ويثبت الايمان<sup>4</sup> ويمحو النكرة ويثبت المعرفة ويمحو الغفلة ويثبت الذكر ويمحو البغض ويثبت المحبة ويمحو الضعف ويثبت القوة ويمحو الجهل ويثبت العلم ويمحو الشك ويثبت اليقين ويمحو الهوى ويثبت العقل على هذا النسق . ودليله « كل يوم هو في شأن » (29.LV) محوًا واثباتًا .

« وعنده ام الكتاب » . قال جعفر : الكتاب الذي قدر فيه الشقاوة والسعادة . فلا يزداد فيه ولا ينقص منه « وما يبدل القول لدي » (29,L) والاعمال اعلام . فمن قدر له بالسعادة ختم<sup>5</sup> له بالسعادة ومن قدر له بالشقاوة ختم له بها .

« كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس من الظلمات الى النور » . قال جعفر : عهد خصصت به فيه بيان هلاك<sup>6</sup> سالف الامم ونجاة امتك انزلناه اليك لتخرجهم به من ظلمات الكفر الى نور الايمان ومن ظلمات البدعة الى انوار السنة ومن ظلمات النفوس الى انوار القلوب .

(1) B : قيل || (2) Y : نفسه || (3) B : قال جعفر الصادق || (4) B : - يمحو ...  
الايمان : (5) B : حكم || (6) B : - هلاك

- 26, xiv « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة ». قال جعفر : الشجرة الخبيثة الشهوات وارضها النفوس وماءها الامل واوراقها الكسل وثمارها المعاصي وغايتها النار .
- 32, xiv « وسخر لكم الفلك لتجري في البحر بأمره ». قال الصادق : سخر لكم السموات بالامطار والارض بالنبات والبحران<sup>1</sup> سبيلاً ومتجرًا وسخر لكم الشمس والقمر يدوران عليك ويوصلان اليك<sup>2</sup> منافع الثمار والزررع . وسخر قلب المؤمن لمحبه ومعرفته . وحظ الله من العباد القلوب لا غير لانه موضع نظره ومستودع امانته ومعرفة<sup>3</sup> اسراره .
- 35, xiv عن جعفر بن محمد<sup>4</sup> قال في قوله : « اجعل هذا البلد آمناً » يعني افئدة العارفين : اجعلهم اماناء سرك وآمنين من قطيعتك .
- 35, xiv « واجنبي وبنى ان نعبد الاصنام ». قال جعفر : لا تردني الى مشاهدتي الخلة ولا ترد اولادي الى مشاهدة النبوة .
- 37, xiv قال جعفر : « اجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » لان افئدتهم تهوى اليك .
- 52, xiv « هذا بلاغ للناس ». قال جعفر : موعظة للخلق وانذار لهم ليجتنبوا قرناء السوء ومجالسة المخالفين . فان القلوب اذا تعودت مجالسة الاضداد تنعكس وتتنكس<sup>5</sup> .
- 9, xv « انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون ». قال جعفر : « وانا له لحافظون » على من اردنا به خيراً وذاهبون به عن اردنا به شراً .
- 28, xv « اني خالق بشراً من صلصال ». قال جعفر : امتحنهم [الملائكة] ليحثمهم على طلب الاستفهام فيزدادوا علماً بعجائب قدرته وتلاشى عندهم نفوسهم .
- 63, xxv « ان عبادي ليس لك عليهم سلطان ». عن جعفر الصادق في قوله « عباد الرحمن » (63,XXV) قال : جملة الخلق من جهة الحلقة لا من جهة المعرفة . و « عباد الرحمن » تخصيص في العبودية والمعرفة .
- 72, xv قال جعفر في قوله « لعمرك انهم لفي سكرتهم يعمهون » قال : بحياتك يا محمد ان الكل في سكرة الغنلة وحجاب البعد الا من كنت وسيلته ودليله اليها .

(1) B : + تتخذوه || (2) B : عليكم... اليكم || (3) B : ومدن || (4) B : جعفر الصادق || (5) B : وتتنكس ||

87, xv « ولقد آتيناك سبعاً من المثاني ». عن جعفر<sup>1</sup> في هذه الآية قال : اكرمناك وانزلنا اليك<sup>2</sup> وارسلناك والهمناك وهديناك وسلطناك ثم اكرمناك بسبع كرامات اولها الهدى والثاني النبوة والثالث الرحمة والرابع الشفقة والخامس المودة والالفة والسادس النعيم والسابع السكينة والقرآن العظيم وفيه اسم الله الاعظم .

12, xvi « وسخر لكم الليل والنهار والشمس والقمر ». قال جعفر الصادق رضي الله عنه :

سخر لك ما في السموات من الامطار وما في الارض من النبات وما في الليل والنهار من انواع الدواب وسخر لك الملائكة يسبحون لك وما في الارض من الانعام والبهائم<sup>3</sup> والنمل والخلق . سخر لك الكل لئلا يشغلك عنه شيء وتكون مسخرًا لمن سخر لك هذه الاشياء . فانه سخر لك كل شيء وسخر قلبك لمحبه ومعرفته وهو حظ العبد من ربه .

96, xvi « ما عندكم ينفد وما عند الله باق ». قال جعفر : ما عندكم ينفد يعني الافعال من الفرائض والنوافل وما عند الله باق من اوصافه ونعوته لان الحدث يفتى والتقديم يبقى .

97, xvi « فلنحيينه حياة طيبة ». قال جعفر : الحياة الطيبة المعرفة بالله وصدق المقام مع الله وصدق الوقوف مع الله .

وقال جعفر : الحياة الطيبة ان يطيب له بان كل ذلك من الله واليه<sup>4</sup> .

125, xvi « ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة ». قال جعفر : الدعاء بالحكمة ان يدعوه من الله الى الله بالله والموعظة الحسنة ان يرى الخلق في أسر القدرة فيشكر من اصاب ويعذر من اذ .

127, xvi « واصبر وما صبرك الا بالله ». قال جعفر : امر الله أنبياءه بالصبر وجعل الحظ الاعلى منه للنبي صلعم حيث جعل امر صبره بالله لا بنفسه .

1, xvii قيل : جاء رجل الى جعفر بن محمد<sup>5</sup> فقال : صف لي المعراج ! فقال : كيف اصف لك مقاماً لم يسع فيه جبرئيل مع عظم محله !

(1) B : قال جعفر || (2) B : + القرآن || (3) F : - من النبات ... الارض || (4) B : - قال ... واليه || (5) B : + الصادق ||



- 65, xvii « وكفى بربك وكيلاً ». قال جعفر : كفى بربك وكيلاً لمن توكل عليه وفوض امره اليه .
- 70, xvii « ولقد كرمتنا بني آدم ». قال جعفر : كرمتنا بني آدم بالمعرفة .
- 80, xvii عن جعفر بن محمد<sup>1</sup> في قوله « ادخلني مدخل صدق » قال : ادخلني فيها على حد الرضا « واخرجني » عنها وانت عني راض .
- وقال ايضاً : واخرجني من القبر<sup>2</sup> الى الوقوف بين يديك على طريق الصدق مع الصادقين .
- وقال جعفر : طلب التولية ان يكون هو المتولي له اي ادخلني<sup>3</sup> ميدان معرفتك واخرجني من مشاهدة المعرفة الى مشاهدة الذات .
- 80, xvii « واجعل لي من لدنك سلطاناً » قال جعفر : قوة لي في الدين يوجب لي بها المحبة .
- 101, xvii « ولقد آتينا موسى تسع آيات » قال جعفر : من الآيات التي خصه الله بها الاصطناع والقاء المحبة عليه والكلام والثبات في محل الخطاب والحفظ في اليم واليد البيضاء واعطاء الالواح .
- 105, xvii « وبالحق انزلناه وبالحق نزل » قال جعفر : الحق انزل على قلوب خواصه من مكنون فوايده وعجائب بره ولطائف صنعه ما نور به اسرارهم وطهر به قلوبهم وزين به خوارجهم وبالحق نزل عليهم هذه اللطائف .
- 14, xviii « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا » قال جعفر : اذ قاموا اي قاموا واخلصوا في دعائنا . وقال جعفر : قاموا الى الحق بالحق قيام ادب ونادوه نداء صدق واظهروا له فقر الفقر ولبأوا اليه احسن لجا وقالوا « ربنا رب السموات والارض » افتخاراً به وسبيماً له فكافأهم الحق على قيامهم<sup>4</sup> الاجابة عن نداءهم بأحسن جواب والطف خطاب واظهر عليهم من الآيات ما تعجب منه الرسل حين<sup>5</sup> قال : « لو أطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » (18, XVIII).

(1) B : + الصادق || (2) B : النفس || (3) B : + في || (4) B : فنانهم || (5) F : حتى ||

« ذات اليمين... ذات الشمال » . قال جعفر : يمين المرء قلبه وشماله نفسه . والرعاية تدور عليها ولولا ذلك لملك . 17, xviii

« لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » . قال جعفر : لو اطلعت عليهم من حيث انت لوليت منهم فراراً ولو اطلعت عليهم من حيث الحق لشاهدت فيهم معاني الوجدانية والربانية . 18, xviii

وقال جعفر : لو اطلعت على ما بهم من اثار قدرتنا ورعايتنا لهم وتولية حياظتهم لوليت منهم فراراً اي ما قدرت على الثبات لمشاهدة ما بهم من هيبتنا . فيكون حقيقة الفرار منا لا منهم لان ما بدا عليهم منا .

وقال ايضاً : لو اطلعت عليهم من حيث انت لفررت ولو اطلعت عليهم من حيث انا لوقفت . وذلك ان الولي له مع الله احوال لا يقدر على مشاهدته من نظر اليه من عند نفسه من ضعف البشرية يفر من روثيته . وقد فر النبي صلعم من الكفار . « واذكر ربك اذا نسيت » . قال جعفر : اذا نسيت الاغيار فتقرب الي بالاذكار . 24, xviii

« انا لا نضيع اجر من احسن عملاً » . قال جعفر : ان الذين صدقوا الله<sup>1</sup> في الارزاق والكفريات<sup>2</sup> وطلبوا الرزق من وجهه الذي اباح الله طلبه ، فان الله لا يضيع سعيهم في طلب مرضاته ويسهل عليهم سبيل التوكل ليستغنوا بذلك عن الطلب والحركة ويخرجهم من ضيق الطلب الى فسحة التوكل . 30, xviii

قال جعفر الصادق : « الباقيات الصالحات » هو تفريد التوحيد فانه باق ببقاء الموحّد . 46, xviii

« قال انك لن تستطيع معي صبراً » . قال جعفر<sup>3</sup> : لن تصبر مع من هو دونك فكيف تصبر مع من هو فوقك . 67, xviii

« وآتيناه من كل شيء سبباً » . قال جعفر : ان الله تعالى جعل لكل شيء سبباً وجعل الاسباب معاني الوجود<sup>4</sup> . فمن شهد السبب انقطع عن المسبب ومن شهد صنع المسبب امتلأ قلبه من ريب الاسباب . واذا امتلأ قلبه من الريبة حال بينه وبين الملاحظة وحجبه عن المشاهدة . 84, xviii

(1) B : - الله || (2) F : + الذين || (3) B : ابو حنص || (4) B : الوجوه ||

- 101, xviii « وكانوا لا يستطيعون سمعاً ». قال جعفر الصادق : لا يستطيعون سماع كلام الحق ولا سماع سنن المصطفى صلعم ولا سماع سير<sup>1</sup> الهداة الصالحين من الانبياء والصدّيقين لانهم لم يجعلوا<sup>2</sup> من اهل القبول للحق فمنعوا عن سماع خطاب الحق .
- 110, xviii « ولا يشرك بعبادة ربه احداً ». قال جعفر : لا يرى في وقت وقوفه بين يدي ربه غيره ولا يكون في همه وهمته غيره .
- 6, xix « واجعله ربّ رضىاً ». قال جعفر : رضىاً اي راضياً بما يبدو له وعليه .
- 8, xix « قال ربّ انى يكون لي غلام ». قال جعفر : استقبل النعمة بالشكر قبل حلولها « انى يكون لي غلام » وبأى بر واي عمل واي طاعة استوجب منك هذه الاجابة وهذا التفضل والكرم الا بسابق تفضلك<sup>3</sup> ونعمك على عبادك في جميع الاحوال فاني ان ايست من عملي فلا آيس من فضلك .
- 23, xix « يا ليتني متّ قبل هذا » قال جعفر : لما لم ترّ في قومها موقفاً ولا رشيداً ولا صاحب فراسة يبريها من قولهم قالت « يا ليتني مت قبل » ان ارى في قومي ما ارى . وقال جعفر : « يا ليتني مت قبل » ان ارى لقلبي متعلقاً دون الله .
- 52, xix « وقربناه نجياً ». قال جعفر : للمقرّب من الله تعالى ثلاث علامات : اذا افاده الله علماً رزقه العمل به واذا رفعه الله للعمل به اعطاه الاخلاص في عمله واذا اقامه لصحبة<sup>4</sup> المسلمين رزقه في قلبه حرمة لهم ويعلم ان حرمة المؤمنين من حرمة الله تعالى .
- 85, xix « يوم نحشر المتقين ». قال جعفر : المتقي الذي اتقى كل شيء سوى الله والمتقي الذي اتقى متابعة هواه . فمن كان بهذا الوصف فان الله يحمله الى حضرة المشاهدة على تجانب<sup>5</sup> النور ليعرف اهل المشهد محله فيهم .
- 93, xix « الا اتى الرحمن عبداً ». عن جعفر بن محمد في قوله « الا اتى الرحمن عبداً » قال : فقيراً ذليلاً باوصافه او عزيزاً دالاً باوصاف الحق .
- 3, xx « الا تذكرة لمن يخشى ». قال جعفر : انزل الله القرآن موعظة للخائفين ورحمة للمؤمنين وأنساً للمحبين فقال « ما انزلنا عليك القرآن لتشتقى الا تذكرة لمن يخشى » .

(1) B : سنن اخداية || (2) B : - لم يجعلوا || (3) Y : فضلك || (4) B : لصيحة || (5) B : جنائب ||

12-11, « فلما أتاها نودي يا موسى اني انا ربك ». قال جعفر : قيل لموسى عليه السلام كيف عرفت ان النداء هو نداء الحق ؟ فقال : لانه افناني وشملي وكأن كل شعرة مني كانت مخاطباً بنداء من جميع الجهات وكأنها تعبر من نفسها بجواب . فلما شملني انوار الهيبة واحاطت بي انوار العزة والجبروت علمت اني مخاطب من جهة الحق . ولما كان اول الخطاب « اني » ثم بعده « انا » علمت انه ليس لاحد ان يخبر عن نفسه باللفظتين جميعاً متتابعاً الا الحق . فادهشت وهو كان محل الفناء . فقلت انت انت الذي لم تزل ولا تزال ليس لموسى معك مقام ولا له جراءة الكلام الا ان تبقيه ببقائك وتنعته بنعتك فتكون انت المخاطب والمخاطب جميعاً فقال : لا يحمل خطابي غيري ولا يجيني سواي وانا المتكلم وانا المتكلم و انت في الوسط شبح تقع بك محل الخطاب .

12, xx « فاخلع نعليك » . قال جعفر : اقطع عنك العلائق فانك باعيننا .

18, xx « ولي فيها مآرب اخرى » . قال جعفر : منافع شتى واكبر منفعة لي فيها خطابك اياي بقولك « وما تلك يمينك يا موسى » (17,XX) .

27, xx « واحلل عقدة من لساني » . قال جعفر : لما كلم الله موسى عقد لسان موسى عن مكالمة غيره . فلما امره بالذهاب الى فرعون ناجاه بسره فقال « واحلل عقدة من لساني » لاكون قائماً بالامر على اتم مقام .

33, xx « كي نسبحك كثيراً » . قال جعفر : قيل لموسى استكثرت تسبيحك وتهليلك وتكبيرك ونسيت بدايات فضلنا عليك في حفظك في اليم وردك الى املك وتربيتك في حجر عدوك . واكثر من هذا كله خطابنا معك وكلامنا اياك . واكثر منه اخبارنا باصطناعنا لك .

82, xx قال جعفر : « واني غفار لمن تاب » لمن رجع اليّ في مهاته ولم يرجع الى غيري « وآمن » وشاهدني ولم يشهد معي سواي « وعمل صالحاً » واخلص قلبه لي « ثم اهتدى » ثم لم يخالف سنة النبي صلعم .

115, xx « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فني » . قال جعفر : عهدنا الى آدم ان لا ينسانا

في حال ففسينا واشتغل بالجنة فابتلي بارتكاب النهي وذلك انه ألهاه النعيم عن المنعم فوق من النعمة بالبلية فاخرج من النعيم والجنة ليعلم ان النعيم هو مجاورة المنعم لا الالتذاذ بالاكل والشرب .

121, XX «وعصى آدم ربه فغوى» . قال جعفر : طالع الجنان ونعيمها بعينه فنودي عليه الى يوم القيامة «وعصى آدم ربه» . ولو طالعها بقلبه لنودي عليه بالمجران ابد الابد . ثم عطف عليه ورحمه بقوله «ثم اجتباه ربه فتاب عليه وهدي» (122,XX) .

124, XX «ومن اعرض عن ذكرى» . قال جعفر في هذه الآية : لو عرفوني ما اعرضوا عني ومن اعرض عني رددته الى الاقبال على ما يلقى به من الاجناس والاكوان .

83, XXI «وايوب اذ نادى ربه انى مسني الضر وانت ارحم الراحمين» . قال جعفر : خرج منه هذا القول على المناجاة مستدعياً للجواب من الحق ليسكن اليه لا على حد الشكوى . وقال جعفر : لما سلط الله البلاء على ايوب وطال به الامر اتاه الشيطان فقال : ان اردت ان تتخلص من هذا البلاء فاسجد لي سجدة . فلما سمع ذلك قال مسني الشيطان بنصب و «مسني الضر» حين<sup>1</sup> طمع الشيطان في ان أسجد له .

وقال ايضاً : لما تنهى ايوب في البلاء واستعذبه صار البلاء وطناً له . فلما إطمأنت اليه نفسه وسكن عند البلاء شكره الناس على صبره ومدحوه . فقال «مسني الضر» لفقد الصبر .

عن جعفر في قوله «مسني الضر» قال : حبس الوحي عنه اربعون يوماً فخشي المجران من ربه والقطيعة فقال «مسني الضر»<sup>2</sup> .

81, XX «وزكريا اذ نادى ربه رب لا تدنني فرداً» . قال جعفر : لا تجعلني فرداً له الى مناجاتك والتزين بزينة خدمتك .

وقال جعفر : «فرداً» عنك لا يكون لي سبيل اليك .

2, XXII «وترى الناس سكارى» . قال جعفر : اسكرهم ما شهدوا من بساط العز وسلطان الجبروت وسرادق الكبرياء حتى ألبأ النبيين الى ان قالوا نفسي نفسي .

(1) B : حتى || (2) B : - عن جعفر... مسني الضر ||

26, xxii عن جعفر بن محمد في قوله « وطهر بيتي للطائفين » قال : طهر نفسك عن مخالطة المخالفين والاختلاط بغير الحق « والقائمين » مع فؤاد العارفين المقيمين معه على بساط الانس والخدمة « والركع السجود »<sup>1</sup> الأئمة السادة الذين رجعوا الى البداية عن تناهي النهاية .

28, xxii « ليشهدوا منافع لهم » . قال جعفر : هو ما يشهدونه في ذلك المشهد من برّ الحق بان وفقهم لشهود ذلك المشهد العظيم . ثم منافعهم ما وعد لهم عليه من الزيادات والبركات والاجابات .

34, xxii عن جعفر بن محمد في قوله « وبشر الخبتين » قال : من اطاعني ثم خافني في طاعته وتواضع لاجلي وبشر من اضطرب قلبه شوقاً الى لقائي وبشر من ذكرني بالنزول في جاري وبشر من دمعت عيناه خوفاً من هجري . بشرهم ان رحمتي سبقت غضبي . وقال ايضاً : الملك بالشناعة .

وقال ايضاً : بشر المشتاقين الى النظر الى وجهي .

وقال ايضاً : الخبت في التواضع كالارض تحمل كل قدر وتواري كل نجس وخبث .

78, xxiii « فنعم المولى ونعم النصير » . قال جعفر : نعم المعين (sic) لمن استعان به « ونعم النصير » لمن استنصره .

30, xxiv « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال جعفر الصادق في هذه الآية : الغض عن المحارم وعمّا لا يليق بالحق فرض على العباد . وفرض الفرض غضن الخاطر عن كل ما يستحله<sup>2</sup> العبد ومعناه حفظ القلب وخواطره عن النظر الى الكون لئلا يكون به طريداً غافلاً محجوباً وان كان ذلك مباحاً في الظاهر .

35, xxiv « الله نور السموات والارض ... » . قال جعفر بن محمد : الانوار مختلفة اولها نور حفظ القلب ثم نور الخوف ثم نور الرجاء<sup>3</sup> ثم نور التذكر ثم النظر بنور العلم ثم نور الحياء ثم نور حلاوة الايمان ثم نور الاسلام ثم نور الاحسان ثم نور النعمة ثم نور الفضل ثم نور الآلاء ثم نور الكرم ثم نور العطف ثم نور القلب ثم نور

(1) B : + هم || (2) B : يستحله || (3) Y : + ثم نور الحب ثم نور التفكير ثم نور اليقين "



الاحاطة ثم نور الهيبة ثم نور الحيرة ثم نور الحياة ثم نور الانس ثم نور الاستقامة  
 ثم نور الاستكانة ثم نور الطمأنينة ثم نور العظمة ثم نور الجلال ثم نور القدرة<sup>1</sup>  
 ثم نور الجلال<sup>2</sup> ثم نور الالهية ثم نور الوجدانية ثم نور الفردانية ثم نور الابدية  
 ثم نور السرمدية ثم نور الديمومية ثم نور الازلية ثم نور البقاء<sup>3</sup> ثم نور الكلية ثم نور  
 الهوية . ولكل واحد من هذه الانوار اهل وله حال ومحل وكلها من انوار الحق التي  
 ذكر الله تعالى في قوله « الله نور السموات والارض » ولكل عبد من عبيده مشرب  
 من نور<sup>4</sup> هذه الانوار وربما كان له حظ من نورين ومن ثلاثة . ولن تتم هذه الانوار  
 لاحد الا للمصطفى صلوات الله عليه وسلامه لانه القائم مع الله تعالى بشرط تصحيح  
 العبودية والمحبة . فهو نور وهو من ربه على نور .

عن جعفر بن محمد الصادق في هذه الآية قال : نور السموات بنور الكواكب  
 والشمس والقمر ونور الارضين بنور النبات الاحمر والابيض والاصفر وغير ذلك  
 ونور قلب المؤمن بنور الايمان والاسلام . ونور الطرق الى الله بنور ابي بكر وعمر  
 وعثمان وعلي رضي الله عنهم . فمن اجل ذلك قال النبي صلعم : اصحابي كالنجوم  
 بايتهم اقتديتم اهتديتم .

وقال ايضاً في هذه الآية : نور السموات بأربع : بجبرئيل وميكائيل واسرافيل وعزرائيل  
 عليهم السلام . ونور الارض بابي بكر وعمر وعثمان وعلي رضوان الله عليهم اجمعين .  
 « لا شرقية ولا غربية » . قال جعفر في هذه الآية : لا خوف يوجب القنوط ولا رجاء  
 يجلب الانبساط . فيكون واقفاً بين الخوف والرجاء .

« رجال لا تلهيهم تجارة ... » . قال جعفر : هم الرجال من بين الرجال على الحقيقة  
 لان الله تعالى حفظ اسرارهم<sup>5</sup> عن الرجوع الى ما سواه وملاحظات غيرهم<sup>6</sup> .  
 تشغلهم تجارات الدنيا ونعيمها وزهرتها ولا الآخرة وثوابها عن الله تعالى<sup>7</sup> لانهم في بساتين  
 الانس ورياض الذكر .

(1) Y : ثم نور الحول || (2) Y : ثم نور القوة || (3) Y : البقائية || (4) Y : - نور ||  
 (5) B : - الله نور ... اجمعين || (6) Y : سرائرهم || (7) B : - وملاحظات غيره ||  
 (8) B : عن الذكر ||

« والذين كفروا اعمالهم كسراب » . قال جعفر : اظلمت لهم ظلم صحبة الاغيار فكانت على قلوبهم مثل السراب لم تغن عنهم شيئاً ولم تدلهم على حق . ولو وجدوا السبيل الى الله تعالى لأضاعت سرايرهم فكانت كما قال الله تعالى « نور على نور » .

39, xxiv

« لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال جعفر : الحرمات تتبع بعضها بعضاً . من ضيع حرمة الخلق فقد ضيع حرمة المؤمنين . ومن ضيع حرمة المؤمنين فقد ضيع حرمة الأولياء . ومن ضيع حرمة الأولياء فقد ضيع حرمة الرسول . ومن ضيع حرمة الرسول فقد ضيع حرمة الله . ومن ضيع حرمة الله تعالى فقد دخل في ديوان الاشقياء . وافضل الانحلاق حفظ الحرمات . ومن اسقط عن قلبه الحرمات تهاون بالفرائض والسنة .

63, xxiv

« ما لذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق » . قال جعفر : عيروا الرسل بالتواضع والانبساط ولم يعلموا ان ذلك اتم خيبتهم واشد في بيان الاحترام لهم . وذلك انهم لم يشاهدوا منهم الا ظاهر الخلق . ولو شاهدوا منهم خصائص الاختصاص لأدركهم ذلك عن قلوبهم « ما لذا الرسول... » .

7, xxv

« وما ارسلنا قبلك من المرسلين الا انهم لياتيكلون الطعام... » . قال جعفر : ذلك ان الله تعالى لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق بالكون معهم على شرط البشرية ومنع سره عن ملاسظاتهم والاشغال بهم لان اسرار الانبياء في القبضة لا تنارق المشاهدة بحال .

20, xxv

عن جعفر بن محمد في قوله عز وجل « نبارك الذي جعل في السماء بروجا » قال : سمي السماء سماء لرفعتها وقلب سماء لانه يسمو بالايمان والمعرفة بلا حد ولا نهاية . كما ان المعروف لا حد له كذلك المعرفة به لا حد لها . وبروج السماء مجاري الشمس والقمر وهم الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وفي القلب بروج وهو برج الايمان وبرج المعرفة وبرج العقول وبرج اليقين وبرج الاسلام وبرج الاحسان وبرج التوكل وبرج الخوف وبرج الرجاء وبرج المحبة وبرج الشوق وبرج الوله فهذه اثنا عشر برجاً بها دوام

61, xxv

صلاح القلب كما ان الاثني عشر برجاً من الحمل والثور الى آخر العدد بها صلاح  
الدار الفانية<sup>1</sup> واهلها .

- 63, xxv قال جعفر : « الذين يمشون على الارض هوناً » بلا فخر ولا خيلاء ولا تبختر بل بتواضع وسكينة ووقار وطمانينة وحسن خلق وبشر وجه كما وصف النبي صلعم المومنين فقال : « هينون لينون كالجمل الانف ان قيد انقاد وان انيخ على صخرة استناخ » . وذلك لما طالعوا من تعظيم الحق وهيبته وشاهدوا من كبريائه وجلاله خشعت لذلك ارواحهم وخضعت نفوسهم فالزمهم ذلك التواضع والتخشع .
- 71, xxv « يتوب الى الله متاباً » . قال جعفر : لم يرجع الى الحق من له مرجع الى سواه . حتى يكون رجوعه ظاهراً وباطناً اليه دون غيره حينئذ يكون تائباً اليه .
- 72, xxv « الذين لا يشهدون الزور » . قال جعفر : الزور امانى النفس ومتابعة هواها .
- 74, xxv « هب لنا من ازواجنا وذرياتنا قره أعين » . قال جعفر : هب لنا من ازواجنا معاونة على طاعتك ومن اولادنا برهم حتى تقر اعيننا بهم .
- 50, xxvi « قالوا لا ضير انا الى ربنا منقلبون » . قال جعفر : من احسّ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً بل من شاهد البلاء فيه لم يكن محباً<sup>2</sup> . بل من لم يتلذذ بالبلاء في المحبة لم يكن محباً . الا ترى السحرة لما وردت عليهم شواهد اوائل المحبة كيف زالت عنهم حظوظهم وهانت عليهم بذل ارواحهم في مشاهدة محبوبهم فقالوا « لا ضير » .
- 62, xxvi « قال كلا ان معي ربي سيهدينى » . قال جعفر<sup>3</sup> : من كان في رعاية الحق وكلايته لا يؤثر عليه شيء من الاسباب ولا يهوله مخوفات الموارد لانه في وقاية الحق وقبضته . ومن كان في المشاهدة والحضرة كيف يؤثر عليه ما منه يصدر واليه يرد .
- 80, xxvi « واذا مرضت فهو يشفينى » . قال جعفر : اذا مرضت بروية اشغالي واحوالي شغالي بتذكار الفضل والكرم .
- 114, xxvi « وما انا بطارد المومنين » . قال جعفر : ما انا بمكذب الصادقين .

(1) B : دار الفناء || (2) Y : - بل من شاهد... محباً || (3) B : + رحمه الله ||

- « وما أسألكم عليه من اجر » . قال جعفر : ازيلت الاطماع عن الرسل اجمع لدناءتها . 127, xxvi  
 فاخبر كل رسول عن نفسه بقوله : « وما أسألكم عليه من أجر » .
- « انهم عن السمع لمغزولون » . قال جعفر : هو ان يسمع المواعظ ولا يتعظ بها . 212, xxvi  
 « انه هو السميع العليم » . قال جعفر<sup>1</sup> : السميع من يسمع مناجات الاسرار والعليم من يعلم ارادات الضماير . 220, xxvi
- « لاعدبته عذاباً شديداً » . قال جعفر : لابلينه بشتات السر . 21, xxvii  
 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال جعفر<sup>2</sup> : اشار الى قلوب المؤمنين . 34, xxvii  
 ان المعرفة اذا دخلت القلوب زال عنها الاماني والمرادات اجمع . فلا يكون في القلب محل لغير الله تعالى .
- « بل انتم بهديتكم تفرحون » . قال جعفر : الدنيا اصغر عند الله وعند انبيائه واوليائه من ان يفرحوا بها او يحزنوا عليها . 36, xxvii.
- « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال جعفر<sup>3</sup> : مكر الله اخفى من دبيب النمل على الصخرة السوداء في الليلة الظلماء . 50, xxvii
- قال جعفر في قوله « أم من جعل الارض قراراً » اي من جعل قلوب اوليائه مستقر معرفته وجعل فيها انهار الزوايد من بره في كل نفس واثبتها بجبال التوكل وزينها بانوار الاخلاص واليقين والمحبة « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي بين القلب والنفس لئلا تغلب النفس القلب بظلماتها فتظلمها (sic) فجعل الحاجز بينهما التوفيق والعقل . 61, xxvii
- « وترى الجبال تحسبها جامدة » . قال جعفر : ترى النفس جامدة عند خروج الروح . 83, xxvii  
 والروح تسري في الفردوس<sup>5</sup> لتأوى الى مكانها من تحت العرش .
- وقال جعفر : نور قلوب الموحدين وانزعاج انين المشتاقين تمرّ مرّ السحاب حتى يشاهدوا الحق فيسكنون .
- « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً... لولا ان ربطنا على قلبها » . 10, xxviii  
 قال جعفر<sup>6</sup> : الصدر معدن التسليم والقلب معدن اليقين والفؤاد معدن النظر والضمير معدن السر والنفس مأوى كل حسنة وسيئة .

(1) B : الصادق || (2) B : + الصادق || (3) B : + الصادق || (4) Y : + قرار ||  
 (5) YB : القدس || (6) B : + الصادق ||

- 22, xxviii « فلما توجه تلقاء مدين » . قال جعفر : توجه بوجهه الى ناحية مدين وتوجه بقلبه الى ربه طالباً منه سبيل الهداية فأكرمه الله تعالى بالكلام . وكل من اقبل على الله تعالى بالكلية فان الله تعالى يبلغه<sup>1</sup> مأموله .
- 24, xxviii « اني لما انزلت الي من خير فقير » . قال جعفر : فقير اليك طالب منك زيادة الفقر اليك<sup>2</sup> لاني لم استغن عنك بشيء سواك .  
وقال ايضاً : فقير في جميع الاوقات غير راجع الى الكرامات والآيات دون الفقر اليك والاقبال عليك .
- 29, xxviii « أنس من جانب الطور ناراً » . قال جعفر : ابصر ناراً دالة على الانوار لانه رأى النور على هيئة النار . فلما دنا منها شماته انوار القدس واحاطت به جلايب الانس فخطب بالطف خطاب وأستدعي منه احسن جواب . فصار بذلك ملكاً شريفاً مقرباً . اعطي ما سأل وامن<sup>3</sup> مما خاف . وكذلك قوله « انس من جانب الطور ناراً » .
- 33, xxviii « ونجعل لكما سلطاناً » . قال جعفر : هيئة في ثوب الاعداء ومحبة في قلوب الاولياء .
- 21, xxix « يعذب من يشاء ويرحم من يشاء » . قال جعفر : يعذب من يشاء بشنات اغم ويرحم من يشاء بجمعها له .
- 45, xxx « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال جعفر : الصلاة اذا كانت مقبولة فانها تنهى عن مطالعات<sup>4</sup> الاعمال وطلب الاعواض .
- 69, xxx « والذين جاهدوا فينا » . قال جعفر : الجاهدة صدق الافتتار وهو انفصال العبد من نفسه واتصاله بربه . والجاهدة تبرى العبد من جميع ما اتصل به<sup>5</sup> والمجاهدة تبرى الروح في رضاء الحق .  
وقال ايضاً : من جاهد بنفسه لنفسه وصل الى كرامة ربه ومن جاهد بغيره وصل الى ربه .

(1) Y : + الى || (2) F : - اليك || (3) Y : وأمن || (4) B : مطالعة || (5) B :  
- والمجاهدة تبرى... اتصل به ||

- « فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون » . قال جعفر : بالله فابدأ في صباحك  
وبه فاختم مساءك . فمن كان به ابتداؤه واليه انتهاؤه لا يشقى فيما بينهما . 17, xxx
- « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... » . قال جعفر : « خلقكم ثم رزقكم » ، حرككم  
الى اظهار اثار الربوبية فيكم « ثم يميتكم ثم يحييكم » بالاستتار والتجلي<sup>1</sup> . 40, xxx
- « وما انت بهادي العمى » . قال جعفر : اظهار آيات رسالاتك على من أظهر  
الحق عليه في الازل آيات السعادة وحلاه بحلية الاختصاص فيكون دعاؤك له دعاء  
تذكير ومرعظة لا دعاء ابتداء . لانه من لم تجر له السعادة في الازل لم يمكنك ان  
توصله الى محل السعادة . انت الداعي والمنذر والله الهادي . الا تراه يقول : « وما انت  
بهادي العمى » . 53, xxx
- « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً » . قال جعفر : خوفاً منه وطمعاً فيه . 16, xxxii
- « ... والصادقين والصادقات... » . قال جعفر : الصادق من يصف لك خير الآخرة  
لا خير الدنيا ويدلك على حسن الاخلاق لا على سيئتها ويعطيك قلبه لا جوارحه . 35, xxxiii
- « وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً » . قال جعفر : داعياً الى الله لا الى نفسه افتخر  
بالعبودية ولم يفتخر بالنبوة ليصح له بذلك الدعاء الى سيده . فمن اجاب دعوته صارت  
الدعوة له سراجاً منيراً يدلّه على سبيل الرشده ويبصره عيوب النفس وغيثها<sup>2</sup> . 46, xxxiii
- « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال جعفر : « فضلاً » ، ثقة بالله تعالى<sup>3</sup> وتوكلاً عليه . 10, xxxiv
- « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال جعفر : صحة النحيظة وقوة البصيرة . 1, xxxv
- « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال جعفر : خشية العلماء من ترك الحرمة  
في العبادات وترك الحرمة في الاخبار عن الحق وترك الحرمة في متابعة الرسول صلعم  
وترك الحرمة في خدمة الاولياء والصدّيقين . 28, xxxv
- قال جعفر في قوله تعالى « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات »  
قال : فرق الله تعالى المؤمنين ثلاث فرق سماهم مؤمنين اولاً ثم سماهم عبادنا فاضافهم 32, xxxv

(1) B : - قال... والتجلي || (2) B : وغيرها || (3) B : تقرباً الى الله ||



الى نفسه تفضلاً منه وكروماً ؛ ثم قال « اصطفينا » جعلهم كلهم اصفياً مع علمه بتفاوت مقاماتهم<sup>1</sup> ثم جمعهم في آخر الآية بدخول الجنة فقال « جنات عدن يدخلونها » ثم بدأ بالظالمين اخباراً انه لا يتقرب اليه الا بصرف كرمه . فان<sup>2</sup> الظلم لا يؤثر في الاصطفائية . ثم ثنى بالمقتصدین لانهم بين الخوف والرجاء . ثم ختم بالسابقين لكلاً يامن احد مكره . وكلهم في الجنة بحرمة كلمة واحدة يعني كلمة الاخلاص .

وقال جعفر : النفس ظالمة والقلب مقتصد والروح سابق .

وقال ايضاً<sup>3</sup> : من نظر بنفسه الى الدنيا فهو ظالم ومن نظر بقلبه الى الآخرة فهو مقتصد ومن نظر بروحه الى الحق فهو سابق .

« يس » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه في قوله « يس » اي يا سيد ، مخاطباً لنبيه صلعم . لذلك قال النبي عليه السلام : انا سيدكم<sup>4</sup> ولم يمدح بذلك نفسه ولكنه اخبر عن معنى مخاطبة الحق اياه بقوله « يس » .

« فلما اسلما » . قال جعفر : اخرج ابراهيم من قلبه محبة ابنه<sup>5</sup> واخرج اسمعيل من قلبه محبة الحياة .

« وما منا الا له مقام معلوم » . قال جعفر : الخلق مع الله على مقامات شتى . من يجاوز حدّه هلك . فللانبياء مقام المشاهدة وللرسول<sup>6</sup> مقام العيان وللملائكة مقام الهيبة وللمؤمنين مقام الدنو والخدمة والعصاة مقام التربة وللكفار مقام الطرد والنفلة . هذا بمعنى قوله تعالى « وما منا الا له مقام معلوم » .

« وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب » . قال جعفر : صدق القول وصحة العقد والشان في الامور .

« وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه » . قال جعفر : ومن ذلك ما ذكره الله تعالى من فتنة داود وبلواه ومحنته<sup>7</sup> وما خرج اليه من عظيم التنصّل<sup>8</sup> والاعتذار ودوام البكاء

(1) YB : معاملاتهم || (2) B : وان || (3) B : - وقال ايضاً || (4) Y : انا سيد ولد آدم ولا فخر || (5) Y : + اسمعيل || (6) YB : والرسل || (7) B : ومحبته || (8) B : التنقيل ||

والاحزان والخوف العظيم حتى لحق بربه . فهذه وان كانت الواقعة فيها تتسع فان عاقبتها عظمت وجلت وعلت لان الله قد اعطاه بذلك الزلفى والحظوة .

قال جعفر : « هب لي ملكاً » اي القنوع بقسمتك حتى لا يكون لي مع اختيارك اختيار . 35, XXXVII

« وان عليك لعنتي الى يوم الدين » . قال جعفر : سخطي الذي لم يزل مني جارية ( sic ) عليك وواصله ( sic ) اليك في اوقاتك المقدرة واياملك الماضية<sup>1</sup> . 73, XXXVIII

« الحمد لله ، بل اكثرهم لا يعلمون » . قال جعفر : لا يعلمون ان احداً من عباد الله لم يبلغ الواجب في حمده وما يستحق من الحمد على عباد الله بنعمه وان احداً لم يحمده حق حمده الا حمده لنفسه . 29, XXXIX

« انك ميت وانهم ميتون » . قال جعفر : انك ميت عما هم فيه من الاشتغال بانفسهم واولادهم وديناهم وانهم ميتون اي مبعدون عما خصصت به من انواع الكرامات . 30, XXXIX

« لئن اشركت ليحبطن عملك » . قال جعفر : لئن نظرت الى سواه لتحرمين في الآخرة لقاءه . 65, XXXIX

قال جعفر<sup>2</sup> : « الحمد لله الذي صدقنا وعده » هو حمد العارفين الذين استقروا في دار القرار مع الله تعالى . وقوله « الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن » (34, XXXV) حمد الواسلين . 74, XXXIX

« لمن الملك اليوم » . قال جعفر : اخرس المكونات ذوات الارواح عن جواب سؤاله في قوله « لمن الملك » فلم يجسر احد على الاجابة وما كان بتحقيق ان يجيب سؤاله سواه . فلما سكنت الانس عن الجواب اجاب نفسه بما كان يستحق من الجواب فقال « لله الواحد القهار » . 16, XL

« اننا لننصر رسلنا والذين آمنوا » . قال جعفر<sup>3</sup> : ننصر رسلنا بالمؤمنين ظاهراً وننصر المؤمنين بالرسول باطناً . 51, XL

(1) B : - قال... الماضية || (2) YB : + الصادق || (3) B : + بن محمد ||

- 66, XL « وأمرتُ ان اسلم لرب العالمين ». قال جعفر : لا ألتجى الا اليه ولا اذل الا له لان الاجاء اليه محل الفرح والتدلل له معدن العزة .
- 12, XLI « وزينا السماء الدنيا بمصابيح ». قال جعفر : زينا جوارح المؤمنين بالخدمة .
- 31, XLI « نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا ». قال جعفر : من لاحظ في اعماله الثواب والاعراض كانت الملائكة اولياءه . ومن تحقق في افعاله وعمَلِهَا على مشاهدة امرها فهو وليه لانه يقول الله تعالى « الله ولي الذين آمنوا » (257,II) .
- 44, XLI « قل هو للذين آمنوا هدى وشفاء ». قال جعفر : القرآن شفاء لمن كان في ظل العصمة وعمى على من كان في ظلمة الخذلان .
- 9, XLII « وهو يحيي الموتى ». قال جعفر : يحيي نفوس المؤمنين بخدمته ويميت نفوس المنافقين بمخالفته<sup>1</sup> .
- 23, XLII « قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة ». قال جعفر : الا ان تتوددوا الي من الاعمال ما يقربكم الى ربكم .
- 63, XLIII « لا خوف عليكم ولا انتم تحزنون ». قال جعفر رضي الله عنه : لا خوف على من اطاعني في الاوامر والفرائض واتبع الرسول فيما سن<sup>2</sup> .
- وقال ايضاً : لا خوف في الآخرة على من خافني في الدنيا<sup>3</sup> . ولا خوف على من احبني وازال عن قلبه محبة الاغيار . ولا خوف على من صان وديعتي عنده وهو الايمان والمعرفة . ولا خوف على من احسن ظنه بي فاني اعطيه مأموله . والخوف يكون على الجوارح والحزن على القلب من مخافة القطيعة .
- 71, XLIII « وفيها ما تشتهي الانفس وتلد الاعين ». قال جعفر : شتان بين ما تشتهي النفوس وبين ما تلد الاعين . لان جميع ما في الجنة من النعيم والشهوات والذخائر في جنب ما تلد الاعين كاصبع تغمس في البحر . لان شهوات الجنة لها حد ونهاية لانها مخلوقة ولا تلد الاعين في الدار الباقية الا بالنظر الى الباقي جلّ وعلا . ولا حد لذلك ولا صفة ولا نهاية .

(1) B : قال ... بمخالفته || (2) B : في السنن || (3) B : - لا خوف... في الدنيا ||

- 9, XLVI « ما كنتُ بدعاً من الرسل ». قال جعفر في هذه الآية : لم يكن لي في نبوتي شيء .  
انما هو شيء اعطيته لا بي<sup>1</sup> بل بفضل من عند الله حيث اهلني لرسالته ووصفني  
في كتب الانبياء السالفة صلوات الله عليهم اجمعين .
- 13, XLVI « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». قال جعفر : استقاموا مع الله تعالى بحركات  
التقاوب مع مشاهدات التوحيد .
- 30, XLVI « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم ». قال جعفر : يدل على طريق الحق بالخروج  
من المعلومات، والمسومات والتحقيق بالحق وهو الصراط المستقيم .
- 3, XLVII « الذين كفروا اتبعوا الباطل ». قال جعفر : لا يوفق لسلوك طريق الحق من لم  
يُحكِم مبادي احواله مع الحق ومن اهمل مبادي الاحوال كيف يرجى له التناهي فيها .
- 19, XLVII « انه لا اله الا الله » : ازال العلل عن الربوبية ونزه الحق عن  
الدرك .
- 2, XLVIII « ويتم نعمته عليك ». قال جعفر : من تمام النعمة على نبيه صلعم ان جعله حبيبه  
واقسم بحياته ونسخ به شرائع الرسل اجمع وعرج به الى المحل الادنى وحفظه في المعراج  
حتى « ما زاع » « وما ظغى » وبعثه الى الاسود والابيض واحل له ولأمته الغنائم وجعله  
شفيعاً مشفعاً وجعله سيد ولد آدم وقرن ذكره بذكره ورضاه برضاه وجعله أحد ركني  
التوحيد . فهذا وامثاله من تمام النعمة عليه وعلى امته به وبمكانه .
- 26, XLVIII « حمية الجاهلية ». قال جعفر : الحمية المذمومة التخطي من الحدود الى التشفي .
- 13, XLIX « ان اكرمكم عند الله اتقاكم ». قال جعفر : الكريم هو المتقي على الحقيقة والمتقي  
المنقطع عن الاكوان الى الله .
- 7, L قال جعفر في قوله « لمن كان له قلب » : يعني قلباً يسمع ويعقل ويبصر . فكلما  
سمع خطاب الله تعالى بلا واسطة فيما بينه وبين الحق عقل ما من عليه بالايمان  
ولاسلام من غير مسألة ولا شفيع ولا وسيطة كانت له عند الله في الازل وابصر

---

(1) F : بشيء .

قدرة القادر الباري في نفسه وملكوته وارضه وسمائه فاستدل بها على وحدانيته وقدرته ومشيبته.

24, LI قال جعفر في قوله تعالى : « ضيف ابراهيم المكرمين »<sup>1</sup> مكرمين<sup>2</sup> حيث انزلهم اكرم الخليفة وظهرهم فتوة واشرفهم نفساً واعلاهم همة ، الخليل صلوات الله وسلامه عليه .

49, LI « ومن كل شيء خلقنا زوجين لعلكم تذكرون » . قال جعفر : لينظر الموحد الى الاغيار<sup>3</sup> فيراها ازواجاً مثاني واربعاً فيفرّ منها ويرجع الى الواحد الاحد ليصح له التوحيد بذلك .

55, LI « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال جعفر الصادق رضي الله عنه : يعني يا محمد ذكر عبادي جودي وكرمي وآلآئي ونعماي وما سبق من رحمتي لأمتك خاصة . والذكرى التي تنفع المؤمنين ذكر الله تعالى للعبد وما سبق من العناية القديمة بالايان والمعرفة والتوفيق للطاعة والعصمة عن المعاصي .

وقال جعفر : كل من ذكر الله تعالى فاذا نسي ذكره كان مجهولاً عن ذكره والله تعالى ذكره<sup>4</sup> احديته وازليته ومشيبته وقدرته وعلمه . ولا يقع عليه النسيان والجهل لانها من صفات البشرية . وكل من ذكر الله تعالى فبذكره له يذكره .

56, LI قال جعفر في قوله « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » قال : الا ليعرفوني ثم يعبدوني على بساط المعرفة ليتبرءوا من الرياء والسمعة .

I, LII « والطور » . قال جعفر : ما يطرأ على قلب احبائي من الانس بذكري والالتذاذ بحبي « وكتاب مسطور » ، وما كتب الحق على نفسه لم من الاقتراب والتقربة .

53, LI « فاصبر لحكم ربك فانك بأعيننا » . قال جعفر : عند هذا الخطاب سهل عليه معالجة الصبر واحتمال مؤنته . وكذلك كل حال يرد على العبد في محل التمسك .

I, LIII « والنجم اذا هوى » . قال جعفر : هو محل التجلي والاستتار من « لرب اهل المعرفة » . عن جعفر بن محمد في قوله تعالى « والنجم اذا هوى » قال : النجم محمد صلعم اذا هوى انسرح منه الانوار .

(1) B : + صاروا || (2) F : - مكرمين || (3) B : الى الاشياء بعين الاعتبار ||  
(4) Y : ذكر ||

- وقال : النجم قلب محمد « اذا هوى » ، اذا انقطع عن جميع ما سوى الله .
- 2, LIII « ما ضلّ صاحبكم وما غوى » . قال جعفر : ما ضل عن قربه طرفة عين .
- 3, LIII « وما ينطق عن الهوى » . قال جعفر : كيف ينطق عن الهوى من هو ناطق باظهار التوحيد واتمام الشريعة وآداب<sup>1</sup> الامر والنهي . بل ما نطق الا بأمر وما سكت الا بأمر . أمر فكان أمره قربة عن الحق ونهى فكان نهيها ادباراً وزجراً .
- 8, LIII « ثم دنا فتدلى » . قال جعفر : انقطعت الكيفية عن الدنو . الا ترى ان الله تعالى حجب جبريل عن دنوه ودنو ربه منه .
- وقال ايضاً : دنا محمد صلعم الى ما اودع في قلبه من المعرفة والايمان فتدلى بسكون قلبه الى ما أدناه وزال عن قلبه الشك والارتباب .
- 9, LIII « فكان قاب قوسين او ادنى » . قال جعفر : ادناه منه حتى كان منه كتاب قوسين . والدنو من الله تعالى لا حد له والدنو من العبد بالحدود .
- 10, LIII « فأوحى الى عبده ما أوحى » . قال جعفر : بلا واسطة فيما بينه وبينه سرّاً الى قلبه لا يعلم به احد سواه بلا واسطة الا في العتبي حين<sup>2</sup> يعطيه الشفاعة لأمة .
- وقال الصادق في قوله « دنا فتدلى » : لما قرب الحبيب من الحبيب بغاية التقرب نالته غاية الغيبة . فلاطفه الحق بغاية اللطف لانه لا تحمل غاية الغيبة الا غاية اللطف . وذلك قوله « فأوحى الى عبده ما أوحى » اي كان ما كان وجرى ما جرى وقال الحبيب ما يقول الحبيب حبيبه وألطف له الطواف الحبيب حبيبه وأسر اليه ما يسر الحبيب الى حبيبه . فأخنيا ولم يطلعا على سرهما احداً سواهما . فلذلك قال « فأوحى الى عبده ما أوحى » ولا يعلم احد ذلك الوحي الا<sup>3</sup> الذي أوحى والذي أوحى اليه .
- 11, LIII « ما كذب النبؤاد ما رأى » . قال جعفر : لا يعلم احد ما انذرى رأى الا الذي أرى والذي رأى . صار الحبيب من الحبيب قريباً وله نجياً وبه انيساً . قال الله تعالى :  
« نرفع درجات من نشاء » (83,VI) .

(1) B : وانجاب (2) F : حتى (3) Y : + انه (4) B : محباً :



- 18, LIII « لقد رأى من آيات ربه الكبرى ». قال جعفر : شاهد من علامات المحبة ما كبر عن الاخبار عنها .
- 32, LIII « هو اعلم بكم ». قال جعفر : اعلم بكم لانه خلقكم وقدر عليكم الشقاوة والسعادة قبل ايجادكم . فانتم متقلبون فيما اجرى عليكم في السبق من الاجل والرزق والسعادة والشقاوة ولا تستجلب الطاعات سعادة ولا المخالفات شقاوة ولكن سابق المقدور هو الذي يختم بما بدى .
- 37, LIII « وابراهيم الذي وفى ». قال جعفر : مائة الصديق الوفاء في كل حال وفعل .
- 44, LIII « وانه هو امات واحيا ». قال جعفر : يميت بالاعراض عنه ويحيي بالمعرفة به . وامات النفوس بالمخالفة واحيا القلوب بانوار الموافقة .
- 55, LIV « في مقعد صدق ». قال جعفر : مدح المكان الذي فيه الصديق فلا يتعد فيه الا اهل الصديق وهو المقعد الذي يصدق الله فيه مواعيد اوليائه بان يبيح لهم<sup>1</sup> النظر الى وجهه الكريم .
- 11, LV « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام ». قال جعفر : جعل الحق قلوب اوليائه رياض أنسه فغرس فيها اشجار المعرفة اصولها ثابتة في اسرارهم وفروعها قائمة بالحضرة في المشهد . فهم يجنون ثمار الأنس في كل اوان . وهو قوله تعالى « فيها فاكهة والنخل ذات الاكمام » اي ذات الالوان كل يجني منه لونا على قدر سعيه وما كشف له من بوادي المعرفة وآثار الولاية .
- 68, LV « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ». قال جعفر : هل جزاء من احسنت اليه في الازل الا حفظ الاحسان عليه الى الابد .
- 19, LVI « لا يصدعون عنها ». قال جعفر : لا تذهل عقولهم عن موارد الخصال عليهم ولا يغيبون عن مجلس المشاهدة بحال .
- 30, LVI عن جعفر في قوله « وظل ممدود » قال : الظل رحمة الله التي سبقت لامة محمد صلعم والممدود فضله على الموحدين وعدله على الملحدين .

(1) F : يبيحهم //

- 33, LVI « لا مقطوعة ولا ممنوعة ». قال جعفر : لم يقطع عنهم المعرفة والتأييد ولو قطع ذلك عنهم لهلكوا ولا يمنعوا (sic) من التلذذ بمجاورة الحق ولو منعوا عن ذلك لاستوحشوا .
- 73, LVI « نحن جعلناها تذكرة ». قال جعفر : موعظة للتائبين وآلة للاقوياء من العارفين في جملة .
- 79, LVI « لا يمسه الا المطهرون ». قال جعفر : الا القائمون بحقوقه والمتبعون اوامره والحافظون حرمانه .
- I, LVII « سبح لله ما في السموات ». قال جعفر : سبح له الكل وهو غني عن تسبيحهم . كيف يصل اليه ذلك وهو الذي اخرجه وتولى اظهاره .
- « وهو العزيز الحكيم ». قال جعفر : هو الذي لا يدركه طالبوه ولا يعجزه هاربه .
- 3, LVII « وهو الاول والاخر... ». قال جعفر : هو الذي اول الاول واخر الاخر واظهر الظاهر وابطن الباطن . فسقطت هذه المعاني وبقي هو .
- وقال جعفر : «الباطن» هو باطن في كل مكان لم يخل منه اذ كان كونه<sup>1</sup> ولا مكان فحجب باطنه كنه الكان وأبدي بقدرته تمكين الكان<sup>2</sup> فبان لنا الكان واحتجب عنا كنه الكان وتجلى لنا ظهور كمال الكان الذي بتحقيقه يتم الايمان .
- 13, LVII « لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل ». قال جعفر : الارادات القوية والايقان السليم للمهاجرين واهل الصفة وامامهم وسيدهم الصديق الاكبر رضوان الله عليه . وهم الذين لم يوثروا الدنيا على الآخرة بل بذلوها ولم يعرجوا عليها واعتمدوا في ذلك على ربهم وطلبوا رضاه وموافقة الرسول صلعم فخصهم الله سبحانه من بين الامة بقوله « لا يستوي... » .
- 23, LIX عن جعفر بن محمد قال في قوله « التندوس » الطاهر من كل عيب وطهر من شاء من العيوب و « المهيجن » الذي ليس كمثل شئ وسمى القرآن مهيمناً<sup>3</sup> لانه لا يشبه غيره من الكلام<sup>4</sup> .

(1) Y : كنه | (2) FB : الكان | (3) V 48, || (4) B : - عن جعفر... الكلام !!

- 5, LXI « فلما زاغوا أزاغ الله قلوبهم ». قال جعفر : لما تركوا أوامر الخدمة نزع الله من قلوبهم نور الايمان وجعل للشيطان اليهم طريقاً فأزاغهم عن طريق الحق وادخلهم في سبيل<sup>1</sup> الباطل .
- 13, LXI « وبشّر المؤمنين ». قال جعفر : بشارة برويته « في مقعد صدق عند مليك مقتدر » (55, LIV) .
- 15, LXIV « انما اموالكم واولادكم فتنة ». قال جعفر : اموالكم فتنة لاشتغالكم بجمعها من غير وجهها ووضعها في غير اهلها واولادكم فتنة لاشتغالكم باصلاحهم فتفسدون انتم ولا يصلحون هم .
- 9, LXVI « يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين ». قال جعفر : جاهد الكفار باليد والمنافقين باللسان . « واغلظ عليهم » : أمره بالغلظة عليهم ليشفي غيظه منهم مع قلة دعواتهم وأمر موسى عليه السلام باللين مع فرعون مع علو دعواه<sup>2</sup> .
- 1, LXVII « تبارك الذي بيده الملك ». قال جعفر : تبارك اي هو المبارك على من انقطع اليه او كان له<sup>3</sup> .
- 1, LXVIII « ن والقلم ». قال جعفر : نون هو نور الازلية الذي اخترع منه الاكوان كلها فجعل ذلك لمحمد صلعم . فلذلك قيل له « وانك لعلى خلق عظيم » (4, LXVIII) اي على النور الذي خصصت به في الازل .
- 4, LXVIII « وانك لعلى خلق عظيم ». قال جعفر : هو صرف الايمان وحقيقة التوحيد .
- 34, LXIX « ان للمتقين عند ربهم جنات النعيم ». قال جعفر : من اتقى الذنوب كاد ان يدخل جنات النعيم ومن اتقى الله تعالى كشف عنه الغطاء والحجب حتى يرى من جنات النعيم جميع الاحوال .
- 42, LXVIII « يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود ». قال جعفر الصادق : يوم يكشف عن ساق ، عن الاحوال والشدائد والصراط والحساب وعبدى المومن الذي سبقت

(1) Y : مسالك || (2) YB : دعواه || (3) B : - قال ... كان له || (4) B : سوى ||

له عنايتي ورحمتي<sup>1</sup> سالم من تلك الاهیوال والشدائد ولا يكون له علم بشدائدها واهیوالها .  
وكل من سبق له من الله تعالى العناية يسجد بين يديه مفتقراً اليه . ومن سبق له من  
الله تعالى العدل لا يقدر ان يسجد وكان ظهره كالحجر لا يلين للسجود لرب العالمين .  
وقال جعفر في قوله « يوم يكشف عن ساق » قال : اذا التقى الولي مع الولي انكشف  
عنه الشدائد .

« فلا اقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال جعفر : بما تبصرون من صني في  
ملكبي وما لا تبصرون من برّي الى اوليائي<sup>2</sup> .

« وانه لتذكرة للمتقين » . قال جعفر : موعظة للموقنين<sup>3</sup> .

« ويصل لكم جنات ويجعل لكم انهارا » . قال جعفر : يزين ظاهرکم بزينة الخدمة  
وباطنكم بانوار الايمان .

« ذاقوا ما تيسر من القرآن » . قال جعفر بن محمد : ما تيسر لكم فيه<sup>4</sup> خشوع  
القلب وصفاء السر<sup>5</sup> .

« هل آتى على الانسان ... » . قال جعفر : هل آتى عليك يا انسان وقت لم يكن  
الله لك ذاكراً فيه .

« وسقاهم ربهم شراباً طهوراً » . قال جعفر : سقاهم التوحيد في السرّ فتاهوا عن  
جميع ما سواه فلم يفتقوا الا عند المعايمة ورفع الحجاب فيما بينهم وبينه واخذ الشراب  
في ما اخذ عنه<sup>6</sup> فلم يبق عليه منه<sup>7</sup> باقيسة وحصله في ميدان السرور والحضور  
والقبضة<sup>8</sup> .

وقال جعفر في قوله « شراباً طهوراً » : طهرهم به عن كل شيء سواه اذ لا طاهر من<sup>9</sup>  
تدنس<sup>10</sup> بشيء من الاكوان .

(1) B : المؤمن من سبقت له من الله العناية والرحمة || (2) B : لأوليائي || (3) YB : للموقنين ||  
(4) Y : من || (5) B : قال جعفر... وصفاء السر || (6) B : - واخذ... عنه ||  
(7) B : منهم || (8) B : .. وحصله... والقبضة || (9) B : طهور لمن || (10) F : + الطاهر  
لم يتدنس ||

- 35, LXXVIII لا يسمعون فيها لغواً ولا كذاباً». قال جعفر : لان الله تعالى ايده<sup>1</sup> بتوفيقه<sup>2</sup> فلا يجرى منه في الدنيا عليه لغو ولا يسمع منه في الحضرة لغو. واللغو ذكر كل مذكور سواه. «ولا كذاباً» اي ولا قولاً الا القول الصادق بالشهادة على وحدانيته وازليته وفردانيته.
- 36, LXXVIII «جزاء من ربك عطاءً حساباً». قال جعفر : العطاء من الله تعالى على وجهين : في الابتداء الايمان والاسلام من غير مسئلة. والعطاء في الانتهاء<sup>3</sup> التجاوز عن الزلات والغفلات والمعاصي. ودخول العبد في الجنة برحمته من عطاياه. وكذلك النظر الى وجهه الكريم.
- 7, LXXX «وما عليك الا يزكى». قال جعفر : لم تكرم بالاقبال على<sup>4</sup> من لم يكرمه بالهداية ولم يزينه بالمعرفة.
- 6, LXXXII «يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم». قال جعفر : ما الذي اقعك عن خدمة مولاك.
- 14-13, LXXXIII «ان الابرار لفي نعيم وان الفجار لفي جحيم». قال جعفر : النعيم المعرفة والمشاهدة والجحيم النفوس فان لها نيران تتقد<sup>5</sup>.
- 21, LXXXIII «تعرف في وجوههم نضرة النعيم». قال جعفر : ببقاء<sup>6</sup> لذة النظر يتلأأ مثل الشمس في وجوههم اذا رجعوا من زيارة الله تعالى الى اوطانهم.
- 27, LXXXIII «ومزاجه من تسنيم». قال جعفر : كوؤساً مزجت بالأنس فتنسموا منها رائحة القرب.
- 19, LXXX «انه هو يدي ويعيد». قال جعفر : يدي فيفني عما سواه ثم يعيد فيبقي. وقال جعفر الصادق : «انه هو يدي ويعيد» اي يلبس لباس الاولياء لئلا يموتوا حتى يكون لهم استدراجاً. ويلبس لباس الاعداء للاولياء لئلا يعجزوا بانفسهم ثم يعيد عند الموت<sup>7</sup>.

(1) B : + في الدنيا || (2) YB : + وعسمته || (3) Y : الآخرة || (4) F : + عليه (؟) || (5) B : والجحيم الجهل والحجاب || (6) Y : يبقى || (7) YB : - وقال... الموت ||

- 4, XC « لقد خلقنا الانسان في كبد » . قال جعفر : في بلاء وشدة .
- 15, XC « يتيماً ذا مقربة » . قال جعفر . هو ما تتقرب به الى ربك في تعهد الايتام وتفقدتهم .
- 7, XCII « ووجدك ضالاً فهدى » . قال جعفر : كنت ضالاً عن محبتي لك في الازل فمنت عليك بمعرفتي .
- 10-9, XCIII « فاما اليتيم فلا تقهر واما السائل فلا تنهر » . قال جعفر : اليتيم العاري عن خلعة الهداية لا تقنطه من رحمتي ناني قادر ان ألبسه لباس الهداية . والسائل اذا سألك عني فدلّه عليّ بالطفء دلالة ذاتي قريب محيب .
- 11, XCIII « وانا ابتدءه ربك فحدث » . قال جعفر : أخبر الخلق بما انعمت عليهم بك<sup>1</sup> وبممكنك .
- 1, CCV قال جعفر : « ألم نشرح لك صدرك » لمشاهدتي ومطالعتي .
- 4, CCV « ورفقنا بك ذكرك » . قال جعفر : لا يذكرك احد بالرسالة الا ذكرني بالربوبية .
- 7, CCV « فاذا فرغت فانصب » . قال جعفر : اذكر ربك على فراغ منك عن كل ما دونه .
- 4, CCV « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال جعفر : احسن صورة .
- 8, CCVII « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال الصادق رضي الله عنه : رضي الله عنهم بما سبق لهم من الله العناية والرفق . ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم لرسوله وقبول ما جاء به وانفاقهم الاموال والمهيج بين يدي رسول الله صلعم .
- 7-6, CIV عن جعفر بن محمد قال في قوله عز وجل « نار الله الموقدة التي تطلع على الافئدة » قال : النيران شتى مختلفة : فمنها<sup>2</sup> نار المحبة والمعرفة تتقد<sup>3</sup> في افئدة الموحدين . ونيران جهنم تتقد<sup>4</sup> في افئدة الكافرين . ونيران المحبة اذا اتقدت في قلب المؤمن احترقت<sup>4</sup> كل همة لشيرة الله وكل ذكر سوى ذكره .

(1) F : - بك || (2) F : - نها || (3) B : تغد || (4) Y : تحرق ||  
(5) Y : غير ||



1, CVIII « انا اعطيناك الكوثر ». قال جعفر الصادق : اي نوراً في قلبك ذلك علي وقطعك عما سواي .

وقال ايضاً : الشفاعة لأمتك .

2, CXII « الله الصمد ». قال جعفر : الصمد الذي لم يعط لخلقه من معرفته الا الاسم والصفة .

وقال جعفر : الصمد خمسة احرف : الالف دليل على احديته . واللام دليل على الوهيته . وهما مدغمان لا يظهران على اللسان ويظهران في الكتابة . فدل ذلك على ان احديته والوهيته خفية لا تدرك بالحواس وانه لا يقاس بالناس . فخفاؤه في اللفظ دليل على ان العقول لا تدركه ولا تحيط به علماً . واطهاره في الكتابة دليل على انه يظهر على قلوب العارفين ويبدو لآعين المحبين في دار السلام .

والصاد دليل على<sup>1</sup> انه صادق فيما وعد ، فعله صدق وكلامه صدق ودعا عباده الى الصدق – والميم دليل على ملكه فهو الملك على الحقيقة – والداال علامة دوامه في ابدية وازليته ، وان كان لا ازل ولا ابد لانها ألفاظ تجري على العوادي في عباده .

3, CVI « لم يلد ولم يولد ». قال جعفر : جل ربنا عن ان تدركه الاوهام والعقول والعلوم بل هو كما وصف نفسه والكيفية عن وصفه غير معقولة . سبحانه ان تصل النهوم والعقول الى كفيته . « كل شيء هالك الا وجهه » . له البقاء والسرمدية والابدية والوحدانية والمشية والتقدرة تبارك وتعالى .

4, CVI عن جعفر بن محمد في قوله « قل هو الله احد الخ... » . قال : يعني أظهر ما تريد النفوس بتأليف الحروف . فان الحقائق مصونة عن ان يبلغه وهم او فهمه . ذلك بالحروف ليتهدي بها من « القى السمع » وهو اشارة الى غائب عن الحواس . على معنى ثابت والواو اشارة الى الغائب عن الحواس و « الاحد » الفرد الذي لا نظير له لانه هو الذي احد الآحاد<sup>2</sup> .

(1) F : - دليل على || (2) B : - وقال جعفر... الذي احد الآحاد .



تفسیر ابن عطا



## مقدمه مصحح

در صفحات آتی، نخستین تصحیح تفسیر عرفانی قرآن از ابوالعباس احمد آدمی، معروف به ابن عطا، ملاحظه می شود.

این متن از طریق ابو عبدالرحمن سلمی (۳۳۰-۴۱۲ هـ / ۹۴۱-۱۰۲۱ م)، که آن را در تألیف مشهور خود به نام حقائق التفسیر درج کرده، به دست ما رسیده است. سلمی در مقدمه‌ای، که عیناً در اینجا آورده‌ایم، یادآور می شود که پیش از او کسی به جمع و تحریر تفسیرهای متعددی که مشایخ قدیم تصوف در مجالس صوفیان تقریر می کرده اند و از این طریق محفوظ مانده است، همت نگماشته بوده است. وی میافزاید که تنها از دو مورد استثنایی در این باب خبر دارد: یکی مجموعه‌ای تفسیری منسوب به ابن عطا و دیگری تفسیر تعدادی از آیات که سند روایت آن به امام جعفر صادق (ع) (وفات: ۱۴۸ هـ / ۷۶۵ م) منتهی می شود یا ابن عطا سند روایت آن را به این امام می‌رساند.

در سال ۱۹۶۸، در نشریه ملاتر (مجموعه مقالات) دانشگاه سن ژوزف (دوره ۴۳، شماره ۴) متن تفسیری را که صوفیان به امام جعفر صادق (ع) نسبت می دهند به چاپ رساندیم و از همان زمان در صدد برآمدیم که تفسیر ابن عطا را نیز منتشر سازیم، نه تنها از این رو که غالب اوقات تفسیر ابن عطا همان شرح و بسط تفسیر منسوب به این امام است بلکه هم از این رو که در میان همه تفسیرهایی که سلمی در تألیف خود درج کرده، بی چون و چرا، یکی از پرمایه‌ترین و گویاترین روش تفسیری صوفیه است که در اثر خود به نام تفسیر قرآن و زبان عرفان در مطالعه درآوردیم. خود سلمی، در ذکر ابن عطا در طبقات الصوفیه خاطر نشان می‌گردد: «... و در طریقه فهم قرآن زبانی دارد تنها از آن خود» (ص ۲۶۵، چاپ قاهره). بی گمان این قول را نباید به معنای ظاهری آن گرفت، بلکه باید پذیرفت که از جمع همعصران ابن عطا هیچ کس، با بهره‌گیری هر چه بیشتر از همه امکانات روش تفسیری خاص صوفیه، یعنی استنباط، تفسیری بدین حجم بر جای نهاده است.

۱. برحسب آنکه ذکر خواننده شود یا ذکر.

ابن عطا، که به تعبیر ماسینیون (مصایب، ص ۴۳) «از ابهام‌آمیزترین رجال» مکتب بغداد است، بر اثر پاك اعتقاد شمردن حلاج و اصل الهی قایل بودن برای حالات عرفانی او جان باخته و از این حیث شهرت دارد: «اخوتی که به شهادت یکی از نامه‌های محفوظ مانده در سراسر حیات مایهٔ یگانگی این دو تن بود موجب شد تا در آزمایش مرگ نیز یار و یگانه باشند» (مصایب، ص ۴۶). هر دوی آنان در ۳۰۹ هجری / ۹۲۲ میلادی درگذشتند.<sup>۲</sup>

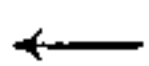
ماسینیون مواردی را نیز یادآور شده است که ابن عطا بر سر آنها با جنید بزرگ به نزاع برخاسته و در خلفای خود شم روحانی بس لطیف‌تر و حقیقت بین‌تری نشان داده است. لیکن نویسندگان مسلمان تذکره‌های اولیا بویژه بر ولع ابن عطا به قرائت قرآن و تأمل در آن تأکید دارند. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۵، ص ۲۷)، وی در شبانه روز تنها دو ساعت می‌خفت. در ماههای عادی روزی يك بار و در ماه رمضان روزی سه بار قرآن ختم می‌کرد. مرید او، ابن حبیب می‌گوید: «يك بار قرائت قرآنی را سرگرفت که نزدیک ده سال طول کشید و در این اثنا بر آن شد تا با انس گرفتن با معانی قرآن به استنباط بردازد (معنای باطن قرآن را بیرون کشد)، و بیش از ختم قرآن درگذشت.» (به نقل از ابونعیم، حلیه، ج ۱۰، ص ۳۰۲). تفسیری که در اینجا به طبع می‌رسانیم چه بسا ثمرهٔ همین ده سال تفکری باشد که ابن حبیب از آن سخن گفته است. یا دست کم بخشی از این تفسیر، همان بخشی که چون سلمی در صدد تألیف خود برآمد میان صوفیان دست بدست می‌گشت.<sup>۳</sup>

در واقع، روایات حقائق التفسیر از ابن عطا دو نوع است: تعداد زیادی از این روایات فاقد اسناد است و این در باب همهٔ تفسیرهایی صادق است که سلمی در تألیف خود درج کرده است. این دسته از روایات، که براتب مهمتر است، بیش از سلمی به کتابت درآمده بود و اسارهٔ ابن حبیب به همین دسته است.<sup>۴</sup> لیکن، در مورد همین ابن عطا، تعداد کثیری از روایات

۲. به قول بعضی، ابن عطا در ۳۰۹ یا ۳۱۱ درگذشت، لیکن نه سلمی سند اخیر را معتبر می‌داند نه مؤلف تاریخ بغداد.

۳. این تألیف باید در حدود سال ۳۷۰ هجری، تاریخ تقریبی ورود سلمی به بغداد، پایان یافته باشد. به هر حال، سلمی آن را پیش از دست زدن به انشای دو اثر بزرگ دیگر خود - تاریخ الصوفیه که ظاهراً امروزه مفقود است، و طبقات الصوفیه که در قاهره و همچنین به همت مدرسن Pedersen تصحیح و حاب شده - به حیا رسانیده بود. نقل فوهای ما از حاب فاهره طبقات الصوفیه است.

۴. به نوشته تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۷۳)، ابو عمرو (یا ابوعمر) النماطی این بخش از تفسیر را نشر کرده، چه ابن عطا همه نوشته‌های خود را به او سرده بوده است. همچنین نگاه کنید به:





دارای اسناد است. این روایات همچنان سینه بسینه نقل می شد و سلمی خود آنها را جمع کرد و به کتابت درآورد. اسنادها بعضی به يك واسطه است و برخی به دو واسطه. واسطه های مستقیم بین ابن عطا و سلمی عبارتند از: ابوالحسین فارسی<sup>۵</sup> (پنج روایت) و محمد بن علی عیسی الهاشمی<sup>۶</sup> (يك روایت). از عبدالله بن علی بغدادی<sup>۷</sup> دو بار روایت شده است، يك بار به عنوان راوی بلاواسطه و يك بار از طریق ابن فاتک. ابن شاذان بجلی<sup>۸</sup> شش بار راوی بلاواسطه و يك بار راوی از طریق کتانی<sup>۹</sup> است. لیکن پرشمارترین روایت (پنجاه و چهار روایت) با اسنادی است منتهی به دو اصل، یعنی از طریق ابونصر منصور بن عبدالله اصبهانی<sup>۱۰</sup> که در مصر از ابوالقاسم بزازی<sup>۱۱</sup> نامی استماع کرده و ظاهراً خود این ابوالقاسم نیز ابن عطا را در بغداد

→

MASSIGNON, *Etudes sur les Isnād* (مطالعاتی در باب اسنادها), Opera Minora, II, p.74, No44; سبکی، طبقات، ج ۲، ص ۳۶ و سلمی، طبقات، ص ۵۰، پانویس a از مصحح.

۵. محمد بن احمد بن ابراهیم، متوفی در سال ۳۷۰ هـ / ۹۸۱ م. وی استاد بزرگ کلابادی بود (نگاه کنید به تعریف). لیکن در طبقات الصوفیه خاطر نشان شده که سلمی نیز از او بسیار استفاده کرده است. نگاه کنید به:

MASSIGNON, *Etudes*, Op. Min., II, p.81, No 239

و سلمی، طبقات، ص ۳۷۹، پانویس b از مصحح.

۶. به نوشته ماسینیون (Etudes, loc. cit. p. 73)، نام دقیقتر او محمد بن ابی موسی عیسی الهاشمی است که در ۳۵۱ هـ / ۹۶۳ م درگذشته. ظاهراً سلمی در طبقات از او ذکری نکرده است.

۷. در ۵۸، ۲۵ و ۵، ۱۰۷ و ۵، از او روایت شده و او همان ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب اللمع متوفی در ۳۷۸ هـ / ۹۸۹ م است که یکی از استادان سلمی بوده است.

۸. سلمی وی را ابوبکر محمد الرازی یا، به دفعات بیشتر، محمد بن عبدالله (و يك بار ابوبکر محمد بن عبدالله بن شاذان، در ۴، ۶۸؛ والجلی، در ۱۳، ۳۴) می نامد. وی در ۳۷۶ هـ / ۹۸۷ م درگذشت و به عنوان کذاب از او فراوان انتقاد شد. لیکن سفر بسیار کرده و با صوفیان بسیاری ملاقات داشته است. در طبقات، راوی اصلی که سلمی از او روایت می کند شمرده می شود. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۴۶۴؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، پدرس، طبقات، ص ۸۳، شماره ۸۶ مقدمه.

۹. صوفی مشهور مکتب بغداد، متوفی در ۳۲۲ هـ / ۹۳۴ م. نگاه کنید به: طبقات سلمی، ص ۳۷۷-۳۷۳ که در آن یکی از راویان کتانی همین ابن شاذان است.

۱۰. وی یکی از راویان عمده سلمی، هم در طبقات و هم در تفسیر ابن عطا است. با اینهمه، باید به یاد داشت که در طبقات، در شرح مختص به ابن عطا، از او ذکری نشده است. نگاه کنید به: تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۸۴ و میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۲۰۲. وفات او باید پس از سال ۴۰۰ هـ / ۱۰۱۰ م اتفاق افتاده باشد. نگاه کنید به: طبقات، ص ۳۷، پانویس l از مصحح.

۱۱. ما را میسر نشد که هویت این راوی اصلی را، که باید با ابن عطا دیر زمانی حشر و نشر می داشته باشد، روشن کنیم.

←

ملاقات کرده است.

لیکن، چه در روایت بی‌اسناد و چه در تفسیرهایی که سلمی گرد آورده روح معانی و روش همه جا یکی است. بی‌گمان، ابن عطا با تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) آشنایی داشته و، چنانکه در بالا یادآور شدیم، در مورد آیاتی چند، کاری جز نقل و شرح و بسط فکر سلف خود نمی‌کند. لیکن در حالی که تفسیر امام از جهت وسع شمول نسبتاً محدود است، از آن ابن عطا به بیشترین تعداد آیاتی می‌پردازد که مورد توجه صوفیان بوده و در غور و تأمل آنان، به نسبت غنای تجربه دینی هر يك، تکاثف معنوی کسب می‌کرده است. و این همان استنباط است که ابن عطا خود قاعده‌اش را به عبارت درآورده و نوشته است: «اشارات قرآن را تنها کسی در می‌یابد که سیر از هر تعلقی به دنیا و آنچه در او هست پاك کرده باشد» (در تفسیر آیه ۷۹ از سوره ۵۶). همچنین، پس از او، حلاج به صورتی روشنتر و قطعیت می‌گوید: «هر مؤمنی به اندازه دیانت ظاهری و باطنی و کمال معرفت خود معنای باطنی قرآن را کشف می‌کند» (در تفسیر آیه ۸۳ از سوره ۴). استنباط مستلزم وجود یا تجربه وجود اشارات در قرآن است. به تعبیری آشناتر برای فرانسه‌زبانان، قرائت قرآن به طریق صوفیان، همان راه دادن است به نفوذ قدرت اشاری آن و به خطاب آن معنایی که، فی‌المجلس، در اشاره‌ای فرار، که به قوت توجه به خدا باید به تصرف درآید، کشف می‌شود. لذا، تفسیر قرآن، به سیاق ابن عطا، پژوهش علمی معنای قرآنی نیست. به خلاف آیین مسیحیت که در آن معانی متعدد در کتاب مقدس کشف شده است، در اسلام و تصوف، اگر درست بخواهیم، کسی نظریه تعدد معانی قرآن را نپرورانده است و صوفیان در بند آن نبوده‌اند که معنایی را دون معنایی دیگر، فی‌المثل معنای لفظی را به زیان معنای عرفانی یا بعکس بیرون کشند. دیدیم که ابن عطار روزی سه بار ختم قرآن می‌گرفت. این تلاوت تقریباً قدسی صفت همان سیره‌ای است که هیچیک از صوفیان ترك نکرده‌اند و همه مؤمنان در آن شريك‌اند. لیکن همه مؤمنان به يك درجه روحانی

→

در طبقات الصوفیه، تنها يك بار، در یکی از اسنادها، از شخصی به نام ابوالقاسم عبدالرحمن بن علی بزاز سخن می‌رود، لیکن ظاهراً این شخص همان ابوالقاسم بزاز ما نیست. در *Quatre Textes* (متون چهارگانه) (ص ۹ و شماره ۱۵)، سلمی متنی از حلاج همراه با اسناد روایت کرده است که در آن از شخصی مصری الاصل به نام ابراهیم بن جعفر بن ابی کرام بزاز، یاد شده است. همچنین نگاه کنید به: بدرسن، ص ۸۶، شماره ۱۰۹ که از شخصی به نام محمد بن ابراهیم ابوعلی بزاز، متوفی به سال ۳۴۸ هـ / ۹۶۰ م نام می‌برد. سرانجام باید شخصی به نام ابراهیم بن عبدالله ابواسحق مصری بزاز را خاطر‌نشان سازیم که در تاریخ بغداد (ج ۶، ص ۱۲۶) از صوفیان ساکن بغداد قلمداد شده است؛ لیکن در باب او هیچ سنه‌ای ذکر نشده است.

نیستند و قرآن را به يك دل و يك دل مشغولی نمی خوانند. از این رو، اسلام به جای تعدد معانی کلام مقدس، نظریه انواع تلاوت قرآن را می پروراند: کسانی قرآن را همچون نحوی یا لغوی می خوانند؛ و کسانی دیگر همچون متکلمانی که در آن مخزنی سرشار از حجتها به ضد مخالفان خود سراغ می گیرند؛ و باز کسانی دیگر همچون مورخ یا فقیه که در آن ارکان فقه اسلامی را باز می جویند. صوفی نیز به سهم خود قرآن را به عنوان کلام خدا می خواند و مطلوب او کلام به خاطر نفس کلام نیست (چه در این حال، کلام میان او و خدا حجاب می شود)، بلکه مطلوب او همان خدایی است که از خلال این کلام اتصال به او دست می دهد. از این رو، صوفی معتقد است که معنای کلام را، که در حقیقت اصل آن است، به روشهایی که نوساخته آدمی باشد نمی توان کشف کرد؛ بلکه تنها زمانی این معنا را می توانیم به تصرف در آوریم که خود به تصرف آن در آییم. آنگاه کلمات معنایی شگفت و تازه می یابند، زیرا به صورت اشارات یعنی دلالتهایی در می آیند که از طریق آنها خدا کسی را که در طلب او از همه چیز دست شسته دلالت می کند. سوء تفاهمهای تاریخی میان صوفیان و دیگر مسلمانان درباره مطابقت گزارش آنان از قرآن با سنت از همین جا برخاسته است. مدام به صوفیان می گویند: آنچه شما در قرآن می یابید ساخته و پرداخته محض است و صوفیان نیز پیوسته، همچون ابن عطا، جواب می دهند: آنچه می یابیم در قرآن هست، اما «تنها کسی آن را در می یابد که سرّ خود... پاک کرده باشد».

بی گمان این تزکیه دارای مرحله‌ای مقرون به نفی است و آن ترك ماسوی الله است؛ اما این مرحله فرعی یا از جمله وسایط است. مهم پیدایش بینشی نو در آدمی است، یعنی بصیرتی که در پرتو آن بتوان در کلام خدا معنایی را که به باطن الهام می شود درك کرد. میان باطن خواننده قرآن و باطن نصّ قرآن مناسبتی هست که به یمن آن تأویل روحانی صوفیان دست می دهد. خواننده قرآن و نصّ قرآن مرآت یکدیگر می شوند؛ یکی دیگری را باز می نماید در عین آنکه خود باز نموده می شود. عارف در قرآن چیزی را می خواند که تجربه روحانی خود را به وی می گوید، چه راه به باطن قرآن و باطن ضمیر یکی است و این راه همان خداوند است که بیرون از خدا راهی به او بجوید گمراه می شود. چه بیرون از او راهی به او نیست؛ وی یگانه راهبر به خویش است» (در تفسیر آیه ۴۲ از سوره ۲۶).

لذا تفسیر قرآن در نظر صوفی تأویل تجربه روحانی است. از این رو، چنین تفسیری، هر چند هیچگاه تصنع در آن نیست، پیوسته تازه و شگفت و از روی ظاهر پیش بینی نشدنی است، همچون دگرگونیهای ضمیر خواننده قرآن که واکنشی تابع الهامات وقت دارد، همان وقتی که بوارق واردات در آن جرقه می زند تا بر آیه قرآنی پرتوی نو بیفکند. به همین دلیل، تفسیر

صوفیان تفسیر منتظم و دستگامی همه آیات قرآنی نیست. انتخاب، بی آنکه بدخواه باشد، به آن «مناسبتی» وابسته است که در بالا از آن سخن رفت. ابن عطا بر سر آیاتی درنگ می کند که با او «سخن می گویند»؛ و آن آیاتی را با او سخنی است که با «دم» روحانی یعنی وقت او مناسبت دارند. وانگهی، این یا آن مفسر صوفی غالباً آیه های واحد را تفسیر می کند، نه تنها از این رو که در سیر روحانی تجانس و همگرایی هست، بلکه هم از این رو که آیات «سزاوار تفکر» در نظر صوفیان خود بخود از انبوه آیاتی متمایز می شوند که همان به یاری سبک و سیاق کلام می توان معنای آنها را دریافت.

### متن سلمی و نسخه های خطی

پیش از توصیف نسخه های خطی مورد استفاده، بیرسمیهایی چند در متنی را که خود سلمی به دست داده است گوشزد می سازیم. چنین می نماید که سلمی (یا نخستین ویراستار تفسیر، یعنی انماطی) گاهی دچار ضعف حافظه شده باشند، از این جهت که این یا آن آیه را در سوره ای درج کرده اند که بعضاً یا کلاً به آن تعلق ندارند. گاهی نیز ترتیب آیات در داخل خود سوره مشوش است. مثلاً در سوره ۴، آیه ۷۹ پس از آیه ۶ و آیه ۱ پس از آیه ۷۹ آمده است؛ آیه ۱۴۳ از سوره ۲ پس از آیه ۴۰ از سوره ۴ و آیه ۶ از سوره ۴ پس از آیه ۱۲۵ از سوره ۴ آمده است؛ آیه ۴۱ از سوره ۵ با آیه ۱۷۵ از سوره ۳ خلط شده و مانند اینها. تمام این بیرسمیهها از مؤلف است، چه در همه نسخه ها دیده می شود و آنها را با سانی می توان از آشفته گیهایی که محصول بیدقتی کاتبان است - مثل نسخه فاتح ۲۶۰، که در آن آیات ۳۸ و ۴۴ و بعد در تفسیر آیات ۳۷ و ۱۰۲ درج شده - باز شناخت. ما خطاهای کاتبان را تصحیح کرده ایم، ولی آشفته گیهای مربوط به خود مؤلف را در فهرست نسخه بدلها با ارجاع به مقدمه خاطر نشان ساخته ایم.

اکنون به توصیف نسخه های خطی حقائق التفسیر که در این ویرایش از تفسیر ابن عطا از آنها استفاده کرده ایم می پردازیم. می دانیم که از حقائق التفسیر نسخه های خطی فراوانی در دست است (نگاه کنید به: سزگین، GAS، ج ۱، ص ۶۷۱). از میان نسخه هایی که توانستیم بدانها دست یابیم چند نسخه زیر را مورد استفاده قرار داده ایم:

B = بایزید ۵۵۴، با عنوان کتاب الحقائق المنسوب إلى السلمی فی التفسیر که در ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۲ م به دست احمد بن مالک بن عبدالله نسخه برداری شده است. نسخه ای است بسیار خوش، سالم، به خط نسخ بسیار روشن و غالباً مشکول؛ در ۳۳۷ ورق بزرگ به قطع وزیری هر صفحه شامل ۲۳ یا ۲۴ سطر. در آغاز نسخه، اسناد زیر از راوی نسخه آمده است:

اخبرنا الشيخ ابوطاهر ابراهيم بن شيبان النقبلي الدمشقي في كتابه في ذى القعدة من سنة اربع و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا جدي الزاهد ابو عبدالله محمد بن نصر الطالقاني، او اخبرنا ابوبكر وجيه بن طاهر بن محمد بن احمد بن محمد بن يوسف الشجامي النيسابوري [في] كتابه في ذى الحجة سنة احدى و ثلاثين و خمس مائة قال: اخبرنا ابوبكر احمد بن خلف النيسابوري قال كل واحد منهما: اخبرنا الشيخ ابو عبدالرحمن محمد بن الحسين السلمي.

F = فاتح ۲۶۰، که بنا به قول سزگین متعلق به قرن یازدهم هجری / هفدهم میلادی است. نسخه‌ای است در ۱۶۴ ورق، هر صفحه ۲۳ سطر، به قطع متوسط. بدقت ولی با خطی بسیار ریز که گاهی خواندنش دشوار است به کتابت درآمده. عنوان ندارد.

H = فاتح ۲۶۱، با عنوان کتاب التفسیر القرآن العزیز المعروف بحقائق السُّلمی مِمَّا جَمَعَهُ الشَّيْخُ... ابو عبدالرحمن السُّلمی. نسخه مورخ ۶۰۰ هـ / ۱۲۰۴ م است که در سزگین و در بولتن میکروفیلیمهای اتحادیه عرب، هنگام معرفی، با نسخه فاتح ۲۶۲، که ذیلاً از آن سخن خواهیم گفت، خلط شده است. نسخه سالم و به خط نسخ بسیار خواناست و بسیاری از کلمات آن، مانند نسخه B، مشکول است. شامل ۳۱۴ ورق، هر صفحه ۲۰ سطر است. متأسفانه فتوکی ما فاقد اوراق مربوط به تفسیر آیه ۹۰ سوره ۱۱ تا آیه ۱۱۰ سوره ۱۳ است.

Y = بنی جامع ۴۳، با عنوان کتاب الحقائق فی التفسیر القرآن علی لسان اهل الحق و الحقائق. تاریخ ندارد ولی در پایان، شهادتی بر قرانت آن به تاریخ ۷۷۱ هـ / ۱۳۶۹ م دیده می شود. شامل ۳۸۳ ورق، هر صفحه ۲۷ سطر. در رسم خط سهل انگاری شده و غالباً کلمات بی نقطه است، لیکن متن بدقت نقل شده است.

علاوه بر این چهار نسخه، دو نسخه خطی دیگر در اختیار ما بوده است که از آنها استفاده کرده ایم:

(۱) نسخه خطی فاتح ۲۶۲ (۲۹۴ ورق) که همان نسخه خطی بسیار نفیس مورخ ۷۶۲ هـ / ۱۳۶۱ م است و در حواشی آن، تفسیرهایی چند و گواهی قرانت متن دیده می شود. سزگین آن را با نسخه فاتح ۲۶۱ خلط کرده است. ما میکروفیلیمی از این نسخه در دست داریم که متأسفانه قسم اعظم آن ناخوانا است. در بسیاری از صفحات رنگ مرکب چنان محو شده که به رؤیت در نمی آید. صفحاتی دیگر از آن در آب رفته و صدمه دیده است.

(۲) بشیر آغا ۳۶ (۳۳۸ ورق) مورخ ۱۰۹۱ هـ / ۱۶۸۰ م. به کتابت کاتب حرفه‌ای بسیار

بیدقت یا سهل انگار؛ ما در چاپ تفسیر منسوب به امام جعفر صادق (ع) از آن استفاده کرده بودیم و در اینجا آن را به کنار نهادیم، چون خطاهای فاحش آن زیاد و نسخه بدلهای آن بندرت جالب است. استثنائاً، دو یا سه بار، از نسخه بدلهای آن که در نسخ خطی ما نبود کمک گرفتیم. اما هیچیک از نسخه‌های خطی مورد استفاده را اساس قرار ندادیم، چون این نسخه‌ها هم ارزش اند. البته، II و B بمراتب قدیم‌ترند؛ لیکن چون به دست کاتبان حرفه‌ای تحریر شده‌اند خواندن آنها غالباً از خواندن YF، که به دست با سوادان آشنای با الفاظ صوفیه نوشته شده، دشوارتر است.

میان این چهار نسخه چه رابطه‌ای هست؟ نسخه II، هر چند قدیم است، اصل نسخ دیگر نیست، چه بسیاری از فقرات را فاقد است. به همین دلیل، B اصل بلاواسطه FY نیست، هر چند این دو نسخه اخیر به B نزدیک‌ترند تا به II. لیکن، واضح است که مقایسه تام و تمام نسخ خطی تنها پس از مقابله سرتاسر متن حقائق میسر است. به صرف مقابله روایات ابن عطاء نمی‌توان نتیجه نهایی گرفت.



## مقدمة ابي عبد الرحمن السلمي

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>1</sup>

الحمد لله الذي خصَّ أهل الحقائق بخواص أسرارهِ ، وجعلهم أهل الفهم لخطابه والعالمين بلطائف ودائعه في كتابه المنزل الذي « لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه »<sup>2</sup> (قرآن ٤١ ، ٤٢) . فاخبروا عن معاني خطابه بمقدار ما فتح الله عز وجل<sup>3</sup> على كل واحد منهم من لطائف أسرارهِ ومعانيهِ ونطقوا<sup>4</sup> عن فهم<sup>5</sup> كتابهِ<sup>6</sup> حسب<sup>7</sup> ما سنع لهم من مكنونات<sup>8</sup> بدائعه . على انه ما نطق أحد عن<sup>9</sup> حقيقة حقائقهِ . وإنما أخبر مَنْ أخبر<sup>10</sup> عن مقدار ما يليق بفهمهِ . بل قصرت الأفهام عن درك حقائقهِ واستيعاب فوائده ، الا على<sup>11</sup> معنى المكاشفات والمنازلات . فيخبرون<sup>12</sup> عن طرف منه<sup>13</sup> بإشارات تخفى<sup>14</sup> وتصدق الا على أربابها . لأنه كتاب عزيز نزل من عند عزيز على أعز الخلق نسبة<sup>15</sup> وأشرفهم همة<sup>16</sup> . صلى<sup>17</sup> الله عليه وعلى آله<sup>18</sup> وسلم<sup>19</sup> وعلى جميع انبيائه ورسله<sup>20</sup> .

ولما رأيتُ المتوسمين بالعلوم الظواهر صنفوا في أنواع فوائد القرآن<sup>21</sup> من قراءات وتفاسير ومشكلات واحكام واعراب ولغة ومجمل ومفسر وناسخ ومنسوخ وغير

(1) H: + وبه نستعين ؛ Y: + ربي تتم بالخير || (2) B: + « تنزيه من حكيم حميد » ||  
(3) B: الله تعالى ؛ YH: — عز وجل || (4) F: فنطقوا || (5) H: فهم || (6) B: كلامه ||  
(7) H: بحسب || (8) H: — مكنونات || (9) F: من || (10) H: — من أخبر || (11) Y: عن || (12) B: + به || (13) B: منه || (14) H: حقيقة || (15) Y: نسمة || (16) H: نعمة || (17) B: + وذلك محمد صلى || (18) B: + الطيبين الطاهرين || (19) YH: — وعلى آله وسلم || (20) B: + عليهم السلام || (21) H: انواع القرآن من فوائد وقراءات .

ذلك<sup>١</sup> - ولم يشتغل أحد<sup>٢</sup> منهم بجمع فهم خطابه على لسان أهل<sup>٣</sup> الحقيقة  
 إلا آيات متفرقة نسبت إلى أبي العباس بن عطاء ، وآيات ذكر أنها عن جعفر  
 ابن محمد الصادق<sup>٤</sup> رضي الله عنها<sup>٥</sup> ، على<sup>٦</sup> غير ترتيب - وكنت قد سمعت  
 منهم في ذلك حروفاً استحسنتها ، أحببت<sup>٧</sup> أن أضم ذلك إلى مقالاتهم ، واضم  
 أقوال مشايخ أهل الحقيقة إلى ذلك ، وأرتبه<sup>٨</sup> على السور<sup>٩</sup> حسب وسعي  
 وطاقتي . فاستخرجت<sup>١٠</sup> الله تبارك وتعالى<sup>١١</sup> في جمع شيء من ذلك<sup>١٢</sup> ، واستعنت  
 به في ذلك وفي<sup>١٣</sup> جميع اموري ، وهو حسبي ونعم المعين .

(1) B: - وغير ذلك || (2) H: - احد || (3) YHB: - أهل || (4) YH: - الصادق ||  
 (5) YB: --- رضي ... عنها ؛ H: عليه السلام || (6) B: عن || (7) F: واحببت || (8) F: قارنته ||  
 (9) F: - على || (10) FB: واستخرجت || (11) HB: - تبارك وتعالى ؛ Y: - تبارك و ||  
 (12) H: في جمع ذلك شيء منه (sic) || (13) H: - ذلك وفي .

## تفسير ابي العباس بن عطاء

### الفاتحة

1 « بسم » . حكي عن ابي العباس بن عطاء انه قال : الباء برّه لارواح الانبياء بالهام الرسالة والنبوة – والسين سرّه مع أهل المعرفة بالهام القربة والانس – والميم منته على المریدین بدوام نظره اليهم بعين الشفقة والرحمة .

1 « الله » . قال ابو العباس بن عطاء : قوله « الله »<sup>1</sup> هو اظهار هيئته وكبريائه .

1 « الرحمن » . قال ابن عطاء : في اسمه « الرحمن » عونُه ونصرته ، في اسمه « الرحيم » مودته ومحبته<sup>2</sup> .

2 « الحمد لله رب العالمين » . قال ابن عطاء : معناه الشكر لله اذ<sup>3</sup> كان منه الامتان على تعليمنا اياه حتى حمدناه .

وذكر عن ابن عطاء او غيره<sup>4</sup> انه قال : « الحمد لله » اقرار المؤمنین بوحدانيته . فالاول اقرار بالالوهية<sup>5</sup> . والثاني اقرار بالربوبية . والثالث اقرار بالتعظيم .

2 وذكر<sup>6</sup> عن ابن عطاء في قوله<sup>7</sup> « رب العالمين » أي<sup>8</sup> مزيّن<sup>9</sup> أنسب<sup>10</sup> بنور اليقين<sup>10</sup> والتوفيق<sup>11</sup> . وقلوب المؤمنین بالصبر والاخلاص . وقلوب المریدین بالصدق والوفاء ، وقلوب العارفين بالفكرة<sup>12</sup> والعبارة<sup>13</sup> .

(1) B : + تعالى || (2) YH : ورحمته || (3) H : اذا || (4) F : وعن غيره ؛ Y : وغيره .  
(5) H : بالالهية || (6) F : وقيل || (7) F : - في قوله ؛ YH : ؛ « الحمد لله » || (8) B : - اي .  
(9) F : مرتب ؛ H : مربي || (10) F : - اليقين || (11) B : - والتوفيق || (12) YB : بالفكر ||  
(13) Y : والعبارة .

4 « مالك يوم الدين ». قال ابن عطاء : مجازي يوم الحساب كل صنف بمقصودهم وهمتهم : يجازي العارفين بالقرب منه والنظر الى وجهه الكريم ، ويجازي أرباب المعاملات بالجنات .

7 « صراط الذين انعمت عليهم » : اي مقام الذين انعمت عليهم بالايمان<sup>1</sup> والمعرفة . وهم العارفون . وأنعم على الأولياء بالصدق والرضا واليقين ، وأنعم على الأبرار<sup>2</sup> بالخلم والرافة ، وأنعم على المریدين بحلاوة الطاعة ، وأنعم على المؤمنين بالاستقامة . هذا قول ابن عطاء .

7 « غير المغضوب عليهم ولا الضالين » . قال ابن عطاء : غير المخدولين ولا<sup>3</sup> المطرودين ولا المهانين . « ولا الضالين » . الذين<sup>4</sup> ضلوا عن طريق هدايتك ومعرفتك وسبل ولايتك .

« آمين » . قال ابن عطاء : اي كذلك<sup>5</sup> فافعل . ولا تكلي الى نفسي ضرفة عين .

## سورة البقرة

(2)

3 « ويقيمون الصلاة » . قال ابن عطاء : إقامة الصلاة فيها<sup>6</sup> حفظ حدودها مع حفظ السر مع الله<sup>7</sup> وهو ان<sup>8</sup> لا يختلج بسرك<sup>9</sup> سواه .

29 « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » . قال ابن عطاء : خلق لكم ما في الارض جميعاً ليكون الكون كله<sup>10</sup> لك . وتكون لله . فلا تشتغل بما لك<sup>11</sup> عنك انت له .

30 « اني جاعل في الارض خليفة ... » الآية . قال ابن عطاء : ان الملائكة

(1) HB : — بالايمان و Y : — اي مقام ... بالايمان و (2) B : الخواص || (3) T : — لا ||  
 (4) B : — الذين || (5) B : ذلك || (6) BF : — فيها || (7) Y : + تعالى || (8) YH : اي لا ||  
 (9) B : في سرك || (10) FB : كلها || (11) H : — بما لك .

جعلوا دعاويهم وسيلة الى الله تعالى<sup>1</sup> . فأمر الله النار فأحرقت منهم في ساعة واحدة ألوفاً . فأقروا بالعجز وقالوا : « سبحانك لا علم لنا » .

31 « وعلم آدم الاسماء كلها » . قال ابن عطاء : لو لم يكشف لآدم<sup>2</sup> علم تلك الأسماء ، لكان أعجز من الملائكة في الاخبار عنها .

34 « واذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : لما استعظموا تسبيحهم وتقديسهم ، أمرهم بالسجود لغيره . يريهم به<sup>4</sup> استغناءه عنهم وعن عبادتهم .

35 « ولا تقربوا هذه الشجرة » . قال<sup>5</sup> ابن عطاء : نُهي عن جنس الشجرة ، فظن<sup>6</sup> آدم ان النهي عن المشار اليه<sup>7</sup> . فتناول على حد النسيان وترك المحافظة ، لا على التعمد والمخالفة . قال الله تعالى : « فَنَسِيَ<sup>8</sup> وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْماً » (٢٠ : ٨٨) .

40 « وأوفوا بعهدي » . قال ابن عطاء : أوفوا بعهدي اي<sup>9</sup> في حفظ الحدود ظاهراً وباطناً ، « أوف بعهدكم » بحفظ أسراركم عن مسابرة الاغيار<sup>10</sup> .

45 « واستعينوا بالصبر والصلاة » . قال ابن عطاء : استعينوا بهما على البلوغ الى درك الحقائق<sup>11</sup> .

112 « ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليهم عند الموت لما يلقون من البشرى ، ولا هم يحزنون على ما خلفوا من الأهل والاولاد . لعلمهم بان الله تعالى<sup>12</sup> خليفته عليهم .

187 « علم الله انكم كنتم تختانون انفسكم » . قال ابن عطاء : خيانة النفس الوقوف معها حيث ما وقفت<sup>13</sup> .

199 « ثم أفيضوا من حيث أفاض الناس » . قال ابن عطاء : اذا عمرتم من بيتكم بذكرى . واستفرغتم الوسع فيه ، فارجعوا الى ما رجع اليه العام من القيام برسوم

(1) YH : — تعالى || (2) YH : + عليه السلام || (3) Y : — قال ابن عطاء || (4) H : — به || (5) FB : — قال ... عزماً || (6) Y : وظن || (7) Y : اليها || (8) YH : — فَنَسِيَ || (9) YH : — اي || (10) H : الاعيان || (11) B : — استعينوا بهما ... الحقائق || (12) F : — تعالى || (13) B : تقف .

العبودية . واستغفروا الله<sup>1</sup> عن اشتغالكم بغيره « ان الله غفور » للمطيعين تقصيرهم في طاعتهم . « رحيم » بالعاصين أي<sup>2</sup> يردّهم برحمته الى بابه .

201 « ربنا آتانا في الدنيا حسنة » . قال ابن عطاء : القناعة في الرزق . والرضا بالقضاء .

208 « ادخلوا في السلم كافة » . قال ابن عطاء : السلم<sup>3</sup> اتباع الأوامر<sup>4</sup> واجتناب النواهي<sup>5</sup> .

222 « ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين » . قال ابن عطاء : يحب التوابين من افعالهم . ويحب<sup>6</sup> المتطهرين من احوالهم : وهم القائمون مع الله<sup>7</sup> بلا علاقة ولا سبب .

245 « والله يقبض ويبسط » . قال ابن عطاء : يقبضك عنك ويبسطك به وله<sup>8</sup> .

257 « الله وني الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يغنيهم عن صفاتهم بصفاته . فتتدرج<sup>9</sup> صفاتهم تحت صفاته . كما ادرجت احوالهم تحت كونه . وحقوقهم عند ذكر حقه . فيصير قائماً بالحق مع الحق للحق .

259 « أنى يُحْيِي هذه الله بعد موتها ... » سئل<sup>10</sup> ابن عطاء : لِمَ أَرَى ابراهيم<sup>11</sup> احياء<sup>12</sup> الموتى في غيره وأرى عزير في نفسه ؟ فقال : لأن الخليل<sup>13</sup> تلطّف في السؤال فقال « رب أرنى » (٢٦٠) فأرى<sup>14</sup> . وتعجب عزير من القدرة فقال « أنى »<sup>15</sup> . فأرى ذلك في نفسه تأديباً .

269 « يوتى الحكمة من يشاء » . قيل<sup>16</sup> « يوتى الحكمة » . الفهم في كتاب الله

(1) B : تعالى (2) YHF : ان (3) B : السلم (4) H : الامر (5) B : المذمى (6) YF : يحب (7) B : تعالى (8) Y : لا ياد (9) به وله (10) Y : فيندرج (11) B : سئل (12) عليه السلام (13) F : احياء (14) B : فأتى (15) H : فقال (16) HF : يقول ابو العباس ابن عطاء : يوتى الحكمة من يشاء وذلك قوله « وآتينا الحكمة » (٢٠ : ٣٨)



تعالى . ومن اوتي فهم الكتاب<sup>1</sup> ، فقد أعطي<sup>2</sup> حظاً عظيماً من قربه . قاله ابو العباس بن عطاء .

273 « للفقراء ... يحسبهم الجاهل اغنياء من التعفف » . قال ابن عطاء : يحسبهم الجاهل بحالهم اغنياء في الظاهر . وهم أشد الناس افتقاراً الى الله<sup>3</sup> في الظاهر ، واستغناءً به في الباطن .

وقال ايضاً : سُمّوا جهالاً لجهلهم بالفقر والغنى ، ولتوهمهم ان الفقر قلّة الشيء والغنى كثرته<sup>4</sup> . ولم يعلموا ان الفقر هو الفقر الى الله<sup>3</sup> ، والغنى هو الاستغناء به<sup>5</sup> .

284 « لله ما في السموات وما في الارض » . قال ابن عطاء : لله<sup>6</sup> الكونان<sup>7</sup> ، هو مبدئهما من غير شيء . فمن اشتغل بهما ، اشتغل بلا شيء عن كل شيء .

285 « آمن الرسول بما انزل اليه من ربه » . قال ابن عطاء : كان<sup>8</sup> النبي صلّعم معدن سرّ<sup>9</sup> الحق . فاذا أظهره للعام . اوقفه على شريطة<sup>10</sup> قوله « آمن الرسول بما انزل اليه » . واذا اخفاه . اخبر عنه بقوله « فأوحى الى عبده ما أوحى » (٥٣: ١٠) . وهو مستغرق أوقاته في انتظار ما يُظهر عليه الحق<sup>11</sup> من الزيادات على روحه وسره وفؤاده وقلبه وشخصه<sup>12</sup> . ألا تراه كيف يفنيه عن صفاته بقوله « انك ميت » (٣٩: ٣٠) اي<sup>13</sup> عن صفاتك بحياتك<sup>14</sup> بنا وبإظهار صفاتنا عليك . « وانهم ميتون » (٣٩: ٣٠) ، عاجزون عن بلوغ درك صفاتك . فإيمان رسول الله صلّعم إيمان مكاشفة ومشاهدة ، وإيمان المؤمنين إيمان بالوسائط والعلائق .

### سورة آل عمران

(3)

8 « ربنا لا ترغ قلوبنا » . قال ابن عطاء : الزبغ الميل الى شيء سوى الحق .

(1) Y: كتابه || (2) Y: أوتي || (3) YB: تعالى || (4) F: كثرتها || (5) Y: بالله تعالى || (6) B: تعالى (- الله) || (7) FB: الكونين || (8) HF: ان || (9) F: السر || (10) H: شرائطه || (11) H: الحق || (12) B: عليه السلام || (13) HF: اي || (14) B: عن حياتك .

17 « الصابرين والصادقين والقانتين والمنفقين والمستغفرين بالاسحار ». قال ابن عطاء : « الصابرين » هم الذين صبروا بالله<sup>1</sup> في طاعة الله<sup>1</sup> مع الله<sup>1</sup>. « والصادقين » هم الذين صدقوا ما عاهدوا الله عليه عن صدق قويم<sup>2</sup>. واعتماد صحيح . وسراً لا يشوبه شيء . « والقانتين » هم الذين أطاعوا الله<sup>1</sup> في سرهم وعلانياتهم . « والمستغفرين بالاسحار » هم الذين « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » (٣٢: ١٦) .

18 « شهد الله انه لا اله الا هو والملائكة وأولو العلم ». قال ابن عطاء : أول ما حلوا في<sup>3</sup> حقائق البقاء مع الله<sup>4</sup>. فنوا عن كل شيء دون الله<sup>5</sup>. حتى ثبتوا<sup>6</sup> وبقوا<sup>7</sup> مع الله تعالى<sup>8</sup>.

وقال ابن عطاء في هذه الآية : دلنا بنفسه من نفسه على نفسه باسمائه . وفيه بيان ربوبيته وصفاته . فجعل لنا في كلامه وأسمائه شاهداً ودليلاً عليه<sup>9</sup>. وإنما فعل ذلك لأن الله تعالى<sup>10</sup> وحده نفسه<sup>11</sup>. ولم يكن معه<sup>12</sup> غيره<sup>13</sup>. وكان<sup>14</sup> الشاهد عليه توحيده . ولا يستحق ان يشهد عليه . من حيث الحقيقة . سواه . اذ هو الشاهد . فلا شاهد معه . ثم دعا الخلق الى شهادته : فمن وافقت<sup>15</sup> شهادته شهادته فقد اصاب حظه من حقيقة التوحيد . ومن حُرِم . ضل .

وقال ابن عطاء : ان الله شهد لنفسه بالفرديّة والصدقية والأبدية . ثم خلق الخلق فشغلهم بعبارة هذه الكلمة . فلا<sup>16</sup> يطيقون حقيقة عبارتها . لان شهادته لنفسه حق . وشهادتهم له بذلك رسم . وأنى يستوي الحق مع الرسم ؟

28 « ويخدركم الله نفسه » . قال ابن عطاء : انما يخدر نفسه من يعرفه . فأما من لا يعرفه . فان هذا الخطاب زائل عنه .

30 « والله رؤوف بالعباد » . قال ابن عطاء : عمّ رحمته لعباده أجمع . مؤمنهم وكافرهم . وبرّهم . وفاجرهم . وخصّ رحمة الرسول عليه السلام<sup>17</sup> بوقوفه على

1 : HB — تعالى<sup>1</sup> : Y 2 : قوي : HB (3) : خلوا من || (4) : HB — مع الله<sup>1</sup> : HB 5 :  
 — تعالى<sup>1</sup> : HB (6) : — ثبتوا<sup>6</sup> : Y (7) : — وبقوا<sup>7</sup> : F (8) : — تعال<sup>1</sup> : HFB (9) : —  
 عنه<sup>9</sup> : F (10) : — تعالى<sup>10</sup> : Y (11) : + وكان وحده || (12) : Y (13) : — وكيف  
 يشهد عنه غيره لا انه هو ولم يكن معه احد غيره || (14) : H (15) : F : وافق || (16) : Y : ولا ||  
 17 : H : صلعم .

المؤمنين دون من سواهم . وهذا كقول ابراهيم<sup>1</sup> حين قال « وارزق أهله من الثمرات ، من آمن منهم بالله واليوم الآخر . قال ومن كفر » (٢: ١٢٦) . فانه لا رازق له<sup>2</sup> في السموات والارضين<sup>3</sup> غيري .

**31** « قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية : أمر بطلب النور<sup>4</sup> الأدنى من عمي عن النور<sup>4</sup> الأعلى<sup>5</sup> .

**37** « وانبتها نباتاً حسناً » . قال ابن عطاء : أحسن النبات ما كانت<sup>6</sup> ثمرة<sup>7</sup> مثل عيسى بن مريم<sup>8</sup> روح الله<sup>9</sup> . عليه السلام<sup>10</sup> .

**39** « فنادته الملائكة وهو قائم يصلي في المحراب » . قال ابن عطاء : ما فتح الله تعالى<sup>11</sup> على عبد من عبده حالة سنية الا باتباع الأوامر واخلاص الطاعات ولزوم المحاريب .

**39** « وسيداً وحصوراً » . قال ابن عطاء : السيد . المتحقق بحقيقة الحق . والحصور . المنزه عن الاكوان وما فيها .

**53** « ربنا آمنة بما أنزلت واتبعنا الرسول ... » . قال ابن عطاء : آمنة بما نورت به قلوب اصفيائك من علوم غيبك . واتبعنا الرسول فيما اظهر من سنن أوامرك ونواهيك . رجاء ان يوصلنا إتياعه<sup>12</sup> الى محبتك . « فاكتبنا مع الشاهدين » : مع من يشهدك ولا يشهد معك سواك .

**64** « قل يا اهل الكتاب تعالوا الى كلمة سواء بيننا وبينكم » . قال ابن عطاء : هو تحقيق التوحيد !

(1) B: عليه السلام ؛ H: صلعم || (2) FB: — له || (3) B: والارضين || (4) HFB: نور || (5) YHFB: قال ابو عبد الرحمن السلمي : لا وصول الى النور الاعلى من لا يستدل عليه بالنور الأدنى . ومن لم يجعل السبيل الى النور الاعلى التمسك بأداب صاحب النور الأدنى ومتابعته صلعم ، فقد عمي عن النورين جميعاً وألبس ثوب الاغترار || (6) YHB: كان || (7) H: ثمرة || (8) YHB: — بن مريم || (9) Y: — روح الله || (10) B: عليه السلام روح الله تعالى ؛ I: — عليه السلام ؛ H: الله تعالى صلعم || (11) F: — تعالى || (12) H: ابتغواك .

74 « يختص برحمته من يشاء ». قال ابن عطاء : يختص برحمته من يشاء ، انباء ان لا طريق اليه بالعوائد والفوائد<sup>1</sup> .

79 « كونوا ربانيين » . قال ابن عطاء : عابنوا أول<sup>2</sup> تربيتكم<sup>3</sup> لتخلصوا من هذه الآفات كلها .

وقال ابن عطاء : أخرجهم بهذا الخطاب عما خاطبهم به من العبودية .

80 « ولا يأمركم ان تتخذوا الملائكة والنبيين أرباباً » . قال ابن عطاء : موضعاً

للملاحظات . وليس بأيديهم من الضر والنفع شيء . فكيف بمن دونهم ؟  
[قال السلمي] سمعت ابا الحسين النارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : إياك ان تلاحظ مخلوقاً وانت تجد الى<sup>4</sup> ملاحظة الحق سبيلاً . قال الله تعالى : « ولا يأمركم ... » .

84 « قل آمناً بالله » . قال ابن عطاء : أي<sup>5</sup> صدقنا واقمنا على طريق الصدق معه . لأنه الذي كتب علينا الايمان وخصنا به في علمه قبل ان أوجدنا . فنحن مؤمنون به لسابق<sup>6</sup> تفضله علينا .

92 « لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون » . قال ابن عطاء : لن تصلوا الى القربة . وانتم متعلقون بحظوظ انفسكم .

وقال ابن عطاء : لن تنالوا وصاتي وفي اسراركم موافقة او محبة لسواي .

وقال ابن عطاء : لن تنالوا معرفتي وقربي حتى تخرجوا من انفسكم وهممكم<sup>8</sup> بالكلية<sup>9</sup> .

97 « ومن دخله كان آمناً » . قال ابن عطاء : من دخله كان آمناً من عقابه . والله<sup>10</sup> في الدنيا ثواب وعقاب . فتوايه العافية . وعقابه البلاء . فالعافية ان يتولى عليك أمرك . والبلاء<sup>11</sup> ان يكلك الى نفسك .

1 - B : قال ... والفوائد . 2 - H : أوقات . 3 - H : تربيتكم . 4 - Y : في . 5 - B :

لما لي . 6 - H : أي . 7 - B : يمشق . 8 - YB : فضله . 9 - B : وهممكم . 10 - H : وقال ...

بالكلية . 10 - YB : تعالى . 11 - H : والمعنوية .

101 « ومن يعتصم بالله فقد هدي الى صراط مستقيم ». قال ابن عطاء : من افتقر الى الله<sup>1</sup> من جميع ما سوى الله ، فقد فُتِح له الطريق الى الحج وهو أقوم الطرق<sup>2</sup> .

102 « اتقوا الله حق تقاته ». قال ابن عطاء : « حق تقاته » هو صدق قول « لا اله الا الله » وليس في قلبك شيء سواه .

سمعتُ ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : حقيقة التقوى في الظاهر محافظة الحدود . وباطنه<sup>3</sup> النية والاخلاص .

103 « واعتصموا بحبل الله ». قال ابن عطاء : حبل الله<sup>4</sup> متصل بعباده يتوقع<sup>5</sup> منه المزيد والفوائد في كل وقت . وحبله عباده وكتابه . فمن اعتصم به وصل .

103 « فاصبحتم بنعمته إخواناً ». قال ابن عطاء في هذه الآية : فاشرف فيكم عنايته وحسن نظره . فألف بين قلوبكم وارواحكم وجعل الخطين فيها<sup>6</sup> حظاً واحداً ، فانقذكم منها بروية الفضل<sup>7</sup> .

131 « واتقوا النار التي أعدت للكافرين ». قال ابن عطاء : أمر العوام باتقاء النار لخوفهم منها وتركهم<sup>8</sup> المعاصي من اجلها . وأمر الخواص بان يتقوه وينظروا اليه دون غيره . فقال « واتقوني يا أولي الالباب » (٢: ١٩٧) أي يا اهل الخصوص .

150 « بل الله مولاكم ». قال ابن عطاء : معينكم على ما حملكم من أوامره ونواهيه . « وهو خير الناصرين » : خير الناصرين لكم على أنفسكم وهو اكرم ومرادكم .

154 « ثم انزل عليكم من بعد الغم أمانة ». قال ابن عطاء : من صدق ارادته واجتهاده ورياضته . رُدَّ الى محل الأمن . أي عصم من كل مخوف<sup>9</sup> .

159 « فاعف عنهم واستغفر لهم ». قال ابن عطاء : لما علا غلته اي محسداً جميع الاخلاق . عظمت المؤنة عليه . فأمر بالرحمة<sup>10</sup> والعفو والاستغفار لهم<sup>12</sup> .

(1) B: تعالى || (2) HF: الطريق || (3) H: وباطنة || (4) YB: - تعالى || (5) F: متوقع || (6) FB: فيها ؛ Y: فيهم || (7) YHF: - فانقذكم ... الفضل || (8) F: تركهم || (9) FB: - يا || (10) YF: - اي ... مخوف || (11) YHB: Y: بانغض || (12) Y: - لهم .

**169** « فلا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً ». قال ابن عطاء: المقتول على المشاهدة باقٍ<sup>1</sup> بروية شاهده. والميت من عاش على روية نفسه ومتابعة هواه.

**171** « يستبشرون بنعمة من الله وفضل ». قال ابن عطاء: لو<sup>2</sup> نظروا الى المنعم، لتغص<sup>3</sup> عليهم الاستبشار بنعمه وفضله<sup>4</sup>. ولكان<sup>5</sup> استبشارهم بالمنعم المتفضل<sup>6</sup>.

**175** « فلا تخافوهم وخافوني ». قال ابن عطاء: ما دمتم متمسكين بالطريقة فخافوني. فمن ترك الخوف، فقد ترك الطريقة المستقيمة.

وقال ايضاً في هذه الآية: الخوف رقيب العمل، والرجاء شفيع الحن والحشية شفيع الجنة.

**180** « ولا يحسبن الذين يبخلون بما آتاهم الله ». قال ابن عطاء: السلوك في طريق الحق على السخاء واجتناب البخل: وهو بذل المال والنفس والسر والروح والكل. فمن بخل بشيء في طريق الحق، حجب به وبقي معه. ومن نظر في طريق الحق اى الغير، حرم فوائد الحق وسواطع أنوار القرب. كما<sup>7</sup> روي عن النبي عليه السلام<sup>8</sup> انه قال: ما جبل ولي الله الا على السخاء.

**193** « ربنا اننا سمعنا منادياً ينادي للإيمان... ». قال ابن عطاء: المؤمن واقف مع نفسه. ألا تراه يقول « ربنا اننا سمعنا... فآمنا » كيف<sup>10</sup> اثبت أفعال<sup>11</sup> نفسه ورجوعه اى الإيمان. ولم يعلم انه<sup>12</sup> مقدور<sup>13</sup> ومدبرها<sup>14</sup> ما هو فيه؟

**200** « واصبروا وصابوا ورباطوا... ». قال ابن عطاء: اليقين سيف النفس والصبر الماس<sup>15</sup> الله<sup>16</sup> في أرضه. وان الشيطان ليتعوذ<sup>17</sup> من الصابر<sup>18</sup> كما يتعوذ المؤمن من الشيطان.

1 B: باقٍ 2 H: لو 3 H: لتغص 4 Y: من فضله 5 FY: وكان 6 B: لتغص عنهم الاستبشار بنعمة منه هو الاستبشار بالمنعم (sic) 7 YF: كذا 8 B: صلى الله عليه وآله وسلم 9 H: من الله 10 Y: الا ترى كيف 11 F: احوال 12 B: له 13 Y: مقدور 14 YFB: ومدبر 15 B: ائمة 16 H: من صابر 17 B: يتعوذ 18 F: الصبر 19 H: الصابرين.



## سورة النساء

(4)

- 1 « يا ايها الناس » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اي<sup>2</sup> كونوا من الناس الذين هم الناس<sup>3</sup> ، وهم الذين أنسوا به واستوحشوا مما سواه .
- 1 « ان الله كان عليكم رقيباً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : عالماً<sup>4</sup> بما تضمه<sup>5</sup> في سرك وما تخفيه من خواطرك . فراقب من هو الرقيب عليك .
- 6 « فان أنستم منهم رشداً » . قال ابن عطاء : الرشيد من يفرق<sup>6</sup> بين الالهام والوسوسة .
- 32 « ولا تمنوا ما فضل الله به بعضكم على بعض » . قال ابو العباس بن عطاء<sup>7</sup> : لا تمنوا . فانكم لا تدرون ما تحت تمنيتكم<sup>8</sup> . فان<sup>9</sup> تحت انوار نعمه<sup>10</sup> نيران محنه<sup>11</sup> . وتحت نيران محنه<sup>12</sup> انوار نعمه<sup>13</sup> .
- 32 وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : « واسألوا الله من فضله » فان عنده انوار<sup>15</sup> كرمه<sup>16</sup> .
- 36 « واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : الشرك ان تطالع غيره او ترى سواه ضرراً او نفعاً .
- وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : العبودية<sup>17</sup> جامعة لاربع خصال : الوفاء بالعهود ، والحفظ للحدود . والرضا بالموجود . والصبر على<sup>18</sup> المفقود .
- وقال ايضاً : العبودية ترك الاختيار وملازمة الذلة والافتقار .
- 37 « ما آتاهم الله من فضله » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : ما آتاهم الله من فضله البراهين الصادقة .

(1) H : + رحمه الله || (2) H : -- اي || (3) H : -- الذين هم الناس || (4) B : رقيباً عالماً || (5) Y : اي عالماً || (6) F : يضمه || (7) H : -- رحمه الله || (8) Y : أمنيتكم || (9) Y : لان || (10) HF : نعمة || (11) H : محنته || (12) FB : محنة || (13) F : نعمة || (14) H : نعمه || (15) H : ابواب || (16) HB : كرامته || (17) H : + ترك الاختيار وهي || (18) HF : عن .

51 « ألم ترّ الى الذين أوتوا نصيباً من الكتاب ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : أعطوا الكتاب حجة عليهم . لا كرامة لهم .

64 « ولو انهم اذ ظلوا انفسهم جاءوك » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : لو جعلوك الوسيلة الي<sup>2</sup> لوصلوا الي<sup>3</sup> .

83 « ولو ردّوه الى الرسول وان اولى الامر منهم لعلّمه الذين يستنبطونه منهم » . قال ابن عطاء : لو أخذوا طريق السنة وطريق<sup>3</sup> الأكابر في ارادتهم . لأوصلهم ذلك الى المقامات<sup>1</sup> الجليلة من مقامات الايمان التي هي محل مقامات<sup>2</sup> الاستباطات<sup>3</sup> وطريق<sup>4</sup> المكاشفات .

83 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . قال ابن عطاء : لولا فضله عليكم في قبول طاعاتكم . خسرت ما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسراتكم . وتنضل عليكم بما فيه نجاتكم<sup>4</sup> .

105 « لنحکم بين الناس بما أراك الله » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>9</sup> : بما أراك الله<sup>10</sup> . فانك بنا ترى . وعنا تنطق . وانت بمراى منا ووسع .

125 « واتخذ الله إبراهيم خليلاً » . قال ابن عطاء : اتخذه خليلاً . فلم يخال سرائر<sup>11</sup> ابراهيم<sup>12</sup> شيئاً غيره . وذلك حقيقة الخلة . وأنشد<sup>13</sup> :

قد تخللت مسلك الروح مني وبدي<sup>14</sup> سمي الخليل خليلاً  
فاذا ما نظقت كنت حديثي واذا ما سكت كنت الغليلاً

« وكفى بالله حسيباً »<sup>15</sup> . قال ابن عطاء : الحسيب الذي لا يضع عنده عمل<sup>16</sup> .

146 « فاولئك مع المؤمنين » . قال ابن عطاء : اولئك « مع » المؤمنين<sup>16</sup> . ولم يقل « من » المؤمنين . لتعلم ان الاجتهاد<sup>17</sup> لا يؤثر في سابق<sup>14</sup> الأثر .

1 - H : 1 . رجمته 2 - FB : 2 . الوسيلة 3 - B : 8 . وطرق 4 - H : 4 . مقامات 5 - YFB : 5 .

مقامات 6 - B : 6 . واستباطات 7 - FB : 7 . وطرق 8 - YB : 8 . ونجواكم 9 - H : 9 . بما نجواكم 10 - YB : 9 .

في عهد رآه 11 - Y : 10 . تعان 12 - F : 11 . سراير 13 - HB : 12 . ابراهيم 14 - Y : 13 .

شعر 15 - YH : 11 . وبدي 16 - V. Introduction : 15 . قال ابن عطاء مع المؤمنين

17 - YFB : 17 . واجتهادك 18 - YHB : 18 . سبق .

## سورة المائدة

(5)

- 1 « يا أيها الذين آمنوا » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : يا أيها الذين آمنوا أي يا أيها الذين أعطيتهم قلوباً لا تغفل<sup>2</sup> عني<sup>3</sup> ولا تحجب دوني طرفة عين .  
وقال ابن عطاء في قوله<sup>4</sup> « يا أيها الذين آمنوا » قال<sup>5</sup> : هم<sup>6</sup> الذين خصصتهم<sup>7</sup> ببري ومشاهدتي ، لا يكونون<sup>8</sup> كمن أعميتهم عن مشاهدتي ومطالعة بري .
- 6 « اذا قتم الى الصلاة فاغسلوا وجوهكم » . قال ابن عطاء : البواطن مواضع<sup>9</sup> النظر من الحق . لانه روي عن المصطفى صلعم<sup>10</sup> انه قال : ان الله<sup>11</sup> لا ينظر الى صوركم ولا الى أعمالكم ، ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم . فوضع النظر الى<sup>12</sup> بالطهارة أحق . فطهارة الظاهر<sup>13</sup> هي<sup>14</sup> تطهير الاعضاء الظاهرة<sup>15</sup> الاربع لاتباع الأمر والافتداء . وطهارة الباطن عن<sup>16</sup> الحيانات والجنايات<sup>17</sup> وانواع المخالفات وفنون الوسوس والغش والحقد والرياء والسمعة وغير ذلك من انواع النواهي أحق .
- 15 « قد جاءكم من الله نور » . قال ابن عطاء : العبد ينال بهذا النور ما هو أجل من النور ، كمن أخذ سراجاً الى بيت مظلم . فيدور به في البيت . فيجد به أجل من السراج .
- 16 « ويخرجكم من الظلمات الى النور » . قال ابن عطاء : يهدي<sup>18</sup> لنوره من رضي<sup>19</sup> عنه في الأزل بكرامات الولاية . فاخرجه<sup>20</sup> من ظلمة الاعتراض الى نور الرضا والتسليم .
- 20 « وأتاكم ما لم يئوت احداً من العالمين » . قال ابن عطاء : قلوباً لم يئوت الغش والغل .

(1) B : + قوله تعالى ؛ H : + في قوله || (2) F : يغفل ؛ H : عني ؛ H : B : - في قوله  
(5) YHB : - قال || (6) Y : انتم || (7) Y : خصصتكم ؛ (8) FB : يكونوا ؛ Y : تكونوا || (9) H : موضع || (10) Y : النبي عليه السلام || (11) YB : تعالى || (12) YFB : - الى || (13) YH : فالطهارة الظاهرة || (14) H : هو || (15) YFB : - الطهارة || (16) HB : من || (17) B : والحيات || (18) B : + الله || (19) Y : يرضى || (20) H : فاخرجهم .

- 27 « انما يتقبل الله من المتقين » . قال ابن عطاء : المخلصين له فيما يقولون ويعملون .
- 35 « وابتغوا اليه الوسيلة » . قال ابن عطاء : الوسيلة . القربة بآداب الاسلام واداء الفرائض ، لدخول الجنة ، والنجاة من النار .
- 41 « ومن يرد الله فتنه ... » . قال ابن عطاء : من يحجبه الله<sup>1</sup> عن<sup>2</sup> فوائده أوقاته . لن يقدر احد إيصالها اليه .
- 83 « واذا سمعوا ما انزل الى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع » . قال ابن عطاء : كادت جوارحهم وقلوبهم ان تنطق بقبول الوحي قبل سماعه في مشاهدة المصطفى صلعم<sup>3</sup> . فلما سمعوا منه . لم يطيقوا حمله الا ببكاء فرح او بكاء حسرة او بكاء دهش او بكاء حرقة او بكاء معرفة . كما قال الله تعالى : « مما عرفوا من الحق » .
- 109 « قالوا لا علم لنا » . قال ابن عطاء : لا علم لنا بسوءالك ولا جواب لنا عنه .
- 116 « يا عيسى بن مريم انت قلت للناس اتخذوني واممي الاهين » ؟ . قال ابن عطاء : قعه هذا الخطاب وأسرته حتى احوجه وجميع<sup>4</sup> الانبياء معه<sup>5</sup> ان<sup>6</sup> أقرّوا بالجهل فقالوا « لا علم لنا » .
- 119 « يوم ينفع الصادقين صدقهم » . سمعتُ ابا بكر الرازي يقول : سمعتُ الكتاني يقول : سألت ابن عطاء بمكة عن قوله<sup>7</sup> « يوم ينفع الصادقين صدقهم » قال : ارادتهم في بيان احوالهم<sup>8</sup> بجوارحهم .

## سورة الانعام

(6)

- 14 « قل اني امرت أن اكون أول من أسلم » . قال ابن عطاء : ان اكون من الخاضعين لما يبدو من ميادين القدرة .

(1) B — الله ؛ Y ؛ تعالى || (2) Y — عن ؛ (3) Y: النبي عليه السلام || (4) YFB: — جميع ؛ (5) H: معاً || (6) H: الى ان ؛ Y: حتى || (7) B: + تعالى || (8) HB: اعمالهم .

- 25 « ومنهم من يستمع اليك وجعلنا على قلوبهم اكنة » . قال ابن عطاء : لانه<sup>1</sup> لم يجعل لهم<sup>2</sup> سمع الفهم<sup>3</sup> ، وانما جعل لهم<sup>2</sup> سمع الخطاب .
- 30 « ولو ترى اذ وقفوا على ربهم » . قال ابن عطاء : وقفوا وقوف قهر . ولو وقفوا وقوف اشتياق ، لرأوا من انواع<sup>4</sup> الكرامات ما تعجبوا منها<sup>5</sup> .
- 36 « انما يستجيب الدين يسمعون » . قال ابن عطاء : أخبر الله<sup>6</sup> ان أهل السماع هم الاحياء ، وهم اهل الخطاب والجواب<sup>7</sup> . واخبر<sup>8</sup> ان الآخرين هم الاموات بقوله<sup>9</sup> « والموتى يبعثهم الله » .
- 42 « فاخذناهم بالأساء والضراء لعلمهم يتضرعون » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : اخذنا عليهم الطرق كلها . ليرجعوا الينا .
- 54 « انه من عمل منكم سوءًا بجهالة » . قال ابن عطاء : كل من عصى الله<sup>11</sup> . عصاه بجهالة . وكل من أطاعه . أطاعه بعلم . فان العبد اذا لم يعظم قدر معرفة الله<sup>11</sup> في قلبه . ركب كل نوع من البلاء .
- 59 « عنده مفاتيح الغيب » . قال ابن عطاء في هذه الآية : يفتح لأهل الخير المحبة والرحمة . ولأهل الشر الفتنة والمهانة . ولأهل الولاية الكرامات<sup>12</sup> . ولأهل السرائر السر . ولأهل التمكين جذباً .
- وقال ابن عطاء : الفتح في القلوب الهداية<sup>13</sup> . وفي الهوم الرعاية . وفي الجوارح السياسة .
- وقال ايضاً : يفتح للانبياء المكاشفات . وللأولياء المعاينات . وبنصالحين الطاعات . وبنعامته الهدايات<sup>14</sup> .
- 72 « وان أقيموا الصلاة » . قال ابن عطاء : اقامة الصلاة حفظ حرمات الله<sup>15</sup> . وحفظ الأسرار فيها مع الله<sup>16</sup> ان لا يختلج في سره شيء .

(1) Y : لانه (2) Y : له (3) F : الفهم (4) A : انواع (5) B : به (6) YF : منه (7) YB : تعالى (8) B : واهل الجواب (9) F : وخير (10) B : 9 : تعالى (11) B : 10 : قال ابن عطاء (12) Y : 11 : تعالى (13) YFB : الكرامة (14) F : الهداية (15) YH : الهداية (16) YB : 15 : تعالى (17) Y : 16 : تعالى

76 « قال [ابراهيم] هذا ربي ». قال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان الاول<sup>1</sup> تقريباً<sup>2</sup> للقوم . والثاني مسألة<sup>3</sup> الازدياد للهداية . فلما أزال العذر والتقريع<sup>4</sup> به وقام بالحجة . رجع<sup>5</sup> الى البراءة فقال<sup>6</sup> : « يا قوم اني بريء مما تشركون » (٧٨) . وقال ابن عطاء في قوله « هذا ربي » : كان ابراهيم . عليه السلام<sup>7</sup> . من شدة حبه لربه وشغفه به ، لما رأى الصنع والآثار . غاب عنها وتعلق بالصانع . وهذا من عطشه وامتلأه بربه . لم يكن فيه فضل من<sup>8</sup> ربه ان يقول : هذا صنع ربي . فقال « هذا ربي »<sup>9</sup> الذي يظهر مثل<sup>10</sup> هذه البدائع والآثار<sup>11</sup> . وهذا مقام<sup>12</sup> الجمع ان لا يكون فيه فضل من ربه ان يذكر سواء او يرى سواء . 95 « ان الله فائق الحب والنوى » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : مظهر ما في حبة القلب من الانحلاص والرياء .

98 « وهو الذي أنشأكم من نفس واحدة . فستقر ومستودع » . قال ابن عطاء : خلق اهل المعرفة على جهة ومنزلة واحدة . « فستقر ومستودع » أي<sup>14</sup> فستتر<sup>15</sup> في حال معرفته . مكشوف عنه . ومكشوف<sup>16</sup> في حال معرفته ، مستتر عليه<sup>17</sup> . 103 « لا تدركه الابصار » . قال ابن عطاء : لا تحيط به الابصار والعلوم<sup>18</sup> وهو يحيط بها . 105 « ولنبيته لقوم يعلمون » . قال ابن عطاء : لقوم يعلمون حقيقة البيان : وهو الوقوف معه حيث ما وقف . والجري معه حيث ما جرى . لا يتقدمه بغلبة ، ولا يتخلف عنه بعجز .

122 « أو من كان ميتاً فأحييناه » . قال احمد<sup>19</sup> بن عطاء : أو من<sup>20</sup> كان ميتاً بحياة نفسه وموت قلبه . فأحييناه بامانة نفسه وحياة قلبه ، وسهلنا عليه سبل التوفيق ، وكحلناه بانوار القرب . فلا يرى غيرنا . ولا يلتفت الى<sup>21</sup> سوانا .

(1) H: ان الاول كان (2) HB: تعريفاً (3) B: — مسألة (4) B: والترفع (5) F: رجع (6) H: وقال (7) Y: — عليه السلام (8) B: عن (9) H: — فقال هذا ربي (10) YB: — مثل (11) B: — والآثار (12) B: — مقام (13) B: + فائق الحب اي (14) HF: — اي (15) YH: فستقر (16) H: ومستودع (17) H: عنه (18) H: — الابصار والعلوم (19) F: — قال ... والعلوم (20) HB: — احمد (21) F: أفن (22) Y: — الى .



وقال ابن عطاء : أومن كان ميتاً بالانقطاع عنا ، فاحييناه بالاتصال بنا ، وجعلنا له نوراً إتصلاً<sup>1</sup> ، كمن تركناه في ظلمات<sup>2</sup> الانقطاع ؟

125 « ومن يرد ان يضلّه ، يجعل صدره ضيقاً حرجاً » . قال ابن عطاء : ما بلائٌ أشد من بلاء من اظلم عليه قلبه ، والتبس<sup>3</sup> عليه أمره . ونخفي عليه قدر مولاه . فهو يتردد في أمره . متمرداً على مولاه ، لفقدان نور الهداية عن قلبه<sup>4</sup> وطلب النجاة من غير وجهه .

## سورة الاعراف

(7)

1 « المص » . حكى<sup>5</sup> محمد بن عيسى الهاشمي عن ابن عطاء انه قال : لما خلق<sup>6</sup> الله<sup>7</sup> صورة<sup>8</sup> الاحرف . جعل لها سرّاً . فلما خلق آدم<sup>9</sup> ، بث فيه ذلك<sup>10</sup> السرّ . ولم يبثه في الملائكة . فجرت الاحرف على لسان آدم<sup>11</sup> بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله صورة لها .

2 « كتاب انزل اليك » . قال ابن عطاء : عهد خصصت به من بين الانبياء . انك خاتم الرسل ، وعهدك ختم العهود . لتشرح<sup>12</sup> بد صدرًا وتقرّر<sup>13</sup> به عيناً .

12 « قال [ ابليس ] انا خير منه » . قال ابن عطاء في قوله « انا خير منه » : حجب ابليس بروية العجب<sup>14</sup> بنفسه عن التعظيم . ولو رأى تعظيم الحق . لم يعظم غيره . لان الحق اذا استولى على سرّ<sup>15</sup> شيء<sup>16</sup> . قهره . فلم<sup>17</sup> يترك فيه فضلاً لغيره .

23 « قالوا : ربنا ظلمنا انفسنا » . قال ابن عطاء : ظلمنا انفسنا باشتهائنا . وطلبها عنك .

(1) Y: ايضا لا || (2) YB: ظلمة || (3) B: وأبس || (4) B: عن قلبه || (5) B: حكى  
 عن || (6) H: اظهر || (7) YB: + تعالى || (8) YFB: - صورة || (9) B: + عليه السلام ||  
 (10) B: -- ذلك || (11) B: + عليه السلام || (12) F: ليشرح || (13) Y: او تقرّر || (14) HB:  
 الفخر || (15) YFB: سره || (16) YFB: -- شيء || (17) YF: فلن .

27 « كما أخرج ابويكم من الجنة ». سمعت<sup>1</sup> ابا بكر الرازي<sup>2</sup> يقول : سمعت ابن عطاء يقول : خروج آدم<sup>3</sup> من الجنة وكثرة بكائه<sup>4</sup> وافتقاره الى الله<sup>5</sup> ، وخروج الانبياء من صلبه كان خيراً له من الجنة والتنعم والتلذذ بنعيمها<sup>6</sup> .

27 « انا جعلنا الشياطين أولياء للذين لا يؤمنون » . قال ابن عطاء : قوله<sup>7</sup> « انا جعلنا الشياطين » ، وقوله<sup>7</sup> « انهم اتخذوا الشياطين » (٧: ٣٠) : فالحقيقة<sup>8</sup> منها ما اضاف الى نفسه . والمعارف<sup>9</sup> ما اضاف اليهم . كذلك خطابه في جميع القرآن .

29 « وادعوه مخلصين له الدين » . قال ابن عطاء : اخلاص الدعاء ما خلاص من الآفات .

29 « كما بدأكم تهودون » . قال ابن عطاء : ابتداء<sup>10</sup> خلقه<sup>11</sup> ابليس على الكفر والخلاف . ثم استعمله باعمال المطيعين بين الملائكة والمقربين ، ثم رده الى ما ابتدأه عليه من الخلاف . والسحرة ابتداء خلقهم على الهدى والموافقة . واستعملهم بعمل<sup>12</sup> المخالفين واهل الضلالة . ثم ردهم الى ما ابتدأهم عليه من الاتفاق . لذلك قال الله تعالى « كما بدأكم تهودون » .

64 « انهم كانوا قوماً عمين » . قال ابن عطاء : ضالين عن طريق الحق .

105 « حقيق علي ان لا أقول على الله الا الحق » . قال ابن عطاء : من تحقق بالحق<sup>13</sup> . فانه لا يقول على الحق الا ما يليق بالحق .

143 « لن تراني » . قال ابن عطاء في قوله « لن تراني ولكن انظر الى الجبل » : اشغله<sup>14</sup> بالجبل . ثم تجلى . ولو لم يشغله بالجبل ، لمات<sup>15</sup> وقت التجلي .

وقال ابن عطاء<sup>16</sup> في هذه الآية : انبسط<sup>17</sup> الى<sup>18</sup> ربه في معاني الرواية ، لما ظهر عليه من<sup>19</sup> الكلام ولم ينطق بآياه . ألا ترى انه لما رجع الى وصفه ، رجع الى أوائل المقامات . فقال « تبت إليك » ؟

1 - B : - - سمعت ... بنعيمها 2 - Y : ... الرازي 3 - Y : ... عبيد السلام 4 - F : ... وبكائه 5 - H : - - الى الله 6 - Y : ... الله تعالى 6 - H : فيها 7 - HFB : - - قوله ... وقوله 8 - B : قال وانهم 9 - F : الحقيقة 10 - B : والمعارف 10 - H : ابتداء 11 - B : - - خلقه 12 - H : باعمال 13 - Y : عن الحق 14 - YH : صفته 15 - B : - - عبيد السلام 16 - H : وقول ايضا (أي الحسين) 17 - Y : - - موسى 18 - H : على 19 - FB : عن

- 146 « ساصرف عن آياتي الذين يتكبرون في الارض بغير الحق ». قال ابن عطاء: سامنع قلوبهم واسرارهم وارواحهم عن<sup>1</sup> الجولان في ملكوت القدس<sup>2</sup>.
- 150 « ولما رجع موسى الى قومه غضبان ». قال ابن عطاء: غضبان على نفسه حيث<sup>3</sup> ترك قومه حتى ضلوا - « آسفاً » على مناجاة ربه.
- 156 « هُذنا اليك ». قال ابن عطاء: اقبلنا بالكلية عليك.
- 157 « الذين يتبعون الرسول النبي الأمي ». قال ابن عطاء: الأمي هو الاعجمي. قال: اعجمياً<sup>4</sup> عما دوننا. عالماً<sup>5</sup> بنا وبما ينزل عليه من كلامنا وحقائقنا<sup>6</sup>.
- 157 وقال ايضاً في قوله « النبي الأمي » قال: النبي صلعم<sup>7</sup> الذي لا يدنسه شيء من الاكوان<sup>8</sup>. يعني الذي لا يشغله شيء من الكون<sup>9</sup>. وقال<sup>10</sup> « الأمي » يعني<sup>11</sup> الذي<sup>12</sup> لا<sup>13</sup> يعلم<sup>14</sup> من الدنيا شيئاً ولا من الآخرة الا ما علمه ربه. حالته مع الله تعالى<sup>15</sup> حالة واحدة وهو الطهارة بالافتقار اليه والاستغناء عما سواه.
- 175 « آتيناه آياتنا فانسلخ منها ». قال ابن عطاء: سوابق الأثر تؤثر<sup>16</sup> على انتهاء الأبد. قال الله تعالى: « آتيناه آياتنا فانسلخ منها ».
- 176 « ولو شئنا لرفعناه بها ». قال ابن عطاء: ولو جرى له في حكم<sup>17</sup> الأثر السعادة. لأثر ذلك عليه في عواقب سعيه وكدحه في أواخر احواله<sup>18</sup>.
- 182 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون ». قال ابن عطاء: كلما احدثوا خطيئة. جددنا لهم نعمة. وننسيهم الاستغفار من<sup>19</sup> تلك الخطيئة.

(1) Y: — عن B: عن الحق لان في جولان ملكوت العرش (sic) 2. H: — عن الحق لان ذلك في ملكوت القدس || (3) B: حين || (4) H: اعجمي || (5) H: — ومن حقائقنا (6) H: — ومن حقائقنا (7) YHF: — النبي صلعم || (8) YFB: الكون || (9) YH: — يعني ... الكون || (10) YB: — وقال || (11) YHB: — يعني || (12) H: من F: الذي || (13) F: لم || (14) B: يعلم شيئاً ... || (15) HF: — تعالى || (16) F: يؤثر || (17) H: — حكم || (18) H: احواله (19) Y: عن .

## سورة الانفال

(8)

5 « كما اخرجك ربك من بيتك بالحق ». قال ابن عطاء : اخرجك من بلدتك ليُحیی بك<sup>1</sup> قلوباً عمياء عن الحق . « وان فريقاً من المؤمنين لكارهون » مفارقة اوطانهم . ولا يتم لعبد حقيقة الصحبة والنصيحة الا بعد هجران أقاربه ومفارقة اوطانه . أخرجهم من تلك البلدة حتى ألينوا غيرها من البلاد ولم يبق<sup>2</sup> عليهم مطالبة لها . فردّهم اليها لئلا يملكهم سوى الحق شيء .

11 « وينزل عليكم من السماء ماء ليطهركم به » . قال ابن عطاء : انزل عليهم ماءً طهر به ظواهر ابدانهم من<sup>3</sup> دنسها<sup>4</sup> . وانزل عليهم رحمته نور بها قلوبهم وشفى بها صدورهم عن وساوس العدو . وألبس بواطنهم لباس الاطمأنينة<sup>5</sup> والصدق .

24 « استجبوا لله وللرسول » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الاستجابة على اربعة اوجه : اولها اجابة التوحيد . والثاني اجابة التحقيق . والثالث اجابة التسليم ، والرابع اجابة التقريب<sup>6</sup> .

66 « وعلم ان فيكم ضعفاً » . قال ابن عطاء : ما في السماء لا يوجد الا بالافتقار ، وما في الارض لا يوجد الا بالاضطرار .

## سورة التوبة

(9)

3 « ان الله بريء من المشركين » . قال ابن عطاء : كل من اشرك مع الله تعالى<sup>7</sup> فيما لله تعالى<sup>7</sup> غير الله تعالى<sup>8</sup> . فهو منه بريء .

40 قال ابن عطاء في قوله « ثاني اثنين اذ هما في الغار » قال : في محل التقرب ، في كهف الانوار في الازل .

(1) B : به (2) H : تيق (3) YH : --- من (4) YH : ودنسها (5) HB : الطمأنينة (6)

(6) B : --- قال ... التقريب (7) YMF : --- تعالى (8) B : عز وجل .

وقال في قوله « لا تحزن ان الله معنا » قال : ليس من حكم من كان الله معه ان يحزن .

قال ابن عطاء في قوله « ان الله معنا » قال : معناه ان الله معنا<sup>1</sup> في الازل ، حيث وصل بيننا وصلة الصحبة ولم تنفصل<sup>2</sup> .

**41** « انفروا خفافاً » . قال ابن عطاء : خفافاً بقلوبكم « وثقالاً » بابدانكم .

**91** « ما على المحسنين من سبيل » . قال ابن عطاء : المحسن من يحسن مجاورة نعم الله<sup>3</sup> . وقال في موضع آخر : المحسن من يرى احسان الله<sup>3</sup> اليه ولا يرى من نفسه مُستحسناً بحال .

**100** « والسابقون الاولون » . قال ابن عطاء : السابق من سبق له في الازل من الحق حسن عناية ، فيظهر<sup>4</sup> عليه في وقت ايجاده انوار تلك السابقة . فانه ما وصل احد اليه الا بعد ان سبق<sup>5</sup> له في الازل منه لطف وعناية .

**111** « ان الله اشترى من المؤمنين » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم » قال : نفسك موضع كل شهوة وبلية . ومالك محل كل اثم ومعصية . فاراد ان يزيل ملكك عما يضرك . ويعوضك عليه ما ينفعك عاجلاً وآجلاً .

قال ابن عطاء : مكر بهم وهم لا يشعرون ؛ لكن الكلام فيه من جهة المعاملة مليح : اشترى منهم الاجساد لمواضع وقوع المحبة من قلوبهم فأحياهم<sup>6</sup> بالوصلة .  
**112** « التائبون العابدون الحامدون السائحون ... » . قال ابن عطاء : لا تصح<sup>7</sup> العبادة الا بالتوبة ، ولا التوبة الا بالحمد على ما وفقت عليه<sup>8</sup> من طاعة ربي . التوبة ؛ ولا تصح<sup>9</sup> التوبة الا ب مداومة السياحة والرياضة ؛ ولا هذه المقامات والمقدمات الا ب مداومة الركوع والسجود ؛ ولا يصح هذا كله الا بالامر بالمعروف والنهي عن

(1) HB : — ان الله معنا || (2) F : ينفصل || (3) YB : + تعالى || (4) H : فتظهر || (5) B : سبق || (6) FB : واحياهم || (7) F : يصح || (8) H : له || (9) F : يصح .

المنكر : ولا يصح شيء مما تقدم ذكره<sup>1</sup> الا بحفظ الحدود ظاهراً وباطناً . فالمؤمن<sup>2</sup> من تكون هذه صفته . لان الله<sup>3</sup> يقول « وبشر المؤمنين » الذين هم بهذه الصفة . وقال ابن عطاء<sup>4</sup> : « التائبون » الراجعون الى الله من كل ما سواه من الاغيار . « والعابدون » الواقفون على بابه يطلبون الاذن عليه شوقاً منهم اليه . « والحامدون » هم الذين يشكرونه على السراء والضراء اذ كل منه . وما كان منه فهو مقبول بالسمع والطاعة . « والسائحون » التاركون شهواتهم ومرادهم لمراد الحق فيهم . « والمراكعون » الخاضعون لعظمة الله . « والساجدون » المتقربون الى الله بخدمته . « والآمرون بالمعروف » القائمون باوامر الله بحسب الطاقة . « الناهون عن المنكر » التاركون مخالفة الحق اجمع : وهم الذين يوالون اولياء الله ويعادون اعداءه .

16 « ان الله له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء : له ملك السموات والارض . فمن طلب الملك من غير الملك فقد أخطأ الطريق .

118 « ثم تب عليهم نيتوبوا » . قال ابن عطاء : قطعهم بمنته عن أوصافهم . وقال ابن عطاء : ما لم يعطف<sup>5</sup> الرب على خلقه بالرحمة<sup>6</sup> لم<sup>7</sup> يعطف العبد الى الله بالطاعة .

124 « فاما الذين آمنوا فزادتهم ايماناً » . قال ابن عطاء : أما<sup>8</sup> الذين صدقوا حكم الربوبية وتمسكوا بعهد<sup>9</sup> العبودية . زادتهم معرفة في قلوبهم ونظراً اسقط عنهم النظر الى ما سواه .

128 « لقد جاءكم رسول من انفسكم » . قال ابن عطاء : نفسه موافقة لأنفس الخلق خلقته ومباينة لها حقيقة . فانها<sup>10</sup> نفس مقدسة بانوار النبوة . مؤيدة بمشاهدة الحقائق . ثابتة في الخلق الأدنى والمقام الأعلى : « ما زاغ البصر<sup>11</sup> وما طغى » (٥٣: ١٧) .

1 - Y11F : -- ذكره . 2 - YH : -- المؤمن . 3 - YB : -- تعالى . 4 - Basir aga 36 : F . 5 - F : -- من . 6 - F : -- من . 7 - H : -- ملك الملك . 8 - H : -- ما لم . 9 - H : -- تعطف . 10 - H : -- بالرحمة . 11 - H : -- وما . 12 - H : -- أما . 13 - YB : -- بعهد . 14 - Y : -- وانها . 15 - YF : -- البصر .

## سورة يونس

(10)

9 « يهديهم ربهم بإيمانهم ». قال ابن عطاء : يُظهر<sup>1</sup> عليهم بركات اقرارهم عند ايجاد الدر بقولهم « بلى ». فمن بركاتهما لزوم<sup>2</sup> الفرائض واتباع السنن وتحقيق الايمان وتصحيح الاعمال .

13 « ولقد اهلكنا القرون من قبلكم لما ظلموا ». قال ابن عطاء : لما اعتمدوا سوانا .

22 « هو الذي يُسيركم في البر والبحر ». قال ابن عطاء : يسير الاولياء بقلوبهم . ويسير الأعداء بنفوسهم . ومعنى البرّ اللسان . ومعنى البحر القلب .

22 « دعوا الله مخلصين له الدين ». قال ابن عطاء : الاخلاص ما خالص من الآفات .

25 « والله يدعو الى دار السلام ». قال ابن عطاء : عم خلقه<sup>3</sup> بالدعوة . واختص من شاء منهم بالرحمة . فمن اختصه قبل خلقه . فهو الخمود في سعائته . ومن خذله قبل كون خلقته . فهو المذموم . ولا<sup>4</sup> عذر . فمن قصده<sup>5</sup> بنفسه . صرف عن حظه . ومن قصده به . فهو المحجوب عن نفسه .

34 « قل هل من شركائكم من يبدأ الخلق ثم يعيده ». قال ابن عطاء : يبدأ<sup>6</sup> باظهار<sup>7</sup> القدرة فيوجد المعدوم . ثم يعيدها باظهار الهيبة . فينقذ الموجود .

57 « قد جاءكم موعظة من ربكم وشفاء لما في الصدور ». قال ابن عطاء : الموعظة للنفوس . والشفاء للقلوب . والهدى للاسرار . والرحمة لمن هلك من عباده .

94 « فان كنت في شك مما انزلنا اليك ». قال ابن عطاء : ما فضلناك به وشرفناك . « فسل الذين يقرأون الكتاب من قبلك » وهم الأعداء . كيف وجدوا

(1) H: تظهر « (2) H: الطاعات و (3) B: -- خلقه (4) YHF: لا (5) HF: قصد (6) H: يبدو ؛ Y: يبدي (7) B: باظهاره .



وصفك<sup>1</sup> في كتبهم . وكيف رأوا فيها نشر فضائلك . يدل عليه قوله<sup>2</sup> حين انزلت<sup>3</sup> عليه هذه الآية : لا أشك ولا أسأل<sup>4</sup> !

105 « وأن أقم وجهك للدين حنيفاً ولا تكونن من المشركين » . قال ابن عطاء : في هذه الآية : صحح معرفتك . ولا تكونن من الناظرين الى شيء سوى الله تعالى<sup>5</sup> فيمقتك الله<sup>6</sup> . واقامة الملة الحنيفية هو تصحيح المعرفة .

107 « فان يمسك الله بضر فلا كاشف له الا هو » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : قطع الحق على عباده طريق الرغبة والرغبة<sup>8</sup> الا اليه باعلامهم<sup>9</sup> انه الضار والنافع .

### سورة هود

(11)

69 « قالوا سلاماً . قال سلام » . قال ابن عطاء : سلم<sup>10</sup> لك رتبة الخلة من الزلل . « قال سلام » اي هذه السلامة التي<sup>11</sup> توجب لي السلام<sup>12</sup> من السلام .

80 « قال لو ان لي بكم قوة » . سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء في هذه الآية قال<sup>13</sup> : لو ان المعرفة بيدي لاوصلتها اليكم .

88 « واليه أنيب » . قال ابن عطاء في قوله « واليه انيب » قال : اليه ارجع عن<sup>14</sup> جميع ما لي وعلي ولا<sup>15</sup> اعتمد سواه .

96 « ولقد ارسلنا موسى بآياتنا وسلطان مبين » . قال ابن عطاء : الايات هي<sup>16</sup> القوة عند مخاطبة الحق وسماع كلامه . والسلطان هو الانبساط في سؤال الروية .

170 « خالدين فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء ربك » . قال ابن عطاء : الا ما شاء ربك من الزوائد لأهل الجنة من الثواب . ومن الزوائد لأهل النار من العقاب .

(1) B: صفتك || (2) YB: + عليه السلام || (3) YB: انزل || (4) HF: ولا أشك || (5) H: ... تعالى || (6) YB: ... تعالى || (7) H: + رحمة الله عليه || (8) B: والرغبة || (9) Y: واعلمهم || (10) H: سلام || (11) F: هذه السلام الذي || (12) F: السلم || (13) HB: يقول في هذه الآية || (14) B: قال هو الرجوع من || (15) B: فلا + H: وان لا + Y: ان لا || (16) FB: هو .

112 « فاستقم كما أمرت ». قال ابن عطاء: إنما ينال<sup>1</sup> العبد<sup>2</sup> الاستقامة على حسب ما اكرم به من نور السر .  
وقال ابن عطاء : افتقر الى الله تعالى<sup>3</sup> مع تبريك من الحول والقوة .

## سورة يوسف

(12)

7 قال ابن عطاء في قوله « لقد كان في يوسف واخوته آيات » قال : هو ان لا يسمع<sup>4</sup> قصته محزون الا استروح<sup>5</sup> اليه . واخرج منه ما فيه راحة لما<sup>6</sup> هو فيه من حاله .

12 « أرسله معنا غداً » . قال ابن عطاء : لو ارسله معهم وسلمه الى القضاء . لحفظ . لكنه اعتمد على حفظهم . « وانما له لحاظون » فخانوهم . ولو<sup>7</sup> ترك تدبيره عليه وحفظهم<sup>8</sup> له . لكان محفوظاً . كما حفظ الآخر حين قال « والله خير حافظاً » (١٢:٦٤) .

14 « قالوا لئن أكله الذئب ونحن عصبة » . قال ابن عطاء : اعتمد يعقوب . عليه السلام . كثرتهم وقوتهم . فوكله الله تعالى<sup>9</sup> اليهم حتى أتاه الحزن من قبلهم . فألقوه في الجب . ثم لما ارسل بنيامين قال « الله خير حافظاً » . فحفظه وورده الى يوسف<sup>10</sup> وردتهما جميعاً الى يعقوب عليه السلام<sup>11</sup> : كذا حال من اعتمد على ربه ممن اعتمد على غيره .

20 « وشروه بثمن بخس درهم معدودة وكانوا فيه من الزاهدين » . قال ابن عطاء : ليس ما باع اخوة يوسف من نفس لا يقع عليها البيع باعديب من بيعك نفسك بأدنى شهوة بعد ان بعثها من ربك بأوفر الثمن . قال الله تعالى « ان الله

(1) B: تنال || (2) FB: — العبد || (3) F: — تعالى || (4) B: يستمع || (5) Y: استراح || (6) F: بما || (7) F: لو || (8) Y: وحفظه || (9) F: — تعالى || (10) B: — عليه السلام || (11) B: صلوات الله عليه || F: — عليه السلام .

اشترى من المؤمنين أنفسهم...» (٩: ١١١). فبيع ما قد تقدم<sup>١</sup> ببيع باطل .  
وإنما باع يوسفَ عداوة الذين كانوا يعادونه ، وانت تبيع نفسك من اعدائك وهي  
شهواتك وهواك . واعدى عدوك<sup>٢</sup> نفسك التي بين جنبيك .

وقال ابن عطاء : وإنما بيع جملة الظاهر بعشرين درهماً أو «الثنى البخس» لتعلم  
ان جمال الظاهر لا خطر له عند الله تعالى وإنما الجمال . جمال الباطن . قال النبي  
صلواته : ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم ولا الى افعالكم . ولكن ينظر الى قلوبكم .  
وقال ابن عطاء : لو جعلوا ثمنه الكونين لكان بخساً في مشاهدته<sup>٣</sup> ما خص به .  
وقال ابن عطاء في قوله وشروه بثمن بخس قال : ثقله علمهم بنفسته<sup>٤</sup> .  
وكن من ثم يعرف قيمة جوهر فهو زاهد فيه . لذلك يبيع الرجل آخرته بالدنيا  
وخذت بالشهوة<sup>٥</sup> . وربما باع الرجل ايمانه باخس<sup>٦</sup> ثمن . وربما<sup>١٠</sup> فاته الحق  
بلحظة : فليتنق الله تعالى<sup>١١</sup> .

وقال ابن عطاء في قوله وشروه بثمن بخس قال : أوقعوا البيع على نفس  
لا يجوز بيعها . فكان ثمنه ون جمل<sup>١٢</sup> بخساً<sup>١٣</sup> . وما هو باعجب مما فعله : تبيع<sup>١٣</sup>  
نفساً قد بعته من ربك . وكما سعى<sup>١٤</sup> في بيع يوسف اعداؤه . كذلك تسعى في  
بيع نفسك من اعدائك بشهوة ونهمة<sup>١٥</sup> .

وقال ابن عطاء<sup>١٦</sup> : ويجوز ان يقال ان الشيء<sup>١٧</sup> النفيس . اذا بلغ النهاية  
في القيمة حتى لا يعرف نهاية قيمته . ردت الى ادنى القيمة وأقل<sup>١٨</sup> الثمن<sup>١٩</sup> .  
مثاله<sup>٢٠</sup> لايمان<sup>٢١</sup> : لا يعرف قدره . ولا يعرف قدر ثمنه احد . فرد<sup>٢٢</sup> ثمنه الى  
تنحي غصن شوك عن طريق المسلسين والكلمة الطيبة . كذلك حديث يوسف<sup>٢٣</sup>  
في قوله « وشروه بثمن بخس » .

1: F: يقدم . B: ١: اعدائك . F: 3: -- تعالى . B: 4: وعلى آله وسلم . Y: عليه  
السلام . Y: 5: مشاهدته . B: 6: عليه السلام . B: 7: Y: B: 8: والجنة . B: 9:  
لشهوة . F: 10: سعيها . Y: 10: وربما . F: 11: -- تعالى . B: 12: بخس .  
13: F: 13: يبعه . B: 14: يسعى . YB: 15: وهمة . B: 16: وقال أيضاً . B: 17: شري .  
18: FB: 18: وأقل . B: 19: ثمنها . F: 20: ثمن . B: 20: له والايمان . Y: 21: الذي .  
22: YB: 22: قال . Y: 23: تنحية . B: 23: عليه السلام .

وقال ابن عطاء : يجوز ان يكون<sup>1</sup> باعوا ظاهر حسنه<sup>2</sup> بالثمن البخس . اعلمك الحق<sup>3</sup> ان ظاهر الجمال لا قدر له عند الله تعالى<sup>4</sup> اذا لم يكن معه جمال الباطن . ولم يشهدوا هم منه جمال باطنه . ولو شهدوا ذلك منه . لما باعوه بملاء<sup>5</sup> الارض ذهباً . الا ترى ان من شهد منه ادنى شيء من المستودع فيه كيف قال : « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » (٢١ : ١٢) ؟

وقال ابن عطاء في قوله « وشروه بثمن بخس » قال : لانهم باعوه على ما ظهر لهم من حسنه . ولم يشاهدوا ما زين به من خصائص العصمة والقرب .

21 « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » . قال ابن عطاء : كل من اعتمدت عليه او<sup>6</sup> سكنت اليه . يصيبك بذلك المقدار منه محنة . الا ترى اني صاحب يوسف لما قال لأمرته « اكرمي مثواه عسى ان ينفعنا » : لما ركن اني يوسف . صار يوسف محنة عليه وعليها . حتى قالت امرأته « ما جزاء من اراد باهلك سوء الا ان يسجن » وما بعده من الخن .

21 « والله غالب على أمره » . قال ابن عطاء : غالب على أمر نفسه . أجراه على ما شاء . اني من<sup>7</sup> شاء . وصرفه عن شاء . « ولكن أكثر الناس لا يعلمون » انه الغالب في أمره الذي أمر عباده من طاعاته : ان شاء يسر لهم من طاعاته . وان شاء عجزهم منها<sup>10</sup> .

24 « ولقد همت به وهم بها . لولا ان يرى برهان ربه » . قال ابن عطاء : همت به هم شهوة . وهم بها هم موعظة يزجرها عما همت به . وقال في قوله « لولا ان رأى برهان ربه » قال : اي واعظاً من<sup>11</sup> قلبه وهو واعظ الله تعالى<sup>4</sup> في قلب كل عبد .

وقال ابن عطاء : « همت به وهم بها » قال : احتالت زليخا ان تفسد يوسف . فحجب الله تعالى<sup>4</sup> نفسها عن يوسف بالبرهان العلي . حتى لم يظاها . حتى لم يشهد في وقته ذلك غير الحق .

(1) B: يكونوا (2) B: عليه السلام (3) B: الحق (4) F: -- تعالى (5) B: بلاء (6) Y: و (7) B: عليه السلام (8) Y: -- عليه السلام (9) Y: ما (10) YB: منه (11) FB: في .

وقال : « وهمّ بها » : نظر إليها لولا ما صده عن ذلك من حجاب البرهان .  
سمعت محمد بن عبد الله يقول : سمعت ابن عطاء يقول : قالت زليخا ليوسف :  
اصبر عليّ ساعة حتى اعود اليك . فقال<sup>1</sup> : ما تفعلين<sup>2</sup> ؟ قالت : أعطي وجه  
ذلك الصنم . فاني استحي منه . فتذكر يوسف<sup>3</sup> عند ذلك اطلاق ربه عليه  
فهرب منها : فذلك هو<sup>4</sup> البرهان .

قال ابن عطاء « لولا ان رأى برهان ربه » قال : احاطت به القدرة . فلم  
يشهد غير واحده .

24 « كذبتك لنصرف عنه السوء والفحشاء » . قال ابن عطاء : السوء . الخواطر  
الردية . والفحشاء المباشرة<sup>5</sup> بالاركان .

25 « قالت ما جزاء من اراد باهلك سوءا » . قال ابن عطاء : لم تستغرق<sup>6</sup> هي  
في محبتها بعد . فلم تخبر<sup>7</sup> بالصدق . وآثرت نفسها على<sup>8</sup> نفسه . فلما استغرقت  
هي في المحبة وهامت . اخبرت بالحق وقالت بالصدق وآثرت نفسه على<sup>8</sup> نفسها  
فقالت : الآن حصحص الحق . انا راودته عن نفسه وانه لمن الصادقين « (١٢ : ٥١) .  
30 « انا لنها في ضلال مبين » . قال ابن عطاء : في وجد ظاهر ومحبة بيّنة  
وشوق مزعج .

31 « فلما رأينه اكبرنه » . قال ابن عطاء : اكبرن منه<sup>9</sup> العصمة التي هدي  
لها منه<sup>10</sup> .

وقال ابن عطاء : دهشن في يوسف وتخبرن . يعني النسوة . حتى قطعن ايديهن .  
فهذه غلبة مشاهدة مخلوق مخلوق . فكيف بمن تأخذه مشاهدة من الحق ؟ فلم ينكر  
عليه ان يتغير<sup>11</sup> عليه صفاته او<sup>12</sup> ينطق في الوقت على حد الغلبة بمرامي كبيرة ؟

33 « قال رب السجن أحب اليّ » . قال ابن عطاء : السجن<sup>13</sup> أحب اليّ مما

(1) : F : قدأت (2) : F : تعبر (3) : B : يوسف (4) : FB : هو (5) : FB : — المباشرة  
(6) : F : يستغرق (7) : F : يخبر (8) : B : عن (9) : B : -- منه (10) : Y : هدي بها (11) : F :  
-- به (12) : FB : و (13) : B : — السجن .

يدعونني اليه من الزنا . والاختيار<sup>1</sup> فسد عليه أمره . ولعله لو ترك الاختيار .  
لكان<sup>2</sup> معصوماً من الزنا من غير امتحان بالسجن كما كان معصوماً في وقت<sup>3</sup> المراودة .

36 « انا نراك من المحسنين » . قال ابن عطاء : انا نراك<sup>4</sup> من المائلين الى  
الفقراء ، في الاحسان اليهم والقعود معهم والانس بهم .

42 « فانساه الشيطان ذكر ربه » . قال ابن عطاء : غار الحق على يوسف<sup>5</sup>  
حين غلبت عليه البشرية بالرجوع في حاجته الى الخلق وطلب ذلك منهم . فادركه  
الحق لقطع حاجته عنهم وايصاله الى حاجته في سر الغيب . حتى " يعلم<sup>7</sup> لا  
قاضي لها<sup>8</sup> سوى الحق . أحوجهم اليه وقطع حاجته عنهم . فكان فيه عقوبة لنفسه  
ومحنة لقلبه واختباراً<sup>9</sup> لسره .

52 « ذلك ليعلم اني لم اخنه بالغيب » . قال ابن عطاء : لم احقده<sup>10</sup> فيما  
إثمتني عليه من الاهل والمال .

53 « وما أبرئ نفسي . ان النفس لأماراة بالسوء » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : ما أبرئ  
نفسي بنفسي ، انما أبرئ نفسي بربي .

وقال ابن عطاء : النفس مجبولة على سوء الادب . والعبد مأمور بملازمة  
الادب . فالنفس<sup>12</sup> تجري على طبعها في ميدان المخالفة . والعبد يردّها بجهد<sup>13</sup>  
عن<sup>14</sup> سوء المطالبة . فمن أعرض عن الجهود . فقد أطلق عنان النفس وغفل عن  
الرعاية . فنهما<sup>15</sup> أعانها<sup>16</sup> . فهو شريكها في مرادها<sup>17</sup> . لذلك قال الجنيد : من  
أعان نفسه على هواها . فقد اشرك في فعل<sup>18</sup> نفسه . لان العبودية ملازمة الادب .  
والطغيان سوء الأدب .

54 « استخلصه لنفسي » . قال ابن عطاء : كيف يستخلصه لنفسه<sup>19</sup> .  
الحق من قبل ؟ فهو لديه من المخلصين .

(1) Y: بالاختيار || (2) B: كان || (3) B: — وقت || (4) FB: — انا نراك || (5) B: —  
عليه السلام || (6) YF: حين || (7) Bašir Ağa || (8) F: له || (9) YB: واختيار || (10) B: اخنه ||  
(11) F: — ابن عطاء || (12) Y: والنفس || (13) F: — بجهد || (14) B: من || (15) B: وبها ||  
(16) F: أتى بها || (17) YB: غدرها || (18) B: قتل .

56 « نصيب برحمتنا من نشاء ». قال ابن عطاء في قوله<sup>1</sup> « نصيب برحمتنا » قال : بفضلنا نهدي من نشاء الى سبيل المعرفة .

67 « وما أغني عنكم من الله من شيء » . قال ابن عطاء : كيف يرد عن غيره من لا يرد عن نفسه . ام<sup>2</sup> كيف يقوم بكفاية الغير من هو عاجز عن سياسة<sup>3</sup> نفسه<sup>4</sup> ؟ بلى<sup>5</sup> ! ربما يبدي الحق الاسباب . وليس الاخذ بالاسباب كالأخذ من المسبب .

76 « كذلك كدنا ليوسف » . قال ابن عطاء : أبلينا<sup>6</sup> بانواع البلاء حتى أوصلناه الى محل العز والشرف .

84 « وتولى عنهم وقال يا أسفي على يوسف » . قال ابن عطاء : بكى يعقوب<sup>7</sup> وتأسف لتفقد الائمة . وذلك انه لما لقي يوسف زاد في البكاء . فقال له<sup>8</sup> : يا ابنتي أتبكي عند الفراق وعند اتلاقي ؟ قال : ذاك بكاء حرقه الفراق . وهذا بكاء الدهش !

84 « وابيضت عيناه من الحزن فهو كظيم » . قال ابن عطاء : ذهبت عين يعقوب في بكاء يوسف لان بكاءه كان معلولاً . منوطاً بالولد<sup>9</sup> . فأثر فيه . ولم تذهب عين آدم من كثرة<sup>10</sup> بكائه لان بكاءه كان حقاً ، فحفظ فيه .

وقال ابن عطاء في قوله « وابيضت عيناه من الحزن » قال : ان يعقوب . عليه السلام . اراد ان يبكي على يوسف فتغرغرت عيناه . فاراد ان يرسلها<sup>11</sup> . فوجد لذة البكاء . فكضمها وردّها في عينيه<sup>12</sup> فابيضتا .

86 « وأعلم من الله ما لا تعلمون » . قال ابن عطاء : معناه<sup>13</sup> : علمي بالله علم حقيقة . وعلمكم به علم استدلال .

90 : انه من يتق ويصبر . قال ابن عطاء : من يتق ارتكاب الحارم ويصبر على أداء الفرائض . فان الله<sup>14</sup> لا يضيع سعي من احسن في هذين المقامين واعتمد على الله تعالى<sup>15</sup> ولم يعتمد على سعيه ولا عمله .

1 : B . في قوله 2 : YF . وكيف 3 : YF . ميسره 4 : YF . نفسه 5 : B . بلى : 6 : F . يتبينه 7 : B . عليه السلام 8 : B . له 9 : Y . يولد 10 : B . كثرة 11 : YF . يرسلها 12 : YFB . عينه 13 : B . معناه 14 : Y . تعالى 15 : F . تعالى .



98 « سوف استغفر لكم ربي » . قال ابن عطاء : ان يعقوب<sup>1</sup> قال : ارجعوا<sup>2</sup> الى يوسف فاسألوه<sup>3</sup> ان يجعلكم في حل<sup>4</sup> . ثم استغفر لكم : لأن الذنب بينكم وبينه .

100 « وقد احسن بي اذ اخرجني من السجن » . قال ابن عطاء : الحكمة فيه ان السجن كان اختياره بقوله « رب السجن أحب اليّ مما يدعونني اليه » . والحب كان موضع اضطرار ولم يكن له فيه اختيار<sup>4</sup> . وفي الاختيار آفات . فشكر الله تعالى<sup>5</sup> حين خلصه من فتنة اختياره لنفسه . وعلم ان ما اختاره<sup>6</sup> الحق كان فيه الخيرة . وخاف من اختياره لنفسه . فلما نجاه<sup>7</sup> الله تعالى<sup>8</sup> من ذلك . شكره . قال ابن عطاء : « احسن بي اذ اخرجني من السجن » بعد ان اعتمدت فيه سواه بقولي لصاحب السجن « اذكرني عند ربك » (١٢: ٤٢) .

100 « ورفع أبويه على العرش » . قال ابن عطاء : رفع من محلهم بمقدار حزمهم الذي كان منه<sup>8</sup> وأسفهم عليه<sup>9</sup> . ولم يرفع من اخوته لسرورهم باتلافه وكنابهم عليه بانه<sup>10</sup> « ان يسرق فقد سرق أخ له من قبل » (١٢: ٧٧) .

101 « ربّ قد آتيتني من الملك » . قال ابن عطاء : الملك<sup>11</sup> هو<sup>12</sup> الحجاج حسّاده اليه .

105 « يمرّون عليها وهم عنها معرضون » . قال ابن عطاء : انظروا اليها باعينهم ولم يلاحظوها بابصارهم ولا بكشف الاسرار .

106 « وما يؤمن أكثرهم بالله الا وهم مشركون » . قال ابن عطاء : الشرك<sup>13</sup> هو ملاحظة الخطرات والحركات . به سموت<sup>14</sup> الى مجده . وبه خضتم ما منه<sup>15</sup> وبه<sup>14</sup> فنيتم<sup>15</sup> عن الكون ورجعتم الى لطفه وعزته .

(1) B : — عليه السلام<sup>1</sup> (2) Y : ارجع (3) YF : وسأله (4) B : — . وهو يكن فيه شيء . (5) Y : — . وكن منه فيه شيء . (6) F : — . تعالى (7) YF : اختار (8) Y : الجاه (9) B : — منهم (10) Y : عليه (11) B : — . بانه (12) Y : — الملك (13) B : — هو (14) YF : — . شرك (15) B : — . وبه (16) B : فانيتم .

108 « أدعو إلى الله على بصيرة ». قال ابن عطاء: أدعوكم إلى من تعودتم منه النضال والافضال والبر والنوال على دوام الاحوال : وهو الله<sup>1</sup> الذي لم يزل ولا يزال . جلّ وتعالى .

108 « ان ومن اتبعني » . قال ابن عطاء: منهم من اتبع محمداً صلّعم<sup>2</sup> على الظاهر : فذاك اليه . ومنهم من اتبعه على الحقيقة والتحقيق : فذلك الذي قال الله تعالى<sup>3</sup> : « ان ومن اتبعني » . وستمت<sup>4</sup> البصائر عند وفاة النبي صلّعم<sup>5</sup> . الا ترجح واحد وهو الداعي إلى الله تعالى<sup>6</sup> وهو الصديق الاكبر . حيث لم يشغله موت محمد . غنیه السلام . من الرجوع إلى الله تعالى<sup>7</sup> ودعاء الخلق اليه بقوله من كان يعبد محمداً . فان محمداً<sup>8</sup> قد مات . ومن كان يعبد الله تعالى<sup>9</sup> . فانه حي لا يموت . وقرأ « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل » (٣ : ١٤٤) .

108 « ادعوا إلى الله على بصيرة ». قال ابن عطاء: البصيرة احرقت العلوم والمواعظ حجوية بظلم الاطماع . اما علمت انه لا تصح<sup>9</sup> بصيرة لأحد وهو تحت رقّ ملك . وما دم نشواهد والاعراض عليه اثر . كانت بصيرته واهية . والبصيرة اذا تحت . سلم صاحبها من كل آفة .

وقول ابن عطاء : الفرق بين البصيرة والسكينة هو ان البصيرة مكشوفة والسكينة مستورة<sup>10</sup> .

## سورة الرعد

(13)

1 « المر . تلك آيات الكتاب » . قال ابن عطاء: لما اظهر الله تعالى<sup>11</sup> الأحرف ، جمعها سرّاً له . فلما خلق آدم . عليه السلام<sup>12</sup> . بث فيه ذلك السرّ ولم يبثه في

1 B : الله . 2 YB : عليه السلام . 3 F : — تعالى || 4 YF : وتشتت || 5 B : +  
 6 F : — واحد . 7 B : — إلى الله تعالى . 8 Y : + عليه السلام || 9 F :  
 يصح . 10 B : منشورة . 11 F : — تعالى . 12 Y : — عليه السلام .

أحد من خلقه وملائكته . فجرت الاحرف على لسان آدم<sup>1</sup> بفنون الجريان وفنون اللغات . فجعله الله تعالى<sup>2</sup> صوراً لها .

2 « يدبر الأمر يفصل الآيات » . قال ابن عطاء : يدبر الامر<sup>3</sup> بالقضاء السابق ويفصل الآيات بالاحكام الظاهرة . لعلكم تتيقنون ان الذي يجري عليكم هذه الاحوال لا بد لكم من الرجوع اليه .

3 « ان في ذلك لايات لقوم يتفكرون » . قال ابن عطاء : التبصرة لمن تفكر في ابتداء الخلق وانتهائهم ومصير كلهم الى الفناء . ودوام البقاء للاحد الصمد .

7 « انما انت منذر » . قال ابن عطاء : انما انت مخبر عنا بصدق ما اكرمناك به من القرب والزللف .

9 « عالم الغيب والشهادة » . قال ابن عطاء : العالم على الحقيقة من يكون الشاهد والغائب عنده<sup>4</sup> سواء في العلم . لا بأن يستدل . والعالم على الحقيقة هو الحق جلّ وعلا<sup>5</sup> . « الكبير » في ذاته ، « المتعالي » في صفاته .

11 « يحفظونه من أمر الله » . قال ابن عطاء : الاسباب<sup>6</sup> تحفظك من أمره . فاذا جاء القضاء ، خلت بينك وبينه . وكيف يكون محفوظاً من هو محفوظ من حافظه ؟ والمحفوظ على<sup>7</sup> الحقيقة من هو محفوظ بالحافظ . لا محفوظ من الحافظ .

12 « هو الذي يريكم البرق خوفاً وطمعاً » . قال ابن عطاء : خوفاً للمسافر . وطمعاً للمقيم .

14 « له دعوة الحق » . قال ابن عطاء : اصدق الدواعي داعي<sup>8</sup> الحق . فمن اجاب داعي الحق ، بلغه الى الحق ؛ ومن اجاب دواعي النفس ، رمي به الى النار .

17 « انزل من السماء ماءً فسالت اودية بقدرها » . قال ابن عطاء : السيل منسب ضربه الله تعالى<sup>9</sup> للعبد : كما انه اذا سال السيل في الاودية لا يسبني<sup>10</sup> في الاودية

(1) Y: + عليه السلام || (2) F: - تعالى || (3) YH: الامور || (4) Y: - عنده || (5) Y:

وتعالى || (6) B: - الاسباب || (7) HB: بالحقيقة || (8) YHB: دواعي || (9) F: - تعالى ||

(9) HB: لم يبق .

نجاسة الا كاسها<sup>1</sup> وذهب بها . كذلك اذا سال النور الذي قسم الله تعالى<sup>2</sup> للعبد في نفسه . لا يُبقي فيه غفلة ولا ظلمة . « انزل من السماء ماءً » يعني قسمة النور . « فسالت اودية بقدرها » يعني في القلوب الانوار على ما قسم له في الازل . « فاما الزبد فيذهب جفاءً » : فبذلك النور يسير القلب منوراً . فلا يبقى فيه جفوة . « واما ما ينفع الناس فيمكث في الارض » : يُذهب<sup>3</sup> البواطيل ويبقي<sup>4</sup> الحقائق . وقال ابن عطاء : ما كان من<sup>5</sup> الاحوال صدقاً . ثبت في القلوب بركاتها . وما كان<sup>6</sup> غير ذلك . فانه لا يبقي فيه خيراً<sup>7</sup> .

20 « الذين يؤمنون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : لا ينقضون ميثاق الازل<sup>9</sup> في وقت « بلى » . انه لا رب لهم غيره . فلا<sup>10</sup> يخافون غيره ولا يرجون سوا . ولا يسكنون الا اليه .

21 « والذين يصلون ما امر الله به ان يوصل » . قال ابن عطاء : الذين يديمون<sup>11</sup> على شكر النعمة ومعرفة منة المنعم . لدوام<sup>12</sup> النعمة<sup>13</sup> اليهم وايصالها<sup>14</sup> بهم دائماً لنعمائهم<sup>15</sup> . 21 « ويخشون ربهم » . قال ابن عطاء : الخشية سراج القلب . والخوف ادب النفس . « ويخافون سوء الحساب » قال : هو ان لا يقبل حسناتهم ثم لا يغفر سيئاتهم<sup>16</sup> .

24 « سلام عليكم بما صبرتم » . قال ابن عطاء : صبروا على ما امروا به من الطاعات . وصبروا عما نهوا عنه من المعاصي . فقال الله تعالى<sup>17</sup> لهم على لسان السفراء الصادقين « سلام عليكم بما صبرتم » .

29 « الذين آمنوا وعملوا الصالحات » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا ما ضمنت لهم . من الرزق والعمل الصالح ما كان بريئاً من الشرك والرياء والعجب .

1 - F - غسلها || 2 - F - تعالى || 3 - HB : فذهب || 4 - HB : ويبقى || 5 - Y : في ||  
6 - HB : من || 7 - YH : يبقي فيه خير || 8 - F : + في قوله ولا : Y - في قوله لا ||  
9 - Y : الميثاق الاول || 10 - YHB : ولا || 11 - B : يديمون || 12 - HB : بدوام || 13 - Y :  
النعمة || 14 - B : واتصلهم ؛ H : وايصلهم ؛ Y : واتصالها || 15 - YHB : دائماً لنعمائهم ||  
16 - YHB : ويخافون ... سيئاتهم || 17 - F : تعالى

36 « قل انما أمرت ان أعبد الله ... » قال ابن عطاء او<sup>1</sup> الجنييد : لا يرتقي أحد في درجات العبودية حتى يحكم فيما بينه وبين الله أوائل البدايات . وأوائل<sup>2</sup> البدايات هي الفروض الواجبة والاوراد الزكية ومطايا الفضل وعزائم الأمر . فمن احكم على نفسه هذا ، من الله تعالى عليه بما بعده .

38 « ولكل أجل كتاب » . قال ابن عطاء : لكل علم بيان ، ولكل بيان<sup>3</sup> لسان ، ولكل لسان عبارة ، ولكل عبارة طريقة ، ولكل طريقة اهل . فمن لم يميز بين الاحوال ، فليس له ان يتكلم .

39 « يمحو الله ما يشاء ويثبت » . قال ابن عطاء : يمحو الله ما يشاء عن رسوم الشواهد والاعراض وكل ما يورد على<sup>4</sup> سره من عظمته وحرمته وهيبته ولوعات انواره . فمن أثبته فقد احضره ، ومن محاه فقد غيبه . والحاضر مرجوعه لا يعدوه ، والغائب لا مرجوع له يعدوه او لا يعدوه .

وقال ابن عطاء : يمحو الله أوصافهم ويثبت أسرارهم لأنها<sup>5</sup> موضع<sup>6</sup> المشاهدة .

41 « والله يحكم لا معقب لحكمه » . قال ابن عطاء : أحكام الحق ماضية على عباده فيما ساء وسرّ ، ونفع وضرّ . فلا ناقض لما أبرم . ولا مُضِلّ لمن هدى .

42 « فله المكر جميعاً » . قال ابن عطاء : المكر حقيقة ما مكر بهم الحق حتى توهموا انهم يمكرون . ولم يعلموا انه مكر بهم<sup>8</sup> حيث سهّل عليهم سبيل المكر .

### سورة ابراهيم

(14)

7 « لئن شكرتم لأزيدنكم » . سئل ابن عطاء عنها فقال<sup>9</sup> : اذا رددت<sup>10</sup> الاشياء الى مصادرها من غير حضور منك لها . فقد تم الشكر .

(1) YF : والجنييد || (2) Y : فاوائل || (3) F : -- ولكل بيان || (4) B : عن || (5) YHF : لانه || (6) H : موقع || (7) HB : الحق بهم || (8) Y : مكرهم || (9) F : عن قوله لئن ... || (10) F : اردت .

وقال ابن عطاء : لئن شكرتم هدايتي . لأزيدنكم خدمتي . ولئن شكرتم خدمتي . لأزيدنكم مشاهدتي . ولئن شكرتم مشاهدتي . لأزيدنكم ولايتي . ولئن شكرتم ولايتي . لأزيدنكم رؤيتي .

**11** « ولكن الله يمين على من يشاء » . قال ابن عطاء : يمين على من يشاء بالهداية والتوفيق .

**24** « ومثل كلمة طيبة كشجرة ... » . قال ابن عطاء : الكلمة الطيبة قول <sup>1</sup> « لا اله الا الله » على التحقيق . والشجرة الطيبة هي التي تطهر <sup>2</sup> اسرار الموحدين عن دنس الأطماع بالثقة بالله تعالى <sup>3</sup> والانقطاع اليه <sup>4</sup> عما سواه .

**26** « ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة » . قال ابن عطاء : الشجرة الخبيثة الغيبة والبهتان . وهما يفتحان على الانسان باب الكذب والفجور <sup>5</sup> .

**34** « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . قال ابن عطاء : أجل النعم رؤية معرفة المنعم ورؤية التقصير في القيام بشكر النعم <sup>6</sup> .

وقال ايضاً : النعمة أزلية . كذلك يجب ان يكون شكرها أزلياً <sup>7</sup> . واعلم انك نفساً وروحاً وقلباً : فنعمة النفس الطاعات . ونعمة الروح الخوف . ونعمة القلب اليقين <sup>8</sup> . ونعمة الروح الحكمة . ونعمة الخيبة الذكر . ونعمة المعرفة الالفة . فالنفس في أبحر الطاعات تنعم . والقلب في أبحر اليقين يتقلب . والروح في أبحر القربة وانتظار العيان يتنعم .

**35** « رب اجعل هذا البلد آمناً » . قال ابن عطاء : اراد بهذا ان يجعل قلبه آمناً من الفراق والحجاب .

**35** وقال ابن عطاء في قوله « واحنني وبني أن نعبد الاصنام » قال : ان الله تعالى « أمر ابراهيم <sup>9</sup> ببناء الكعبة . فلما بناها <sup>10</sup> قال « ربنا تقبل منا » (٢: ١٢٧) .

١ HB : قول (2) F : هم بني يظهر (3) HF : - تعالى (4) Y : اليها (5) H :  
- قول ... وفجور (6) H : المنعم (7) HB : أزلي (8) HB : والحكمة ونعمة الروح المحبة  
والذكر (9) F : الحكمة ونعمة المحبة لذكر (10) F : - تعالى (10) B : - عليه السلام (11) HB : بني الكعبة .

فاوحى الله<sup>1</sup> اليه : يا ابراهيم ، انا امرتك ببناء البيت<sup>2</sup> ، وخصصتك من بين الانبياء بذلك ، ومننت عليك به<sup>3</sup> ، ووفقتك لما وفقتك له<sup>4</sup> . ألا تستحي ان تمنّ عليّ وتقول « ربنا تقبل منا » ؟ فنسيت<sup>5</sup> منّي عليك<sup>6</sup> وذكرت رؤية فعلك ومنتك<sup>7</sup> ! فمن أجل ذلك<sup>8</sup> قال<sup>9</sup> : « واجنبي وبني ان نعبد الاصنام » . قال<sup>10</sup> : ان<sup>11</sup> نفسي شرّ<sup>12</sup> صنم اذا تابعت هواها واشتغلت بحظها . فاشغلها بك واقطعها عما سواك .

وقال ابن عطاء : « واجنبي وبني ان نعبد الاصنام » قال : ان نعبد اصنام<sup>13</sup> الخلة والركون اليها . وهو خطرات الغفلة ولحظات الخلة .

وقال ايضاً : « ان نعبد الاصنام » معناه الانفس<sup>14</sup> . لان لكل نفس صنماً من الهوى ، الا من طهّر بانواع<sup>15</sup> التوفيق .

37 « ربنا اني اسكنت من ذريتي بوادي غير ذي زرع » . قال ابن عطاء : أسكنتهم وادياً لا متعلق لي ولا علاقة لهم سواك<sup>16</sup> .

37 « فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » . قال ابن عطاء : من انقطع عن الخلق بالكلية ، صرف الله تعالى<sup>17</sup> اليه وجوه الخلق وجعل مودته في صدورهم ومحبه في قلوبهم . وذلك من دعاء الخليل<sup>18</sup> : لما قطع باهله عن الخلق والأرزاق<sup>19</sup> والاسباب ، دعا لهم فقال « فاجعل افئدة من الناس تهوى اليهم » .

38 « ربنا انك تعلم ما نخفي وما نعلن » . قال ابن عطاء : ما نخفي من الاحوال وما نعلن من الآداب .

43 « وافئدتهم هواء » قال ابن عطاء : هذه صفة قلوب أهل الحق .

(1) H: + تعالى || (2) F: الكعبة || (3) HB: بذلك || (4) HB: ... || (5) F: نسيت || (6) HB: — عليك || (7) H: — ومنتك || (8) H: — فمن أجل ذلك || (9) B: — عليه السلام || (10) HB: — قال || (11) HB: اي || (12) YF: أشد || (13) YF: — ان نعبد اصنام || (14) HB: وقال ايضاً ان نعبد الانفس ؛ F: وقال ايضاً : معناه ان نعبد الاصنام الانفس || (15) HB: — بانواع || (16) H: — قال ... سواك || (17) F: — تعالى || (18) YB: — عليه السلام || (19) YB: والأرزاق .



الهواء<sup>1</sup> قائماً<sup>2</sup> بالمشيئة . والارادة غير قائمة بعلائق<sup>3</sup> فوقها<sup>4</sup> ؟ كذلك قلوب أهل الحق متعلقة<sup>5</sup> بالله تعالى<sup>6</sup> ، وليس في قلوبهم محل لغير الله تعالى<sup>6</sup> ، لا تساكن سوى الله تعالى<sup>6</sup> . ومثل قلوبهم كما قال الله تعالى : « وهي تمر مر السحاب » (٨٨: ٢٧) لا تلتفت<sup>8</sup> الى سواه ولا لها قرار مع غير الله تعالى .

## سورة الحجر

(15)

9 « انا نحن نزلنا الذكر » . قال ابن عطاء : نحن انزلنا<sup>9</sup> هذا<sup>10</sup> الذكر شفءاً ورحمة وبياناً وفرقانا لتهدي<sup>11</sup> به من كان موسوماً<sup>12</sup> بالسعادة . منوراً بتقديس السر عن المخالفة . « وانا له لحافظون »<sup>13</sup> : وانا<sup>14</sup> نحفظه في قلوب اوليائنا<sup>15</sup> ونستعمل<sup>16</sup> به جوارح الخواص<sup>17</sup> من عبادنا<sup>18</sup> .

21 « وان من شيء الا عندنا خزائنه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : النظر الى شواهد القسم اسكت<sup>19</sup> النفوس عن الحكم .

24 « ولقد علمنا المستقدمين منكم ولقد علمنا المستأخرين » . قال ابن عطاء : من القلوب قلوب همتها مرتفعة عن الادناس والنظر الى الاكوان . ومنها ما هي مربوطة بها . مقترنة بنجاستها<sup>20</sup> لا تنفك<sup>21</sup> عنها طرفة عين .

49-50 « نبي عبادي انا الغفور الرحيم . وان عذابي هو العذاب الأليم » . قال ابن عطاء<sup>22</sup> : أقم عبادي بين الخوف والرجاء ليصح لهم سبيل<sup>23</sup> الاستقامة في الايمان : فانه من غلب عليه رجاءه عطله . ومن غلب عليه خوفه اقنطه .

1 : HB : الإهواء || 2 : F : قائم | 3 : HB : بعلاقة || 4 : HB : فوقها || 5 : HB : — متعلقة || 6 : F : — متعلق به لا يقر الا معه ولا يسكن الا اليه . كذلك قلوب أهل الحق متعلقة بالله تعالى || 6 : F : — الله || 8 : F : يلتفت || 9 : HB : نزلنا || 10 : H : — هذا || 11 : H : يهدي || 12 : HB : مرسوماً || 13 : H : قال ابن عطاء اي || 14 : B : اي || 15 : HB : اوليائه || 16 : HB : ويستعمل || 17 : HB : الخواص || 18 : B : عباده || 19 : H : سكت || 20 : HB : بنجاستها || 21 : HF : ينفك || 22 : HB : — ابن عطاء || 23 : HB : سبيل .

98 « فسبح بحمد ربك ». قال ابن عطاء : لم يرض من نبيه صلعم<sup>1</sup> لمحة<sup>2</sup> عين الا في عبادته .

## سورة النحل

(16)

2 « يُنزل الملائكة بالروح من أمره على من يشاء من عباده ». قال ابن عطاء : المحدث من العباد من يكلمه الملاك في سره ويطلعه على خصائص الغيوب ويفتح لروحه طريقاً الى<sup>3</sup> الاشراف على<sup>4</sup> القرب<sup>5</sup> .

18 « وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها ». قال ابن عطاء : ان لك نفساً وقلباً وروحاً وعقلاً ومحبة ومعرفة وديناً ودنيا<sup>6</sup> وطاعة ومعصية وابتداءً وانتهاءً وحيناً وأصلاً<sup>7</sup> وفصلاً<sup>8</sup> ووصلاً . فنعمة النفس الطاعات والاحسان ، والنفس فيها تنعم . ونعمة الروح الخوف والرجاء وهو<sup>8</sup> فيها يتنعم<sup>9</sup> . ونعمة القلب اليقين والايمن وهو فيها يتقلب . ونعمة العقل الحكمة والبيان وهو فيها يتقلب . ونعمة المعرفة الذكر والقرآن وهي<sup>10</sup> فيها تتقلب<sup>11</sup> . ونعمة المحبة الألفة والمواصلة والأمن من الهجران وهي<sup>10</sup> فيها تتقلب<sup>11</sup> . فهذا<sup>12</sup> تفسير قوله<sup>13</sup> « وان تعدوا ... » .

44 « وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ». قال ابن عطاء : قطع عقول الخلق عن فهم كتابه والاشراف عليه والتبين منه . الا عقل النبي صلعم<sup>14</sup> . فانه قال له « وانزلنا اليك الذكر ... » . وان كان فيه احكام الخلق . فالخطاب معك وانت صاحب البيان لهم بما انزل عليك . فانهم<sup>15</sup> في<sup>16</sup> مقامات<sup>17</sup> الوحشة . وانت في<sup>18</sup> الحضور ومحل الأمان<sup>18</sup> . فبيان الكتاب ما تبينه . وآداب الشريعة ما ترسمه .

(1) B ; صلى الله عليه وآله وسلم ؛ Y : عليه السلام || (2) B : لمحت (sic) (3) B : على (4) B : الى || (5) Y : الموت || (6) H : — ودنيا || (7) H : — وفصلاً || (8) FHB : وهي || (9) HB : تنعم || (10) FH : وهو || (11) FH : يتقلب || (12) HB : هذا ؛ F : وهذا || (13) H : تعالى || (14) B : + وآله وسلم ؛ Y : عليه السلام || (15) HB : لانهم || (16) F : من || (17) H : مقام (18) YHF : الايمان .

لأنك انت الامين في جميع الاحوال . ولا يؤتمن على اسرار الحق<sup>1</sup> الا الامناء من العبيد .

68-69 «وأوحى ربك الى النحل» . قال ابن عطاء : ألهمها ودلتها على الموضع وعلمها كيف تضع<sup>2</sup> ما في بطنها : لا تضعه<sup>3</sup> الا على حجر صاف<sup>4</sup> او خشب نظيف لا<sup>5</sup> يخالطه<sup>6</sup> طين ولا تراب . ثم قال «كلي من كل الثمرات» اي من الذي جعلته رزقك . ثم امرها<sup>7</sup> بالتواضع فقال «فاسلكي سبل ربك ذللاً» . ثم قال «يخرج من بطونها شراب مختلف ألوانه فيه شفاء للناس» : للنفوس لا للقلوب . فمن اراد صلاح قلبه . فليعرف<sup>8</sup> موارد ما يرد على قلبه في الأوقات ومحل قلبه في جميع الاحوال وما يبدو من قلبه في كل زمان . ثم لينزم مع ذلك التواضع ونخاسة . فهذا غذاء القلب . وذلك<sup>9</sup> غذاء النفس . وغذاء الروح أعز ، وهو<sup>10</sup> مشاهدة الحق والسماح منه وترك الالتفات الى المكونات<sup>11</sup> بحال<sup>12</sup> .

وقال ابن عطاء : جعل ما يخرج من النحل شيئين مزوجين لا يصفيهما الا النار . فاذا صفتها<sup>13</sup> النار . صار<sup>14</sup> عسلاً وشمعاً . فالعسل هو غذاء الخلق<sup>15</sup> وشفائهم . والشمع للحرق لا غير . كذلك<sup>16</sup> اذا أخلص العبد علمه<sup>17</sup> نخلص له عمله<sup>18</sup> . وما خالطه برياء وشرك . فلا<sup>19</sup> يصلح الا للنار .

74 . فلا تضربوا لله الامثال . قال ابن عطاء في ما قوله «فلا تضربوا لله الامثال»<sup>20</sup> : في ذاته ومماثبه . لان الذات ممتنع عن العلل بحال .

81 . كذلك يتم نعمته عليكم . قال ابن عطاء : تمام النعمة هو الانقطاع عن النعمة بالنسكون الى المنعم .

95 . ولا تشتروا بعهد الله ثمناً قليلاً . قال ابن عطاء : اول عهد عليك من

1 : H : حتى . 2 : I : يضع . 3 : YF : يضعها . 4 : FB : صافي . 5 : B : ولا . 6 : Y : نخلصه . 7 : FH : امره . 8 : HB : فيتعرف . 9 : F : وذلك . 10 : F : وذلك . 11 : B : المكونات . 12 : HB : جعلته . 13 : Y : بحال . 14 : YF : صدهما . 15 : HB : صار . 16 : F : صارت . 17 : F : حتى . 18 : HB : كذلك لعبد . 19 : YHF : عمله . 20 : F : في الامثال .

ربك انه كفاك كل ما تحتاج اليه لثلا ترغب الى غيره ولا ترجع في المهمات الا اليه . فمن ضيع عهده واشترى بما خصه الله<sup>1</sup> به من كراماته<sup>2</sup> شيئاً من حطام<sup>3</sup> هذه الدنيا<sup>4</sup> الفانية فقد<sup>5</sup> نقض عهد الله<sup>6</sup> . لان الله تعالى<sup>7</sup> يقول « ان ما عند الله هو خير لكم » وهو الاعتقاد عليه والاكتفاء به دون غيره .

**96** « ما عندكم ينفد وما عند الله باق » . قال ابن عطاء : اوصافكم فانية واحوالكم ثابتة . فلا تدعوا<sup>8</sup> منها شيئاً . وما من الحق اليكم باق . فالعبد من كان فانياً من اوصافه باقياً بما<sup>9</sup> لله تعالى<sup>10</sup> عنده . وهو تفسير قوله<sup>11</sup> « ما عندكم ينفد ... » .

**97** « من عمل صالحاً ... فلنحيينه حياة طيبة » . قال ابن عطاء : الحياة<sup>12</sup> الطيبة ، روح<sup>13</sup> اليقين وصدق نية القلب . وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة<sup>14</sup> العيش مع الله تعالى<sup>15</sup> والسهو والاعراض عما دونه .

وقال ابن عطاء : الحياة الطيبة<sup>16</sup> باسقاط<sup>17</sup> الكونين عن سره حتى يبقى مع ربه<sup>18</sup> .

**127** « وما صبرك الا بالله » . قال ابن عطاء : بأمره وببره<sup>19</sup>

## سورة الاسراء

(17)

**1** « سبحان الذي أسرى بعبده ليلاً ... » . قال ابن عطاء : طهر مكان القربة وموضع<sup>20</sup> الدنو وموقف<sup>21</sup> الاختصاص ومرتبة العزة والكرامة ومسند الشرف .

(1) YH : تعالى || (2) Y : الكرامة || (3) Y : حطام || (4) YHB : الدنيا || (5) H : وقد || (6) Y : تعالى || (7) F : تعالى || (8) H : يدعو || (9) HF : تعالى || (10) F : تعالى || (11) B : تعالى || (12) HB : الحياة الطيبة || (13) HB : هو روح || (14) HB : الحياة الطيبة || (15) F : تعالى || (16) Y : حياة طيبة || (17) YF : اسقاط || (18) B : عز وجل || (19) F : وببره || (20) Başur Aga : القربة وموقف الدنو عن ان يكون : Y : القربة وموضع الدنو عن ان يكون .

الى سماء العظمة وعرش الكبرياء<sup>1</sup> عن ان يكون فيه تأثير لمخلوق بحال . فسار بنفسه وسرى بروحه وسير بسره . فلا السر علم ما فيه الروح . ولا الروح علم ما شاهد<sup>2</sup> السر . ولا النفس عندها شيء من خبرهما وما هما فيه . وكل واقف مع حده . مشاهد للحق<sup>3</sup> . متلقف عنه بلا واسطة ولا بقاء بشرية . بل حق تحقق بعبدته . فحققه وأقامه حيث لا مقام . وخاطبه « واوحى اليه ما اوحى » . جل ربنا وتعالى .

8 « عسى ربكم ان يرحمكم » . قال ابن عطاء : يتعطف عليكم ليخرجكم من ظلمات المعاصي الى انوار الطاعات . فمن طلب الرحمة من غير الله تعالى<sup>4</sup> . فهو في طلبه مخطئ .

9 « ان هذا القرآن يهدي للتي هي اقوم » . قال ابن عطاء : القرآن دليل . ولا يدل الا على الحق . فمن اتبعه . قاده الى الحق<sup>5</sup> . ومن أعرض عنه . قاده الجهل الى الهلاك .

21 « انظر كيف فضلنا بعضهم على بعض » . قال ابن عطاء : من تولاه الله<sup>6</sup> بضرب<sup>7</sup> من العناية . تواتت اعماله كلها لله تعالى<sup>8</sup> . فله فضل الولاية على من دونه . قال الله تعالى<sup>9</sup> : « انظر كيف فضلنا ... » . والفضيلة تقع<sup>10</sup> فيما بين الخلق . والحق لا<sup>11</sup> تكبر<sup>12</sup> عنده الطاعات ولا تنقصه<sup>13</sup> المخالفات .

30 « ان ربك يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : ذلك بهذه الآية على التوكل والثقة . فان الله<sup>15</sup> يبسط الرزق . فاسكن انت من اضطرابك ودع عنك<sup>16</sup> حيلتك<sup>17</sup> . وسل من بيده البسط ان يوسع عليك الرزق .

41 « ولقد صرفنا في هذا القرآن ليدكروا » . قال ابن عطاء : اتبعنا الموعظة الموعظة<sup>18</sup>

1 — Basir Aga . 2 : HB . يشاهد : (3) H . مشاهد للحق : F . للخلق : (4) F : —  
تعالى : (5) Y . الحق : (6) HB — الله : Y . تعالى : (7) HB . بصرف : (8) F : —  
تعالى : (9) HB . فان الله تعالى قال : (10) F . يقع : (11) F . ولا : (12) HB . يكبر : YF :  
يكبر : (13) YHB . تنقصه : (14) HB . رحمة الله عليه : (15) YHB . قال الله تعالى :  
(16) YHF . عنك : (17) B . حيلتك : (18) H . الموعظة :

لعلهم يفهمون<sup>1</sup> عنا مرادنا ويرجعون<sup>2</sup> الينا في طلب مراد الخطاب . فما زادهم برّنا بهم<sup>3</sup> الا إعراضاً عنا .

65 « وكفى بربك وكيلاً » . قال ابن عطاء : كفى به وكيلاً لمن اعتمد عليه وقطع قلبه عما سواه .

67 « واذا مستكم الضر في البحر . ضل من تدعون الا إياه » . قال ابن عطاء : ليس بخالص لله<sup>4</sup> من لا يكون في حالة الرخاء مع الله<sup>4</sup> كحال الشدة . ومن يلتجئ الى غيره في احوال<sup>5</sup> الشدائد . فهو من العبيد السوء الذي لا يقومه الا<sup>6</sup> الأدب .

70 « ولقد كرمنا بني آدم » . قال ابن عطاء : ابتدأهم بالبرّ قبل الطاعات . وبالإجابة قبل الدعاء . وبالعطاء قبل السؤال : كفاهم الكل من حوائجهم . ليكونوا لمن له الكل وبيده كفاية الكل .

71 « يوم ندعو كل أناس بأمامهم » . قال ابن عطاء : يوم<sup>7</sup> نوصل كل مرید الى مراده . وكل محبّ الى محبوبه . وكل مدّع<sup>8</sup> الى دعواه . وكل منتم<sup>9</sup> الى من كان ينتمي اليه .

74 « ولولا ان ثبتناك لقد كدت تركن اليهم شيئاً قليلاً » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : ان الله<sup>9</sup> عاتب الانبياء<sup>10</sup> بعد مباشرة الزلات<sup>11</sup> . وعاتب نبينا<sup>12</sup> قبل وقوعه . ليكون بذلك أشد انتهاءً وتحفظاً لشرائط المحبة . فقال تعالى<sup>13</sup> : « ولولا ان ثبتناك ... » .

84 « قل كل يعمل على شاكلته » . قال ابن عطاء : على ما قسم الله<sup>14</sup> في سرّه . لان النبي صلّعم<sup>15</sup> قال : اعملوا . فكل ميستر لما خلق له .

85 « قل الروح من امر ربي » . قال ابن عطاء : ان الله<sup>17</sup> ستر أمر<sup>18</sup> الروح على جميع خلقه . وستر كيفية<sup>19</sup> صفات نفسه . وستر ما يبدو منه . وستر ما يعامل به الخلق عند معاينته . الا ان العلماء اتفقوا<sup>20</sup> انها لطيفة .

(1) HB : يفهموا || (2) HB : ويرجعوا || (3) H : - برّنا بهم || (4) YB : - تعالى || (5) H : حال || (6) FB : - الا || (7) YHF : - يوم || (8) H : + رحمة الله عليه || (9) YB : - تعالى || (10) H : + عز وجل || (11) B : + عليهم السلام || (12) FB : الذات sic || (13) B : - صلّعم || (14) Y : + عليه السلام || (15) YHF : - تعالى || (16) B : - قال ... اخذها || (17) Y : - تعالى || (18) H : - امر || (19) H : صفة || (20) H : اتفقت .

خلقت قبل الاجسام . واختصاصها من بين المخلوقات بكونها في يد ربها حين قال لآدم : اختر احدى يدي ربك<sup>1</sup> . فزاده اختصاص الاخذ لطفاً وتقريباً من ذات خالقها<sup>2</sup> فبين بها<sup>3</sup> الخلق . والأصل انها مخلوقة لكنها ألطف المخلوقات ، وهي اصفى الجواهر وانورها . بها ترى<sup>4</sup> المغيبات ، وبها يكون الكشف لأهمل الخقائق . واذا حُجبت الروح عن ملاذغات السر<sup>5</sup> . أساءت الجوارح الادب في اوقاتها . لذلك<sup>6</sup> صارت<sup>7</sup> الروح بين تجلي واستتار ونازع وقابض . وهي<sup>8</sup> على قرب محلها من ربها وقت اخذها .

101 « ولقد آتينا موسى تسع من آيات بينات » . قال ابن عطاء : من الآيات حمل قوة الخطاب في المشاهدة والمراجعة في طلب الرؤية : وهذه من أعظم الآيات .

105 « وما ارسلناك الا مبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : مبشراً لمن أقبل عليك . ونذيراً لمن أعرض عنك<sup>9</sup> : تبشرهم<sup>10</sup> بسعة رحمة الله عليهم ليقبلوا عليه . وتندرهم<sup>11</sup> بسخط<sup>12</sup> ربهم لئلا يتكلموا على أعمالهم .

111 « وكبره تكبيراً » . قال ابن عطاء : عظم منته واحسانه في قلبك . بعلمك بتقصيرك في شكره .

## سورة الكهف

(18)

1 الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله<sup>12</sup> : « الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب » . قال :

1 : H . 2 : ربك . 3 : ما كنها . 4 : F . 5 : فغمر بها . 6 : F . 7 : يرى . 8 : H . 9 : عن ملاقاته  
مضى دعوة سر . 10 : H . 11 : كذبت . 12 : F . صيرت . 13 : YF . وهو . 14 : YHB . مبشراً لمن اعرض  
من نذير لمن قبل عليك . 15 : HB . يبشرهم . 16 : FHB . وينذرهم . 17 : HB . سخط . 18 : B .  
تعالى .



أضاف الكل بالكلية الى نفسه وقال « على عبده » اي على عبده<sup>1</sup> المخلص :  
وحقيقة العبد<sup>2</sup> الذي لا ملك له<sup>3</sup> .

1 « ويجعل له عوجاً » . قال ابن عطاء : الكتاب<sup>4</sup> منشور ظاهر فيه اسرار باطنه .

5 « كبرت كلمة تخرج من افواههم » . قال ابن عطاء : اكبر الدعاوي من ادعى في الله<sup>5</sup> ، او أشار الى الله<sup>5</sup> ، او تكلم<sup>6</sup> عن الله<sup>5</sup> . او دخل في ميدان الانبساط . فان ذلك كله من صفات الكذابين . قال الله تعالى : « ان يقولون الا كذباً » . والمتحقق به لا يظهر شيئاً من احواله بحال .

7 « انا جعلنا ما على الارض زينة لها لنبلوهم أيهم أحسن عملاً » . قال ابن عطاء : لنبلوهم<sup>7</sup> أيهم أحسن إعراضاً عنها وتركاً لها .  
وقال ابن عطاء : أيهم أقرّ بالعبودية قولاً وفعلاً .

9 « كانوا من آياتنا عجباً » . قال ابن عطاء في قوله « من آياتنا عجباً » :  
سلبهم عنهم واخذهم منهم . وحال بينهم وبين الاغيار . وألجأهم الى غار الأنس فأوأمهم<sup>9</sup> وأمنهم . ثم افناهم عنهم وغيبهم منهم ومن ارادتهم ومعانيهم . فتأهوا في الحضرة والهيئن . لذلك قال الله<sup>10</sup> « أم حسبت ان اصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً » .

11 فضربنا على آذانهم في الكهف » . قال ابن عطاء : اخرجنا منهم صفة البشرية وأقمناهم بصفات القدوسية<sup>11</sup> . قدسنا ظواهرهم وبواطنهم وجعلناهم اسراء<sup>12</sup> في القبضة . ثم رددناهم الى هياكلهم وصفاتهم بقوله<sup>13</sup> « ثم بعثناهم » .

وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : ان<sup>15</sup> الفائدة في الضرب على الآذان<sup>16</sup> — وليس للآذان<sup>17</sup> في النوم شيء — انه ضرب على آذانهم حتى لا يسمعوا الاصوات فينتبهوا فيجدوا من الخلق كلهم في راحة .

(1) Y : — اي على عبده || (2) F : — العبد || (3) F : الذي لا يتزع شيئاً || (4) B : — الكتاب  
(5) Y : + تعالى || (6) F : يكلم || (7) HB : — أيهم احسن عملاً || (8) B : — في ... عهد  
(9) H : وأوأمهم || (10) YH : — الله || (11) YFB : القدسية || (12) H : أسرى || (13) B : — تعالى  
(14) H : وقال ايضا || (15) B : — ان || (16) B : للآذان || (17) F : الآذان || (18) H : فينتبهون .

13 « وزدناهم هدى ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : « زدناهم هدى » اي زدناهم نوراً . ومن يعرف قدر زيادة الله<sup>1</sup> ؛ لذلك كانت الشمس « تراور عن كهفهم » خوفاً من نورهم على نورها ان يطمسه .

13 وقال ابن عطاء<sup>2</sup> : « نحن نقص عليك نبأهم بالحق » لتنظر اليهم بعين المشاهدة .

14 « وربطنا على قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السموات والارض » . قال ابن عطاء : وسمنا أسرارهم بسمة الحق . فقاموا بالحق للحق . فقالوا « ربنا » اظهراً لإرادة<sup>3</sup> ودعوة<sup>4</sup> . « رب السموات والارض » رجوعاً من صفاتهم بالكلية الى صفاته وحقيقته علمه . « لن ندعو من دونه إلهاً » : لن نعتد سواه في شيء . لو<sup>5</sup> قلنا غير ذلك كان « شططاً » يعني بعيداً من طريق الحق .

وقال ابن عطاء : « ربطنا على قلوبهم » حتى صدقوا العهد والميثاق واخلىنا أسرارهم عما دوننا .

وقال ابن عطاء : قاموا عما كان أقددهم من الاشتغال بالاكوان فقالوا « ربنا رب السموات والارض » : لم<sup>7</sup> ينظروا الى شيء من<sup>8</sup> دوننا ولم يسكنوا اليه .

17 « وترى الشمس اذا طلعت تراور عن كهفهم ذات اليمين » . قال ابن عطاء : ذلك لمعنى النور الذي<sup>9</sup> كان عليهم بقوله<sup>10</sup> « وزدناهم هدى » : نوراً<sup>11</sup> على نور وبرهاناً<sup>12</sup> على<sup>13</sup> برهان . والشمس نور . ولكن<sup>14</sup> اذا غلب عليها<sup>15</sup> نور أقوى منها . انكسفت الشمس : فكانت تزيع عن كهفهم لغلبة نورهم . خوفاً ان ينكسف<sup>16</sup> نورها من غلبة نورهم .

وقال ابن عطاء : زينهم الله تعالى<sup>17</sup> بخلعة الرضا فكسفت<sup>18</sup> الانوار لنورهم

1 (YB) : تعالى (2) H : وقال ايضا (3) YHB : اظهر ارادة (4) F : دعوة (YH) : ثم قال (

5 (B) : لن (6) Y : فاخلينا (7) B : لن (8) YH : من (9) F : التي (

10 (B) : تعالى (11) H : نور (12) FB : برهان (13) Y : الى (14) YB : لكن (15) H :

-- عيب (16) B : يكسف (17) H : عز وجل (18) YB : وكسفت .

وخضعت لها : « وترى الشمس ... تزاور عن كهفهم » . تهرب بنورها عن أنوارهم .  
**17** « من يهدي الله فهو المهتدي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت  
 ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء : ما حُجِبَ عن الله تعالى<sup>1</sup> احد  
 الا من أراد ان يصل اليه بحركاته وسعيه . وما وصل اليه أحد الا من أراد ان يصل  
 اليه بصفته<sup>2</sup> تعالى .

**18** « وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود » . قال<sup>3</sup> ابن عطاء : مقيمون في الحضرة كالنومي<sup>4</sup>  
 لا علم لهم بوقت ولا زمان . ولا معرفة بمحل ولا مكان : أحياء . موتى . صرعى .  
 مفيقون . نومي<sup>5</sup> ، منتبهون . لا لهم الى غيرهم طريق . ولا لغيرهم اليهم سبيل .  
 ومحل الحضور والمشاهدة انما هو الحمود تحت الصفات لا غير<sup>3</sup> !

**18** « ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال » . قال ابن عطاء : نقلبهم<sup>6</sup> في حالتي<sup>7</sup>  
 القبض والبسط . والجمع والفرقة : جمعناهم عما تفرقوا فيه . فحصلوا معنا في عين الجمع .

**18** « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : « لو اطلعت عليهم »  
 اي على الاكوان بما فيها ، « لوليت منهم فراراً » ، لصرفت البصر عنهم تبرماً  
 بهم . فانك مطالع لنا ومطالع منا .

وقال ابن عطاء : « لو اطلعت عليهم لوليت منهم » . لانه<sup>9</sup> وردت عليهم  
 انوار الحق وفنون<sup>10</sup> الخلع ، واطلتهم سرادق<sup>11</sup> التعظيم واحدقت بهم جلايب  
 الهية . لذلك قال الله<sup>12</sup> لنبية صلعم<sup>13</sup> « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً » .

**19** « قالوا لبثنا يوماً او بعض يوم » . قال ابن عطاء : مقام الحب مع الحبيب  
 وان طال فانه<sup>14</sup> قصير عنده . اذ لا يقضي من حبيبه وطراً ولو مكث<sup>15</sup> في  
 الدهر . فان انتهاء شوقه<sup>15</sup> اليه كالاتداء : فانتهاؤه<sup>16</sup> فيه ابتداء .

(1) FH — تعالى || (2) H: عز وتعالى || (3) B: قال ... لا غير ... (4) H: كالنيام ...  
 (5) H: نيام || (6) B: ونقلبهم ؛ H: تقلبيهم || (7) B: حال ؛ H: حالتي || (8) H: ... رحمة الله  
 عليه وعليهم اجمعين || (9) FB: ... لانه || (10) YH: من فنون || (11) H: سرادقات || (12) B: ...  
 تعالى ؛ YH ؛ — الله || (13) YB: عليه السلام ؛ F: ... وعلى آله || (14) B: وان || (15) F: تشوقه  
 (14) B: وانهاؤه في ابتدائه .

21 « ربهم أعلم بهم ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> في قوله « ربهم أعلم بهم »<sup>2</sup> حيث أظهر عليهم عجائب صنعه وجعلهم احد شواهد<sup>3</sup> عزته<sup>4</sup>، وجعلهم بالحل الذي خاطب به<sup>5</sup> النبي صلعم فيهم فقال<sup>6</sup> « لو اطلعت عليهم لوليت منهم فراراً ». 24 « واذكر ربك اذا نسيت ». قال ابن عطاء : اذا نسيت نفسك والخلق ، فاذا ذكرني<sup>7</sup> . فان الاذكار لا تمازج<sup>8</sup> ذكرى .

قيل له : كيف ينسى نفسه وخلقها ؟

قال : يرى أولهم هو<sup>9</sup> وآخرهم هو . ويرى انهم بلا هم ، حتى يكون ناسياً لخلق والنفس من ذكره اياه<sup>10</sup> . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>11</sup> بمصر<sup>12</sup> يقول : قال ابن عطاء في قوله « اذكر ربك اذا نسيت » : اذا انقطعت علائق الاتصال وبقيت بالانفصال عن مشاهدة الأعضاض ، حينئذ ذكرته بحقيقة ذكره . وقال ابن عطاء : نسيان الاكابر ورود<sup>13</sup> المحن عليهم بحضوره .

28 « وأصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم ». قال ابن عطاء : خاطب الله نبيه صلعم<sup>14</sup> وعاتبه وأنبه وقال له : اصبر على من صبر علينا بنفسه وقلبه وروحه ، وهم الذين لا يفارقون محل الاختصاص من الحضرة بكرة وعشيا . فحق<sup>15</sup> لمن لم يفارق حضرتنا ان تصبر<sup>16</sup> عليه ولا<sup>17</sup> تفارقه<sup>18</sup> .

29 « وقال الحق من ربكم ». قال ابن عطاء : أظهر الحق<sup>19</sup> للخلق<sup>20</sup> سبل الحق وطرق الحقيقة . فمن سالك فيه بالتوفيق ومعرض عنه بالخذلان . وهذا قوله<sup>21</sup> « وقال الحق من ربكم ». فمن شاء الحق له الهداية ، هداه لطريق الايمان ، ومن شاء الله تعالى<sup>22</sup> له الاضلال . سلك به مسلك الكفر وهو « الضلال البعيد » (١٤: ١٨) .

1: H — رحمة الله عليه وعلى جماعتهم (2) Y: — قال ... بهم (3) F: شواهدهم (4) F: — عزته (5) B: به (6) B: بقوله (7) B: + بان لا تمازج ذكرى (8) F: يمازج (9) HUB: ويرى (10) FB: من ذكره اياهم ؛ YH: من ذكرهم اياه (11) H: — البزاز (12) HB: بمصر (13) H: اذا ورد (14) YFB: عليه السلام (15) B: وحق (16) F: يصبر (17) HFB: ولا (18) HB: يفارقه (19) B: الله تعالى (20) F: للحق (21) B: + تعالى (22) HF: — تعالى .

31 « متكئين فيها على الأرائك » . قال ابن عطاء : على أرائك الأنس في القدس في حجاب القرب وميادين الرحمة ، مشرفين<sup>1</sup> على بساتين الوصلة . يشاهدون ملكهم في كل حال .

46 « الباقيات الصالحات » . قال ابن عطاء في قوله<sup>2</sup> « الباقيات الصالحات<sup>3</sup> » : هي<sup>4</sup> الأعمال الصالحة<sup>5</sup> والنيات الصادقة ، وكل ما أريد به وجه الله هو<sup>6</sup> الصدق<sup>7</sup> .

47 « يوم نسير الجبال ... » . قال ابن عطاء : دلّ بهذه الآية على اظهار جبروته وتمام قدرته وعظم<sup>8</sup> عزته . ليتأهب العبد لذلك الموقف ويصلح سريره وعلايته لخطاب ذلك المشهد وجوابه .

57 « ومن اظلم ممن ذكر بآيات ربه فاعرض عنها » . قال ابن عطاء : من أجهل<sup>9</sup> ممن تبين له الحق فلم يقبله ؟

65 وقال ابن عطاء في قوله<sup>10</sup> : « وعلمناه من لدنا علماً » قال<sup>11</sup> : بلا واسطة الكشوف<sup>12</sup> ولا بتلقين الحروف . ولكنه الملقى اليه بمشاهدة الارواح .

67 « انك لن تستطيع معي صبراً » . قال ابن عطاء : كره صحبة الخالوقين . فأيسه من صحبته بقوله « انك لن تستطيع معي صبراً » لعله يفارقه بهذه اللفظة . فان من وجد الله<sup>13</sup> صاحباً . استوحش مما سواه .

77 « قال لو شئت لاتخذت عليه أجراً » . قال ابن عطاء : روية العمل وطلب الثواب به<sup>14</sup> يبطلان<sup>15</sup> العمل . ألا ترى الكلیم<sup>16</sup> لما قال للخضر<sup>17</sup> « لو شئت لاتخذت ... » كيف فارقه ؟

81\_82 « فاردت ... فاردنا ... فاراد ربك » . سمعت منصور بن عبدالله يقول : ... ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لما قال الخضر<sup>18</sup> « فاردت » (٧٩) ،

(1) YFB : مشرفون || (2) B : — في قوله || (3) Y : قال || (4) Y : هو || (5) H : الخالصة ؛ B : الصالحات || (6) YFB : — الله هو || (7) B : الصادق || (8) HB : وعظيم || (9) Y : + الناس || (10) B : — في قوله || (11) B : — قال || (12) FB : المكشوف || (13) YB : + تعالى || (14) FB : — به || (15) YHF : يبطل || (16) B : + عليه السلام || (17) H : عليها السلام || (18) B : + عليه السلام .

أوحى<sup>1</sup> إليه في السر : من انت حتى يكون لك ارادة<sup>2</sup> ؟ فقال في الثانية « فاردنا » (٨١) . فأوحى إليه في السر : من انت وموسى<sup>3</sup> حتى يكون لكما ارادة ؟ فرجع وقال « فاراد ربك » (٨٢) .

وبهذا الاسناد<sup>4</sup> قال ابن عطاء : اما قوله « فاردت » كان شفقة على الخلق . وقوله « فاردنا » رحمة . وقوله « فاراد ربك » رجوعاً الى الحقيقة .

**84** « انا مكنا له في الارض » . قال ابن عطاء : جعلنا الدنيا طوع يده . فاذا اراد . طويت له الارض ؛ واذا أحب . انقلبت له الأعيان ؛ واذا شاء . مشى على الماء ؛ واذا هوى . طار في الهواء . وكذا من أخلص لنا سريرته . مكناه من مملكتنا . يتقلب فيها كيف<sup>5</sup> يشاء : فمن<sup>6</sup> كان للملك . كان الملك له .

**88** « واما من آمن وعمل صالحاً » . قال ابن عطاء : فاما من صدق الموعد واحسن اتباع اوامر ربه . فله جزاء الحسنى : وهو ان يرزقه الرضا بالقضاء والصبر على البلاء والشكر على النعماء<sup>7</sup> . وينزع من قلبه حب الشهوات والدنيا وساوس النفس والشيطان .

**101** « الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري » . قال ابن عطاء : اعين نفوسهم في غطاء عن نظر الاعتبار . واعين قلوبهم في غطاء عن مشاهدة العيان في الملكوت . فاذا<sup>8</sup> فتح<sup>9</sup> عليه<sup>10</sup> عين قلبه بالمشاهدة . فتح عين رأسه بنظر الاعتبار .

**101** « وكانوا لا يستطيعون سمعاً » . قال ابن عطاء : لا يستطيعون سمعاً<sup>12</sup> لأن آذانهم مسدودة عن سماع الحق . ومن لم يفتح له من قلبه سمع السماع . كيف يسمع بظاهر سمعه وهو<sup>13</sup> تبّع<sup>14</sup> لسمع<sup>14</sup> قلبه ؟

**103** « خالدين فيها لا يبعثون عنها حولا » . قال ابن عطاء : منعسين فيها نعيم الأبد . يتقلبون في مجاورته ويفرحون بمرضاته . قد أمنوا كل مخوف . ووصلوا الى كل<sup>15</sup> محبوب : فلا يشتهون شيئاً الا وجدوه ؛ كيف يطلبون عنه تحويلاً ؟

1 - B: 1. 2 - YB: 2. 3 - H: 3. 4 - H: 4. 5 - H: 5. 6 - YHB: 6. 7 - H: 7. 8 - B: 8. 9 - H: 9. 10 - YHB: 10. 11 - B: 11. 12 - F: 12. 13 - YF: 13. 14 - F: 14. 15 - F: 15.

## سورة مريم

(19)

1 قال ابن عطاء في قوله : « كهيعص » قال <sup>1</sup> : الله تعالى <sup>2</sup> كاف بالانتقام من أعدائه ، هاد لمن أخلص في عمله ، عليهم <sup>3</sup> بحال من اشرك ومن لم يشرك ، صادق في ثوابه وعقابه ، ووعدده ووعيدده .

2 « ذكر رحمة ربك عبده زكريا » . قال ابن عطاء : ذكر اختصاص ربك <sup>4</sup> زكريا بالرحمة ، وان كانت رحمته قد وصلت الى الانبياء <sup>5</sup> . فخص زكريا <sup>6</sup> من بينهم بالطف رحمة : وهو ان وهب له يحيى <sup>7</sup> الذي لم يعص الله تعالى <sup>8</sup> ولم يههم بمعصية <sup>9</sup> . فهذا <sup>10</sup> هو محل اختصاصه !

وقال ابن عطاء <sup>11</sup> : رحمته لزكريا <sup>12</sup> إجابة دعوته . وايصاله الى سؤاله ومراده .

3 « اذ نادى ربه نداءً خفياً » . قال ابن عطاء : اخفى <sup>13</sup> نداءه من <sup>14</sup> الخلق ومن <sup>14</sup> نفسه واطهر النداء لمن يحببه ويقدر على إجابته . وفائدة اخفائه النداء <sup>15</sup> من <sup>14</sup> الخلق ومن <sup>14</sup> النفس لئلا يدخله تلوين .

4 « قال رب اني وهن العظم مني » . قال ابن عطاء : قام مقام معتذر لما وجد في نفسه من فترة العبادة لكبر السن . فسأل الله تعالى <sup>16</sup> من يعينه على عبادة <sup>17</sup> ربه <sup>18</sup> وينوب عنه فيما عجز عنه من انواع العبادة منابةً . فقال « واجعله رب رضيعاً » ترضاه لخدمتك وتستخلصه لعبادتك .

4 « ولم اكن بدعائك رب شقياً » . قال ابن عطاء : كيف يشقى من دعائك مرجعه واياه دعاؤه . وبه قوته . وعليه توكله . ومنه تأييده ونصرته ؟

(1) B: — في قوله ... قال || (2) B: — تعالى ؛ H: — الله تعالى (3) B: عام (4) YHF: — ربك || (5) B: — عليهم السلام || (6) B: فان زكريا عليه السلام خص || (7) B: — عليه السلام || (8) HF: — الله تعالى || (9) B: بمعصيته || (10) B: وهذا || (11) H: وقال ايضا (12) B: — عليه السلام || (13) B: عليه السلام || (14) H: عن ... وعن || (15) HB: النداء || (16) H: — تعالى || (17) H: عبادة || (18) H: — ربه .



- 5 « فهب لي من لدنك ولياً ». قال ابن عطاء : اي ولدا أتخذه ولياً<sup>1</sup> يرث مني النبوة ، ويرث من آل يعقوب الاخلاق .
- 6 « واجعله رباً رضيعاً ». قال ابن عطاء : ترضى<sup>2</sup> منه اخلاق الظاهر ، وترضيه عنك في الباطن .
- 12 « وآتيناه الحكم ». قال ابن عطاء : الحكم . المعرفة .
- 17 « وارسلنا اليها روحنا ». قال ابن عطاء : نوراً منّا ألقيناه عليها وخصصناها به ، فآثر النور فيها<sup>3</sup> أثره<sup>4</sup> . فأخرج من ضياء نتائج ذلك النور عيسى روح الله صلوات الله عليه<sup>5</sup> .
- 23 « يا ليتني مت قبل هذا ». قال ابن عطاء : لما رأت قومها قد أثموا في أمرها . رجعت بالملامة<sup>6</sup> على نفسها فقالت<sup>7</sup> « يا ليتني مت قبل هذا » .
- 25 « وهزي اليك بجذع النخلة ». قال ابن عطاء في قصة مريم<sup>8</sup> : لما كانت مجردة . رزقت بغير<sup>9</sup> حركة وكسب . فلما<sup>10</sup> تعلق قلبها بعيسى<sup>11</sup> قال لها « وهزي اليك بجذع النخلة » .
- 26 « فكلي واشربي وقري عيناً ». قال ابن عطاء : أي<sup>12</sup> انك غير مطالبة بالثواب فيما أعطيت .
- 29 « فأشارت اليه ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابن عطاء<sup>13</sup> : « فأشارت اليه » في الظاهر ، ليعلم القوم صدقها فيما تقول<sup>14</sup> . فانطق الله<sup>15</sup> عيسى<sup>16</sup> ببراءتها .
- وقال ابن عطاء : اشارت الى الله تعالى<sup>17</sup> . فلم يفهم القوم اشارتها . فانطق الله<sup>18</sup> عيسى<sup>16</sup> بالبيان . قال عيسى<sup>19</sup> « اني عبد الله » اي<sup>20</sup> انطقتني

(1) H : - اتخذه ولياً (2) F : يرضى (3) FH : فيه (4) B : أثراً (5) H : عليه السلام (6) FHB : بالملامة (7) H : وقالت (8) HB : - عليها السلام (9) B : من غير (10) H : وثق (11) B : - صلوات الله عليه (12) HF : - أي (13) B : - في قوله (14) HB : يقول (15) YB : - تعالى (16) B : - عليه السلام (17) H : صلى الله عليه (18) HF : - تعالى (19) B : - قال عيسى (20) B : - أي .

الله<sup>1</sup> بهذا النطق الذي اشارت اليه مريم ؛ واطهر ربوبيته في تكليمه<sup>2</sup>.  
**30** « اني عبد الله ». قال ابن عطاء : لما علم الله تعالى<sup>3</sup> في عيسى عليه السلام<sup>4</sup> ما علم من ان يتكلم فيه بانواع الكفر ، انطقه اول ما انطقه بقوله « اني عبد الله » ليكون<sup>5</sup> ذلك حجة على من يدعي فيه ما يدعي<sup>6</sup> ، اذ قد شهد هو لله تعالى بالعبودية .

**31** « وجعلني مباركاً اينما كنت ». قال ابن عطاء : نفاعاً للناس . كافاً للأذى<sup>7</sup> .  
**31** « واوصاني بالصلاة والزكاة ما دمت حياً ». قال ابن عطاء : أمرني بمواصلته وطهارة السرّ عما دونه ما دمت حياً بحياته<sup>8</sup> .

**32** « ولم يجعلني جباراً شقياً ». قال ابن عطاء : الجبار الذي لا ينصح<sup>9</sup> و « الشقي » الذي لا يقبل النصيحة<sup>10</sup> .

**39** « وانذرهم<sup>11</sup> يوم الحسرة ». قال ابن عطاء في قوله « وانذرهم يوم الحسرة » قال<sup>12</sup> : الحسرة هو<sup>13</sup> الندم على ما فات من الحق . وحسرة الوقت هي<sup>14</sup> قلة المبالاة بما ترتكبه<sup>15</sup> من أنواع المخالفات<sup>16</sup> .

**41** « واذكر في الكتاب ابراهيم انه كان صديقاً نبياً ». قال ابن عطاء : الصديق القائم مع ربه<sup>17</sup> على حد الصدق في جميع الأوقات . لا<sup>18</sup> يعارضه في صدقه معارض بحال .

**50** « وجعلنا لهم لسان صدق علياً ». قال ابن عطاء : اصدق الألسنة هي المعبرة عن الحق بالصواب ، والذاكرة<sup>19</sup> على الدوام لنعمائه . والناصرة والآلاء .

**52** « وناديناه من جانب الطور الأيمن وقربناه نجياً ». قال ابن عطاء : في قوله

(1) YFB : — الله || (2) B : تكلمه || (3) F : — تعالى ... ليكون ؛ H : — تعالى || (4) H : — عليه السلام || (5) H : — فيه ما يدعي || (6) B : كاف الأذى || (7) B : — قال ... بحياته || (8) B : — ولم يجعلني ... النصيحة || (9) B : — وانذرهم ... المخالفات || (10) H : — في قوله ... قال || (11) H : هي || (12) F : هو ؛ Y : من || (13) H : يرتكبه || (14) Y : الله تعالى || (15) Y : ولا || (16) H : والذاكر .

وقربناه نجياً<sup>1</sup> : خصص الله تعالى<sup>2</sup> سادات الانبياء<sup>3</sup> كل واحد منهم بخاصية : فكانت الخلافة لآدم عليه السلام<sup>4</sup> بقوله<sup>5</sup> « اني جاعل في الارض خليفة » (٣٠: ٢) . والقربة لموسى<sup>6</sup> بقوله<sup>7</sup> « وقربناه نجياً » . والامامة لابراهيم<sup>8</sup> بقوله<sup>9</sup> « اني جاعلك للناس اماماً » (١٢٤: ٢) . والمحبة لمحمد صلعم<sup>8</sup> بقوله « انا سيد ولد آدم بلا جهد ولا اكتساب » (حديث) . الا ان المحبة اوجبت له السيادة على الخلق اجمع . والقسم بحياته بقوله<sup>7</sup> « لعمرك »<sup>9</sup> (٧٢: ١٥) .

54 « انه كان صادق الوعد » . قال ابن عطاء : وعد لأبيه<sup>10</sup> من نفسه الصبر فوفى به وذلك في قوله « ستجدني ان شاء الله من الصابرين » (١٠٢: ٣٧) .

72 « ثم تنجي الدين اتقوا » . قال ابن عطاء : ما نجا من نجا الا بتصحیح العهد<sup>11</sup> والوفاء .

85 « يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفداً » . قال ابن عطاء : بلغني عن الصادق<sup>12</sup> انه قال : « وفداً » اي ركبانا على متون المعرفة .

96 « ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمن وداً » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : الذين اخلصوا سريرتهم لي<sup>14</sup> واتعبوا ظاهرهم في خدمتي . ساجعل لهم وجهها في عبادي<sup>15</sup> : لا يراهم أحد الا أحبهم واکرمهم . وفي محبتهم وكرامتهم محبتي وكرامتي .

## سورة طه

(20)

1 « طه » . قال ابن عطاء في قوله<sup>16</sup> « طه » : طاء أي هديت لبساط القرية والأنس .

(1) HB : في قوله ... نجياً || (2) H : — تعالى || (3) B : عليهم السلام (4) YH : — عليه السلام (5) F : بقوله ؛ B : تعالى || (6) B : عليه السلام (7) B : تعالى (8) B : وآله وسلم ؛ H : صلوة عليه وعليهم ؛ Y : عليه السلام (9) H : ... يا محمد || (10) B : أبداً (11) H : — العهد و (12) B : عليه السلام || (13) B : في هذه الآية ان (14) Y : لي (15) Y B : عبادتي (16) B : — في قوله .

2 « ما انزلنا عليك القرآن لتشقى ». قال ابن عطاء في قوله « لتشقى » اي لتتعب<sup>1</sup> في خدمتنا . فكان جوابه من النبي صلعم<sup>2</sup> زيادة تعبد واجتهاد . كأنه يقول : وهل يتعب أحد في خدمتك . وهو في<sup>3</sup> محل استرواح العارفين ؟ فاما هذه الحركات . فهي القيام بشكر ما أهلتني له من قربك<sup>4</sup> ومناجاتك وخدمتك والذنوب منك ! ألا تراه . عليه السلام . لما قيل له « أتفعل هذا وقد غفر الله لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر » ؟ قال « أفلا أكون عبداً شكوراً »<sup>5</sup> (حديث) .

3 « الا تذكرة لمن يخشى » . قال ابن عطاء في قوله « الا تذكرة لمن يخشى » : قيل له « يا محمد انت امام اهل الخشية وسيدهم » . انزلناه تذكرة لك لتسكن اليه وتزود به الخشية عن قلبك . فان المحب يأنس بكتاب حبيبه وكلامه .

5 « الرحمن على العرش استوى » . قال ابن عطاء : « استوى » اظهار القدرة . لا مكان الذات .

12 « فاخلع نعليك » . قال ابن عطاء : « اخلع نعليك » . اعرض بقلبك عن الكون . فلا تنظر اليه بعد هذا الخطاب<sup>6</sup> .

وقال ايضاً : « النعل » النفس و « الوادي المقدس » دين المرء . حان وقت خلوك من نفسك والقيام معنا بدينك .

وقال ابن عطاء : « اخلع نعليك » اي اسقط عنك محل الفصل والوصل . فقد حصلت في « الوادي المقدس » وهو الذي يطهرك عن الاحوال اجمع ويردك الى محولها عليك .

وقال ابن عطاء في قوله « اخلع نعليك » اي انزع عنك قوة الإتصال والإنفصال . « انك بالوادي المقدس طوى » اي بوادي الانفراد مع الله . معك أحد سواي .

14 « إنني انا الله لا إله الا أنا فاعبدني » . قال ابن عطاء : « انارة » الى حقيقة

(1) H: فتتعب . (2) B: وعلى آله . (3) HF: في . (4) B: قدرك . (5) H: ما تقدم ... شكوراً . (6) B: قال ... الخطاب . (7) F: من . (8) H: رحمة الله عليه . (9) B: اشار به .

الحق . اذ الأزل والأبد علة ، وذكر الاوقات والدهور علة .

14 « وأقم الصلاة لذكري » . قال ابن عطاء : أقم معي بحسن الأدب ولا تغفل عني ، وانت متوجه اليّ .

17 قال ابن عطاء في قوله : « وما تلك بيمينك يا موسى » . قال : انفرد الله تعالى بعلم الغيب . فللخلق من الاشياء ظواهرها . وحقيقتها عند الله<sup>1</sup> . فكأن<sup>2</sup> عند موسى<sup>3</sup> انها عصاً ، وعند الحق<sup>4</sup> انها حية . فقال له « وما تلك بيمينك يا موسى »<sup>5</sup> ليعرفه بذلك مقدار علمه وان<sup>6</sup> حقائق العلوم لا يعلمها الا الله<sup>7</sup> . فقال « عصاي » . فقال له : بل محلاً لاظهار قدرتنا فيه .

18 « قال هي عصاي أتوكأ عليها » . قال ابن عطاء في قوله « عصاي » : اضافها بالملك الى نفسه . ولم يكن يجب<sup>8</sup> له في الحقيقة ان يرى لنفسه ملكاً وهو بين يدي الحق . فلما اضافها الى نفسه قال له<sup>9</sup> « ألقها » . فألقاها فاذا هي حية تسعى . « قال خذها » اي خذ عصاك ولا تهرب مما ادعيت فيه الملك لنفسك . فخاف وتبرأ من اضافتها ملكاً الى نفسه . فتعطف الحق عليه فقال « خذها ولا تخف » فانها لن تضرك !

18 « ولي فيها مآرب أخرى » . قال ابن عطاء : سرائر مغيبة عني في العصا غطيتها<sup>10</sup> علي<sup>11</sup> . يبدو لي ذلك أو ان<sup>12</sup> تكشفه لي<sup>13</sup> من الآيات والكرامات .

19 « قال ألقها يا موسى » . قال ابن عطاء : ألقها من يدك فانك اخذتها<sup>14</sup> من غيرنا فعددت فيها<sup>15</sup> اسباب المنافع . وخذها<sup>16</sup> منا<sup>17</sup> لنكون وليّ نعمتك دون غيرنا . 25\_27 « قال يا رب اشرح لي صدري ... واحلل عقدة من لساني » . قال ابن عطاء : لما كلم الله<sup>18</sup> موسى<sup>19</sup> . لم يكن بعد ذلك فيه من الفضل ان يتكلم مع غيره .

(1) B : + تعالى || (2) B : كأن || (3) B : + عليه السلام || (4) B : وهي عند الحق تعالى || (5) YH : - يا موسى || (6) B : وان يعلم ان || (7) YB : + تعالى || (8) H : ولم يكن له بواجب || (9) YHF : - له || (10) YB : غطيته || (11) Y : + با || (12) H : بان || (13) B : - لي || (14) B : فان اخذها ؛ Y : اخذته || (15) Y : فيه || (16) Y : وخذها || (17) Y : بنا لكلا يكون ولي نعمتك غيرنا Y : خ : لنكون ولي نعمتك دون غيرنا || (18) YB : + تعالى || (19) HB : + عليه السلام .

فلما أمره الله تعالى<sup>1</sup> بالذهاب الى فرعون قال « احلل عقدة من لساني » أي<sup>2</sup> ان لم تطلق لساني انت وتحل هذه العقدة عنه ، كيف يتهيأ لي الكلام مع مخلوق بعد ان كلمتني .

وقال ابن عطاء : اكشف لي عن<sup>3</sup> صدري حتى لا اشاهد<sup>4</sup> غيرك ، « ويسر لي أمري » حتى لا أنظر ولا<sup>5</sup> انطق الا بمعرفتك . « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني » حتى لا اتكلم الا بما ألتقنه<sup>6</sup> منك .  
وقال ابن عطاء<sup>7</sup> : اراد به العقدة النفسانية .

25-27 وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » : اكشف لي قلمي حتى لا ارى غيرك<sup>8</sup> . وافني عن نفسي حتى لا ارى غير فضلك ومعرفتك : « ويسر لي أمري » : حتى لا انطق بغير معرفتك<sup>9</sup> واحسانك : « واحلل عقدة » الانسانية « من لساني »<sup>10</sup> ، حتى لا اتكلم الا بما يقربني منك .

وقال ابن عطاء : « اشرح لي صدري » بنور القربة . « واحلل عقدة من لساني » اي عقدة الاختيار<sup>11</sup> .

وقال ابن عطاء : « واحلل عقدة من لساني » أي عقدة الانسانية<sup>12</sup> حتى يكون كلامي منك وبك<sup>13</sup> .

33 « كي نسبحك كثيراً » . قال ابن عطاء : لا يخطرن بسرّك ما خطر لموسى<sup>14</sup> حيث قال : « كي نسبحك كثيراً » : استكثر ما منه من العبادة والتسبيح : فلا<sup>15</sup> يخطرن بك ما خطر به .

39 « وألقيت عليك محبة مني » . قال ابن عطاء : ألقى عليك محبة مني فمن رأى فيك محبتي لك . أحبك بحبي لك .

(1) F: — تعالى ؛ H: عز وجل || (2) YH: — اي ... Y: ... (3) F: اشهد  
(4) YFB: — انظر ولا || (5) YB: أبلغه ؛ H: إلتقنته || (6) H: وقال أيضا || (7) YFB: ...  
(8) ويسر لي أمري || (9) YHF: معرفتك || (10) B: — من لساني || (11) Y: الانسانية || (12) B: واحلل  
عقدة الانسانية من لساني ؛ Y: — وقال ... الانسانية || (13) Y: اي عقدة الاختيار || (14) FB: ...  
Y: بموسى ؛ B: + عليه السلام || (15) H: لا .

وقال ابن عطاء في قوله « وألقيت عليك محبة مني » قال<sup>1</sup> : ألقى عليه لطفاً لا يراه أحد لا أحبه .

39 « ولتصنع على عيني » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>2</sup> : انا مشاهد لك ، حافظ . أركان بعيني . ولا أسلم سياستك الى غيري : ليعلمه حسن العناية به .

40 « فنجيناك ... وفتناك » . قال ابن عطاء : طبخناك بالبلاء طبخاً حتى صرت صافياً نقياً<sup>3</sup> وأصاحت<sup>4</sup> لبساط<sup>5</sup> القرب<sup>6</sup> والأنس .

40 وقال ابن عطاء : نجيناك من قومك وفتناك بنا عمّن<sup>7</sup> سوانا .

43 « اذهبوا الى فرعون انه طغى » . قال ابن عطاء : الاشارة الى فرعون . وهو المبعوث في الحقيقة الى السحرة . فان الله تعالى<sup>8</sup> لا يرسل انبياءه الى اعدائه . ولم يكن لاعدائه عنده من الخطر ما يرسل اليهم انبياءه . ولكن بعث الانبياء<sup>10</sup> اليهم . ليخرج اوليائه المؤمنين من بين اعدائه الكفرة<sup>11</sup> .

67 « فاوحس في نفسه خيفة موسى » . سئل ابن عطاء عن قوله « فاوحس... »<sup>12</sup> : ما كانت<sup>13</sup> هذه الخيفة والله تعالى يقول « لا تخافا اني معكما (٤٦: ٢٠) ؟ قال : خراف على قومه ان يفوتهم حظهم من الله<sup>14</sup> . وما خاف على نفسه .

68 « قلنا لا تخف انك انت الأعلى » . قال ابن عطاء : لا تخف فانك بمرأ منا ومسمع . ونحن معك في جميع احوالك . فانك القائم بالمسبب وهم المعتمدون على الاسباب .

82 « واني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثم اهتدى » . قال ابن عطاء<sup>15</sup> : لمن رجع من<sup>16</sup> طريق المخالفة الى طريق الموافقة ، وصدق موعود<sup>17</sup> الله<sup>18</sup> فيه وله . واتبع السنة<sup>19</sup> : « ثم اهتدى » : ثم أقام على ذلك لا يطلب سواه مسلماً وطريقاً .

(1) H: في قوله ... قال (2) YFB: في قوله ولتصنع ... (3) HFB: ... صرت ...  
 نقياً (4) HB: صنحت (5) F: ببساط (6) YFB: القرب و (7) H: وقال ايضاً  
 (8) H: عن (9) H: تعالى (10) B: واليرسل عليهم السلام (11) YB: الكافرين  
 (12) H: من هذه الآية قال (13) FB: كان (14) YB: تعالى (15) B: واني لغفار  
 (16) HB: عن (17) H: موعود (18) YB: تعالى .



85 سمعت<sup>1</sup> منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>2</sup> : « فانا قد فتننا قومك من بعدك » قال : قال الله تعالى<sup>3</sup> لموسى<sup>4</sup> : أتدري<sup>5</sup> من اين أتيت ؟ قال : لا يا رب ! قال<sup>6</sup> : حين قلت لهارون « اخلفني في قومي وأصلح » (١٤٢:٧) . أين كنت انا حينئذ<sup>7</sup> حتى<sup>8</sup> اعتمدت على هارون ؟

99 « كذلك نقص عليك من انباء ما قد سبق » . قال ابن عطاء : موعظة بعد موعظة ، وبياناً بعد بيان . وذلك ان الحق كشف له<sup>9</sup> من انباء ما قد سبق في<sup>10</sup> الأمم الخالية والدهور الماضية . فيكون منهم على علم . ولم يُخف<sup>11</sup> عليه من احوالهم شيئاً<sup>12</sup> ، واخفى حاله ووقته<sup>9</sup> عن الكل بقوله<sup>13</sup> « وقد آتيناك من لدنا ذكراً » (٩٩:٢٠) اي موعظة تتعظ بها وتتأدب بملازمتها . فلا يخفى عليك شيء من اسرارنا وما اودعناه أسرار الذين كانوا قبلك من الانبياء . فيكون الانبياء مكشوفين لك وانت في ستر الحق .

110 « ولا يحيطون به علماً » . قال ابن عطاء : لا يحيطون بشيء من ربوبيته علماً . لانه لم يظهر شيئاً الا تحت تلبيس . لكي<sup>14</sup> لا يستوي علما في شيء واحد . ومن لا يرى الكل تلبيساً . كان المكر به<sup>15</sup> قريباً . والعبيد لا يقفون على تلبيساته . وقال ابن عطاء : المعرفة معرفتان : معرفة حق ومعرفة حقيقة . فمعرفة الحق معرفة وحدانيته على ما أبرز للخلق من الاسامي والصفات<sup>16</sup> . ومعرفة الحقيقة هي على ان<sup>17</sup> لا سبيل اليها . لامتناع الصمدية وتحقيق الربوبية . لقوله<sup>18</sup> « ولا يحيطون به علماً » . معناه : لا سبيل الى المعرفة على الحقيقة .

115 سمعت<sup>19</sup> منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>20</sup> : « ولقد عهدنا الى آدم من قبل فنتسي » .

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) B: - : تعالى || (3) FH: - : تعالى || (4) FB: له || (5) H: - : لموسى || (6) HFB: تدري || (7) B: + : الله تعالى || (8) H: - : حين || (9) H: - : حتى || (10) B: + : عليه السلام || (11) B: من || (12) F: ولا يخفى || (13) YHF: شيء || (14) B: + : تعالى || (15) H: لكن || (16) H: فيه || (17) H: (sic) || (18) H: هي على ان || (19) B: + : تعالى || (20) Y: --- سمعت ... يقول || (21) B: في هذه الآية .

الى آدم ان لا يطالع معي سواي ، فنتسي عهدي وطالع الجنان ، « ولم نجد له عزمًا » اي لم يطالع بسرّه ، ولكن طالعتها<sup>1</sup> بعينه . فنأدى عليه « وعصى آدم ربه » (٢٠: ١٢١) .

وقال ابن عطاء : « لم نجد له عزمًا » : لم يطالع في دخول الجنة الفضل ، وانما طالعه بفعله<sup>2</sup> .

**117** « فلا يخرجكما من الجنة فتشقى » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>3</sup> : قال « فتشقى »<sup>1</sup> ولم يقل « فتشقىا »<sup>5</sup> لان آدم<sup>6</sup> كان عالماً بمراتب المجاورة واختصاص الدنو . ولم تكن حواء تعلم من ذلك ما علم<sup>7</sup> آدم<sup>6</sup> . فقال لآدم « فتشقى » لانك انخصوص بهذه الرتبة الجليلة ، وحواء تبع<sup>8</sup> لك فيه . وليس الأصل فيه كاسرع .

**118** « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » . قال ابن عطاء : آخر احوال الخلق الرجوع الى ما يليق بهم من الطعام والمشرب . ألا ترى الى آدم<sup>6</sup> بعد خصوصية<sup>9</sup> الخلقه باليد ونفخ الروح الخاص<sup>10</sup> وسجود الملائكة ، كيف رُدّ الى نقص<sup>11</sup> الطباع<sup>12</sup> بقوله<sup>13</sup> « ان لك الا تجوع فيها ولا تعرى » ؟

**121** « وعصى آدم ربه فغوى » . قال ابن عطاء : اسم العصيان مذمة . الا ان الاجتباء والاصطفاء معنا ان يلحق آدم<sup>6</sup> اسم المذمة<sup>14</sup> بحال .

**132** « وأمر أهلك بالصلاة واصطبر عليها » . قال ابن عطاء : أشد انواع الصبر الاصطبار : وهو السكون تحت موارد البلاء بالسرّ والقلب والنفس . والصبر بالنفس لا غير .

(1) HF : طالعه || (2) H : خ : بفضلته || (3) B : فلا يخرجكما ... HF : + فلا يخرجكما || (4) HFB : — قال فتشقى || (5) YF : + قال || (6) B : + عليه السلام || (7) B : علمه || (8) H : تبعاً || (9) H : خصوصيته || (10) H : + فيه || (11) B : بعض ؛ F : نقص || (12) H : خ : الطباع || (13) B : + تعالى || (14) H : خ : الملامة .

## سورة الأنبياء

(21)

- 3 « لاهية قلوبهم ». قال ابن عطاء : معرضة عن طريق رشدهم .
- 23 « لا يُسأل عما يفعل وهم يُسألون ». قال ابن عطاء : كيف يُسأل من له الحجة على خلقه والقهر عليهم<sup>1</sup> ؟
- 42 « قل من يكلوكم بالليل والنهار من الرحمن » ؟ قال ابن عطاء : من يكلوكم من أمر الرحمن سوى الرحمن ؟ وهل يقدر أحد على الكلاءة<sup>2</sup> سواه ؟
- 50 « وهذا ذكر مبارك ». قال ابن عطاء : مبارك على من يسمعه . مبارك على من يتعظ به . مبارك على من ينزل بهمته وقلبه عليه ، مبارك على من آمن به وصدق ما<sup>3</sup> فيه . فمن لم يرَ على سرّه وقلبه ونفسه آثار بركات القرآن . فليعلم ببعده عن مصدر الخواص ودخوله في ميدان العوام من<sup>4</sup> الاشقياء .
- 51 « ولقد آتينا ابراهيم رشده ». قال ابن عطاء : اصطفاه لنفسه قبل ان أبداه لخلقه .
- 66 « أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئاً ولا يضركم ». قال ابن عطاء : دعا الله تعالى<sup>5</sup> عباده اليه وقطعهم عما دونه بقوله « أفتعبدون ... » . كيف<sup>6</sup> تعتمد من هو<sup>7</sup> عاجز مثلك ولا تعتمد من اليه المرجع ويبيده الضر والنفع ؟
- 69 « قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم ». قال ابن عطاء : سلم<sup>8</sup> ابراهيم<sup>9</sup> من النار بسلامة صدره<sup>10</sup> لما حكى الله تعالى<sup>11</sup> عنه بقوله<sup>12</sup> « إذ<sup>13</sup> جاء ربه بقلب سليم »<sup>14</sup> (٣٧ : ٨٤) ، خالياً عن جميع الأسباب والعوارض . وبرد<sup>15</sup> الله<sup>16</sup> عليه النار لصحة توكله وبقينه وثقته ، حيث ناداه جبرئيل<sup>17</sup> : « يا ابراهيم من حاجة ؟ قال<sup>18</sup> : اما اليك فلا .

(1 B: عليه || 2 H: الكلاية ؛ Y: الكلاية || 3 F: بما || 4 B: — من || 5 H: عز وجل ||  
 (6 B: فكيف || 7 YHF: تعتمد وهو || 8 H: سلام || 9 B: + عليه السلام || 10 B: +  
 صلوات الله عليه || 11 FH: — تعالى || 12 B: انه ؛ F: — بقوله || 13 B: — إذ || 14 B: +  
 اي || 15 H: وبردت || 16 YHB: — الله || 17 B: + عليها السلام ؛ Y: عليه السلام ||  
 (18 YH: — لك || 19 H: فقال .

83 « وأيوب اذ نادى ربه اني مسني الضر ». قال ابن عطاء : استعذب الاولياء البلاء ثمناجاة مع المولى . لذلك<sup>1</sup> قال الحسين بن علي<sup>2</sup> « ذكر الله<sup>3</sup> على الصفاء ينسي العبد مرارة البلاء » .

وقال ابن عطاء : تبدد همته<sup>4</sup> . وليس في العقوبات شيء أشد من تبدد الهم . فمرة كان يطالع في بلائه العقوبة فيقول : لعلي فيه مُعاقب ؟ ومرة يطالع الكرامة فيقول : لعلي<sup>5</sup> ما دُفعتُ اليه كرامة من الله<sup>6</sup> ؟ ومرة يطالع الاستدراج فيقول : لعلي في صبري مُستدرج<sup>7</sup> ؟ فلما تشتت عليه الخواطر قال<sup>8</sup> : « مسني الضر » من تشتت هذه الخواطر لان فيه شبه التحير .

وقال ابن عطاء : لما أراد الله تعالى<sup>9</sup> كشف ضر<sup>10</sup> نبيته أيوب عليه السلام<sup>11</sup> . أحب ان يكون من أيوب فيه حركة لاقامة العبودية ابلاه بما الصبر فيه مذموم وهو الغيرة<sup>12</sup> . فخاف ان يكون جعل للعدو على أهله سبيلاً فقال : مسني الشيطان بنصب<sup>13</sup> ! فنودي في سره : مسك الضر يا أيوب ؟ فقال عليه السلام<sup>14</sup> معتذراً عما قال<sup>15</sup> « مسني<sup>16</sup> الضر وانت ارحم الراحمين » على معنى الاستفهام : أي مسني الضر وانت ارحم الراحمين ؟

89 « رب لا تدرنى فرداً » . قال ابن عطاء : اي خالياً عن عصمتك .

101 « ان الدين سبق لهم منا الحسنى » . قال ابن عطاء : سبق منه الاختيار فظهر منهم ان رضائه البدار .

102 « وهم فيما اشتتت انفسهم خالدون » . قال ابن عطاء : للقلوب شهوة . وللارواح شهوة . وللنفوس شهوة . وقد جمع لهم في الجنة جميع ذلك : شهوة الارواح القرب . وشهوة القلوب المشاهدة والرؤية<sup>17</sup> . وشهوة النفوس الالتذاذ بالراحة .

11 - B : — كذلك . 12 - B : رضون الله عليها . 13 - YB : تعالى . 14 - B : عليه السلام . 15 - HFB : لعلي . 16 - HFB : مستدرجاً . 17 - HF : — تعالى . 18 - F : الضر . 19 - HF : — عليه السلام . 10 - F : الفترة . 11 - B : . وعذاب . 12 - HFB : صلى الله عليه . 13 - B : . على معنى لاستفهام أي مسني . 14 - F : — مسني . . . الراحمين . 15 - B : — الرؤية .

## سورة الحج

(22)

12 « يدعو من دون الله ما لا يضره وما لا ينفعه ». قال ابن عطاء : من ركن الى شيء سوى الحق ، فقد ركن الى ما لا<sup>1</sup> يضره ولا ينفعه . ومن اعتمد على الله تعالى<sup>2</sup> . فقد اعتمد على الضار النافع<sup>3</sup> الذي منه الكل .

24 « وهدوا الى الطيب من القول » . قال ابن عطاء : الطيب من القول هو ذكر الله عز وجل<sup>4</sup> .

26 « واذ بوآنا لابراهيم مكان البيت » . قال ابن عطاء : وقتناه لبناء البيت . وأعناه عليه . وجعلناه منسكا له ولمن بعده من الاولياء<sup>5</sup> والصديقين الى يوم القيامة . وبيتنا<sup>6</sup> فيه آثاره . وأمرنا الخليل<sup>7</sup> عند بنائه ان لا يرى فعله ولا بناءه ولا « تشرك<sup>8</sup> بنا في ذلك » شيئا<sup>9</sup> .

27 « يأتوك رجالاً » . قال ابن عطاء : رجالاً<sup>9</sup> استخلصناهم لتوفودنا<sup>10</sup> . فليس كل أحد يصلح<sup>11</sup> ان يكون وفداً الى سيده . والذي يصلح لتوفادة هو اللبيب في افعاله . والكيس في اخلاقه<sup>12</sup> . والعارف بما يبديه<sup>13</sup> وبتنا<sup>14</sup> يرد ويصدر .

28 « ليشهدوا منافع لهم » . قال ابن عطاء : ما وعدوا لربهم<sup>15</sup> من انفسهم<sup>16</sup> وما وعده الله تعالى<sup>17</sup> لهم من القرية والزلفة .

28 « وأطعموا البائس الفقير » . قال ابن عطاء : البائس الذي تأنت<sup>18</sup> عسرا مجالسته ومواكلته . والفقير الذي<sup>19</sup> تعلم حاجته الى طعامك وإن لم يسألك .

30 « ذلك ومن يعظم حرمات الله » . قال ابن عطاء : الحرمات التي لا يجوز

(1) HB : — لا || (2) H : — تعالى || (3) F : والنافع . H : — من وجوه . Y : تعالى .  
(5) F : الانبياء || (6) F : وبيتنا || (7) B : عليه السلام . H : يشرك . F : رجالاً ||  
(10) H : علينا || (11) H : فليس يصلح لكل أحد || (12) H : اقواله . H : اخلاقه . B : (13) :  
يفديه || (14) H : وما || (15) B : ربهم || (16) YH : من انفسهم لربهم . H : تعالى .  
(18) F : يأنف || (19) YH : من .

أوله القطع عن المخالفة . ثم القطع عن لذة<sup>1</sup> الموافقة ، ثم القطع عن لذة المشاهدة .  
**34** « وبشر المحبتين » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : المحبت هو الذي امتلأ قلبه من المحبة  
والرضا<sup>3</sup> . وقصر طرفه عما دونه . كما ان الغريق شغله بنفسه عن كل شيء سوى  
نفسه . كذلك المحبت شغله بمولاه<sup>4</sup> عن كل شيء سواه .

**35** « الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هل رأيت ذلك  
الوجل عند سماع الذكر<sup>5</sup> او عند<sup>6</sup> سماع كتابه أو خطابه ؟ او هل أخرسك الذكر  
حتى لم<sup>7</sup> تنطق الا به . واصمك حتى لم<sup>8</sup> تسمع الا منه ؟ هيهات !

**38** « ان الله يدافع عن الذين آمنوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى<sup>9</sup> يدفع<sup>10</sup>  
بالكفار عن المؤمنين . وبالعصاة عن المطيعين ، وبالجهال عن العلماء .

**56** « الملك يومئذ لله » . قال ابن عطاء : الملك لله<sup>11</sup> على دوام الاحوال وجميع  
الاقوات . ولكن يكشف للعوام الملك يومئذ لابداء القهارية<sup>12</sup> والجبارية . ولا<sup>13</sup>  
يقدر أحد<sup>14</sup> ان يجحد ما عاين<sup>15</sup> .

**58** « ليرزقنهم الله رزقاً حسناً » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> في هذه الآية<sup>16</sup> : ثقة  
بالله وتوكلاً عليه وانقطاعاً عن الخلق .

**62** « ذلك بان الله هو الحق » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هو الحق . فحقق<sup>17</sup> حقيقته  
في شرك . ولا ترجع منه الى غيره : فما سواه باطل .

**73** سمعتُ ابا بكر الرازي يقول<sup>18</sup> : سمعت ابا العباس بن عطاء<sup>19</sup> في قوله :  
« وان يسلبهم الذباب شيئاً لا يستنقذوه منه » قال : دلهم بهذا على مقاديرهم . فمن  
كان أشد هيبة واعظم ملكاً ، لا يمكنه<sup>20</sup> الاحتراز من اهون الخلق واضعفه<sup>24</sup> .

(1) YH : — لذة || (2) H : + رحمة الله عليه || (3) FB : — والرضا || (4) H : مولاه || (5) H : ذكره || (6) H : وعند || (7) Y : لا || (8) YB : لا || (9) FB : — تعالى ؛ H : — ان الله تعالى || (10) FB : يدافع || (11) FB : الله الملك || (12) B : القهارية (13) H : فلا || (14) Y : — احد || (15) Y : — احد منهم || (16) H : — في هذه الآية ؛ YF : + قال || (17) B : تحقق || (18) B : — سمعت ابا بكر الرازي يقول || (19) H : + رحمة الله عليه || (20) H : يملكه || (21) Y : واضعفهم .

ليعلم بذلك عجزه وضعفه وعبوديته وذلته ، لئلا يفتخر على ابناء جنسه من بني آدم بما يملكه من الدنيا .

77 « يا ايها الذين آمنوا اركعوا واسجدوا واعبدوا ربكم » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في<sup>2</sup> قوله عز وجل<sup>3</sup> « اركعوا واسجدوا » اي<sup>4</sup> اخضعوا وانقادوا لاوامره ، وسلموا لقضائه وقدره : تكونوا من خالص عباده . « وافعلوا الخير » ابتغاء الوسيلة « لعلكم تفلحون » اي لعلكم<sup>5</sup> تجدون الطريق اليه .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : « واعبدوا ربكم »<sup>6</sup> في اداء الفرائض واجتناب المحارم .

78 « هو اجتباكم » . قال ابن عطاء : الاجتباية اورثت المجاهدة . لا المجاهدة اورثت الاجتباية .

78 « ملة ابيكم ابراهيم » . قال ابن عطاء : ملة ابراهيم<sup>7</sup> هي<sup>8</sup> السخاء والبذل والاخلاق السنية<sup>9</sup> والخروج من النفس والاهل والمال والولد .

78 « هو سماكم المسلمين من قبل » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : هو<sup>10</sup> زينكم بزينة الخواص قبل ان أوجدكم ، لانكم في القدرة عند اليجاد كما كنتم قبل اليجاد : وانما<sup>11</sup> سبق<sup>12</sup> لكم من الله تعالى<sup>13</sup> الخصوصية في أزله .

78 « واعتصموا بالله » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الاعتصام هو رؤية العجز والثقة بالقوي والرجوع اليه بالالتجاء<sup>14</sup> .

## سورة المؤمنون

(23)

1 « قد أفلح المؤمنون » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في هذه الآية : وصل الى الله تعالى والقربة والسعادة وأفلح من كان مصداقاً لله تعالى<sup>15</sup> بوعدده<sup>16</sup> .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) H : — في قوله ... اي || (3) B : جل وعز || (4) Y : قال || (5) H : — اي لعلكم || (6) F : + قال || (7) B : + عليه السلام || (8) YH : هو || (9) YFB : — السنية || (10) YH : — هو || (11) YH : — وانما || (12) H : سبقت || (13) H : — تعالى || (14) H : والالتجاء به ؛ Y : والالتجاء || (15) H : — تعالى || (16) F : لوعده .



3 « والذين هم عن اللغو معرضون ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>1</sup> : كل ما سوى الله<sup>2</sup> فهو لغو !

9 « والذين هم على صلواتهم يحافظون ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : المحافظة عليها هو حفظ السر فيها مع الله تعالى : وهو ان<sup>3</sup> لا يختلج فيه شيء سوى<sup>4</sup> الله تعالى<sup>5</sup> .

29 « وقل رب انزلي منزلاً مباركاً ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اكثر المنازل بركة المنزل الذي تسلم<sup>6</sup> فيه من هواجس النفس ووساوس الشيطان وموبقات الهوى ، وتصل فيه الى محل القربة ومنازل القدس وسلامة القلب من الاهواء والفتن والضلالات والبلوغ .

44 « انزل رسلك وعلينا تسرى ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اتبعنا الرسل الرسل والموعظة الموعظة ، كمنهم يطيعون<sup>7</sup> رسولا أو يتعظون<sup>8</sup> بوعظة . فأبوا الا ضغياناً . وكذا فعل الكريمة<sup>9</sup> : لا يحذب الا بعد الدعاء والموعظة .

58 « والذين هم بآيات ربهم يونسون ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : مطالعة الكون بابصار القلوب . فيعلم منها في حجب الغشاء . وما كان بين طرفي فناء هير فان . فيؤمنون بان خلق يفتح ابصار قلوبهم بالنظر الى المنيات .

73 « وانك لتدعوهم الى صراط مستقيم ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : وانك لتحملهم على مسانك الوصول وليس كل أحد يصلح لذلك السلوك . ولا يوفق لها الا أهل الاستقامة . وهم الذين استقاموا لله تعالى<sup>10</sup> واستقاموا مع الله تعالى<sup>11</sup> . فلم يطلبوا منه سواه . ولم يروا لانفسهم درجة ولا مقاماً .

75 « ولو رحمتهم ». قال ابن عطاء<sup>12</sup> . الرحمة من الله تعالى<sup>11</sup> على الارواح المشاهدة . ورحمته على الأسرار المراقبة . ورحمته<sup>13</sup> على القلوب المعرفة . ورحمته<sup>13</sup> على الابدان آثار الخدمة عليها<sup>14</sup> على سبيل السنة .

1 - H : رحمة الله عليه . 2 - B : تعالى . 3 - B : ان . 4 - H : سواه . 5 - H : —  
 6 - H : تعالى . 7 - YHB : منزل تسلم . 8 - HB : يطيعوا . 9 - YH : الكرام .  
 10 - HF : تعالى . 11 - H : — . 12 - H : — ابن عطاء . 13 - H : — رحمة (وعلى) .  
 14 - HB : — عيب .

111 « اني جزيتهم اليوم بما صبروا ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : صبروا على<sup>2</sup> الخلق فصبروا<sup>3</sup> مع الله تعالى .

116 « فتعالى الله الملك الحق » . قال ابن عطاء : تعالى الله<sup>4</sup> عن<sup>5</sup> ان تغيره<sup>6</sup> الدهور او تجري<sup>6</sup> عليه فوادح الامور . نفى الاشكال عن نفسه بتعاليمه ونفى الاضداد والنظراء عن نفسه بتام ملكه عز وعلا .

### سورة النور

(24)

10 « ولولا فضل الله عليكم ورحمته » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>7</sup> : لولا فضل<sup>8</sup> الله<sup>9</sup> عليكم في قبول طاعتكم لخسرتم بما ضمن لكم في آخرتكم . ولكن برحمته نجاكم من خسراتكم وتفضل عليكم .

30 « قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم » . قال ابن عطاء : ابصار الرؤوس عن محارم<sup>10</sup> الله تعالى<sup>11</sup> وابصار القلوب عما سواه .

35 « الله نور السموات والارض » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : زين الله تعالى جده<sup>12</sup> السموات باثني عشر<sup>13</sup> برجا : وهو<sup>14</sup> الحمل والثور والجوزاء والسرطان والاسد والسنبلة والميزان والعقرب والقوس والجدي والدلو والحوت . وزين قلوب المؤمنين<sup>15</sup> باثنتي<sup>16</sup> عشرة<sup>17</sup> خصلة : الدهن والانتباه والشرح والعقل والمعرفة واليقين والفهم والبصيرة وحياة القلب والخوف<sup>18</sup> والرجاء والحياء<sup>19</sup> . فما دامت<sup>20</sup> هذه البروج قائمة كان<sup>21</sup> العالم على النظام والسعة . وكذلك<sup>22</sup> ما دامت هذه الخصلة قائمة<sup>23</sup> في قلب العارف كان فيه<sup>24</sup> نور العافية وحلاوة العبادة .

(1) H : — رحمة الله عليه || (2) H : عن || (3) HB : وصبروا || (4) H : — جده || (5) H : — عن || (6) F : يغيره || (7) F : تجري || (8) H : — رحمة الله عليه || (9) B : فضله || (10) B : — الله || (11) YHB : المحارم || (12) YHB : — الله تعالى || (13) YB : — جده || (14) H : عشرة || (15) B : وهي || (16) F : قلب المؤمن || (17) YHFB : باثني || (18) FB : عشر || (19) H : — والخوف || (20) H : — والمحبة || (21) H : دام || (22) Y : يكون || (23) B : كذلك || (24) YH : — قائمة || YH : يكون فيها .

35 « لا شرقية ولا غربية » . قال ابن عطاء : لا قرب فيها ولا بعد . فالله تعالى<sup>1</sup> من البعد قريب . ومن القرب بعيد .

37 « رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هم<sup>3</sup> خزائن الودائع ومواضع الأسرار .

39 « والذين كفروا أعمالهم كسراب » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : « يحسبه الظمان ماءً حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » قلبٌ ليس فيه شيء من انوار الله تعالى . فقير بما<sup>4</sup> فيه رجوعه الى الاسباب . والفقير من يكون رجوعه الى غير الحق ؛ يحسب ان الرجوع الى غيره<sup>5</sup> يعني . وهو « كسراب بقية يحسبه الظمان ماءً » . حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً : اذا تبين له ان الرجوع<sup>6</sup> الى الاسباب شرك ، يظهر اذ ذلك له<sup>7</sup> ان الرجوع الى الحق هو الايمان . قال الله تعالى « ووجد الله عنده » . اي وجد الطريق اليه .

قال ابن عطاء<sup>2</sup> في قوله « حتى اذا جاءه لم يجده شيئاً » قال : ما وجد الخلق سوى الخلق . واني الحق ان يكون للخلق<sup>9</sup> اليه طريق<sup>10</sup> . اذ لا يعرفه سواه ولا يشهده غيره .

وقال ابن عطاء<sup>2</sup> : كل ما دون الله تعالى<sup>11</sup> فهو فقير . وكل قلب فيه محبة شيء سوى الله تعالى<sup>12</sup> فهو فقير .

48 « واذا دعوا الى الله ورسوله ليحكم بينهم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : الدعوة الى الله تعالى<sup>13</sup> بالحقيقة . والدعوة الى الرسول<sup>14</sup> بالنصيحة . ومن لم يجب داعي الله تعالى<sup>12</sup> كفر<sup>15</sup> . ومن لم يجب داعي الرسول<sup>14</sup> ضل .

63 « لا تجعلوا دعاء الرسول بينكم كدعاء بعضكم بعضاً » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> :

(1) YH : -- تعالى (2) H : -- رحمة الله عليه (3) B : -- هم (4) B : -- ما (5) B : --  
الى غيره (6) H : -- ان الرجوع (7) H : -- ان رجوعه (8) B : -- اذ ذلك (9) FB : --  
الخلق (10) YFB : -- طريقاً (11) F : -- الله تعالى (12) HF : -- تعالى (13) H : --  
(14) H : -- تعالى (15) Y : -- فقد كفر .

اي<sup>1</sup> لا تخاطبوه<sup>2</sup> مخاطبة ولا تدعوه بكنيته واسمه ، واتبعوا آداب الله تعالى<sup>3</sup> فيه بدعائه<sup>4</sup> « يا ايها النبي » و « يا ايها الرسول » .

### سورة الفرقان

(25)

2 « الذي له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : له ملك السموات والارض<sup>6</sup> : فمن أطاعه وآثره ، ملكه ملك السموات والارض .

23 « وقدمنا الى ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : اطلعناهم على اعمالهم . فطالعوها بعين الرضا . فسقطوا عن أعيننا بذلك . وجعلنا اعمالهم « هباء منثورا » .

31 « وكفى بربك هادياً ونصيراً » . قال<sup>7</sup> ابن عطاء<sup>5</sup> : هادياً الى معرفته ، نصيراً عند رؤيته ، لئلا يتلاشى العبد عند مشاهدته<sup>8</sup> .

44 « ام تحسب ان اكثرهم يسمعون او يعقلون » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : لا<sup>9</sup> تظن<sup>10</sup> انك تُسمع بندائك . انما يُسمعهم نداء الأزل . فمن لم يسمع نداء الأزل . فان نداءك له ودعوتك لا تغني ( sic ) عنه<sup>11</sup> شيئاً . واجابتهم نداءك<sup>12</sup> ودعوتك هو بركة جواب نداء الأزل ودعوته . فمن غفل او أعرض . فهو<sup>13</sup> لبعده عن محل الجواب في القدم .

45 « ألم تر الى ربك كيف مدّ الظلّ ؟ » قال ابن عطاء : اي<sup>14</sup> كيف حجب الخلق عنه ومد عليهم ستور الغفلة وحجبها .

48 « هو الذي يرسل الرياح بُشراً » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : يرسل<sup>15</sup> رياح التوبى .

(1) HFB : — اي || (2) FB : تخاطبوا || (3) H : — تعالى || (4) B : — بدعائه و Y : بدعائه فيه || (5) H : + رحمة الله عليه || (6) H : — والارض || (7) YB : — قال ... مشاهدته || (8) H : المشاهدة || (9) YB : — لا || (10) YB : أتظن || (11) Y : عنهم || (12) HFB : — نداءك و || (13) H : فانما هو || (14) F : قال اي ؛ H : قال || (15) Y : ارسل .

53 « وهو الذي مرج البحرين » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : تلاطمت الصفتان<sup>2</sup> فتلاقيا في قلوب الخلق : فقلوب<sup>3</sup> اهل المعرفة منورة بانوار الهداية ، مضئئة بضياء الاقبال ، وقلوب اهل النكرة مظلمة بظلمات المخالفات ، معرضة عن سنن التوفيق . وبينها قلوب هي قلوب العامة . ليس لها علم بما يرد عليها وما يصدر منها : ليس معها خطاب ولا لها جواب .

58 « وتوكل على الحي » . سمعت عبد الله بن علي يقول : سمعت احمد بن عطاء يقول : قال<sup>4</sup> خالي : ليس التوكل لزوم الكسب ولا تركه ؛ انما<sup>5</sup> التوكل الطمأنينة<sup>6</sup> في القلب .

63 « وعباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : هم الخواص من العباد لاضافة الحق اياهم الى اسمه الخاص وهو « الرحمن » . اعلمك بهذا انه خصهم من بين عبادته بخصائص<sup>7</sup> ولاية<sup>8</sup> من عنده : وهو ان رزقهم الشفقة على عامة عبادته . وزينهم بالاخلاق الشريفة التي هي<sup>9</sup> نتائج اخلاق المصطفى صلعم<sup>10</sup> بقوله<sup>11</sup> « انك لعلی خلق عظیم » (٤: ٦٨) وقوله<sup>12</sup> تعالى<sup>13</sup> « خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلين : » (٧: ١٩٩) . فسئل<sup>14</sup> عن ذلك فقال : ان تصل من قطعك وتعطي من حرمك وتعفو عمن ظلمك وتحسن الى من أساء اليك . هكذا وصف الله تعالى<sup>15</sup> هؤلاء الخواص من عبادته بقوله « الذين يمشون على الارض هونا والذين ... والذين ... » الى آخر القصة .

67 « والذين اذا انفقوا لم يسرفوا » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الاسراف في النفقة الانفاق<sup>16</sup> في غير مرضاة الله تعالى<sup>17</sup> . والاقطار الامسك عن واجب حق الله تعالى<sup>18</sup> .

70 « الا من تاب » . قال ابن عطاء : التوبة الرجوع من كل خلق مذموم الى كل خلق محمود .

(1) H : - رحة الله عليه || (2) B : صفتان || (3) HFB : قلوب || (4) B : - قال || (5) F : وانما || (6) H : طمأنينة || (7) B : - بخصائص ... عبادته || (8) H : الولاية || (9) H : هو || (10) Y : النبي عليه السلام || (11) Y : - عز اسمه || (12) H : - وقوله ... الجاهلين || (13) Y : - تعالى || (14) H : سئل || (15) H : عز وجل || (16) YHF : انفاق || (17) H : - تعالى .

71 « ومن تاب وعمل صالحاً فانه يتوب الى الله متاباً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : من صحح توبته بالعمل الصالح قبلت توبته .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : التوبة الرجوع من كل ما ذمه العلم الى ما مدحه .

72 « والذين لا يشهدون الزور » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : هو شهادة<sup>2</sup> اللسان من غير مشاهدة القلب .

73 « والذين اذا ذكروا بآيات ربهم لم يخروا عليها صماً وعمياناً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : لم ينكروها ولم يعرضوا عنها . بل أقبلوا على اوامرها بالسمع والطاعة ونعمة عين .

### سورة الشعراء

(26)

10 « واذا نادى ربك موسى أن ائت القوم الظالمين » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : أمره<sup>3</sup> بدعائهم الى توحيدده . وقد اشهدده عظمتده في انفرادده واحاطة<sup>4</sup> علمده وقدرته بعباده فقال « اني اخاف ان يكذبوني » (٢٦: ١٢) . فنطق لخوفه<sup>5</sup> بلسان اعظام الحق واجلاله . خوفاً من ان يرى تكذيبهم بمقال ورد عليهم من الحق : خاف من استماعه<sup>6</sup> انكاراً واشفق من مشاهدتهم على ذلك إكباراً<sup>7</sup> .

18 « قال ألم نربك فينا وليداً » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : التربية توجب حقاً<sup>8</sup> . من ذلك<sup>9</sup> حق الابوة والبنوة<sup>10</sup> . ألا ترى كيف ذكر الله تعالى في قصة موسى<sup>11</sup> وفرعون : « ألم نربك فينا وليداً » ؟ فاذا أوجبت تربية العواري<sup>12</sup> حقاً<sup>13</sup> حفظه وحرسه<sup>13</sup> . فتربية الحقيقة التي هي من الحق الى عباده أولى بحرمته ورعاية حقوقه . وهو قوله عز وجل « ربكم ورب آبائكم الأولين » (٢٦: ٢٦) .

(1) H: + رحمة الله عليه || (2) B: الشهادة || (3) B: أمرهم || (4) B: واحاط || (5) HB: بخوفه || (6) Y: استماعهم || (7) B: اكفاراً ؛ F: كفاراً || (8) B: حقين ؛ F: حقان || (9) B: من ذلك || (10) HF: النبوة || (11) YB: + عليه السلام || (12) H: العوادي || (13) B: حقاً اوجب الذي حفظه وحرمته ؛ HF: حقاً اوجب الدين حفظه وحرمته .

21 « ففررتُ منكم لما خفتكم ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : ففررت من<sup>2</sup> مجاورتكم وخفت من جرأتكم على ربكم لما لم تحفظوا حقوق الرسل<sup>3</sup> ولم أرَ عليكم علامات التوفيق .

28 « رب المشرق والمغرب » . قال ابن عطاء : منور قلوب اوليائه بالايمان ، ومشرق ظواهرهم به . ومظلم قلوب أعدائه بالكفر والعصيان<sup>4</sup> . ومظهر آثار تلك<sup>5</sup> الظلم على هياكلهم .

42 « قال نعم وانكم لمن المقربين » . قال ابن عطاء : ربّ قربٍ أورث بعداً : من " تقرب الى شيء غير الحق أورثه ذلك بعدا من الحق . والمتقرب اليه على الحقيقة ان يتقرب اليه به<sup>7</sup> لا بشيء<sup>8</sup> سواه . لأن من طلب بغيره الطريق اليه ضل . فلا " طريق اليه غيره . ولا دليل عليه سواه .

50 « لا خير انا الى ربنا منقلبون » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : من اتصلت مشاهدته بالحقيقة . احتمال معها كل وارد يرد عليه من محبوب ومكروه . ألا ترى السحرة لما صحت مشاهدتهم كيف قالوا « لا خير » ؟

62 « ان معي ربي سيهدين » . قال ابن عطاء : اي<sup>10</sup> معي ربي بعلمه وقدرته « سيهدين »<sup>11</sup> الى قربه حتى اكون معه بالمراقبة والرعاية والمحافظة والمشاهدة .

79 « والذي هو يطعمني ويسقيني » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اي هو الذي يربّيني بطعامه ويخيني بشرابه .

وقال ابن عطاء : اذا هجمت الهوية المعدن . تلاشت<sup>12</sup> الكيفية والكمية والكلية في الحواس . فيطعمه بغذاء الابرار<sup>13</sup> الذي يُسرمد<sup>14</sup> في البقاء بلا تعب ولا نصب .  
80 « واذا مرضت فهو يشفيني » . قال ابن عطاء : اذا مرضتني<sup>15</sup> روية الاغيار فان شفائي الرجوع الى مشاهدة الجبار .

1 : H : - رحمة الله عليه || 2 : B : منكم ومن || 3 : Y : الرسول عليه السلام || 4 : Y : والطفيان ||  
5 : H : ذلك || 6 : H : -- من ... بعداً || 7 : HF : -- به || 8 : FB : بلا شيء . || 9 : B : ولا ||  
10 : B : -- اي : F : ان || 11 : YB : اي || 12 : F : تلاشت || 13 : FB : الانوار || 14 : YHB :  
تسرمد || 15 : HFB : مرضني .



81 «والذي يميتني ثم يحييني» . قال ابن عطاء : الذي يميتني عنه ثم<sup>1</sup> يحييني به .

83 «رب هب لي حكما» . قال ابن عطاء : هب لي شكر ما خصصتني به من مقام الخلة «والحقي بالصالحين»<sup>2</sup> اي بالراضين<sup>3</sup> عنك في جميع الاحوال .

84 «واجعل لي لسان صدق في الآخرين» . قال ابن عطاء<sup>4</sup> : أطلق السنة امة محمد صلعم<sup>5</sup> بالثناء علي والشهادة لي ، فانك جعلتهم شهداء مقبولين .

87 «ولا تخزني يوم يبعثون» . قال ابن عطاء : لا تشغلي بالخلة عنك وافيض<sup>6</sup> علي انوار رختك لكلا اغيب عن مشاهدتك بروية شيء سواك .

89 «الا من أتى الله بقلب سليم» . قال ابن عطاء<sup>4</sup> : قلب خال من الاشتغال بشيء سوى مولاه ، سلم له الطريق اليه . فلم يعرج على شيء سواه .

وقال ابن عطاء<sup>4</sup> : هو<sup>8</sup> الذي يلقي الله تعالى<sup>9</sup> وليست<sup>10</sup> له همة سواه .

وقال ابن عطاء : قلب سليم اي<sup>11</sup> سليم<sup>12</sup> من غير الله تعالى .

وقال ايضا : السليم الذي لا يشوبه شيء من آفات الكون .

وقال ايضا : السليم<sup>13</sup> الفارغ من الهواجس والموارد .

114 «وما انا بطارد المؤمنين» . قال ابن عطاء : ما انا بمعرض عنم اقبل على ربه .

212 «انهم عن السمع لمعزولون» . قال ابن عطاء<sup>4</sup> : يسمعون ولا يفهمون . كما أخبر الله<sup>14</sup> عن قوم<sup>15</sup> انهم ينظرون ولا يرون<sup>16</sup> ، كذلك هؤلاء يسمعون ولا يفهمون لانهم عن السمع لمعزولون : حرموا فهم معاني السماع .

215 «واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين» . سمعت منصور بن عيسى يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>4</sup> في قوله «واخفض جناحك» يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>4</sup> في قوله «واخفض جناحك»

(1) B : — ثم || (2) H : + قال || (3) H : الراضين || (4) H : : رحمة الله عليه || (5) Y : عليه السلام || (6) B : فافض || (7) Y : — قال ابن عطاء || (8) H : — هو || (9) H : — تعالى || (10) H : وليس ؛ Y : ولا يكون || (11) B : — اي || (12) FB : سلم || (13) H : — وقال ايضا السليم || (14) YB : + تعالى || (15) H : قولهم (sic) || (16) B : يبصرون .

قال : ليتن لهم جانبك ، فانهم على حد<sup>1</sup> الرسم بالعبادة لا التحقق<sup>2</sup> به<sup>3</sup> ، ولا متوثب<sup>4</sup> على الله تعالى<sup>5</sup> اشد من قارئ ألبس قبص النسك .

220 « انه هو السميع العليم » . قال ابن عطاء : سمع لدعوات عباده ، عليم بوجوه مصالحهم .

227 « وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : سيعلم المعرض عنا ما الذي فاته منا .

### سورة النمل

(27)

« فلما جاءها نودي ان بورك من في النار ومن حولها » . قال ابن عطاء : اصابتك بركة<sup>7</sup> النار بموارد الانوار عليك ومخاطبة الحق إياك . فانك أنست في الظاهر ناراً فانست بها . وكان في الحقيقة انواراً . فزال عنك أنسك بها<sup>8</sup> وخصك بالانس بمنورها . وكلمك<sup>9</sup> وثبتك<sup>10</sup> عند الكلام ، وخصصت<sup>11</sup> بها من بين جميع الرسل .

15 « ولقد آتينا داود وسليمان علماً » . قال ابن عطاء : علماً بربها وعلماً بنفسها<sup>12</sup> . فاثبت لها علمها بربها<sup>13</sup> علماً بانفسها<sup>14</sup> واثبت لها علمها بانفسها<sup>15</sup> حقيقة العلم بالله . لذلك قال<sup>16</sup> علي بن ابي طالب<sup>17</sup> رضي الله عنه<sup>18</sup> : من عرف نفسه فقد عرف ربه .

16 « وورث سليمان داود » . قال ابن عطاء : ورث منه صدق اللجوء<sup>19</sup> الى ربه وتهمة نفسه في جميع الاحوال .

(1) H : جد || (2) F : المتحقق ؛ Y : التحقيق || (3) Y : — به || (4) H : ثبوتة || (5) H : — تعالى || (6) H : + رحمة الله عليه وعليهم || (7) B : — بركة || (8) Y : — بها || (9) Y : فكلمك || (10) B : واثبتك || (11) YF : خصصت || (12) YHFB; Bašir Ağa : بربه ... بنفسه || (13) YFB : لهم علمهم بربهم ؛ H : بالله ؛ YFB (14) : بأنفسهم ؛ H : علم انفسهم || (15) YFB : لهم علمهم بأنفسهم || (16) H : — أمير المؤمنين || (17) Y : — بن ابي طالب || (18) B : صلوات الله عليه ؛ H : كرم الله وجهه || (19) H : الالتجاء .

19 « وادخلني برحمتك في عبادك الصالحين » . قال ابن عطاء : حبيني الى عبادك الصالحين<sup>1</sup> .

21 « لأعذبتّه عذاباً شديداً » . قال ابن عطاء : لاجوجنّه الى اجناسه .

34 « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : اذا ظهر سلطان الحق وتعظيمه في القلب ، تلاشت<sup>3</sup> الغفلات واستولت عليه الهيبة والاجلال<sup>4</sup> . فلا يبقى فيه تعظيم شيء<sup>5</sup> سوى الحق<sup>6</sup> ، ولا يشغل<sup>7</sup> جوارحه الا بطاعته ، ولسانه الا بذكره ، وقلبه<sup>8</sup> الا بالاقبال عليه .

40 « انا آتيك به » . قال ابن عطاء : انا آتيك به اي بالله تعالى<sup>9</sup> لا بالحيل .

40 قال ابن عطاء في قوله « ومن شكر فانما يشكر لنفسه » . « ومن تزكى فانما يتزكى لنفسه » (٣٥: ١٨) . و « ان احسنتم ، احسنتم لأنفسكم » (١٧: ٧) . قال : ليس للحق فيها<sup>10</sup> قليل ولا كثير . فانه أجلّ من أن يلحقه ثناء مثنٍ او شكر شاكر . أخبر ان العلو والشرف والجلال له دونهم .

48 « وكان في المدينة تسعة رهط يفسدون في الارض » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : يتبعون عورات الناس<sup>11</sup> ولا يقبلون لهم عثرة ولا يسترون لهم خزية<sup>12</sup> .

50 « ومكروا مكراً ومكرنا مكراً » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : ما كان منه في القرب فهو مكر ، وما كان منه في البعد فهو حجاب .

59 « وسلام على عباده الذين اصطفى » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> في قوله « وسلام على عباده » قال : من سلم الله تعالى<sup>13</sup> عليه في أزله ، سلم من المكاره في أبده<sup>14</sup> .

60 « حدائق ذات بهجة » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : اذ بهج<sup>15</sup> السرُّ بما ظهر بهي قلب العبد من الرب ! والبهجة نور يظهر فلا يبقى معها شيء من الظلمة : لا

(1) H: — قال... الصالحين || (2) H: + رحمة الله عليه || (3) FB: تلاشي || (4) H: والاحوال || (5) H: لشيء || (6) Y: الله تعالى ؛ B: + تعالى || (7) Y: يشتغل || (8) H: ولا قلبه || (9) H: — تعالى || (10) H: فيه || (11) H: النساء || (12) H: حرمة || (13) H: — تعالى || (14) H: الابد || (15) B: أبهج .

ظلمة الجهل ، ولا ظلمة الريب والشك ، ولا الاشتغال بشيء سواه . وعلامته السكون بالله<sup>1</sup> والانقطاع الى الله<sup>2</sup> والاعتماد عليه .

61 « أمّن جعل الارض قرارا وجعل خلالها انهاراً » . قال ابن عطاء : النفس خلقت من الارض ، فسيماها الله تعالى بها لمجاورتها لها وقربها منها<sup>3</sup> ، فقال : من جعل للنفوس القرار عند المناجاة في اوان الخدمة ، « وجعل خلالها انهاراً » : السنة ناطقة بالذكر وأعيناً ناظرة بالعبرة ، واسماعاً واعية عن الحق مخاطباته على لسان السفراء والوسائط ؛ وجعل لهذه<sup>4</sup> الانفس أئمة وهم « الرواسي » والقطب<sup>5</sup> من الأولياء ؛ يرجعون اليهم عند العثرات فيقومونهم بتقويم الحق ويردونهم الى طرق الرشاد<sup>6</sup> . « وجعل بين البحرين حاجزاً » اي<sup>7</sup> بين اوقات الغفلة<sup>8</sup> ووقت الذكر<sup>9</sup> . « إله مع الله ؟ »<sup>10</sup> : هل أحد يستحق الالهية الا من يقدر على مثل هذه اللطائف ؟

62 « أمّن يجيب المضطر اذا دعاه » . قال ابن عطاء في هذه الآية : احوال المضطر أن يكون كالغريق او كالمتعطل<sup>11</sup> في مفازة قد اشرف على الهلاك . وقال ابن عطاء<sup>12</sup> : المضطر المنقطع عن جميع الخلائق<sup>13</sup> والغريق في بحار البلاء .

64 « أمّن يبدأ الخلق ثم يعيده » قال ابن عطاء<sup>14</sup> : أبدأ الخلق بقدرته وافناهم بشيئته ، ولم يكن فيها الا<sup>15</sup> اظهار القدرة وانفاذ المشيئة .

64 « قل هاتوا برهانكم » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : صححوا برهانكم لتعلموا ان لا برهان لكم .

88 « وترى الجبال تحسبها جامدة وهي تمر مر السحاب » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : الايمان ثابت في القلب<sup>16</sup> كالجبال الرواسي<sup>17</sup> ، وانواره تخرق الحجاب<sup>18</sup> الأعلى .

(1) YB : + تعالى || (2) Y : + تعالى || (3) H : — منها || (4) B : هذه || (5) B : الانفس قائمة لهم الرواسي أئمة القطب || (6) H : + قوله تعالى || (7) H : — اي || (8) H : الذكر || (9) H : واوقات الغفلة || (10) H : — إله مع الله || (11) H : كالمعطل || (12) B : — وقال ابن عطاء ؛ H : + رحمة الله عليه || (13) HB : الخلائق || (14) H : + رحمة الله عليه || (15) H : — الا || (16) H : قلب العبد || (17) FB : كالجبل الراسي || (18) HFB : الحجب .

وقال : ان قول « لا اله الا الله » يسري كالسحاب حتى يقف بين يدي الله تعالى<sup>1</sup> . فيقول الله تعالى<sup>2</sup> : اسكني مدحتي . فوعزتي<sup>3</sup> وجلالي ، ما اجريرتك على لسان عبد من عبيدي فاعذبه بالنار !  
قال ابن عطاء في قوله<sup>4</sup> « وهي تمر مر السحاب » قال<sup>5</sup> : لا تلتفت<sup>4</sup> الى شيء سواه ولا لها<sup>7</sup> قرار مع غيره .

88 « صنع الله الذي اتقن كل شيء » . قال ابن عطاء : ربوبيته التي ترد<sup>8</sup> الاشباح الى قيمها<sup>9</sup> وتحمل<sup>10</sup> الاسرار والقلوب الى مستقر<sup>11</sup> قرارها<sup>12</sup> . وجعل خلقه معادا<sup>13</sup> اليه منتهاهم . فالسعيد من لزم حده . والشقي من عدا طوره .

## سورة القصص

(28)

4 « ان فرعون علا في الارض » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : استكبر وافتخر بنفسه<sup>15</sup> ونسي عبوديته .

7 « فاذا خفت عليه فألقه في اليم » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : ما دمت<sup>16</sup> تحفظ نفسك بتدبيرك فهي على شرف الهلاك . فاذا أزلت<sup>17</sup> عنها تدبيرك وسلمتها الى مديرها ، فحينئذ<sup>18</sup> يرجي لها الخلاص .

9 « وقالت امرأة فرعون قرة عين لي ولك » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : « قرة عين لي » اشارة الى الحق ، « ولك » لا لانك<sup>19</sup> كفرت واشركت .

10 « واصبح فؤاد ام موسى فارغاً » . قال ابن عطاء<sup>20</sup> : اصبح فؤاد ام موسى فارغاً من الاهتمام بموسى<sup>21</sup> ، لما أيقنت من ضمان الله تعالى لها فيه بشراة<sup>22</sup> .

(1) HB: عز وجل || (2) B: — تعالى || (3) HF: — فوعزتي || (4) B: — في قوله || (5) HB: — قال || (6) HF: يلتفت || (7) H: له || (8) B: رد ؛ F: يرد ؛ Y: رددت || (9) B: قيمتها || (10) YB: وخمل ؛ F: ويحمل ؛ H: وتجمل || (11) YH: مستقرها || (12) YH: — قرارها || (13) YH: مقاماً || (14) H: + رحمة الله عليه || (15) Y: لنفسه || (16) F: دامت || (17) H: زالت || (18) YHB: حينئذ || (19) B: انك || (20) H: — قال ابن عطاء || (21) B: + عليه السلام || (22) H: قوله تعالى .

رادّوه اليك» (٧: ٢٨). «إن كادت لتبدي به» أي تظهر ما أوحى اليها في السرّ من حفظ<sup>1</sup> موسى وردّه اليها، ومنع أيدي الظلمة عنه.

10 «لولا أن ربطنا على قلبها». قال ابن عطاء: لولا ما أمرناها به من الكتمان خالها لأظهرت ما ضمن الله تعالى لها في موسى<sup>2</sup>.

17 «رب بما انعمت علي فلن أكون ظهيراً للمجرمين». قال ابن عطاء: العارف بنعم الله تعالى<sup>3</sup> من لا يوافق من خالف ولي نعمته. والعارف بالمنعم من لا يخالفه في حال من الأحوال.

18 «فاصبح في المدينة خائفاً يترقب». قال ابن عطاء: خرج منها خائفاً من قومه<sup>4</sup> يترقب مناجاة ربه.

وقال أيضاً<sup>5</sup>: خائفاً على<sup>6</sup> نفسه يترقب نصرة ربه<sup>7</sup>.

24 «رب اني لما انزلت الي من خير فقير». قال ابن عطاء<sup>8</sup>: نظر من العبودية الى الربوبية فخشع وخضع وتكلم بلسان الافتقار بما ورد على سره من انوار الربوبية. فافتقاره<sup>9</sup> افتقار العبد الى مولاه في جميع احواله. لا افتقار سؤال وطلب<sup>10</sup>.  
26 «ان خير من استأجرت القوي الأمين». قال ابن عطاء<sup>11</sup>: القوي في دينه. الأمين في جوارحه.

29 «فلما قضى موسى الأجل». قال ابن عطاء<sup>11</sup>: لما تمّ له أجل<sup>12</sup> المحنة<sup>13</sup> ودنا ايام القرية والنزلة واطهار انوار النبوة عليه «سار باهله» ليشاركه في لطائف الصنع.

35 «ونجعل لكما سلطاناً». قال ابن عطاء: أجمع لكما<sup>14</sup> سياسة الخلافة مع اخلاق النبوة.

(1) H: حفظه (- موسى) | (2) B: + عليه السلام + H: لموسى | (3) H: - تعالى | (4) F: - من قومه - YH: - أيضاً | (6) Y: من | (7) B: + عز وجل | (8) H: + رحمة الله عليه - (9) B: - عليه سلام | (10) HF: ولا طلب | (11) B: قال بعضهم | (12) Y: الاجل في | (13) HB: المحنة | (14) YFB: - اجمع لكما.

41 « وجعلناهم أئمة يدعون الى النار ». قال<sup>1</sup> ابن عطاء<sup>2</sup> : نزع عن<sup>3</sup> اسرارهم التوفيق وانوار التحقيق . فهم في ظلمات نفوسهم ، لا يدلون على سبيل الرشيد ولا يسلكونه . فسماهم الله أئمة يدعون الى النار .

46 « وما كنت بجانب الطور اذ نادينا ». قال ابن عطاء : اجبنا سؤال من دعانا على الطور ، وجعلنا ما طلبه لامته<sup>4</sup> لامتك ، اجلالاً لقدرك وعظيم<sup>5</sup> محلك .

56 « انك لا تهدي من أحببت ». قال ابن عطاء : انك لا تسأل الهداية لمن تحبه طبعاً . وانما تسأل الهداية لمن نجبه . فتكون محبتك له حقيقة ، لانك لا تحب على الحقيقة الا من نجبه . حاشا بيننا<sup>6</sup> المخالفة<sup>7</sup> .

79 « فخرج على قومه في زينته ». قال ابن عطاء<sup>2</sup> : أزين ما تزين به العبد المعرفة . ومن نزلت درجاته عن درجات العارفين . فأزين ما تزين به طاعة ربه . ومن تزين بالدنيا فهو مغرور في زينته .

83 « جعلناها للذين لا يرون علوا في الارض ولا فسادا ». قال ابن عطاء : « العلو »<sup>8</sup> النظر الى النفس « والفساد »<sup>8</sup> النظر الى الدنيا .

وقال ابن عطاء في هذه الآية : « علوا في الارض » اي اقبالاً على النفس ورضاً بما ياتي ، « والفساد » السكون<sup>9</sup> الى الافعال والاقوال .

84 « من جاء بالحسنة فله خير منها ». قال ابن عطاء<sup>2</sup> : لا<sup>10</sup> ثواب خير من الطاعة الا الروية . والروية فضل لا ثواب .

وقال ايضا<sup>11</sup> : معرفة الله<sup>12</sup> بالوحدانية أصل الحسنات . وبها تكون الحسنة حسنة .

وقال : من قبلت منه حسنة ، أسقط<sup>13</sup> عنه رؤيتها وفتح<sup>14</sup> عليه روية المنه

بها<sup>15</sup> . وهو<sup>16</sup> خير من الحسنة التي وفق لها .

(1) Y: — قال ... النار || (2) H: + رحمة الله عليه || (3) B: من || (4) H: — لامته || (5) YHB: وعظم || (6) B: نبينا صلعم || (7) H: — حاشا بيننا المخالفة || (8) B: + هو || (9) F: والسكون || (10) B: — لا || (11) YFB: وقال ابن عطاء : H: — ايضا || (12) YB: + تعالى || (13) H: سقط || (14) HF: وفتحت || (15) B: — بها || (16) H: وهي .



85 « ان الذي فرض عليك القرآن » . قال ابن عطاء : ان الذي يسر عليك القرآن قادر<sup>1</sup> ان يردك الى وطنك الذي منه ظهرت حتى تشاهده<sup>2</sup> بسرك على دوام أوقاتك .  
وقال ابن عطاء : ان الذي حفظك في اوقات المخاطبة « لرادك » الى وطنك من المشاهدة .

88 « كل شيء هالك الا وجهه » . قال ابن عطاء : في كشف الذات هلكة وحرقة . قال الله تعالى<sup>3</sup> « كل شيء هالك الا وجهه » .

### سورة العنكبوت

(29)

2 « أحسب الناس ان يتركوا أن يقولوا آمناً وهم لا يفتنون » . قال ابن عطاء :  
ظن لخلق انهم يُتركون مع دعاوي المحبة ولا يطالبون بحقائقها . وحقائق<sup>4</sup> المحبة هي صب البلى<sup>5</sup> على المحب وتلذذه بالبلاء : فبلاء<sup>6</sup> يلحق جسده . وبلاء يلحق قلبه<sup>7</sup> . وبلاء يلحق سره . وبلاء يلحق روحه . فبلاء النفس في الظاهر الامراض والنحن<sup>8</sup> . وفي<sup>9</sup> الحقيقة ضعفها عن القيام بخدمة القوي العزيز . بعد مخاطبته اياه بقوله « وما خلقنا الجن والانس الا ليعبدون » (51 : 56) . وبلاء القلب تراكم الشوق ومراعاة ما يرد عليه في الوقت بعد الوقت<sup>10</sup> من ربه . والحفاظة على احواله مع الحرمة والهيبة . وبلاء السر هو المقام مع من لا مقام لخلق<sup>11</sup> معه والرجوع الى من لا وصول لخلق<sup>12</sup> اليه . وبلاء الروح الحصول في القبضة والابتلاء بالمشاهدة . وهذا ما<sup>13</sup> لا طاقة لأحد فيه .

3 « فليعلمن الله الذين صدقوا وليعلمن الكاذبين » . قال ابن عطاء : يتبين صدق العبد<sup>14</sup> من كذبه<sup>15</sup> في اوقات الرخاء والبلاء : من<sup>16</sup> شكر في أيام الرخاء

(1) B: 1 على (2) H: يشاهدك : YF: تشهد (3) F: — تعالى (4) H: فحقائق (5) B: ابتلاء (6) B: بلاء (7) F: — جسده ... قلبه (8) H: والحنى (9) H: في (10) H: وقت ... وقت (11) YH: للخلق (12) HF: للخلق (13) Y: بما (14) H: العباد (15) H: كذبه (16) B: فن .

وصبر في أيام البلاء فهو من الصادقين . ومن بطر في أيام الرخاء وجزع في أيام البلاء ، فهو من الكاذبين .

17 « فابتغوا عند الله الرزق » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اطلبوا الرزق بالطاعة والاقبال على العبادة .

26 « اني مهاجر الى ربي » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اي<sup>2</sup> اني<sup>3</sup> راجع الى ربي من جميع<sup>4</sup> ما لي وعلي<sup>5</sup> . والرجوع<sup>6</sup> اليه بالانفصال عما دونه . ولا يصح لأحد الرجوع اليه وهو متعلق بشيء من الكون . حتى ينفصل عن الاكوان أجمع ولا يتصل بها .

27 « وآتيناه أجره في الدنيا » . قال ابن عطاء : اعطيناه في الدنيا المعرفة والتوكل « وانه في الآخرة لمن الصالحين »<sup>7</sup> : لمن الراجعين الى مقام العارفين .

41 « مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء كمثل العنكبوت » . قال ابن عطاء : من اعتمد شيئاً سوى الله تعالى<sup>8</sup> . فهو هباء لا حاصل له . وهلاكه في نفس ما اعتمد . ومن اتخذ سواه ظهيراً . قطع عن نفسه سبيل<sup>9</sup> العصمة . وردت الى حوله وقوته : كالعنكبوت « اتخذت بيتاً » ظن انه يكتنه . واوهن البيوت بيت<sup>10</sup> ظن بانيه انه عامره او به قيامه : فهدمه حين بناه وخربه<sup>11</sup> حين عمّره .

45 « ان الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : بركة<sup>12</sup> الصلاة تذهب بعقاب الفحشاء ونيات المنكر<sup>13</sup> .

وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : الصلاة المقبولة تمنع<sup>15</sup> صاحبها ان يشينها<sup>16</sup> بطلب<sup>17</sup> عوض<sup>18</sup> عليها او روية نفس فيها .

45 « ولذكر الله اكبر » . قال ابن عطاء : ذكر الله<sup>19</sup> لكم<sup>20</sup> اكبر من ذكركم له . لأن ذكره بلا علة وذكركم مشوب بالعلل والأمانى والسيئات .

(1) H: — رحمة الله عليه (2) YHB: — اي (3) F: — اني (4) B: — من جميع (5) H: — وعلي (6) H: وقاصد (7) HB: — قال ... الصالحين (8) HF: — تعالى (9) B: سبل (10) B: « وان اوهن البيوت لبيت » (11) HF: وخرابه (12) YH: بركات (13) B: — قال ... المنكر (14) HF: رحمة الله عليه (15) F: يمنع (16) HF: — يشينها (17) HF: لا يطلب (18) HF: عوضاً (19) Y: — تعالى (20) H: — لكم .

وقال ايضاً : ذكرك له استجلاب نفع ، وذكره لك اكرام وفضل<sup>1</sup> .  
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن  
عطاء في قوله<sup>2</sup> « ولذكر الله اكبر » : اكبر<sup>3</sup> من ان يُسبى على صاحبه عقاب  
الفحشاء .

وقال ايضاً : ذكر<sup>4</sup> الله اكبر من ان يبقي على<sup>5</sup> ذاكره<sup>6</sup> شيئاً سوى  
مذكوره .

60 « وكأين من دابة لا تحمل رزقها الله يرزقها » . قال ابن عطاء : يرزقها  
بالتوكل . ويرزقكم بالطلب .

69 « وإذنين جاهدوا فينا » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : جاهدوا في رضانا . لنهدينهم  
الوصول الى محل الرضوان .

وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : المجاهدة هي صدق الافتقار الى الله تعالى<sup>9</sup> بالانقطاع  
عن كل ما سواه .

« لنهدينهم سبلنا » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : هو<sup>10</sup> سرّ مجرد في قلبه مع الحق  
يسقط الكل عنه .

وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : المجاهدة على قدر الطاقة . والعناية على قدر الكفاية .  
سمعت ابا نصر منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول<sup>11</sup> :  
سمعت<sup>12</sup> ابا العباس بن عطاء رحمة الله عليها<sup>13</sup> يقول<sup>14</sup> : صدق المجاهدة الانقطاع  
الى الله تعالى<sup>9</sup> عن كل ما سواه .

1 : B ; وتفضل 2 : B ; - تعالى 3 : HFB ; - اكبر 4 : H ; - ذكر 5 : YH ;  
- صاحبه 6 : Y ; - ذاكره 7 : H ; وذاكره 7 : H ; شيء 8 : H ; - رحمة الله عليه 11 :  
9 : HF ; - تعالى 10 : HF ; - هو 11 : H ; - يقول 12 : F ; - قال 12 : YHB ; قال  
يو 13 : H ; عليه 14 : YB ; - رحمة ... يقول .

## سورة الروم

(30)

26 « وله من في السموات ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الكل له . فمن طلب البعض من الكل من غيره ، فقد أظهر نذالته وأنبأ عن قدره ومجده .

29 « بل اتبع الذين ظلموا اهواءهم بغير علم ». قال ابن عطاء<sup>2</sup> : الظالم من اتبع نفسه هواها . ومن فعل ذلك . اعرض عن الحق . ومن اعرض عن الحق<sup>3</sup> ، حرم عليه الرجوع الى الحق . فان الحق عزيز ، والطريق اليه عزيز .

30 « فطرة الله التي فطر الناس عليها ». قال ابن عطاء<sup>4</sup> : الفطرة ما فطرهم عليه وثبتها في اللوح المحفوظ وقال : خلقة الله التي خلق الناس عليها . وهو ما حلاهم به في الازل من السعادة والشقاوة . فلا<sup>5</sup> يبدل عنده القول فيهم ولا يغير . « ذلك الدين القيم » . قال : الطريق الواضح لاهل الحقائق . فمن نظر الى سابق القضاء ، علم ان افعاله لا تؤثر<sup>6</sup> فيه شيئاً . ومن نظر الى نفسه واحواله وافعاله ، فهو رهين فعله وأسير نفسه .

31 « منيبين اليه واتقوه » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : راجعين اليه من الكل . خصوصاً من ظلمات النفوس<sup>8</sup> . مقيمين معه على حد آداب العبودية ، لا يفارقون عرصته<sup>9</sup> بحال ولا يرجون غيره ولا يخافون سواه . هذا حد<sup>9</sup> « المنيبين اليه<sup>10</sup> » ان شاء الله تعالى<sup>11</sup> .

40 « الله الذي خلقكم ثم رزقكم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : رزقكم العلم به والرجوع اليه .

46 « ومن آياته ان يرسل الرياح مبشرات » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : يرسل الرياح المكنونة في خزائنه على ارواح<sup>12</sup> اهل صفوته فيبشرهم بمحل التمكن والتمكين .

(1) H : — ابن عطاء (2) H : + رحمة الله عليه (3) B : عنه (4) HF : + رحمة الله عليه (5) B : لا (6) FB : يؤثر (7) B : النفس (8) F : عن صفته (9) H : هو اجر (10) FB : — اليه (11) HF : — تعالى (12) H : — ارواح .

52 « فانك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : لن يسمع<sup>2</sup> دعائك الا من أسمعناه في الأزل خطابنا ووقفناه لجواب الخطاب على التصواب . فاذا سمع خطابك . أجابك<sup>3</sup> بالجواب الاول . لان الخطابين واحد : احدهما بسبب<sup>4</sup> وواسطة<sup>5</sup> . والآخر عن المسبب والمشاهدة .

## سورة لقمان

(31)

2 « تلك آيات الكتاب الحكيم » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : انوار الخطاب بحكمك لك وعليك .

14 « ان شكرني ولوالديك » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : اشكره حيث اوجدك . فكثير<sup>2</sup> . سمعت سيدي الجنيد<sup>3</sup> يقول في خلال كلماته<sup>4</sup> : « اشكر من كنت منه على بل حتى خلقك . واشكر لوالديك<sup>5</sup> اذ هما سبب كونك . فمن استغرقه شكر المسبب . فوطعه عن شكر المسبب . ومن لم يتحقق في شكر المسبب . رد<sup>6</sup> ان شكر المسبب .

15 « واتبع سبيل من اذنب اي » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : صاحب من ترى عليه شكر<sup>10</sup> انوار خدمتي .

20 « واسبغ عليكم نعمة ظاهرة وباطنة » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : النعم<sup>12</sup> الظاهرة الاسلام والنعم الباطنة الايمان .

وقال ابن عطاء في هذه الآية<sup>13</sup> : « الظاهرة<sup>14</sup> » خدمة الظاهر<sup>15</sup> . والباطنة نور المعرفة .

1 : H . رحمة الله عليه : 2 : YB : تسمع : 3 : YB : اجاب : 4 : B : سبب<sup>4</sup> وواسطة<sup>5</sup> .  
5 : Y : وكثيراً : 6 : H : رحمة الله عليه : 7 : B : كلامه : 8 : YH B : والديك :  
9 : H : رحمة الله عليه في هذه الآية : 10 : Y : في هذه الآية : 11 : HB : انوار : 12 : B : قال :  
منه : 12 : HB : النعم : 13 : HB : في هذه الآية : 14 : Y : في قوله اسبغ ... قال : 15 : B :  
نعمه ظاهرة : 15 : H : الظاهرة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يذكر عن ابن عطاء في هذه الآية<sup>1</sup> : « ظاهرة » ما يعلم الناس من حسناتك و « باطنة » ما لا يعلمه الا الله تعالى<sup>2</sup> من سيئاتك . والظاهر بنعيم الدنيا . والباطن بنعيم الآخرة .

27 « ما نفذت كلمات الله » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : « ما نفذت كلمات الله » اي<sup>4</sup> علم كتابه وعجائب حكمته .

31 « ان في ذلك لآيات لكل صبار شكور » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : الشكور الذي يكون شكره على البلاء كشكر غيره على النعماء .

### سورة السجدة

(32)

9 « ثم سواه ونفخ فيه من روحه » . قال ابن عطاء : قومه بفنون الآداب ونفخ فيه الروح الخاص الذي فضله على سائر الأرواح لما كان له عنده من محل التمكين . وما كان فيه من تدبير الخلافة ومشافهة الخطاب .

13 « ولو شئنا لأتينا كل نفس هداها » . قال ابن عطاء : لو شئنا لوفقنا كل عبد لطلب مرضاتنا . « ولكن حق القول مني » بالوعد والوعد ل يتم الاختيار .

13 « لأملأن جهنم من الجنة والناس أجمعين » . قال ابن عطاء : « حق القول » بالوعد والوعد ولا بد من الخنة ل يتم الاحكام على ما جرى في الأزل .

16 « تتجافى جنوبهم من المضاجع » . قال ابن عطاء : جفت جنوبهم ان تسكن على بساط الغفلة وطلبت بساط القرية والمناجاة . وأنشد :  
جفت عيني عن التغميض حتى كان جفونها عنها تصار

(1) B: في قوله تعالى « نعمة ... » قال F: في قوله « نعمة ظاهرة » قال ما يعلم B: H: في قوله « ظاهرة » قال ما يعلم A: (2) H: - تعالى (3) H: رحمة الله عليه في قوله « ما نفذت » Y: في قوله (4) YH: قال (5) H: رحمة الله .

كأن جفونها سُملت بشوك فليس لنومة<sup>1</sup> فيها قرار  
أقول وليلي تزداد طولاً أيا ليلى لقد بعد النهار

16 « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً ». قال<sup>2</sup> ابن عطاء<sup>3</sup> : قوم يدعونه خوفاً من  
خطئه وطمعاً في ثوابه . والأوساط يدعونه خوفاً من اعتراض الكدورة في المحبة وصفاء  
المعرفة . والأجلة<sup>4</sup> يدعونه خوفاً من قطعه وطمعاً في دوام الوداد<sup>5</sup> : لأن الخوف من  
شرائط الأيمان .

17 « فلا تعلم نفس ما أخفى لهم من قرة أعين » . قال ابن عطاء : قرت أعينهم<sup>6</sup>  
بما سبق لهم من حسن الموافقة مع ربهم .

18 « أفمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » . قال ابن عطاء : من كان في بصيرة  
الطاعة ولا يمان لا يستوي مع من هو في ظلمات<sup>7</sup> الفسق والعصيان .

24 وجعلنا منهم أئمة يهدون بأمرنا » . قال ابن عطاء : القدرة أسرتهم والمتبينة  
صرفتهم . فلا المتبينة مصروفة ولا القدرة مردودة .

27 أو لم يروا أنا نسوق الماء إلى الأرض « قال ابن عطاء : يُوصَلُ<sup>8</sup> بركات  
الموعظ في الثواب القدسية المعرضة عن الحق فتتعظ بتلك المواعظ .

## سورة الاحزاب

(33)

1 « يا ايها النبي اتق الله » . قال ابن عطاء في<sup>9</sup> قوله « يا ايها النبي »<sup>9</sup> يا ايها  
خبر عني<sup>10</sup> خبراً صدق والعارف بي<sup>11</sup> معرفة حقيقة<sup>12</sup> « اتق الله » في<sup>13</sup> ان<sup>14</sup>  
يكون لك التفات الى شيء سواي .

1 HF: لنومه 2 HB: - ابو العباس 3 H: 13: رحمة الله عليه 4 YH: - في قوله  
يدعونه ... قال 4 B: والأجلة 5 F: 15: الوداد 6 H: 16: قرة أعين 7 H: 17: ظمة 8  
H: 8: توصل 9 Y: توصل 10 B: 8: - في قوله ... النبي 9 Y: 9: + اي 10 YF: عن 11  
HF: 11: في 12 H: 12: الحقيقة 13 H: 13: - في 14 H: 14: وان .



سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : للتقوى<sup>1</sup> ظاهر وباطن . فظاهرها محافظة الحدود وباطنها<sup>2</sup> النية والاخلاص .

سمعت ابا الحسين الفارسي يقول : سمعت ابن عطاء يقول : المتقي من اتقى رؤية تقواه .

8 « وليسأل الصادقين عن صدقهم » . قال ابن عطاء : يسألهم عن توسلهم بصدقهم<sup>3</sup> الى من لا يتوسل<sup>4</sup> اليه الا به . فعندها تذوب جسومهم وتنقطع آمالهم . ويصير<sup>5</sup> صدقهم كذباً وصفائهم كدراً ويستوحش<sup>6</sup> العبد من حسن افعاله<sup>7</sup> . ومن رغب فيما<sup>8</sup> لا خطر له . اغفل عما<sup>9</sup> فيه الأخطار .

31 « ومن يَمُنُّ منكنَّ لله ورسوله » . قال ابن عطاء : من يختار صحبة الرسول<sup>10</sup> منهن على الدنيا من القائنات . وهي التي تخضع للرسول<sup>10</sup> وتذل له . ولا تخالفه . « وتعمل صالحاً » . وتتبع<sup>10</sup> مراد الرسول<sup>11</sup> فيما يريد .

33 « وانما يريد الله ليذهب عنكم الرجس » . قال ابن عطاء : يذهب عن نفوسكم رجس الفواحش ويطهر قلوبكم بالآيمان والرضا والتسليم .

35 « ان المسلمين والمسلمات ... والصادقين والصادقات ... والذاكرات » . قال ابن عطاء : لم<sup>12</sup> يبلغ أحد الى مقام الصدق بالصوم والصلاة ولا بشيء من الاجتهاد . ولكن وصل الى مقام الصدق بان طرح<sup>13</sup> نفسه بين يديه وقال : انت ! انت ! ولا بد لنا منك .

وقال ابن عطاء<sup>14</sup> : « ان المسلمين »<sup>15</sup> الذين اسلموا وانقادوا وآمنوا وصدقوا<sup>16</sup> وقتلوا<sup>17</sup> ودعوا الله تعالى على الاخلاص . وصدقوا الله تعالى في وعده .

(1) FB: التقوى || (2) YFB: فظاهره ... وباطنه + H: وظاهره || (3) H: عطاء ليجزي الله الصادقين بصدقهم وليسأل الصادقين عن صدقهم + F: قال ابن عطاء في رواة ليجزي الله الصادقين بصدقهم الى من لا وسيلة + Y: قال ابن عطاء في قوله ليجزي ... ويسأل صدقهم قال || (4) B: وسيلة + (5) YHF: وصار || (6) YHF: واستوحش || (7) H: + قال ابن عطاء || (8) B: فيمن || (9) H: ما || (10) B: صلعم + F: عليه السلام || (10) H: يذل ... يعمل ... ويتبع || (11) FB: صلعم || (12) B: لا || (13) F: يطرح || (14) H: + رحمة الله عليه + H: وقال بعضهم (15) YB: -- المسلمين || (16) Y: -- وصدقوا || (17) H: وخشعوا .

بما وعدوه من انفسهم ، وصبروا في البأساء والضراء ، وخشعوا وخضعوا وانقادوا  
وتصدقوا وخرجوا عن<sup>1</sup> جميع ما ملكوا . وصاموا<sup>2</sup> وامسكوا عن<sup>1</sup> المخالفات ،  
وحفظوا فروجهم . ورعوا اسرارهم عن نزعات الشيطان ، وذكروا الله تعالى<sup>3</sup>  
ولم ينسوه في جميع الاحوال : أعد الله<sup>4</sup> لهم الرضوان والرضا والتمكين من<sup>5</sup>  
المشاهدة واللقاء .

37 « واذ تقول للذي انعم الله عليه وانعمت عليه » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : انعم  
الله<sup>7</sup> عليه بمحبتك ، وانعمت عليه<sup>8</sup> بالتبني .

37 « وتخفي في نفسك ما الله مبديه » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : تخفي في نفسك ما  
اظهره الله تعالى<sup>10</sup> لك من انه يزوجه منك ، وتخشى ان يظهر<sup>11</sup> ذلك للناس فيفتنوا .

37 « وتخشى الناس والله احق ان تخشاه » . قال ابن عطاء : تخشى الناس ان  
يهلكوا في شأن زيد . فذلك من تمام شفقتة على الامة . « والله احق ان تخشاه » :  
ان تبتهل اليه ليزيل عنهم ما تخشى فيهم<sup>12</sup> .

39 « الذين يبلغون رسالات الله ويخشونه » . قال ابن عطاء : هذه خشية السادات  
والاكابر . واما<sup>13</sup> خشية عوام الخلق فمن<sup>14</sup> جهنم .

44 « تحييتهم يوم يلقونه سلام » . قال ابن عطاء : اعظم عطية للمؤمن في  
الجنة سلام الله تعالى<sup>10</sup> عليهم من غير واسطة .

45 « انا ارسلناك شاهدا ومبشرا ونذيرا » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> في هذه الآية : انا  
شرفناك برسالتنا فتخبر<sup>15</sup> عنا خبر صدق . فنهدي بك قلوبا عمياء . ارسلناك  
شاهدا لنا . لا تشهد معنا سوانا . جعلنا الخلق كلهم يشهدونك ويشهدوننا فيك .  
ولا يشهدك الا من اثر فيه بركة نظرك<sup>16</sup> . فيشهدك ويشهدنا فيك . ومن لم

(1) FB: من || (2) H: — وصاموا || (3) H: — تعالى || (4) B: + تعالى || (5) H: — من  
(والمشاهدة) || (6) H: + رحمة الله عليه || (7) Y: + تعالى || (8) F: + باليقين || (9) H:  
— قال ابن عطاء || (10) H: — تعالى || (11) F: تظهر || (12) F: — وتخشى الناس ... تخشى فيهم ||  
(13) YH: وانما || (14) YH: من || (15) Y: فلتخبر || (16) FB: نظري .

يجعلك الدليل علينا<sup>1</sup> عمي وصل . فانك البشير تبشر من اقبلنا عليه بالرضوان ،  
وتنذر من اعرضنا عنه بالخذلان . فانت<sup>2</sup> محل مشاهدة الخلق ايانا بك . أخذناك  
عنك ، فلا تشهد شهودهم ، وغيبناك عنهم فلا يشاهدون منك الا ظاهرك ، وانت  
لا تشهد<sup>3</sup> سوانا بحال .

55 « ان الله كان على كل شيء شهيدا » . قال ابن عطاء : الشهيد الذي  
يعرف خطرات قلبه<sup>4</sup> كما يعرف حركات جوارحه .

56 « ان الله وملائكته يصلون على النبي » . سمعت منصور بن عبد الله يقول :  
سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : ويذكر<sup>5</sup> عن ابن عطاء<sup>6</sup> قال : الصلاة<sup>7</sup>  
من الله تعالى<sup>8</sup> وصلة ، ومن الملائكة رفعة ، ومن الأمة متابعة ومحبة .

72 « انا عرضنا الامانة » . قال ابن عطاء : الامانة هو تحقيق التوحيد على  
سبيل التفريد .

72 « انه كان ظلوما جهولا » . قال ابن عطاء : ظلم نفسه حيث لم يشفق  
مما أشفق منه السموات والارض .

## سورة سبأ

(34)

1 « الحمد لله الذي له ما في السموات » . قال ابو العباس<sup>9</sup> بن عطاء<sup>10</sup> :  
المحمود من لم يربط عباده بشيء من الاكوان . قطع املاكهم عن جميعها لئلا  
يشتغلوا بها ، فيكون اشتغالهم بمن له الاكوان وما فيها . قوله تعالى<sup>11</sup> « وله الحمد  
في الآخرة » حيث لم يناقش<sup>12</sup> في المحاسبة مع عباده ؛ « وهو الحكيم » في الخبر  
و « الخبير »<sup>13</sup> بما<sup>14</sup> خفي<sup>15</sup> وستر .

(1) H: — علينا || (2) H: فانك || (3) F: يشهد || (4) B: قلب العبد || (5) H: يذكر ||  
(6) H: + رحمة الله عليهم || (7) YHB: الصلوات || (8) H: — تعالى || (9) H: — ابو العباس ||  
(10) H: + رحمة الله عليه || (11) F: — تعالى || (12) B: يناقش || (13) FB: خبير || (14) FB:  
عما || (15) H: عفى .

10 « ولقد آتينا داود منا فضلاً » . قال ابن عطاء : « فضلاً » اي علماً ان ليس للعبد خير الا<sup>1</sup> من ربه . مقبلاً ومدبراً ، عاصياً<sup>2</sup> ومطيعاً .

13 « اعملوا آل داود شكراً » . قال ابن عطاء : اعملوا من الاعمال ما تستوجبون عليه الشكر .

وقال ايضاً : اظهروا شكر النعمة كظهور<sup>3</sup> النعمة عليكم .

13 « وقليل من عبادني الشكور » . سمعت محمد بن عبد الله البجلي<sup>4</sup> يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله « وقليل من عبادني الشكور » قال : قليل من عبادني<sup>5</sup> من يرى الطاعة منة مني عليه .

### سورة الملائكة (فاطر)

(35)

1 « يزيد في الخلق ما يشاء » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : حسن المعرفة بالله تعالى<sup>7</sup> وحسن الاقبال عليه<sup>8</sup> وحسن المراقبة له<sup>9</sup> والمشاهدة اياه<sup>10</sup> .

3 « هل من خالق غير الله يرزقكم » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : من علم انه<sup>12</sup> لا رازق للعباد غير الله<sup>13</sup> ، ثم يتعلق قلبه بالاسباب ، فهو من المبعدين عن طريق الحقائق .

28 « انما يخشى الله من عباده العلماء » . قال ابن عطاء : الخشية اتم من الخوف لانها<sup>14</sup> صفة الاولياء<sup>15</sup> والعلماء .

32 « فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات » . قال ابن عطاء : العبادة غاية الظالم لنفسه . والعبودية غاية المقتصدين ونهايتهم ، والعبودة<sup>16</sup> تحقيق ومشاهدة للسابقين .

(1) HFB : — الا || (2) YH : وعاصياً || (3) B : بظهور || (4) H : — البجلي ؛ Y : النحل || (5) B : — من عبادي || (6) Y : + اي يزيد || (7) H : — تعالى || (8) B : + تعالى || (9) FB : — له || (10) B : + عز وجل || (11) H : + رحمة الله عليه || (12) B : ان || (13) B : + تعالى ؛ (14) YH : غيره [— الله] || (15) HB : لانه || (16) YFB : — الاولياء و || HF : والعبودية .

وقال ابن عطاء : الظالم معذب<sup>1</sup> ، والمقتصد معاتب ، والسابق ناجٍ مقرب .  
 وقال ابن عطاء : قدّم الظالم لثلاثي يأس من فضله<sup>2</sup> . والسابق مقدم بسبقه .  
 لكن اظهر لطفه<sup>3</sup> بتقديم الظالم ، ليعرفوا كرمه فيرجعوا<sup>4</sup> اليه .  
 وقال ابن عطاء : يحتاج قائل كلمة<sup>5</sup> التوحيد الى ثلاثة انوار : نور الهداية  
 ونور الكفاية ونور الرعاية والعناية . فمن من<sup>6</sup> الله تعالى<sup>6</sup> عليه بانوار الهداية ، فهو  
 معصوم من الشرك والنفاق . ومن من<sup>7</sup> عليه بانوار<sup>8</sup> الكفاية ، فهو معصوم من  
 الكبائر والفواحش . ومن من<sup>9</sup> عليه بانوار<sup>8</sup> العناية والرعاية ، فهو محفوظ من الخطرات  
 الفاسدة والحركات التي هي لأهل الغفلات . فالنور<sup>10</sup> الاول للظالم ، والنور الثاني  
 للمقتصد ، والنور الثالث للسابق .

وقال ابن عطاء : حمد الظالمين على العادة ، وحمد المقتصدين على اللذة .  
 وحمد السابقين على السابقة<sup>11</sup> .

وقال ابن عطاء<sup>12</sup> : الظالم النفس ، والمقتصد القلب ، والسابق الروح<sup>13</sup> .  
 سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال  
 ابن عطاء : الظالم هو الذي يحبه من اجل<sup>14</sup> الدنيا ، والمقتصد الذي يحبه من اجل  
 العقبى ، والسابق الذي أسقط مراده لمراد الحق منه<sup>15</sup> . فلا يرى لنفسه طلباً ولا  
 مراداً لغلبة سلطان الحق عليه<sup>16</sup> .

## سورة يس

(36)

7 « لقد حق القول على اكثرهم فهم لا يؤمنون » . قال ابن عطاء<sup>12</sup> : ...  
 القول على اهل الشقاوة في الازل انهم لا يؤمنون ولو جاءتهم كل آية . فالنبي

(1) H : معذور || (2) YH : + وقال السابق || (3) H : + وكرمه || (4) YH : ويرجعوا ||  
 (6) B : — كلمة || (6) H : — تعالى || (7) Y : + الله تعالى || (8) FB : بنور || (9) H : +  
 الله || (10) Y : النور || (11) Y : المسابقة || (12) H : + رحمة الله عليه || (13) YB : — وقال ...  
 الروح || (14) B : لاجل || (15) YFB : — منه || (16) H : لغلبة الحق عليه وسلطانه .

صلعم<sup>1</sup> يسمع خطابه من اسمعه الحق<sup>2</sup> في الازل<sup>3</sup> نداء السعادة . فاذا سمع نداء النبي صلعم<sup>1</sup> ، اجاب لما سبق له من الاجابة لنداء الحق .

9 « وجعلنا من بين ايديهم سدا ومن خلفهم سدا » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : جعلنا<sup>4</sup> من بين ايديهم سدا وهو طول الأمل وطمع البقاء . ومن خلفهم سدا . وهو<sup>5</sup> الغفلة عما سبق منه<sup>6</sup> من الجنائيات وقلة الندم والاستغفار عليه . اعماه تردده في الغفلات عن الاعتذار لما سبق له<sup>7</sup> من الجنائيات .

22 « وما لي لا اعبد الذي فطرني » . قال ابن عطاء : بالفطرة جعل الاشخاص في قبضة القدرة ، والارواح في قبضة العزة .

33 « وآية لهم الارض الميتة احييناها » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : القلوب الميتة بالغفلة احييناها<sup>8</sup> بالتيقظ والاعتبار والموعظة . « واخرجنا منها » معرفة صافية تضي انوارها<sup>9</sup> على الظاهر والباطن .

55 « ان اصحاب الجنة اليوم في شغل فاكهون » . قال ابن عطاء : شغلهم في الجنة استصلاح انفسهم لميقات المشاهدة . وهذا من اعظم الاشتغال<sup>10</sup> .

57 « لهم فيها فاكهة ولهم ما يدعون » . قال ابن عطاء : مكر<sup>11</sup> بالخلق في كل موضع وخذعهم عنه بكل شيء ، حتى في الجنة بقوله<sup>12</sup> « لهم<sup>13</sup> فيها فاكهة » . ولو علت هممهم ، لما أعاروا أبصارهم<sup>14</sup> الجنة وما فيها . بل خرجوا منها طالبين محل الرضا ومشاهدة الحق . كمن<sup>15</sup> علت<sup>16</sup> همته وهو السفير الأعلى ، حين أخبر عنه فقال « ما زاع البصر وما طغى » (٥٣ : ١٧) .

58 « سلام قولا من رب رحيم » . قال ابن عطاء : السلام جليل الخطر وعظيم المحل . وأجله خطراً ما كان في المشافهة والمكافحة من الحق حين يقول : « سلام قولا من رب رحيم » .

(1) Y: عليه السلام (2) F: — انهم لا ... في الازل (3) H: + رحمة الله عليه (4) B: وجعلنا (5) H: فهو (6) F: — منه (7) H: منه (8) YH: فاحييناها (9) HFB: انواره (10) YB: الاشتغال (11) Y: + الحق (12) YH: يقول (13) Y: — لهم (14) B: الأبصار (15) B: + قد (16) YH: علا .

70 « ليندر من كان حياً » . قال ابن عطاء : اي من كان في علم الله تعالى<sup>1</sup> حياً ، أحياء الله تعالى<sup>2</sup> بالنظر اليه والفهم عنه والسماع منه والسلام عليه .

### سورة الصفات

(37)

6 « انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب » . قال ابن عطاء : زين الله تعالى السماء الدنيا بالكواكب النيرة<sup>3</sup> ، وزين<sup>4</sup> قلوب اوليائه بكواكب المعرفة وهي الانوار الظاهرة .

89 « فقال اني سقيم » . قال ابن عطاء : اي<sup>5</sup> سقيم مما أرى من مُخالفتكم وعبادتكم الاصنام .

102 « فلما بلغ معه السعي » . قال ابن عطاء : لما سعى في الطاعة سعيه وقام بحقوق الله<sup>6</sup> عليه<sup>7</sup> حسب ما رضي به<sup>8</sup> الخليل ، وقرت عينه بقيامه بحقوق مولاه ، وأنس<sup>9</sup> الخليل به وفرح بمكانه ، قيل له اذبحه ، فانه لا يصلح للخليل ان يعرج على شيء دون خليله ولا يفرح بسواه . فابتلي بذبحه . ثم<sup>10</sup> لما<sup>11</sup> أسلم وقام مقام الاستقامة واتبع الأمر ، فداه « بذبح عظيم » .

103 « فلما اسلما وتلته للجبين » . قال ابن عطاء : انقادا للامر ورضيا به .

164 « وما منا الا له مقام معلوم » . قال ابن عطاء : لك مقام المشاهدة ، وهم مقام الخدمة .

(1) H: — تعالى || (2) H: — تعالى || (3) B: — النيرة || (4) H: — وزين || (5) HF: اني || (6) YFB: + تعالى || (7) H: — عليه || (8) H: — به || (9) YFB: أنسي || (10) B: — ثم || (11) H: — لما .



## سورة صر

(38)

1-2 « صر » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : معناه<sup>2</sup> صفاء قلوب العارفين وما اودعت فيها من لطائف الحكمة وشريف الذكر ونور المعرفة . قوله تعالى<sup>3</sup> : « والقرآن ذي الذكر » اي<sup>4</sup> ذي البيان الشافي والاعتبار والموعظة البليغة . قوله تعالى<sup>5</sup> : « بل الذين كفروا في غرة وشقاق » اي في غفلة واعراض عما يراد بهم . وذلك منهم قريب .

20 . وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب . قال ابن عطاء : العلم والنهم .  
وقال في موضع آخر : العلم بنا والنهم عنا<sup>6</sup> .

26 . إنا جعلناك خليفة في الأرض . قال ابن عطاء : إنا جعلناك<sup>7</sup> خليفة في الأرض لتحكم بين عبادي بحكمي ولا تتبع هواك فيهم ورأيك . وتحكم لهم كحكمك لنفسك . بل تضيق على نفسك وتوسع عليهم .

29 . كتاب أنزلناه إليك مبارك . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : مبارك على من يسمعه منك فينهم المراد منه وفيه<sup>9</sup> . ويحفظ آدابه وشرائعه . وفيه موعظة<sup>10</sup> لأولي العقول السليمة . الرجعة إلى الله تعالى<sup>11</sup> في المشكلات .

30 . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول عن ابن عطاء في قوله « انه أبواب » قال : سريع الرجوع إلى ربه في كل نازلة تنزل به<sup>12</sup> . والأبواب لراجع إليه . الذي يستعين به<sup>13</sup> ولا يستعين بسواه .

35 . وهب لي ملكاً لا ينبغي لأحد من بعدي . قال ابن عطاء : مكني من مخالفة نفسي حتى لا اوافقها بحال .

1 - H 1 : رحمة الله عليه . 2 - H 2 : معناه . 3 - H 3 : عز وجل . 4 - H 4 : اي . 5 - F 5 : قوله تعالى . 6 - F 6 : رحمة الله عليه . 7 - Y 7 : قوله . 8 - YHB 17 : . 9 - YB 8 : جعلت . 10 - YH 9 : في . 11 - H 10 : وفيه . 12 - Y 11 : موعظة . 13 - H 12 : تعالى . 14 - B 13 : سمعت . 15 - H 14 : الذي لا يستغني بغيره .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>1</sup> : انما سألته ذلك لئلا حسن الصبر في الكف عن الدنيا ، ويظهر جميل الاجتهاد فيها . لان الزاهد في الدنيا من نالها فصبر<sup>2</sup> عنها .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : لما سأل سليمان عليه السلام<sup>3</sup> من الله تعالى<sup>4</sup> الملك . سخر له الريح : اعلمه بذلك أن ما سواه ربيع<sup>5</sup> . لا بقاء له ولا دوام . وان العاقل من كان<sup>6</sup> سوءه الباقي الدائم .

وقال ابن عطاء<sup>1</sup> : سأله ملك الدنيا لينظر كيف صبره عن الدنيا مع القدرة عليها .

36 « فسخرنا له الريح » . قال ابن عطاء : لما طفق سليمان<sup>7</sup> بالافراس مسحاً بالسوق والاعناق لما فاته من الصلاة<sup>8</sup> باشتغاله<sup>9</sup> بهن<sup>10</sup> . شكر الله تعالى<sup>10</sup> ذلك له وأبدله فرساً لا يحتاج الى رائض ولا علف ولا يبول ولا يروث وهو الريح . قال الله تعالى « فسخرنا له الريح تجري بأمره » : لان الفرس خلق من الريح على ما ذكر عن الشعبي<sup>11</sup> : لما غار سليمان<sup>7</sup> على فوت امر الله وهو<sup>12</sup> الصلاة وافق الذي شغله عن ذكر الله<sup>13</sup> . عوضه الله تعالى<sup>10</sup> عليه ما<sup>14</sup> هو أجل مما ترك في جنب<sup>15</sup> الله<sup>16</sup> . وهو تأديب لسليمان<sup>17</sup> بان<sup>18</sup> من<sup>19</sup> شغله عن الله تعالى<sup>20</sup> شيء . فتركه وأقبل على ربه . عوضه الله<sup>21</sup> عليه ما هو خير منه<sup>22</sup> وأبقى .

39 « هذا عطاؤنا فامنن وأمسك بغير حساب » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> في هذه الآية : امنن على من اردت بعطائنا . فانا لا نمن عليك بذلك . ولا نمن عليك

(1) H : + رحمة الله عليه . (2) FB : وصبر . (3) F : عليه السلام . (4) B : من الله تعالى ؛ H : — تعالى . (5) YH : يكون . (6) YF : من . (7) YB : عليه السلام . (8) B : الصلوات . (9) H : بالاشتغال . (10) H : — تعالى . (11) Y : + رحمة الله . (12) H : وهي . (13) YB : + تعالى . (14) B : ما . (15) FB : جنبه [ الله ] . (16) Y : + تعالى . (17) B : YH : — لسليمان . (18) B : — بان . (19) B : لمن ؛ F : لسليمان ولمن . (20) HF : — تعالى . (21) FB : + تعالى ؛ H : + عز وجل ؛ Y : — الله . (22) YHB : — منه .

الا بالمعرفة والهداية . قال الله تعالى<sup>1</sup> « بل الله يمن عليكم ان هداكم للايمان »  
(٤٩ : ١٧) .

44 « انا وجدناه صابراً » قال ابن عطاء : واقفاً معنا بحسن الأدب ، لا يؤثر  
عليه دوام النعم ولا يزعجه تواتر البلاء والمحن لمشاهدته المنعم والمبلي و «نعم العبد» ،  
عبد لم يشغله ما لنا<sup>2</sup> عنا .

44 « نعم العبد انه اواب » . قال ابن عطاء<sup>3</sup> : « انه اواب » اي راجع الى  
الله<sup>4</sup> في صبره . لم يطالع نفسه فيه لأن تبدد المهم من أعظم العقوبات .  
وقال ابن عطاء : « أنه اواب » اي<sup>5</sup> عارف بتقصير الخلق ونقصانهم ، وكمال  
الحق وجوده<sup>6</sup> . فرجع الى حد الكمال والجود<sup>7</sup> .

46 « انا اخلصناهم بخالصة ذكرى الدار » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : انا<sup>9</sup> اخلصناهم  
لنا وخصصناهم بنا . ومعنى قوله<sup>10</sup> « بخالصة » : تلك<sup>11</sup> الخالصة<sup>12</sup> خلوة سره  
عن ذكر الدارين وما<sup>13</sup> فيها ، حتى كان لنا خالصة مخلصاً .  
وقال ابن عطاء<sup>8</sup> : اخلصه للمحبة فاتخذ<sup>14</sup> خليلاً .

72 « ونفخت فيه من روحي » . قال ابن عطاء : ابدت عليه آثار شواهد<sup>15</sup>  
عزتي . وروحت سره بما<sup>16</sup> يكون به العبيد روحانيين .

87 « ان هو الا ذكر للعالمين » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : يطرد به<sup>17</sup> عنه<sup>18</sup> الغفلة  
ليعتبر<sup>19</sup> به المعتبرون .

(1) H : — الله تعالى (2) H : له (3) B : — ابن عطاء (4) H : + رحمة الله عليه (4) Y :  
— الى الله (5) B : — تعالى (5) H : — اي (6) H : وجوده (7) H : والوجود (8) H : +  
رحمة الله عليه (9) HFB : — إن (10) H : — قوله (11) H : هي (12) H : — الخالصة (13)  
(13) Y : — كان (14) B : — فاتخذ (15) H : آياتي وشواهد (16) FB : بما (17) F : —  
به (18) B : — عنه (19) H : وليعتبر .

## سورة الزمر

(39)

9 « أمّن هر قانت آناء الليل ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : القانت الذي يجتهد في العبادة<sup>2</sup> ولا يرى ذلك من نفسه ، ويرى فضل الله تعالى<sup>3</sup> عليه في ذلك . فاذا رجع الى نفسه في شيء من أحواله<sup>4</sup> وافعاله ، فليس بقانت .

9 « هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون ». قال<sup>5</sup> ابن عطاء : العلم اربعة : علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة .

22 « أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو على نور من ربه ». قال ابن عطاء : من<sup>6</sup> آمن بالله<sup>7</sup> وصدقه ، « فهو على نور من ربه » اي على بيان من ربه .

29 « الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون ». قال ابن عطاء : لا يعلمون<sup>8</sup> ما لهم في صمد الله<sup>9</sup> من الذخر والفخر<sup>9</sup> .

30 « انك ميت وانهم ميتون ». قال ابن عطاء : « انك ميت » اي غافل عما هم فيه من الاشتغال بالدنيا ، « وانهم ميتون » عما كوشفت<sup>10</sup> به من حقائق التقريب والقرب .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول : قال ابو العباس بن عطاء : « انك ميت » عن شواهد ما استتر ، « وانهم ميتون » عن شواهد ما اظهر<sup>11</sup> .

33 « والذي جاء بالصدق وصدق به ». قال ابن عطاء : الذي جاء بالصدق محمد صلعم ، فأفاض من بركات انوار صدقه على ابي بكر رضي الله عنه<sup>12</sup> وصديقاً . وكذلك بركات الانبياء<sup>13</sup> والاولياء .

(1) H : + رحمة الله عليه || (2) F : - في العبادة... الى نفسه || (3) H : - تعالى || (4) YFB : - احواله و || (5) H : - قال... العبادة وعلم || (6) B : أفمن ؛ F : فمن || (7) Y : + تعالى || (8) H : تعلمون || (9) B : - الحمد لله... والفخر || (10) F : كوشفت || (11) B : عن الآخرة وحقائقها || (12) YH : - رضي الله عنه || (13) H : + صلوات الله عليهم .

36 « أليس الله بكاف عبده » . قال ابن عطاء : خلع جبل<sup>1</sup> العبودية من عنقه . من نظر بعد هذه الآية الى احد من الخلق او رجاهم او خافهم او طمع فيهم .

52 « او لم يعلم ان الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : « ان الله يبسط ... » .

65 « لئن اشركت ليحبطن عملك » . سمعت<sup>3</sup> محمد بن عبد الله بن شاذان الرازي يقول : سمعت ابا عباس بن عطاء يقول في قوله تعالى « لئن اشركت ... » اي لئن ضالعت بسرك غيري لتسحروني حظك من قربي .  
وقال ابن عطاء : هذا شرك الملاحظة والانتفات الى غيره .

73 « وقال لهم خزنتها سلام عليكم » . قال ابن عطاء : السلام في الجنة من وجوه : منهم من يسمي<sup>4</sup> عليه خزنة الجنة بقولون « سلام عليكم ضيم » : وهؤلاء<sup>5</sup> ... ومنهم من يكون سلامه من ملائكة بقوله . والملائكة يدخلون عليهم من كل باب : سلام عليكم « ( 13 : 23 - 24 ) : وهؤلاء الأوساط ومنهم من يكون سلامه من خلق بقوله<sup>6</sup> « سلام قولاً من رب رحيم » ( 36 - 58 ) : وهؤلاء<sup>7</sup> أرفعهم درجة .

74 « وقالوا حمد لله الذي صدق وعده » . قال ابن عطاء : ان العبيد اذا شهدوا في مشهد الاعنى آثار التفضل وما انعم الله<sup>8</sup> عليهم من فنون النعم<sup>9</sup> اي لم يكونوا<sup>10</sup> يبلغونها بتمامهم قالوا « حمد لله ... » بفضله من غير استحقاق من لئلا . بل فضلاً مجوداً وكرمياً .

1 - B : جبل 2 - H : بوجه الله 3 - B : تعالى 4 - F : سمعت ... اي ...  
5 - B : الرازي 6 - H : تعالى 7 - B : اي 8 - H : قال 9 - F :  
من 10 - H : تسمي 10 - B : تعالى 11 - YHF : وهو 12 - B : الله  
13 - F : نعم 14 - YH : يكن

## سورة غافر (المؤمن)

(40)

13 « هو الذي يريكم من آياته ». قال ابن عطاء : من آياته انك لا تنظر الى شيء من الموجودات الا وهو يخاطبك بحقيقة التوحيد ويدلك على الحق . وذلك ظاهر لمن تبين وكشف له وأيد بالعناية .

15 « رفيع الدرجات ». قال ابن عطاء : يرفع درجات من يشاء في الدارين فيجعله عزيزاً فيها . وخلق<sup>1</sup> « العرش » اظهاراً<sup>2</sup> لقدرته لا مكاناً لذاته . « يلقي الروح من امره » على ضروب : فمن ألقى اليه روح الصفاء ، أنطقه بها واحياه حياة الأبد . والروح روحان : روح بها<sup>3</sup> حياة القلب<sup>4</sup> . واخرى لطيفة بها ضياء الخلق .

15 وقال ابن عطاء في قوله « يلقي الروح من امره » قال : حياة الخلق سلبى حسب<sup>5</sup> ما ألقى اليهم من الروح . فمنهم من ألقى اليه روح الرسالة . ومنهم من ألقى اليه روح النبوة . ومنهم من ألقى اليه روح الصديقية . ومنهم من ألقى اليه روح الشهادة ، ومنهم من ألقى اليه روح الصلاح . ومنهم من ألقى اليه روح العبادة والخدمة . ومنهم من ألقى اليه روح الهداية . ومنهم<sup>6</sup> من ألقى اليه روح الحياة فقط : فهو ميت في الباطن وان كان حياً في الظاهر .

15 « ليندر يوم التلاقي ». قال ابن عطاء : نبياً كان او دعياً اليه يرويه<sup>7</sup> من غير ان يحدث<sup>8</sup> له رؤية . لانهم لم<sup>9</sup> يغيبوا عنه قط .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>10</sup> : قال ابن عطاء : يلقي<sup>11</sup> المرء خصمه<sup>12</sup> وعمله واحباءه<sup>13</sup> ومواعيده .

17 « اليوم يجزي كل نفس بما كسبت ». قال ابن عطاء : من كسب<sup>14</sup> نفسه أفعاله وأذكاره وطاعاته ، جوزي على ذلك . ولا نظام<sup>15</sup> عليه فيه . ومن

(1) YFB : -- وخلق (2) B : أظهر (3) YFB : به (4) YFB : خلق (5) F : -- على حسب (6) B : -- ومنهم (7) H : يرويه (8) H : يحدث (9) B : لا (10) H : قال (11) FB : يلتقي (12) FB : وخصمه (13) B : وأحبوه (14) B : في (15) FB : ينظم .

طالع فضله ومنتته . اسقط عن درجة الجزاء الى مقام الافضال والرحمة بقوله<sup>1</sup> :  
« قل بفضل الله وبرحمته فبذلك فليفرحوا » (١٠ : ٥٨) .

18 « وانذرهم يوم الازفة » . قال ابن عطاء : يوم يُعطي كل عامل جزاء عمله .

28 « وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه » . قال ابن عطاء : المؤمن يألف المؤمن ويذنب عنه . والمنافق يشرأب المنافق وينجادل عنه : والمؤمن ينصح . والمنافق يعترض .

44 « وافوض أمري الى الله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال أبو العباس بن عطاء في قوله<sup>2</sup> « وافوض أمري الى الله » : اجعل أمري امره . فلا أتقدم حتى يأذن لي .

60 « ودعوني استجب لكم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>4</sup> : قال ابن عطاء<sup>5</sup> : ان<sup>6</sup> ندعاء اركان<sup>7</sup> واجنحة وسباب<sup>8</sup> واوقات . فان وافق اركانه قوي . وان وافق اجنحته طار في السماء . وان وافق موقيته فاز . وان وافق أسبابه انجح . فاركانه حضور القاب والرقصة والاستكانة والخشوع وتعلق القاب بالله وقطعه من الاسباب - واجنحته الصدق - ومواقيته الاستحار - وأسبابه الصلاة<sup>9</sup> على محمد صلعم .

وقال أيضا : ادعوني وستجيبوا لي<sup>10</sup> . استجب لكم<sup>11</sup> .

66 « وأمرت ان اسلم لرب العالمين » . قال ابن عطاء : أخضع لأوامره وانقاد له ولا اخرج من رسم<sup>12</sup> العبودية بخال .

### سورة السجدة

(41)

3 « كتب فصلت آياته » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : بينت أحكامه .

(1) B: - تعالى (2) B: - تعالى (3) H: - قال Y: - فقال (4) H: قال (5) H: - رحمة به عليه (6) H: - قال (7) H: اركان (8) HB: وأسباب (9) H: الصلوات (10) HF: - ي (11) Y: - قال ... لربكم (12) H: - يوم (13) YH: - في قوله فصلت آياته .



- 4 « بشيرًا ونذيرًا ». قال ابن عطاء : يبشر من آمن به برضا ربه . وينذر من أعرض عنه بسخط ربه .
- 6 « قل انما انا بشر مثلكم يوحى الي » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : انا<sup>2</sup> بشر مثلكم في ظاهر الاحكام ومحل الاتباع . أبين لكم سبيل الشريعة وأحكام الدين واعلمكم<sup>3</sup> بوحى من ربكم انه اله واحد . فمن صدقني واتبع سنتي فقد وصل الى الرضوان الاكبر<sup>4</sup> . ومن خالفني وأعرض عني . فقد اعرض عن طريق<sup>5</sup> الحق . فانا بشر مثلكم في الظاهر . ولست مثلكم في الحقيقة . ألا تراه صلعم يقول<sup>6</sup> : اني<sup>7</sup> لست كاحدكم . اني ابيت عند ربي<sup>8</sup> . يطعمني ربي<sup>9</sup> ويسقيني<sup>10</sup> .
- 12 « وزينا السماء الدنيا بمصابيح » . قال ابن عطاء : زينا قلوب العارفين بانوار المعرفة وجعلنا فيها مصابيح الهداية وضياء التوحيد .
- 17 « واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى » . قال ابن عطاء : ألبسوا لباس الهدى<sup>11</sup> ظاهرًا عواري . فتحقق<sup>12</sup> عليهم لباس الحقيقة . فاستحبوا العمى على الهدى » . فردوا الى الذي سبق لهم في الأزل .
- 25 « فزينوا لهم ما بين ايديهم » . قال ابن عطاء : النفس قرينة<sup>13</sup> الشيطان وأليفه<sup>14</sup> ومُتبعه فيما يشير اليه<sup>15</sup> . مفارقة للحق . مخالفة<sup>16</sup> له . لا تألف الحق ولا تتبعه<sup>17</sup> . قال الله تعالى « وقضنا لهم قرناء فزينوا لهم ما بين ايديهم »<sup>18</sup> من طول<sup>19</sup> الامل « وما خلفهم » من نسيان الذنوب .
- 26 « وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن » . قال ابن عطاء : من لم يكن قلبه منورا بالايمان لا يلتذ بسماع القرآن ولا تؤثر فيه مواعظه واحكامه . انما

(1) YH : في قوله انما انا بشر مثلكم || (2) B : — انا || (3) YHF : انما انا بشر مثلكم || (4) H : — الاكبر || (5) HB : طريقة || (6) B : بقوله عليه السلام ؛ F : لقوله ؛ Y : انما انا بشر مثلكم يقول . (7) B : — اني || (8) B : — عند ربي ؛ H : + فيطعمني ويسقيني . (9) Y : ربي . (10) H : + ربي || (11) H : الهداية || (12) B : وتحقيق . (13) YHB : قرين . (14) YFB : وليفه . (15) HB : عليه ؛ F : عليها || (16) FB : مفارق . . . مخالفت ؛ H : مفارق . . . مخالفة . || (17) HFB : يآلف . . . يتبعه || (18) F : + وما خلفهم || (19) F : طول من .

به من كان مؤيد السرّ، منشرح<sup>1</sup> الصدر، مفتوح السمع، حاد البصر، معاناً<sup>2</sup> بالتوفيق، مسدداً<sup>3</sup> بالعصمة. فاذا سمعه، وعى فوائده احكامه واتعظ بلطائف مواعظه.

30 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>4</sup> : قال ابن عطاء<sup>5</sup> : استقاموا على انفراد القلب بالله تعالى<sup>6</sup>.

وبهذا الاسناد<sup>7</sup> قال ابن عطاء<sup>8</sup> : استقاموا على المشاهدة لان من عرف شيئاً<sup>9</sup> لا يهاب غيره ولا يطالع سواه. فتركوا المنازعة والاعتراض مع الحق.

33 « ومن أحسن قولاً ممن دعا الى الله ». قال ابن عطاء<sup>10</sup> : ما دعا الى الله<sup>11</sup> من دعا بنفسه الى الله تعالى حتى<sup>12</sup> يدعو الى الله تعالى بالله<sup>13</sup>. فيكون هو داعي حق ودعاؤه دعاء<sup>14</sup> حق. قال الله تعالى : « ومن احسن قولاً ممن دعا الى الله بالله لا بنفسه<sup>15</sup>. » وعمل صالحاً ولم ير لنفسه فيه أثراً.

34 « ولا تستوي الحسنة ولا السيئة ». قال ابن عطاء : لا يستوي بين من احسن الدخول في خدمتنا والخروج منها<sup>16</sup> وبين من اساء الادب في الخدمة. فان سوء الادب في القرب اصعب من سوء الادب في البعد.

وقد<sup>17</sup> يصفح<sup>18</sup> عن الجهال الكباثر، ويؤخذ الصديقون باللحظ<sup>19</sup> والالتفات.

37 « ومن آياته الليل والنهار والشمس والقمر ». قال ابن عطاء : اظهر لك الآيات كلها<sup>20</sup> لتشتغل بمظهرها دونها. فمن اشتغل بها. شغلته<sup>21</sup> عن مظهرها. ومن اشتغل بمظهرها. شغله ذلك عن الاشتغال بما يشغله عنه بحال. وهو من عظيم الاحوال وسني المراتب.

1: H: مشروح || 2: F: معاني ؛ Y: معان || 3: Y: مسدد || 4: H: -- سمعت ... يقول ||  
5: H: -- ابن عطاء ؛ FB: + في قوله (F + تعالى) ثم استقاموا (B ؛ اي) || 6: HF: -- تعالى ||  
7: H: -- سمعت منصور... يقول || 8: H: + في قوله ثم استقاموا قال || 9: B: شيء || 10: H: --  
رحمة الله عليه || 11: B: + تعالى || 12: H: دعا الى الله حتى (sic) || 13: B: + عز وجل ؛  
Y: . تعالى || 14: B: -- دعاء || 15: H: -- بالله لا بنفسه || 16: F B: منه || 17: H: --  
فتد... || 18: F: يصفح ؛ YH: تصفح || 19: H: باللحظات || 20: H: -- كلها ||  
21: B: شغل ؛ F: شغله .

42 « ولا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه » . قال ابن عطاء : كيف يكون للباطل<sup>1</sup> عليه سبيل وهو من حق بدا ، والى حق يعود ، وهو الحق . فلا يتحقق به الا محق<sup>2</sup> .

## سورة الشورى

(42)

9 « فالله هو الولي وهو يحيي الموتى » . قال ابن عطاء في هذه الآية : الحق تعالى<sup>3</sup> يتولى اوليائه في كل نفس برعاية وعناية طرية . ومن كان الحق متولى سعائياته وحركاته ، كان في أصون صون وأحرز حرز . وهو الذي يحيي القلوب بمشاهدته وبالتجلي<sup>4</sup> بعد الاستتار<sup>5</sup> .

12 « له مقاليد السموات والارض » . قال ابن عطاء : مقاليد السموات الغيوب<sup>6</sup> . ومقاليد الارض الآيات والبيانات .

وقال ايضا في هذه الآية : مفاتيح السموات والارض هي<sup>7</sup> المشيئة والقدرة في السموات والارض . فبمشيئتي قامت<sup>8</sup> السماء بغير عمد ، ترونها ولا علاقة فوقها . وبقدرتي ثبتت الارض بما فيها وعليها على الماء . وبغامض علمي وقف الماء فلم تضطرب<sup>9</sup> أمواجه . وبمشيئتي تمطر السماء على<sup>10</sup> الارض . وبأذني تخرج النبات من الارض . ومفتاح<sup>11</sup> القلوب بيدي اقلبها كيف اشاء . والضر والنفع بيدي . فكونوا لي صرفاً<sup>12</sup> . أكن لكم حقاً .

12 سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : عاتب الله تعالى اوليائه بنظرهم الى ما سواه فقال « بيدي قامت السموات والارض » فلا تشتغلوا بها<sup>13</sup> ولا بما فيها<sup>14</sup> وعليها<sup>15</sup> . فانها كلها قامت

(1) B: الباطل || (2) H: حق || (3) FB: — تعالى || (4) I: بالتجلي (- و) || (5) B: الاستتار (sic) || (6) Y: خ : القلوب || (7) FB: لي ؛ Y: في || (8) Y: قام || (9) H: يضطرب || (10) YFB: الى || (11) HB: ومفاتيح || (12) YF: صدقاً || (13) YB: بهما || (14) YB: فيها || (15) YFB: وعليها .

في . كونوا لي حقا ، استخر لكم الاكوان وما فيها . ألا ترى<sup>1</sup> كيف قطعهم عن الاعتماد على الانبياء<sup>2</sup> بقوله<sup>3</sup> « من ذا الذي<sup>4</sup> يشفع عنده الا باذنه » (٢ : ٢٥٥) .

19 « الله لطيف بعباده » . قال ابن عطاء : يعلم من انفسهم ما لا يعلمونه من نفوسهم . فربط كلاً بحدّه . فمن بقي مع حده ، حجب . ومن تجاوز<sup>5</sup> حده ، هلك .

وقال ابن عطاء : اللطيف الذي يعرف الغيوب بلا دليل<sup>6</sup> .

23 « لا أسألكم عليه اجرا الا المودة في القربى » . قال ابن عطاء : لا أسألكم علي دعوتكم أجراً الا ان تتوددوا<sup>7</sup> الي بتوحيد الله<sup>8</sup> . وتتقربوا اليه<sup>9</sup> بدوام طاعته وملازمة أوامره .

28 « وهو الذي ينزل الغيث بعد ما قنطوا » . قال ابن عطاء : ان الله تعالى<sup>10</sup> يرزق عباده بين الطمع واليأس<sup>11</sup> . فاذا طمعوا فيه أيأسهم بصفاتهم<sup>12</sup> . واذا أيسوا اطمعهم بصفاته . واذا غلب على العبد القنوط ، وعلم العبد ذلك واشفق منه . اتاه من<sup>14</sup> من الله الفرج<sup>15</sup> . الا تراه يقول : « وهو الذي ينزل الغيث من بعد ما قنطوا » ؟ معناه<sup>16</sup> ينزل غيث رحمة على قلوب اوليائه . فيُنبت فيها التوبة والانابة والمراقبة والرعاية .

30 « وما اصابكم من مصيبة فيما كسبت أيديكم » . قال ابن عطاء : من لم يعلم ان ما وصل اليه من الفتن والمصائب باكتسابه ، وان ما عفا عنه مولاه اكثر ، كان قليل النظر في احسان ربه اليه . لان الله تعالى<sup>17</sup> يقول « وما اصابكم من مصيبة ... ويعفوا عن كثير » . فمن لم يشهد ذنبه وجنابته<sup>18</sup> ويندم عليه<sup>19</sup> ، لا يُرجى له النجاة من المصائب والفتن .

(1) F: يرى || (2) YB: عليهم السلام || (3) B: تعالى || (4) B: -- الذي || (5) YH: تجاوز  
(6) B: + وقال ابن عطاء: F: + وقال: YH: وقال بعضهم: + اللطيف الذي ينسي  
العباد في الآخرة ذنوبهم لئلا يتشوروا (7) FB: تتوددوا || (8) FB: + تعالى || (9) F: الى الله ||  
(10) H: عز وجل (11) YH: طمع ويأس (Y: وإيأس) (12) B: -- بصفاتهم || (13) F:  
وذا (14) F: -- من || (15) F: الفرج (16) H: معنى: Y: -- معناه || (17) H: -- تعالى ||  
(18) F: وخيائته (19) sic .

41 « ولن انتصر بعد ظلمه فأولئك ما عليهم من سبيل » . قال ابن عطاء : خاطب العوام<sup>1</sup> بالانتصار بعد المظلمة<sup>2</sup> ، وأباح لهم<sup>3</sup> ذلك ، واختار للنبي<sup>4</sup> صلعم الأخص فندبه<sup>5</sup> إليه<sup>6</sup> بقوله<sup>7</sup> « ولئن صبرتم لهو خير للصابرين » (١٦ : ١٢٦) . ثم لم يتركه ومخاطبة الندب ، حتى امره بالافضل ، فحثه عليه بقوله « واصبر »<sup>8</sup> (٤٨ : ٥٢) .

52 « ما كنت تدري ما الكتاب ولا الايمان » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : الكتاب ما<sup>10</sup> كتبتُ على خلقي من السعادة والشقاوة ، ولايمان ما<sup>11</sup> قسمت للخلق من القربة .

## سورة الزخرف

(43)

13 « لتستوا على ظهوره ثم تذكروا نعمة ربكم » . قال ابن عطاء : خاطب العوام بانهم يذكرون النعم في وقت دون وقت . ولا يعرفون نعم الله تعالى<sup>12</sup> عليهم في كل نفس وطرفة عين وحركة وسكون .

15 « وجعلوا له من عباده جزءا » . قال ابن عطاء : لم يصححوا التسليم والتفويض من كل وجه .

25 « فانتقمنا منهم فانظر كيف كان عاقبة المكذبين » . قال ابن عطاء : حسنا<sup>13</sup> في اعينهم ما فيه هلاكهم . فهلكوا من حيث طلبوا النجاة . وهو الانتقام .

31 « وقالوا لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم » . قال ابن عطاء : ليس العظيم عند الله تعالى<sup>14</sup> ، والمكين من عظمته القرى واهلها وتبين القرآن النبي والنعم<sup>15</sup> عليه . انما المكين والعظيم<sup>16</sup> من أجري عليه حكم السعادة في القدم .

(1) FB : العوام || (2) F : الظلمة || (3) Y : لهم --- H : النبي || (4) H : النبي || (5) H : ندبه || (6) F : --- B : (7) : + تعالى || (8) H : -- واصبر . (9) H : + أما || (10) H : فا || (11) FB : وما ؛ H : فا || (12) H : - تعالى || (13) F : حسن || (14) H : - تعالى || (15) B : -- والنعم || (16) YB : العظيم ( - و ) .

32 ورحة ربك خير مما يجمعون». قال ابن عطاء: ما يعطيهم على<sup>1</sup> سبيل الفضل خير لهم<sup>2</sup> مما يجازيهم بأعمالهم.

33 «لولا ان يكون الناس أمة واحدة». قال ابن عطاء: اعتذار من الله تعالى الى انبيائه واوليائه<sup>3</sup> انه لم يزور عنهم الدنيا الا لانها<sup>4</sup> لا خطر لها عنده. وانها<sup>5</sup> فانية. فأثر لهم العقبى<sup>6</sup> التي هي باقية واهلها مبقون.

36 «ومن يعيش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطانا». قال ابن عطاء: من لم يداوم على الذكر. فان الشيطان قرينه، ومن داوم<sup>7</sup> عليه، لم يقربه<sup>8</sup> الشيطان<sup>9</sup> بحال.

43 فاستمسك بالذي أوحى اليك». قال ابن عطاء: امر الله تعالى<sup>10</sup> نبيه<sup>11</sup> عليه السلام<sup>12</sup> بالاستمسك بالدين وهو صلعم<sup>13</sup> الامام فيه<sup>14</sup>. ولم يخل من التمسك بما<sup>15</sup> امر به لحظة. لكنه<sup>16</sup> خاطبه لرفيع<sup>17</sup> درجته<sup>18</sup> وعظم محله: لتكون انت متأدياً بأداب التمسك والاقتراء والاستقامة، وتعلم ان مثله<sup>19</sup> اذا خوطب بمثل هذا الخطاب. ما الذي يلزمك من الاجتهاد والمجاهدة؟

44 «وانه لذكر لك ولقومك وسوف تسألون». قال ابن عطاء: شرف لك بانتسابك الينا<sup>20</sup>. وشرف لقومك بالانتساب اليك.

55 «فلما آسفونا انتقمنا منهم». سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت ابا القاسم البراز يقول: قال ابن عطاء: من لم يتغر على عباده فليس بحكيم: حياك المعاصي لك لا له، وانتقم منك لك لا له. هل انتقامه وغضبه الا ليوفر<sup>21</sup> حظه عليك؟

سمعت منصور<sup>22</sup> بن عبد الله<sup>23</sup> يقول: سمعت ابا القاسم البراز<sup>24</sup> يقول: قال

(1) F: عن (2) F: -- لهم (3) H: -- واوليائه (4) B: لانه (5) H: وانه (6) H: الآخرة (7) F: دوام (8) F: تقربه (9) H: -- الشيطان (10) H: عز وجل (11) Y: النبي (12) HB: صلعم (13) Y: -- صلعم (14) Y: + عليه السلام (15) B: -- التمسك بما (16) Y: -- لكنه (17) YH: لرفع (18) H: درجاته (19) B: + عليه السلام (20) F: آيتك (21) H: لتوفر (22) YB: منصوراً (23) YFB: -- بن عبد الله (24) Y: عن ابن عطاء.

ابن عطاء في قوله<sup>1</sup> « فلما آسفونا انتقمنا منهم » قال : لما عصوا<sup>2</sup> رسلنا ، انتقمنا منهم . اذ كان عصيان<sup>3</sup> الرسل عصياننا<sup>3</sup> واسفهم اسفنا .

59 « ان هو [عيسى] الا عبد أنعمنا عليه » . قال ابن عطاء : انعمنا عليه بصحة الاخبار عنا وموافقتنا في كل الاحوال .

67 « الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين » . قال ابن عطاء : كل وصلة واخوة منقطعة الا ما كان في الله والله<sup>4</sup> . فانه<sup>5</sup> كل وقت في زيادة ، لان الله عز وجل<sup>6</sup> يقول « الاخلاء يومئذ ... عدو » اي في انقطاع وبغضة « الا<sup>7</sup> المتقين » فانهم<sup>8</sup> في راحة إخوانهم يرون فضل ذلك<sup>9</sup> وثوابه<sup>10</sup> .

68 « يا عبادي لا خوف عليكم اليوم ولا انتم تحزنون » . قال ابن عطاء : لا خوف عليكم اليوم في الدنيا . خوف مفارقة الايمان . « ولا انتم تحزنون » في الآخرة لوحشة<sup>11</sup> البعد والمفارقة .

72 « وتلك الجنة التي اورثتموها بما كنتم تعملون » . قال ابن عطاء : الجنة ميراث الاعمال لانها<sup>12</sup> مخلوقة : فوارث المثل<sup>13</sup> مثاه<sup>14</sup> . والكتاب ميراث الاصطفائية<sup>15</sup> فانها صفتان من صفات الحق . قال الله تعالى : ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا « (٣٥ : ٣٢) » .

89 « فاصفح عنهم » . قال ابن عطاء : اعذرهم في جهلهم بخقك<sup>16</sup> وتركهم<sup>17</sup> لحرمتك<sup>18</sup> . وسلم عليهم ليسلموا من توابع البلاء عليهم<sup>19</sup> .

(1) B : + تعالى || (2) B : اغضبوا || (3) B : غضب ... غضبتا || (4) YB : + تعالى || (5) Y : + في || (6) YFB : تعالى || (7) F : — الا || (8) B : — فانهم ... وثوابه || (9) F : — ذلك || (10) H : وثوابها || (11) B : بوحشة || (12) H : لانه || (13) FB : موازي المثل ؛ Y : فوازي المثل || (14) YFB : — مثله || (15) H : اصفيائه || (16) F : لحقك || (17) H : واركهم || (18) B : بحرمتك ؛ F : كحرمتك || (19) YFB : — عليهم .



## سورة الدخان

(44)

3 « انا انزلناه في ليلة مباركة » . قال ابن عطاء : مباركة<sup>1</sup> لمجاورة<sup>2</sup> الملائكة ومقاربتهم<sup>3</sup> .

58 « فانما يسرناه بلسانك » . قال ابن عطاء : يسر<sup>4</sup> ذكره على لسان من شاء من عباده . فلا يفتر عن ذكره بحال . وأغلق باب الذكر على من يشاء<sup>5</sup> من عباده . فلا يستطيع ذكره بحال .

## سورة الجاثية

(45)

9 « واذا علم من آيتنا شيئاً اتخذها هزواً » . قال ابن عطاء : من لم يجد<sup>6</sup> في طاعة الله تعالى<sup>7</sup> ولم يصرف همه الى الدخول فيها بشرط الأمر . والخروج منها بشرط الأدب . نزع الله تعالى<sup>7</sup> حب الطاعة من قلبه وردّه الى حوله وقوته . قال الله تعالى<sup>7</sup> « واذا علم من آياتنا ... » : علمها علم استدلال لا علم حقيقة<sup>8</sup> .

29 « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق » . قال ابن عطاء : حكم الأزل ينطق عليهم بتصحيح ما في كتبهم وتحقيقها .

## سورة الاحقاف

(46)

3 « ما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق » . قال ابن عطاء : خلق السموات والارض واظهر فيها بدائع صنعه وبوادي قدرته . فمن نظر اليها<sup>9</sup> فرأى<sup>10</sup> فيها آثار الصنع . فهو لتيقظه . ومن نظر وشاهد الصانع . فهو لتحققه .

(1) YH: -- مباركة (2) B: بمجاورة (3) B: -- ومقاربتهم (4) H: يسره (5) B: شاء (6) B: يجتهد (7) H: -- تعالى (8) FB: الاستدلال ... الحقيقة (9) YHFB: اليها (10) H: ورأى (11) YF: فيها .

- 13 « ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا » . قال ابن عطاء : « ان<sup>1</sup> الذين قالوا ربنا الله » في صفاء التوحيد ، « ثم استقاموا » ، اجتهدوا في القيام بواجبه<sup>2</sup> .
- 15 « حتى اذا بلغ أشده وبلغ اربعين سنة » . قال ابن عطاء : خاطب الله تعالى<sup>3</sup> الانبياء<sup>4</sup> وبعثهم<sup>5</sup> عند<sup>6</sup> كمال الأوصاف وتمام العقول ، وهو الوقت الذي اخبر الله تعالى<sup>7</sup> الانبياء عليهم السلام<sup>8</sup> عن تمام خلقه<sup>9</sup> عباده بقوله<sup>10</sup> « حتى اذا بلغ... »
- 15 « وان أعمل صالحاً رضاه » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : العمل الصالح<sup>12</sup> المرضي ، ما يصلح للعرض على الحق<sup>13</sup> .
- 15 « واصلح لي في ذريتي » . قال ابن عطاء : وفقهم لصالح اعمال<sup>14</sup> ترضى<sup>15</sup> بها<sup>16</sup> عنهم .
- 30 « يهدي الى الحق والى طريق مستقيم » . قال ابن عطاء : يهدي الى الحق في الباطن ، والى طريق مستقيم في الظاهر .

### سورة محمد

(47)

- 3 « ذلك بأن الذين كفروا اتبعوا الباطل » . قال ابن عطاء : اتباع الباطل<sup>17</sup> ارتكاب الشهوات وأماني النفس<sup>18</sup> . واتباع الحق ، اتباع<sup>19</sup> الأوامر والسنن<sup>20</sup> .
- 7 « يا ايها الذين آمنوا إن تنصروا الله ينصركم » . قال ابن عطاء : هو ان تكون عوناً لله تعالى<sup>21</sup> على النفس . فان الله تعالى<sup>21</sup> ينصرك عليها حتى تنقاد له . ولا تكون<sup>22</sup> عوناً للنفس<sup>23</sup> فتُصرع صرعة لا تقوم<sup>24</sup> بعدها أبداً .

(1) YH : — ان || (2) HB : بمواجهه || (3) YH : — تعالى || (4) B : — عليهم السلام || (5) H : ونعمهم || (6) B : عنه || (7) H : عز وجل || (8) YH : — الانبياء عليهم السلام || (9) YF : خلقه || (10) B : + تعالى ؛ H : — بقوله || (11) B : قال سهل || (12) B : — الصالح || (13) B : على الله تعالى || (14) B : — اعمال || (15) F : يرضى || (16) B : به || (17) FB : الاباطيل || (18) H : النفوس || (19) F : — اتباع || (20) H : — والسنن || (21) YH : — تعالى || (22) H : ومن لا يكون || (23) H : على النفس || (24) F : يقوم .

17 «والذين اهتدوا زادهم هدى». قال ابن عطاء: الذين تحققوا في طلب الهداية، أوصلناهم إلى مقام الهداية وزدناهم هدى بالوصول إلى الهادي<sup>1</sup>.

19 «فاعلم انه لا اله الا الله». قال ابن عطاء: عالم قول «لا اله الا الله» يحتاج<sup>2</sup> إلى اربعة اشياء: تصديق وتعظيم وحلاوة وحرمة. فمن لم يكن له تصديق فهو منافق. ومن لم يكن له تعظيم فهو مبتدع. ومن لم يكن له حلاوة فهو مرآي. ومن لم يكن له حرمة فهو فاسق. ولم تكمل هذه الخصال الا للنبي<sup>3</sup> صلعم<sup>4</sup>. لذلك<sup>5</sup> قيل له<sup>6</sup> «فاعلم انه لا اله الا الله<sup>7</sup>» لعظيم محله. ودعا الآخرين<sup>8</sup> في قوله دون علمه.

وقال ابن عطاء: ان الله<sup>9</sup> أمر نبيه صلعم<sup>4</sup> ان يدعو الخلق اليه. ثم قال له<sup>10</sup> «فاعلم<sup>11</sup> انه لا اله الا الله»: واعلم انك الداعي للخلق الي. وانا ادعوك منك الي. لئلا تلاحظ شيئاً من أقوالك وأفعالك.

سمعت منصور بن عبد الله يقول: سمعت<sup>12</sup> ابا القاسم البزاز يقول: قال ابن عطاء في قوله<sup>13</sup> «فاعلم انه لا اله الا الله»: طلب تنزيه العبد لئلا يكون له خاطر غيره في علمه بان<sup>15</sup> لا اله الا هو. علماً لا قولاً. وهو حقيقة التوحيد: حقائق<sup>16</sup> تنبي عن الموحد. لا حقائق تنبي عن العبد.

وقال ابن عطاء: العلم اربعة: علم المعرفة وعلم العبادة وعلم العبودية وعلم الخدمة. حمل الحق المصطفى صلعم<sup>17</sup> على هذه الاحوال كلها حيث<sup>18</sup> لم يطقها أحد سواه<sup>19</sup>.

سمعت منصور<sup>20</sup> بن عبد الله<sup>21</sup> يقول: سمعت ابا القاسم البزاز<sup>22</sup> يقول: قال ابن عطاء في قوله<sup>23</sup> «فاعلم انه لا اله الا الله»: طلب التنزيه من العبد مع علمه.

(1) F: الهدى || (2) B: محتاج || (3) FB: للمصطفى || (4) Y: عليه السلام || (5) H: — لذلك || (6) B: — له || (7) H: — انه ... الله || (8) HB: الآخرون || (9) B: — ان الله: YH: + تعالى || (10) B: — له || (11) YFB: فاعلم انك الداعي || (12) H: + عبد الله || (13) B: + تعالى || (14) Y: — قال || (15) B: بانه || (16) F: وحقائق || (17) F: عليه السلام: H: صلوات الله وسلامه عليه || (18) B: حين || (19) B: + عليه السلام || (20) Y: منصوراً || (21) YH: — بن عبد الله || (22) Y: — البزاز || (23) B: + تعالى.

24 « أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب أقفالها » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : قلوب اقلت عن التدبير ، وألسنٌ مُنعت عن التلاوة ، واسماع صمت عن الاستماع . ومن القلوب قلوب كشف<sup>2</sup> عنها الغطاء ، فلا يكون لها<sup>3</sup> راحة الا في تلاوة القرآن واستماعه<sup>4</sup> والتدبر<sup>5</sup> فيه : فشتان ما بين الحالتين .  
وقال ابن عطاء : المتدبر الناظر في دبر الاشياء وعواقبها واواخرها ليغيب عن شهود<sup>6</sup> اوائلها<sup>7</sup> ومشاهدها ليشهد ما عدم .

## سورة الفتح

(48)

1 « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » . قال ابن عطاء<sup>8</sup> : جمع<sup>9</sup> للنبي صلعم<sup>10</sup> في هذه الآية بين نعم مختلفة : بين<sup>11</sup> الفتح المبين وهو من اعلام الاجابة : والمغفرة وهي من اعلام المحبة : وتمام النعمة وهي من اعلام الاختصاص : والهداية وهي من التحقيق<sup>12</sup> بالحق ؛ والنصر<sup>13</sup> وهو<sup>14</sup> من اعلام الولاية . والمغفرة تنزيه من العيوب : وتمام النعمة ابلاغ الدرجة الكاملة من الغنى به<sup>15</sup> : والهداية وهي الدعوة الى المشاهدة : والنصرة وهي رؤية الكل من الحق من غير ان يرجع الى سواه .  
2 « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » . قال ابن عطاء : لما بلغ<sup>16</sup> الى سدره المنتهى ، قدّم النبي<sup>17</sup> وأخّر جبرئيل<sup>18</sup> صلوات الله عليهما . فقال<sup>19</sup> النبي<sup>20</sup> لجبرئيل : يا جبرئيل تركني في هذا الموضع وحدي ؛ فعاتبه الله<sup>21</sup> حين سكن الى جبرئيل<sup>22</sup> فقال<sup>23</sup> « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » .  
وقال ابن عطاء : كشف الله تعالى عن ذنوب الانبياء<sup>24</sup> حتى لا يظنوا

(1) H : + من القلوب || (2) HB : كشفت || (3) F : له || (4) F : او سمعها || (5) B : والتدبير || (6) HB : شواهد || (7) B : اوليها || (8) YFB : + في قوله انا فتحنا... || (9) H : — جمع || (10) Y : عليه السلام || (11) B : وبين || (12) Y : التحقيق || (13) FB : والنصرة || (14) F : وهي || (15) YFB : — به || (16) H : + النبي صلعم ؛ B : + عليه السلام || (17) FB : + صلعم || (18) YFB : عليه السلام || (19) H : قال || (20) B : + صلعم ؛ Y : + عليه السلام || (21) FB : + تعالى || (22) B : + عليها السلام || (23) B : + تعالى || (24) YB : + عليهم السلام ؛ H : الاولياء .

انفسهم ونودي عليهم بالذنب والتوبة . وستر ذنب محمد صلعم<sup>1</sup> بقوله<sup>2</sup> :  
« ليغفر لك الله ... » .

وقال ابن عطاء : « ما تقدم من ذنبك » : ما كان من ذنب ابيك اذ كنت  
في صلبه حين باشر الخطيئة . « وما تأخر » من ذنوب أمّتك اذ كنت قائدهم  
ودليهم . « وخلق » كلهم<sup>3</sup> موقوفون ليس لهم وصول الى الله تعالى<sup>4</sup> الا معه .

يقال : معنى استغفار النبي صلعم في الاغاثة<sup>5</sup> . يستغفر في حال صحوه من  
حال سكره . بل يستغفر في حال السكر من الصحو . بل يستغفر من الخالين جميعاً .  
ذ لا سكر ولا صحو في الحقيقة له . لانه<sup>6</sup> في الحضرة والتبضئة لا يفارقهما<sup>7</sup> بحال .  
وقال ايضا : هو<sup>8</sup> تعريف للامة<sup>9</sup> : يحسلهم على الاستغفار . ولا حظ له فيه .

2 « ويهديك صراطاً مستقيماً » . قال ابن عطاء : يهدي بك الخلق الى الطريق  
المستقيم وهو الطريق الى الحق . من جعله امامه . قاده<sup>10</sup> الى الحق . ومن لم يقتدر  
به في ضب الطريق الى الحق . ضل في طلبه وأخطأ طريق رشده .

8 « اننا رسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً » . قال ابن عطاء : شاهداً علينا .  
ومبشراً بنا . ونذيراً عنا . وداعياً اليها . وانت المأذون في الكل لأنك أمين<sup>11</sup>  
عنى الكل . ولا تطلق<sup>12</sup> هذه<sup>13</sup> المراتب الا للامناء<sup>14</sup> . فانت<sup>15</sup> الأمين حق  
الأمين<sup>16</sup> .

18 « لقد رضي الله عن المؤمنين » . قال ابن عطاء<sup>17</sup> : رضي الله<sup>18</sup> عنهم  
فرضهم واوصلهم الى مقام<sup>19</sup> الرضا واليقين<sup>20</sup> والطمأنينة . « فانزل<sup>21</sup> الله » السكينة  
عليهم . « لتسكن قلوبهم اليه » .

وقال ابن عطاء : السكينة نور يقذف في القلب يبصر بها مواقع الصواب<sup>22</sup> .

1 : Y : عية السلام . 2 : B : تعالى . 3 : FB : وخلق . 4 : Y : كنه . 5 : H : - تعالى .  
6 : B : لاغاثة . 7 : H : لاغاثة . 8 : Y : سكره . 9 : B : عية السلام . 10 : YHF : يفارقها .  
11 : B : نعم . 12 : F : لانه . 13 : H : قاده . 14 : FB : الامين . 15 : B : نطق (Y) .  
16 : YH : يحد . 17 : B : هذا . 18 : FB : الامناء . 19 : B : انت . 20 : YB : أمين . 21 : H :  
يحد . 22 : YH : - . 23 : H : مقدم . 24 : H : اليقين والرضا . 25 : H :  
ونزل . 26 : FB : خيرات .

26 « اذ جعل الذين كفروا في قلوبهم الحمية ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : الحمية متابعة النفس<sup>2</sup> في الانتقام من البري .

29 « محمد رسول الله والذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم » . قال ابن عطاء : وصف<sup>3</sup> محمدًا صلعم<sup>4</sup> بانه رسوله<sup>5</sup> . والرسول لا يكون الا أميناً . مأموناً<sup>6</sup> ظاهراً وباطناً ، سرّاً<sup>7</sup> وعلناً . ووصف الصحابة الذين معه باوصاف ثمانية وهي احوال خص<sup>8</sup> بها الخواص من الصحابة<sup>9</sup> : وهو حال البقاء واللقاء والجهد والوفاء والصدق والحياء والصحة والرضا . فخص الله<sup>10</sup> أبا بكر رضي الله عنه<sup>11</sup> منها باحوال : وهي حال اللقاء ، لقول النبي صلعم : « ان الله<sup>10</sup> تجلى لتخلق عامة وتجلي<sup>12</sup> لابي بكر خاصة » . وحال الصحبة . لقوله تعالى « اذ يقول لصاحبه » (٩ : ٤٠) . وحال الرضا . لقوله<sup>13</sup> « ولسوف يرضي » (٩٢ : ٢١) . وحال الوفاء . لقوله<sup>13</sup> في الردة<sup>14</sup> : لو منعوني عناقاً أو عقالا مما<sup>15</sup> كانوا<sup>16</sup> يؤدونها اى رسول الله صلعم لجاهدتهم او لقاتلتهم عليها<sup>17</sup> . وحال الصدق لقوله<sup>18</sup> « والذي جاء بالصدق وصدق به » (٣٩ : ٣٣) . وخص عمر رضي الله عنه<sup>19</sup> بالجهد . وخص<sup>20</sup> عثمان رضي الله عنه<sup>19</sup> بالحياء . وخص<sup>20</sup> علي<sup>21</sup> رضي الله عنه<sup>19</sup> بالتقى<sup>22</sup> .

29 « سيأهم في وجوههم » . قال ابن عطاء : ترى عليهم خلع الانوار لأخوة .

## سورة الحجرات

(49)

2 « لا ترفعوا اصواتكم فوق صوت النبي » . قال ابن عطاء : زجر عن<sup>23</sup> الأذن لئلا يتخطى أحد الى ما فوقه من ترك الحرمة .

(1) H : -- قال ابن عطاء . (2) H : للنفس . (3) B : -- الله تعالى . (4) H : الحمية . (5) HB : رسول . (6) F : مؤمناً . (7) H : سرّاً . (8) H : خصت . (9) B : -- رضي الله عنهم اجمعين . (10) H : من اصحابه . (11) B : -- تعالى . (12) H : -- الله . (13) H : رضي الله عنه . (14) F : ولاي (تجلي) . (15) B : بقوله . (16) H : في الردة . (17) YFB : -- . (18) F : وكانوا . (19) HFB : -- عليها . (20) FB : بقوله . (21) YH : رضي الله عنه . (22) YB : -- خص . (23) HB : علياً . (24) FB : بالبقاء . (25) H : رضي الله عنهم اجمعين . (26) FB : علي .

15 « انما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله » : قال ابن عطاء : المؤمن من جعل السبيل الى الايمان الاقتداء بالنبي صلعم<sup>1</sup> . وعلم انه<sup>2</sup> لا سبيل الى الحق الا بمتابعته<sup>3</sup> عليه السلام . فمن<sup>4</sup> ترك الحق الادنى . كيف يصل الى الحق الأعلى ؟

## سورة ق

(50)

1 « ق وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ » . قال ابن عطاء في قوله « ق » : أى<sup>5</sup> أقسم بقوة قلب حبيبه محمد<sup>6</sup> صلعم<sup>7</sup> حيث حمل الخطاب والمشاهدة ولم يؤثر ذلك عليه وفيه<sup>8</sup> نغلو حاله<sup>9</sup> .

9 « ونزلنا من السماء ماءً مباركاً » . قال ابن عطاء : نزلنا<sup>10</sup> من السماء الفهم ونعمه والمعرفة فربينا<sup>11</sup> به قلوب اولى الالباب واهل المعرفة والفهم . ففقهوا<sup>12</sup> الخطب واستعملوه وأنسوا به واتبعوه . فاثبت الله<sup>13</sup> بذلك الماء في قلوبهم معرفته . وعنى لسانهم ذكره . وعلى جوارحهم خدمته « واولئك هم المفلحون » ( ٢ : ٥ ) .

37 « ان في ذلك لذكرى لمن له قلب او ألقى السمع وهو شهيد » . قال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم . فدان<sup>14</sup> له وانقطع<sup>15</sup> اليه عما سواه . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البرازي يقول : قال ابن عطاء : هو القلب الذي يلاحظ الحق فيشاهده ولا يغيب عنه خطرة ولا فترة . فيسمع به بل يسمع منه . ويشهد به بل يشهده . فاذا لاحظ القلب الحق<sup>16</sup> بعين الخويف . فرع وارتعد وهاب<sup>17</sup> . واذا طالعه بعين الجلال والجمال . هدأ واستقر<sup>18</sup> .

1 : Y (1) : عيب السام : FB (2) : ان : Y (3) : بمتابعة النبي : FB (4) : ومن : (5) : HFB : —  
في : اي : YTB (6) : محمد : Y (7) : عليه السلام : YH (8) : عليه و : B (9) : + صلعم :  
10 : YH (10) : نزلنا : B (11) : وثبتنا : F (12) : فزيت : Y (13) : ففهموا : FB (13) : +  
تسبوا : YB (14) : فدانت : YB (15) : وانقطعت : H (16) : — الحق : B (17) : فرغت وارتعدت  
بجاست : B (81) : هدأت واستقرت : sic .



وقال ابن عطاء : له قلب <sup>1</sup> بثلاث <sup>2</sup> شروط <sup>3</sup> : قد يسمع ولا يشهد ، ويشهد ولا يسمع ، ويسمع ويشهد . ان شاهد القصور ، بمعنى <sup>4</sup> الاذكار <sup>5</sup> لم <sup>6</sup> يلق السمع . وان شاهد التدبير والتقدير . لم يكن مشاهدا للحق <sup>7</sup> .  
 وقال ابن عطاء : « لمن كان له قلب » قال : موعظة بالغة لمن له قلب بصير <sup>8</sup> ويقوى <sup>9</sup> على التجريد مع الله تعالى <sup>10</sup> والتفريد له حتى يخرج من الدنيا والحلق والنفس . فلا يشتغل بغيره ولا يركن الى سواه .  
 وقال ابن عطاء : قلب لاحظ الحق بعين التعظيم فذاب وانقطع عما سواه .  
 واذا لاحظ القلب الحق بعين التعظيم لان وحسن .

### سورة الداريات

(51)

21 « وفي انفسكم افلا تبصرون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله <sup>11</sup> « وفي انفسكم افلا تبصرون » : انكم لا تدركونها . فكيف تدركون من له السموات . ومشيئته نافذة في كل شيء ؟  
 24 « هل أتاك حديث ضيف ابراهيم المكرمين » . قال ابن عطاء : ضيف الكرام لا يكون الا كريماً <sup>12</sup> مكرماً <sup>13</sup> . فلما نزلوا على ابراهيم <sup>14</sup> الخليل عليه السلام <sup>15</sup> . وكان <sup>16</sup> سيد الكرام . سماهم الله تعالى <sup>17</sup> المكرمين <sup>18</sup> .  
 54 « فتولّ عنهم . فما انت بملوم » . قال ابن عطاء : ارجع الينا . فما قصرت فيما أمرت .  
 55 « وذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » . قال ابن عطاء : الذكرى مؤنثه .

(1) B: — قلب || (2) B: ثلاث || (3) F: شروطه || (4) B: بمعنى | (5) FB: الأفكار  
 (6) B: ثم يلقي || (7) H: — وقال ابن عطاء ... مشاهدا للحق | (8) HB: يصير | (9) HFB: ويقوى || (10) H: — مع الله تعالى || (11) B: : تعالى || (12) F: كراماً | (13) F: مكرماً || (14) YH: بابراهيم || (15) F: — عليه السلام | (16) FB: كان  
 (17) H: — تعالى || (18) YFB: مكرمين .

والموعظة للعوام . والنصيحة للاخوان . والتذكرة للخوادم : فرض افترضه الله تعالى<sup>1</sup> على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنة وتعطلت الفرائض .

56 « وما خلقت الجن والانس الا ليعبدوني » . قال ابن عطاء : الا ليعرفوني<sup>2</sup> . ولا يعرفه حقيقةً من وصفه بما لا يليق به<sup>3</sup> .

### سورة الطور

(52)

23 « لا لغو فيها ولا تأثيم » . قال ابن عطاء : اي لغو يكون في مجلس محله جنة عدن وانساق في الملائكة . وشربهم على ذكر الله<sup>4</sup> وريحانهم<sup>5</sup> تحية من الله . وسكرهم على المشاهدة . والقوم جلساء الله<sup>6</sup> ؟

48 « فاصبر لحكم ربك فانك باعيننا » . قال ابن عطاء : « فانك باعيننا » اي معصوم في حفظنا . غريق في فضلنا . مستور بحفظنا . ومن<sup>7</sup> اختص بالله<sup>8</sup> . كان في حفظه . ومن كان في حفظه . كان في مشاهدته . ومن كان في مشاهدته . استقام معه ووصل اليه . ومن وصل اليه . انقطع عما سواه . ومن انقطع عما سواه<sup>9</sup> . عاش معه عيش الربانيين .

### سورة النجم

(53)

1 « والنجم اذا هوى » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : أقسم بنجوم المعرفة وضيائها وجاليتها ونورها والاهتداء بها وسكون العارفين اني انوارها وسلوكهم<sup>11</sup> بالاهتداء بها<sup>12</sup> .

2 « ما ضل صاحبكم وما غوى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت

1: H . 2: HFB . ليعرفوني . 3: B . 4: YB . 5: H . 6: H . 7: H . 8: YB . 9: F . 10: H . 11: H . 12: B .

- ابا القاسم البزاز يقول<sup>1</sup> : قال ابن عطاء<sup>2</sup> : ما ضل عن الرواية طرفة عين .
- 11** « ما كذب الفؤاد ما رأى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>3</sup> : ما اعتقد القلب خلاف ما رآته العين . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>4</sup> : قال ابن عطاء : ليس كل من رأى . مكّن فؤاده من ادراكه . اذ العيان قد<sup>5</sup> يظهر فيضطرب السرّ عن حمل التوارد<sup>6</sup> عليه . والرسول صلعم<sup>7</sup> محمول فيها في<sup>8</sup> فؤاده وعقله<sup>9</sup> وحسه ونظره<sup>10</sup> . وهذا يدل على صدق طويته<sup>11</sup> وحمله فيما شوهد به .
- 17** « أفتأرونه على ما يرى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لم يره بطغيان ميل<sup>12</sup> . بل رآه<sup>13</sup> على شرط<sup>14</sup> اعتدال القوى . فلا<sup>15</sup> شك فيه ولا امتراء .
- 18** « لقد رأى من آيات ربه الكبرى » . قال ابن عطاء : رأى<sup>16</sup> الآيات فلم تكبر<sup>17</sup> في عينه لكبر هومته وعلو محله والاتصاله بالكبير المتعالي . وقال ابن عطاء : رأى من آيات ربه الكبرى فهرب منها والتجى حتى أدنى من محل الرواية فسكن<sup>18</sup> .
- 32** « ان ربك واسع المغفرة » . قال ابن عطاء : واسع المغفرة لمن استغفره ورأى تقصيره في القيام بواجب أمره .
- 37** « وابراهيم الذي وفى » . قال ابن عطاء<sup>19</sup> : وفى باربعة اشياء : بذل نفسه للنيران وقلبه للرحمن وولده للقربان وماله للاخوان .
- 39** « وان ليس للانسان الا ما سعى » . قال ابن عطاء : ليس له من سعيه .

(1) Y: سمعت ... يقول || (2) H: + رحمة الله عليهم يقول (3) H: + رحمة الله عليه (4) FB: رآه ؛ Y: رأت || (5) H: قال || (6) B: به || (7) H: الفؤاد ؛ (8) Y: عليه السلام ؛ (9) Y: - في || (10) YHB: وعقده || (11) B: - ونظره || (12) H: صلابته || (13) YHF: يعميل || (14) F: يراه || (15) H: شروط || (16) YFB: بلا || (17) F: رأى || (18) F: يكبر || (19) H: فشكر || (20) H: + رحمة الله عليه || (21) Y: - من سعيه .

الا ما نواه : ان كان سعيه لرضا الرحمن ، فان الله تعالى<sup>1</sup> يرزقه الرضوان . وان كان سعيه للثواب والعطاء والاعواض ، فله ذلك .

42 « وان الى ربك المنتهى » . قال ابن عطاء : اذا وصل العبد الى معرفة الربوبية ، تنحرف عنه كل فتنة ولا يكون له مشيئة غير اختيار الله تعالى<sup>1</sup> له .

43 « وانه هو اضحك وأبكى » . قال ابن عطاء : اضحك قلوب اوليائه بانوار معرفته . وابكى قلوب اعدائه بظلمات سخطه .

44 « وانه هو أمات وأحيى » . قال ابن عطاء : أمات بعدله . وأحيى بفضله .

57 « أذفت الآزفة » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>2</sup> : قال ابن عطاء في قوله « أذفت الآزفة » قال : قرب الأمر القريب !

### سورة القمر

(54)

14 « تجري باعيننا » . قال ابن عطاء : عيون الله تعالى<sup>3</sup> في ارضه ابراهيم وموسى وعيسى<sup>4</sup> ومحمد صلى الله عليهم<sup>5</sup> اجمعين<sup>6</sup> . وهو يجري<sup>7</sup> بهم وليس بينهم<sup>8</sup> واسطة اذ<sup>9</sup> كانوا به وكانوا له وعنه وفيه ومنه . وهم<sup>10</sup> يشهدون فعل ذاته . وهو يسجري بهم : « تجري باعيننا » : التنقل في الدرجات والمقامات والكرامات وفي المواجهات في<sup>11</sup> الأسرار « يلقون فيها تحية وسلاماً » (٢٥ : ٧٥) .

14 « جزاء لمن كان كفر » . قال ابن عطاء<sup>12</sup> : اي<sup>13</sup> لمن صرفه الله تعالى<sup>3</sup> عن استمال الطاعة وستره عن<sup>14</sup> الحقيقة .

1 : H : -- تعالى : 2 : Y : سمعت ... يقول || 3 : H : -- تعالى || 4 : Y : -- وعيسى ||  
5 : Y : عليهم السلام || 6 : B : -- اجمعين || 7 : YHF : وهي تجري || 8 : YH : بينها || 9 : H : اذا ||  
10 : B : وهو (sic) || 11 : Y : وفي || 12 : H : -- رحمة الله عليه || 13 : B : -- اي || 14 : B : على .

## سورة الرحمن

(55)

1-2 « الرحمن علم القرآن » . قال ابن عطاء : لما قال الله تعالى « وعلم آدم الاسماء كلها » ( ٢ : ٣١ ) اراد ان يخص أمة محمد صلعم بخاصية مثله فقال<sup>1</sup> « الرحمن علم القرآن » اي الذي علم آدم الاسماء<sup>2</sup> وفضله بها على<sup>3</sup> الملائكة هو الذي علمكم القرآن وفضلكم به على سائر الأمم — فقيل له : متى علمهم؟ قال : علمهم حقيقة في الازل وظهر عليهم تعليمه وقت اليجاد . فالتعليم<sup>4</sup> حيث كان في جملة العلم . فلما كشف العلم عن<sup>5</sup> اليجاد ، اظهر عليهم آثار التعليم .

9 « وأقيموا الوزن بالقسط » . قال ابن عطاء : اظهروا<sup>6</sup> الوجدانية بصدق الظاهر وصفاء الباطن وحقيقة السر واستقامة العزيمة .

وقال<sup>7</sup> : كُنْ<sup>8</sup> لي صرفاً<sup>9</sup> . اكن لك حقاً .

19-20 « مرج البحرين يلتقيان بينهما برزخ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>10</sup> « مرج البحرين ... » قال : بين العبد وبين الرب<sup>10</sup> بحران عميقان<sup>11</sup> . احدهما بحر النجاة وهو القرآن : من تعلق به نجا . لان الله تعالى يقول « واعتصموا بحبل الله جميعاً » ( ٣ : ١٠٣ ) وبحر الهلاك وهو<sup>12</sup> الدنيا : من ركن اليها هلك .

26 « كل من عليها فان » . قال ابن عطاء في هذه الآية : من كان<sup>13</sup> مقيماً على اتباع<sup>14</sup> هواه . فهو فان . هالك من حيث<sup>15</sup> لا يشعر به<sup>16</sup> .

29 « يسأله من في السموات والارض » . قال ابن عطاء : الغني على الخفة<sup>17</sup> من استغنى عن الاكوان وما فيها ومن فيها<sup>17</sup> وعمّا أبدى<sup>18</sup> لهم وعليهم<sup>19</sup> . وأحوالهم ، وربط الاكوان كلها بالاحتياج اليه والرجوع الى يده والذين محتاجين .

(1) B : + تعالى || (2) FB : + كلها || (3) F : + سائر || (4) H : والتعليم || (5) B : على  
(6) YH : اظهر || (7) FB : — وقال || (8) FB : وكن || (9) FB : صدقاً || (10) B : + تعالى  
(11) FB : يجتمعان || (12) B : هو || (13) YFB : يكون || (14) B : — اتباع || (15) F :  
(16) YH : — به || (17) YH : — ومن فيها || (18) FB : بدا .

مظهرين لتقرهم وفاقتهم<sup>1</sup> وحاجتهم<sup>2</sup> وعجزهم . فقال « يسأله من في السموات » القوة على العباداة . وهم الملائكة<sup>3</sup> ، ومن في « الأرض » الرزق والعافية . وفي جملتهم خواص شغلهم ذكره عن سؤاله ، واغناهم<sup>4</sup> علمهم به<sup>5</sup> عن التعويض<sup>6</sup> له بحال . وهم الناظرون<sup>7</sup> اليه بالاسرار<sup>8</sup> ، الذين اخبر النبي صلعم<sup>9</sup> عنهم<sup>10</sup> بقوله<sup>11</sup> : يقول الله<sup>12</sup> « من شغله ذكرى عن مسألتي ، أعطيته أفضل ما أعطي السائلين » .

31 « سنفرغ لكم ايها الثقلان » . قال ابن عطاء : الاشغال منفية عن الحق ، ومعناه<sup>13</sup> انه لا يتم شغل الا بمعونته ، ولا يكمل شيء من ذلك الا بتقديره وتدبيره .  
60 « هل جزاء الاحسان الا الاحسان ؟ » . قال ابن عطاء : هل جزاء الهداية والتفريب الا الانقطاع عما دونه والفخر<sup>14</sup> به ؟

70 « فيهن خيرات حسان » . قال ابن عطاء : أحلّ الخيرات في الجنة : انها محل القربة وتصديق الوعد بالمشاهدة . ومحل إيجاب<sup>15</sup> الرضا للعبيد من ربهم ؛ كما روي في الخبر ان الله عز وجل<sup>16</sup> يقول لاهل الجنة « رضاي احلكم داري وأنا لكم كرامتي » .

## سورة الواقعة

(56)

- 1 « اذا وقعت الواقعة » . قال ابن عطاء<sup>17</sup> : اذا تبين مراد المرید من مراده .  
3 « خافضة رافعة » . قال ابن عطاء : ينخفض أقواماً بالعدل ويرفع<sup>18</sup> أقواماً بالفضل .  
8 « فاصحاب الميمنة ما اصحاب الميمنة » . قال ابن عطاء<sup>17</sup> : هم<sup>19</sup> ازواج

(1) Y: — وفاقتهم || (2) FB: — وحاجتهم || (3) YB: — وهم الملائكة || (4) B: اغناهم || (5) YFB: علمه بهم || (6) HF: التعرض || (7) FB: ناظرون || (8) F: باسرار || (9) Y: عليه السلام || (10) E: — عنهم || (11) H: + جل ذكره || (12) YB: + تعالى ؛ H: — يقول الله || (13) F: لانه || (14) F: والهجر || (15) H: الايجاب || (16) B: — عز وجل ؛ F: تعال ؛ Y: تبارك وتعالى || (17) H: — رحمة الله عليه || (18) H: تخفض ... ترفع || (19) HF: — هم .

ثلاثة : فاصحاب الميمنة هم اصحاب الجنة ، واصحاب المشأمة هم اصحاب النار ، والسابقون هم العبيد المخلصون . ثم يصير اصحاب الميمنة على ثلاث طبقات : ظالم ومقتصد وسابق .

26 « الا قليلاً سلاماً سلاماً » . قال ابن عطاء : سلم بساط القربة<sup>1</sup> عن<sup>2</sup> اللغو والاثم ، لكنه محشو بالانس ، مكشوف لأهله<sup>3</sup> عن محل السلامة . وسماع السلام على حدود الدرجات : فمنهم من يكون من أهل سلام<sup>4</sup> الجليس<sup>5</sup> ، ومنهم من يكون من أهل سلام الملائكة . ومنهم من يكون من اهل سلام الحق . على مراتبهم .

74 « فسبح باسم ربك العظيم » . قال ابن عطاء<sup>6</sup> : سبحه ، ان الله تعالى<sup>7</sup> أعظم<sup>8</sup> من ان يلحقه تسييحك او يحتاج الى شيء منك . لكنه شرف عبده بان أمرهم ان يسبحوه ليطهروا انفسهم مما ينزهونه به .

75 « فلا اقسم بمواقع النجوم » . قال ابن عطاء : مواقع النجوم<sup>9</sup> هي<sup>10</sup> مواقع ما يظهر على سرّ النبي صلعم من انوار الحق وزوائد التحقيق مما خصّ به من الدنو والقربة والزلفة<sup>11</sup> التي لم<sup>12</sup> يؤمر باظهارها والاخبار عنها .

79 « لا يمسه الا المطهرون » . قال ابن عطاء : لا يفهم إشارات القرآن الا من طهر سرّه عن الاكوان بما<sup>13</sup> فيها .

85 « ونحن أقرب اليه منكم ولكن لا تبصرون » . قال ابن عطاء : انما ذكر هذا<sup>14</sup> ليعرفوا<sup>15</sup> قربه منهم . لا أن بينه وبينهم مسافة ، ولكن هذا<sup>16</sup> خطاب التحذير والترهيب<sup>17</sup> .

88\_89 « فاما ان كان من المقربين فرّوح وريحان » .. قال ابن عطاء : فرّوح النظر الى وجه الجبار<sup>18</sup> . والريحان الاستماع لكلامه ، « وجنة نعيم » هو ان لا

(1) F: القرب || (2) FB: من || (3) YFB: لاهلها || (4) F: السلام || (5) FB: الجنس || (6) H: + رحمة الله عليه || (7) YH: — تعالى || (8) H: هو اعظم || (9) H: — مواقع النجوم || (10) HFB: هو || (11) YHB: والزلف || (12) B: — لم || (13) F: بما || (14) YB: ذكرها || (15) F: ليعرفوا || (16) YH: — هذا || (17) F: والترتيب || (18) B: + تعالى ؛ H: الجنان .



يحجب العبد فيها عن مولاه اذا قصد زيارته . وللمقربين<sup>1</sup> ذلك في الدنيا : رَوْحها المشاهدة ، وريحانهم سرور الخدمة ، وجنة نعيم السرور بالذكر .

95 « ان هذا هو حق اليقين » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : ان هذا القرآن لحق ثابت في صدور المؤمنين واهل اليقين . وهو الحق من عند الحق . فلذلك تحقق في قلوب المحققين<sup>3</sup> . واليقين ما استقر في قلوب<sup>4</sup> اوليائه .

### سورة الحديد

(57)

1 « سبح لله ما في السموات والأرض وهو العزيز الحكيم » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : أمر الله<sup>5</sup> عباده بتسبيحه . وقد سبح نفسه في الأزل . فغيب كنه تسبيحه عن عباده . فسبحه الخلق على العادة الى ان يتحقق تسبيحهم<sup>6</sup> فيصل تسبيحهم<sup>7</sup> بتسبيحه فيتحقق لهم التسبيح .

2 « له ملك السموات والارض » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> : هو مالك الكل . وله الملك أجمع . يميت من يشاء بالاشتغال بالملك . ويحيي<sup>8</sup> من يشاء بالاقبال على الملك .

3 « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » . قال ابن عطاء<sup>2</sup> في هذه الآية : من كان شغله من<sup>9</sup> هذه الاسامي بالاول<sup>10</sup> . كان شغله بما سبق في السبق من مشيئته وقضائه . ومنعه وعطائه . ومن كان شغله بالآخر<sup>11</sup> . كان شغله بما يستقبله من الامر في التنقيل والتحويل على الدهور . ومن كان شغله بالظاهر ، لاحظ عجائب قدرته وسلطانه وفضله وعدله . ومن كان شغله بالباطن . دهش وذهل

(1) B: والمقربين (sic) (2) H: رحمة الله عليه (3) YB: المحققين (4) HB: صدور (5) YB: تعاقب (6) H: تسبيحه (7) B: — فيصل تسبيحهم (8) FB: يحيي... ويميت (9) FB: في (10) H: الاول (11) H: بالآخر (sic) .

وتحير وخرس لسانه ، فلا له عبارة تعبر عنه ، ولا له إشارة تشير إليه <sup>1</sup> : ككشف له على قدر طاقته وطبعه ، فذهل فيها ؛ إلا من تولاه <sup>2</sup> بيرة وقام عنه بنفسه .  
وقال ابن عطاء <sup>3</sup> : من كان حظه من اسمه الظاهر ، زين ظاهره بانواع الخدمة <sup>4</sup> ، ومن كان حظه من اسمه الباطن ، زين باطنه بانوار العصمة <sup>5</sup> .  
وقال ابن عطاء <sup>5</sup> <sup>18</sup> : الاول يكشف احوال الآخرة حتى لا يشكون <sup>6</sup> فيها .  
والآخر يكشف احوال الدنيا حتى لا يرغبون <sup>7</sup> فيها ، والظاهر على قلوب اوليائه حتى يعرفونه <sup>8</sup> ، والباطن على قلوب اعدائه حتى ينكرونه <sup>8</sup> .  
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز بمصر يقول <sup>9</sup> :  
قال ابن عطاء : هو الاول بتكوين البدائع ، فليس قبله شيء <sup>10</sup> . والآخر بعد طمس الخلائق ، فليس <sup>11</sup> بعده شيء ، والظاهر بعلوه <sup>12</sup> على خلقه ، فليس فوقه <sup>13</sup> شيء ، والباطن باحاطة <sup>14</sup> علمه بخلقه ، فليس دونه شيء .

20 « وما الحياة الدنيا الا متاع الغرور » . سمعت ابا الحسين الفارسي يقول :  
سمعت ابن عطاء <sup>15</sup> يقول <sup>16</sup> : ما شغل العبد عن الآخرة فهو الدنيا : فمنهم من دنياه ضيعة عامرة ، ومنهم من دنياه تجارة دارّة ، ومنهم من دنياه عزه وسلطانه ، ومنهم من دنياه علمه والمفاخرة به ، ومنهم من دنياه مجلسه ومختلفيه <sup>17</sup> . ومنهم من دنياه نفسه وشهوته : كل أحد <sup>18</sup> من الخلق مربوط منها بحظ .  
وقال ابن عطاء <sup>15</sup> : وضعت سياسة الدنيا على القوة والتدبير . وسياسة الدين على ملازمة الامر والنهي <sup>19</sup> والقصد الى الله تعالى <sup>20</sup> على التبري من الحول والقوة .

(1) H : — اليه || (2) Y : + الله تعالى || (3) H : وقال ايضاً . . . 4 : B : — من كان ... الخدمة || (5) Y : من كان حظه من اسمه الظاهر زين ظاهره بانوار العصمة . . . 5<sup>18</sup> : FB : + وعلي بن عبد الرحيم || (6) B : يشكوا ؛ H : يكون فيها شكوك || (7) B : يرغبوا || (8) FB : يعرفونه ... ينكروه || (9) Y : — سمعت ... يقول || (10) YH : — فليس قبله شيء . . . || (11) YH : وليس || (12) YH : علوه || (13) H : بعده || (14) YH : لاحاطة || (15) H : + رحمة الله عليه . . . || (16) H : — يقول || (17) FB : ومختلفه || (18) B : واحد || (19) Y : الاوامر والنواهي || (20) H : — تعالى .

## سورة المجادلة

(58)

22 « اولئك حزب الله . ألا ان حزب الله هم المفلحون » .  
 قال ابن عطاء<sup>1</sup> : ان الله تعالى<sup>2</sup> عبادا اتصالحهم به دائم ، وأعينهم به قريرة  
 ابدا . لا حياة لهم الا به لاتصال قلوبهم به والنظر اليه<sup>3</sup> بصفاء اليقين . فحياتهم  
 بحياته موصولة . لا موت لهم ابدا ولا صبر لهم عنه . لانه قد سبي أرواحهم فعلقها  
 عنده . فتم مأواها . قد غشي قلوبهم من النور ما أضاءت به فاشرقت<sup>4</sup> .  
 وتمت<sup>5</sup> زياداتها<sup>6</sup> على الجوارح . وصاروا في حرزه وحماه : « اولئك حزب الله .  
 ألا ان حزب الله هم المفلحون » .

## سورة الحشر

(59)

7 « وما أتاكم الرسول فخذوه ... » . قال ابن عطاء : لما عظم أمانته<sup>7</sup> في  
 نفسه . ولآه الحق وضع<sup>8</sup> الشرع . فجعل أمره أمره . ونهيه نهيه .  
 8 « لفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : هم<sup>10</sup>  
 الذين<sup>11</sup> تركوا كل علاقة وسبب ولم يلتفتوا الى شيء من الكون<sup>12</sup> . وفرغوا أنفسهم  
 لعبادة ربهم واتباع رسوله صلعم<sup>13</sup> . وشغلهم فرحهم بما وفق لهم من<sup>14</sup> معرفة  
 ربهم وطاعة رسوله صلعم<sup>15</sup> عن حب الاهل والولد والديار والاموال . اولئك الذين  
 اتى الله عليهم وجعلهم أئمة العارفين ومحل آداب المريدين .  
 9 « ويؤثرون على أنفسهم ولو كان بهم خصاصة » . قال ابن عطاء : يؤثرون

1. FB : قال ابن عطاء : H : H : رحمة الله عليه 2 : H : تعالى 3 : H : اليهم 4 :  
 H : وشرقت 5 : HFB : وتمت 6 : YB : زيادتها 7 : B : عليه السلام 8 : YB :  
 وضع 9 : رحمة الله عليه 10 : YB : هم 11 : F : تركوا الكل و 12 : YHB :  
 من كون أي شيء 13 : Y : عليه السلام 14 : F : وشغلهم ... لهم من 15 : F :  
 معرفة ... صلعم .

به جوداً وكرماً ، « ولو كان بهم خصاصة »<sup>1</sup> يعني جوعاً وفقراً .

**19** قال ابن عطاء<sup>2</sup> في قوله تعالى : « ولا تكونوا كالذين نسوا الله فأنساهم أنفسهم » قال<sup>3</sup> : من ابتلاه<sup>4</sup> الله تعالى<sup>5</sup> بنسيان نفسه ومشاهدة<sup>6</sup> ذاته<sup>7</sup> وقلبه<sup>8</sup> . كان ذلك بدو<sup>9</sup> عقوبة من الله اياه<sup>10</sup> على<sup>11</sup> إعراضه<sup>12</sup> عن الله تعالى<sup>3</sup> واغماضه عن صنعه . ثم يزداد على الله تعالى<sup>5</sup> جرأةً لقالة مشاهدته . فمن كان كذلك ، لا تُرجى<sup>13</sup> له السلامة لفقدان آثار السلامة .

**21** « لو انزلنا هذا القرآن على جبل لرأيتنه خاشعاً » . قال ابن عطاء : أشار الى فضله الى اوليائه واهل معرفته : ان<sup>14</sup> شيئاً من الأشياء لا يقوم لصفاته<sup>15</sup> ولا يبقى مع تجليته ، إلا من قواه الله تعالى<sup>5</sup> على ذلك وهو قلوب العارفين . فقاموا<sup>16</sup> له به لا بغيره . فهو<sup>17</sup> القائم بهم لا هم .

**23\_24** « الملك القدوس ... » قال ابن عطاء : القدوس المنزه عما يليق به من الاضداد والانداد .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله تعالى « المؤمن » قال : المصدق لمن أطاعه . وأيضاً : فانه آمن المؤمن عن<sup>18</sup> خوف ما سواه حتى لم يخافوا سواه .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول : قال ابن عطاء : « الباري » ، المبتدع<sup>19</sup> للأشياء من غير شيء : « والمصور » المتمم تصويره على غاية الكمال .

وقال ابن عطاء : « المهيمن » هو الامين على الكتب الماضية و « العزيز » الذي لا يجري عليه سلطان غيره ولا يُمنع من تنفيذ مراده .

(1) B: — قال ... خصاصة || (2) H: في هذه الآية ؛ Y: في قوله ... قال || (3) FB: قال || (4) B: ابتلاه || (5) H: — تعالى || (6) B: ومشاهدته و || (7) B: ذلته ؛ FH: زلته || (8) F: وقلته || (9) B: — بدو || (10) B: له || (11) B: — على || (12) B: واعراضه || (13) FB: يرجى || (14) B: وان || (15) HF: بصفاته || (16) FB: وقاموا || (17) FB: وهو || (18) B: من || (19) B: المبتدع .

وايضا : « العزيز » الذي لا نظير له في الاشياء ولا<sup>1</sup> تتناوله<sup>2</sup> الأيدي .  
وقال ايضا : « المهيمن » المطلع على سرائر العباد فلا تخفى عليه خافية .  
و « السلام » هو الذي سلم من النقص والآفات . والسلام هو<sup>3</sup> الذي منه السلامة  
لما خلق من الظلم والحيف . و « المؤمن » من أمن الخلق ظلمه والمصدق لمن اطاعه  
ان يبلغه الى ثوابه و « المهيمن » العالي<sup>4</sup> على الكل .

## سورة الممتحنة

(60)

4 « قد كانت لكم اسوة حسنة في ابراهيم » . قال ابن عطاء : الاسوة<sup>5</sup> القدوة  
بانخيل عليه السلام<sup>6</sup> في الظاهر من الاخلاق الشريفة وهي<sup>7</sup> السخاء وحسن الخلق  
وتباعد ما أمر به على الطرب<sup>8</sup> . وفي الباطن الاخلاص لله تعالى<sup>9</sup> في جميع  
الافعال . والاقبال عليه في كل الاوقات . وطرح الكل في ذات الله<sup>10</sup> . ألا  
تري النبي صلعم<sup>11</sup> كيف مدح من اخلص وجرد<sup>12</sup> . بقوله<sup>13</sup> « اصدق<sup>14</sup>  
كلمة تكلمت بها العرب كلمة ليبد : « ألا كل شيء ما خلا الله باطل » . أشار<sup>15</sup>  
الى الكون وما فيه .

6 (٣٣ : ٢١) « لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة » . سمعت منصور بن  
عبدالله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : في الظواهر<sup>16</sup>  
والعبادات دون البواطن والاسرار . لأن أسراره<sup>17</sup> لا يطيقها<sup>18</sup> أحد من الخلق . لأنه  
باين الامة بالمكان ووقع الصفة عليه . لذلك قال النبي صلعم<sup>19</sup> لأنس بن مالك<sup>20</sup> :  
احفظ سري .

(1) F: فلا (2) Y: يتناوله (3) B: هو (4) FB: الغلب (5) B: الحسنة (6) H: عليه السلام (7) YFB: وهو (8) F: على الطرب (9) H: تعالى (10) YB: تعالى (11) Y: عليه السلام (12) FB: وجرد (13) B: عليه السلام (14) YB: اشعر (15) B: وأشار (16) YHB: الظواهر (17) B: عليه السلام (18) YFB: يطيق (19) YF: عليه السلام (20) B: رضي الله عنه .

7 « عسى الله ان يجعل بينكم وبين الذين عاديتهم منهم مودة ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : لا تبغضوا عبادي كل البغض . فاني قادر على ان انقلكم من البغض الى المحبة كنفلي من الحياة الى الموت ومن الموت الى النشور<sup>1</sup> . روي<sup>2</sup> عن النبي صلعم<sup>3</sup> انه قال : احب حبيبك هوناً ما ، عسى ان يكون بغيضك يوماً ما .

12 « ولا يعصينك في معروف ». قال ابن عطاء : لا يخالفنك في شيء من الطاعات .

### سورة الصف

(61)

2 « لِمَ تقولون ما لا تفعلون » . قال ابو العباس بن عطاء : من شهد من نفسه نفساً في الطاعات كان الى العصيان أقرب . لأن النسيان من العمى عن برّ المنان . واما زجره لاهل الحق<sup>5</sup> والمشاهدة عن<sup>3</sup> طريق الاشارات . فقوله<sup>7</sup> « يا ايها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون ؟ كبر مقتاً عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون » : هذا زجر وتهديد لاهل التحقيق والمشاهدة . اذ ليس للعبد فعل ولا تدبير . لانه أسير في قبضة العزة . تجري عليه احكام القدرة وتصاريف المشيئة . فمن قال فعلت او اتيت او شهدت . فقد نسي مولاه واعرض عن برّه وادّعى ما ليس له .

6 « ومبشر برسول يأتي من بعدي اسمه احمد » . سمعت منصور بن عيسى يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله « اسمه احمد » قال احمد الحامدين له حمداً . واحمد المطيعين له طاعةً . واحمد العارفين به معرفةً ، واحمد المشتاقين اليه شوقاً على نسق قوله « احمد » .

(1) Y: النشر || (2) YH: وروي || (3) Y: عليه السلام || (4) FB: من || (5) H: الحقائق || (6) B: من || (7) B: + تعالى .

- 9 « هو الذي ارسل رسوله بالهدى » . قال ابن عطاء : ارسل الرسول هادياً ومبيناً طريق الوصول اليه وواضعا أركان الدين القوي<sup>1</sup> مواضعه ، وداعياً اليه<sup>2</sup> . وباعثاً عليه . ارسله بآتم شرف وأعز نصير من الله<sup>3</sup> ليهدي به قلوباً عمياً ويُسْمَع به آذاناً صُمّاً .
- 13 « نصر من الله وفتح قريب » . قال ابن عطاء : النصر التوحيد والایمان والمعرفة<sup>4</sup> . والفتح القريب النظر الى السيد .

## سورة المنافقون

(63)

- 8 « ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين » . قال ابن عطاء : عزة<sup>5</sup> الله<sup>6</sup> العظمة والقدرة . وعزة<sup>5</sup> الرسول<sup>7</sup> النبوة والشفاعة . وعزة<sup>5</sup> المؤمنين التواضع والسخاء .

## سورة التغابن

(64)

- 9 « ذلك يوم التغابن » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء<sup>8</sup> : تغيبين<sup>9</sup> اهل الطاعة لاهل<sup>10</sup> المعصية . وقال ابن عطاء : تغابن اهل الحق على مقادير الضياء عند الرؤية والتجلي . والتغابن في رؤية القلب اعظم واجل من رؤية العين : لان رؤية العين<sup>11</sup> تُذهل عن<sup>12</sup> التأمل . وهو مقصر عما اطلق لغيره ، عندها يظهر لكل احد . ومن ظهر له الحق بحقه احرصه عن جميع نطقه من منازلته ومنازعته<sup>13</sup> .
- 15 « انما اموالكم واولادكم فتنة » . قال ابن عطاء<sup>14</sup> : فتنة بان تلهيكم<sup>15</sup> عن تأدية واجباته وذلك<sup>16</sup> موضع الفتنة .

(1) H : — القوي || (2) YFB : — وداعياً اليه || (3) YFB : — من الله || (4) H : والمفخرة || (5) YFB : عز || (6) YB : + تعالى || (7) FB : + عليه السلام || (8) H : + رحمة الله عليه وغيبهم (9) HB : يغيبين ؛ Y : تغيبين || (10) HB : اهل ؛ Y : واهل || (11) Y : — لان رؤية العين || (12) F : تدل على || (13) YB : او منازعته || (14) YH : + في هذه الآية قال || (15) H : يلهيكم || (16) YH : فذلك .



وقال ابن عطاء في هذه الآية : أصله من الصرف اي يصرفكم بلهوكم بها واشتغالكم عن تأدية واجبها بتزيين البخل لتتوفر لهم الدنيا .

16 « فاتقوا الله ما استطعتم » . سمعت<sup>1</sup> منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت<sup>2</sup> ابن عطاء يقول<sup>3</sup> في قوله تعالى « فاتقوا الله ما استطعتم » قال : هذا لمن رضي من الله تعالى<sup>4</sup> بالثواب . فاما من لم يرض منه الا به . فانه خطابه : « إتقوا الله حق تقاته » ( ٣ : ١٠٢ ) .

### سورة الطلاق

(65)

2-3 « ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث لا يحتسب » . قال ابن عطاء : من فارق ما يشغله عن الله<sup>5</sup> . اقبل الله<sup>6</sup> عليه . وشغل<sup>7</sup> جوارحه بخدمته ، وآنس قلبه بالتوكل . وزين سره بالتقوى ، وأيد روحه باليقين .

3 « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » . قال ابن عطاء : قد شرف الله تعالى<sup>4</sup> التوكل وعظم مقامه . ولو لم يكن من شرف التوكل الا قوله<sup>8</sup> « ومن يتوكل على الله فهو حسبه » لكان في هذا القول من الله<sup>9</sup> عز<sup>10</sup> للمتوكلين وزجر<sup>11</sup> للمتعرضين .

12 « قد أحاط بكل شيء علماً » . قال ابن عطاء<sup>12</sup> : احاط علمه بالاشياء . لأنه<sup>13</sup> أوجدها . ولم يحط احد به علماً لامتناع الأزل ان يلحقه شيء من الحوادث .

(1) Y: قال ابن عطاء في هذه الآية : هذا لمن || (2) FB: قال || (3) B: - يقول || (4) H: -  
تعالى || (5) YB: + تعالى || (6) Y: + تعالى || (7) F: وأشعل || (8) HB: + تعالى || (9) YB: +  
تعالى || (10) FB: فخراً (sic) || (11) B: وزاجراً (sic) ؛ F: وزجر (sic) ؛ Y: وزاجر ||  
(12) H: + رحمة الله عليه || (13) B: + تعالى .

## سورة التحريم

(66)

1 « تبتغي مرضاة ازواجك ». قال ابن عطاء : لما<sup>1</sup> نزلت هذه الآية على النبي صلعم<sup>2</sup> ، كان يدعو دائماً ويقول : اللهم اني اعوذ بك من كل<sup>3</sup> قاطع يقطنني عنك .

6 « يا ايها الذين آمنوا قُوا أنفسكم واهليكم ناراً ». قال ابن عطاء : بقبول نصيحة<sup>4</sup> الناصحين .

8 « يسمى نورهم بين ايديهم ». قال ابن عطاء : انما هي انوار : نور التوحيد ونور المعرفة ونور الحقيقة . فيسمى<sup>5</sup> بهذه الانوار الى محل القرار .

## سورة الملك

(67)

1 « تبارك الذي بيده الملك ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : « تبارك الذي » اي بارك في الخلق ووهب لهم البركة . فنفعهم . وكل نفاع<sup>6</sup> مبارك . وقال ايضا : « تبارك » اي تعالى عن خلقه فضلا .

2 « الذي خلق الموت والحياة ». قال ابن عطاء : الذي خلق الموت للعبرة . والحياة للامل والغفلة .

5 « ولقد زيننا السماء الدنيا بمصابيح ». قال ابن عطاء : زيننا قلوب الاولياء بانوار المعرفة ، وزيننا قلوب المريدين بالخوف والرجاء . وزيننا قلوب المحبين بالشوق والمحبة . وزيننا قلوب المتوكلين بالثقة واليقين ، وزيننا قلوب الزاهدين بالتوبة والانابة ،

1 Y: -- ل: (2) Y: عليه السلام || (3) B: — كل || (4) YFB: نصح || (5) YFB: يسمى || (6) H: بقاء .

وزينا قلوب المؤمنين بالايمان والتصديق . وكل<sup>١</sup> متحل بزينته ، لا يشرف على من فوقه في الدرجة ، والفوقاني<sup>١</sup> مشرف عليه .

14 « ألا يعلم من خلق » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء<sup>٢</sup> : ألا يعلم من خلق الصدور وما في الصدور ؟ بلى ! « وهو اللطيف الخبير » ! واللطيف من علم المغيبات بلا مرشد ، واللطيف من عرف الغائبات بلاد دليل ، واللطيف المشرف على الغائبات كاشرافه على الحاضرات ، واللطيف من احسن اليك في لطف الخفاء . و« الخبير » من يخبرك بما في غيبك . والخبير من يختبر أمرك فيأتيك بالألطف على حسب المصالح لئلا تستبطئه في المنع . وقال ابن عطاء : الا يعلم من خلق الصدور ما<sup>٣</sup> يحدث فيها من حوادث<sup>٤</sup> العوارض ؟

### سورة القلم

(68)

4 « وانك لعلى خلق عظيم » . سمعت منصور<sup>٥</sup> بن عبد الله<sup>٦</sup> يقول : سمعت ابا القاسم البراز<sup>٧</sup> يقول : قال ابن عطاء<sup>٨</sup> في قوله « انك لعلى خلق عظيم » قال : جدت بالدنيا والآخرة عوضا<sup>٩</sup> منا .

سمعت ابا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول : سمعت ابن عطاء يقول في قوله<sup>١٠</sup> « وانك لعلى خلق عظيم » قال<sup>١١</sup> : الخلق العظيم ان لا يكون له اختيار . ويكون تحت الحكم والصفح والعتو<sup>١٢</sup> مع فناء النفس وفناء المألوفات .

44 « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البراز يقول : قال ابن عطاء في<sup>١٣</sup> قوله<sup>١٠</sup> « سنستدرجهم من حيث لا يعلمون » : كلما احدثوا خطيئة ، جددنا لهم نعمة . ونسيتهم الاستغفار .

(1) B: فاني (?) || (2) YHFB: + في قوله تعالى || (3) B: بما || (4) H: الحوادث || (5) Y: منصوراً || (6) Y: — ابن عبدالله || (7) Y: — البراز || (8) Y: في هذه الآية || (9) F: — عوضاً || (10) B: + تعالى || (11) H: — قال || (12) YFB: — والصفح والعتو || (13) YH: في هذه الآية .

48 « فاصبر لحكم ربك ولا تكن كصاحب الحوت » . قال ابن عطاء في <sup>1</sup> قوله « ولا تكن كصاحب الحوت » قال <sup>2</sup> : لم يكن هذا نقصاً لصاحب الحوت <sup>3</sup> ، ولكنه طلب استزادة من النبي صلعم <sup>4</sup> .

## سورة الحاقة

(69)

38\_39 « فلا أقسم بما تبصرون وما لا تبصرون » . قال ابن عطاء : ما تبصرون من آثار القدرة وما لا تبصرون من سر القدرة .  
48 « وانه لتذكرة للمتقين » . قال ابن عطاء : بيان للمتبيين .

## سورة المعارج

(70)

5 « فاصبر صبراً جميلاً » . قال ابن عطاء <sup>5</sup> : « صبراً » <sup>6</sup> على ما ابتليتك به . « جميلاً » : علماً بان رؤيتي اليك <sup>7</sup> أسبق اليك <sup>8</sup> من البلاء .  
19 « ان الانسان خلق هلوعاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : الهلوع الذي عند الموجود يرضى . وعند المفقود يسخط .  
وقال ايضاً : جهولاً .

22 « الا المصلين » . قال ابن عطاء : المصلين العارفين بمقادير الاشياء . فلا يكون لهم بغير الله تعالى <sup>9</sup> فرح ولا الى غيره سكون .  
سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن

(1) YH: -- في قوله || (2) B: -- قال || (3) B: + عليه السلام | (4) Y: عليه السلام ||  
(5) H: + رحمة الله عليه || (6) B: اصبر || (7) FB: -- اليك || (8) H: -- اليك || (9) H: -- تعالى .

عطاء<sup>1</sup> : « الا المصلين » فانهم لا يكون لهم هلع لثقتهم بربهم و يقينهم بتقديره .  
وقال ابن عطاء : اذا عمل فاحشة<sup>2</sup> او معصية جهل التوبة وقنط . « واذا  
مسه الخير منوعاً » (٢١) : اذا سمع شيئاً<sup>3</sup> من العلوم النافعة والاعمال الصالحة  
لم<sup>4</sup> يحن قلبه الى ذلك .

24 « والذين في أموالهم حق معلوم » . قال ابن عطاء : هم<sup>5</sup> الذين لم<sup>6</sup> يروا<sup>7</sup>  
لانفسهم ملكا دون غيرهم من اخوانهم .

32 « والذين هم لأماناتهم وعهدهم راعون » . قال ابن عطاء : الذين صدقوا<sup>8</sup>  
في محبته ، فاحبوه واشتاقوا اليه .

## سورة الجن

(72)

1 « انه استمع نفر من الجن » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : تعجبت الجن من بركات  
القرآن لما سمعوه ووجدوا<sup>10</sup> في قلوبهم رَوْحاً وفي اسرارهم نوراً ، وعلى ارواحهم  
راحة وفي ابدانهم نشاطاً للالتزام بأوامره . فقالوا « انا سمعنا قرآناً عجيباً » اي كتاباً  
عجيب<sup>11</sup> البركة .

2 « يهدي الى الرشده » . قال ابن عطاء : يبين آداب الخدمة وسلوك العبودية فاتبعناه .

18 « وان المساجد لله » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم  
البرزاز يقول : قال ابن عطاء : مساجدك اعضاؤك التي أمرت ان تسجد عليها ،  
لا تُخضعها<sup>12</sup> ولا تدللها لغير خالقها .

21 « قل اني لا املك لكم ضرراً ولا رشداً » . قال ابن عطاء : لا املك لمن  
تحقق بالايمان<sup>13</sup> ضراً ولا لمن تحقق بالكفر<sup>14</sup> رشداً .

(1) H: رحمة الله عليه وعليهم || (2) FB: بفاحشة || (3) YH: بشئ\* || (4) H: — لم || (5) FB: —  
هم || (6) H: لا || (7) H: يروا (sic) || (8) F: صدقوا || (9) H: — ابن عطاء || (10) YFB: وجدوا || (11) B: عجائب || (12) B: تخضع بها || (13) YH: في الايمان || (14) YH: في الكفر .

## سورة المزمّل

(73)

1 « يا ايها المزمّل ». قال ابن عطاء : يا ايها المخفي ما نظهره عليك من آثار الخصوصية . آن اوان كشفه ، فآظهره . فقد ابدناك بمن يتبعك ويوافقك ولا يخذلك ولا يخالفك وهو ابو بكر الصديق<sup>1</sup> وعمر<sup>2</sup> وعثمان<sup>3</sup> وعلي<sup>4</sup> رضي الله عنهم أجمعين<sup>5</sup> .

8 « وتبتّل اليه تبتيلاً ». سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله : « وتبتّل اليه تبتيلاً » قال : اي انقطع اليه انقطاعاً<sup>6</sup> .

## سورة المدثر

(74)

6 « ولا تمنن تستكثر » . قال ابن عطاء : لا تمنن بعملك فتستكثر طاعتك ؛ ولا تكون<sup>7</sup> رؤية الاستكثار الا بروية النفس . فمن اسقط عنه رؤية نفسه . فقد أزال عنه<sup>8</sup> رؤية الاعمال والطاعات والاستكثار بها .

50 « كأنهم حمر مستنفرة » . قال ابن عطاء : (مستنفرة) مما طرقهم من الحال وجزعاً من الاحكام<sup>9</sup> .

## سورة القيامة

(75)

29 « والتفت الساق بالساق » . قال ابن عطاء<sup>10</sup> : اجتمعت<sup>11</sup> عليه شدة مفارقة الوطن من الدنيا والأهل والولد والقدوم على ربه . لا يدري بماذا<sup>12</sup> يقدم عليه لذلك .

(1) H: — الصديق ؛ HF: ؛ رضي الله عنه || (2) F: + الفاروق ؛ YH: — وعمر (3) F: +  
 ذي النورين ؛ YH: — وعثمان || (4) YHB: + بن ابي طالب ، F: — المرتضى || (5) B: — اجمعين ؛  
 11: رضي الله عنه ؛ Y: رضي الله عنهما || (6) H: — قال ... انقطاعاً || (7) F: يكون || (8) B: —  
 رؤية ... أزال عنه ؛ (9) H: — كأنها ... الاحكام || (10) H: + رحمة الله عليه || (11) Y: اجتمع  
 (12) HB: بما .

## سورة المرسلات

(77)

8 « واذا النجوم طُمست » . قال ابن عطاء : اذا طمست نجوم المعارف وكُشف<sup>1</sup> عن سرائر المعاملات ، وهو اليوم الذي يفصل فيه<sup>2</sup> بين المرء وقرنائه واخذانه وخللانه ، إلا ما كان منها لله وفي الله<sup>3</sup> .

## سورة النبأ

(78)

38 « لا يتكلمون الا من أذن له الرحمن وقال صواباً » . قال ابن عطاء : الخالص ما كان لله تعالى<sup>4</sup> والصواب ما كان على السنة .

## سورة النازعات

(79)

18 « فقل هل لك ان تزكى » . قال ابن عطاء : هل لك ان اطهرك من الجنايات التي تلطخت بها واردك الى حد العبودية التي<sup>5</sup> بها الفخر والنجاة ؟

## سورة عبَس

(80)

11 « كلا انها تذكرة » . قال ابن عطاء : موعظة بليغة مباركة . فمن شاء الله تعالى<sup>6</sup> له التوفيق قبلها<sup>7</sup> .

17 « قتل الانسان ما اكفره » . سمعت منصور بن عبيد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : مُنع الانسان عن طريق الحيرات لجهله بطلب<sup>8</sup> رشده وسكونه الى ما وعد له ربه .

(1) YFB: وكشفت || (2) YFB: — فيه || (3) YFB: في الله والله؛ Y: + تعالى || (4) HF: — تعالى || (5) H: الذي || (6) H: — تعالى || (7) YFB: قبله || (8) B: بجهله يطلب .



20 « ثم السبيل يسره » . قال ابن عطاء<sup>1</sup> : يسر علي من قدر له التوفيق طلباً طريق<sup>2</sup> رشده واتباع نجاته .

25\_26 « انا صببنا الماء صبباً ثم شققنا الارض شقاً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>3</sup> : قال ابن عطاء : صب من ماء معانيه<sup>4</sup> على قلوب اهل معاملته « صبباً » فشق<sup>5</sup> منها معرفة ووجداً . ثم أنبت فيها حبة وهيبة وحكمة<sup>6</sup> وفهما .

38 « وجوه يومئذ مسفرة » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : كشف عنها ستور الغفلة ، فضحكت بالدنو من الحق<sup>8</sup> واستبشرت بمشاهدته .  
وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : اسفرت تلك الوجوه بنظرها الى مولاها واضحكها رضا الله تعالى<sup>10</sup> عنها .

### سورة انفطرت

(81)

6 « يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم » . قال ابن عطاء<sup>11</sup> : ما قطعك عن صحبة<sup>12</sup> مولاك .

8 « في اي صورة ما شاء ركبتك » . قال ابن عطاء<sup>13</sup> : في اي حالة ما شاء صرفك<sup>14</sup> .

### سورة المطففين

(82)

14 « كلا بل ران على قلوبهم » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : « سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>15</sup> « كلا بل ران على قلوبهم » قال :

(1) H : رحمة الله عليه || (3) B : — طريق || (3) YH : سمعت ابن عطاء يقول || (4) B : معاتبته (?) ؛  
F : معيخته || (5) YFB : فانشق || (6) YH : وحكماً || (7) FB : ابن طاهر || (8) B : + الحق ||  
(9) H : وقال ايضا || (10) H : — تعالى || (11) H : رحمة الله عليه || (12) H : — صحبة || (13) H :  
قال الواسطي رحمة الله عليه || (14) HF : قصد بك اليه || (15) YF : — في قوله .

الطاعة على الطاعة حتى يحجب<sup>1</sup> قلبه عن مشاهدة المنة . لأن العجب والرياء في الطاعة يورثان نسيان المنة وترك الحرمة .

22-23 « ان الابرار لفي نعيم على الأرائك ينظرون » . قال ابن عطاء : على أرائك المعرفة ينظرون الى المعروف ، وعلى أرائك القربة ينظرون الى الرووف . وللإسلام<sup>2</sup> اركان كما ان للنفس اركاناً<sup>3</sup> . فالرجلان<sup>4</sup> الصبر والورع . واليدان الزهد والقناعة . والاذنان الخوف والرجاء . والعينان الشوق والمحبة . واللسان العلم والفطنة . فمن استعمل هذه الأركان في رضا محبوبه وشغلها بخدمة معبوده ، فهو من الابرار الذين هم على الأرائك ينظرون .

### سورة انشقت

(84)

9 « وينقلب الى أهله مسروراً » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : مسروراً بما نال من رضا الحق .

13 « انه كان في أهله مسروراً » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم المصري يقول<sup>6</sup> : قال ابن عطاء في قوله<sup>7</sup> « انه كان في أهله مسروراً » قال : لنفسه متابعا ، وفي مراتع هواه ساعيا .

### سورة البروج

(85)

13 « وشاهد ومشهود » . قال ابن عطاء في قوله<sup>8</sup> « وشاهد ومشهود » قال<sup>9</sup> : هو الذي يشهد له باحواله على احواله لما كان الحق تولاه في أزليته قباير ان سبها ويسترها<sup>10</sup> بتقديره حتى<sup>11</sup> أخرجها الى الكون بتدبيره ؛ وكذلك<sup>12</sup> في صفاته وحواله<sup>13</sup> .

(1) B: تحجب || (2) F: والإسلام || (3) B: اركان || (4) B: فللرجلان (sic) || (5) H: + رحمة الله عليه || (6) Y: — سمعت ... يقول || (7) B: + تعالى || (8) B: + تعالى ؛ H: في قول || (9) Y: — في قوله ... قال || (10) B: وسترها ؛ Y: وسترها || (11) B: حين || (12) YH: كذلك || (13) F: — قال ابن عطاء ... وحواله .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : سمعت<sup>1</sup> ابن عطاء يقول : هو الذي يشهد له باحواله على احواله<sup>2</sup> .  
 وقال<sup>3</sup> : الشاهد الحق والمشهود الكون : أعدمهم ثم أوجدهم على قوله « وما كنا عن الخلق غافلين » (٢٣ : ١٧) .  
 وقال ابن عطاء : هو الذي يشهد<sup>4</sup> له<sup>5</sup> باحواله على احواله . لما كان تولاهما في أزليته قبل ان خلقها ويسرها<sup>6</sup> بتقديره حتى اخرجها الى الكون بتدبيره ؛ وكذلك<sup>7</sup> في صفاتها وحوالها في العرصة والقيامة . فيسوقها الى محشرها . كما ساقها في الأزل والأبد دون غيره . فانطق من شاء في تيسيره<sup>8</sup> في الدارين ، واخرس ما شاء عما<sup>9</sup> بتدبيره . فما أمضى في الأزل . هو ما<sup>10</sup> أجرى في الأبد . وما أجرى في لا بد . هو ما أمضى في<sup>11</sup> الأزل عبارة . والحقيقة لا يقارنها<sup>12</sup> شيء ولا يثبت بازائها شيء .

13 « انه هو يبدي ويعيد » . قال ابن عطاء : يبدي باظهار القدرة فيوجد المعلوم . ثم يعيد<sup>13</sup> باظهار الهبة فيفقد الموجود .  
 سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>14</sup> : قال ابن عطاء : يبدي بالكشف لقلوب الأولياء فيمحو كل<sup>15</sup> خاطر سواه . وتخضع له القلوب فلا تخضع الا له .

16 « فعال لما يريد » . قال ابن عطاء : فعال لما يريد باظهار فضله<sup>16</sup> في اظهار عدله . واظهار عدله في اظهار<sup>17</sup> فضله . ولو حوّل عدله الى أهل فضله ما أطاقوا . ولو حوّل فضله الى أهل عدله ما<sup>18</sup> أطاقوا ولا احتملوا .

22 « في لوح محفوظ » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم

(1) YB : قال ابن عطاء ؛ F : قال ابن عطاء يقول : الشاهد الحق ... || (2) F : -- هو ... احواله ||  
 (3) F : -- وقال ... || (4) B : شهد ... || (5) YH : -- له ... || (6) FB : وسرها ؛ Y : وسيرها || (7) YHF :  
 كذلك ؛ (8) B : تيسره ؛ F : تيسيره ؛ (9) F : عن ... || (10) H : -- هو ما ... || (11) F : في الاول والازل ||  
 (12) F : يقارنها ... || (13) H : يعيد ... || (14) Y : سمعت ... يقول ؛ B : -- البزاز || (15) F :  
 عن كل ؛ H : لكل ... || (16) H : فعله ... || (17) H : -- عدله ... اظهار ... || (18) H : لما .

يقول : سمعت ابن عطاء يقول<sup>1</sup> : حفظ ما استحفظ فيه ان يحفظه<sup>2</sup> . وأجرى القلم بعمله في خلقه ، وستر على القلم ان يعلم بما<sup>3</sup> جرى . فهو الحافظ عليه بما استحفظه<sup>4</sup> .

## سورة الطارق

(86)

15 « انهم يكدون كيداً » . قال ابن عطاء : الكيد إستدراجك من حيث لا تعلم .

## سورة الاعلى

(87)

13 « ثم لا يموت فيها ولا يحيى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول<sup>5</sup> : سمعت ابا القاسم البراز يقول : سمعت<sup>6</sup> ابن عطاء يقول : لا يموت فيستريح من غم القطيعة ، ولا يحيى فيصل الى رَوْح الوصلة .

## سورة الغاشية

(88)

21 « فذكر انما انت مذكر » . سمعت ابا بكر الرازي يقول : سمعت ابا العباس ابن عطاء<sup>7</sup> يقول : الموعظة للعوام ، والنصيحة للاخوان ، والتذكرة للخواص : فرض افترضه الله تعالى<sup>8</sup> على عقلاء المؤمنين . ولولا ذلك لبطلت السنّة وتعطلت القلوب .

(1) FB : يقول قال ابن عطاء || (2) B : يحفظ || (3) B : ما || (4) YB : استحفظ || (5) H : سمعت ... يقول || (6) HB - قال ابن عطاء ؛ Y : سمعت ... سمعت ( قال ابن عطاء ) || (7) FB : — ابن عطاء || (8) H : — تعالى .

## سورة الفجر

(89)

1-2 «الفجر». قال ابن عطاء<sup>1</sup>: هو<sup>2</sup> محمد صلعم<sup>3</sup> لان<sup>4</sup> به تفجرت انوار الايمان وغابت ظلم الكفر. «وليل عشر»: ليلي موسى<sup>5</sup> التي اكمل بها<sup>6</sup> ميعاده بقوله<sup>7</sup> «واتمناها بعشر» (٧: ١٤٢).

3 «والشفع والوتر». قال ابن عطاء<sup>8</sup>: الشفع الفرائض والوتر السنن. وقال: الشفع الخلق والوتر الحق.

27 «يا ايها النفس المطمئنة». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: المطمئنة هي العارفة بالله تعالى<sup>11</sup> التي لا تصبر عن<sup>12</sup> الله<sup>13</sup> طرفه عين.

## سورة البلد

(90)

1-2 «لا اقسم بهذا البلد وانت حل بهذا البلد». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: اقسم الله تعالى<sup>11</sup> بالمدينة لطيبها ولأن النبي صلعم<sup>14</sup> سناها طيبة. وشرفها بان جعل تربة النبي<sup>15</sup> عليه السلام<sup>16</sup> منها ومقامه فيها وهجرته اليها فقال «بهذا البلد» الذي<sup>17</sup> شرفته بمكانك حياً وبركتك ميتاً.

4 «لقد خلقنا الانسان في كبد». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: في ظلمة وجهل.

8 «ألم يجعل له عينين». قال ابن عطاء<sup>10</sup>: عيناً في رأسه يبصر<sup>18</sup> بها آثار الصنع. وعيناً في قلبه يرى بها مواقع الغيب.

(1) H: رحمة الله عليه (2) YH: والفجر هو (3) Y: عليه السلام (4) FB: لانه (5) B: عليه السلام (6) YF: به (7) B: تعالى (8) H: رحمة الله (9) B: عز وجل (10) H: رحمة الله عليه (11) H: -- تعالى (12) B: على (13) YB: تعالى (14) B: قال ابن عطاء (15) Y: عليه السلام (16) YH: رسول الله (17) HB: (18) F: ينظر.

## سورة الشمس

(91)

9 « قد أفلح من زكاها ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : أفلح<sup>2</sup> من<sup>3</sup> وفق لمراعاة أوقاته .

## سورة الليل

(92)

4 « ان سعيكم لشتى » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>4</sup> يقول<sup>5</sup> قال ابن عطاء : ظاهر هذه الآية يدل على ان من الناس من يكون سعيه بقوله وفعله ، ومنهم من يكون سعيه<sup>6</sup> بنيته دون قوله وفعله . ومنهم من يكون سعيه بنيته وقلبه<sup>7</sup> وفعله . ومنهم من يكون سعيه في طلب الدنيا . ومنهم من يكون سعيه في طلب الآخرة . ومنهم من يكون سعيه لوجهه<sup>8</sup> . لا للدنيا ولا للآخرة . وأدون الناس سعياً من سعى لهذه الفانية . واعظمتهم همة من سعى لوجهه<sup>8</sup> : فذاك الذي لا يجيب سعيه ولا يبطل عمله .

وقال ابن عطاء<sup>9</sup> : باطن هذه الآية ان يرى سعيه قسمة من<sup>10</sup> الحق له . من<sup>10</sup> قبل التكوين والتخليق . لقوله تعالى<sup>11</sup> « نحن قسمنا بينهم معيشتهم » (٤٣ : ٣٢) . وان<sup>12</sup> السعي له مراتب كمراتب المتصلين بالسلطان والواصلين اليه . والندماء والجلساء واصحاب الأسرار . كذلك سعي المريدين والمرادين والعارفين والمحبين والمشتاقين والواصلين والفانين<sup>13</sup> عن أوصافهم والمتصفين بأوصاف الحق : هذا الى ما<sup>14</sup> لا عبارة له ولا غاية . « ان سعيكم لشتى » .

17 « وسيجنبها الأتقى » . قال ابن عطاء<sup>9</sup> : الزهاد في الدنيا هم<sup>15</sup> المتقون . والأتقى من تركها جملة . وأعرض عنها بالكلية كالصديق رضي الله عنه . والكل أعطوا وابقوا<sup>17</sup> . والصديق رضي الله عنه<sup>18</sup> أعطى الثاني<sup>16</sup> جملة . وأبقى

(1) FB: ابو عثمان || (2) H: — أفلح || (3) H: لمن . (4) H: منصور . (5) Y: — سمعت . . . يقول || (6) F: — بقوله . . . سعيه || (7) F: وقوله || (8) B: لوجه الله تعالى || (9) H: . . . رحمه الله عليه || (10) B: — من || (11) H: — تعالى || (12) F: فان || (13) H: والفانين . (14) B: من || (15) B: في دنياهم || (16) FB: لان || (17) B: — وابقوا . HF: واتقوا . (18) B: رضي الله عنه || (19) H: الفانية .

لنفسه الباقي الذي لم يزل ولا يزال . ألا ترى<sup>1</sup> لما قال له<sup>2</sup> النبي صلعم<sup>3</sup> « ماذا ابقيت لنفسك ؟ » قال : الله تعالى<sup>4</sup> ورسوله<sup>5</sup> .

## سورة الضحى

(93)

1-2 « والضحى والليل اذا سجى » . قال ابن عطاء : ومكاشفات<sup>6</sup> سرك بنا واشتغالك بالدعوة نظراً الى الخلق .

3 « ما ودّعك ربك وما قلى » . قال ابن عطاء<sup>7</sup> : ما حجبتك عن قربه حين بعثك الى خلقه .

5 « ولسوف يعطيك ربك فترضى » . قال ابن عطاء : كأنه يقول لنبيّه صلعم<sup>8</sup> : أفترضى بالعطاء عوضاً<sup>9</sup> عن المعطي ؟ فيقول : لا . فقيل له : « انك لعلى خلق عظيم » (٩٨ : ٤) اي على همة جليلة اذ لم يؤثر فيك شيء من الاكوان ولا يرضياك شيء منها<sup>10</sup> .

6-8 « ألم نجدك يتيماً فأوى ووجدك ضالاً فهدى ووجدك عائلاً فأغنى ؟ » سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول : قال ابن عطاء : معناه وجدك<sup>11</sup> اليتيم فأوى بك . ووجدك<sup>11</sup> الضال فهدى بك . ووجدك<sup>11</sup> العائل . فأغنى بك . قوله « ووجدك » . ولا يكون الوجدان الا بعد الطلب . وكان طالباً له في الأزل فوجده ثم أوجده سفيراً بينه وبين خلقه .

وقال ايضا : وجدك بين قوم ضلال فهداهم<sup>12</sup> بك .

وقال ايضا<sup>13</sup> : وجدك اي طلبت حتى وجدت . والمطلوب هو المراد في

معنى<sup>14</sup> الظاهر .

(1) FB: ولذلك لما (2) Y: — له (3) Y: عليه السلام (4) YH: — تعالى (5) B: +  
+ عليه السلام (6) H: مكاشفات (7) H: + رحمة الله عليه (8) Y: عليه السلام (9) B: —  
عوض (10) FB: منها شيء (11) YHB: وجد... ووجد... ووجد (12) B: + الله (13)  
(13) B: — وقال ايضا (14) B: المعنى .



وقال ايضاً : ألم يجده متحيراً في مشاهدته فأواك الى نفسه ، واعطاك الرسالة ، ووجدك جباناً عن الإخبار عنه ، فجسرك عليه ، ووجدك عائلاً اي فقيراً بمشاهدة<sup>1</sup> الخلق ، فاغناك بمكاشفته عن مشاهدتهم .

وقال ابن عطاء : وجدك فقير النفس فاغنى قلبك بغناه ، فاتصل غناك بغناه ، فصرت غنياً بغنى القلب عن غنى<sup>2</sup> النفس . قال النبي صلعم<sup>3</sup> : ليس الغنى عن كثرة العرض ، انما الغنى غنى القلب .

وقال ابن عطاء : الضال في اللغة هو المحب . اي وجدك محباً للمعرفة فمن عليك بها<sup>4</sup> . وذلك<sup>5</sup> قوله تعالى<sup>7</sup> في قصة<sup>8</sup> يوسف<sup>9</sup> « انك لفي ضلالك القديم (١٢ : ٩٥) اي محبتك القديمة .

وقال ابن عطاء في قوله<sup>10</sup> « ووجدك عائلاً فاغنى » اي ليس معك كتاب ولا وحي فاغناك بهما .

وايضاً : « ووجدك ضالاً » اي طالباً لمحبتة فهداك لها<sup>11</sup> .

وايضاً : وجدك غير عالم بما لك<sup>12</sup> عنده من المنزلة فهداك له واغناك به .

وقال ابن عطاء : وجدك ضالاً عن الرسوم لا عن المعرفة .

**9-10** « فاما اليتيم فلا تقهر وأما السائل فلا تنهر » . قال ابن عطاء : المؤمنون كلهم ايتام الله<sup>13</sup> وفي حجره ، فلا تقهرهم اي تبعدهم عنك . والسؤال هم أسراء الله فلا تنهرهم . ولن لهم<sup>14</sup> والطف بهم .

**11** « واما بنعمة ربك فحدث » . قال ابن عطاء : حدث<sup>15</sup> نفسك لثلاث تنسي فضلي عليك قديماً وحديثاً .

(1) FB : لمشاهدة || (2) H : — غنى || (3) Y : عليه السلام || (4) YH : ولكن || (5) Y : به || (6) F : + في || (7) YHB : — تعالى || (8) HFB : — قصة || (9) FB : — في يوسف ؛ Y : + عليه السلام || (10) FB : — في قوله || (11) YH : — وايضاً ... لها || (12) FB : بحالك || (13) B : + تعالى || (14) B : — ولن لهم || (15) B : + به .

## سورة الشرح

(94)

1 « ألم نشرح لك صدرك ». قال ابن عطاء<sup>1</sup> : ألم نوسع سرّك<sup>2</sup> لقبول ما يرد عليك .

2 وقال في قوله<sup>3</sup> : « ووضعنا عنك وزرك » : اي<sup>4</sup> اعباء النبوة<sup>5</sup> والرسالة ، فكنت فيها<sup>6</sup> محمولا لا حاملاً .

وقال ايضاً<sup>7</sup> : ألم نمنّ عليك بالاحتمال عن المخالفين<sup>8</sup> « ووضعنا عنك وزرك » الذي<sup>9</sup> كادت نفسك ان تتلف عند حمل النبوة ، فأعناك عليه وقويناك عند الابلاغ ؛ سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول<sup>10</sup> : قال ابن عطاء في قوله<sup>3</sup> « ألم نشرح لك صدرك » قال : ألم نخلّ سرّك عن الكل . فغبت عن مشاهدة الكون وما سوى الحق . فشرح صدرك للنظر ، وشرح صدر موسى<sup>11</sup> للكلام<sup>12</sup>

وقال في قوله « ووضعنا عنك وزرك » أي<sup>13</sup> ألم أزل ملاحظة المخلوقين عن سرّك ؟

4 « ورفعنا لك ذكرك ». قال ابن عطاء : جعلتُ تمام الايمان بي بذكرك معي .

وقال ايضاً : جعلتُ ذكرك<sup>14</sup> من ذكري . فكان من ذكرك ذكري<sup>15</sup> .

7 « فاذا فرغت فانصب ». قال ابن عطاء : اذا فرغت من تبليغ الرسالة فانصب لطلب الشفاعة .

8 « ولى ربك فارغب ». قال ابن عطاء : فارغب<sup>16</sup> ليعطيك في أمتك ما تقرّ به<sup>17</sup> عينك<sup>18</sup> .

(1) H : — ابن عطاء . (2) صدرك || (3) B : + تعالى || (4) HB : — اي ؛ F : الذي || (5) Y : — النبوة و || (6) B : بها || (7) H : + ووضعنا عنك وزرك || (8) B : الخلوفاين (sic) || (9) YH : — الذي || (10) Y : — سمعت ... يقول || (11) B : + عليه السلام || (12) H : + صلى الله عليه . (13) YH : — اي || (14) YF : جعلتك ذكراً || (15) H : — وقال ... ذكري || (16) YH : — فارغب || (17) F : — به || (18) B : عينك .

## سورة التين

(95)

- 3 « وهذا البلد الأمين » . قال ابن عطاء : أمناه<sup>1</sup> بمقامك فيه<sup>2</sup> وكونك به<sup>3</sup> فان كونك أمان حيث ما كان .
- 4 « لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم » . قال ابن عطاء : في<sup>4</sup> أتم معرفة .

## سورة العلق

(96)

- 6-7 « كلا ان الانسان ليطغى ، ان رآه استغنى » . قال ابن عطاء : رؤية الغنى تورث الطغيان والبطر ، لان الغنى<sup>5</sup> يورث الفخر . والفخر يورث الطغيان . سمعت منصور<sup>6</sup> بن عبد الله<sup>7</sup> يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء : طغيان الغنى لمن لا يصلح له الا الفقر . فاذا اغناه . أبطره<sup>8</sup> غناه . وقال : اذا اغناه غناه عن المغني ، أبطره ذلك الغنى .
- 19 « واسجد واقرب » . قال ابن عطاء : اقرب الى بساط الربوبية ، فقد اعتقناك من<sup>9</sup> بساط العبودية .

## سورة البينة

(98)

- 8 « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال ابن عطاء : الرضا<sup>10</sup> هو النظر الى قديم اختيار الله تعالى<sup>11</sup> للعبد : يختار الأفضل ، فيترك السخط<sup>12</sup> عايناه .

(1) YFB : أمناها || (2) YFB : فيها || (3) YFB : بها || (4) FB : --- في || (5) H : --- الغنى || (6) B : منصور ؛ Y : منصوراً || (7) YB : — ابن عبد الله || (8) H : اضره || (9) F : عن || (10) H : — الرضا || (11) H : — تعالى || (12) H : التسخط .

## سورة الماعون

(107)

5 « عن صلاتهم ساهون » . سمعت عبد الله بن علي البغدادي يقول : سمعت احمد بن فاتك يقول : سمعت<sup>1</sup> ابا العباس بن عطاء يقول<sup>2</sup> : ليس في القرآن وعيد<sup>3</sup> صعب الا وبعده وعد<sup>4</sup> لطيف . غير هذه الآية « فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون » . ذكر<sup>5</sup> الويل لمن صلاها بلا حضور من قلبه . فكيف بمن تركها وأساء<sup>6</sup> ؟

## سورة الكوثر

(108)

1 « انا اعطيناك الكوثر » . قال ابن عطاء : الرسالة والنبوة .  
وقال ابن عطاء : معرفة بربريتي وانفراداً بوحدانيتي وقدرتي ومشييتي .

## سورة النصر

(110)

2 « اذا جاء نصر الله والفتح » . قال ابن عطاء في هذه الآية<sup>8</sup> : اذا شغلك به عما دونه . فقد جاءك الفتح من الله تعالى<sup>9</sup> . والفتح هو النجاة من السجن ، والبشرى بلقاء الله تعالى .

وقال ابن عطاء : اذا فتح عليك علوم القربة وأحوال الاشتياق .

(1) Y: — سمعت ... سمعت (2) Y: قال ابن عطاء (3) B: وعد (4) F: وعيد (5) F: الذكر (6) FB: رأساً (7) B: — ابن عطاء (8) YH: — في هذه الآية (9) YB: + تعالى .

## سورة الاخلاص

(112)

1-2 « قل هو الله احد » . سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم البزاز يقول<sup>1</sup> : قال ابن عطاء : « قل » في غير<sup>2</sup> هذا الموضع في القرآن<sup>3</sup> اي اظهر<sup>4</sup> ما أوحينا اليك وبيّنا لك<sup>5</sup> بتاليف الحروف التي قرأناها عليك لتهدي بها أهل الهداية . والهاء تنبيه عن معنى ثابت . والواو اشارة الى ما لا يدرك حقائق نعوتيه وصفاته بالحواس . و « الاحد » المنفرد الذي لا نظير له . والتوحيد هو الاقرار بالأحادية والوحدانية : وهو الانفراد .

وقال ابن عطاء : هو هو . ولا<sup>6</sup> يقدر أحد ان يُخبر عن هويته الا هو . لا عبارة لأحد عنه حقيقة إلا له عن نفسه . فيخبر عن نفسه بحقيقة حقه . والأخبار يخبرون عنه على حد الاذن<sup>7</sup> فيه والأمر . فاخبر عن نفسه بانه « هو الله »<sup>8</sup> : اشار من نفسه الى نفسه<sup>9</sup> . اذ لم يستحق احد ان يشير اليه سواه . فن أشار اليه . فانما أشار الى إشارته الى نفسه . فن تحقق إشارته<sup>10</sup> الى إشارته بالتعظيم والحرمة . كانت إشارته صحيحة على حد الصواب . ومن وقعت إشارته على حد الدعوى . بطلت إشارته<sup>11</sup> وبعدت عن معادن الحقيقة .

سمعت منصور بن عبد الله يقول : سمعت ابا القاسم يقول : قال ابن عطاء في قوله<sup>12</sup> « قل هو الله احد » : هو المنفرد بايجاد المفقودات والمتوحد باظهار الخفيات .

وقال ابن عطاء في قوله<sup>13</sup> « قل هو الله احد » : إشارة منه اليه ، حين قال<sup>14</sup> الكفار « انب لنا ربك » .

« الله الصمد » . قال ابن عطاء : الصمد الذي لم يتبين عليه أثر في الشهر .

(1) Y: — سمعت ... يقول || (2) Y: — غير || (3) Y: — في القرآن || (4) H: + ما اتيناك و || (5) H: — وبيّنا لك || (6) F: — لا || (7) B: الادب || (8) Y: + تعالى || (9) F: — اشار ... نفسه || (10) B: بإشارته || (11) B: + على حد الدعوى || (12) B: + تعالى || (13) H: — في قوله || (14) B: قالت .

وقال ابن عطاء : الصمد المتعالي عن الكون والفساد .

سمعت منصور<sup>1</sup> بن عبد الله<sup>2</sup> يقول : سمعت ابا القاسم البزاز<sup>3</sup> يقول :  
قال ابن عطاء : « قل هو الله احد » أظهر<sup>4</sup> لك منه التوحيد . « الله الصمد »  
أظهر<sup>4</sup> لك منه المعرفة . « لم يلد » أظهر<sup>4</sup> لك منه الايمان . « ولم يولد » أظهر<sup>4</sup>  
لك منه الاسلام . « ولم يكن له كفواً احد » أظهر<sup>4</sup> لك منه اليقين .

3 « لم يلد ولم يولد » . قال ابن عطاء<sup>5</sup> : « لم يلد » دليل<sup>6</sup> الفردانية ، « ولم  
يولد » دليل الربوبية .

(1) Y: منصوراً || (2) Y: — ابن عبد الله || (3) YHB: — البزاز || (4) YHF: ظهر ||  
(5) H: بن علي (sic) || (6) H: + علي .

تفسیر ابوالحسین نوری





## یادداشت

پل نوپا، در یکی از «ملانژ»های دانشگاه سن ژوزف<sup>۱</sup>، رساله‌ای از ابوالحسین نوری، تحت عنوان مقامات القلوب چاپ کرده است. او نسخه خطی آن را در یک جنگ خطی کتابخانه نافذ پاشا در استانبول یافته، و پس از آن با استفاده از اطلاعات فواد سزگین به وجود نسخه‌های دیگری از آن پی برده و با مقابله آنها طبع انتقادی از آن به دست داده است. نوپا در مقدمه این رساله، نخست از شخصیت نوری سخن گفته و پس از نقل خلاصه‌ای از مقامات و معرفی نسخه‌های خطی آن، متن اصلی آن را که از روی چهار نسخه تصحیح شده است همراه با نسخه بدلهایی منتشر کرده است. به دنبال متن، برای آشنایی بیشتر خوانندگان با نوری، دو ضمیمه بر آن افزوده است. یکی (که آن را ضمیمه A می خوانند) همین کلماتی است که در اینجا در پی می آید و او آنها را تحت عنوان «کلمات منقول نوری در حقائق التفسیر سلمی<sup>۲</sup>» آورده است. این ضمیمه شامل بیست و نه قول از اقوال نوری است که سلمی در مجموعه بزرگ تفسیر خود، حقائق التفسیر، نقل کرده است. این اقوال تفسیرهایی از آیات قرآنی است، ولی معلوم نیست که سلمی آنها را از کجا گرفته است. پل نوپا از خود می پرسد آیا نوری تفسیر قرآنی نوشته بوده که اکنون در دست نیست و سلمی به آن دسترس داشته است؟ و خود در پاسخ می گوید آنچه ما در این باره می دانیم این است که نوری مجالسی داشته که در طی آنها تفسیر قرآن می گفته است، و احتمال می رود که سلمی آنها را خود از زبان نوری شنیده یا از یادداشتهای شاگردان او گرفته باشد<sup>۳</sup>. پل نوپا متن این اقوال را از روی نسخه‌های خطی

1. Paul Nwyia, S.J., *Textes mystiques inédits d'Abu-l-Husan al-Nūri. «le Maqamāt»*, Mélanges de l'université Saint-Joseph, Imprimerie Catholique, 1968.

این رساله همراه با ترجمه فارسی آن در معارف (دوره سیم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۶۸، ص ۱۱۹-۸۱) چاپ شده است.

2. Sentences de Nūri citées par Sulami dans *Ḥaḡā'iq al-tafsir*.

۳. پل نوپا، بیسگفته، ص ۱۲۶ | ۱۲۲.

فاتح، ۲۶۰، با رمز F و بشیر آقا ۳۶، با رمز B و بنی جامی، با رمز ۷، تصحیح کرده است. دومین ضمیمه‌ای که نو یا بر متن مصحح مقامات افزوده ضمیمه‌ای تحت عنوان «سرح کلام ابی الحسن النوری رحمه الله تعالی» است که او آن را ضمیمه B نامیده است، و درباره آن می‌نویسد: «در ضمیمه B، ما متن بسیار جالب توجهی منسوب به نوری آورده ایم که سارح ناسناسی از ساگردان مکتب ابن عربی آن را سرح کرده است»<sup>۲</sup>. و پس از نقل خلاصه فسرده و نیز عباراتی از آن می‌گوید: «برای ساگرد ابن عربی چنین عباراتی غذای روحی دلبذیری بود؛ به همین سبب سارح ناسناس ما سادمان است از اینکه می‌تواند اندیشه نوری را به زبان فلسفی استاد خود برورد و آن را با اصطلاحات مهم وحدت وجودی همراه کند. می‌دانیم که مکتب ابن عربی، برای بنیانگذاری نظریات وحدت وجودی خود، معمولاً به باره‌ای از نوشته‌های سهل نسبی و بعضی آراء مکتب سالمیه ارجاع می‌دهد. ولی تا اینجا نمی‌دانستیم که بعضی از ساگردان ابن عربی نوری را هم از آن خود می‌دانند. به همین سبب نباید از اهمیت متنی که تصحیح آن را می‌آوریم (یعنی همین سرح کلام منسوب به نوری) غافل بود. ما آن را همراه با گزیده عمده‌ای از سرح منتشر می‌کنیم، نه تنها برای اینکه معنی متن را روشن کنیم، بلکه علاوه بر آن، برای اینکه سارح، مخصوصاً از جهت احاطه او بر اصطلاحات فلسفی، سایان توجه است»<sup>۳</sup>.

ولی چنانکه بروفیسور هرمان لندلت تحقیق کرده است، این ضمیمه، که شامل «گزیده عمده‌ای از سرح سارح ناسناس» است، برخلاف آنچه بل نو یا نوشته است، از ابوالحسن نوری نیست، بلکه از ابوالحسن بستی است و متن کامل عربی آن به اضافه سرح نورالدین اسفرائینی و سرح سارح ناسناخته همراه با ترجمه فارسی آنها، در کتاب زندگانی و آثار شیخ ابوالحسن بستی<sup>۴</sup>، چاپ گردیده است. استبانه نو یا و به تبع آن نتیجه‌گیری ستاب آمیز او از اینجا ناسی سده است که او تنها یک نسخه از متن و سرح آن را در دست داشته، و در آن نسخه هم، چنانکه در مقدمه آن می‌خوانیم، سارح ناسناخته «کلمات» را منسوب به نوری دانسته است. خود نو یا نیز از اینکه فقط یک نسخه از آن را یافته بوده راضی نبوده است، زیرا در پایان مقاله خود، که در آن مقامات را معرفی می‌کند چنین می‌نویسد: «این متن را در یک جنگ خطی

۲ سرح

۳ هم، ص ۱۲۷، ۱۳۰

۴ نگاه کنید به: نصرالله نورجوادی، زندگانی و آثار شیخ ابوالحسن بستی، «کلمات عربی»، ص ۱۳۵-۱۰۵، مؤسسه مطبوعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۲.

کتابخانه ولی الدین، به شماره ۱۸۲۱، برگهای ۸۸ ب تا ۹۳ الف یافتیم. ولی افسوس که نسخه‌های دیگری از آن در دست نیست، و دور از احتیاط است که مصحح، مخصوصاً در مورد متونی بدین دشواری، به يك نسخه تنها اکتفا کند. با این همه، نسخه ما بسیار خوب است و چندان چیزی کم ندارد.<sup>۷</sup>

البته نو یا این حکم را در مورد محتوای متن کرده، ولی بی احتیاطی او در این بوده که در مورد صحت انتساب متن به نوری تحقیق وافی به جای نیاورده است.

نوشته اسماعیل سعادت

۷. پل نو یا، بیستگفته، ص ۱۲۷ | ۱۳۱.



## APPENDICE A

### SENTENCES DE NŪRĪ CITÉES PAR SULAMĪ DANS *ḤAQĀ'IQ AL-TAFSĪR*

- 29,II : « هو الذي خلق لكم ما في الارض جميعاً » : قال ابو الحسين النوري :  
اعلى مقامات اهل الحقائق الانقطاع عن العلائق
- 40,II : سئل النوري عن فهم هذه الآية « اوفوا بعهدي اوف بعهدكم » قال :  
اوفوا بعهدي في دار محنتي<sup>1</sup> على بساط خدمتي بحفظ حرمتي اوف  
بعهدكم في دار نعمتي<sup>2</sup> على بساط قربتي بسرور رؤيتي .
- 245,II : « والله يقبض ويبسط » : قال ابو الحسين النوري : يقبض باياه  
ويبسط لاياه .
- 273,II : « تعرفهم بسيماهم » : قال النوري : تعرفهم بسيماهم بفرحهم بفقرهم  
واستقامة احوالهم عند موارد البلاء عليهم .
- 35,III : « اني نذرت لك ما في بطني محررا » : قال النوري : خادما لاهل  
صفوتك .
- 97,III : « ومن دخله كان آمناً » : قال النوري : من دخل قلبه سلطان  
الاطلاع كان آمناً من هواجس نفسه ووساوس الشيطان .
- 128,III : « ليس لك من الامر شيء » . قال النوري : ليس لك من الامر شيء<sup>3</sup>  
ولكن الامر كله اليك لان<sup>4</sup> لك الامر<sup>5</sup> . فالامر كله اليك<sup>6</sup> وليس  
لك منه شيء جلّ قدرك ان تلاحظ<sup>7</sup> غير<sup>8</sup> الحق فيما بيدي .
- 152,III : « منكم من يريد الدنيا ومنكم من يريد الآخرة » : قال النوري :  
العامة في قبص العبودية والخاصة<sup>9</sup> في قبص الربوبية فلا يلاحظون  
العبودية . واهل الصفوة جذبهم الحق ومحامهم عن نفوسهم .

(1) Y: محبتي || (2) F: نعمتكم || (3) Y: - شيء || (4) F: فان || (5) B: - لان لك الامر ||  
(6) B: فان الامر كله لك واليك || (7) B: تلاحظه || (8) B: عن || (9) YF: والخاص ||

- 128,IV : « واحضرت الانفس الشح » : قال النوري : الزمت الاشباح مخالفة الحق في جميع الاحوال ، وشحها ما يضرها من طلب الدنيا .
- 9,VI : « وللبسنا عليهم ما يلبسون » : قال النوري : رحمهم من حيث لم يعلموا .
- 36,VI : « انما يستجيب الذين يسمعون » . قال النوري : من فتح سمعه للسمع أجري لسانه بالجواب<sup>1</sup> .
- 83,VI : « نرفع درجات من نشاء » : قال النوري : نرفع درجات من نشاء بالكون مع الله والفهم عنه .
- 2,VII : « فلا يكن في صدرك حرج منه » : قال النوري : ان انوار الحقائق اذا وردت على السر ضاق عن حملها كالشمس يمنع شعاعها عن ادراك نهايتها .
- 29,VII : « كما بدأكم تعودون » : قال النوري : نجري عليكم في الابد ما قضينا به عليكم في الازل .
- 22,X : « دعوا الله مخلصين له الدين » . قال النوري : المخلص في دعائه من لا يصحبه من نفسه شيء سوى روية من يدعوه .
- 17,XI : « أفمن كان على بيعة من ربه » : قال ابو الحسين النوري : البيئات هي التي لا يكشف او اخرها<sup>2</sup> عن عثرة ولا غلط .
- 10,XIV : « فاطر السموات والارض يدعوكم » : قال النوري : دعا الله الخلق بنفسه الى نفسه وذكر من اسمائه « فاطر » لثلا يتعلقوا بشيء من الاكوان فتال انا فاطر السموات والارض ان اردتم ما فيها فهو عندي<sup>3</sup> وان اردتموني فلا تلتفتوا اليها<sup>4</sup> وارجعوا منها<sup>5</sup> الي .
- 72,XV : قال النوري في قوله « لعمرك » قال : بالحياة التي<sup>6</sup> خصصت بها من بين الخلق فحيوا بالارواح وحييت بي . فبقاؤك<sup>7</sup> متصل بيتاني لانك باق بي .

(1) B: للجواب || (2) F: + الا || (3) F: عبدي || (4) B: اليها || (5) B: منها || (6) F: الذي || (7) B: فبقاك .

- 28, XVIII : « ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا » : قال النوري : الغفلة سكون السر الى شيء سوى الحق .
- 78, XXII : « واعتصموا بالله هو مولاكم » : قال النوري : الاعتصام بالله للخواص والاعتصام بحبل الله للعوام ، والاعتصام بحبل الله هو التمسك بالوامر والسنن<sup>1</sup> والاعتصام بالله هو خلو القلب والسر عما يُشغل عنه والاشتغال بمراقبته والاقبال عليه . قال الله تعالى « واعتصموا بالله هو مولاكم » اي هو الذي يعينكم به ان اقبلتم على الاعتصام .
- 63, XXIV : « فليحذر ... ان تصيبهم فتنة » : قال النوري : الفتنة هو الاشتغال بشيء سوى الحق .
- 50, XXVII : « ومكرنا مكرًا » : قال النوري : لولا المكر ما طاب عيش الاولياء .
- 32, XXXV : « ثم اورثنا الكتاب » : سئل النوري رحمة الله عليه عن قوله تعالى « ثم اورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا » : على ماذا عطف بقوله « ثم » ؟ قال : عطف ارادة الازل والامر المقضي قال : ثم اورثنا من الخلق الذين سبقت لهم منا الاصطفائية في الازل .
- 61, XXXVI : « وأن اعبدوني » . قال النوري : الانفاس ثلاثة : نفس في العبودية ونفس في الربوبية ونفس بالرب .
- 60, XXXIX : « ويوم القيامة ترى الذين كذبوا » : قال النوري في هذه الآية : الذين ادعوا محبة الله ولم يكونوا فيها صادقين .
- 85, LVI : « ونحن اقرب اليه منكم » . قال ابو الحسين النوري : قرب<sup>2</sup> في معنى ما نشير<sup>2</sup> اليه<sup>3</sup> بعد البعد .
- 3, LVII : « هو الاول والآخر والظاهر والباطن » : قال ابو الحسين النوري : الاولى هي الآخرة والآخرة هي الاولى والظاهرة هي الباطنية والباطنية هي الظاهرية . كما ان الازلية هي الابدية والابدية هي الازلية ليس

(1) F: على السنن || (2) B: يشير || (3) F: + من .



بينهما حاجز . الا انه يفقدك وقتاً ويشهدك وقتاً لتجديد اللذة وروية  
العبودية<sup>1</sup> .

3,LXXII : « وانه تعالى جد ربنا » : قال النوري : تعالت<sup>2</sup> عظمته عن ان يكون  
اليه سبيل الا به او يكونه<sup>3</sup> ما احده . بل لا دليل على الله سواه  
ولا أثر لشيء عليه لانه الذي ابدى<sup>4</sup> الآثار .

8,XCVIII : « رضي الله عنهم ورضوا عنه » . قال النوري : الرضا استقبال الاحكام  
بالفرح .

(1) انظر اللمع للسراج ص ٨٥ (طبعة القاهرة) [ (2) YF : تعالى [ (3) YF : يلونه [ (4) F : ابتداء .

تفسیر حسین بن منصور حلاج



## یادداشت

متن حاضر تفسیری است که ابو عبدالرحمن سلمی از قول حسین بن منصور حلاج (متوفی ۳۰۹ هـ.ق.) در کتاب *حقائق التفسیر* خود نقل کرده و لویی ماسینیون آن را استخراج و پس از مقابله با چند نسخه خطی آن را در سال ۱۹۲۲ در کتاب معروف خود به نام *تحقیق در اصطلاحات عرفان اسلامی (Essai sur le lexique technique de la mystique musulmane)* چاپ کرده است. ماسینیون پیش از این متن، مقدمه‌ای نیاورده و در باره نسخه‌های خطی و سوره تصحیح او توضیحی دیده نمی‌شود. ولی از روی سازواره انتقادی او می‌توان دریافت که وی از نسخه‌های بنی جامع (YI)، ازهر (Azhi) و برلین (Berlin) بهره برده و در ضمن سمنه‌هایی را با قطعات متناظر در تفسیر *عرانس البیان فی حقایق القرآن* از روزبهان بقلی سیرازی مقابله کرده است. ماسینیون سخنان حلاج را در این تفاسیر متأثر از تفسیر امام صادق (ع) دانسته است، چنانکه در مطالبی که درباره تفسیر منسوب به امام جعفر صادق نوشته است اینگریده همین مجموعه، ص ۱۰) می‌نویسد: "حلاج از اسرار مهمی در این مجموعه از سخنان امام جعفر صادق (ع) بهره بر گرفته و آنها را برورده است: از نظر فاموسی، کاربرد مسبت (به جای اراده)، محبت (به جای عشق)، ازلیت و حلول، حق (در یاد از خدا) و، از نظر ساختی، تفسیر قرآنی اسماء الله یعنی نور (= منور)، صمد (= مضمود الیه) و عبارت اهدنا (= ارسدنا الی محبت) را از این مجموعه اخذ کرده است. حلاج تمثیل دوازده منزل (منازل منطقة البروج) نفس را به صورت مکالمه درآمده... (تنزیه) خود را از آن اقتباس کرده است."

ماسینیون در واقع نخستین کسی است که از *حقائق التفسیر* سلمی به این سوره استفاده کرده و مجموعه اقوال يك مفسر را بصورت جداگانه چاپ کرده است. کاری که بل بو با بعداً در مورد تفاسیر امام صادق (ع) و ابن عطا و نوری کرده است به بیروی از ماسینیون بوده است. این متن را ماسینیون ظاهراً با خط خود نوشته و به همین صورت چاپ کرده و ما نیز آن را اندکی بزرگتر کرده و در اینجا آورده‌ایم.

ن.پ.





قاموا « (II, 109) قَالَ إِذَا وَاضَاءَ لَهُمْ مَرَادِهِمْ مِنَ الدُّنْيَا وَالدِّينِ  
الْفَوَهِ « مَشَرُوا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ ، مِنْ خِلَافٍ بِتَقْوَلِهِمْ « قَامُوا .

مجهولين -

4 - [ « ] - II, 51 - « فَتَقَرَّبُوا إِلَى بَارئِكُمْ »  
قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ مَا شَرَعَ الْحَقُّ إِلَيْهِ طَرِيقًا إِلَّا وَ أَوْلَانَهُ التَّلَفُّ  
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى « فَتَقَرَّبُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ، فَمَا دَامَ  
بِصَحْبِكُمْ تَمَيِّزُكُمْ وَعَقْلُكُمْ فَأَنْتَ وَ عَيْنُ الْجَهْلِ حَتَّى يَضِلَّ  
عَقْلُكَ وَ يَذْهَبَ خَاطِرُكَ وَ تَفْعُدَ سَبِيلَ إِذْ ذَاكَ « عَسَى » وَ لَعَلَّ ،

5 - [ « ] - II, 51 - « »  
وَ قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ « نَوَّهُوا إِلَى بَارئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ، التَّوَهُُّ  
مَحْمُودٌ الْبَشَرِيَّةِ بِأَنْبِيَاءِ الْإِلَهِيَّةِ (2) وَ فَنَاءَ النُّفُوسِ (3) عَمَّا دُونَ  
اللَّهِ تَعَالَى وَ عَمَّا اللَّهُ تَعَالَى حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَصْلِ الْعَدَمِ (4) وَ يَبْقَى  
الْحَقُّ كَمَا لَمْ يَنْزَلْ -

6 - [ « ] - II, 109 - « فَإِنَّمَا نَوَّلُوا عَنَّمْ وَجْهَ اللَّهِ »  
قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ وَجْهَهُ حَيْثُ نَوَّجَهُتْ ، وَ قَضَدَهُ ابْنُ فَصَّدَتْ (5)  
وَ قَالَ هَذَا مَثَلُ إِدَاءِ الْحَقِّ لِلخَلْقِ كَمَثَلِ الْهِلَالِ بَرِّي مِنْ جَمِيعِ  
الْأَفْطَارِ وَ يَحْتَجِبُ بِالرَّسُومِ وَ الْإِنَارِ ، فَإِذَا أَرَفَعَتْ الرِّسُومَ ، صَارَ  
أَطْرًا وَ لَا مَنْظُورًا .

(1) - أوله - Ark - Koi sic (2) - (nic!) ابو Koi me (3) - 4 -

(2) - 5 - (3) - القديم: Bayle (4) - قوله النفس: Bayle (5) -

- 6 - (1) - Koi - (2) - « فقه ابن فصدت » (3) - (4) - 6 -

7- [البقرة] II, 256 - « لا اله الا هو الحق الصّوم »

سئل ابن منصور (رحمه) عن هذا فقال « قال الله الا الله » منصوص  
سبقت « ازالة العلة عن الروتية » و شربة الحق عن الدرك »

8- [البقرة] II, 256 - « وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ »

قال [ابن منصور] في قوله « ما ذا الذي سمع عنده الا اياته »  
قال فأي الشفيع الذي لا يسعه غيره ولا يحويه سواه »

9- [آل عمران] III, 16 - « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ »

وقال ابن منصور ليرحم الله أستاذي الاذان « قال نعم »  
قال « أَلْحَدَّثَ بِمَا حَتَّ وَوَحَّدَ فِي شَهَادَتِكَ حَيْثُ شَهِدْتَ

لِلَّهِ تَعَالَى وَ لِلرَّسُولِ [عَمَّ] » ولم يُفَرِّقْ بَيْنَهُمَا حَتَّى شَهِدَ لِلَّهِ  
[تَعَالَى] بِالْعَظِيمِ وَ لِلرَّسُولِ [عَمَّ] بِالْبَلَّاحِ وَ التَّسْلِيمِ عَدَدًا نَهَتْ

الاسرار فيها وراه الغير ولا غير »

10- (تاسد) - قال المزني (رحم) « دخل ابن منصور [رحمه الله مدحه] »

مسئل عن شهادة الذر الحف بالوحدانية [و] عن التوحيد العظيم  
فيه حتى نسينا التوحيد فقلنا « هذا ليف الحف » فقال هذا ليس

به ما حث رضى « نعمنا [وامرأ] أو لا يليق به وصفاً ولا  
حقيقة كما رضى بشركنا لنعمه (7) و أتى ليف سركا بعينه -

11- (ثامن) وقال « ما حثت تسيير ملكك بمحمد حتى يسوق الحف  
على إشارتك بإيمانك (8) فلا يبقى منيراً (9) ولا إشارة (10) »

(1) add Bagl KB f° 216 -  
(2) id. Bagl KB f° 220 -  
(3) id. Bagl KB f° 34 - (4) no K 91 - Azh & ضيق 8 -  
(5) add no marg. Azh. - (6) mq. YJ. - (7) edl. YJ. (8) Azh, K 91.  
(9) YJ part - العيب ولا عيب -  
(10) add. Bagl MB f° 47 - (2) corr Bagl MB f° KB 295 - Azh. « ابر » - (3) mq. Azh., K 91.  
(4) K 91, Bagl - Azh - (5) suppr K 91 - (6) add. Bagl - (7) K 91. Azh: ففكرنا النعمة -  
(8) id. Birmani - بإفنائها -  
(9) id. - Birmani, Azh 41 -  
(10) YJ: صير -



12. - [12] - (1) 16, III - « هو العزيز الحكيم ... »  
 قَالَ الْحَسِينُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى « شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ »  
 شَهَادَةً لِنَفْسِهِ أَنْ لَا صَانِعَ عِندَهُ أَمَّا بِنَفْسِهِ [قِيلَ أَنْ يُؤْمِنَ بِهِ  
 بِمَا وَصَفَ مِنْ نَفْسِهِ هُوَ الْمُؤْمِنُ لِعَبْدِهِ الدَّاعِي إِلَى نَفْسِهِ وَالْمَلَكُ  
 مُؤْمِنُونَ أَيْ شَهِدُوا وَبِغَيْبِهِ دَاعِينَ إِلَيْهِ وَالْمُؤْمِنُونَ مُؤْمِنُونَ  
 بِهِ وَبِغَيْبِهِ دَاعُونَ إِلَيْهِ وَكُتِبَ وَرَسُولُهُ فَهِيَ أَمَّا بِهِ فَقَدْ  
 آمَنَ بِغَيْبِهِ وَكَلَّمَ فِي الْقُرْآنِ فَمَا يَتَّبِعُ إِلَى غَيْبِهِ فَأَمَّا بِشَيْءٍ بِنَفْسِهِ  
 إِلَى غَيْبِهِ وَلَا يَعْلَمُ غَيْبَهُ إِلَّا هُوَ].

13. [13] - III, 25 - « قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ نُورِي الْمُلْكِ مَا نَشَاءُ ... »  
 قَالَ الْحَسِينُ « نُورِي الْمُلْكِ مَا نَشَاءُ » فَيَشْعَلُهُ بِهِ وَتَتَّعِقُ الْمُلْكَ  
 مِمَّنْ نَشَاءُ وَإِي مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لَكَ فَلَا تَوَثَّرُ لِقَبْلِهِ سَبَابُ الْمُلْكِ  
 لِأَنَّهُ فِي أَسْمِ الْمُلْكِ « وَتَعْرِفُ نَشَاءً » بِإِظْهَارِ عَزْرِكَ عَلَيْهِ وَ « تَذَلُّ  
 مَا نَشَاءُ » بِإِتِّصَافِهِ « بِرُصُومِ الْهِيَالِكِ ».

14. [14] - III, 29 - « فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ »  
 قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ حَقِيقَةُ الْمَحَبَّةِ قِيَامُكَ مَعَ صَبُورِكَ بِخَلْقِ  
 أَوْصَافِكَ [وَالِإِتِّصَافِ بِإِتِّصَافِهِ]

15. - [15] - III, 34 - « وَسَيِّدًا وَحَصُورًا ... »  
 قَالَ ابْنُ مَنْصُورٍ [السَّيِّدُ] (1) مَخْلُوعًا (2) أَوْصَافًا (3) الْبَشَرِيَّةَ (4) وَأَظْهَرَ (5)  
 بِنُجُوتِ الرَّبُوبِيَّةِ

12. - [12] - il n'est pas sûr que tout ce titre de Hallâgî dépendant de la suite de la page 362.

13. - (1) K. 91, YJ - (2) K. 91, Bayl. KB - (3) K. 91, Bayl. KB - (4) Bayl. KB f. 30<sup>a</sup> - (5) K. 91 - (6) Bayl. KB f. 31<sup>a</sup>.

14. - (1) add. Bayl. KB f. 32<sup>a</sup> - (2) K. 91 - (3) K. 91 - (4) K. 91 - (5) K. 91, Bayl. KB - (6) Bayl. KB f. 31<sup>a</sup> - (7) K. 91, Bayl. KB - (8) K. 91, Bayl. KB f. 31<sup>a</sup>.

۱۶- [ ] - ۱۱۷۷ - « و له اسلم من في السموات و الارض »  
 قَالَ الْحَسِين [رَضِيَ] اخذهم<sup>(۱)</sup> عن شهود شرا عديم<sup>(۲)</sup> بخصائص الإطلاع  
 عليهم فمن طالع الذات أسلم طوعاً و من طالع الهيئة أسلم لرماً  
 ۱۷- [ ] - ۱۱۷۸ - « ان أول بيت وضع للناس الذي بيته »  
 قَالَ الْحَسِين الْحَقُّ تَعَالَى أَوْرَدَ تَكْلِيْفُهُ عَلَى ضَرْبَيْنِ تَكْلِيْفًا عَنْ  
 وَسَائِلٍ وَ تَكْلِيْفًا بِحَقَائِقٍ<sup>(۳)</sup> فَتَكْلِيْفُ الْحَقَائِقِ بَدَأَتْ<sup>(۴)</sup> مَعَارِفَهُ مِنْهُ  
 وَ عَادَتْ إِلَيْهِ وَ تَكْلِيْفُ الْوَسَائِلِ بَدَأَتْ<sup>(۵)</sup> مَعَارِفَهُ عِنْدَ دَوْنِهِ وَ لَمْ  
 يَتَّصِلْ [بِهِ] إِلَّا بَعْدَ طَرِّ التَّرَقِّي مِنْهَا إِلَى الْفَنَاءِ عَنْهَا وَ مِنْ تَكْلِيْفِ  
 الْوَسَائِلِ إِظْهَارِ الْبَيْتِ وَ الْكَعْبَةِ وَ قَالَ « ان أول بيت وضع للناس  
 الذي بيته مباركاً ، فما دُمْتُ مُتَّصِلاً بِهِ كُنْتُ مُتَّصِلاً عَنْهُ ، فَإِذَا  
 انْفَصَلْتُ عَنْهُ حَقِيقَةً وَصَلْتُ<sup>(۶)</sup> ظُهُورُهُ وَ وَاضِعُهُ فَكُنْتُ  
 مُتَرَسِّمًا بِالْبَيْتِ مُتَّحِقًا بِوَاضِعِهِ -

۱۸- [ ] - ۱۱۷۸ - « و ما محمد إلا رسول »  
 قَالَ الْحَسِين لَيْسَ لِلرَّسُولِ إِلَّا مَا أَمَرَ بِهِ أَوْ كُوشِفَ لَهُ ، إِلَّا نَرَاهُ  
 لَمَّا سُئِلَ فِيهَا يَخْتَصِمُ الْمَلَاءُ الْأَعْلَى بَقِي حَيْثُ لَمْ يَسْمَعْ حِسًّا وَ  
 لَا نَطْقًا فَقَالَ لَا أَدْرِي عِلْمًا عُنِيَ<sup>(۱)</sup> عَنْهُ شَاهِدُهُ بِوَقْعِ الصِّفَةِ  
 عَلَيْهِ شَاهِدَهُمْ بِشَهْرِ الْحَقِّ وَ ذُصِبَ عَنْهُ صِفَةٌ أَدْمِيَّتِهِ أَيْ لَمَّا  
 عَانِي مَا أَطَّلَعَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ مِنْ مَشَاهِدَتِهِ غَابَ عَنِ صِفَتِهِ  
 لَا أَنَّهُ غَيْرُ صَارٍ عَنِ الْأَدْمِيِّ<sup>(۲)</sup> فَتَكَلَّمَ<sup>(۳)</sup> بِالْعِلْمِ كُلِّهَا صَلَوَاتُ  
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ -

- منزههم - Baqli KB. K. 91 - (3) - اخبرهم - Baqli KB. K. 91 - (2) - (1) Baqli KB f. 35<sup>۱</sup> - (2) Baqli KB f. 38<sup>۲</sup> - (3) Baqli KB f. 38<sup>۳</sup> - ان الله - (4) Baqli KB f. 38<sup>۴</sup> - (5) Baqli KB f. 38<sup>۵</sup> - (6) Baqli KB f. 38<sup>۶</sup> -  
 Baqli - بدون : Azk. - بدا : K. 91 - (3) - بالحقائق : Baqli KB (2) - ان الله : Baqli KB f. 38<sup>۲</sup> - (3) - إلى : Azk. - (7) - في : Azk. - (6) - Azk. - (5) - بدون : Azk. - (4) - Baqli KB f. 38<sup>۴</sup> - (2) -  
 - ۱۸ - K. 91 - Baqli KB f. 35<sup>۱</sup> - (1) punctuation difference in Azk. & K. 91 - Baqli KB f. 44<sup>۲</sup> -  
 - نطقاً فلما عيب شاهده موقع الصفة عليه شاهدصم -  
 - متكلم - Azk. K. 91 - (3) - غير آدمي : Azk. K. 91 - (2)

19 - [ ] - III, 188 - « ... الذين يذكرون الله ... »  
 قال أبو العباس اربطاً يذكرونه قياماً شريطة قيامهم لوفاء الذكر  
 و يذكرونه « قعوداً » بقعودهم عن المخالفات و على جنوبهم على كل  
 جهة يحببهم عليها اي يحلمهم و سئل بعضهم ( و هو  
 هل في الجنة ذكر؟ قال الذكر طرد الغفلة فاذا ارتفعت الغفلة  
 فلا معنى للذكر و انشد [ وافر ]

20 - كفى حزيناً انى ناديتك دينا كاني بعيداً او كأنك غاب  
 و اطلب منك الفضل ما غير رغبة و لم ار مثلي زاهداً فيك رغباً

21 - [ التيسار ] - II, 103 - « اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوة ... »  
 قال الحبيب منصرف ليس لله مقام و لا شهيد في نادى و  
 لا اسهللك في حمية و لا ذهور في عطيمه يقطع عن آداب الصريفة  
 يصحح عدا قوله و فاذا كنت فيهم ... فجعّل إقامته للصلوة  
 آداباً لهم و عهد في الحفينة في عين الحصول لا يرجع الى غير  
 الحق في مصنفاتهم و لا يشهد سواه في سعاباته -

22 - [ ] - III, 124 - « انخذ  
 قال الحبيب انخذ حليلاً و لا صنع للإبرص فيه و ذلك موضع  
 المنه ثم انى عليه بالجملة و ذلك فعل الكرام -

19 - (1) (2) (3) (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100)

20 - (1) (2) (3) (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100)

21 - (1) (2) (3) (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100)

22 - (1) (2) (3) (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100)

23 - (1) (2) (3) (4) (5) (6) (7) (8) (9) (10) (11) (12) (13) (14) (15) (16) (17) (18) (19) (20) (21) (22) (23) (24) (25) (26) (27) (28) (29) (30) (31) (32) (33) (34) (35) (36) (37) (38) (39) (40) (41) (42) (43) (44) (45) (46) (47) (48) (49) (50) (51) (52) (53) (54) (55) (56) (57) (58) (59) (60) (61) (62) (63) (64) (65) (66) (67) (68) (69) (70) (71) (72) (73) (74) (75) (76) (77) (78) (79) (80) (81) (82) (83) (84) (85) (86) (87) (88) (89) (90) (91) (92) (93) (94) (95) (96) (97) (98) (99) (100)

23 - [ البسائر ] و IV, 138 - « أَسْتَعِينُ مِنْهُمْ الْعِزَّةَ »  
 قَالَ الْحَسِبُ « أَسْتَعِينُ مِنْهُمْ الْعِزَّةَ » وَمَا اعْتَرَّ الْعَزِيمُ امْرَأَةً  
 وَمَا اعْتَرَّ بغيره <sup>(1)</sup> فَبِعِزَّةِ إِذْ لَهُ <sup>(2)</sup> .

24 - [ المائدة ] - V, 3 - « وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى »  
 قَالَ الْحَسِبُ يَصِحُّ لِلْمُتَوَكِّلِ الْكُتْبُ بِنَيْتِ الْمَعَاوَنَةِ كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 « وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى » وَ يَصِحُّ <sup>(3)</sup> لَهُ تَرْكُ الْكُتْبِ بِحَقِيقَةِ  
 ضَمَانِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُ <sup>(4)</sup> وَمَا خَالَفَ فِي الْعَقْدِ كُتْبًا أَوْ تَرْكًا فَقَدْ أَخْطَأَ

25 - [ ] - V, 13 - « وَجَعَلْنَا مَلُوكًا »

قَالَ الْحَسِبُ <sup>(5)</sup> « وَجَعَلْنَا مَلُوكًا » أَحْرَارًا مَرَقًا الْكُوفِ <sup>(6)</sup> وَمَا فِيهِ

26 - [ ] - V, 13 - « بِأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا »

قَالَ الْحَسِبُ وَابْتَدَأَ إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ الَّتِي كَانَتْ مَعِيَ الْبِلْمُ لَا مَلَمَ

إِلَى وَ الْوَسِيلَةَ مَا مِنْهُ الْبِكُّ مَ غَيْرِ سَبِّ وَ سَوْأَلٍ -

27 - [ ] - V, 101 -

وَ دَخَلَ خَادِمَ الْحَسِبِ بِ صَغِيرٍ رَضِيَ اللَّيْلَةَ الَّتِي وُوعِدَ مِنَ الْعَدُوِّ

مِنْهُ <sup>(7)</sup> فَقَالَ لَهُ « أَوْصِنِي » قَالَ عَلَيْهِ نَفْسُكَ <sup>(8)</sup> إِنْ لَمْ تَسْعَلْهَا سَعَلْتُكَ

28 - [ ] - V, 116 - « نَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي »

قَالَ الْحَسِبُ « نَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي » لِأَنَّ أَوْجِدْتَهُ <sup>(9)</sup> وَ لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي

لَكَ وَ لَا أَعْلَمُ مَا [ نَفْسُكَ ] لَعَدَدَاتِ عَمَّ الدَّرَكِ <sup>(10)</sup>

23 - [1] K91. (2) K91. (3) K91. (4) K91. (5) K91. (6) K91. (7) K91. (8) K91. (9) K91. (10) K91.  
 24 - [1] K91. (2) K91. (3) K91. (4) K91. (5) K91. (6) K91. (7) K91. (8) K91. (9) K91. (10) K91.  
 25 - [1] K91. (2) K91. (3) K91. (4) K91. (5) K91. (6) K91. (7) K91. (8) K91. (9) K91. (10) K91.  
 26 - [1] K91. (2) K91. (3) K91. (4) K91. (5) K91. (6) K91. (7) K91. (8) K91. (9) K91. (10) K91.  
 27 - [1] K91. (2) K91. (3) K91. (4) K91. (5) K91. (6) K91. (7) K91. (8) K91. (9) K91. (10) K91.  
 28 - [1] K91. (2) K91. (3) K91. (4) K91. (5) K91. (6) K91. (7) K91. (8) K91. (9) K91. (10) K91.

29 - [ المائدة ] - 119, 1 - « هذا اليوم ينفع الصادقين »  
 قال الحسين في هذه الآية إذا قابل ربه [بصدقته] وسئل أمر  
 ربه [وطلب ربه] بخطبه ووعده فطالبه ربه بصدق صدقه  
 فاقبله من ربه وابتدعه عما قصده وإما نفع صدقه من لفيه  
 بالإفلاسي أيقن أنه كان مسهلاً تحت حكمه وقيضته<sup>(1)</sup>.

30 - [ الأنعام ] - 2, 2 - « هو الذي خلّف من لبت »  
 قال الحسين ردّهم إلى مصيبتهم في أصل الحلقة ثم أوقع عليهم  
 نور اليقظة وخصّية الحلقة مهمّياً بذلك الخائفات المتعرّفة  
 والعلم [والبقين]<sup>(2)</sup>.

31 - [ ] - 18, 7 - « وهو القاصر فوق عباده »

قال الحسين القاصّة نحو كل موجود .

32 - [ ] - 19, 7 - « قل أي شهادة »

قال الحسين لا شهادة اصدق من شهادة الحق لتقصيه كما شهد  
 به في الأثر لقوله [تعالى] « قل أي شئ أكبر شهادة قل الله »

33 - [ ] - 53, 7 - « وكذلك فتنا بعضهم بعضاً »

قال الحسين<sup>(3)</sup> قطع الخلف بالخلف عن الحق [وقال كذلك فتنا - ]<sup>(4)</sup>

34 - [ ] - 66, 7 - « لكل نبي مستقر »

قال الحسين في قوله « لكل نبي مستقر » لنزل دعوى كشم<sup>(5)</sup>

(1) فاعلمه K 91 Azk 29 - بطاوي K 8 Baq 2 - طاب K 6 Baq 1 - 119, 1 - 29 - (2) فاعلمه K 91 Azk 29 - بطاوي K 8 Baq 2 - طاب K 6 Baq 1 - 119, 1 - 29 - (3) فاعلمه K 91 Azk 29 - بطاوي K 8 Baq 2 - طاب K 6 Baq 1 - 119, 1 - 29 - (4) فاعلمه K 91 Azk 29 - بطاوي K 8 Baq 2 - طاب K 6 Baq 1 - 119, 1 - 29 - (5) فاعلمه K 91 Azk 29 - بطاوي K 8 Baq 2 - طاب K 6 Baq 1 - 119, 1 - 29 -

35 - [ الانعام ] - 7,69 - « و ذر الذين اتخذوا دينهم لعباً .. »

قال الحسين<sup>(1)</sup> لا تلاحظ من شغلهم خلقنا عنا وانسوا بصيانتهم في دنياهم وهوي الحقيقة موت المحي من يكون به عبياً -

36 - [ " ] - 7,73 - « فوله الحق وله الملك »

قال الحسين هو الحق ولا يظهر من الحق إلا الحق [قال الله تعالى وقوله الحق .. ]<sup>(2)</sup> -

37 - [ " ] - 7,76 - « فلما جت عليه الليل .. »

انفذ النص المادي (للحلاج)<sup>(3)</sup>

ان شمس النهار تطلع بالليل وشمس العلوب ليس تغيب

38 - [ " ] - 91,91 - « قل الله ثم ذرهم .. »

قال الحسين<sup>(4)</sup> دعى خواصه بهذه الآية الى الانقطاع<sup>(5)</sup> عن كشف ما له الى الكشف عما به -

39 - [ " ] - 91,91 - « .. وما قدروا الله حق قدره »

قال الحسين كيف تقدر<sup>(6)</sup> أحد حق قدره وهو بقدره يريد ان يقدر قدره [ولو عرفوا ذلك لذابت ارواحهم عند كل وارد يرد عليهم من صنعه]<sup>(7)</sup> [واوصاف الحدث اين يقع من اوصاف القدم]<sup>(8)</sup> -

40 - [ " ] - 103,103 - « .. وهو اللطيف الخبير .. »

قال الحسين في<sup>(9)</sup> اللطيف لطف عن الكنه فأتى له ووصف يوم لطفه ذكره لعبده في الأصفى الخالية اذ لا شأمة<sup>(10)</sup> صبئية ولا أرض مدحنية -

- بعض البيهقيين « K 91 et complément » - 35 - (1) Azh - 104 p 141, KB p 79, K 91

- 36 - (1) manqou Bayt KB p 79 - (2) add K 91 -

- 37 - K 91. (1) « .. » - (2) « .. » - (3) « .. » - (4) « .. » - (5) « .. » - (6) « .. » - (7) « .. » - (8) « .. » - (9) « .. » - (10) « .. » -

- 38 (1) Azh - K 91 dans supplément. قال بعضهم (2) sans article Azh. (3) K 91. Azh - K 91

- 39 (1) K 91. Bayt KB p 81 - (2) manqou Bayt KB - (3) manqou K 91

- 40 - (1) « .. » - (2) « .. » - (3) « .. » - (4) « .. » - (5) « .. » - (6) « .. » - (7) « .. » - (8) « .. » - (9) « .. » - (10) « .. » -

- 41 - [ الاعراف ] - VII, 1 - المصت »

قال الحسين ألقى ألقى المألوف واللام للام اللام والميم ميم الملك والصاد صاء الصدى قل في القرآن علم على كل شيء وعلم القرآن في الاخرى التي في اوائل السور وعلم الاخرى في لام ألف وعلم لام ألف في ألف وعلم اللام في النقطة وعلم النقطة في المعرفة الاصلية في الازل<sup>(1)</sup> وعلم الازل في المشيئة وعلم المشيئة في غيب الهم وغيب الهم وليس كذلك شيء »

- 42 - [ ] - VII, 1 (معه)

قال الحسين الألف التي الازل<sup>(2)</sup> واللام الابد والميم ما بينهما والصاد صاء اتصال من اتصال به واتصال من انفصال عنه وفي الحقيقة لا اتصال ولا انفصال وهذه الالفاظ تجري<sup>(3)</sup> على حسب العبارات ومعاد الحق مصونة عن الالفاظ والعبارات

- 43 - [ ] - VIII, 22 - ورنا ظلمنا انفسا ...

قال الحسين الظلم هو الاستفال بتغيره عنه

- 44 - [ ] - VIII, 28 - لما بدالم تعودون ...

قال الحسين في قوله لما بدالم تعودون لا معتبرا<sup>(4)</sup> بها<sup>(5)</sup> تجري<sup>(2)</sup> من الاعمال لان العمل قد توافق الخلفه وتوافقها<sup>(3)</sup>

- 45 - [ ] - VIII, 97 - « اذامنوا مكر الله فلا يأت

قال الحسين لا يأت مكر<sup>(6)</sup> المكر الامة هو مكر في المكر ملا<sup>(7)</sup> يسي<sup>(8)</sup> المكر<sup>(9)</sup> به مكر<sup>(10)</sup> واما اهل النقطة فانهم يخافون المكر في جميع الاحوال ان السواق جارة والعواق حقيفة<sup>(11)</sup>

- 46 - [ ] - VIII, 97 (معه)

وقال ايضا لا يسي الكفر نلبينا لان المكر منه ترنا

- 41 - 42 - 43 - 44 - 45 - 46 -

1 - الألف في القرآن في الاخرى التي في اوائل السور وعلم الاخرى في لام ألف وعلم لام ألف في ألف وعلم اللام في النقطة وعلم النقطة في المعرفة الاصلية في الازل وعلم الازل في المشيئة وعلم المشيئة في غيب الهم وغيب الهم وليس كذلك شيء

2 - قال الحسين الألف التي الازل واللام الابد والميم ما بينهما والصاد صاء اتصال من اتصال به واتصال من انفصال عنه وفي الحقيقة لا اتصال ولا انفصال وهذه الالفاظ تجري على حسب العبارات ومعاد الحق مصونة عن الالفاظ والعبارات

3 - قال الحسين الظلم هو الاستفال بتغيره عنه

4 - قال الحسين في قوله لما بدالم تعودون لا معتبرا بها تجري من الاعمال لان العمل قد توافق الخلفه وتوافقها

5 - قال الحسين لا يأت مكر المكر الامة هو مكر في المكر ملا يسي المكر به مكر واما اهل النقطة فانهم يخافون المكر في جميع الاحوال ان السواق جارة والعواق حقيفة

6 - وقال ايضا لا يسي الكفر نلبينا لان المكر منه ترنا

7 - الألف في القرآن في الاخرى التي في اوائل السور وعلم الاخرى في لام ألف وعلم لام ألف في ألف وعلم اللام في النقطة وعلم النقطة في المعرفة الاصلية في الازل وعلم الازل في المشيئة وعلم المشيئة في غيب الهم وغيب الهم وليس كذلك شيء

8 - قال الحسين الألف التي الازل واللام الابد والميم ما بينهما والصاد صاء اتصال من اتصال به واتصال من انفصال عنه وفي الحقيقة لا اتصال ولا انفصال وهذه الالفاظ تجري على حسب العبارات ومعاد الحق مصونة عن الالفاظ والعبارات

9 - قال الحسين الظلم هو الاستفال بتغيره عنه

10 - قال الحسين في قوله لما بدالم تعودون لا معتبرا بها تجري من الاعمال لان العمل قد توافق الخلفه وتوافقها

11 - قال الحسين لا يأت مكر المكر الامة هو مكر في المكر ملا يسي المكر به مكر واما اهل النقطة فانهم يخافون المكر في جميع الاحوال ان السواق جارة والعواق حقيفة

47- [ الاعراف ] - VII, 139 - " ارى اطر اليك " قال الحسين في قوله تعالى " لما جاء موسى ليمينا " وكله ربه <sup>(1)</sup> فلا [ يا اى اليه الحق ] <sup>(2)</sup> ارال عنه التوقف <sup>(3)</sup> [ والرتب ] <sup>(4)</sup> و سماه الى الله لك <sup>(5)</sup> [ على ما دعاه اليه و اراده له ] <sup>(6)</sup> و احده عليه و اوجده منه و اظهره عليه بذل المجهود <sup>(7)</sup> و الطاقات و كوت الصب و لسنقات <sup>(8)</sup> فلما لم يق عليه باقية بها <sup>(9)</sup> اقيم مقام المواجهة <sup>(10)</sup> و الحلف ما اصطنعه لسانه [ و المحاطبة ] <sup>(11)</sup> المراجعة و المطالبة <sup>(12)</sup> اما منعت قوله : قبل هذا الحال طالبا منه ما طوع بحال الرتبة و كشف لتمام الاوصية <sup>(13)</sup> [ تسائلا ] حل بعدة من لسانه لكون اذا كان ذلكا مالكا لطيفه و بيانه [ و قال لما شال ] <sup>(14)</sup> عليك قدح صدره [ ليسع لتمام المواجهة و المحاطبة ] <sup>(15)</sup> ثم نظر الى اليق الاحوال <sup>(16)</sup> [ فاذا هو بسيرة ] <sup>(17)</sup> امرغ <sup>(18)</sup> فقال ذلكا علو التمام ليشق به حاله الى اربع المقام و هو المحيى الى الله <sup>(19)</sup> [ يا علم ] <sup>(20)</sup> انما وصل اليه لم <sup>(21)</sup> يعترض عليه عارضة [ بحال ] <sup>(22)</sup> [ ان ] <sup>(23)</sup> فلما تمت له هذه الاحوال <sup>(24)</sup> صالح للحجى الى الله و غدة [ و لا سرحا له ] <sup>(25)</sup> و لا نظير <sup>(26)</sup> و كان ميت و في المواضت خفيا غابت عنه الاحوال فلم <sup>(27)</sup> يرها <sup>(28)</sup> و ذهبت عينيه و [ حضريه ] <sup>(29)</sup> و ما عداها الا ما كان للحق منه و منعه حتى تحقق بقوله <sup>(30)</sup> و قد اونيت منوالك يا موسى <sup>(31)</sup> و ولد قننا

عليك مرة اخرى " (XX, 16) فهذا حال المحيى و هذا معنى قوله " ولما جاء موسى ليمينا " (93) (في تفسيره) 22, 26 in part A. B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (1) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (2) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (3) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (4) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (5) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (6) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (7) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (8) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (9) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (10) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (11) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (12) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (13) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (14) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (15) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (16) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (17) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (18) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (19) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (20) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (21) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (22) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (23) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (24) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (25) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (26) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (27) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (28) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (29) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (30) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z. (31) B. C. D. E. F. G. H. I. J. K. L. M. N. O. P. Q. R. S. T. U. V. W. X. Y. Z.



- 48 - [ الاعراف ] - VII, 140 -

قال الحسين في قوله « لئلا تناني » لو تركه « على ذلك » ليقطع شجرة<sup>(1)</sup>  
و لكنه [ تعالى ] سكته بقوله « لئلا تناني » -

- 49 - [ ] - VII, 158 - « ... و اتبعوه لعلم تهندوا »

قال الحسين [ بر منصور ]<sup>(2)</sup> ان الحق اورد [ بتكليفه على ضرب ]<sup>(3)</sup> تكلماً  
عن وسائط و تكليفاً بحقائق فتكليف الحقيقة<sup>(4)</sup> بذات معارفه منه  
و عادت اليه و تكليف الوسائط بذات معارفه عن<sup>(5)</sup> ادونه فلم يصل  
اليه فينتهي<sup>(6)</sup> لم معارفهم الى نهايات معرفة اهل الوسائط و لم  
يشاهي معارفه ما اخذ معارفه عن شهود الحق كل ذلك وفقاً من الحق  
بالخلق<sup>(7)</sup> لعلمه<sup>(8)</sup> انه لا يوصل اليه الا بما منه<sup>(9)</sup> -

- 50 - [ ] - VII, 171 - « أ لست برئيم »

قال الحسين الحق انطق الذرة بالايها طوعاً و كرماً الطفهم بيده  
الاخذ اخذهم عنهم فانطقهم لا بهم بل اخذهم عنهم ثم اشهدهم  
حقيقته<sup>(1)</sup> فانطق<sup>(2)</sup> عنهم القدرة ما [ غير ]<sup>(3)</sup> شريكه كانت لهم فيه -

- 51 - [ ] - (ثانية) VII, 171 -

قال الحسين لا يعلم احد من الملائكة و المقربين لما اذا أظهر الحق  
الخلق و كيف الابتداء و الانتهاء اذ الألتس ما نطق و الاعيب<sup>(1)</sup>  
ما ابصرت و الاذان ما سمعت كيف اجاب ما هو عن<sup>(2)</sup> الحقائق  
غائب و اليه آت في قوله « أ لست برئيم » فهو مخاطب و المحسب -

(1) - لك. ثابته (2) - ري. ثابته (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) - (9) -  
ما او - 49 - (5) - Azk. او - (6) - Azk. او - (7) - Azk. او - (8) - Azk. او - (9) - Azk. او -  
فيه - Azk. او - (10) - Azk. او - (11) - Azk. او - (12) - Azk. او - (13) - Azk. او - (14) - Azk. او -  
لا - Azk. او - (15) - Azk. او - (16) - Azk. او - (17) - Azk. او - (18) - Azk. او - (19) - Azk. او -  
على : او - (20) - Azk. او - (21) - Azk. او - (22) - Azk. او - (23) - Azk. او - (24) - Azk. او - (25) - Azk. او -

52 - [ الاعراف ] لانه VIII, 171 - v ... قالوا بلى . -  
 وقال الحسين  
 والقائل عنكم سواءكم ، والمحجيب عنكم غيركم ، فسقطتم انتم وبقى  
 من لا<sup>(1)</sup> ينزل كما لم ينزل .

53 - [ . ] - 204, VII - « و اذكر ربك في نفسك . »  
 قال الحسين ( بن منصور )<sup>(2)</sup> في هذه الآية لا تظهر ذكرى لنفسك  
 فتطلب به عوضاً ، واشرف الذكر ما لا يشرف عليه إلا الحق ،  
 وما حُفي ما الاذكار اشرف ما طهر<sup>(3)</sup> .

54 - [ التوبة ] - 43, IX - « عفا الله عنك ليم اذنت لهم »  
 قال الحسين بن منصور ( رحم )<sup>(4)</sup> الانبياء ( عم )<sup>(5)</sup> مسطور على  
 مقاديرهم و اختلاف مقاماتهم ، وكل ربط<sup>(6)</sup> مع<sup>(7)</sup> عظيهم<sup>(8)</sup> واستعمال<sup>(9)</sup>  
 الآدب بين يدي الحق ، وكل أتى على ترك الاستعمال<sup>(10)</sup>  
 فيهم من أتيت قبل<sup>(11)</sup> التائب<sup>(12)</sup> أو منهم من أتيت بعد التائب<sup>(13)</sup>  
 على اختلاف مقاماتهم ، فاما محمد عم فانه أتيت قبل التائب<sup>(14)</sup>  
 إذ لو أتيت بعد التائب<sup>(15)</sup> لقطر<sup>(16)</sup> لغير من الحق ، وذلك ان الحق  
 تعالى أمره بقوله تعالى وفأذن ليم نمت منهم ( 2, XXI ) « ثم  
 قال [ مؤثراً له على ذلك ] لا عفا الله عنك لم اذنت لهم . ولو  
 [ قال ليم اذنت لهم عفا الله عنك ] أتيت قبل قوله عفا الله  
 عنك ، كدأب أو صدا غايه القرأ ، وقال تعالى حاكياً عن نوح عم  
 انه قال يا ابن ابني ما اهلي وارعدك الحق ، ( 47, XI ) مؤثراً له  
 وأتيت بعد التائب<sup>(17)</sup> [ أو ]<sup>(18)</sup> انه ليس من اهلك ، الى قوله تعالى  
 وإني أعظك ان تكون<sup>(19)</sup> من الجاهلدين ، ( 48, XI ) [ أو ]<sup>(20)</sup> لم يؤمنتم<sup>(21)</sup>  
 التائب<sup>(22)</sup> لقطر<sup>(23)</sup> وهذا مقام نوح وليس المفضول مفضلاً إذ كل

(1) تأويله (2) تأويله (3) تأويله (4) تأويله (5) تأويله (6) تأويله (7) تأويله (8) تأويله (9) تأويله (10) تأويله (11) تأويله (12) تأويله (13) تأويله (14) تأويله (15) تأويله (16) تأويله (17) تأويله (18) تأويله (19) تأويله (20) تأويله (21) تأويله (22) تأويله (23) تأويله

مِنْهُمْ لَهُ رَبُّهُ مَا الْحَقَّ .

54 - [ التوبة ] - 112, 112 - رَأَى اللَّهَ اسْتَشْرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ .  
 قَالَ الْحَسِينُ نَفُوسَ الْمُؤْمِنِينَ آتِيَةً اسْتَشْرَفَهَا الْحَقُّ فَلَا يَلْبِثُهَا  
 سِرَاهُ .

55 - [ " ] - 112, 112 - وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ .  
 قَالَ الْحَسِينُ عَهْدَ الْحَقِّ فِي الْأَزَلِ إِلَى حَوَاقِبِهِ بِإِخْتِصَاصٍ  
 خَاصِّبِهِ خَاصَّتْهُمْ بِهِ وَمِنْ تَلْوِينِهِ فَاظْهَرَ آثَارَ أَنْوَارِ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ<sup>(1)</sup>  
 عِنْدَ اسْتِخْرَاجِ الذَّرِّ<sup>(2)</sup> فَرَأَى آدَمَ عَمَّ الْأَنْوَارِ بِنَلَّالِ<sup>(3)</sup> فَقَالَ وَمَنْ  
 صَوْلَاهُ<sup>(4)</sup> ثُمَّ أَظْهَرَ مِمَّاتَ ذَلِكَ حِينَ أُوجِدَهُمْ<sup>(5)</sup> وَهُوَ آثَارُ ذَلِكَ  
 الْعَهْدِ الَّذِي عَهَدَ إِلَيْهِمْ فَوَفَّى لَهُمْ بِعَهْدِهِمْ<sup>(6)</sup> وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ  
 اللَّهِ ؟ .

56 - [ " ] - 129, 129 - لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ .  
 قَالَ الْحَسِينُ يَا أَجْلَمَ نَفْسًا وَأَعْلَمَ لَهْمَةً جَادَ بِالْكُونِيَةِ عَوْضًا  
 عَنِ الْحَقِّ مَا يَنْظُرُ إِلَى الْمَلَكُوتِ وَلَا إِلَى التَّعَذُّبِ وَمَا زَانِحٌ  
 بِصِدْقِهِ عَنِ الشَّاهِدَةِ الْحَقِّ وَهُوَ مَطْمَئِنٌّ قَلْبُهُ عَنِ مَوَاقِفِهِ .

57 - [ يونس ] - 1, 1 - وَاللَّهُ تِلْكَ [ آيَاتِ ] الْكُنُوزِ .  
 قَالَ الْحَسِينُ فِي الْقُرْآنِ عِلْمٌ كُلُّ شَيْءٍ وَعِلْمُ التَّرَاتُ فِي الْأَخْرُفِ  
 الَّتِي فِي أَوَائِلِ السُّورِ .

58 - [ " ] - 33, 33 - فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ .

قَالَ الْحَسِينُ الْحَقُّ هُوَ الْمَعْصُودُ بِالْعِبَادَاتِ وَالْمَعْصُودُ إِلَيْهِ بِالطَّلَامَاتِ

(1) / (2) / (3) / (4) / (5) / (6) - 112, 112 - 54 - في - 112, 112 - 54 -  
 (1) / (2) / (3) / (4) / (5) / (6) - 112, 112 - 55 -  
 (1) / (2) / (3) / (4) / (5) / (6) - 112, 112 - 56 -  
 (1) / (2) / (3) / (4) / (5) / (6) - 112, 112 - 57 -  
 (1) / (2) / (3) / (4) / (5) / (6) - 112, 112 - 58 -

لا يُشهد بغيره ولا يُدرك بسواه -

59 - [يونس] - (nūn) 8, 93 -  
 قال الحسين الحق هو الذي لا يستقبح قبحاً ولا يستصحب  
 حسناً كيف يعود عليه ما منه بدأ أو يؤثر عليه ما هو انما؟ -

60 - [ ] - 8, 35 - « هل من تشركتم من يبدو الخلق »  
 سئل الحسين من هذا الحق الذي تشبهون اليه؟ قال « معلى  
 الأنام ولا يُقتل » -

61 - [ ] (nūn) 8, 93 -

و انشد عليه الحسين بر مفعول

حقيقة الحق مستند<sup>(1)</sup> صارفه لمن تكلم غيباً<sup>(2)</sup>  
 حقائق الحق قد تبلت<sup>(3)</sup> مبلغ<sup>(4)</sup> من رآها عيباً<sup>(5)</sup>

62 - [ ] - 8, 43 - « و منهم من يستجرون اليك . »

قال الحسين [من] « امنع اليك باياد فانك لا تشمه »  
 اما يسمع من اسمعناه في الارض فيسمع منك و اما من لم تشمه  
 فما الاصم و السامع وان يسمع لم<sup>(1)</sup> يعقل<sup>(2)</sup> [فكأنه لم يسمع]<sup>(3)</sup>  
 قال الله تعالى « ان تسمع إلا من يؤمب » (XXVII, 83) -

63 - [ ] - 8, 82 - « و يحق الله الحف بكلماته »

قال الحسين حقق الحق بكلماته ما أوجدت « كذا! » -

— (النون) (nūn) 8, 43 - (80 - Qurān) —  
 59 - (1) nūn 8, 91 - (2) nūn 8, 92 - (3) nūn 8, 93 - (4) nūn 8, 94 - (5) nūn 8, 95 -  
 60 - (1) nūn 8, 92 - (2) nūn 8, 93 - (3) nūn 8, 94 - (4) nūn 8, 95 - (5) nūn 8, 96 -  
 61 - (1) nūn 8, 93 - (2) nūn 8, 94 - (3) nūn 8, 95 - (4) nūn 8, 96 - (5) nūn 8, 97 -  
 62 - (1) nūn 8, 91 - (2) nūn 8, 92 - (3) nūn 8, 93 - (4) nūn 8, 94 - (5) nūn 8, 95 -  
 63 - (1) nūn 8, 91 - (2) nūn 8, 92 - (3) nūn 8, 93 - (4) nūn 8, 94 - (5) nūn 8, 95 -

64. - [هود] آ، 1 - «الر كتاب أحييت آياته ...»  
قال فارس ... قال الحسين «أحييت الأئمة والنهي و نصبت»  
بالوعد والوعيد وحكيم، فيما انزل، وخبير، من يقوم بأمره  
و يعرض عنه .
65. - [ ] آ، 3 - «يُنْعِمُ مَتَاعًا حَسَنًا ...»  
قال الحسين «متاعاً حسناً» الرضا بالميسرة و الصبر على كربة  
المقدور .
66. - [ ] آ، 47 - «و نادى نوح ربه ...»  
قال الحسين لم يؤذن لأحد في الانبساط على بساط الحق [بحال]  
إن بساط الحق [عزيم<sup>(4)</sup> بين حواشيه فهدى و جبروت، فمن  
انبسط عليه رد [عليه] كنفوح عم لما قال «ان ابني من اهل»،  
قبل انه وليت من اهلك» .
67. - [يوسف] آ، 67 - «وما أعنى عنكم من الله من شيء ...»  
قال الحسين صدق التوكل استعمال السب مع ترك الاختيار  
قال الله تعالى ولا تدخلوا من باب واحد وادخلوا من ابواب منفرة (آ، 67).
68. - [ ] آ، 4 - «نرفع درجات من نشاء»  
قال الحسين فضيله اراء المعانف إسقاط العظمت<sup>(5)</sup> وحق الملوك<sup>(4)</sup>  
في الحالين واطال الخبير و نفى الشرك في الوفاء الازل والابد  
و المنفرد<sup>(6)</sup> الحق بنى اما سواء و روية الحد و السماع منه و ذلك  
قوله تعالى و نرفع درجات ...»

- 64. Azk. k. 91.

- 65. Azk. k. 91. Bayk. KB f° 137.

- 66. Bayk. Bayk. (3) - عمر : Bayk. KB f° 140 - عدد : 27 - (2) - (1) k. 91 - 66.

- 67. Azk. k. 91. Bayk. KB f° 152.

- 68. - بنى : Azk. (1) - Azk. (2) - الملوك : Azk. - او : k. (3) - العظمت : k. 91 - Azk. (4) - 68.

- 69 - [ يوسف ] - 106, 107 - « وما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون »

قال الحسين المطالع منوط بالعلل و الأفعال مضمونه بالسبب<sup>(1)</sup> و الحق يُنبأين لجميع ذلك قال الله تعالى ، وما يؤمن أكثرهم .

- 70 - [ الرعد ] - 17 - « وكل شيء عنده بمقدار »

قال الحسين كل رُبط بحده [أو وقت] مع وقته فلا يجاوز حده ولم يعُد طوره<sup>(2)</sup>

- 71 - [ " ] - 28, 29 - « الذين آمنوا و تطمئن قلوبهم »

قال الحسين ما ذكره الحق [بحسب] في آية إطمأنت إليه في آية -

- 72 - [ " ] - 42, 43 - « فإله الملة حميداً »

قال الحسين لا مكر أثبت من مكر الحق عبادة حيث أوصلهم

إلى لهم سبيلاً إليه [بحال] أو للحديث إيمان مع القدم في وقت

فالحق بائن و صفاته بانه إن ذكروا أنفسهم به إن سكرها

فلا تفسيهم وإن اطاعوه فأنجاه أنفسهم ليس للحق منهم شيء

[بحال] لانه العني القهار -

- 73 - [ ابراهيم ] - 15, 16 - « ما لنا ان لا نتوكل »

قال الحسين ما التوكل [معدك] أ - قال الحمد تحت مواد القضا

- 74 - [ الحجر ] - 75, 76 - « ان في ذلك لايات للذمير المتصيب »

صنل الحسين عن الفراسة - فقال حق نظير عن أحد نظير آياته<sup>(2)</sup>

فخبر عن حقيقة ما هو آياته آياته -

157<sup>ك</sup> p. 157<sup>ك</sup> of Baghi k. 1 - مباب او ك - Azk (2) - لسرله - Azk - 91 ك (1) - 1101 - ع - مقابلة في القرآن  
 - عدوا طوره - باقيا (2) - أووقف - 91 - Azk (3) - 354<sup>ك</sup> MB f. 354<sup>ك</sup> - 159<sup>ك</sup> MB f. 159<sup>ك</sup> - 70 -  
 - 71 - (1) - 105<sup>ك</sup> MB f. 105<sup>ك</sup> - (2) - باقيا الحسين - (3) - 91 - 71 -  
 - 72 - (1) - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> - (2) - 91 - (3) - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> - (4) - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> - (5) - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> -  
 - 73 - cf Baghi k. 1/170<sup>ك</sup> - (1) add Baghi -  
 - 74 - (1) Baghi - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> - (2) Baghi - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> - (3) Baghi - 170<sup>ك</sup> MB f. 170<sup>ك</sup> - (4) Azk - k. 91 - QA 83 -

- 75 - [ الحجج ] - 99, 99 - و واحد ربي حتى أتيتك اليقين »  
 قال فارس « و اعيد ربك حتى أتيتك اليقين » حتى تنفق أنك  
 ليس تعبدُه حقاً عادته و قال فارس « من نظر الى معبوده سقط  
 من عادته » و من نظر الى عبادِه سقط من معبوده و قال الحسين  
 و قوله « و اعيد ربك حتى أتيتك اليقين » اي حتى تستيقظ بأنك  
 لا تعبد و لا يعبدُه أحدٌ حق العبودية ابتداءً و انتهاءً .  
 فاستوحب<sup>(1)</sup> ما لا يَدَّ يد مفاقيه<sup>(2)</sup> .

- 76 - [ النحل ] - 21, 17 - « اموات غير احيا و ما يعشرون »  
 قال الحسن الخيرة على اقسام الخيرة بالماتة و حيرة  
 يأمره « و حيرة يقزيه » و حيرة ينظيره « و حيرة يقدره » و  
 حيرة هي الموت و هي التحركات المدمومة « و هو قولك عز وجل « اموات » »  
 - 77 - [ نبي اسرائيل ] - 72, 17 - « و اعد دميما بنى آدم »  
 قال الحسن « و اعد دميما بنى آدم » بالكوف و القبيصة و  
 مفاقيه الخطا .

- 78 - [ او انسي ] - 76, 17 - « و لولا ان يتشاك لعددت »  
 قال الحسن « قال تعالى الخلق على علم عند الله »<sup>(1)</sup> و خلق علم  
 العلم و جعل النبي يعلم اعظم الخلق خلقا « و الزمهم<sup>(2)</sup> اقية<sup>(3)</sup> »  
 جعله ال ابي اليه و امنت منه « و متصلون الى الله تعالى ظاهراً »

استوحب تأييد و استوحب اولا - 83, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد (1) 83, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد (2) 83, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد (3)

[ قال الحسن ابن عبد الله ] - 76, 17 - « و لولا ان يتشاك لعددت »

- 76 - 84, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد

- 77 - 84, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد

84, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد (1) 84, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد (2) 84, 84 - تأييد تأييد تأييد تأييد (3)

و باطناً عاجلاً و آجلاً فثبت الملك بالعلم و ثبت العلم بالنبي صلعم  
و ثبت النبي عم به عز وجل فقال الله تعالى « و لو لا ان ثبتناك »  
- 79 - [ ] - XVII, 110 - « [قل] آذعوا الله او ادعوا الرحمن ... »  
قال الحسين ما دعى الله تعالى احداً قطه إلا ايهاً فاما دعوة  
حقيقة فلا!  
ام حبيبان اصحاب الكهف ...

- 80 - [ اهل الكهف ] - XVIII, 8 - «  
قال الحسين اصحاب الكهف (والزقيم) في طر [المعرفة] الاصلية  
لا يزالهم بحال لذلك تخفى على الخلف انهم -

- 81 - [ ] - XVIII, 17 - « لو اطلعت عليهم . »  
قال الحسين في فصل « لو اطلعت عليهم لو لئت منهم » قال  
انهم مما هم فيه من اهل الاحوال عليهم و فهد الاحوال لهم  
معاً شاهدته من عظيم النور في القرب (و) المشاهدة فلم يقر عليك  
بجلالة حطك .

- 82 - [ ] - XVIII, 48 - « و هو لكم عدواً ... »  
قال الحسين خاطبك الحق تعالى احسن خطاباً « و دعاك الى نفسه  
بالطفا دعاه بقوله و افسخه و رتبته اولياء من حوى »

- 83 - [ ] - XVIII, 64 - « من عدنا و علمناه ما لنا علماً »  
قال الحسين العلم اللدني الهاماً اخذ الحق الاسرار فلم يلقها انصافاً -

1. 79 - Azh - K 91 - Bayt KB f-211° - ...  
2. 80 - (1) K 91 - (2) Bayt KB f-212° Azh - K 91 - ...  
3. 81 - (1) K 91 - (2) Bayt KB f-216° ...  
4. 82 - (1) K 91 - Bayt KB f-216° ...  
5. 83 - (1) K 91 - Bayt KB f-216° ...



[ اصل الكهف ] - 81-78, XVII - وفارِدَتْ (38) - فارِدنا (8) ... فارادَ رَبُّكَ (8) .  
 قال الحسين في قوله وفارِدَتْ فارِدنا فارادَ رَبُّكَ " ان مقام الاوّل  
 استنباط الحَقِّ [ او الهامّة ]<sup>(1)</sup> والمقام الثاني تمالكته مع العبد و  
 المقام الثالث رجوع الى باطن الغلبة في الظاهر فصار به باطن  
 الناطق ظاهر الظاهر وعبت الغيب عيان العيان وعبان العيان  
 غيب العيب كما ان القرب من الشيء بالنفوس هو البعد والقرب منها  
 بها هو القرب -  
 ان الذين امنوا وعملوا

[ " ] - 107, XVII - قال الحسين من [ نظر الى العمل ] حجب [ عمت عمل له ]<sup>(2)</sup> ومن نظر  
 الى ما عمل له العمل حجب عن رؤية العمل<sup>(3)</sup> - 85 -

[ " ] - 109, XVII - " ولولا ان البحر مِداداً ،  
 قال الحسين مقياسُ العدم في الوجود في معنى موجوده<sup>(4)</sup> فاما  
 حاتم الحافظ من كلامه فلوكنت<sup>(5)</sup> ابد الابد اقلّاماً و مِداداً  
 و بياضاً ما يقال<sup>(6)</sup> معاني كلمة من كلامه [ و ] ما لا يوصف النور  
 قد أُشير اليه واما بذكر للناس ما يفيدهم<sup>(7)</sup> معاني العبودية  
 من علم و نواب و عذاب و وعد و وعيد على حسب ما  
 احتمله<sup>(8)</sup> عقولهم فاما الخال من الفائدة<sup>(9)</sup> الكلام فبالانبياء والاسفياء والاولياء - 86 -

1- المعجم No Bayt (6) Bayt (1) - (2) Bayt (2) f. 225 KB Bayt (1) - 24 -  
 2- لاحظ الاعمال " Bayt (2) - Bayt (1) f. 225 KB Bayt (1) - 85 -  
 3- الاعمال " Bayt (1) - المعجم له " Bayt (1) - لاحظ " Bayt (3) - عن المعجم له " Bayt (1) -  
 4- Bayt (1) - Bayt (1) - (3) Bayt (2) - وجوده " Bayt (1) f. 225 KB Bayt (1) - 86 -  
 5- فائدة Bayt (2) - Bayt (1) - (6) Bayt (1) - مستخدم Bayt (1) - Bayt (1) - 14 -

Marfat.com

- 87 - [ مريم ] - XIX, 13 - « .. و اتيناه الحكم صبياً . »  
 قال الحسين كان روح يحيى عم معجونه<sup>(1)</sup> نارواح المشاهدة و  
 نفسه معجونه باداب العبودية و المجاهدة لذلك قال الله  
 تعالى « و اتيناه .. » .
- 88 - [ .. ] - XIX, 55 - « .. و اذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادف الوعد .. »  
 قال الحسين الصادق هو المتكلف في حاله يجرى سب إسقاطه  
 و زلته<sup>(2)</sup> و الصديق هو المستقيم في جميع احواله -
- 89 - [ .. ] - XIX, 57 - « .. و اذكر في الكتاب اذ ربست انه كان صديقاً .. »  
 قال الحسين الصديق الذي لا يجر عليه كلفه في شواهد مشاهدة  
 الحقا فقولاه الحقا فلا يرى شيئا إلا ما الحقا
- 90 - [ .. ] - XIX, 61/62 -  
 و قال الصديق من يكون مع الله تعالى في علم ما اوجب<sup>(3)</sup> ولا  
 يكون على سيرة ائمة من الاكوان و يكون و خداني الذاب لم  
 يشهده الحقا عبده فهو اعنى عن الكون و يكون له مع الحقا  
 سب يحمل به الوردان لا يذكر برؤية الكون غير الحقا  
 و لا ينه<sup>(4)</sup> له الحقا بالنظر اليه<sup>(5)</sup> غيرة عليه -

- 87 - (1) معجونا - Azk - k 91 - 88 -  
 - 88 - (2) فدلة - Azk - k 91 - 89 -  
 - 89 - Azk - k 91 -

- 90 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) -  
 - 90 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) -

91 - [ طه ] - XX, 18 - « وما تلك بيمينك يا موسى »  
 قال الحسين في قوله تعالى « وما تلك بيمينك يا موسى »  
 أثبتة بالصفة فقال له أعد إليه النظر فأعاد النظر حتى تبين  
 أنه عصي فقال « عصي » (19) فلما اجاب بالحقيقة أنه عصا  
 اقلب عنها حالها عن حالها فاعجزه ذلك فقيل اعجازها للامة .

92 - [ " ] - (ثمة) XX, 18 - «  
 قال الحسين عد موسى عم منافع العصا على ربه تعالى و سكونه  
 إليها [ و إشغامه بها ]<sup>(14)</sup> فقال تعالى له « أفيها يا موسى » (20) أي  
 الف م نفسك السكون الى منافعها و قلبها حبة لينوار الأنس  
 بها فأوحش منها خيفة فقال حين قطع عنها بالفرار عنها<sup>(13)</sup>  
 « خذها ولا تخف » (22) و راجع البنا -

93 - [ " ] - XX, 26 - « رت اشرح لي تعذري »  
 قال الحسين لآ انا الله الحق<sup>(14)</sup> [ ازال ]<sup>(15)</sup> عنه المومون و شاء الله الى  
 الله و لم يبق عليه امية بما يتفجع<sup>(9)</sup> اقيم مقام المواجهه [ و المحاطبة ]<sup>(10)</sup>  
 و اطلق مصطلحه<sup>(15)</sup> لسايم نظر الى اليق الاحوال ه « مثال عليك  
 سرح صدره [ لتسع ليقام ] المواجهه و المحاطبة<sup>(16)</sup> ثم نظر الى اليق الاحوال  
 به « فاذا هم يسير اقمه مثال ذلك على التمام لسرقي به حاله الى  
 اربع الامام نورهم الموجه الى الله تعالى بالله اعلمه بات ما وصل

- 91 - (1) K 91

- منه - Baql<sup>1</sup> - فيها - K 91 - AzR - (3) - نزول Baql<sup>2</sup> (2) - 238<sup>o</sup> f<sup>o</sup> Baql<sup>3</sup> KB - add Baql<sup>4</sup> - (1) - 92 -  
 - الله تعالى - AzR - 239<sup>o</sup> f<sup>o</sup> Baql<sup>5</sup> KB - K 91 - (2) - 93 -  
 - (4) - add Baql<sup>6</sup> - صريح - Baql<sup>7</sup> - K 91 - AzR - (3) - 47<sup>o</sup> - (5) - (6) - 47<sup>o</sup> - (7) -  
 - ليقف مقام - AzR - Baql<sup>8</sup> - K 91 - (8) - ما اصطلحه - K 91 - AzR - (9)

بِهِ لَا يَغْنِصُ عَلَيْهِ عَارِضَةٌ بِحَالٍ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْبَيْتِ الْأَعْمَالِ بِهِ  
 مَسْأَلٌ حَلَّ الْعُقْدَةَ مَ لِبَيَانِهِ لِيَكُونَ إِذَا ذَاكَ <sup>(7)</sup> مَالِكًا لِنُطْفِهِ وَبَيَانِهِ  
 فَلَمَّا نَشَتْ لَهُ هَذِهِ الْأَعْمَالُ [صَالِحٌ لِلْحَسَنِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَكَانَ مِمَّا وَفَى  
 الْمَوَاقِبِ حَقًّا غَابَتْ عَنْهُ الْأَعْمَالُ] <sup>(8)</sup> فَمَ <sup>(9)</sup> يَرِضًا وَذُصِبَتْ عَنْ عَيْبِهِ  
 وَطَهَّرِهِ وَ مَا عَدَاهَا إِلَّا مَا كَانَ لِلْحَقِّ مِنْهُ وَ مَعَهُ حَتَّى تَصْفَقَ <sup>(10)</sup> بِعَوَلِ  
 تَعَالَى قَدْ أُوتِيَتْ سَمَ الْكَ بِأَسْوَى . (36) -

- 94 - [ طه ] . 106 - و فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا . «

قَالَ الْحَسَنِ هُوَ الَّذِي يَطْمِئُ الرِّسْمُ وَ تَعْنِي الْفَهْمُ وَ مَبِيتِ  
 الذَّهَبِ وَ يَبْرُكُ الْحَسَنِ « قَاعًا صَفْصَفًا » حَتَّى يَجْرِيَ الْكَلْبُ عَنْ  
 مَعْرِفَتِهِ وَ يَلْفُزُ نَفَاذَ قُدْرِهِ <sup>(11)</sup> ثُمَّ <sup>(12)</sup> طَوَّرَهُ طَوَالِجِ رُؤْيِيهِ عَلَى أَعْرَابِ  
 [أَهْلِ] مَعْرِفَتِهِ <sup>(13)</sup> فَيَعْرِفُونَهُ [بِهِ] <sup>(14)</sup>

- 95 - [ الْأَنْبِيَاءَ ] . 38 - « حَلَفَ الْأَسْبَابُ مَا تَحْمِلُ »

قَالَ الْحَسَنِ زَجْرُهُمْ عَمَّا جَلَلَهُمْ عَلَيْهِ .

- 96 - [ " ] . 43 - « مَتَّ يَكْلُوكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ »

قَالَ الْحَسَنِ « يَكْلُوكُمْ » أَي مَن يَأْخُذُكُمْ عَنْ تَصَارِيفِ الْقُدْرَةِ وَ  
 مَتَّ يَجْجِبُكُمْ عَنْ سَوَابِغِ الْقَضَاءِ .

[ " ] . 83 - « أَي مَسَى الضَّرُّ » .

- 97 - قَالَ الْحَسَنِ تَجَلَّى الْحَقُّ تَعَالَى لِسِرِّهِ عَمَّ فَكَشَفَ عَنْهُ لِأَنْوَارِ كِرَامَتِهِ

فَلَمْ يَجِدْ لِلْبَلَاءِ إِلَّا فَقَالَ <sup>(15)</sup> « مَسَى الضَّرُّ » لِغُقْدَارِ نَوَارِ الْبَلَاءِ

- 91 ك (10) - و أقام : او ك (9) - او ك (8) - ذاك . Azh . K 91 - (7) -  
 . نظر : 25 - Azh . K 91 - (2) - معاد : 25 - او ك (1) - 243 KB Baylā - K 91 - 94 -  
 - (3) addi Baylā - (4) id -  
 - 95 - Azh . K 91 - Baylā KB -  
 - 96 - Azh . K 91 - Baylā KB -  
 - 97 - (1) Azh , K 91 - Baylā KB 249 - قتل -



تعالى ، و لقد خلقنا الانسان من سُلالة من طين [ثمَّ جعلناه  
نُفَّةً في قرار مكيد ،] <sup>(١٦)</sup> الى قوله تعالى ، فتبارك الله احسن  
المخالقين « (١٥ ، XXIII) .

- 101 - [المؤمنين] - [لأنه] 42 ، XXIII -

[و فلما احسب] <sup>(١٧)</sup> خلق الله تعالى الخلق فامتد لهم <sup>(١٨)</sup> على اربع اصول  
الرُّبْع الاعلى الالهية ، والرُّبْع الثانى الربوبية ، والرُّبْع الثالث <sup>(١٩)</sup>  
السورية نبت فيها [الندبير] <sup>(٢٠)</sup> و المنبته و العلم و المعرفة و  
[الفهم و العظمة] <sup>(٢١)</sup> و الفراسة و الإدراك و التميز و لغات الكلام  
و الرُّبْع الرابع الحركة <sup>(٢٢)</sup> و السكون ، كذلك خلقه و سواه .

- 102 - [ « ] - [ 14 ، XXIII ] - « ثمَّ انشأناه خلقاً آخر »

قال الحسب <sup>(٢٣)</sup> فطر الأشياء بقدرته و دبرها بلطف صنعه فابداه  
آدم عم كما شاء لها شاء ، و اخرج منه ذرية على البعث الذى  
وصف م مضغة و علقه و دأع خلقه ، اوصت لنفسه عند  
خلقها <sup>(٢٤)</sup> اسم « الخالف » و عند صنعه « الصانع » و لم يحدثوا  
له اسماً بل <sup>(٢٥)</sup> كان موصوفاً بالقُدرة على ادراك الخلق فلما ابداهم <sup>(٢٦)</sup>  
اظهر اسمهم « الخالف » للخلق <sup>(٢٧)</sup> و أنزله لهم <sup>(٢٨)</sup> و كان هذا الاسم مكنوناً  
لديه مدعواً <sup>(٢٩)</sup> به و ازاله بضمته ، بذلك نفسه <sup>(٣٠)</sup> و دما نفسه به  
فالحج جميعاً عن إدراك و ضم فذرية عاصرون ، و كل ما وصف الله

100 - (6) add Baql<sup>a</sup>.

101 - id. (1) - الاخر Baql<sup>a</sup> (3) - فاعيد لها . Baql<sup>a</sup> (2) - KB f 258<sup>a</sup> add Baql<sup>a</sup> (4) - 101 -

الظنفة Azk - الظنفة : K91 - Baql<sup>a</sup> (6) - النفس Baql<sup>a</sup> - القدس : Azk - K91 -

عزلة - Azk - K91 -

اسم Baql<sup>a</sup> (3) - خلقه : Azk , K91 - Baql<sup>a</sup> (1) - وقوله : Baql<sup>a</sup> (2) - 102 -

Baql<sup>a</sup> (4) - ابداه : Baql<sup>a</sup> (6) - ابداه : Baql<sup>a</sup> (3) - Baql<sup>a</sup> (4) -

فالحج : K91 - Azk (10) - كسفه : Azk - K91 - (9) - مدعواً : K91 - Baql<sup>a</sup> (8) -

من : Azk Baql<sup>a</sup> (11) -

تعالى به نفسه فهو له وهو اعتر [و انلا] و اجل الظهور للحلف  
 من نوره ما يطعمونه و يلبق بهم و فساركي الله احسن الخالدين .

[المؤمنين] - 103 - [XXIII, 15] - « ثم انكم بعد ذلك لتتوبون »  
 قال الحسين ملك الموت [هو] موكل بارواح بني آدم و ملك القضاء  
 موكل بارواح البهائم و موت العلماء هو بقاءهم إلا انه يستأجر  
 من الأنصار و موت المطيع المعصية اذا عرف ما تعصه<sup>(12)</sup> .

[ ] - 104 - [XXIII, 93] - « ما انقذ الله ما ولد »  
 قال الحسين الصديقه مبيعه ما يبول ما لا يلبق بها لان الصديقه  
 سافح اضدادها على الأبد و هي منعه عن دري معانيها  
 ملكي سفي مع اضدادها [و] ما لا يلبق بها ؟ -

[النور] - 105 - [XXIV, 26] - « الحينيات »  
 قال الحسين الحينيات الناظر الى الحياث يعنى الظواهر .

[ ] - 106 - [XXIV, 31] - « ولا يذنب ريشته إلا ما ظهر منه »  
 قال الحسين ريشه الدنيا و ما فيها بالنسيان و العلة و التأويل و  
 الشهوة و النفس و العدو و اشياء ذلك فهم ريشه الأبا ملا  
 « يذنب » و لا يجفئ شيئا من هذه الاعمال إلا ما ظهر منها -  
 النقلة -

102 (12) - Bagl<sup>o</sup> -

103 - (1) - Bagl<sup>o</sup> - Ash - (2) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (3) - Ash - Bagl<sup>o</sup> in Ash - (4) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (5) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (6) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (7) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (8) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (9) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (10) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (11) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (12) - Ash - Bagl<sup>o</sup> -

104 - Bagl<sup>o</sup> - (1) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (2) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (3) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (4) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (5) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (6) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (7) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (8) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (9) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (10) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (11) - Ash - Bagl<sup>o</sup> - (12) - Ash - Bagl<sup>o</sup> -

105 - Bagl<sup>o</sup> -

106 - Bagl<sup>o</sup> -





الذهليل و النجم و التكبير [ فاذا التهب شيء من هذه  
الانوار و غلب على النور الآخر فالتحفة<sup>(4)</sup> في سلطانها و اذا سكت  
عنا سلطان ذلك النور اوقفه و اتم مما كان فاذا التهب جميعاً  
مناراً منها على نور جهنم الله الى ان شاء » .

110 .. [ النور ] - XXIV, 37 - « ... يخافون يوماً تغلب فيه القلوب و الابصار »

قال الحسين خلف الله تعالى القلوب و الابصار على القلب  
و جعل عليها اغطية و سنوراً و اكنة و اقفلاً فيهنك  
السنور بالانوار و يرفع الحجب بالاذكار و يفتح الاقفال بالقرآن

111 - [ ] - XXIV, 37 (note) -

قال الحسين اذا علمت انه مغلب القلوب و الابصار فليكن  
سؤالك في النظر الى افعاله فيك و توقي الخلاف و الغفلة -

112 [ ] - XXIV, 53 - « ... و ان تطيعوه يهتدوا ... »

قال الحسين طاعة الرسول عم فيها صلاح الكل و هي  
المواظبة على الاوامر و الفرائض و الانبياء عم يعملون  
في الفرائض و المؤمنون يعملون في الفضائل و الصديقون<sup>(1)</sup>  
في ترك النهي و العارفين يعملون في نسيان كل شيء غير  
الله تعالى -

- ف ل met h (4) - K 91 - Baql<sup>h</sup> - Azh. - (3) - 109 -

- 110 - Azh. K 91 - Baql<sup>h</sup> KB f° 267<sup>a</sup> - fr. n° 150 -

- 111 - Azh. K 91 - Baql<sup>h</sup> KB f° 267<sup>a</sup> -

- 112 - (1) K 91 -

113 - [ الفرقان ] - XXV, 2 - « ... وحلق كل شيء فقدرته تقديرًا ... » -  
قال الحسين أول ما خلق الله تعالى ذكره ستة أشياء (1) في  
سنة وجهه فقدر بذلك (1) تقديرًا (2) الوجه الأول المشيئة (3)  
خلقها على النور ثم خلف النفس ثم الروح (4) ثم الصور (5)  
ثم الاعرف ثم السماء ثم اللون (6) ثم الطعم (7) ثم الرائحة ثم  
خلق الدقة (8) ثم خلق المقادير (9) ثم خلق السماء (10) ثم خلق النفس  
ثم الحركة ثم السكون ثم الوجود ثم العدم ثم على هذا خلقاً بعد خلق (11)  
على الوجود الآخر (12) أول ما خلق الله تعالى الدقة (13) ثم القوة (14)  
ثم الجوهر ثم الصورة (15) ثم الروح (16) هكذا خلقاً بعد خلق في  
كل وجه من السنة خلقهم في غامض (17) عليهم لا يعلمه إلا هو  
قدّرهم تقديرًا واحصى كل شيء علمًا (18) -

114 - [ ... ] - XXV, 4 - « ... ولا يملكون لأنفسهم ضئلاً ... »  
قال الحسين أعلم أن الأشياء ليست بأنفسها قائمة بل بقيام لها  
وكيف لا تكون كذلك وهي لا تملك لأنفسها نفعاً ولا ضرراً فإذا (19)

113 - C'est là où est celui du ms Fatih 262 (= Fatih 261 : Fatih 260), ... et de tous les autres ms du "Tafsir" que nous avons consultés (sauf Köpr. 91 où il manque, ainsi que Azk.) : excepté les variantes suivantes. (a) Baqlé NO : سنة (sana).  
(1) Wali al Dîn - قدرته لك - (RA. 83). (2) بتقديره (RA. 83).  
(3) orthographe : المشيئة - (4) Yâni Jâmi' p. 165 : résumé ult. premier phras. à lui : « أول ما خلق الله تعالى الأرواح » -  
(5) Yâni ajrak + خلق - (6) اللون - Köpr. 92 - Baqlé -  
(7) العظم - Wali al Dîn - (8) الجوهر - Wali al Dîn - (9) المقادير - Yâni Wali RA 82-83 - omis ap. Hakim (10) Baqlé على (11) Hakim (12) Baqlé على (13) Hakim -  
(14) Baqlé على (15) Hakim (16) Hakim - (17) Hakim - (18) Hakim - (19) Hakim -  
RA 124 - (10) Yâni ap. RA 82 - (11) Yâni ap. Köpr 92 - (12) Hakim - (13) Hakim - (14) Hakim - (15) Hakim - (16) Hakim - (17) Hakim - (18) Hakim -  
(19) Hakim - (20) Hakim - (21) Hakim - (22) Hakim - (23) Hakim - (24) Hakim - (25) Hakim - (26) Hakim - (27) Hakim - (28) Hakim - (29) Hakim - (30) Hakim -

نَظَرَكِ إِلَى مَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ [ضَرًّا وَلَا نَفْعًا] [بِعَيْنِ مَالِكٍ ضَرًّا وَنَفْعًا] <sup>(٤)</sup>  
فَقَدْ صُرِفَتِ الْإِلَهِيَّةُ إِلَى شَيْءٍ مَسْنُوحَةٍ -

[الفرقان] - XXV, 22 - «... و جعلنا بعضهم لبعض فينته...»  
قال الحسين المجلتة <sup>(٥)</sup> الخواص أوليائه والفتنة لعامة الناس  
لا و جعلك بعضهم... -

[... ] - XXV, 22 - «... و كان ربك بصيرا...»  
قال الحسين كسي كل نسيء كسوة فانية لا يبعك منها الا من عصمه  
الله [تعالى] و هو اضطرار في الاموال لا اختيار في التادد بالشواهد  
[و الاعراض] <sup>(٦)</sup> -

[... ] - XXV, 60 - «... فاشئل به حبيبا...»  
قال الحسين هم الذين اقامهم الله تعالى في البلاد اذله <sup>(٧)</sup> للعباد  
منهم من تذل به [آداب] اشئل الحق [و من يدركه شائع  
الادب] <sup>(٨)</sup> منهم من يدرك الله و هو الدليل على الحقيقة  
التي لا كلام فيها مع الله و هو مستغنى عنهم يرجعون اليه  
في السؤال له لا يشئل هم احدا كالمضيق و انظر آية الله  
في العلم اللامع -

[التعليل] - XXVII, 19 - «... قالت يا ايها الملايكة اني الهى الى كتاب كريم»  
[بالانسي] هو «... باسم الله» <sup>(٩)</sup>

- 114 - (3) YJ. Azk. - من (4) Azk. - mg k 91, 25 - (5) K 91, 25 - mg Azk.  
- 115 - (1) k 91 - Azk. (2) الهية Azk. - k 91 (1) -  
- 116 - K 91 - cf. Baqli 28 f. 269<sup>a</sup> - add Baqli  
- 117 - (1) Azk. - k 91 - (2) (a.c.) - (3) mg Baqli 28 f. 271<sup>a</sup> - (4) (a.c.) - (5) Azk. - k 91 - (6) Azk. - k 91 - (7) Azk. - k 91 - (8) Azk. - k 91 - (9) Azk. - k 91 -  
- 118 - voir suite supra, n° 1 - dans text 13 e text Azk. k 91, Baqli 28 f. 270<sup>a</sup>, 18<sup>a</sup> Azk.  
("Futūḥāt" II, 139, "147<sup>a</sup> question" - cf. Baqli 28 f. 278<sup>a</sup>)

Marfat.com

119 - [النمل] - XXVII, 60 - قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ مَبَادِيهِ  
 قَالَ الْحَسِينُ مَا مِنْ نِعْمَةٍ (1) إِلَّا الْحَمْدُ أَفْضَلُ مِنْهَا (2) وَالْحَامِدُ (3)  
 الَّذِي عَمَّ (4) وَالْمُحَمِّدُ الَّذِي [عَدَّ وَجَدًا] (4) وَالْحَامِدُ الْعَبْدُ وَالْحَمْدُ (5)  
 مَالَهُ (6) الَّذِي يُوَصِّلُ بِالْمُرِيدِ (7) -

120 - [العنكبوت] - XXVIII, 24 - فَسَمَىٰ لَهَا نَمًّا نَوَّأَىٰ إِلَى الطَّلِّ  
 قَالَ الْحَسِينُ رَبِّي يَا حَفْصُصْنَىٰ لَهُ مِنْ عِلْمِ الْيَقِينِ فَغِيْرًا إِلَى ان  
 نَزَّيْنِي (8) إِلَى عَيْنِ الْيَقِينِ وَحَقِّهِ -

121 - [ ] - XXVIII, 46 - " وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّغْيَانِ " (9)  
 قَالَ الْحَسِينُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ خَطَابٌ مِنْصَعٌ الْقُدْرَةُ فِي عَيْنِ الْعِلْمِ (10)

122 - [ ] - XXVIII, 73 - " وَمَنْ رَحِمْنَاهُ جَعَلْنَا لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ " (11)  
 قَالَ الْحَسِينُ بِنِ مَنْصَعٍ (12) [حَفْظًا لِنَفْسِكَ وَأَرْفَاقِكَ وَسَائِمَاتِكَ  
 وَمَا هُوَ بِكَ وَمَا أَنْتَ فِيهِ] (13) "فَمَنْ عَرَفَ مِنْ آيَاتِ جَدِّهِ عَرَفَ"  
 آيَاتِ بَدِيعِهِ وَمَنْ عِلْمٌ مَا يَصْنَعُ عِلْمٌ مَا يَصْنَعُ وَمَنْ عِلْمٌ مَا  
 يَصْنَعُ يَدْعَىٰ عِلْمٌ مَا يَرَادُ مِنْهُ (14) وَمَنْ عِلْمٌ مَا يَرَادُ مِنْهُ عِلْمٌ مَا لَمْ  
 يَدْعَىٰ عِلْمٌ مَا لَمْ يَدْعَىٰ عِلْمٌ مَا لَمْ يَدْعَىٰ عِلْمٌ مَا لَمْ يَدْعَىٰ  
 فَمَنْ (15) أَمَّ بِعِلْمٍ مِنْ آيَاتِ آتِي (16) وَآيَاتِ عَمِّهِ وَكَيْسَ عَمِّهِ وَآيَاتِ عَمِّهِ  
 [وَمِمَّا هُوَ (17) مَا هُوَ (18) وَآيَاتِ عَمِّهِ (19) وَمِمَّا (20) أَلَا عِلْمٌ  
 وَلَا يَعْلَمُ آتِي لَا يَعْلَمُ (21) وَبَطْنِ آتِي يَعْلَمُ (22) أَهْلُ آرْفَاقِهِ (23) وَتَرْكُ  
 مَا نَدَّيْنَاهُ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِلَهُهُ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ رَحِمْنَاهُ جَعَلْنَا لَكُمْ  
 الْيَوْمَ وَاللَّيْلَةَ وَالنَّهَارَ (24) ]

صلى الله عليه وسلم : (1) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (2) Bayt KB, v. MB f. 510<sup>b</sup> - الحمد (3) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (4) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (5) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (6) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (7) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (8) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (9) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (10) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (11) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (12) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (13) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (14) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (15) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (16) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (17) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (18) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (19) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (20) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (21) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (22) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (23) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة (24) Bayt KB f. 281<sup>a</sup> - نعمة

Marfat.com

123. - [ القصص ] - XXVIII, 85 - « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معادٍ »  
 قال الحسين ان الذي فرقك برسم الإبلاغ<sup>(1)</sup> الى الخلق سيرة<sup>(2)</sup>  
 الى معنى الجمع بالفناء عن الملاحظاتهم و الترتيب معك<sup>(3)</sup> على  
 هذا الإبلاغ<sup>(4)</sup> برسومهم بتخصيصك بالمقام الاخص و البيان  
 الاخص -

124. - [ الروم ] - XXX, 39 - « الله الذي خلقكم ثم رزقكم... »  
 قال الحسين خلقكم بقدرته و رزقكم بمعرفته و اما تم عن  
 الانبياء و اعيانهم به -

125. - [ " ] - (ثانيه) XXX, 39 -  
 و قال الرزق في الدنيا الحيوة و اللذة ثم الشهوة و العيشة  
 و الرزق في الآخرة المغفرة و الرضوان ثم تكون بعدها الدرجات

126. - [ " ] - XXX, 45 - « و من آياته ان يرسل الرياح... »  
 قال الحسين من علامات ربه ان يرسل رياح<sup>(1)</sup> شفقتهم  
 الى قلوب أوليائه مبشرا لهم بهتك<sup>(2)</sup> حجب الاحتشام ليطوا  
 بساط المودة من غير حصة فيسقيهم على ذلك البساط شراب  
 الأنس و تهب<sup>(3)</sup> عليهم رياح الكرم فينبغيهم عن صفاتهم و يحييهم  
 بصفتهم و بنعوتهم<sup>(4)</sup> فان بساط الحق تعالى لا يطا من هو مقيد  
 على حد الإفتراف حتى يرى العيون كلها عيناً واحداً و يرى  
 ما لم يكن كما لم يكن و ما لم يزل كما لم يزل -

(1) - (2) - (3) - (4) -  
 - 123 - (1) - (2) - (3) - (4) -  
 - 124 - (1) - (2) - (3) - (4) -  
 - 125 - (1) - (2) - (3) - (4) -  
 - 126 - (1) - (2) - (3) - (4) -

127 - [ السجدة ] - XXXII, 16 - «... يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا»

قال الحسين خوف الانبياء و الاولياء و ارباب المعارف  
خوف التشليط و خوف الملائكة خوف مكر الحقي و خوف  
العامّة خوف تلف النفس .

128 - [ الاحزاب ] - XXXIII, 23 - «... مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا...»

قال الحسين «رجال صدقوا الله ما عاهدوا» وهم ان يترك  
الصادق ارادته لإرادة الله تعالى و اختيار الله تعالى و  
محاب الله تعالى و تدبير الله حتى يرى من قلبه و نفسه  
و جميع جوارحه انه لا يريد إلا بإرادة الله تعالى تصح  
له ذلك فواله تعالى «رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه» .

129 - [ ] - XXXIII, 35 - «... انّ المسلمين و المسلمين...»

قال الحسين الصادق الظاهر له القدرة «يظل عند ربه»  
يظنّه من نوره و يسيقيه «شرباً طهوراً» (R XXVI, 21) أو لئلا  
الاقوياء الذين لا يحتاجون الى شرب و طعام ولا يموتون .

130 - [ ] - XXXIII, 72 - «... انّ عرضنا الأمانة...»

قال فارس عن الحسين في هذه الآية «قال عرض الأمانة  
على الخلائق و الجهادات فاشتقوا و هربوا و ظنوا انّ

127 - AzR - nang. K 91 -

128 - id -

129 - id -

130 - [ ] - (1) - 130 -

الامانة تحمل بالنفوس و كشف لا ادم - [عم] (1) ان تحمل  
الامانة بالقلب لا بالنفس فقال انا اقبلها (3)  
فان العلب موضع نظر الحق و الطلاع فادا الطاق (4) ذلك  
يطبق حمل الامانة فان الامانة حذب (5) و الطلاع الحق  
و تجليه لم يطبقها الجبال (6) و طاقتها القلب.

131 - [الاحزاب] - (كنا) 2, XXXIII.

و انشد فارس (على اثره) (7)  
لا يحمل الذن  
حملتم القلب ما لا يحمل الذن و القلب يحمل ما  
يا ليتني كنت اذنى من ايلود بكر عيباً لا انظركم ام ليتني اذنى  
132 - [الملائكة] - XXXV, 16 - يا ايها الناس انتم الفقراء

قال الحسين على مقدار افتقار العبد الى الله [عالي] تكور  
غناؤه بالله و كلما ازاد افتقاراً ازاد عني (8)  
133 - [ ] - XXXV, 29 - لا ثم افرتنا الكات الذين اصطعبا

قال الحبيب الطالم الباني مع حاله و المقتصد العاني بحاله  
السابق المستقر في ماء حاله -

134 - [تس] - XXXVI, 10 - لا اما تفذير ما اتبع الذكر

قال الحبيب اشرف منار الذاكرين من تسبي ذكره في مساهده  
مذكوره (9) و حفظ اوفاته عن رجوع (10) الى روية الذكر -

القلب، انشأه - او ك - Azk (4) - اقبلها - Baql - Azk (3) - 300° MB f° 540° - او ك (1) - (كنا) 2, XXXIII -  
الاحزاب - او ك - Azk (2) - حملت بالقلب - Baql - Azk (1) - او ك (1) - 131 -  
ضراً - او ك - Azk (2) - Baql - Baql - او ك (1) - او ك (1) - 132 -  
المستقر - Baql - او ك (1) - او ك (1) - 133 -  
من الرجوع - Baql - او ك (2) - المذكور - Baql - او ك (1) - او ك (1) - 134 -

135 - [يس] - XXXVI, 21 - « و ما لي لا أعبدُ الذي فطرني .. »

قال الحسين كل قلب يستغل بالنواب عن حُرمة الأمر فهو  
أجبرٌ وليس يعبدُ و إنما جعل على الأجر عبيدُ العوس  
ومن أخذ تعظيم حُرمة الله تعالى لا يلتفت إلى التواب -

136 - [ ] - XXXVI, 55 - « إن أصحاب الجنة اليوم .. »

قال الحسين إن الحق [جر جلاله] قطع أهل الجنة بحلبيه عن  
الابتداء بالجنة لانه [تعالى] إضاهم بحلبيه عنها [لأن لا] تدوم  
لهم اللذة منفع بهم المثلل فرجعوا إلى أيام بعد بحلبي الحق  
تعالى لهم يومر اللذة عليهم و الحق تعالى لا يُلذَّ به -

137 - [ ] - XXXVI, 82 - « إِنَّا أَمَرْنَا لِسَانَ إِذَا أَرَادَ .. »

قال الحسين أبدى الألفان كلما بقوله « كُنْ » اهانة لها و  
ضعفياً ليعرف الخلق اهانتها فلا يكونوا اليها و يرجعون  
إلى مندثها فاضعل الخلق بزيه الكون فنزلهم معه و احقار  
مد عوانته خصوصاً اعنتهم من رعا الكون واحباهم به  
فلم يجعل للعلل عليهم سبباً ولا للآثار معهم طرفاً -

138 - [الصافات] - XXXVII, 106 - « إِنَّ هَذَا لَهَوٌ بِلَاءُ الْمُنِيبِ .. »

قال الحسين البلاء بالله تعالى و العاقبة من الله تعالى  
و الأمر عز الله تعالى و النهى إذلاله -

135 - Azh -  
- هم تأييد - Azh 51 - لثلا - تأويك - Azh 47 - (4) - (3) - KB f 306<sup>f</sup> - تأويك - (1) - [ ٦٥ - تأويك مع (1) ] - 136 -  
- لده و Azh - تأويك - ٦٥ - KB f 306<sup>f</sup> - تأويك - (2) - (1) - تأويك - 91 - (1) -  
- Azh 47 -  
- عن Azh (3) - العاقبة تأويك (2) - من الله - KB f 306<sup>f</sup> - تأويك - 137 -



139 - [ الزمر ] - XXXIX, 23 - و قَوْلُ "لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ .."  
 قَالَ الْحَسِينُ قَسْوَةَ الْقَلْبِ بِالنِّعَمِ "أَشَدُّ مِنْ قَسْوَةِ الْقَلْبِ  
 النِّسْيَانِ وَالشَّدَّةِ" لِأَنَّ النِّعْمَةَ تُسَكِّتُ<sup>(1)</sup> وَ الشَّدَّةَ تُذَكِّرُ -  
 140 - [ " ] - (مَتْنٌ) XXXIX, 23 -

وَأَشَدُّ (فِي مَعْنَاهُ) (2)  
 قَدْ كُنْتُ فِي نِعْمَةِ الْهَوَى بَطِيلاً<sup>(3)</sup> فَأَذْرَكُنِي عُقُوبَةُ لِبَطْرِ<sup>(4)</sup>  
 141 - [ " ] - (مَتْنٌ) XXXIX, 23 -

وَقَالَ مَنْ هُمْ يَنْقُضُونَ مَا أَبَاحَهُ الْعِلْمُ نَلْذُذًا مُعُوقِبٍ بِتَضْيِيعِ  
 الْعُنْدِ [ وَ قَسْوَةَ الْقَلْبِ " وَ نَعْبَ الْهَمِّ ] فِي الدُّنْيَا -  
 142 - [ " ] - (مَتْنٌ) XXXIX, 23 -

وَقَالَ عُقُوبَةُ الْقَلْبِ الرِّينَ وَ الْقَسْوَةَ وَ الْعَمَى -  
 143 - [ " ] - XXXIX, 55 - " وَ أُنْبِئُوا إِلَى رَبِّكُمْ "

قَالَ الْحَسِينُ الْإِنَابَةُ جَاءَتْ مِنْ قَبْلِ الْمَعْرِفَةِ وَ أَحْسَنُ الْخَلْقِ  
 إِنَابَةٌ إِلَى اللَّهِ [ تَعَالَى ] وَ [ رُجِعُوا إِلَى اللَّهِ ] أَحْسَنُهُمْ بِهِ مَعْرِفَةً -  
 144 - [ " ] - XXXIX, 63 - " اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ .. "

قَالَ الْحَسِينُ كَلَّا فَهِيَ أَرَادَ اللَّهُ [ تَعَالَى ] بِهِ الْإِهَانَةَ وَ النِّدَائِلَ  
 أَلْبَسَهُ [ لِبَسَهُ الْمَخْلُوقِينَ ]<sup>(1)</sup> " أَلَا تَرَى كَيْفَ نَزَّ عَنْ ذَلِكَ صِفَاتِهِ  
 وَ كَلَامِهِ [ قَالَ ] " اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ " [ ٥ ]<sup>(2)</sup> الْمَخْلُوقَاتِ لَيْسَ لَهَا

1 - Azh. - K. 91 - (9) فان Azh. - K. 91 - (2) - بالنعمه - Azh. - K. 91 - (1) - 139 -  
 2 - معتر - 140 - id - (1) [add. K. 91] - (2) - K. 91 - Azh. - كاذركنى -  
 3 - id - (1) [add. K. 91] - 141 -  
 4 - id - K. 91 - 142 -  
 5 - [mg. Bayt] - (1) - 143 - Azh. - K. 91 - Bayt 28 p. 118 -  
 6 - Bayt - (4) - 144 - (1) - 144 - Bayt - (2) - لیس المخلوقات لیس لها  
 (3) - (4) - Bayt - (1) - Azh. - Bayt 28 p. 113 - (1) - Bayt - (1) - 144 -

- عِزُّهُ إِلَّا بِالنِّسْبَةِ إِلَى خُلْفَتِهِ<sup>(١٥)</sup> وَأَنَّهَا صَلَوةٌ فَنَسَبَتْهُ إِلَيْهِ اعْتِزَامًا -  
 145. - [ الزمر ] - XXXIX, 67 - «... وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ»  
 قَالَ الْحَسِينُ كَيْفَ يَعْرِفُ قَدْرَ مَنْ لَا يَقْدِرُ قَدْرًا سِوَاهُ -  
 146. - [ المؤمن ] - XL, 15 - « رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ... »  
 قَالَ فَارِسٌ... قَالَ الْحَسِينُ الْعَرْشُ غَايَةُ مَا أَشَارَ إِلَيْهِ الْخُلْفَاءُ -  
 147. - [ ص ] - XL, 67 - « هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... »  
 قَالَ الْحَسِينُ الْحَيُّ الَّذِي أَحْيَا<sup>(١٦)</sup> الْعَالَمَ بِنَظَرِهِ فَمَنْ لَمْ يَكُنْ  
 بِهِ [و] يَنْظُرُهُ حَيًّا فَهُوَ مَيِّتٌ أَوْ لَا نَطَقَ أَوْ تَحَرَّكَ  
 148. - [ الشورى ] - XLII, 17 - « يَسْتَعِجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا... »  
 سَمِعْتُ أَبَا الْعَبَّاسِ الْبَزَّارَ<sup>(١٧)</sup> يَقُولُ كَانَ أَخِي خَادِمًا لِلْحَلَّاجِ  
 فَقَالَ لِي لِمَا كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي وَعَدَ مِنَ الْعَدُوِّ لِقَتْلِهِ قُلْتُ لَهُ  
 يَا سَيِّدِي أَوْصِنِي « فَقَالَ « عَلَيْكَ بِصَمَكٍ إِنْ لَمْ تُسْغِلْهَا  
 مَعْلَكَ قَالَ فَلَمَّا كَانَ الْعَدُوُّ<sup>(١٨)</sup> أُخْرِجَ لِلْقَتْلِ [فَام] فَقَالَ « حَسِبَ  
 الْوَاحِدُ<sup>(١٩)</sup> إِفْرَادًا<sup>(٢٠)</sup> الْوَاحِدَ لَهُ » ثُمَّ حَرَجَ يَتَخَمَّرُ فِي قَيْدِهِ وَيَقُولُ  
 نَدِيحِي عَيْرٌ مَسْرُورٌ<sup>(٢١)</sup> إِلَى شَيْءٍ مِنْ مِثْلِ الْحَيْفِ  
 تَسْفَانِي مِثْلًا مَا يَسْتُرُ كَفَعَلِ الصَّنِيفِ الصَّنِيفِ  
 فَلَمَّا دَارَتِ الْكَاسُ دَعَا بِالنَّطْعِ وَالسَّيْفِ  
 كَذَا مَا شَرَّ الرَّاحِ<sup>(٢٢)</sup> مَعَ النَّبْتِ فِي الصَّنِيفِ  
 ثُمَّ قَالَ « يَسْتَعِجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَشْفِقُونَ

- خالقه Baqli (5) - (تأنيذ) 144 -

- 145 - 191, Baqli 18 f 322

- 146 - Azk., K, 91 Baqli 18 f 322

- Baqli 18 f 323 (1) - هو - (2) Azk. - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) - (9) - (10) - (11) - (12) - (13) - (14) - (15) - (16) - (17) - (18) - (19) - (20) - (21) - (22) -

- (2) of Quatre Textes, II, n: 22. - (3) K 91, Baqli QA (mq KB) - (4) Central Museum of Azk. K 91, Baqli QA (mq KB) - (5) K 91, Baqli QA (mq KB) - (6) Baqli QA (mq KB) - (7) K 91, Baqli QA (mq KB) - (8) K 91, Baqli QA (mq KB) - (9) K 91, Baqli QA (mq KB) - (10) K 91, Baqli QA (mq KB) - (11) K 91, Baqli QA (mq KB) - (12) K 91, Baqli QA (mq KB) - (13) K 91, Baqli QA (mq KB) - (14) K 91, Baqli QA (mq KB) - (15) K 91, Baqli QA (mq KB) - (16) K 91, Baqli QA (mq KB) - (17) K 91, Baqli QA (mq KB) - (18) K 91, Baqli QA (mq KB) - (19) K 91, Baqli QA (mq KB) - (20) K 91, Baqli QA (mq KB) - (21) K 91, Baqli QA (mq KB) - (22) K 91, Baqli QA (mq KB) -

- (23) K 91, Baqli QA (mq KB) - (24) K 91, Baqli QA (mq KB) - (25) K 91, Baqli QA (mq KB) - (26) K 91, Baqli QA (mq KB) - (27) K 91, Baqli QA (mq KB) - (28) K 91, Baqli QA (mq KB) - (29) K 91, Baqli QA (mq KB) - (30) K 91, Baqli QA (mq KB) - (31) K 91, Baqli QA (mq KB) - (32) K 91, Baqli QA (mq KB) - (33) K 91, Baqli QA (mq KB) - (34) K 91, Baqli QA (mq KB) - (35) K 91, Baqli QA (mq KB) - (36) K 91, Baqli QA (mq KB) - (37) K 91, Baqli QA (mq KB) - (38) K 91, Baqli QA (mq KB) - (39) K 91, Baqli QA (mq KB) - (40) K 91, Baqli QA (mq KB) - (41) K 91, Baqli QA (mq KB) - (42) K 91, Baqli QA (mq KB) - (43) K 91, Baqli QA (mq KB) - (44) K 91, Baqli QA (mq KB) - (45) K 91, Baqli QA (mq KB) - (46) K 91, Baqli QA (mq KB) - (47) K 91, Baqli QA (mq KB) - (48) K 91, Baqli QA (mq KB) - (49) K 91, Baqli QA (mq KB) - (50) K 91, Baqli QA (mq KB) -

منها، و علمون أنها الحفّا، ثم ما نطف بعد ذلك حتى فُعِلَ به  
ما فُعِلَ (برحمه الله تعالى عليه) <sup>(١)</sup>.

149 - [الأحسان] - ٤٧، ٤٧ - « إن المتقين في مقام أمين »  
قال الحبيب الامان ما أوتيت الامان، و التقوى يوجب الامان  
في الايمان (أقوله تعالى) المتقين في مقام أمين، و التقوى ان يبقى  
الكل ف يصل بذلك الى (مآله) الكثر.

150 - [الأحسان] - ١٤١، ١٤٢ - « و جعلنا لهم سبعا و ابصاراً »  
قال الحبيب حلف الله تعالى القلوب و الابصار، و جعل عليها  
الخطبة و سنن و راحة <sup>(٢)</sup> و افعال <sup>(٣)</sup> فيها ك السنن بالفتح  
و ترفع المحب بالدكر، و يفتح الافعال بالفتح، و يفتح من  
الاكتم مشاهدة الآيات -

151 - [الأحسان] - ٢٢، ٢٢ -  
قال الحبيب اعلى ما اشار اليه الخلق العربي ثم انقطع  
الاشارة و العمارة لانه تعالى و ام الامانة و العبارة قال الله  
تعالى و فلها خصمونه قالوا انبيؤنا، (١٤٧، ١٤٨) او انقطعوا عن  
العبارة التي مؤذ اليكم اقوالها و امرها، و حادته نظراً <sup>(٤)</sup>  
الى العرب فأنتمزوا لو نظر الى ربي العربي لخرت أبقوله  
و انصروا، الا ان نبيان لكرا ما حلو الا بعد سيرة، و لا يحجب سواهم <sup>(٥)</sup>.

- سموا الله عليه - ١٤١ - k - Azk (٤) - (١٤٨) - 148 -

- [k ١٤١] (٢) - لانه الله تعالى مؤذ، ١٤١ - k - Azk (١) - 149 -

١٤١ - Azk ١٤١، ١٤٢ (٣) - فاعفالا Azk (٢١) ١٤١، ١٤٢ - ٢٠٨ - ١٤١ - Azk (١) - 150 -

- ١٤٨ - (٤) - بخر - ١٤١ - ١٤٢ - ١٤٣ - ١٤٤ - ١٤٥ - ١٤٦ - ١٤٧ - ١٤٨ - ١٤٩ - ١٥٠ - Azk (١) - 151 -

152 - [ مُحَمَّدٌ ] - XLVII, 21 - « فَاعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ »

قال الحسين العليم الذي دعى اليه المصطفى عم هو علم الحروف  
و علم الحروف في لام الف و علم لام الي في الالف<sup>(1)</sup> و علم الالف<sup>(2)</sup>  
في النقطة و علم النقطة في المعرفة الاصلية و علم المعرفة  
الاصلية في علم الازر<sup>(3)</sup> و علم الازر<sup>(4)</sup> في المشيئة<sup>(5)</sup> [أي المعلوم]<sup>(6)</sup>  
و علم المشيئة في غيب [الهُدَى] و هو الذي دعا الله تعالى اليه قار  
و فاعلم انه ... و الهاء راجع الى غيب [الهدية]<sup>(7)</sup> -

153 - [ .. ] - (تفسير) XLVII, 21 -

قال الحسين فاعلم انه لا اله الا الله ، علياً لا عز جهل لا  
المعلوم في الله تعالى لا يتناهى -

154 - [ الفتح ] - XLVIII, 10 - « ان الذير يا يعونك »

قال الحسين لم يظهر الحق تعالى مقام الجمع على أحد النصريح  
الا على احصى نسبة<sup>(1)</sup> و اشرفه فقال « ان الذير يا يعونك »  
انا يا يعون الله -

155 - [ .. ] - XLVIII, 29 - « محمد رسول الله » الذي نعتُه بُنْدَاهُ عَلَى الْكُفَّارِ

سئل الحسين متى كان محمد صلعم نبياً ، و كيف جاء برسالته -  
مقال نعت بعد<sup>(2)</sup> الرسول و الرسالة و النبي و النبوة

- المشيئة - Azk (1) - د (2) - الاول Bayk (3) - د (4) - الف - Azk - 341<sup>F</sup> / 342<sup>F</sup> Bayk 191 (5) - Azk - 32

- [ Bayk 191 ] (6) - علوم - د - Bayk 191 - 341

341 - 342

- سنة Bayk - 191 - 341<sup>F</sup> / 342<sup>F</sup> Bayk 191 - 341

في مقدمه Bayk (2) - تم - 341<sup>F</sup> / 342<sup>F</sup> Bayk 191 - 341

اين امت عن ذكر من لا ذكر له في الحقيقة إلا هو و...  
 صوتية من لا صوتية له [إلا بهوتيه] و اين كان النبي صلعم  
 عن نبوتيه حيث حصى القلم بقوله تعالى « محمد رسول الله »  
 و المكان علة و الزمان علة فان انت عن الحق و الحقيقة  
 و لكن اذا ظهر [اسم] محمد صلعم بالرسالة اعظم صلعم بذكره  
 له (6) بالرسالة فهو الرسول المكين (7) و السفير الامين (8) جرى ذكره  
 في الازل بالتكيد (9) بين (10) الملائكة و النبياء عم على اعظم  
 حيل و اشرف جمال (11) -

[ الحجرات ] - XLIX, 3 - اولئك الذين امتحن قلوبهم للتقوى ... - 156 -

قال الحسين من امتحن الله تعالى قلبه للتقوى كان شعاعه  
 القرآن و دثاره الابواب و مبراجه التعلل و طيبه التقوى  
 و كنهه التوبة و نفاقه الحلال (1) و زينة الورع و عمله  
 الآخرة و سئل بالله تعالى و مطامه عند الله [تعالى] (2) و صومه  
 الى المات و اقطاره في الجنة (3) و حقه الحسان و كنهه  
 الاخلاق و صمته المراقبة و نظره المناهدة -

[ هـ ] - XLIX, 17 - ... يمتحن عليك اراملها ... - 157 -  
 قال الحسين في قوله تعالى « بل [الله] يمتد عليك » (4) هذا (5)  
 جواب لما سلف من قولهم « لى صنتيع » (6) (XVIII, 44) « حمل منيه »  
 كيف يمتد عارض لا خطر له عنده « و لا انتم منه عليه « و العجب (7)

(1) المكين Azk (18) - الكسر Azk (19) - تاهل به (6) - طيه Azk (5) - د (4) - او ك (9) - 155 - (9) -  
 حاله Bayt - حاله Azk - او ك (11) - تاهل به (10) - ص تاهل (10) - Azk - كنهه من صلاها  
 صمته Azk - او ك (3) - او ك به (2) - الحلاله Azk - او ك (9) - NB p 611 - او ك تاهل او ك - 156 -  
 ص تاهل (6)  
 الصبي Azk - او ك (1) - تاهل لجه up كنهه صمته (7) - صورا Azk (3) - NB p 611 - او ك تاهل Bayt او ك - 157 -

مِنْهُ أَنْ لَا يَمُنَّ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِالْمَخْلُوقِ ، وَلَا يَزِنُ لِلْمَكُونِ عِنْدَهُ<sup>(٤)</sup> .  
فَكَيْفَ يَمُنُّ بِمَنْ لَا وَزْنَ لَهُ عَلَى أَحَدٍ .

158 - [ ق ] - L, 1 . « وَالْقُرْآنُ الْمَجِيدُ » .

قال الحسين « وَالْقُرْآنُ الْمَجِيدُ » الْمُطَهَّرُ<sup>(١)</sup> الْمُنْتَبِهُ<sup>(٢)</sup> عَنْ ذُنُوبِ  
الْأَقْوَانِ ، وَهُوَ أَجْسِمُ الْأَسْرَارِ .

159 - [ " ] - L, 36 . « وَإِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » .

قال الحسين « لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ » ، لَا يُخْطَرُ فِيهِ إِلَّا شَهْوَةُ الرَّبِّ تَعَالَى

160 - [ " ] (تائيد) L, 36 -

وَأَشَدُّ لِنَفْسِهِ

أَنْبَى إِلَيْكَ قُلُوبًا طَالَ مَا هَطَلَتْ سَحَابَتُ الْوَحْيِ فِيهَا أَنْبَرُ الْحَكَمِ

161 - [ " ] - (تائيد) L, 36 .

قال الحسين بصائر المبصرين ، و معارف العارفين ، و نور العلماء

الريائيين ، و طرف السابقين اللاحقين ، و الأزل<sup>(٢)</sup> و الأبد و ما بينهما<sup>(٣)</sup>

من الحدك غيرة ، و لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ الْفِي السَّمْعِ [ وَهُوَ شَهِيدٌ ]<sup>(٤)</sup> .

- للقول : تأييد (١) - Bayt K 91 - (٢) Bayt K 91 - (٣) Bayt K 91 - (٤) Bayt K 91 -

- المظهر ، بصائر المبصرين ، و معارف العارفين ، و نور العلماء (١) - Bayt K 91 - (٢) Bayt K 91 - (٣) Bayt K 91 - (٤) Bayt K 91 -

- 159 - (١) Bayt K 91 - (٢) Bayt K 91 - (٣) Bayt K 91 - (٤) Bayt K 91 -

- 160 - (١) Bayt K 91 - (٢) Bayt K 91 - (٣) Bayt K 91 - (٤) Bayt K 91 -

- 161 - (١) Bayt K 91 - (٢) Bayt K 91 - (٣) Bayt K 91 - (٤) Bayt K 91 -

- 161 - (١) Bayt K 91 - (٢) Bayt K 91 - (٣) Bayt K 91 - (٤) Bayt K 91 -

[ ق ] - 162 - ... وما سَنَّنا مِن لُغُوبٍ ...

قال الحسب الحق المُنسى بلا اَعْيَابٍ ولا لُغُوبٍ . اَظْهَرَ و  
 اخْفَى و اَوْجَدَ و اَفْعَدَ <sup>(1)</sup> و اَفْتَى و اَبْتَى و قَرَبَ و بَعَدَ  
 ظَوَّرَ مِن عَيْرِ ظَوَّرٍ و بَطَّنَ مِن عَيْرِ بَطُونٍ . اَمَرَ بِالطَّاعَةِ مِن عَيْرِ  
 حَاجَةٍ و نَهَى عَنِ الْمَعْصِيَةِ مِن عَيْرِ ذَرَاهِيَةِ . اَنَابَ لَا لِعَوْبٍ  
 و عَاقَبَ لَا لِحَقْدٍ . اَظْهَرَ الرُّبُوبِيَّةَ مِن عَيْرِ اِفْتِخَارٍ و اِحْتِجَابِ  
 عَنِ خَلْقِهِ بِخَلْقِهِ لَا بِفَضْلِ عَنِّهِ . و لا مَآبَةَ و رَأَاهُ . لا يَذْكَرُ  
 بِالْاِزْمَانِ لِأَنَّهُ كَانَ عَيْلَ الْاِزْمَانِ و الْاَوْرَاقِ . جَلَّ رُتْبَتُهُ عَالِي .

[ الذاريات ] - 163 - ... و في انفسهم افعالا يفترون ،

قال الحسب اذا عرج على نفسه بانث نفسه لنفسه و قد  
 لم يعرج على جملته <sup>(2)</sup> كان حُكْمًا . لم لا ييب خلقه لخلق  
 [ و كان كما لم يزل خُوطِبَ بِلِسَانِ الْاِزْمَانِ و جَمِيعٌ يَعْرِفُهُ عَدَمٌ ]  
 بقوله « بلى » فلا الخطاب لهم و الحسب عنهم . لا هم <sup>(3)</sup>

[ الطور ] - 164 - ... و اَضْبَتَ لِحُكْمِ رَبِّكَ ...

قال الحسب <sup>(4)</sup> « اَضْبَتَ » فَإِنَّ صَبْرَكَ بِتَوْمِينِنَا . بِشَهْرٍ غَيْرِنَا  
 فَلِذَلِكَ حَمَلَتْ الطُّنُونُ مِتْكَ طُنُونًا . اِذَا اتَّ النَّاطِرُ الْبِيَانَا .

- 162 - Azl k 91 - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) K 91 - (4) K 91  
 - 163 - Azl k 91 - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) K 91 - (4) K 91  
 - 164 - Azl k 91 - (1) K 91 - (2) K 91 - (3) K 91 - (4) K 91

انت تنظر السا بما لنا و غنا فنكون بذلك محبوباً عن و احبنا -  
 165 - [ الطور ] - (ثانيه) 111, 67 -

قال الحسين في قوله تعالى و اصبر لحكم ربك - ما نك بائنا  
 قال للكليم عم و ائضغ على عيني « (XX, 45) ليس من هو العين  
 كمن هو على العين و ليس من فنى بالشئ و كمن فنى عن الشئ  
 لان الفنى بالشئ ليعنى الجح و الفنى عن الشئ ليعنى  
 الاختيار -

166 - [ التخم ] - 111, 3 - و ما ينطق من الهوى -

قال الحسين قد عرف اللطائف علت اخطاره و جلت اقداره  
 [ و صار السنج عليه فنه ] قال لصفية عم و ما ينطق من الهوى  
 اعدته العوت [ فندته ] في شواهد شعابها فلا يهتم لاحم  
 و من دونه اغناهم اعنده و من لبس الارلية بتيقه  
 ارتدى الاخرية بتوحيده ارفع كل حدت عن صفاته و اعولده

167 - [ " ] - 111, 24 - و ام للانسان ما نعى -

قال الحسين الاختيار طلب الروية و التمنى الخروج من العبودية  
 و سب عمه الله تعالى عباده ظفرهم منيتهم -

168 - [ " ] - 111, 43 - و الى ربك المنهون -

قبل للحسين ما التوحيد؟ ففكر ان يعده انه مغل الكل بقوله

لم - Azl. - K. 91 - (3) - (1) - 164

[ Azl. K. 91 ] - الكيب - Azl. 10318 f. 321 (1) 165

As - Azl. Bayt MB (3) - تدلاً - Azl. - Bayt (2) - [ Bayt, Azl. ] (10) - 10318 f. 324 - (1) - K. 91 - Azl. - 166

Azl. 10318 f. 324 - (6) - منفعته : Azl. 10318 f. 324 - (9) - الاولية : Azl. - (10) - الارلية : Azl. - (11) - لقيامه : Azl. - (12) - Bayt - KB

Azl. K. 91 -

173 -



تعالى وهو الأول<sup>(1)</sup> عند ذلك بطلت المعلولات منه<sup>(2)</sup> -  
 الإبتداء و اليه الإنتهاء قال الله تعالى لا ... اليه الإنتهاء<sup>(3)</sup> -  
 ذهبت المعلولات<sup>(4)</sup> و بقي المَعْلَل لها -

[الرحمن] - LV, 1 - لا الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ - 169 -

قال الحسين « الرحمن عَلَّمَ الْقُرْآنَ » « عَلَّمَ الْأَرْوَاحَ الْفِرَاتَ » « مَقَامًا »  
 و « مَخَاطِبَةً » « فَأَخَذَهَا الْأَنْفُسُ » و تعلمها بتلقين الوساطة -

[الواقعة] - LVI, 23 - « جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » - 170 -

قال الحسين رَدَّ الشَّبَحَ إِلَى الشَّبَحِ و المخلوق الى المخلوق  
 [و] لما كانت افعالهم مخلوقة [و اذكارهم مخلوقة] معلولة جعل  
 جزاءها لا فاكهة مما يحبون<sup>(5)</sup> (LVI, 20) و لا لحم طير مما يشتهون<sup>(6)</sup> (LVI, 21)  
 و حمور حيت و ما يشبهها فلما كان فضلها و إحسانها الى عبادها  
 بدياً غير<sup>(7)</sup> مخلوقاً جعل ثوابها و جزاءها ما يليق بها فقال « مَا  
 جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ » (LVI, 60) -

[الحديد] - LVII, 3 - وهو الأول و الآخر - 171 -

قال الحسين « هَدَاهُمْ بِاسْمِهِ » الأول « إِلَى الْعِيبِ الْمَحِيطِ » و عرفهم  
 باسمه و الآخر « الشان القائم الدائم » و بَصَّرَهُمْ بِاسْمِهِ وَالظَّاهِرِ  
 النور العزيز المبيد<sup>(8)</sup> « أَوْزَعَهُمْ بِاسْمِهِ » الباطن « الْحَقِّ

[أو] الشهادة -

1- معلولات (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) -  
 - 168 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) -  
 - 169 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) -  
 - 170 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) -  
 - 171 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) - (6) - (7) - (8) -

172 - [ الحديد ] - (ثانيه) 3، 1711 -  
 قال ايضا<sup>(1)</sup> هو الاول الذي لا يخرج منه الاولية، ولا  
 الاخرية، ولا الظاهرية، ولا الباطنية، التي نعت الحلول، و  
 الافتراق، وكيف يسعه او يدركه شيء من خلقه، وهو اصيل  
 بالازل [و الازال]<sup>(2)</sup> و الابد [و الابد] من جميع الوجوه، و اليه  
 الغاية و المنتهى<sup>(3)</sup>، ازل في العلم، ازل في القدرة، ازل في الشأن،  
 ازل في المشيئة، ازل في النور، ازل في الرحمة، البادي<sup>(4)</sup> للكل علم و  
 معلوم، و شاهد و مشهود، جل و علا<sup>(5)</sup>.

173 - [ " ] - (ثانيه) 3، 1711 -  
 سئل الحسين<sup>(1)</sup> ما التوحيد قال ار يعتقد انه مع الكل بقوله  
 تعالى، هو الاول... عند ذلك بطل للكل معلوم.

174 - [ " ] - (ثانيه) 3، 1711 -  
 قال الحسين اول لا اول له، و آخر لا آخر له، و ظاهر لا ظاهر له،  
 و باطن لا باطن له، به توصف الصفات لا بها يوصف، و به تعرف  
 المعارف لا بها يعرف، و به عرف الملك و لامكان له، و لا عرف فيه،  
 و به كل الخلق لا في خلقه كان.

175 - [ " ] - 5، 1711 - " وهو معلم ايها كنتم...  
 قال الحسين ما فارق الالكوان الحق، و لا قارنها، كيف يفارقها  
 و هو موجودها<sup>(1)</sup> و حافظها<sup>(2)</sup>، و كيف يفارق الحدث القديم<sup>(3)</sup> له.

- ا. ب. ج. د. هـ. - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) -  
 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) -  
 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) -  
 - (1) - (2) - (3) - (4) - (5) -

فَقَامَ الْكُرَّ، وَصَوَّبَتْ عَنِ الْكُرَّ .

176 - [المجادلة] - 8, LVIII - « ما يكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ... »

قال الحسين أحب أقواماً بأرواح ظاهرة و ملاحظات ذاتية<sup>(1)</sup>

و افوار قائمة [قال ما يكون من

نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم ، و لا خمسة إلا هو سادسهم] <sup>(2)</sup> علماً

و حكماً ، و لا نفساً و ذاتاً .

177 - [ ] - 22, LVIII - « ... حِزْبِ اللَّهِ ... » -

قال الحسين « حِزْبُ اللَّهِ » دخالي « الذين اذا نطقوا أظهروا<sup>(3)</sup> و إن

سكنوا<sup>(4)</sup> أظهروا<sup>(5)</sup> و إن غابوا أخصروا<sup>(6)</sup> و إن ناموا استهدوا<sup>(7)</sup>

و إن كلموا فكلموا<sup>(8)</sup> و إن نجت عنهم على التخليط فطهوراً<sup>(9)</sup> و أولئك

حِزْبُ اللَّهِ إلا ان حِزْبِ اللَّهِ هم المفاجئون .»

178 - [ ] (مترجم) - 22, LVIII - « أولئك كتب في قلوبهم الآيات ... »

قال الحسين في قوله تعالى « أولئك كتب في قلوبهم الآيات » في

قلوب المؤمنين ، ليكون اثبت و أبقي لوقوع المناسبات -

179 - [الحشر] - 8, LIX - « أولئك هم الصادقون » -

سئل الحسين عن الفقراء قال الذين وقفوا مع الحق راضين

على جريان إرادته فيهم أقوله تعالى « ... و الآيات » -

- 176 - 42k . K 91 . (1) Baq. KB f. 366<sup>5</sup> - ذاته (2) Baq. K. 1. 2. (3) Baq. KB f. 368<sup>9</sup> - 177 -

- 177 - (1) K 91 - استهدوا ، باق. (4) - يسكنوا ، 42k - (5) Baq. KB f. 368<sup>9</sup> - (6) K 91 -

- 178 - K 91

- 179 - K 91 . Baq. KB f. 368<sup>5</sup> -

180 - [المجعة] - LXII, 4 - ذلك فضل الله...  
 قال الحسين جاد الجواد <sup>(1)</sup> تعالى <sup>(2)</sup> بعبود <sup>(3)</sup> بغير علة <sup>(4)</sup> وفضل  
 بالفضل <sup>(5)</sup> و <sup>(6)</sup> عنها <sup>(7)</sup> بالمنت <sup>(8)</sup> و <sup>(9)</sup> عشائها بالنعم <sup>(10)</sup> اذ يقول ذلك فضل  
 الله يؤتيه من يشاء <sup>(11)</sup> فقطع بالمشيئة <sup>(12)</sup> و تحقق بالاسباب  
 وكان الكرم <sup>(13)</sup> منه <sup>(14)</sup> صرفاً <sup>(15)</sup> لا يارجح للعلة <sup>(16)</sup> ولا ينسبها <sup>(17)</sup> المحبل  
 جاديه في الدعوى قبل اظهار الامور -

181 - [التغابن] - LXIV, 3 - وصوركم فاحسنت صوركم...  
 قال الحسين <sup>(1)</sup> احسنت الصورة <sup>(2)</sup> صورة <sup>(3)</sup> اعمقت <sup>(4)</sup> من <sup>(5)</sup> ذل <sup>(6)</sup> «كن»  
 و تولى الحق تصويرها بيده <sup>(7)</sup> و فتح فيه من روحه <sup>(8)</sup> و انسه  
 شواهد البعث <sup>(9)</sup> و جهلاء <sup>(10)</sup> بالتعليم <sup>(11)</sup> و شفاها <sup>(12)</sup> و اصعد له  
 الملائكة المقربين <sup>(13)</sup> و امكنه <sup>(14)</sup> في جوارته <sup>(15)</sup> و زين باطنه بالمعرفة  
 و ظاهرة بفنون الخدمة <sup>(16)</sup> و خلقت <sup>(17)</sup> آدم <sup>(18)</sup> عم <sup>(19)</sup> على صورته <sup>(20)</sup> اي  
 صورته التي صورها عليها <sup>(21)</sup> [صورة] <sup>(22)</sup> فاحسنت صورته <sup>(23)</sup> -

182 - [الطلاق] - LXV, 2 - و من يتق الله...  
 قال الحسين المتوكل <sup>(1)</sup> على الحقيقة <sup>(2)</sup> لا ياتل شيئا <sup>(3)</sup> و في البلد <sup>(4)</sup>  
 احق منه <sup>(5)</sup> لو من رأى السب فهو مذمى <sup>(6)</sup> -

180 - (1) Bayat, (2) Bayat, (3) Bayat, (4) Bayat, (5) Bayat, (6) Bayat, (7) Bayat, (8) Bayat, (9) Bayat, (10) Bayat, (11) Bayat, (12) Bayat, (13) Bayat, (14) Bayat, (15) Bayat, (16) Bayat, (17) Bayat, (18) Bayat, (19) Bayat, (20) Bayat, (21) Bayat, (22) Bayat, (23) Bayat.  
 181 - (1) Bayat, (2) Bayat, (3) Bayat, (4) Bayat, (5) Bayat, (6) Bayat, (7) Bayat, (8) Bayat, (9) Bayat, (10) Bayat, (11) Bayat, (12) Bayat, (13) Bayat, (14) Bayat, (15) Bayat, (16) Bayat, (17) Bayat, (18) Bayat, (19) Bayat, (20) Bayat, (21) Bayat, (22) Bayat, (23) Bayat.  
 182 - (1) Bayat, (2) Bayat, (3) Bayat, (4) Bayat, (5) Bayat, (6) Bayat.

183. - [ن] - LXVIII, 4 - « وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ »  
 و قال الحسين لانك تنظر الى الاشياء بشاهد الحق ولا  
 تنظر [اليها] بشاهدك فان من نظر الى الاشياء بشاهدك ضل  
 - [ ] - LXVIII, 4 (ante) - 184. -  
 قال الحسين معناه انه لم يؤثر فيك جفاء الخلق بعد مطالعة الحق -  
 - [ ] - LXVIII, 4 (vint) - 185. -  
 و قال صغير الكوار في عيبك بعد مشاهدة مكنونها -  
 - [ ] - LXVIII, 4 (vint) - 186. -  
 قال الحسين عظم خلقك حبيبه لم ترض بالاخلاق وبتت و لم  
 تسك الى النعم حتى وصلت الى الذات ثم فنيك عن الذات (2)  
 حتى وصلت الى حقيقة الذات و من فنى بالفناء كان القائم عنه  
 غيره بالفناء -  
 - [ ] - LXVIII, 4 (vint) - 187. -  
 و قال الحسين كيف لا يكون خلقه عم اعطيا و قد فعلى الله سه  
 انوار احلافه و حقا لمت وقعت له المباشرة الثالثة ان يكون  
 موقفا في خلقه

- 183 - Azh., K 91 - (1) Baglî KB f° 376<sup>1</sup> - الى الاشياء - (2) Baglî - Azh. - و ان - Baglî (imp) et al. r.  
 - 184 - K 91 - Baglî KB f° 376<sup>1</sup> - cf. Omar Suhrawardî "Asrar" B. 235 - trad. in "Adar II, 139, f. 22.  
 cf. M. S. f. 12722 - Baglî, f. 4  
 - 185 - K 91 - Baglî f. c. -  
 - 186 - Azh., K 91 - (1) mq. Baglî, f. c. - (2) add Baglî. بالذات -  
 - 187 - Azh. (in Cruz premier mot), K 91 - Baglî f. c. - (1) K 91 - mq. Baglî

188 - [ الحائد ] - LXIX, 38 - « فلا أقسم بما تبصرون » -  
 قال الحبيب « بما تبصرون » أي ما أظهر الله تعالى الملائكة<sup>(1)</sup>  
 الظلم واللوح « ما لا تبصرون » ما احتجرت من شأنه الذي  
 لم يجرى الظلم به « ولم ينسج الملائكة بذلك » و ما أظهر الله  
 الخلف<sup>(2)</sup> من صفاته « و أراضم<sup>(3)</sup> من صنعهم<sup>(4)</sup> » و ابداهم من تلبسهم  
 في جنب ما احتجرت عنهم كذبة في جميع الدنيا و الآخرة « و له  
 أنير الله تعالى من حقائق ما احتجرت الخلف<sup>(5)</sup> عن آخرهم  
 قتلا عن حائلها

189 - [ الجن ] - LXXII, 7 - « و انهم ظنوا كما ظنتم »  
 قال الحبيب هذا طئ أحد النفوس الكاذبة أو الاماني الخائلة  
 و الوسواس الحاجبة « من قبل انهم جعلوا أنفسهم علما للوصول  
 اليه » الجهة من اجلها لم يجعلها « دليلا » فسادوا النفوس  
 شهود المحظوظ<sup>(6)</sup>

190 - [ المدثر ] - LXXIV, 3-4 - « و ربك فكبر » و نيا بك فظنك  
 قال الحبيب عظم قدره عند [ احتياجه اليك ] في الدعوة  
 اليه فان اجابه « عونك » صفت له الهداية -

(1) الحائض (2) الجن (3) للملائكة (4) باقر - ك و 1 - Azk (5) 663 - 378 - KB f° 378 - 1 - 88 -  
 (6) باقر - جناب : باقر (6) - صنع باقر و 1 - K - Azk (5) - لدايم باقر -  
 - لاذب الخلف : باقر (8) -  
 - المحظوظ : Azk - 25, 26 - ك و 1 - (5) - الحائض : Azk - ك و 1 -  
 - (2) م. Azk - احتياجه اليك : Azk - KB f° 381 - باقر - 190 -

191 - [ المدثر ] - LXXIV, ٢٢ - « نزل بینه کلا امریه منوم »  
 قال الحسين کیف لهم هذه الإیادة<sup>(١)</sup> و لهم نفوس خالية عن  
 الحق بعرضه عن امور الحق غافلة عن الوقوف بین یدی الحق  
 کیف یقیم<sup>(٢)</sup> النفس المنضوية اسرار خافية ابکار ما اقتضها<sup>(٣)</sup> خاطر  
 حق فظا<sup>(٤)</sup> و أنزلها ان البشیرة لا یصام<sup>(٥)</sup> الیومیه -

192 - [ انظری ] - ٤٠١ - « فی ای صورة ما شاء ربک »  
 قال الحسين قد فصدت<sup>(١)</sup> نفسه صرقا<sup>(٢)</sup> عن خطه<sup>(٣)</sup> و من فصدت<sup>(٤)</sup>  
 به فهو المنجی<sup>(٥)</sup> عن نفسه لانه یقره<sup>(٦)</sup> فی ای صورة ما شاء  
 ربک و ای فی ای [بشره] بما شاء انشاء<sup>(٧)</sup> لانه تعالی خلق  
 آدم للإطعام بصره<sup>(٨)</sup> و بشره<sup>(٩)</sup> بأعلى قدره<sup>(١٠)</sup> [الطهر الروح]  
 ما<sup>(١١)</sup> من جماله و حلاله<sup>(١٢)</sup> فخصه<sup>(١٣)</sup> بنوح الروح فيه<sup>(١٤)</sup> و كساه<sup>(١٥)</sup>  
 كسره<sup>(١٦)</sup> لولا انه بشره<sup>(١٧)</sup> لحد<sup>(١٨)</sup> ان كانا<sup>(١٩)</sup> المهرین<sup>(٢٠)</sup> اللول<sup>(٢١)</sup>  
 من<sup>(٢٢)</sup> [داه] داه<sup>(٢٣)</sup> الجمال<sup>(٢٤)</sup> فلا شیء<sup>(٢٥)</sup> اجرام<sup>(٢٦)</sup> كونه<sup>(٢٧)</sup> و من داه<sup>(٢٨)</sup>  
 داه<sup>(٢٩)</sup> اللول<sup>(٣٠)</sup> و وقعت<sup>(٣١)</sup> الهیبة<sup>(٣٢)</sup> علی شاهده<sup>(٣٣)</sup> -

193 - [ الروح ] - LXXV, 3 - « و شاهد و مشهور »  
 قال الحسين (و هذه الایه) تأتي<sup>(١)</sup> علاما<sup>(٢)</sup> آد<sup>(٣)</sup> ما انفصل اللول  
 علی الملائكة<sup>(٤)</sup> و انما آد<sup>(٥)</sup> -

- معوم id (١) - مصصحا Bayli (٢) - نصام او ١ - Azk (٣) - او ١ - Azk (٤) -  
 (١) Azk - (٢) - تحدر - Azk Bayli om (٣) - صوره - Azk - (٤) - [١٥٥] Bayli om (٥) - ك  
 - Azk (٦) - حلاله و جماله Bayli (٧) - من - Azk - او ١ - (٨) - حالة ما شاء انشاء انشاء Bayli om او ١ -  
 صرة Bayli (٩) - Bayli (١٠) - صفة (١١) - ارفع (١٢) - براه - روح الجمال : او ١ - Bayli - Azk (١٣)  
 - او ١ - (١) - add k 92 - (٢) - k 92 - Bayli - Azk - (٣) - علاما - (٤) - add k 92 - (٥) -  
 - (Bayli)

- 194 - [ العاشية ] - LXXXVIII, 8 - « حرمه يومئذ ناعمة »  
 قال الحسين ، حرمه يومئذ ناعمة ، أي شاهدت بمشاهدته حقيقة  
 عين الحق -
- 195 - [ ] - LXXXVIII, 13 - « فيها عين جارئة » -  
 قال الحسين جريان الأحوال عليه بجمري به من عين إلى عين  
 حتى يحطه في عين العيب -
- 196 - [ ] - LXXXVIII, 19 - « إلى السماء كيف رفعت »  
 قال الحسين إلى الأسرار كيف لشتت الملائقات -
- 197 - [ الحجر ] - LXXXIX, 17 - « يا أيها النفس المطمئنة »  
 قال الحسين « النفس المطمئنة » هي النفس الواحدة ، و «  
 النفس الشاكرة » هي النفس المرعوفة ، و « النفس الخاصة »  
 هي « النفس العارفة » و « النفس العاقلة » هي النفس الراضية  
 و « النفس الامارة » هي النفس الجاهلة -
- 198 - [ إفراغ ] - XCVI, 19 - « أسجد و اقترب »  
 قال الحسين في هذه الآية معناه أن الله تعالى لم يبع  
 للجوارح نكح التجلي بحاسنها ، و ذلك نفس إظهار  
 الربوبية على العبودية ، لذلك قال الله تعالى « و اسجد و اقترب »

- 194 - K.92,92 - Baql<sup>1</sup> KB f°390<sup>5</sup> -

- 195 - Azk - K.91,92 - Baql<sup>1</sup> KB f°390<sup>5</sup> -

- 96 - Azk - K.91 - Baql<sup>1</sup> KB f°390<sup>5</sup> -

- 97 - add Baql<sup>1</sup> KB f°391<sup>5</sup> HB f°683<sup>5</sup> - (3) Azk, K.91 - om Baql<sup>1</sup>.

98 - Azk - K.91 -







المحفّ " فلأ ! لا القائل عنكم سواكم " و المخبّر عنكم فيبركم  
فسقطتم انتم " و بقي من لم ينزل و لا ينزل كما لم ينزل -  
[ الفلق ] - 1, 1, 1 - و قد اعوذ بربّ الفلق " - 208 -  
قال الحسين " أشار الحفّ تعالى الى جمع (واخلقه) في معنى  
القطيعة عنه " بلمة واحدة " وهي من لطائف القرآن  
و قد اعوذ بربّ الفلق " -

- جميع ا. (1) - اشارة - تاوفا (2) - الحسب - wng - كة تاوفا - الحسب - 12h (1) - 208 -

## ٢. تاريخ الصوفية



## بخشی از تاریخ الصوفیہ سلمی مستخرج از تاریخ بغداد

### فہرست تفصیلی

- ۱- بدون اسناد: سہ وجہ تسمیہ لقب «حلاج»
- ۲- بہ روایت قنّاد: سہ بیٹی «لتن اُمّیّت...»
- ۳- بہ روایت کتّانی و سوسی: وزن مرقعہ او (مکہ)
- ۴- بہ روایت مؤذن: سفر بہ ہند
- ۵- بہ روایت ابوعلی ہمدانی: تکفیر حلاج از جانب ابن سبّان
- ۶- بہ روایت ابو العباس رزّاز: اعتقاد ابن عطا دربارہ حلاج
- ۷- بلاواسطہ: اعتقاد نصرآبادی دربارہ حلاج
- ۸- بہ روایت منصور بن عبداللہ: اعتقاد سبلی دربارہ حلاج، عتاب او
- ۹- بہ روایت جعفر بن احمد (ابوالقاسم رازی): تکفیر حلاج از جانب ابن ابی سعدان
- ۱۰- [حکمی = بر طبق «حکایات» خلدی]: تکفیر حلاج از جانب مکی
- ۱۱- بہ روایت ابوبکر بن ممشاد: سر لوحہ رسالہ ای کہ در توبرہ مردی یافتند.
- ۱۲- بہ روایت ابن عبداللہ رازی: بازجویی ابن عطا
- ۱۳- بہ روایت ابوبکر بن غالب: واقعہ «برہان» در محاکمہ
- ۱۴- بہ روایت ابوالحدید مصری: واپسین نسب (با ہست بیٹی)
- ۱۵- بہ روایت ابن ابی الکرام بزّاز: دعوی خلافت
- ۱۶- بہ روایت قاضی ابوالعلاء واسطی: سہ بیٹی «طلبت...»
- ۱۷- بہ روایت ابواسحاق قلانسی رازی: دعای سر دار
- ۱۸- بہ روایت فارس: غل و زنجیر: بی اثر ماندن سکنجہ
- ۱۹- بہ روایت ابوبکر عطوفی: سکوت بہ هنگام تازیانہ خوردن
- ۲۰- بہ روایت ابن عبدالعزیز: رفتار حلاج بہ هنگام تازیانہ خوردن
- ۲۱- بہ روایت ابن حیویہ: پیشگویی رجعت یس از سی روزا

- ۲۲- به روایت ابوالعباس رزازی: گزارش کامل سکنجه  
 ۲۳- به روایت عیسی قنار (مستخرج از لُح سراج): قول «حسب الواجد...»  
 ۲۴- به روایت ابوالفاتک بغدادی: رؤیا، سه روز پس از سکنجه.

### ۱. تنظیم متن

متن کامل تاریخ الصوفیه سلمی ظاهراً مفقود است. در اینجا مستخرجاتی آمده است که خطیب (وفات: ۴۶۳ هـ) در تاریخ بغداد خود، که شامل تراجم مساهیر بغداد است، منتشر ساخته: ذیل نام «حسن بن منصور» (نسخ خطی مورد مراجعه: ازهر، ج ۵/ پایان، ج ۶/ آغاز؛ کوریللی، ۱۰۲۳، ج ۲/ آغاز، نسخه اساس این متن: کوریللی، ۱۰۲۵، ج ۹/ آغاز؛ حاکم ابوغلی، ج ۱/ پایان، ج ۲/ آغاز). دو مستخرج دیگر در تاریخ الاسلام ذهبی نقل گردیده: یکی از ابی، که درباره بن عطاء دوست حلاج و ذیل سنه ۳۰۹ است، ملخصی است از ۱۲۸ متن حاضر؛ دیگری در ذکر سکنجه ساکر، از بیروان حلاج، است، ذیل سنه ۳۱۱.

سه فقره زمانی که در این مجموعه حاب سده است (۱۵۸۸، ۱۶، ۲۱) ظاهراً افزوده خطیب بر متن سلمی است. عناوین این سه فقره در فهرست تفصیلی میان قلاب آمده است.

از بن صحیح و مقابله سلمی خطیب مستخرجات زیر متفرع است:

۱. سمعانی (وفات: ۵۶۲ هـ)، انساب: ۲۳، ۱۵، ۲۲، ۱۶، ۱۷، ۲۰، ۲.
۲. بن جریری (وفات: ۶۰۶ هـ)، المختار من مناقب الاخیار: ۳، ۱۶، ۱۳، ۱۷، ۸، ۱۸، ۲۰، ۱۹، ۱۲، ۲۳.
۳. بن جوزی (وفات: ۵۹۷ هـ)، التاموس فی تالیس ابلیس: ۲۱؛ المنتظم: ۲۱، ۱۶.
۴. بن فضل لله شمسی (وفات: ۷۲۸)، مسالك الابصار، ج ۶: ۲۲، ۲، ۱۹، ۱۶، ۱۷.

۱. در این مجموعه سه فقره که در این مجموعه است از یادداشت‌های تاریخی کوتاه و درسی هر یک از آنها گرفته شده است. در سنجان سنجان حلاج در کتاب حاضر *Quatre textes medits relatifs a la bibliographie* *al-Hayyat al-Hayat al-Hayat al-Hayat* چهار متن حاب سده در برجه، حاکم حسن بن منصور حلاج، ذیل عنوان حلاج حلاج (۲۰۰ هـ) نقل شده است.

۲. سنه ۲۲۰ در تاریخ سلمی، به نام تفسیر الحقائق، در تفسیر آیه ۷ از سوره ۲۲ نقل شده است.  
 ۳. ابتدای نسخه خطی، در سن ۲۰۶۵-۱۳۷۰ و بن نعری بردی، در نجوم المجریه المراهیه فی مابوک مصر و اندلس، II، ۲۱۸، آن را نقل کرده است.

۴. سده بن جوزی المنتظم حجاب سده به نامین) ظاهراً آن را ثابت می‌کند.

۵. در خطی در آنکه سوسری، محاسن المؤمنین.

- (۵) کُتبی (وفات: ۷۶۴ هـ)، عیون التواریخ، ج ۱: ۱۰ (اغاز)، ۲، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۴، ۱۶، ۲۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴.
- (۶) شعراوی (وفات: ۹۷۳ هـ)، الطبقات الکبری، ج ۱، صص ۱۰۷-۱۰۸: ۲، ۲۲.

## II. اصل و منابع

بررسی مشروح زندگینامه سُلمی، که به مناسبت تفسیر الحقایق او<sup>۵</sup> به آن خواهیم پرداخت، مناسب این مقام نیست. کافی است اشاره کنیم که ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سُلمی، متولد ۳۳۰ هـ و متوفی ۴۱۲ هـ، که پدر و جدّش از صوفیان معروف بودند، از مورخان عالیمقام تصوّف بوده است<sup>۶</sup>. از طریق قشیری با کتابخانه او آشناییم و می دانیم که حاوی آثار حلاج بوده است<sup>۷</sup>. این به معنی طرفداری بی قید و شرط سُلمی از حلاج نیست. لیکن وی از منابع حلاجی بهره فراوان برده و فقط از نقل متونی شامل کلمات مظنون به بدعت و ارتداد<sup>۸</sup> برهیز نموده است. وی بشخصه آشکارا به سود حلاج نظر می دهد و او را در زمره صوفیان معتبر طبقه سوم می شمارد<sup>۹</sup>، و روایت رزّاز را درباره مرگ او (۲۲ متن حاضر) برای تفسیر آیه ۱۷ از سوره ۴۲ قرآن در تفسیر خود درج می کند. از این رو، وقتی در تاریخ الصوفیه نقّاش (وفات: ۴۱۲ هـ)، در پایان تحقیق وی درباره حلاج، عبارت

فذكره السلمی فی تاریخه تم قال «فهذا نبذة اطراف مما قال المنايخ فيه من قبول ورد والله اعلم بما كان عليه»

را می خوانیم، دچار شکفتی می شویم. لحن محتاطانه سُلمی در فرجام سخن - انحنائیکه از این قول نقّاش، که ذهبی اختیار و در تاریخ الاسلام خود عیناً نقل کرده<sup>۱۰</sup>، بر می آید - به هیچ روی

۵. در جاب سخنان حلاج.
۶. ذهبی مدعی شده است که وی احادیث مسکوکگی جعل کرده، لیکن دلایل و برهانها در کتابها موجود است.
۷. رساله، به تصحیح انصاری، III، ۱۸۱.
۸. لاهوت، ناسوت و مانند آنها.
۹. در طبقات خود.
۱۰. نسخه خطی، پاریس ۱۵۸۱، ۸، ۵. این ابی عدسه المقرنی (وفات: ۸۵۶ هـ) در نظم الجمان (مستخرج در الوسی، جلا...، ص ۵) خود عیناً نقل و تسدید کرده است.



خصمانه نیست.

سُلَمی اثر بزرگ خود، تاریخ الصوفیه، را در کدام دوره تألیف کرده است؟ یکی از امارات ممکن است ما را معتقد سازد که این تألیف پیش از ۳۷۱ هـ. سال وفات ابن خفیف، صورت گرفته است. سنداً از اوزار ابن جنید (نگاشته ۷۹۱ هـ. نسخه خطی، لندن، ضمیمه ۶۷۷، ۲۷) مستخرج زیر

قال الشيخ ابو عبدالرحمن السلمی فی کتابه المسمی بتاریخ الصوفیه هو (ای ابن خفیف) الیوم شیخ المتساخ و تاریخ الزمان لم یبق للقوم اقدم منه سناً ولا اتم حالاً و وقتاً

از تاریخ الصوفیه را در ترجمه ابن خفیف درج کرده است.

از این سند بروشنی برمی آید که به هنگام نگارش این اثر، ابن خفیف هنوز در قید حیات بوده است. قاعدتاً سُلَمی می بایست آن را نسبتاً زود نوشته باشد؛ زیرا هم اکنون دیدیم که همعصر او، ابوسعید نقاش، که در همان سال وفات او در گذشته، توانسته است، برای نگارش اثری مشابه، از آن بهره برد (این معنی را تاریخ الاسلام ذهبی در قطعاتی که ما ذیل شماره‌های ۹ و ۱۰، مطابق با تلخیص نقاش، نقل کردیم تأیید می کند).

علاوه بر این، احمد نسوی، مؤلف طبقات الصوفیه<sup>۱۱</sup>، متوفی ۳۹۶ هـ، پیش از آن توانسته بود از تاریخ الصوفیه سُلَمی بهره گیرد. این معنی را اسنادی که خطیب برای<sup>۱۲</sup> ذکر نموده و آن را به وساطت اثر نسوی از سُلَمی گرفته به ثبوت می رساند.

منابعی که سُلَمی از آنها استفاده کرده کدام اند؟ به دست دادن فهرست دقیق آنها دشوار است. از زمان ظهور اثر ابن العربی (طبقات النساك، که به ترجمه جنید ختم می شود)<sup>۱۳</sup> و اثر سلامی<sup>۱۴</sup> تا وقتی که سُلَمی تألیف خود را آغاز نهاد، تواریخ تصوف روبه افزایش گذاشت. احتمال دارد که سُلَمی بویژه از تاریخ الصوفیه<sup>۱۵</sup> استاد خود، عبدالواحد سیرازی (وفات: حدود ۳۷۰ هـ)، که در طبقات الصوفیه از وی یاد می شود (نگاه کنید به متن چهارم از کتاب

۱۱. بکه سند، سلف الطنون، شماره ۵-۷۹۰؛ و نسخه خطی، مارس ۲۰۱۲، ۱۷۱۳، ۲۱۲، ۲۲۷ و جران.

۱۲. مکی، موت القلوب، ۱، ۱۶۲.

۱۳. جامی، نفعات، ص ۱۹۶. (مصحح مهدی توحیدی بور، حاب بهران، ص ۱۷۲)

۱۴. به نقل از اخبار الصالحین، نسخه فاهره، صوف، ۵۸.

حاضر<sup>۱۵</sup>، ذیل عنوان اخبار الحلاج § ۶، پانوشت ۲) استفاده کرده باشد.  
 § ۹ ظاهراً متفرع است<sup>۱۶</sup> از حکایات المشایخ جعفر بن نصیر خلدی (یا خالدی، متوفی ۳۴۸ هـ). این اثر مجموعه‌ای است از «حکایات» که به اندک مدتی شهرت یافت (نگاه کنید: شعراوی، طبقات I، ۱۰۵، سطر ۱۳، ترجمه حال مرتعش)، و هجویری (کشف المحجوب، ترجمه نیکلسن، صص ۱۸۹، ۲۰۵)<sup>۱۷</sup> و هروی (طبقات، در آغاز) از آن بهره گرفتند.  
 § ۲۴ متفرع است از استاد سلمی، ابوبکر محمد رازی بجلی<sup>۱۸</sup>.

§ ۱۴، همچنانکه کثرت تعداد تصحیحات<sup>۱۹</sup> ثابت می‌کند، متفرع است از یکی از آثار قاضی ابوبکر مصری (وفات: ۳۴۵ هـ)، به نقل فقیه معروف، ابوبکر شاشی (وفات: ۳۶۵ هـ).

§ ۲۳ را در کتاب اللمع ابونصر عبدالله بن علی سراج (وفات: ۳۷۷ هـ؛ طبع در دست تهیه نیکلسن - نگاه کنید: نسخه خطی لندن، or. ۷۷۱۰، ۱۶۴ b) می‌توان باز یافت.  
 ابوالقاسم رازی (وفات: ۳۷۸ هـ)<sup>۲۰</sup>، که در اسناد §§ ۱۱، ۹ از وی یاد شده، ظاهراً نویسنده‌ای معروف بوده است. و از قطعات نقاش، کهذهبی آنها را نقل کرده، چنین برمی‌آید که ابوزرعه طبری (وفات: پس از ۳۵۳ هـ) شاید شرحی درباره حلاج نوشته باشد که سلمی احتمالاً از آن بهره گرفته است.

همه مدارک یاد شده، بویژه §§ ۱، ۴، ۶، ۷، ۸، ...، ظاهراً سینه بسینه به سلمی رسیده است. این نکته باید خاطر نشان شود که سلمی، در § ۲۲، ظاهراً خواسته است روایتی تازه از یکی از شاهدان شکنجه حلاج را به دست دهد، چنین می‌نماید که هم در آن زمان، متون بسیاری در این

15. *Quatre textes inédits relatifs à la biographie d'Al Hosayn-ibn Mas'ûr Al Hallâj* par Louis Massignon, Librairie Paul Geuthner, Paris 1914.

۱۶. بسنجید با متن مصحح قشیری، تصحیح انصاری، IV، ۱۲۱.

۱۷. کشف المحجوب، مصحح ژوکوفسکی، ص ۵۶ سطر ۲۰ که عین عبارت در آن چنین است: «واندر حکایات عراقیان یافتیم کی دو درویش بودند...».

۱۸. جامی، نفعات، ص ۲۵۷.

۱۹. بسنجید با اخبار الحلاج، § ۲ در کتاب حاضر [چهار متن چاپ نشده در ترجمه حال حسین بن منصور الحلاج] و با ابن باکویه.

۲۰. کتاب اللمع فی التصوف، تألیف ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی، به تصحیح نیکلسون، لیدن ۱۹۱۴، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۲۱. جامی، نفعات، ص ۱۳۸.

باره وجود داشته است. (برای مشاهده اختلافها، با روایت ابن باکویه § ۱ مقایسه شود).  
 در پایان، فهرستی تطبیقی از روایات سلمی (سلمی)، اخبار الحلاج (اخبار) و ابن باکویه  
 (باکویه) عرضه می‌داریم:

[تاریخ بغداد*]	باکویه	اخبار	سلمی
۱۱۴	۳	۵۶	۱
۱۱۷	۸		۲
	۱۴		۴
۱۲۰	۹۰		۵
۱۲۱	۱۷		۹
۱۲۱	۴		۱۰
۱۲۹-۱۳۰	چاپ نشده	۲	۱۴
۱۳۱	۱	۲۶	۱۷
۱۳۲	۲	۴۳	۲۴

\* تاریخ بغداد، للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی المتوفی سنة ۴۶۳ هـ، الجزء الثامن، المكتبة  
 السلفية، المدينة المنورة، مجلد ۸، (ترجمه شماره ۴۲۳۲، الحسين بن منصور الحلاج).







حضر عندنا بالدينور رجل ومعه مخلاة فما كان يفارقها بالليل  
ولا بالنهار ففتشوا المخلاة فوجدوا فيها كتابا للحلاج عنوانه  
من الرحمن الرحيم الى فلان بن فلان فوجه الى بغداد قال فاحضر  
وعرض عليه فقال هذا خطي وانا كتبتة فقالوا كنت تدعى النبوة  
فصرت تدعى الربوبية فقال ما ادعى الربوبية ولكن هكذا عين  
الجمع عندنا هل الكاتب الا الله وانا واليد فيه آله فقيل هل معك  
اعد فقال نعم ابن عطاء وابو محمد الجريزي وابو بكر الشبلي وابو محمد  
الجريزي يسترو والشبلي يستتر فان كان فابن عطاء فاحضر  
الجريزي فسئل فقال هذا كما فريقتل ومن يقول هذا وسئل  
الشبلي فقال من يقول هذا يمنع ثم سئل ابن عطاء عن مقالة  
الحلاج فقال بمقالته فكان سبب قتله

١٤١

انبانا اسماعيل بن احمد الكيري انبانا ابو عبد الرحمن السلمي  
قال سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول كان الوزير حيث حضر  
الحسين بن منصور للقتل حامد بن العباس فامر ان يكتب اعتقاده  
فكتب اعتقاده فعرضه الوزير على الفقهاء ببغداد فانكروا ذلك  
فقيل للوزير ان ابا العباس بن عطاء يصوب قوله فامر ان يعرض  
ذلك على ابي العباس بن عطاء فعرض عليه فقال هذا اعتقاد صحيح  
وانا اعتقد هذا الاعتقاد ومن لا يعتقد هذا فهو بلا اعتقاد  
فامر الوزير باحضاره فاحضر وادخل عليه فجلس في صدر المجلس  
ففاظ الوزير ذلك ثم اخرج ذلك الخط فقال هذا خطك فقال

الوزير على ما ذكره في السجلات - والراجح ان الاعتقاد المذكور في الخبر المذكور هو الاعتقاد المذكور في الخبر المذكور -  
والاعتقاد المذكور في الخبر المذكور هو الاعتقاد المذكور في الخبر المذكور - والاعتقاد المذكور في الخبر المذكور هو الاعتقاد المذكور في الخبر المذكور -  
والاعتقاد المذكور في الخبر المذكور هو الاعتقاد المذكور في الخبر المذكور - والاعتقاد المذكور في الخبر المذكور هو الاعتقاد المذكور في الخبر المذكور -



نعم فقال تصوب مثل هذا الاعتقاد فقال مالك ولهذا عليك  
بما نصبت<sup>(١)</sup> له من اخذ اموال الناس وظلمهم وقتلهم مالك والكلام  
هو لآء السادة فقال الوزير فكيه فضرب فكاه فقال ابو العباس  
اللهم انك سلطت هذا على عقوبة لدخولى عليه فقال الوزير خفه  
يا غلام فترع خفه فقال دماغه فما زال يضرب رأسه حتى زال  
الدم من منخرية ثم قال الحبس فقبل ايها الوزير يتشوش العامة  
لذلك فحمل الى منزله فقال ابو العباس اللهم اقله اخبث قتله  
واقطع يديه ورجليه فمات ابو العباس بعد ذلك بسبعة ايام  
وقتل حامد بن العباس اقطع قتله واوحشها بعد ان قطعت يده  
ورجله واحرق داره وكانوا يقولون ادركته دعوة ابى العباس  
ابن عطاء

(١٣)

ابنا محمد بن علي بن ابى الفتح ابنا محمد بن الحسين النيسابورى  
قال سمعت ابا بكر بن غالب يقول سمعت بعض اصحابنا يقول لما  
ارادوا قتل الحسين بن منصور احضروا لذلك الفقهاء والعلماء  
واخرجوه وقدموه بحضرة السلطان فسألوه فقالوا مسئلة  
فقال هاتوا فقالوا له ما البرهان فقال البرهان شواهد يلبسها  
الحق اهل الاخلاص يجذب النفوس اليها جاذب القبول<sup>(٢)</sup> فقالوا  
باجمعهم هذا كلام اهل الزندقة واثاروا على السلطان يقتله  
قلت قد احال هذا الحكاى عن الفقهاء بان هذا كلام اهل الزندقة  
وهو رجل مجهول وقوله غير مقبول وانما اوجب الفقهاء قتله بامر آخر

(١) تدبى (الذهبي) فيما اختصره عن تاريخ السلمى بلا واسطة في ترجمته ابن عطاء - راجع تاريخ الاسلام سنة ٣١٩ هـ -  
(٢) اظنه "محمد بن محمد بن غالب" الذي روى عنه السلمى (راجع هنا "احمد الملاح" ص ١٠٠)  
(٣) ترجمه النعماني في الشطحات الفارسية "شواهد جنديست" له معنى "درويشي" اهل الاخلاص "درويشي"  
أرا حادى، فيقول "يدج آمد" - (٤) [حاشية المخطوط على تاريخ السلمى] -



انبأنا ابن الفصح انبأنا محمد بن الحسين قال سمعت ابا بكر الشاشي  
 يقول قال ابو الحديد يعني المصري لما كان الليلة التي قتل في صبيحتها  
 الحسين بن منصور قام من الليل فصلى ماشاء الله فلما كان آخر  
 الليل قام قائماً فتغشى بكسائه ومد يديه نحو القبلة فتكلم بكلام  
 جاز الحفظ وكان مما حفظت ان قال نحن شوهدك فلود لسنا  
 عزتك لتبدا ما شئت من شانك ومشيئتك وانت الذي في السماء  
 الله وفي الارض الله تجلي لما تشاء مثل تجليك في مشيئتك كاحسن  
 الصورة والصورة فيها الروح الناطقة بالعلم والبيان والقدرة  
 ثم اوعزت الى شاهدك الانى في ذاتك الهوى كيف انت اذا مثلت  
 بذاتي عند عقيب كراتي ودعوت الى ذاتي بذاتي وابدت حقائق  
 معلومي ومعجزاتي صاعداً في معارجي الى عرش ازلياتي  
 عند القول من برياتي اني اخصرت وقيلت وصلبت واحرقت  
 واحتملت ساقيات الذاريات ولججت في الجاريات وان ذرة من  
 ينجوج مكانها كقول مجلياتي لاعظم من الراسيات ثم انشأ يقول  
 انعي اليك نفوس اطاح شاهدها فيما وراء الحيت وفي شاهد القدم  
 انعي اليك قلوب اطال ما هطلت سحاب الوحي فيها البحر الحكم  
 انعي اليك لسان الحق منك ومن اودي وتذكاره في الوهم كالعدم  
 انعي اليك بيانا تستكين له اقوال كل فصيح مقول فهم  
 انعي اليك اشارات العقول معاً لم يبق منهن الا دارس العدم  
 انعي وحيك اخلاق الطائفة كانت مطاياهم من مكمد الكظم

۱۴ (۱) ابن الجواد « راجع للمنت كلفه » اسرار الخلاج « هانك » و ابن الكوفة هانك  
 ۱۵ (۲) كذا في الاصل - (۳) كذا في الاصل و « عطلت » - راجع كتاب الطوائف ص ۱۰۷  
 ۱۶ (۴) كذا في الاصل و الرجم

مضى الجميع فلاحين ولا اثر مضى عاد و فقدان الألى ارم  
 وخلفوا معشر ايجدون لبستم اعمى من البهيم بل اعمى من النعم

(١٥)

حدثني محمد بن علي الصوري قال سمعت ابراهيم بن جعفر بن ابي  
 الكرام البزاز بمصر يقول سمعت ابا محمد النياقوتى يقول رايت  
 الحلاج عند الجسر وهو على بقرة ووجهه الى عجزها فسمعتة يقول  
 ما انا بالحلاج القى على شبهه وغاب فبادنى الى الخشبة ليصلب  
 عليها سمعتة يقول يا معين انضنا عني عني عنى انضنا

(١٦)

ابن انا القاضي ابو علاء النواضى قال لما خرج الحسين بن منصور  
 الحلاج ليقتل انشد

طلبت المستقر بكل ارض فدائى بارض مستقر

اطعت مطامعى فاستغذتى ونوتى قنعت نكت حر

[ تليت من ارمات و... ]

(١٧)

ابن انا اسماعيل الحيرى ابن انا ابو عبد الرحمن نسلى قال سمعت محمد  
 ابن احمد بن الحسن الوراق يقول سمعت ابا اسحاق بن ابراهيم بن محمد  
 القلانسى الرازى يقول لما صلب الحسين بن منصور وقفت عليه  
 وهو مصلوب فقال الهى اصبحت فى دار نرغانب نظرى عجائب  
 الهى انك تتورد الى من يؤذيك فكيف لا تتورد الى من يؤذى مؤذ

(١٨)

وقال النسلى سمعت عبد الواحد بن علي يقول سمعت فارسا تبغدى

ابن انا اسماعيل الحيرى - (١٨) سمعت فارسا تبغدى  
 (١٩) سمعت فارسا تبغدى فقال النسلى قال سمعت ابا اسحاق بن ابراهيم بن محمد  
 القلانسى الرازى يقول لما صلب الحسين بن منصور وقفت عليه وهو مصلوب  
 فقال الهى اصبحت فى دار نرغانب نظرى عجائب الهى انك تتورد الى من يؤذيك  
 فكيف لا تتورد الى من يؤذى مؤذ

يقول لما حبس الحلاج قيد من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا<sup>(١)</sup>  
وكان يصلي مع ذلك في كل يوم وليلة الف ركعة<sup>(٢)</sup> قال وسمعت فارسا  
يقول قطعت اعضاؤه يوم قتل عضوا عضوا وما تغير لونه

(١٩)

وقال السلي سمعت ابا عبد الله الرازي يقول سمعت ابا بكر العطوفى<sup>(٣)</sup>  
يقول كنت اقرب الناس الى الحلاج فضرب كذا وكذا سوطا وقطعت  
يده ورجلاه فما نطق<sup>(٤)</sup>

(٢٠)

ابنا ابوالفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت الحسين بن احمد  
يعنى الرازي يقول سمعت ابا العباس بن عبد العزيز يقول كنت اقرب  
الناس من الحلاج حين ضرب وكان يقول مع كل سوط احد احد<sup>(٥)</sup>

(٢١)

حدثنا عبيد الله بن احمد بن عثمان الصيرفي قال قال لنا ابو عمرو بن  
حيوية لما اخرج حسين الحلاج ليقتل مضيت في جملة الناس ولم  
ازل اراحم حتى رايته فقال لاصحابه لا يهولنكم هذا فاني عاند اليكم  
بعد ثلاثين يوما ثم قتل<sup>(٦)</sup>

(٢٢)

ابنا محمد بن احمد بن عبد الله الاردستاني بمكة ابنا ابو عبد الرحمن  
محمد بن الحسين السلي بنيسابور<sup>(٧)</sup> قال سمعت ابا العباس الرزاز  
يقول كان اخي خادما للحسين بن منصور فسمعتة يقول لما كانت  
الليلة التي وعد من الغد قتله قلت له ياسيدى اوصنى فقال لي عليك

(١) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» (٢) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» (٣) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» (٤) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» (٥) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» (٦) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا» (٧) في «مناقب الفيلسوف المنصور» للبحراني (طبع ١٣٣٠ هـ ص ٢٢) «وكان حسين الحلاج قيد نفسه من كعبه الى ركبته بثلاثة عشر قيدا»

نفسك ان لم تُشغَلْهَا شَغَلَتْكَ قال فلما كان من الغد فاخرج للقتل  
قال حسب الواجد افراد الواحد له ثم خرج يتختر في قيده ويقول  
نديمي غير منسوب الى شئ من الحيف سقاني مثل ما يشرب فعل  
الضيف بالضيف فلما دارت الكاس دعا بالنطع والسيف كذا  
من يشرب الراح مع التين في الصيف ثم قال يستعجل بها الذين  
لا يؤمنون بها والذين امنوا مشفقون منها ويعلمون ان الحق ثم  
ما نطق بعد ذلك حتى فعل به ما فعل

(٢٣)

ابنا ابنا ابن الفتح ابنا محمد بن الحسين قال سمعت عبد الله بن علي  
يقول سمعت عيسى القصيار يقول آخر كلمة تكلم بها الحسين بن منصور  
عند قتله وصلبه ان قال حسب الواجد افراد الواحد له<sup>(٢)</sup> فما سمع  
بهذه الكلمة احد من المشايخ الأرق له واستحسن هذا الكلام منه<sup>(٣)</sup>

(٢٤)

ابنا اسماعيل الحيرى ابنا ابو عبد الرحمن السلي قال سمعت  
ابا بكر الجعفي يقول سمعت ابا الفاتك البغدادي وكان صاحب الحلاج  
قال رايت في النوم بعد ثلاث من قتل الحلاج كاني واقف بين يدي  
ربي تعالى فاقول يا رب ما فعل الحسين بن منصور فقال كاشفته  
بمعنى فدعى الخلق الى نفسه فانزلت به ما رايت<sup>(٤)</sup>

(١) سورة ٤ آية ١٧. (٢) وهو ابو نصر السراج في كتابه «اللمع» ص ١٠٠. (٣) وهو ابن رواحة الفشيري  
في رسالته ج ٢ ص ٥٠. (٤) وفي كتاب اللمع «حسب التوحيد افراد الواجد» ص ٥٠. (٥) ذكره  
ايضا صاحب النسخت بالهروف العمدانية Cambridge (T 5.10 Ka 1).  
(٦) راجع ابن بكوية ص ٢٠ و «اخبار الحلاج» ص ٤٢.



## مقدمه

علاقه روز افزون محققان به تصوف کلاسیک با آگاهی رو به تزاید ایشان نسبت به جایگاه مهم ابو عبدالرحمن سلمی (ف ۴۱۲ ق. / ۱۰۲۱ م) قرین شده است. مع هذا از میان آثار باقیمانده سلمی<sup>۱</sup> فقط تعدادی تاکنون به چاپ رسیده است، که از آن جمله است: رساله الملامتیه<sup>۲</sup>، کتاب الاربعین فی التصوف<sup>۳</sup>، کتاب الفتوة<sup>۴</sup>، طبقات الصوفیه<sup>۵</sup>، و آداب الصحبة و حسن العشرة<sup>۶</sup>. تفسیر سلمی به نام حقائق التفسیر برای درک تصوف اولیه بسیار مهم است، ولیکن هنوز این اثر به تمامی چاپ نشده است.<sup>۷</sup> دو اثر از آثار سلمی که در اینجا به چاپ رسیده است در خور توجه است، زیرا از جمله خصوصیات آنها این است که از همه آثار دیگر سلمی که قبلاً به طبع رسیده است ماهیتاً متفاوت است.

۱. رجوع کنید به فهرستی که ن. شریبه در مقدمه خود به طبقات الصوفیه (قاہرہ، ۱۹۵۳) ص ۳۱-۴۲ فراهم آورده است و به فهرست بروکلیمان، ج ۱، ص ۴-۶۷۱. به این فهرستها باید دو اثر دیگر را که فریتز مایر در *Oriens*، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۹۱ تا ۱۰۶ معرفی کرده است، به نامهای نسیم (کذا) الارواح و رساله فی کلام الشافعی فی التصوف، افزود.

۲. به تصحیح ابوالعلاء عقیفی: قاہرہ، ۱۹۴۵. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)

۳. حیدرآباد، ۱۳۶۹ ق. (این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.)

۴. به تصحیح ف. تشنر F. Taeschner، در

*Journal Orientalia J. pedersen Septagenario (Havniae 1953) pp. 340-51*

۵. به تصحیح ن. شریبه، قاہرہ، ۱۹۵۳، و تصحیح دیگری از آن توسط J. pedersen، لیسن.

۶. تصحیح م. جی. کیستر M.J. Kister، قدس، ۱۹۵۴. این اثر در همین مجموعه نیز به چاپ رسیده است.

۷. سخنان حسین منصور حلاج (ف ۳۰۹/۹۲۲) که در این تفسیر آمده است توسط لوئی ماسینیون

استخراج شده و در کتاب *Essai sur les origines du lexique technique de la mystique musulmane* (پاریس، ۱۹۵۴) ص ۳۵۹-۴۱۲ چاپ شده است. قسمتهای دیگری از این تفسیر را بل

نویا نیز چاپ کرده است. آثاری که P. Nwyia از این تفسیر چاپ کرده است عبارت است از تفسیر

منسوب به امام جعفر صادق (ع)، متوفی ۱۴۸/۷۶۵ (در *Mélanges de l'Université Saint-Joseph*)

شماره ۴۴ [۱۹۶۸]، ص ۷-۱۴۴) و تفسیر ابن عطا (در *Trios Oeuvres inédites de Mystique*

*musulmans*، بیروت، ۱۹۷۲، ص ۲۳ تا ۱۸۲). (آثار مذکور در همین مجموعه نیز چاپ شده است.)

## ۱. سُلمی در مقام نویسندگی

ابوعبدالرحمن محمد بن حسین بن محمد بن موسی سُلمی از دی نیشابوری به سال ۳۲۵ ق. / ۹۳۷ م. یا ۹۴۲/۳۳۰ در نیشابور زاده شد. اطلاعاتی که منابع موجود درباره حیات او در اختیار ما می‌گذارد ناچیز است.<sup>۸</sup> وی نزد جدّ مادری خود، اسماعیل بن جنید سُلمی (ف ۹۷۶/۳۶۶) که خود شاگرد ابوعثمان حیری (ف ۲۹۸/۹۱۰) و یکی از رهبران فرقه ملامتیه بود و در عین حال به عنوان محدث مشهور شد، تلمذ کرد. سلمی خرقه از دست ابوسهل صعلوکی (ف ۹۷۹/۳۶۹) که یکی از شاگردان اسماعیل بن جنید بود پوشید. صعلوکی به سُلمی اجازه داد تا به تعلیم مریدان بپردازد. سُلمی از دست ابوالقاسم نیشابوری (ف ۹۷۷/۳۶۷ یا ۹۷۹/۳۶۹) نیز خرقه پوشید.<sup>۹</sup> در عین حال او علاوه بر علم تصوف علوم دیگری را آموخت. نزد دو تن از محدثان بزرگ نسل خود به فراگرفتن علم حدیث پرداخت و خود یکی از محدثان شد. در سفرهای متعددی که در جستجوی احادیث کرد، زمانی در مرو و زمانی در عراق بسر برد و حتی تا حجاز هم رفت. چندین سفر به بغداد رفت و در آنجا احادیثی را که در خراسان رایج بود روایت کرد. آثار او، از جمله مجموعه احادیث او تحت عنوان حدیث- (یا جزء) السّلمی<sup>۱۰</sup>، بر تبحر او در این علم دلالت می‌کند. پاره‌ای از حوزه‌های اهل سنت مدّعی شده‌اند که سُلمی جاعل احادیث بود، اما ثابت شده است که این اتهام بی‌پایه است.<sup>۱۱</sup> سُلمی، نه فقط به علم حدیث، بلکه به علم کلام نیز علاقه داشت، و این مطلب را می‌توان از گزارشی استنباط کرد که بنا بر آن وقتی او به شیراز رفته بود مکرراً به دیدن قاضی ابوبکر باقلانی (ف ۴۰۳/۱۰۱۳) می‌شتافت و از همو بود که اصول کلام اشعری را آموخت.<sup>۱۲</sup> در فروع نیز سُلمی پیرو مکتب شافعی بود که در قرن چهارم هجری در نیشابور بسیاری از گروه‌های صوفیه با آن مرتبط بودند.<sup>۱۳</sup>

از میان شاگردان مشهور سُلمی می‌توان حکیم نیشابوری (ف ۴۰۵/۱۰۱۴) و ابوبکر

۸. از برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به مقدمه شریبه در چاپ طبقات الصوفیه، ص ۱۶ به بعد و به مقدمه عربی Kister در آداب الصحبة، ص ۳-۴.

۹. عبدالرحمن جامی. نفحات الانس (تهران ۱۳۳۶ ش)، ص ۳۱۱؛ Kister (کیستر)، همان اثر، ص ۴.

۱۰. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۷۴، شماره ۲۴.

۱۱. رجوع کنید به Kister، همان اثر، ص ۹-۶ (عربی).

۱۲. رجوع کنید به شرح احوال باقلانی به قلم قاضی عیاض که R. J. McCarthy آن را در تعلیقات خود به چاپ کتاب البیان باقلانی (بیروت ۱۹۵۸) ص ۱۳۳، نقل کرده است.

۱۳. بنگرید به مقاله فریتز مایر در *Oriens*، شماره ۲۰ (۱۹۶۷)، ص ۱۰۶.



بیہقی (ف ۴۵۸/۱۰۶۶) و ابوالقاسم قشیری (ف ۴۶۵/۱۰۷۳) را ذکر کرد. همین که قشیری در رسالہ خود بارها از استاد خود احوالی را نقل کرده است خود دلیل مہمی است بر اینکه سلمی در رشد و گسترش تصوف تأثیری مداوم داشته است.

به نظر می‌رسد کہ سلمی در ہمہ آثار خود دو منظور متمایز را در نظر داشته است: یکی دفاع از تصوف در برابر منتقدان متعدد آن، و دوم اشاعہ علم تصوف ہم در میان عامہ مردم و ہم در میان خود صوفیان. روش او این بود کہ عقاید خود را مستقیماً اظہار نکند، بلکہ در عوض نقش یک گردآورندہ محض را ایفا کند و بہ ضبط اقوال و آراء مشایخ پیشین (مشایخی کہ فقط دو سہ نسل قبل از عصر او بودند) پردازد. علت اینکه آثار سلمی از وسعت دید و تنوع مطلب برخوردار است یکی همین نقش او بہ عنوان یک گردآورندہ است و یکی سعی و تعمد او در اینکه چندین طبقہ و دستہ از مردم را مخاطب قرار دہد. این تنوع را می‌توان با اشارہ بہ دو اثر از آثار سلمی نمونہ وار نشان داد. یکی از آنها آداب الصحبہ است. این اثر اگرچہ در وهلہ نخست از برای اہل تصوف نوشته شدہ است، از برای عامہ خوانندگان نیز جاذبہ‌هایی دارد. نگاہی بہ محتوای کتاب این مطلب را بوضوح نشان می‌دہد. نویسندہ در این کتاب از استعمال مصطلحات صوفیہ خودداری کردہ و در عوض بہ شیوہ اہل ادب بہ نقل ابیات متعدد و کلمات قصار و حکم و همچنین آیات و احادیث مبادرت کردہ است، و اینہمہ از برای آن است کہ مدعای نویسندہ را مبنی بر اینکه روش زندگانی صوفیانہ بر اساس روش صحابہ نہادہ شدہ است ثابت نماید.<sup>۱۴</sup> کتاب دوم حقائق التفسیر است کہ ہم از حیث اسلوب و ہم از حیث محتوا ماہیتی بکلی متفاوت دارد. این کتاب گنجینہ ایست از تفکر قلبی صوفیان، ملہم از آیات خاص قرآنی، و نویسندہ آنرا عمدتاً از برای خواص اہل تصوف نوشته، ولی در عین حال فوائدی ہم متناسب با ذوق عامہ در بردارد.

بیشتر آثار سلمی را می‌توان در میان این دو قطب قرار داد. مثلاً کتاب الاربعین فی التصوف نمونہ خوبی است از آثاری کہ در آن مطالب صوفیانہ و احادیث با ہم جمع شدہ است. ماہنگی پدید آورده است. از حیث صورت، این اثر مطابق با شیوہ مرسومہ است در تالیف کہ بر اساس آن چہل حدیث در یک اثر جمع شدہ است. این احادیث کہ بعضاً در اکثر صحاح معتبر نقل شدہ است با ذکر کامل اسانید روایت شدہ است. در عین حال، ہر یک از این احادیث عنوانی دارد کہ مربوط بہ یکی از آداب صوفیہ است؛ بنابراین ہر یک از این آداب با گفتار و رفتار پیغمبر تطبیق دادہ شدہ و بدین نحو مہر مشروعیت و سنت بر آن زدہ شدہ است.

۱۴. بنگرید بہ اثر سابق الذکر کیستر (Kister)، ص ۵-۶ (انگلیسی).



یکی از آثاری که جنبه صوفیانه آن نمایانتر است درجات المعاملات است. سلمی در این اثر ۳۴ اصطلاح را که در مجامع اهل تصوف رایج بوده است شرح می دهد. البته شیوه نویسنده در شرح این اصطلاحات در مقایسه با رساله قشیری نامنظم تر است. مثلاً میان مقامات و احوال فرق مشخصی نهاده نشده است. مع هذا، اصطلاحات به ترتیب منطقی ذکر و شرح شده است. از «توبه» آغاز می شود و به «الجمع والتفرقه» که آخرین درجه قرب به خداست ختم می شود. در مورد هر لفظی يك یا چند تعریف ارائه شده و، در ضمن، احادیث یا اقوالی از بزرگان صوفیه در توضیح آن نقل شده است. درجات المعاملات بیشتر از برای مریدان نوشته شده است؛ همچنین مناہج العارفین، که در آن نویسنده مقاماتی را که سالک باید از آنها عبور کند، يك به يك شرح داده است.<sup>۱۵</sup>

آثار مذکور نماینده خصوصیات اصلی در آثار سلمی بطور کلی است و لذا خود زمینه مفیدی است از برای ملاحظه دو اثر دیگر این نویسنده که یکی جوامع آداب الصوفیه است و دیگر عیوب النفس و مداواتها. درک کامل ارزش آثار سلمی و دستاوردهای ادبی آنها موقوف است به مطالعه تفصیلی همه این آثار من حیث المجموع.

## ۲. جوامع آداب الصوفیه

تألیف رساله‌هایی که در شرح عادات و رسوم و دستورالعملهای خاص صوفیه نوشته شده (و همه تحت عنوان «ادب» یا «آداب» بوده)<sup>۱۶</sup> است مدتها پیش از زمان سلمی آغاز شده است. آنچه از این میان به جامانده است آداب النفوس محاسبی (ف ۲۴۳/۸۵۷)<sup>۱۷</sup> و آداب المفتقر- الی الله جنید (ف ۲۹۸/۹۱۰)<sup>۱۸</sup> و آداب النفس حکیم الترمذی (متوفی بعد از ۳۱۸/۹۳۰)<sup>۱۹</sup> و آداب الفقیر ابو عبدالله رودباری (ف ۳۶۹/۹۷۹)<sup>۲۰</sup> است. سلمی خود چند اثر در این مقوله تألیف کرد، مانند آداب الصحبة که قبلاً ذکر شد، و آداب التعازی<sup>۲۱</sup> و آداب الفقر و شرائطه<sup>۲۲</sup>.

۱۵. این مقامات در ابتدای مناہج حنین خلاصه شده است: «التصوف له بداية ونهاية ومقامات». (نسخه خطی برلین، شماره ۲۸۲۱، ص ۲۲ الف)

۱۶. رنک، Meier, "Ein Knigge für Sufis", RS032 (1957), pp. 487 ff.

۱۷. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۴۱، شماره ۵.

۱۸. همان، ج ۱، ص ۶۴۹، شماره ۱۳.

۱۹. احتمال می رود که این اثر مفقود شده باشد. رجوع کنید به سربیه، همان اثر، ص ۳۲، شماره ۲.

۲۰. بروکلیمان، ج ۱، ص ۶۷۳، شماره ۹.

اما جوامع آداب الصوفیه (که مجموعه ایست از قواعد سلوک) ظاهراً نخستین رساله مفردی است که تا آن زمان تماماً در شرح بسیاری از آداب پراکنده نوشته شده است.<sup>۲۳</sup>

انگیزه سلمی در تألیف جوامع باید همان انگیزه‌هایی بوده باشد که همواره او را به تألیف وامی داشته است. از سویی جامعه صوفیه در عصر او در جهت وحدت و انسجام حرکت می‌کرد و همین امر خود اقتضا می‌کرد که آداب و دستورات عملی تصوف به صورت روشن و دقیق تعریف و تبیین شود. از سوی دیگر، مذهب رسمی که مذهب اهل سنت بود روش زندگی صوفیانه را مورد حمله قرار می‌داد و صوفیه نیز ناگزیر بودند از خود دفاع کنند. به همین دلیل است که سلمی تأکید می‌کند که منظور او از نوشتن این رساله این بوده است که حقیقت را به منکران صوفیه، که بدون اینکه برستی ایشان را بشناسند از سیره و آداب ایشان انتقاد می‌کنند، تفهیم کند (۲).<sup>۲۴</sup> این آداب، از نظر سلمی، نه تنها با موضع اهل سنت مطابقت دارد، بلکه خود مستقیماً بر سیره شخص پیغمبر (ص) مبتنی است.<sup>۲۵</sup> قسمت اعظم مقدمه جوامع (۱ تا ۷) صرف اثبات همین دعوی شده است. دلیل عمده‌ای را که سلمی در این قسمت اقامه کرده است می‌توان بدین صورت خلاصه کرد: خدای تعالی انسان را به زینت ادب مزین کرد تا بدین وسیله او را به خود هدایت نماید.<sup>۲۶</sup> کمال زینت ادب را پیغمبر اکرم (ص) که همه فرمانهای خدا را در قرآن مو به مو اجرا می‌کرد کسب نمود<sup>۲۷</sup> (وأجلّ زینة فی آداب الخلق الذی زین الله

۲۳. این ندیم از رساله‌ای یاد کرده است به نام الجامع الصغیر فی الآداب تألیف علی بن محمد المصری (ف) ۳۳۸/۵۰-۹۴۹) (فهرست، چاپ فلوگل، ۲، لایبزیگ، ۱۸۷۲، ص ۱۸۵): ولی این اثر مفقود شده است و لذا در باب ماهیت آن نمی‌توان حکمی کرد (رک: ۱-۴۹۰، Meier, op.cit.).

۲۴. ارقامی که با حروف سیاه مشخص شده راجع است به بخشهای مربوط در متن.

۲۵. ولی باز هم این مانع نشد که ابن جوزی دست از انتقاد خود از سلمی بردارد. وی سلمی را متهم کرده است که آداب خاصی را متعلق به صوفیه اشاعه می‌داد که مغایر آداب مقبول سایر امت مسلمان بود.

تلبیس ابلیس (قاهره، ۱۹۲۸)، ص ۱۶۴.

۲۶. این عقیده مبتنی بر حدیثی است که نزد فرقه‌های صوفیه مشهور شده است: «ان الله زین فی حسن ادبی (یا تأدیبی) (جوامع ۷، و مراجع یاد شده در آنجا). بروفسور کیستر (در مسأله به سن) متذکر شده است که این حدیث (به صورتی دیگر) در کتاب الفاضل محمد بن یزید المبرّد (قاهره، ۱۳۷۵، ص ۱۴) نقل شده است. این نشان می‌دهد که حتی بیش از یک قرن پیش از سلمی این حدیث رایج بوده است. بعداً همین حدیث را برای اثبات برتری حضرت محمد (ص) نسبت به سایر انبیا نقل کردند. رک: کتاب اللمع، ابونصر سراج، به تصحیح نیکلسن (لیدن ۱۹۱۴) ص ۱۴۲.

۲۷. بنگرید: التستری، تفسیر (قاهره ۱۳۲۹)، ص ۱۰۷، به نقل از یادداشت کیستر در آداب الصحبة، ص

به نبیّه)؛ و سپس پیغمبر (ص) ادب خود را به صحابه منتقل کرد (۵) و رفتار و سلوک صحابه نیز سر مشقی شد که همه مسلمانان می بایست از آن پیروی کنند. صوفیه نیز وفاداران از ادب پیغمبر (ص) و صحابه او تبعیت می کنند؛ در واقع رابطه میان مرید و شیخ همانند رابطه ایست که صحابه با پیغمبر (ص) داشتند.<sup>۲۸</sup>

سلمی برای نشان دادن اهمیت ادب به صوفیه سخنان پاره ای از مشایخ متقدم را نقل می کند. از نظر این مشایخ کسب ادب براتب مهمتر و پسندیده تر از تحصیل علم<sup>۲۹</sup> و ریاضت کشیدنهای ممتد است<sup>۳۰</sup>؛ و می گوید که هر نوع بی ادبی به نقصان در ایمان می انجامد<sup>۳۱</sup>.

متن جوامع (ذی المقدمه) مشتمل بر ۱۶۳ فصل کوتاه است که هر يك با عبارت «و من ادابهم» آغاز می شود. معمولاً در هر فصل آیه یا آیه هائی از قرآن، حدیث، و سخنان مشایخ صوفیه نقل شده تا ادب مورد نظر را توجیه و تبیین کند. در جوامع، جمعاً ۲۶ آیه از قرآن، ۱۹ حدیث، بیش از ۲۵۰ جمله از سخنان صوفیه، و در چهار مورد ابیاتی نقل شده است. طول فصول متفاوت است. در ترتیب، مطالب نیز از نظم خاصی پیروی نشده<sup>۳۲</sup>، مگر در چند مورد که مؤلف يك موضوع را در چند فصول متوالی مورد بحث قرار داده (مثلاً فصول ۳-۵۲، ۹-۴۷، ۸-۱۰۶) یا کلمات منقول از يك شخص را با هم جمع کرده، مانند کلمات سری السقطی (۸۸-۹۹)، بسر الحافی (۶-۱۳۲) و حلاج (۶-۱۵۵ و ۷-۸۳)<sup>۳۳</sup>.

۲۸. بنگرید به جوامع، ۱۱۰ (در ضمن سخن ابو عمر الدمشقی). و نیز رجوع کنید به عوارف المعارف عمر بن محمد سهروردی (قاهره، ۱۳۲۶، در حاشیه احیاء علوم الدین)، باب ۴، ص ۳-۶۲، با اشاره به آیه ۲/۴۹.  
۲۹. بنگرید به جوامع، ۷ (در ضمن سخن سربك بن عبدالله النخعی). نظیر این معنی به عبدالله بن عبدالرحمن بن مبارك (ف ۱۸۱/۷۹۷) نسبت داده شده است: «نحن الى القليل من الادب احوج منا الى كثير من العلم» (اللمع، همانجا؛ رساله قسیریه، قاهره، ۱۹۴۸، ص ۱۲۴: عوارف المعارف سهروردی، باب ۳، ص ۱۰۱).

۳۰. «الادب في العباد احسن و اسرف من طول الظماء في الهواجر و دوام السهر في الليالي» (جوامع، ۷ در سخن ابو عبیدالنسوی).

۳۱. بنگرید به جوامع، ۷ (در سخن نستری). مقایسه کنید با سخن الجلاحلی البصری: «فمن لا ادب له لا سربعه له و لا ايمان و لا توحيد» (اللمع، ص ۱۲۳، قسیری ۱۲۸، عوارف، باب ۳، ص ۸۸).

۳۲. از من رو حای عجب نیست نه می بینیم که ترتیب فصول در نسخه های خطی متفاوت است.

۳۳. جمله ای که در ۸۸ نقل شده است مسنوب است به ابو منصور (نه به حسین بن منصور که نام حلاج است). اما ماسیون (در *Isyati*، ص ۴۲۸) گمان کرده است که «ابو» در اینجا تحریف «ابن» است و لذا این سخن را حلاج ندانسته است.

سخنان صوفیه که بخش اعظم جوامع را تشکیل می دهد مبین آراء و نظریات پنج طبقه<sup>۳۴</sup> از متفکران صوفیه است. موضوعات مطرح شده دایره وسیعی را در بر می گیرد و خود خصوصیت اشتغالات فکری اهل تصوف را نشان می دهد. سلمی در اینجا بیان می کند که رابطه و نسبت میان شیخ و مرید (۲۳، ۲۴، ۱۲۳، ۱۳۱) و میان اخوان (مثلاً در ۲۹، ۳۱، ۳۷، ۴۱، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲) چگونه باید باشد. صوفیه مدام با شهوات و اغراض و لذایذ نفسانی مبارزه می کنند (۱۲، ۶۳، ۷۷)، و مثلاً شهوت طعام (۸، ۲۷، ۴۲) یا شهوت خواب (۲۷، ۶۷، ۱۶۴) را سرکوب می کنند. از دنیا و اهل آن و حظوظ دنیوی دوری می جویند (۸۰). از عیوب نفس خود بشدت انتقاد می کنند (۱۱، ۱۶، ۸۸) و این از برای آن است که بتوانند نفاق و کبر و عجب را از خود دور کنند (۷۰، ۹۶، ۹۸). همواره نسبت به نزدیکی اجل و کوتاهی امل آگاهی دارند (۹) و به اهمیت وقت واقفند و سعی در حفظ آن می کنند، چه وقت چیزی است که چون از دست رفت دیگر باز نمی گردد و عزیزترین چیزهاست و باید صرف عزیزترین کارها یعنی عبادت شود (۲۵، ۳۴، ۴۰، ۷۸، ۹۱، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۷۰). صوفیان سعی می کنند که با خود و با دیگران صداقت داشته باشند و هر نوع دعوی را ترك گویند، و در مجلس سماع تظاهر به وجد (تواجد) نکنند (۱۲۵)<sup>۳۵</sup> و راهی که نرفته و حالی که نیافته اند به دروغ بر خود نبینند (۱۱۷)<sup>۳۶</sup>. می کوشند تا ادب ظاهر را که حفظ جوارح از گناه است و ادب باطن یا ادب سر را

۳۴. مطابق همان طبقه بندی که سلمی خود در طبقات الصوفیه کرده است.

۳۵. به نظر می رسد که سلمی با مسأله سماع بر خورد ملائمی را پیس کشیده است. در کتاب الاربعین فی التصوف (احادیث ۳۹ و ۴۰) او چیزی درباره حرام بودن آن نمی گوید. اما در درجات المعاملات (نسخه خطی برلین، شماره ۳۴۵۳، برگ ۷۷ الف) قول دوتن از مستایخ را یکی در تحریم سماع از برای مریدان و دیگری در جواز آن «علی حدّ والتقیید» نقل می کند. بی آنکه خود اظهار نظری بکند.

۳۶. این وضع را که «ترك دعاوی» می خوانند سلمی در رساله ملامتیه به ملامتیان نسبت می دهد در رساله صوفیان را می گوید که احوال خود را آشکار می کنند (بنگرید به مقدمه عقیقی، ص ۱۹، و در کتاب ملامتیه گفته هارتمن (R. Hartmann). در «رساله الملامتیه سلمی» Der Islam، شماره ۱۹۱۷، ص ۱۵۹-۶۰). این تناقض آشکار در سخن سلمی در رساله ملامتیه و جوامع از پیشین می شود که سلمی لفظ «صوفی» را در یک کتاب به یک معنی و در کتاب دیگر به معنای دیگر استعمال کرده است. در جوامع صوفی کسی است که همه مقامات ارادت را با موفقیت پشت سر گذاشته و همه آداب را به جامی آورد؛ چنین شخصی به آخرین مرحله سلوک رسیده است. اما در رساله ملامتیه «صوفی» کسی است که یک پله پائین تر از آخرین مرتبه است. آخرین مرتبه مقام ملامتی است. پس لفظ «صوفی» در جوامع مترادف لفظ «لامتی» در رساله ملامتیه است. (بنگرید: کتاب ملامتیه، ص ۷-۸۶). لذا جای تعجب نیست اگر

که طهارت قلب از عیوب است حفظ کنند (۳۰). توکل بر خدا دارند و لذا بی توشه به سفر می روند (۴۸) و از هیچ پیشامدی نمی هراسند (۱۷) و در هنگام بیماری به طبیب روی نمی آورند (۷۳). تدبیر و اختیار را کنار می گذارند (۳۶، ۴۰، ۷۴، ۸۶) و در طلب رزق سعی نمی کنند (۸۶) و بالاخره، در محضر خدا می کوشند تا کمال ادب و احترام را به جا آورند (۱۹). طریقی که به عبودیت محض می انجامد (۲۶، ۲۹).

از این بررسی اجمالی معلوم می شود که آدابی که در جوامع شرح داده شده است بر سه قسم کلی است که گاهی نیز با هم تداخل دارند. این سه قسم عبارتند از: آدابی که مربوط به صوفی است در برابر خدا، آدابی که او نسبت به خود باید رعایت کند، و آدابی که در معاشرت با هم-مسلمانان خود باید رعایت کند. در مورد جهان خارج بندرت سخنی گفته شده است. این درست به خلاف کاری است که سلمی در آداب الصحبة کرده است. در آنجا از آداب معاشرت صوفی با پدر و مادر و فرزندان<sup>۲۲</sup>، و غلامان<sup>۲۳</sup>، و سلاطین<sup>۲۴</sup>، و غیره نیز سخن به میان آمده است. این جنبه جوامع، یعنی ملاحظه آدابی که مربوط به داخل فرقه است، و صوفیه در تمایل خود به استناد به احادیث انرا مورد تأکید قرار داده اند، خود نشان می دهد که این امر اولاً و عمده‌تر از برای مریدان نوشته شده است. در واقع، فصل آخر کتاب که در آن نظر اصلی مؤلف خلاصه شده است، خصوصاً به مریدان مبتدی خطاب شده است (۱۷۰). به مرید گفته شده

می پسند که آدابی که در جوامع از برای صوفی شرح داده شده با اصول ملامتیان در رساله ملامتیه سیاهت  
بدان کرده است.

۳۷. رجوع شده به

B. Remert. *Die Lehre Vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin, 1968), pp. 197ff.

۳۸. همان، ص ۱۶۲ به بعد.

۳۹. همان، ص ۲۰۷ به بعد.

۴۰. همان، «تدبیر»، لفظ «تدبیر».

۴۱. در باره کوشش سستری برای اسی دادن این کار با مذهب رسمی، رجوع کنید به همان امر ص ۲۴۷-۹.

جوامع کدائی نکوهش شده است (۵۱، ۵۳، ۱۴۴، ۱۵۴) بخصوص به صورت حرفه‌ای. فرائد نسخه بدل

ص ۱۵۴. در برای «احسن الحرف» «احسن الحرف» است و این ارزشی است که در ملامتیه در نظر گرفته

شده است. در حالی که در جوامع بطور کلی این ارزش به کدائی داده نشده است.

۴۲. آداب الصحبة، ص ۶۲، ۸۱، ۸۲.

۴۳. همان، ص ۵۲.

۴۴. همان، ص ۸۴.

است که باید آداب را از مرشد و راهبر (امام، ولی، عالم ناصح) که خود عالم و راه رفته است فراگیرد، کسی که می‌تواند او را به راه صحیح هدایت کند، و از آفات طریق با خبر نماید، و خطارا از صواب برای او مشخص و متمایز نماید. و اگر عالم ناصح و ولی نبود، سالک باید کلاً به پروردگار خود رجوع کند و هدایت را مستقیماً از او طلب کند.

### ۳. عیوب النفس و مداواتها

واژه نفس که معمولاً به معنای جان یا تمامی شخصیت انسان به کار می‌رود، غالباً در تصوف و کتابهای اخلاق منحصرأً به معنای «نفس اماره» که محل همه صفات نکوهیده است استعمال می‌شود.<sup>۴۵</sup> نفس بدین معنی مطابق است با «نفس شهوانی»<sup>۴۶</sup> در فلسفه افلاطون که جزء قوی و بالقوه ویرانگر وجود انسان است و اگر مهار نشود قادر است بر کل وجود آدمی مستولی گردد.<sup>۴۷</sup>

آراء صوفیان نخستین درباره نفس که ابتدا به صورت جملات کوتاه بیان شده است بعدها در رساله‌های خاصی درج گردید، مانند رساله دواء النشوس به قلم ابو عبد الله احمد بن عاصم الانطاکی (ف ۲۲۰/۸۳۵)<sup>۴۸</sup>، یا آثار سابق الذکر محاسبی و حکیم ترمذی<sup>۴۹</sup>. پس هنگامی که

۴۵. بنگرید به مقاله «نفس» در دائرة المعارف کوچک اسلام (به قلم E. E. Calverley) که در آن معانی مختلف نفس مورد بحث قرار گرفته است.

۴۶. افلاطون نفس را به سه جزء تقسیم کرده است، و معتقد است که هماهنگی میان اجزاء زمانی حاصل می‌شود که جزء عقلانی بر دو جزء دیگر که عبارتند از جزء ارادی و جزء شهوانی غالب گردد. رنک: جمهوریت ۴۴۴، ۴ ب، فدروس ۲۵۲ ب تا ۲۵۴ ب؛ و مقایسه کنید با تیمانوس ۲۹ د تا ۷۲ ب. (در فارسی، رجوع کنید به تاریخ فلسفه، کاپلستن، ترجمه مجتبیوی، جلد اول، قسمت اول، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۸۵-۷. مترجم.)

۴۷. این نظریه بوضوح در تهذیب الاخلاق یحیی بن عدی (که گاهی به جا حظ و گاهی به محیی الشیخ معروف است) هم نسبت داده شده) بیان گردیده است. «أما النفس السهوانیه فهی للانسان و السهوانیه هی النفس القویة جدا متی لم یفهرها الانسان و یؤدبها ملکته و السهوانیه غلبه» (به تصحیح محیی الدین کردعلی، دمشق ۱۹۲۴، ص ۲-۱۱). و نیز رجوع کنید به ماوردی، ادب الدین والدنیا (فهره ۱۳۲۰)، ص ۲۰۷: نفس باید ادب شود، «زیرا نفس انسان را به سوی سهو می‌راند و از رسد باز می‌دارد». مقایسه کنید با اظهار نظر ابن حزم که می‌گوید: «خوسا به حال کسی که عیوب نفس خود را بهر از دیگران می‌داند». (کتاب الاخلاق والسير، به تصحیح N. Tomiche، بیروت ۱۹۶۱، ص ۲۵).

۴۸. رنک: مارگارت اسمیت، *An early Mystic of Baghdad* (لندن ۱۹۳۵)، ص ۷۷-۸. بروکلمان (در G. IS, I, p. 638) نام اثر منسوب به انطاکی را چنین ذکر کرده است: دواء داء الفلوب و معرفة هم النفس



سلمی دست به نوشتن عیوب النفس و مداواتها زد، وی می توانست از يك سنت جاافتاده بهره برداری کند.

سلمی لفظ «نفس» را به دو معنی استعمال می کند. در غالب اوقات به معنای کل شخصیت آدمی است. مثلاً در مقدمه (۳-۱) بحثی مفصل بر اساس آیات قرآن درباره اقسام سه گانه نفس پیش کشیده است: نفس اماره بالسوء<sup>۵۰</sup>، و نفس لوآمه که مدام خود را در هر عملی که مرتکب می شود ملامت می کند، و نفس مطمئنه که یقین پیدا کرده است به اینکه خدای تعالی پروردگار اوست و لذا بر او امر او صابر گشته و مزاحمتی ایجاد نمی کند.<sup>۵۱</sup> سلمی در بحث خود درباره اقسام نفس خود را در زمره کسانی قرار می دهد که می گویند این الفاظ قرآنی به اجزاء مختلف نفس اشاره می کنند نه به سه قسم جداگانه نفس.<sup>۵۲</sup> علاوه بر این، وی غالباً در يك جمله به جای ضمیر مؤنث غایب (که ضمیر نفس است) ضمیر مذکر غایب (یا مخاطب) (که به انسان اشاره می کند) قرار می دهد (و همین رویش است که باعث اختلافات متعدد در نسخه بدلها شده است). در این موارد معنای نفس چیزی جز «سخن» انسان نیست.<sup>۵۳</sup> تا گاهی هم نفس به معنای خاص صوفیانه به کار رفته است. مثلاً در انتهای مقدمه.

و در بیان بر و تصور نفس اس

(Die Gedankenwelt des Harith al-Muhāsibī, Bonn 1961, pp. 16-8)

سخن داده است که اتفاقاً فقط ناقل این امر بوده، و نویسنده اصلی محاسبی بوده است.

۵۰. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۱۶.

۵۱. «لاماره بالسوء» در چند جای عیوب النفس (۲۹۱، ۳۷، ۷۳) ذکر شده است.

۵۲. این موضوع در محاسبی (کتاب سابق الذکر مارثاوت الحسب، ص ۹۰ تا ۹۲) و حکم ترمذی

السنن الترمذی، به تصحیح نفولاهیر، قاهره ۱۹۵۸، ص ۸۲-۸۰ به سیوه ای مشابه شرح داده اند و سپس

عراقی در کتاب اول حناء، بخش سیوه، ذیل عنوان «عجائب التلب» به تفصیل شرح داده است. ترمذی به

نفس چهارمین صفت ناقل شده و اثر نفس ملهمه نامیده است. این نفس میان نفس اماره و نفس لوآمه جای

دارد (السنن الترمذی، ص ۱۸۱). بگردید به اثر سابق الذکر Remert، ص ۸۲.

۵۳. در این باره رجوع کنید به کتاب الروح، تألیف ابن قیّم الجوزیه (حیدرآباد، ۱۳۵۷)، ص ۲۱۶، ۲۶۷ به

بعد، ۳۱۶، به مثاله:

D.B. Macdonald, "The development of the idea of spirit in Islam," *Acta Orientalia* 9(1930-1) [pp. 307-51], p. 322.

۵۴. مثلاً: «ومن عیوبها أن تطیع» (نسخه بدل: تطیع) (۸): «ومن عیوبها أنها تستخیر... و مداواتها أن یعلم الله

علم» (نسخه بدل: علم یا ذک معلم) (۲۳۱): «ومن عیوبها أن یفری» (نسخه بدل: تفری) (۴۸): «ومن عیوبها

تطیبها» (نسخه بدل: لا یطیبها) (نسخه بدل: یطیبها) (۴۹).

هنگامی که سلمی تلویحاً به این حدیث مشهور اشاره کرده که «رجعت من جهاد الاصحرا فی جهاد الاکبر» و می گوید مراد مجاهده نفس است.<sup>۵۲</sup> اما در فائمه کتاب، هنگامی که سلمی سؤال خطابی ذیل را مطرح می کند: «چگونه می توان عیبهای چیزی را که براسر سبب است احصا کرد؟» (۷۳) مرادش از نفس، نفس اماره است.

اگرچه سلمی احتمالاً می دانسته است که از نفس در معنای مختلف اراده می شود، در عمل این اختلاف و تمایز را زیاد مهم تلقی نمی کرده است؛ چه از نظر او بشر انجنان بر شخصیت انسان غلبه دارد که دیگر نمی توان درست میان کل شخصیت انسان (نفس به معنی متداول لفظ) و نفس اماره (نفس به معنی صوفیانه) فرقی گذاشت. تقریباً با اطمینان خاطر می توان گفت که همین نظر در این حدیث منعکس شده است که می فرماید: «البلاء والهمی والشهوة معجونة بطینة بنی آدم» (۳).<sup>۵۵</sup>

گاهی در عیوب النفس، قلب که سرچشمه بصیرت است<sup>۵۶</sup> خمر نفس معرفی شده است: «چون نفس سیر شود قوی گردد، و چون قوی شود حفظ خود را از آن برگیرد، و چون حفظ خود از آن برگیرد بر قلب چیره گردد»، و بالعکس: «چون نفس گرسنگی کند... ضعیف گردد، و چون نفس ضعیف شود، قاب بر آن چیره گردد، پس... نور او را در به راه خدا خدا کند» (۱۹). قلبی که با اخلاص (۱۲، ۳۲، ۴۲) و حزمین (۶۷) باشد موجب رستگاری شود، و قلبی که قساوت داشته باشد (۳۴) یا بر اثر گناه مهتر شده باشد (۱۱۷) موجب دوری انسان از خدا می شود.

سلمی در مقدمه خود (۱) عیوب نفس را بیماریهایی خوانده است که تشخیص آنها را فقط کسانی می توانند بدهند که همواره به مطالعه علائم آن می پردازند و نه مان آنها را فقط کسانی می توانند بکنند که مدام در طلب درمان آنها هستند. عیبهایی که در عیوب النفس ذکر شده است هم شامل معاصی است و هم شامل اخلاق سوء. هجویری می نویسد: «... و این اوصاف ظاهر بود و این اخلاق از اوصاف باطن».<sup>۵۷</sup> تفسیری با استناد به این اوصاف و نظریه مشابهی را بیان می کند وقتی میان معصیت و مخالفت که نتیجه آن است تفاوت

۵۲. درباره این جهاد معنوی که غالباً جهاد اکبر نامیده شده است رجوع کنید به مقاله «جهاد» در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم، به قلم Ivan J. van der Meer در اثر سابق اندکوز Renet، ص ۸۲-۸۳).

۵۵. کتاب الروح، ابن قیم الجوزیه، ص ۲۶۶ (و مقاله ساندونالد، ص ۳۲۴).

۵۶. بنگرید به مقاله «قلب» (به قلم لوتی کارده) در دائرة المعارف اسلام (تحریر دوم).

۵۷. هجویری، کشف المحجوب، به تصحیح رد کوفسکی (البنیاد ۱۹۲۶)، ص ۲۴۶.



سو، و «خویهای دنی که اندر نفس خویش نکوهیده است» از سوی دیگر فرق می‌نهد.<sup>۵۸</sup> چه بسا سلمی خود با این تفاوتها آشنائی داشته، اما مطمئن نیستیم که او در تنظیم مطالب خود از آنها استفاده کرده باشد. درست است که بسیاری از عیوبی که در فصول اولیه کتاب ذکر شده است متعلق به دسته اول یعنی معاصی است و اخلاق پست و نکوهیده عمده در اواخر کتاب ظاهر می‌شود، اما گاهی هم این ترتیب معکوس می‌شود.

بدنه اصلی کتاب (۴ تا ۷۲) را فهرست عیوب نفس و مداوای آنها تشکیل می‌دهد. هر بخش با عبارت «ومن عیوبها» آغاز و با عبارت «ومداواتها» دنبال می‌شود.<sup>۵۹</sup> بعضیها عیوبی دارند که گفته شده است ناشی از عدم اخلاص و ایمان به خداست. بر خدا توکل ندارند (۶)، در ادای وظایف دینی کوتاهی می‌کنند (۴۷، ۷) یا اگر هم کاملاً ادا کنند از روی غفلت ادا می‌کنند (۳۶، ۶۱) زیرا گمان می‌کنند که زندگی درازی در پیش دارند (تطویل الامل) (۲۴، ۵۳) و خدا روز حساب را معلوم نیست تا کی به تأخیر خواهد انداخت (۴۳)؛ به عبارت دیگر، این عده سخت پایند طاعت اند اما اخلاص در قلب ایشان نیست (۸، ۹، ۱۶، ۱۸، ۴۲، ۴۸). تعجب هم عیب بزرگ دیگری است. کسانی که مبتلا به آن باشند سخت خودبین و از خود راضی اند. عیب کوچک دیگران را می‌بینند، اما عیب بزرگ خود را نه (۱۳، ۲۰، ۳۵، ۴۴، ۴۶، ۶۶). خودبینی اینسان موجب می‌شود که از عیوبها و خطاهای خود چشم‌پوشی کنند (۷۰) و گمان کنند که از مکر شیطان در امان اند (۴۱) و هیچ تلاشی از برای اصلاح خود نکنند (۴۵). شهوات دنیوی خطر دیگری است که مدام انسان را تهدید می‌کند (۱۰، ۱۱، ۴۹). شهوات باعث خواطر ردیه (افکار بد) (۱۲) هوای نفس (۳۷، ۴۰) شکمبارگی (۱۹) طمع و حرص به مال دنیا (۲۷، ۲۸، ۵۵، ۵۹) بخل (۵۲) غضب (۵۰) کذب (۵۱) و حسد (۵۶) می‌گردد و انسان را به خودنمایی می‌کشاند و کاری می‌کند که انسان مدایح باطل و دروغ دیگران را نسبت به خود باور کند (۵۴). همین شهوات دنیوی است که باعث می‌شود که انسان همشینی با اغنیا (۷۲) و مخالفان و اعراض کنندگان از حق (۶۰) را دوست بدارد و به فقر تظاهر کند (۶۵) و به مردم وانمود کند که در توکل به سر می‌برد (۶۲). احساس سرور و راحت در دنیا مبتنی است بر غفلت انسان از عواقب امور (۳۶، ۶۱، ۶۷).

در عباراتی که با «مداوات» آغاز می‌شود نشان داده شده است که چگونه انسان می‌تواند

۵۸. رساله، ص ۲۴. ترجمه فارسی، به تصحیح فروزانفر (تهران ۱۳۴۵) ص ۱۳۲. و بنگرید به:

R. Hartmann, *Al-Kushairis Darstellung des sittens* (Berlin 1914) pp. 76-7.

۵۹. مگر بخش ۷، که به جای «ومداواتها» آمده است «والخلاص من ذلك».

با کوشش مداوم از شر دورویی و خودبینی و غرور و نیرنگ دنیا نجات پیدا کند و چیزی که باعث این کوشش و مجاهده می شود خوف از عذاب آخرت و وعده پاداش بهشت است. انسان موظف است که همه تکالیف شرعی را نه فقط با دقت و صحت بلکه در عین حال با اخلاص و رضا به جای آورد. شرط رهائی از بیماریهای نفس دو چیز است: یکی آداب ظاهری و دیگر آداب باطنی. اگر چه سلمی نسبت میان هر يك از عیوب را با مداوای خاص آن تعریف نمی کند، در واقع همان نسخه ای را تجویز می کند که بعد از او هجویری در کشف المحجوب تجویز کرده است. هجویری می نویسد: «آنچه اندر باطن پدیدار آید از اوصاف دنی به اوصاف سنی ظاهر پاك شود و آنچه به ظاهر پدیدار آید به اوصاف باطن پاك شود.»<sup>۶۰</sup> این اوصاف ظاهری و باطنی هر دو از طریق رعایت آداب صوفیه کسب می شود، پس نباید تعجب کنیم از اینکه بسیاری از مداواهایی که در این کتاب شرح داده شده با فصول مربوطه در جوامع مشابهت دارد.

حالات و عقایدی که در عیوب النفس شرح داده شده است بطور کلی اوصاف زاهدان نخستین است که پیغمبر اکرم (ص) را اسوه حسنه می دانستند. در واقع، سلمی در عیوب النفس بیشتر به قرآن (۴۱ بار) و احادیث (۴۸ بار) استناد می کند تا به سخنان رهآدو صوفیه (۳۹ بار).

عیوب النفس هم از حیث سبک و هم از حیث مطالب حدّ وسط میان کتب حدیث و کتب ادبی و اخلاقی است. لحن تعلیمی این اثر و تمایلی که نویسنده بیشتر در جهت نقل آیات قرآن و حدیث داشته است نشان می دهد که وی خواسته است با عموم مردم سخن گوید، اما در عین حال این کتاب برای مریدان نیز قابل استفاده است. به همین دلیل است که این اثر در قرون بعد مورد توجه قرار گرفته است، چنانکه در قرن نهم هجری / پانزدهم میلادی آن را به صورت منظوم در آوردند<sup>۶۱</sup> و در قرن دهم هجری / شانزدهم میلادی شرحی بر آن نوشتند.<sup>۶۲</sup>

#### ۴. اسانید

در نسخه های خطی که مورد استفاده قرار گرفته است میان احادیث پیغمبر و سخنان مشایخ

۶۰. کشف المحجوب، ص ۲۴۶.

۶۱. تحت عنوان الانس فی شرح عیوب النفس اثر ابوالعباس احمد بن محمد بن زروق البرنسی (ف ۱۴۹۳/۸۹۹) (بروکلمان، ۱، ص ۳-۶۷۲).

۶۲. بدقلم محمد بن علی الخروبی الصفاقسی (ف ۱۵۵۶/۹۶۳) (بروکلمان، ۱، ص ۶۷۳).

صوفیه تمیز داده شده است. در هنگام نقل احادیث برای رعایت اختصار اسانید حذف شده است، چنانکه در مقدمه جوامع می گوید: «وقد حذف الاسانید کلاً طلباً للاختصار» (۶).  
 بالنتیجه همه احادیث در هر دو اثر پس از عبارت «قال رسول الله» یا «روی عن رسول الله» یا نظایر آن نقل شده است.<sup>۶۳</sup>

و اما روش نقل سخنان مشایخ صوفیه تنوع بیشتری دارد. معمولترین روشی که اتخاذ شده این است که قبل از سخنان مشایخ کلماتی چون «قال» یا «سئل» یا «حکمی عن» یا «روی عن» آمده است. سخنانی که گوینده آنها معلوم نیست با عبارات «قال بعضهم»، یا «روی عن بعض السلف» یا نظایر اینها مشخص شده است. گاهی سلسله راویان ذکر شده است. در این گونه موارد نویسنده ابتدا کلمه «سمعت» را آورده است. این کلمه قبل از ۳۱ راوی ذکر شده است: ۲۲ راوی در جوامع، ۵ راوی در عیوب، و ۴ راوی در هر دو اثر. در مواردی که تعداد آنها کمتر است از کلمه «اخبرنا» استفاده شده است. این کلمه بیش از ۹ راوی ذکر شده که به استثنای یکی مابقی در جوامع است؛ و کلمه «اخبرنی» بیش از نام ۳ راوی در جوامع (۸۸، ۱۰۴، ۱۰۴) ذکر شده است. در مواردی که سلسله اسانید مربوط به چند گفتاری در پی است، سلمی عبارات متداولی چون «وبهذا الاسناد»، «كذلك ذكر بهذا الاسناد» و غیره را آورده است (مانند ۸۹ تا ۹۹).

و این صورت اسانی راویانی است که سلمی بی واسطه از قول ایشان سخنانی نقل کرده است (با عباراتی چون «سمعت»، «اخبرنا»، «اخبرنی»):<sup>۶۵</sup>

۱. عبداللہ بن محمد بن عبداللہ الرازی ابو محمد (ف ۳۵۳) (۷۲، ۷۰\*) [۱۱]
۲. عبداللہ بن محمد الدمشقی ابو الفاسم (۱۱۰، ۱۵۷) [۱۷]
۳. عبداللہ بن محمد بن فضیل (۱۵۸) [۱۲۴]
۴. عبداللہ بن محمد بن عبدالوہاب ابو سعید الرازی (ف ۳۸۲) (۷۸) [۱۲]
۵. عبداللہ بن عثمان بن بخیره (۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳) [۱۱۳]
۶. عبدالواحد بن یکر الثوریانی ابو الفرح (ف ۳۷۲) (۱۲۱) [۲۵]

۶۳. در هر دو اثر اسناد ۵ است؛ در آغاز فصل ۷ جوامع اسناد مرسل است و اولین حدیث در عیوب اسناد مرسل است.

۶۴. عددی که با شماره مشخص شده است از این به بعد مربوط به عیوب است.

۶۵. در مواردی که نام راوی در مقدمه مدرسی به طبقات الصوفیه (ص ۷۴ تا ۸۹) ذکر شده است، شماره راوی در فهرست مدرسی داخل دو قلاب آمده است.

۷. ابو العباس بن محمد بن الحسين (= ۲۸؟) (۱۳۹)
۸. ابو عبدالله الرازی (۱۰۷)
- [۲۷] ۹. احمد بن عبدالله بن يوسف القرمیسینی (۸۸-۹۹)
۱۰. احمد بن محمد الفارسی ابو الحسین (۱۱۴-۱۱۵)
- [۳۹] ۱۱. احمد بن محمد بن زکریا ابو العباس النسوی (ف ۳۹۶) (۵۵ دوباره، ۶۲، ۶۳)
- [۴۳] ۱۲. احمد بن نصر النرسی (۱۳۶-۱۳۲)
۱۳. علی بن عبدالله (۶۰)
- [۵۶] ۱۴. علی بن ابی عمر و (یا عمر) البلخی ابو الحسین (۱۱۸: ۳\*)
- [۴۶] ۱۵. علی بن بندار الصیرفی ابو الحسن (ف ۳۵۹) (۵۶)
- [۵۴] ۱۶. علی بن سعید (۶۸ دوبار)
- [۷۳] ۱۷. حسین بن یحیی الشافعی (۲\*، ۱۴\*)
- [۷۵] ۱۸. ابراهیم بن محمد النصر آبادی ابو القاسم (ف ۳۶۹) (۳۶)
۱۹. اسماعیل بن نجید بن احمد السلمی ابو عمر (جد مادری مؤلف)  
(ف ۳۶۶) (۳۰\*، ۴۷\*، ۶۵\*، ۶۶\*)
- [۷۷] ۲۰. جعفر بن محمد بن احمد ابو القاسم الرازی (ف ۳۷۸) (۴۸)
- [۵۸] ۲۱. جعفر بن محمد الخلدی (ف ۳۴۸) (۵۱، ۶۶) (سلمی از این شخص  
هم با واسطه و هم بی واسطه نقل قول کرده است)
- [۸۲] ۲۲. منصور بن عبدالله الاصفهانی (۵۷ دوبار، ۱۵۲، ۵۸\*)
- [۸۵] ۲۳. محمد بن عبدالله بن عبدالعزیز ابو بکر الطبری (۱۴۵، ۱۴۶)
۲۴. محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز ابو بکر الرازی (ف ۳۷۶)  
(۴۷ دوبار، ۴۸ دوبار؟، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۱۲۵،  
۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۹، ۱۳-۱۱\*، ۱۵\*، ۲۳\*)
- [۹۳] ۲۵. محمد بن احمد بن حمدان ابو عمر والحبري النیشابوری (ف ۳۷۶) (۴۱)
- [۹۸] ۲۶. محمد بن احمد بن محمد بن ابو احمد الحسنوی (ف ۳۹۵) (۷۸)
۲۷. محمد بن الحسن الخشاب (= ۲۸؟) (۱۲۳)
۲۸. محمد بن الحسن بن سعید ابو العباس البغدادی (ف ۳۶۱)  
(۵۹، ۶۶-۶۴، ۱۲۲، ۱۳۷)
- [۱۰۷] ۲۹. محمد بن الحسين (یا حسن) بن خالد البغدادی (۱۳۸)
- [۱۰۸]

۳۰. محمد بن ابراهیم بن الفضل (\*۱۰) [۱۰۹ یا ۱۱۰؟]
۳۱. محمد بن خالد البغدادی (۱۲۴)
۳۲. محمد بن سلیمان الصعلوکی ابوسهل (ف ۳۶۹) (۶۲) [۱۱۹]
۳۳. نصر بن احمد ابوسعید (۶۱)
۳۴. نصر بن محمد بن احمد بن ابی نصر العطار (ف ۳۸۳) (۱۰۱-۱۰۴، ۶۷) [۱۲۶]
۳۵. سعید بن عبدالله بن سعید بن اسماعیل (\*۶۸) [۱۲۹]
۳۶. سعید بن سلام ابو عثمان المغربی (ف ۳۷۳) (۱۶۵) [۱۳۴]
۳۷. یوسف بن عمر الزاهد ابو الفتح القوأس (ف ۳۸۵) (۷۷) [۱۴۴]

## ۵. نسخه‌های خطی<sup>۶۶</sup>

### يك. جوامع آداب الصوفیه

الف) نسخه ب. نسخه برلین به شماره ۳۰۸۱ = Sprenger 851 از صفحات ۵۸ ب تا ۷۳ ب. قطع ۱۵×۶/۱۰ سانتیمتر.<sup>۶۷</sup> این رساله نهمین اثر در مجموعه‌ای است دارای ۱۸۲ صفحه مستعمل بر نوزده اثر (که بعضی از آنها کامل نیست) و نش اثر در آن از سلمی است. مجموعه در حدود سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده و هم‌اکنون متعلق به کتابخانه دانشگاه توپینگن است. هر صفحه دارای ۲۲ تا ۲۵ سطر است، بخط نسخی خوش و خوانا. عنوان رساله در نسخه چنین است: «کتاب جوامع آداب الصوفیه للشیخ ابی عبدالرحمن السلمی رحمة الله.» این عنوان به رنگ سرخ در حاشیه صفحه اول نوشته شده است. آخر رساله افتاده است و به جای آن در صفحه ۷۴ الف چند جمله کوتاه و ۱۵ سطر شعر منسوب به شافعی آمده است و با این کلمات آغاز می‌شود: «خبت نار». متن رساله، به استثنای بعضی از حروف منقطع، اعراب گذاری نشده و غالباً نقطه‌های حروف نیز گذاشته نشده است. از خصوصیات کتابت نسخه این است که الف در کلماتی مانند «ثلثة» و «سفین» حذف شده است و میان صورت‌های الف مقصوره فرقی نیست؛ کلمات «تعالی» و «یا ابا» بصورت «تع» و «یا با» نوشته شده است. کلماتی که در متن ناک یا ناخوانا شده در حاشیه بازنویسی شده و به دنبال آن حرف 'ن' نوشته شده است. در يك جا (انتهای ۹۱) به نظر می‌رسد که حرف 'ن' دال بر تصحیح يك غلط

۶۶. میکروفلم این نسخه‌ها را کتابخانه‌های مربوط از روی لطف در اختیارم نهادند.

۶۷. رجوع کنید به فهرست نسخه‌های خطی عربی (برلین ۹۹-۱۸۸۷) تألیف W. Ahlwardt ج ۳، ص ۱۲۰

آشکار است. وقتی کلمه یا عبارتی در حاشیه تصحیح شده با کلمه 'صح' مشخص شده است. کلمات یا جملاتی که کاتب اشتباهاً در متن آورده است خط خورده است. در حاشیه بالای صفحات ۶۱ ب تا ۶۳ ب ابیاتی به فارسی در ستایش ادب آمده است که اولین بیت آن این است:

خواجه دریاب که جان در تن انسان ادبست  
خواجه انوار دل و دیده مردان ادبست

این ابیات به خط نستعلیق نوشته شده و احتمالاً کاتبی دیگر بعداً آنها را نوشته است.

ب) نسخه س. نسخه لاله لی ۱۵۱۶<sup>۶۸</sup>، از صفحات ۸۸ ب تا ۱۱۱ ب، به قطع ۱۱×۲۱ سانتیمتر<sup>۶۹</sup>. مجموعه‌ای است دارای ۱۱۹ صفحه، و این رساله دومین اثر در آن است که پس از سال ۱۰۰۰ هـ / ۱۵۹۱ م استنساخ شده است. در هر صفحه ۱۹ سطر<sup>۷۰</sup> به خط نسخی نوشته شده است. عنوان رساله که در بالای صفحه اول نوشته شده چنین است: «جوامع آداب الصوفیه لأبی عبدالرحمن محمد بن الحسین السلمی». عبارت «و من آدابهم» در بیشتر موارد به صورتی برجسته نوشته شده و حرف 'ن' در کلمه «من» کشیده است. در حاشیه تصحیحاتی صورت نگرفته است. کلماتی که به «تاء مربوطه» ختم می‌شود با «تاء کشیده» نوشته شده (و این نشان می‌دهد که نسخه اصلاً ایرانی است؟)؛ در افعال ناقص به جای الف، همزه آمده است، و در آخر صیغه مفرد غایب در افعال ناقص، در جایی که حرف سوم 'واو' است، الفی اضافی نوشته شده است؛ اشتباهاتی هم در اعراب گذاری دیده می‌شود. در این نسخه، همانند نسخه ب، میان اقسام دوگانه الف مقصوره فرقی گذاشته نشده است.

نسخه س از حیث ترتیب و توالی بعضی از فصول با نسخه ب اختلاف دارد. این فصول در س عبارتند از: (الف) ۷۳، ۷۵، ۷۴؛ (ب) ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۳؛ (ج) ۱۵۶، ۱۱۰، ۱۵۷ (که فقط در نسخه آمده است). ۱۵۸، ۱۱۱، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۰۷، ۱۶۲؛ (د) ۱۶۵، ۱۰۸، ۱۶۶، ۱۰۹، ۱۶۷.

۶۸. بروکلیمان در فهرست ج ۱، ص ۲۱۸ استباهها ۵۱۶ ضبط کرده است.

۶۹. بروکلیمان (همان) این اثر را استباهها بیان احوال الصوفیه سلمی خوانده است. استباه او را هلموت ریتر در مجله *Oriens*، شماره ۷ (۱۹۵۴)، ص ۳۹۸ تصحیح کرده است. سزگین نیز متذکر این استباه شده (GAS. I) (p. 672, n. 9) اما از وجود نسخه جوامع در لاله‌لی خبر ندانسته است.

۷۰. ریتر (در همان مرجع) گفته است ۲۳ سطر، که استباه کرده.



ج) نسخه ل. نسخه لیدن Or: 1.842، از صفحات ۱۷۳ ب تا ۲۴۶ الف.<sup>۷۱</sup> متن این نسخه خلاصه‌ای است از جوامع. نام کاتب و تاریخ کتابت معلوم نیست. خط بسیار خوانا و درشت نسخی، تمام اعراب، ۵ سطر در هر صفحه، با ترجمه جاوه‌ای در میان سطور. اما ظاهر چشم‌نواز نسخه فریبنده است. نسخه پر از غلط است، هم در اعراب گذاری و هم در نقطه‌های حروف. علت این اغلاط احتمالاً بی‌سوادی کاتب است. متن رساله در این نسخه کوتاه‌تر است، و این معلول حذف باره‌ای از فصول و تلخیص باره‌ای دیگر است. فصول محذوف عبارت است از: ۴، ۶، ۱۱، ۱۳، ۲۰-۱۷، ۲۴، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۴-۳۶، ۴۶، ۵۱-۴۹، ۵۴، ۶۳-۶۱، ۷۰-۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۱-۷۷، ۸۳، ۸۷-۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۵-۹۸، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۳۰-۱۲۸، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۴-۱۵۰، ۱۵۴-۱۵۹، ۱۶۲-۱۶۴، ۱۶۸. کاتب باید این نسخه را از روی نسخه س (یا نسخه‌ای همخانواده آن) استنساخ کرده باشد، چه از حیت ترتیب و توالی فصول مطابق نسخه س عمل کرده است، بخصوص در فصولی که نسخه س با اختلاف دارد این مطابقت دیده می‌شود.

#### دو. عیوب النفس و مداواتها

سزگین نسخه‌های متعددی از این اثر را معرفی کرده است، اما وی توانسته است فقط سه تا از آنها را ببیند. از این رو، نمی‌توان به نکته مهمی درباره نسخه‌های نادیده پی برد.

الف) نسخه ب. نسخه برلین ۳۱۳۱ = 851 Sprenger<sup>۷۲</sup>، از صفحات ۲۸ ب تا ۳۶ ب. عنوان رساله در حاشیه صفحه اول بدین گونه است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تصنیف السیخ ابی عبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی السلمی قدس الله روحه.» کلمات «و من عیوبها» و «و مداواتها» به رنگ سرخ است. متن نسخه با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و در قرائت نسخه بدل در حاشیه با حرف «خ» (یعنی نسخه آخری) مشخص شده است. احتمالاً خود کاتب این مقابله را کرده است، گرچه در این مورد نمی‌توان یقین داشت. حروف 'ن' و 'صح' همانند متن رساله جوامع استعمال شده است؛ علاوه بر این، گاهی در خود متن هم 'صح' دیده می‌شود، و این در مواردی است که کاتب قرائتی را به قرائت دیگر ترجیح داده است.

۷۱. بنگرید به: P. Voorhoeve، فهرست نسخه‌های خطی عربی در هلند (لیدن ۱۹۵۷). ص ۹۸.

۷۲. رجوع کنید به همین مقدمه. ص ۳۲۸.

ب) نسخه ش. نسخه موزه بریتانیا Or.3122، از صفحات ۱ الف تا ۱۰ الف. تاریخ کتابت: قرن دوازدهم / هجدهم. ۲۱ سطر در هر صفحه، به خط نسخی خوانا، در صفحه عنوان آمده است: «کتاب فی عیوب النفس و دوائها للشیخ الفاضل ابو (!) عبدالرحمن محمدابن (!) الحسین بن موسی النیسابوری رضی الله عنه.» انتهای نسخه افتاده است، و این شاید بدلیل بی‌مبالائی صحاف باشد. نقطه‌های کلمات درست گذاشته شده است، ولی اعراب‌گذاری نشده است. کلمات «ومن عیوبها» و «ومداواتها» با خطوطی که بالای آنها کشیده شده است مشخص شده است. در دو مورد عبارت متن در حاشیه اصلاح شده و در انتهای آن از کلمه «صح» استفاده شده است. روی غلطها خط کشیده شده، گاهی با شلختگی، و این ظاهراً بدلیل شتابزدگی کاتب بوده است. این اغلاط در خود متن تصحیح شده، یا در بالای سطر یا بلافاصله پس از کلمه‌ای که خط خورده است.

ج) نسخه ص. نسخه کوپرولو ۱۶۰۳/۸. از صفحات ۱۹۲ الف تا ۲۱۰ ب. تاریخ کتابت: ۷۳۹ هـ / ۱۳۳۸ م. کاتب: ابوالقاسم بن محمد العباسی. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی نوشته شده است. در صفحه عنوان آمده است: «کتاب عیوب النفس و مداواتها تألیف الشیخ الامام العارف ابو (!) عبدالرحمن السلمی قدس الله روحه.» نقطه حروف اکراً حذف شده است ولی گاهی علائم حروف مصوت گذاشته شده است. حرف 'س' گاهی به صورت 'س' و گاهی در دل حرف 'ح' حرف کوچک 'ح' نیز نوشته شده است. در نسخه ص ایاتی از قرآن نقل شده است که در نسخه‌های ب یا ش نیامده است؛ و از سوی دیگر، اسانید اقوال صوفیه معمولاً حذف شده است. در حاشیه کلماتی آمده است از قبیل: «مهم جد»، «مهم»، «فائدة»، «کلمة جامعة»، «عبارة حسنة» و گاهی نیز عنوانهای فرعی به اقوال خاصی داده شده است، از قبیل: «فی الاغترار بالکرامات»، «فی الحزن»، «فی الشک فی العمل»، «فی القناعة»، «فی الخسبة»، «فی العلاقة»، «فی الجوع». این توضیحات و عنوانهای فرعی را کاتب دیگری اضافه کرده که بعضی از آنها نیز خط خورده است. هیچگونه تصحیحی و نسخه‌بدلی در حاشیه نیامده است.

سه. روش تصحیح

در مورد هیچ یک از نسخه‌های جوامع و عیوب دلیل قاطعی وجود ندارد که ما آنرا نسخه اساس قرار دهیم، چه به نظر می‌رسد که همه نسخه‌ها با متن اصلی دو رساله اختلافات قابل ملاحظه داشته باشد. باری، نسخه ب به عنوان نسخه اساس در تصحیح رساله جوامع و رساله عیوب



اختیار شده است، بدین دلیل که اولاً این نسخه خود با نسخه‌ای دیگر مقابله شده و لذا اغلاط کمتری دارد، و ثانیاً این تنها نسخه‌ای است که شامل هر دو رساله است، و لذا در تصحیح این دو متن می‌توانسته است هماهنگی بیشتری ایجاد کند. اما در عین حال، هر جا قرائت نسخه‌های دیگر به روشنی مطلب کمک می‌کرده است، عبارات آن نسخه را وارد متن کرده‌ایم. در تصحیح جوامع، در چند جا ما برای جبران جا افتادگیهای نسخه ب از نسخه س استفاده کرده‌ایم، مانند سلسله اسانید بعضی از سخنان مشایخ صوفیه<sup>۷۳</sup> یا قسمت آخر رساله.

نسخه ب را ما در چاپ با رسم الخط متداول آورده‌ایم؛ اختلافات رسم الخط را ما در پاورقیها قید نکرده‌ایم، چه این کار هیچ کمک مؤثری در بازسازی متن اصلی نمی‌کرده است. اما ویژگیهای رسم الخطی نسخه س گاهی در خور اعتناست<sup>۷۴</sup>، و به همین دلیل ما در پاورقی آن را قید کرده‌ایم (مگر در مواردی که از الف مقصوره به غلط استفاده شده است).

کلماتی که ما به متن افزوده‌ایم در داخل < > نهاده شده است. اما رقم فصول را که برای تسهیل مطالعه و ارجاع آورده‌ایم و در هیچ یک از نسخه‌ها نیامده است در داخل این علامت نهاده‌ایم؛ الفی هم که در انتهای مفعول به می‌آید، با وجود اینکه گاهی در نسخه‌ها نوشته نشده است، ما بدون اینکه در داخل < > بگذاریم آورده‌ایم.

حواشی نسخ را که با حرف ن مسخ شده است در پاورقی قید نکرده‌ایم، اما حواشی که با صح مسخ شده، هر جا که موضوع بر سر رجحان یک قرائت بر قرائت دیگر بود آن را قید کردیم ولی در مواردی که فقط حاکی از تکمیل جا افتادگیهای متن بود از آن صرف نظر کرده‌ایم.<sup>۷۵</sup> توضیحات و عنوانهای فرعی نسخه «ص» را نیز نیاورده‌ایم.

۷۳. شاید کاتب نسخه ب این اسانید را عمداً حذف کرده باشد. مثلاً در ۸۹ عبارت «و بهذا الاسناد» در نسخه ب نوشته شده ولی بعداً اثر خط زده اند؛ در ۹۰ در نسخه ب آمده است «كذلك بهذا الاسناد» ولی اسانید مربوط به آن فقط در نسخه س ذکر شده است.

۷۴. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۹.

۷۵. رجوع کنید به همین مقدمه، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

## تعلیقات

۱. پس از اینکه متن مصحح این دورساله حر و فحینی شد، میکرو فیلم يك نسخه خطی دیگر از رساله عیوب النفس را دکتر السمرائی تهیه کرد و از روی لطف بر ایم فرستاد. کار از کار گذشته بود و من دیگر نمی توانستم اختلافات این نسخه را وارد متن کنم. پس در اینجا فقط به ملاحظاتی کلی درباره قرائتهای این نسخه بسنده می کنم. نسخه مزبور تحت شماره ۱۷۶۲ در سرای، کتابخانه امانت، نگاهداری می شود - از صفحه ۷۰ الف تا ۸۰ ب. تاریخ کتابت قرن هشتم هجری است و این رساله چهارمین اثر در مجموعه است. ۱۵ سطر در هر صفحه به خط نسخی خوانا نوشته شده است. فصول ۴۴ و ۴۵ از نسخه افتاده است، همچنین اسانید اقوال صوفیه حذف شده است. در فصل ۲۱ این عبارت به صورت صحیح آمده است: «الامر بالمعروف و اونها عن منکر». بیت اول در فصل ۲۷ چنین است:

أَتَطْمَعُ فِي وَصَلِي لِعِدَاةٍ وَ أَنَا  
تَقَطُّعُ أَرْقَابَ لِرِجَالِ الْمُطَامِعِ

سخنی که در فصل ۳۷ است به مَطْر (نه به مُضَر یا نَضْر یا خَضْر) القاری نسبت داده شده است (ولی باز این هم به من کمکی نکرد تا بتوانم گوینده را بشناسم). در فصل ۴۰ به جای ابی حفص نام صحابی ابوالدرداء آمده است. به غیر از اینها، اختلافات این نسخه با نسخه هائی که من از آنها استفاده کرده ام فاحش نیست.

۲. در تذکره مناقب الابرار و محاسن الاخیار مجدالدین الحسین بن نصر بن محمد الکعبی بن خمیس الموصلی (ف ۵۵۲ / ۱۱۵۷) (بروکلمان، ج ۱، ص ۵۵۹، بروکلمان، ج ۱، ص ۷۷۶) بعضی از سخنان صوفیه که در جوامع و عیوب آمده است دیده می شود. این است صورت این سخنان که در آثار مزبور مشترک است. (در مورد کتابت مناقب من از میکرو فیلم نسخه خطی دارالکتب سهاج استفاده کرده ام و این میکرو فیلم را دکتر السمرائی بر ایم فرستاده است):

مناقب	جوامع
ص ۲۸ / س ۱۸ (عن ذی النون)	۷ شماره ۴
ص ۱۵۵ سطر آخر (عن النوری)	۱۵
ص ۱۶۲ / س ۲	۱۷ س ۱
ص ۲۹۵ / س ۹	۱۷ س ۵
ص ۶۵ / س ۹	۱۹ س ۲
ص ۷۵ / س ۲	۳۶ س ۱

ص ۹۱ / ۱۵ (عن حاتم الاصم)	ص ۱	۴۵
ص ۲۳۰ / ۱۸ (عن ابی حمزہ محمد بن ابراہیم البغدادی) (ف ۲۸۹ هـ)	ص ۲	۴۸
ص ۴۶ / ۱۷		۵۱
ص ۲۱۸ / ۵		۵۴
ص ۵۴ / ۱۵	ص ۵	۵۷
ص ۷۲ / سطر آخر		۶۶
ص ۳۳۶ / ۱۰		۶۹
ص ۲۲۳ / ۶ (عن ابراہیم الخواص)		۷۰
ص ۱۳۴ / ۱۳	ص ۱	۷۱
ص ۱۱۰ / ۱۸		۸۲
ص ۲۹۴ / ۱۵ (محمد بن علی الختانی انساب کردہ امت)	ص ۱۸۴ (بیاب)	
ص ۱۶۲ / ۴		۱۰۱
ص ۱۶۱ / ۱۱		۱۰۲
ص ۱۱۵ / ۸		۱۲۴
ص ۵۰ / ۱۱		۱۳۷
ص ۱۹۸ / ۳	ص ۲	۱۴۸
ص ۲۱۲ / ۱۵	ص ۲	۱۵۲
	عیوب	
	مناقض	
ص ۳۱۱ / ۱۴	ص ۵	۱۱
ص ۲۲۴ / ۱۸	ص ۲	۲۷
ص ۳۳۳ / ۷	ص ۵	۳۰
ص ۶۱ / ۱۹	ص ۵	۳۳
ص ۳۱۴ / ۲ (عن اسماعیل بن نجید السلمی)	ص ۱	۴۷
ص ۳۸ / ۳	ص ۱	۵۸

۳. سخندین دوالتون کہ درجوع مع امدد است بر کتاب الکفرات المدری فی صاحب دای التون انصری اثر  
بن العربی (نسخہ لندن 1765) نیز نقل شد است.

۱. جوع کنندہ بتدلیہ P. St. von Koningsveld تحت عنوان

Ten Arabic manuscript-volumes of historical contents acquired by the Leiden University  
Library after 1987

در کتاب (J. V. Donckel, *Studies in Islam*, Amsterdam 1974) منصفہ ۸۷-۸

این سخنان از این قرار است: فصل ۷ شماره ۴ (= ابن العربی، ص ۸۴ س ۱۰ | عن ذی النون)؛ فصل ۱۶ شماره ۷ (ابن العربی، ص ۲۴۷، س ۱ | او سئل عن کمال المعرفة بالنفس فقال: سوء الظن بها)؛ فصل ۵۲ شماره ۶ (= ابن العربی، ص ۱۳۰ س ۱۷)؛ فصل ۱۳۱ شماره ۱۲ - ابن العربی، ص ۱۲۱ س ۲).

۴. ابن ابی الدنیا در کتاب *قصر الأمل*، نسخه خطی لیدن Or. 6126 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای که در کتابخانه محمد نصیف در جدّه استنساخ شده: رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, p. 275) ص ۸-۵۷، داستان معروف کرخی را که در جوامع، فصل ۹، آمده است نقل کرده است. در اثر دیگری از ابن ابی الدنیا به نام کتاب *الجوع*، نسخه خطی لیدن Or. 6125 (نسخه‌ای جدید که از روی نسخه‌ای به تاریخ قبل از ۴۶۸ هـ. در کتابخانه مذکور استنساخ شده؛ رجوع کنید به: Voorhoeve, *Handlist*, P. 102) با حدیثی آغاز می‌شود که در فصل ۱۹ عیوب آمده است.

#### اصلاحیه

در عیوب، فصل ۵۸، سطر ۳: کلمه *عمی* در نسخه خطی یکی از نامه‌های ابو عمر ان موسی بن عیسی البسطامی، نوّه عسوی ابویزید بسطامی است (رجوع کنید به کتاب *اللمع*، ابو نصر سراج، به تصحیح نیکلسون، ص ۱۰۳؛ *طبقات الصوفیه*، سلمی، ص ۶۷ و ۷۰ و ۷۳؛ *سطحات الصوفیه*، عبدالرحمن بدوی، قاهره ۱۹۴۹، ص ۵۲، ۸۹ و صفحات دیگر؛ مقاله ریتر به نام *Die Aussprache des Bayezid Bistāmi*, *Westöstl. Abhandlungen R. Tschudi*

*überreicht* ویسبادن، ۱۹۵۴، ص ۲۳۱)

ریتر می‌گوید که این کلمه به صورت *عمی* تلفظ می‌شود، و اگر این درست باشد متن ما صحیح است، ولی به نظر می‌رسد که صورت صحیح آن *عمی* باشد (چنانکه نیکلسون در کتبش این کلمه در متن باید چنین خوانده شود: *عمیاً* (Umayyān)).



جوامع آداب الصوفية  
و  
عيوب النفس ومداواتها

لأبي عبد الرحمن السُّلَمي  
( المتوفى ٥٤١٢ هـ )

حَقَّقَهَا وَقَدَّمَ لَهَا  
أَيَّتَانِ كُولْبِرْغ

## محتويات الكتاب

١	جوامع آداب الصوفية
٧٠	عيوب النفس ومداراتها
١٠٩	فهارس الكتاب
١١٠	فهرس الآيات القرآنية
١١٣	فهرس الاحاديث النبوية
١١٤	فهرس الاعلام
١١٩	فهرس الاماكن
١٢٠	فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة

كتاب

## جوامع آداب الصوفية

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى  
السلمي الأزدي النيسابوري





## بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين<sup>1</sup>

١ الحمد لله أولاً وآخراً وصلّى الله على سيدنا محمد وآله وسلّم تسليماً<sup>2</sup>.  
الحمد لله الذي زين أوليائه بآداب الظواهر<sup>3</sup> والبواطن<sup>4</sup> حين أسبغ<sup>5</sup> عليهم  
نعمه<sup>6</sup> حيث<sup>7</sup> قال<sup>8</sup>: ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ<sup>9</sup> ظَاهِرَةً<sup>10</sup> وَبَاطِنَةً﴾<sup>11</sup>  
فجعل ظواهرهم متعيناً<sup>12</sup> لسنة نبيه المصطفى صلى الله عليه<sup>11</sup> وسلّم وباطنهم<sup>12</sup>  
متريناً<sup>13</sup> بمراقبته<sup>14</sup> ومشاهدته ومنازلتهم<sup>15</sup> الأحوال<sup>16</sup> لما يرد<sup>17</sup> ويصدر<sup>18</sup> عليهم  
من فنون الزيادات<sup>19</sup> التي يخصصهم<sup>20</sup> الله بها في كل وقت ونفس والله يختص<sup>21</sup>  
برحمته من يشاء من عباده .

٢ ثم إنّه وقع لي أن أجمع شيئاً من آداب أرباب الأحوال والمتقدمين<sup>1</sup> من  
أولياء الله<sup>2</sup> الذين لقبوا بالصوفيّة وهم الذين تأدّبوا بأهل الصفاء وتخلّقوا  
بأخلاقهم ليعلم المنكر على جملتهم من غير حقيقة علم بهم وبسيرهم<sup>3</sup>  
وآدابهم ليعتقد فيهم حسب ما<sup>4</sup> يستحقّونه وذلك بعد أن استعنت بالله<sup>5</sup> في  
ذلك وفي جميع أموري وبرئت من حولي<sup>7</sup> وقوّتي وصلّى الله على محمد النبي<sup>8</sup>

١ [وبه نستعين]: س: قال الشيخ الامام ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي . ساقط  
في ل . 2 [الحمد... تسليماً]: ساقط في س . ل: الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على  
خير خلقه محمد وعلى آله وصحبه اجمعين . 3 س: ل: الظاهر . 4 س: والباطن . 5 ل: اسبغ .  
6 س: نعمها . 7 س: حين . ساقط في ل . 8 ل: + الله تعالى . 9 س: نعمته . 10 ل: .  
متبعين . 11 ل: + وعلى آله . 12 س: ل: وبواطنهم . 13 س: مزيجين . 14 ل: والترقيظ .  
14 ل: مراقبته . 15 كذا في المخطوطات الثلاث . ولعله يجوز: «ومنازلهم» . 16 ل: + والتيقظ .  
17 س: يريد . 18 س: ويصب . ل: ويقدر . 19 ساقط في س . ل: الزيادة . 20 ل:  
تخصصهم . 21 س: ل: يختص .

٢ 1 ب: والمقدمين . 2 س: + تعالى . 3 س: وسيرتهم . 4 س: مما . 5 س: + تعالى .  
6 ب: في . 7 [وبرئت من حولي]: ب: وحولي . 8 [محمد النبي]: س: نبينا محمد .

وآله وسلّم كثيراً<sup>9</sup>.

٣ فمن ذلك<sup>١</sup> ما أدب<sup>٢</sup> الله تعالى نبيه المصطفى<sup>٣</sup> صلى الله عليه وسلّم بقوله:   
 ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْغَلَبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾<sup>٤</sup> فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ<sup>٥</sup>. ١ أمره عز وجل<sup>٦</sup> بمعاشرته أمته على أحسن الأدب والأخلاق في الظاهر ثم قطعه بالحقبة<sup>٧</sup> عنهم بالرجوع إليه بقوله<sup>٨</sup>: ﴿فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾.

٤ ومن ذلك ما أدب الله به الخلق بقوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾<sup>١</sup>. وهذا أيضاً من جوامع الآداب ومحاسنها. وأجل زينة<sup>٣</sup> في الأدب الخلق الذي زين الله به نبيه صلى الله عليه وسلّم بقوله: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾<sup>٢</sup>.

٥ ومن ذلك ما أدب<sup>١</sup> به أصحاب النبي صلى الله عليه وسلّم بقوله<sup>٢</sup>: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ﴾<sup>٣</sup> ١ وكان<sup>٤</sup> بعد ذلك يتكلم<sup>٥</sup>

٩ (تكرر كثيراً) ل: ثم انه وقع في نفسي ان تقتصر مختصر الطيفة (والصواب: مختصر مختصراً لطيف) من كتاب جوامع آداب الصوفية الشيخ (والصواب: الشيخ) ابي عبد الرحمن السلمي رحمه الله تعالى ورضي الله عنه ونعمت به وعلومه امين بقدر ما تيسره الله تعالى من الفائدة الجيدة وهو حسبي ونعم الوكيل وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلّم.

٣ 1 [فمن ذلك] ل: ومن آدابه 2 ل: ادب 3 سقط في ل: 4 [ولو كنت فظاً غليظاً الغلب] سقط في ل: 5 [إن الله يحب المتوكلين] سقط في ب: 6 [عز وجل] س: عليه السلام ل: صلى الله عليه وسلّم 7 ل: في الحقيقة 8 ل: + تعالى .

٤ ا ب: فمن ، لكن شطبت الفاء وكتبت مكانها واو 2 ب: يأمرن 3 س: تنبيه .  
 ٥ 1 س: ل: + الله تعالى 2 س: ل: + تعالى 3 ب: بعضهم ، مع كاتف فوق الهاء 4 ل:   
 ٥ ل: ان تجهر بالقرآن الا تجهروا... لبعض] س: الآية 5 س: فكان 6 ل: يكلم .

٣ ١ سورة آل عمران ١٥٩ .  
 ٤ ١ سورة النحل ٩٠ . ٢ سورة التوبة ٤ . وراجع آداب الصحابة ص ٢٢ س ٢٠ .  
 ٥ ١ سورة الحجرات ٢ . وقرن عوارف ج ٤ ص ٦٠ س ١١ . ٢ سورة الحجرات ٥ .

شبه السرار<sup>7</sup> ولا يُقرع بابه إلا بالأظافر . وقوله تعالى: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ<sup>8</sup> إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ<sup>9</sup>﴾ .  
 ٦ ومن ذلك ما أدب به المصطفى صلى الله عليه وسلم بقوله<sup>١</sup>: ﴿وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ<sup>٢</sup>﴾<sup>١</sup> وبقوله: ﴿وَإِذَا<sup>٣</sup> رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ<sup>٤</sup>﴾<sup>٢</sup> وبقوله<sup>٥</sup>: ﴿فَأَمَّا<sup>٦</sup> الْبَيْتِمْ فَلَا تَقْهَرْ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ<sup>٧</sup>﴾<sup>٣</sup> وقوله<sup>٨</sup>: ﴿وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ<sup>٩</sup>﴾<sup>٤</sup> وقوله تعالى: ﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ<sup>١٠</sup>﴾<sup>٥</sup> وغير ذلك من كتاب الله ما يطول ذكره وقد حذفت الأسانيد كلها طلباً للاختصار .

٧ عن شقيق<sup>١</sup> قال قال عبد الله<sup>١</sup> قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن الله أدبني فأحسن أدبي<sup>٢</sup> ثم أمرني بمكارم الأخلاق<sup>٣</sup> فقال<sup>٣</sup>: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ<sup>٤</sup> وَأَعْرِضْ<sup>٥</sup> عَنِ الْجَاهِلِينَ<sup>٥</sup>﴾ .<sup>٣</sup> وعن<sup>٦</sup> شريك بن عبد

٧س: السرا . ٨ل: يخرج . ٩[والله غفور رحيم]: ساقط في س ل .

٦ ١س: + تعالى . ٢[كتب... الرحمة]: س: الآية . ٣ب: اذا . ٤[فاعرض... غيره]: س: الآية . ٥س: وقوله تعالى . ٦س: وأما . ٧[وأما... تنهر]: س: الآية . ٨س: + تعالى . ٩[بالغداة... وجهه]: س: الآية . ١٠[وقوله... ربههم]: ساقط في ب .

٧ ١[عن... عبد الله]: ل: وعن محمد بن (والصواب: بن) عبد الله قال . ٢ل: تاديبني . ٣ساقط في ب . ٤س: بالمعروف . ٥[واعرض عن الجاهلين]: س: الآية . ٦س: عن . ٧س: ابن .

٦ ١ سورة الانعام ٥٤ . ٢ سورة الانعام ٦٨ . ٣ سورة الضحى ٩-١٠ . ٤ سورة الانعام ٥٢ . ٥ سورة الكهف ٢٨ .  
 ٧ ١ لعله ابو علي شقيق بن ابراهيم البلخي . راجع طبقات ص ٦١ والمراجع السابقة عنك .  
 ٢ راجع كتاب الفاضل محمد بن يزيد المبرد (القاهرة ١٣٧٥هـ) ص ١٤-١٥ (عن محمد ابن علي الباقر) ؛ اللع ص ٩٦ س ٣ ، ص ١٤٢ س ٢ ؛ القشيري ص ١٢٨ س ٢٢ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١٨ س ٢٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٨١ س ١٥ ، ص ٨٤ س ٦ ، ٢٣ ؛ جامع ج ١ ص ١٢ س ١ ؛ كنوز ج ١ ص ١٣ س ٣٦ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٥٩ س ١٣ . ٣ سورة الاعراف ١٩٩ . وقارن آداب الصحابة ص ٤٣ س ٧ ؛ القشيري/شرح ص ٥٠ س ١٣ .

الله؛ قال: إن الرجل ليأتي العالم<sup>8</sup> فما يتعلمه من أدبه أحب إليه مما يتعلمه من حديثه<sup>9</sup>. وقال ذو النون<sup>10</sup> المصري<sup>11</sup>:<sup>٥</sup> إن الله<sup>12</sup> زين الإسلام بالعلم ورفع بالأدب وأكرمه بالتقوى. وقال أبو جعفر<sup>13</sup>: الأدب ميراث حسن المعاملة بالإخلاص مع الله<sup>14</sup>. وقال النباجي<sup>15</sup>:<sup>٦</sup> لكل شيء خادم وخادم<sup>16</sup> الدين الأدب. وقال النباجي<sup>17</sup>: الأدب حلية الأحرار<sup>٨</sup> وهو حسن الصحبة مع الأكابر وقبول أقوالهم<sup>18</sup> والافتداء بأدابهم وأخلاقهم والتزام حرمانهم وحسن الخلق مع الأقران والرفقاء. قال أبو عبيد النسوي<sup>19</sup>: الأدب في العباد<sup>20</sup> أحسن وأشرف<sup>21</sup> من طول الظماء في الهواجر ودوام السهر في الليالي لأن الأدب يوجب القربة والظماء والسهر يوجبان الأجر والثواب<sup>22</sup> ومن ظهر<sup>23</sup> فيه آداب المريرين استبشرت الملائكة برويته وافتخر<sup>24</sup> أهل الجنة بمشاهدته. قال الصبيحي<sup>25</sup>:<sup>٩</sup> سيرة الأولياء ثلاثة: الورع والأدب وحسن العبادة<sup>26</sup>. وقال سهل بن عبد الله<sup>27</sup>: لا يسلم من الهوى إلا الأنبياء وبعض الصديقين ليس كلهم وإنسا يسلم من الهوى من ألزم نفسه الأدب لأن الحكماء قالوا: إن أزين شيء في العبيد<sup>28</sup> الأدب. قال سهل بن عبد الله<sup>29</sup>: الاستخفاف بالأدب

8- سقط في س... 9- أبو جعفر... حديثه... سقط في ل... 10- النون... 11- سقط في ل... 12- الله... 13- جعفر... 14- سقط في ل... 15- النباجي... 16- سقط في ل... 17- النباجي... 18- سقط في ل... 19- أبو عبيد... 20- العباد... 21- أشرف... 22- سقط في ل... 23- ظهر... 24- افتخر... 25- الصبيحي... 26- العبادة... 27- سهل بن عبد الله... 28- العبيد... 29- سهل بن عبد الله... سقط في ل...

٥ هو أبو عبيد الله شريك بن عبيد الله نخعي الكوفي (توفي ٥١٧هـ). راجع مسند أبي جعفر ج ٤ ص ٣٣٣. شمسات ج ١ ص ٢٨١. ٥ هو أبو الفيض توم بن يزيق ذو النون مصري (توفي ٥٢٤هـ). راجع طبقات ص ١٥ والمراجع نسخة هناك. ٦ هو أبو عبيد الله سعيد بن يزيد النباجي. من نون المصري. راجع اسمعيل ورقة ٥٥٢ ب. صفحات ص ٩١. ٧ راجع صفحات ص ٩١ ص ١٣. ٨ راجع صفحات ص ٩١ ص ١٢. وقرن لب ص ٢٣٤ ص ١١. ٩ هو الحسين بن عبد الله بن بكر أبو عبد الله الصبيحي. راجع طبقات ص ٣٢٩ والمراجع نسخة هناك. صفحات ص ١٦٣. ١٠ هو أبو محمد سهل بن عبد الله التستري (توفي ٥٢٨٣هـ). راجع طبقات ص ٢٠٦ والمراجع نسخة هناك. ١١ راجع حقائق ورقة ٣٦٠ ب ص ١٨. وقارن

## جوامع آداب الصوفية

٥

يدعو إلى الاستخفاف بالحرمة والاستخفاف بالحرمة يدعو إلى ترك التعظيم وفي ترك التعظيم ترك الشكر وبترك الشكر يُخشى مفارقة الإيمان<sup>30</sup> لأنّ إيمان العبد لا يصح<sup>31</sup> إلاّ بالأدب<sup>32</sup> وسوء الأدب يدلّ على قلّة المعرفة . وقال أبو<sup>33</sup> عثمان: ١٢ لم أر<sup>34</sup> للعبد<sup>35</sup> منزلة<sup>36</sup> خيراً له<sup>37</sup> من الأدب الصالح لأنّ حياة<sup>38</sup> العقل الأدب<sup>39</sup> ١٣ وبالأدب يبلغ العبد إلى سنيّ الأحوال ورفيع الدرجات في الحالين<sup>39</sup> . وقيل: الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت . وقيل: الأدب تعظيم من هو<sup>40</sup> فوقك والرفق بمن هو<sup>41</sup> دونك وحسن معاشرتك<sup>42</sup> مع أقرانك . وقيل: العاقل من أبصر العواقب<sup>43</sup> والأديب من أحكم التجارب . وقيل: الأدب كنف<sup>43</sup> اللسان وحفظه<sup>44</sup> وذلة النفس<sup>45</sup> وسلامة القلب . وقيل: أدب العارف فوق كلّ أدب لأنّ معروفه<sup>46</sup> مؤدّب قلبه<sup>47</sup> . وقال سري<sup>48</sup> السقطي<sup>49</sup> رحمة الله عليه<sup>49</sup>: حسن الأدب من كمال العقل .

٨ فمن آدابهم منعهم أنفسهم عن الشهوات . وقال أبو حفص ابن الأخت بشر الحافي<sup>2</sup> يقول: تشهّي بشر الحافي<sup>2</sup> سفرجلة<sup>2</sup> فقالت أمّي: اذهب واطلب سفرجلة<sup>2</sup> . قال فجنّت بها فأخذها<sup>3</sup> وجعل يشمّها ثمّ وضعها بين يديه فقالت

31 [لان... لا يصح]: ب: يصح . ل: لا يصح العبد . 32 ل: آداب . 33 ساقط في س . 34 س: الرا . 35 س: للجسد . 36 ساقط في ل . 37 ساقط في ل . 38 ل: الخبيثات . 39 [وبالأدب... الخالين]: ساقط في ل . 40 ساقط في س ل . 41 ساقط في س ل . 42 ل: المعاشرة . 43 ل: حفظ . 44 ل: وحفظ . 45 [وذلة النفس]: ل: رقة . 46 س: معرفته . 47 [وقيل... قلبه]: ساقط في ل . 48 ل: سري . 49 [رحمة الله عليه]: ساقط في س . ل: رضي الله عنه .

٨ 1 ب: بنت . 2 ساقط في س . 3 ب: فأخذ .

القشيري ص ١٢٩ س ٢٥ ؛ معجم الأدباء ج ١ ص ٧٢ س ٩ . ١٢ هو أبو سعيد بن اسماعيل الحيري (توفي ٥٢٩٨) ؛ راجع طبقات ص ١٧٠ والمراجع المتقدمة . ١٣ قارن معجم الأدباء ج ١ ص ٦٩ س ٩ G. L. von Grunbaum, Medieval Islam (Chicago 1953), p. 252 . ١٤ قارن محاضرات لابن سنيّ ج ١ ص ١٣ س ٤ . ١٥ راجع القشيري ص ١٢٩ س ٢٧ (عن أبي الحسن) . ١٦ هو أبو الحسن السري بن المغلس السقطي (توفي ٥٢٥١) . راجع طبقات ص ٤٨ والمراجع المسجلة هناك . ١ هو أبو حفص عمرو بن سلمة الحداد النيسابوري (توفي بعد ٥٢٦٠) . راجع طبقات ص ١١٥ والمراجع المسجلة هناك . ٢ هو أبو نصر بشر بن الحارث الحافي (توفي ٥٢٢٧) . راجع طبقات ص ٣٩ والمراجع المسجلة هناك .

أمّي: يا أبا نصر كلها قال: ما أطيب ريحها<sup>٤</sup> فما زال يشمها حتى مات ولم يذقها<sup>٥</sup>.

٩ ومن آدابهم تقريبهم الأجل وتقصيرهم الأمل. ١ قال سري السقطي: كان معروف الكرخي<sup>٢</sup> يؤذن ويقيم ولا يتقدم فقدم بعض أصحابه وهو محمد ابن أبي توبة<sup>٣</sup> ليصلي فقال محمد: إن تقدمت وصليت بكم هذه الصلاة لم أصل بكم صلاة<sup>٤</sup> أخرى فقال معروف: وأنت تحدث نفسك أن تبلغ إلى صلاة أخرى<sup>١</sup>؛ نعوذ بالله<sup>٢</sup> من طول الأمل فإنه يمنع<sup>٣</sup> خير العمل. ولم يصل خلفه. ٤ وقال علي بن عبد الرحيم الصوفي: ٥ من قصر أمله واستوفى عمله لم يبق عليه حظ يشغله<sup>٥</sup>.

١٠ ومن آدابهم رؤية عيوب أنفسهم وقلة الرضا عنها<sup>١</sup>. قال<sup>٢</sup> أبو سعيد الزبدي: كان أبو حاتم العطار<sup>١</sup> ظاهره ظاهر الفجار وباطنه باطن الأبرار<sup>٣</sup> وكان ربما يتكلم ويقول للفقراء: سلوني ولا تسألوني عن حالي واعفوا لي عن مكاني واجعلوني لكم كالفتيلة أحرق نفسي وأضيء لكم<sup>٤</sup>. وكان<sup>٥</sup> إذا<sup>٥</sup> نظر إلى أصحاب المرقعات والفوط<sup>٧</sup> من الصوفية يقول: يا أصحابنا قد نشرتم أعلامكم وضربتم<sup>٨</sup> طبولكم فيا ليت شعري في اللقاء<sup>٩</sup> أي رجال<sup>١٠</sup> تكونون<sup>٢</sup>.

٤س: رأتها. ٥ [وقال أبو حفص... يذقها]: ساقط في ل.

٩ ١ [قول سري... أخرى]: ساقط في ل. ٢ [نعوذ بالله]: ل. ويتعوذ معروف الكرخي. ٣ل: + من. ٤س: ابن. ٥ [وإن يصل... يشغله]: ساقط في ل.

١٠ ١بس: عنهم. ٢س: قول. ٣ [وباطنه باطن الأبرار]: ساقط في ب. ٤ [وقال أبو سعيد... لكر]: ساقط في ل. ٥ل: + أبو حاتم (والصواب: حاتم) العطار. ٦ [وكان إذا]: س: وإذا. ٧ل: والفوط. ٨ل: وضربتم. ٩ساقط في ب. ١٠س: الرجال.

٣ راجع تاريخ بغداد ج ٧ ص ٧٤ س ١٥؛ ابن عساکر ج ٣ ص ٢٣٤ س ١١.

٩ ١ قارن البيان والتبيين ج ٣ ص ١٠٣ س ١٣ ص ١٢٨ س ٦؛ عيون ج ٢ ص ٣٥٦ س ١٣؛ مقدمة المعرفة ص ١٠١ س ١٠؛ روضة العقلاء ص ١٢ س ١٩؛ قوت ج ٢ ص ١٧٣ س ٣. ٢ هو أبو محفوظ معروف بن فيروز الكرخي (توفي ٥٢٠٠). راجع طبقات ص ٨٣ والمراجع المسجلة هناك. ٣ اسمه في حلية أبو توبة. ٤ راجع حلية ج ٨ ص ٣٦١ س ١٢؛ صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ٥. وقارن البيان والتبيين ج ٣ ص ٩٦ س ٤؛ حلية ج ٨ ص ٣٦٤ س ١٤. ٥ هو أبو الحسن علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي (توفي ٥٢٢٤). راجع السمعاني ورقة ٤٦٢ آ.



- ١١ ومن آدابهم علمهم بأقدار أنفسهم . قال الجنيد: ١ العلم أن تعلم ٢ قدرك ومن عرف قدره هانت عليه العبودية .
- ١٢ ومن آدابهم المداومة على المجاهدة في كل الأحوال . قال إبراهيم بن أدهم ١ لرجل في الطواف: اعلم أنك لا تنال درجة الصالحين ٢ حتى تجوز ٣ ست عقبات ٤: أولها ٥ تغلق باب النعمة وتفتح ٦ باب الشدة والثاني تغلق باب العزة ٧ وتفتح باب الذل والثالث تغلق باب الراحة وتفتح باب الجهد والرابع تغلق باب النوم وتفتح باب السهر والخامس تغلق باب الغنى وتفتح باب الفقر والسادس ٨ تغلق باب الأمل وتفتح باب الاستعداد للموت ٩ .
- ١٣ ومن آدابهم أن لا يجالسوا الفقراء ومعهم سبب . كذلك حكى عن الجنيد أنه قال: جاء إبراهيم الصياد ١٣ إلى سري وهو متزور بخضير فأشار سري إلى بعض جلسائه فأتى بجبة ضوف فامتنع من لبسه فقال له سري: خذه فإنه كان معي عشرة ٤ دراهم من وجهه طيب فدفعتهما ٥ حتى اشتريت ٦ هذه الجبة . فقال له ٧: أنت تقعد مع الفقراء ومعك عشرة ٨ دراهم؟ وامتنع من لبسه ٩ .
- ١١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: + نفسك .
- ١٢ ١ س: ل . ابن . ٢ في ب توجد دال مشطوبة تحت «حين» (لعله قصد كدية كلمة تصديقين) . ٣ ل: تجوزت . ٤ ب: عقب . ٥ س: أوله . ٦ ل: ويفتح . ٧ س: العرة . ٨ ب: وأسألت .
- ١٣ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: يجالس . ٣ س: الصدد . ٤ س: عشر . ٥ س: قد بعث . ٦ في ب يوجد الحرفان «ب» فوق التاء الأخيرة . ٧ ساقط في س . ٨ س: عشر .
- 
- ١٠ ١ هو أبو حاتم العطار البصري من قران أبي تراب . راجع صفحات ص ٥٢ . ٢ راجع المريدون فقرة ١٢٠ . صفحات ص ٥٢ س ١٦ - ١٨ . وقران الغلامية ص ١٠١ س ٨ . وأحب مشيخهم الزبيبي بزي الشطار والاستعمال بعمل الأبرار .
- ١١ ١ هو أبو القاسم الجنيد بن محمد (توفي ٥٢٩٧) . راجع طبقات ص ١٥٥ والمراجع المذكور .
- ١٢ ١ هو أبو اسحاق إبراهيم بن أدهم بن منصور (توفي ٥١٦٢) . راجع طبقات ص ٢٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع طبقات ص ٣٨٥ س ١ : القشيري ص ٨ س ١٧ . ص ٤٩ س ٦ : غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٤ : تذكرة الأولياء ج ١ ص ١٠٠ س ١٦ : نشر المحاسن ج ٢ ص ١٠٧ س ١ : الكواكب الدرية ج ١ ص ٧٧ س ١٨ .
- ١٣ ١ هو أبو اسحاق إبراهيم الصياد البغدادي . راجع صفحات ص ٤٦ . ٢ راجع صفحات ص ٤٦ س ٢٠ .



١٤ ومن آدابهم استعمال الورع ظاهراً وباطناً. قال<sup>٢</sup> الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ  
الإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. ١. قال يحيى بن معاذ الرازي: ٢ الورع ورعان ورع في  
الظاهر وورع في الباطن فأما ورع<sup>٤</sup> الظاهر فلا يتحرك<sup>٥</sup> إلا لله وأما ورع  
الباطن فلا يدخل قلبه<sup>٦</sup> شيء سوى الله. ٣.

١٥ ومن آدابهم آداب الزوم الفقير<sup>٢</sup>. قال إبراهيم بن<sup>٣</sup> فاتك<sup>٤</sup>: ١ نعت الفقير السكون  
عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود. ٢.

١٦ ومن آدابهم قلّة الرضا عن النفس وسوء الظنّ بها في كلّ حال. قال عبد  
الله بن مبارك<sup>١</sup>: لا يحسن الظنّ بنفسه إلاّ من لا يعرف غدر<sup>٢</sup> نفسه. وقال  
ذو النون المصري<sup>٣</sup>: أعرف الناس بنفسه أسوأهم بها ظناً. ٢.

١٧ ومن آدابهم في السفر حفظ الضمّ وحسن الصحبة وخدمة الرفقاء وترك الحيانة  
في الأسباب. وسئل زويم<sup>١</sup> عن أدب المسافر قال: أن لا يجاوز<sup>٢</sup> همته قدمه<sup>٣</sup>  
وحيثما وقف قلبه يكون منزله. ٢. قال محمد بن إسماعيل الفرغاني: ٣ كنّا

١٤ ١- قول الله تعالى: وسيع عليكم نعمه طاعة ورضا ورحمة (ل: وجزرهم) عن مخالفة  
ظاهر وباطن. ٢- س: وقال... ٣- ل: ورع... ٤- س: يتجرأ... ٥- ل: الله...  
٦- س: عنيه.

١٥ ١- سقط في س... ٢- [ومن آدابهم... الفقير]: سقط في ل... ٣- س: ابن... ٤- [بن فاتك]: سقط  
في ل.

١٦ ١- [بن مبارك]: سقط في ل... ٢- ل: قدر... ٣- سقط في س... [وقال... المصري]: ل: قال  
فرس.

١٤ ١ سورة الانعام ١٢٠... ٢ هو ابو زكريا يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي الواعظ (توفي  
٥٢٥٨). راجع طبقات ص ١٠٧ والمراجع المسجلة هناك... ٣ راجع القشيري ص ٥٤  
س ١٢. وقرن عوارف ح ٤ ص ٢٤١ س ١٤.

١٥ ١ هو إبراهيم بن فاتك وقيل احمد بن فاتك، ابو الفاتك البغدادي. راجع صفحات ص ١٥٢.  
٢ راجع حقائق ورقة ٩١ س ١٣ (عن إبراهيم الخواص)؛ الكلاباذي ص ٩٦ س ١؛  
القشيري ص ١٢٤ س ٣٣، ص ١٢٥ س ٣٧، ص ١٢٧ س ٢٠؛ كشف المحجوب  
ص ٣٠ س ١٠؛ عوارف ح ١ ص ١١٩ س ٤١، ح ٤ ص ٢٤٣ س ٤؛ الكواكب  
الدريّة ح ١ ص ١٩٥ س ٢٢ (كلها عن احمد بن محمد النوري)؛ صفحات ص ٦٣ س ٥  
(عن محمد بن منصور الطوسي)؛ فقرة ٦٨ (عن ذي النون).

١٦ ١ هو عبد الله بن المبارك المروزي (توفي ٥١٨١). راجع معارف ص ٥١١؛ حلية ح ٨  
ص ١٦٢؛ الكواكب الدريّة ح ١ ص ١٣١، ١٣٣؛ شذرات ح ١ ص ٢٩٥.  
٢ قارن الكواكب الدريّة ح ١ ص ٢١٦ س ٩ (عن الخليل).

نساfer ٦ مقدار عشرين سنة أنا وأبو بكر الزقاق؛ وأبو بكر ٧ الكتاني ٥ لا نختلط بأحد من الناس ولا نعاشر أحداً فإذا قدمنا الى بلد كان ٨ فيه ٩ شيخ سلمنا عليه وجلسنا عنده ساعة ثم رجعنا إلى المسجد فيتقدم الكتاني ويصلي ١٠ من أول الليل إلى أن يصبح ١١ ويختم القرآن ويجلس الزقاق مستقبل القبلة وأقعد ١٢ متفكراً ١٣ إلى أن يصبح ١٤ ثم نصلي ١٥ صلاة الغداة بوضوء العتمة . قال : فإذا وقع معنا إنسان ينام كنا نراه أفضلنا . وسئل أبو عمران الطبرستاني ٧ عن العجز الذي يلحق المسافر في سفره فقال ١٦ : قال الله تعالى : ﴿ فَإِذَا خِفتَ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ﴾ ٨ يعني لا ١٧ تبالي ١٨ ما يلحقك في سفرك بعد أن تكون متوجهاً إلى ربك . ٩

١٨ ومن آدابهم أخذ الرفق من الله تعالى ١ وترك ما يترك الله تعالى . قال أحمد بن خضرويه : ١ من أخذ من الله تعالى ٢ أخذ بعزّ ومن ترك لله ترك بعزّ ومن أخذ

١٧ ١ الفقرات ١٧-٢٠ ساقطة في ن . ٢ كذا نضع . طبقات ، القشيري ، عوارف ، نفحات ، بس : بحوز . ٣ س : قدميه . ٤ س : وحيث ما . ٥ س : وقع . ٦ س : مسافرون . ٧ س : أبو بكر : ساقط في ب . ٨ ساقط في س . ٩ س : فيه . ١٠ س : + بيت . ١١ س : القشيري . ١٢ س : + أن . ١٣ س : متفكر . ١٤ س : أصبح . ١٥ ب : + كلال . ١٦ س : قال . ١٧ س : ما . ١٨ ب : تبالي .

١٨ ١ ساقط في س . ٢ ساقط في س .

١٧ ١ هو أبو محمد رويم بن أحمد (توفي ٥٣٠٣) . راجع طبقات ص ١٨٠ ومراجع المسجلة هناك . كان أول الصوفية من بين أهل الظاهر ؛ راجع i. Goldziher, *Die Zāhiriten* (Leipzig 1884), p. 112 . ٢ راجع اللمع ص ١٨٩ س ٦ ؛ طبقات ص ١٨١ س ٢ ؛ القشيري ص ١٣١ س ١٥ ؛ المریدون فقرة ١١٣ ؛ تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٦٦ س ٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ٩٨ س ٥ ؛ نفحات ص ٩٧ س ٧ . وقدر كشف المحجوب ص ٤٤ س ١٠ : الصوفي لا يسبق همته خطوته البيتة (عن المرتضى) ؛ غنية ج ٢ ص ١٠٥ س ٢٥ . ٣ هو أبو الفتح محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني (توفي ٥٣٣١) . السمعاني ورقة ٤٢٤ آ ؛ شذرات ج ٢ ص ٣٢٩ (وكنيته هناك أبو بكر) . ٤ هو أحمد بن نصر الزقاق الكبير . راجع القشيري ص ٢١ ؛ نفحات ص ١٧٧ س ١١٧ ج ١ ص ١١٧ . ٥ هو أبو بكر محمد بن علي بن جعفر الكادي (توفي ٥٢٣٢) . راجع طبقات ص ٣٧٣ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٧٧ . ٦ راجع اللمع ص ١٨٩ س ٩ ؛ القشيري ص ١٣١ س ٩ . ٧ روى عن ابن قريحي الذي توفي في برملة بعد ٥٢٩٠ (راجع طبقات ص ١٤٦) . ٨ سورة القصص ص ٧ . ٩ راجع اللمع ص ١٧١ س ١٥ ، ص ١٩٠ س ١٤ .

١٨ ١ هو أبو حامد أحمد بن خضرويه البلخي (توفي ٥٢٤٠) . راجع طبقات ص ١٠٣ والمراجع المسجلة هناك .

عن<sup>3</sup> غير الله أخذ بذل<sup>٢</sup> ومن ترك لغير الله ترك بذل<sup>١</sup>.  
 ١٩ ومن آدابهم حفظ الأدب مع الله تعالى<sup>1</sup> في الخلوة . قال أبو يزيد: ١ قمت ليلة<sup>٢</sup> أصلي فعميت<sup>2</sup> فجلست ومددت رجلي فسمعت هاتفاً يهتف بي يقول: من يجالس<sup>3</sup> المملوك ينبغي أن يجالس بحسن الأدب . ٢ وقال أبو محمد الحريري<sup>5</sup>: ٣ جلست ليلة<sup>٤</sup> في الخلوة فمددت<sup>6</sup> رجلي فأخذني النوم فسمعت كأن<sup>٥</sup> قائلاً يقول لي: ما هكذا يجالس العبيد السادة . ٤ قال<sup>7</sup> سري السقطي: رجعت من بعض المغازي<sup>8</sup> فمررت بخدار فألقيت نفسي على قفاي ومددت رجلي على الخدار لأستريح فهتف بي هاتف: يا سري هكذا يجلس العبيد بين يدي الموالي<sup>٩</sup>؟

٢٠ ومن آدابهم حفظ أحكام الفقر مع الفقراء . قال أبو سعيد الخزاز: ١ دخلت الرملة فذهبت إلى أبي جعفر القصاب فبت عنده ثم خرجت من الرملة إلى بيت المقدس فجاء إلى بيت المقدس خلفي وقد حمل معه كُسيرات وقال: اجعلني في حل . كان<sup>1</sup> هذا في البيت ولم أدر<sup>2</sup>.

٣س: من

١٩ ١- سابق في س . ٢- نعت . ٣- جلس مع . ٤- سابق في س . ٥- الحريري . ٦- ومددت . ٧- وقال . ٨- المغازي . ٩- مغازي .

٢٠ ١- وكان . ٢- ادري .

١٩ ١ هو أبو يزيد طيفور بن عيسى البسطامي (توفي ٨٢٦١) . راجع طبقات ص ٦٧ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع التلمع ص ٢٠١ س ٦ ؛ طبقات ص ٦٩ س ٦ ؛ صفوة ج ٤ ص ٩١ س ١٥ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١٠٠ س ٢٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٠ س ٨ . وقارن المریدون فقرة ١٣٤ . ٣ هو أبو محمد أحمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الحريري (توفي ٨٣١١) . راجع طبقات ص ٢٥٩ والمراجع المسجلة هناك . ٤ راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٢ س ١٧ ؛ نشر الحسن ج ٢ ص ٢٠ س ٢٣ . وقارن القشيري/شرح ص ١١٣ س ١٧ ؛ المنتظم ج ٦ ص ١٧٥ س ٣ . ٥ راجع حلية ج ١٠ ص ١٢٠ س ٢٠ ؛ تاريخ بغداد ج ٩ ص ١٨٧ س ٢٠ ؛ ص ١٨٨ س ١ ؛ ابن عساکر ج ٦ ص ٧٤ س ٢٧ ؛ ص ٧٥ س ٣ ؛ صفوة ج ٢ ص ٢١٥ س ١٧ ؛ عوارف ج ٣ ص ٨٨ س ٢٨ ؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ١٤ س ١ . وقارن نفحات ص ١٢٨ س ١٤ (عن محمد بن أبي الورد) ؛ لأنوار القدس للشعرائي (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ٧٣ س ١٤ (عن إبراهيم بن ادعم) .

٢٠ ١ هو أبو سعد أحمد بن عيسى الخزاز (توفي ٨٢٧٧) . راجع طبقات ص ٢٢٨ والمراجع المسجلة هناك . ٢ راجع التلمع ص ٢٠٥ س ١٤ .

- ٢١ ومن آدابهم أن لا يواجهوا أحداً بمكروه بحال<sup>١</sup>. عن أنس بن<sup>٢</sup> مالك<sup>٣</sup> قال: كان رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يواجه أحداً بشيء يكرهه<sup>٤</sup>.
- ٢٢ ومن آدابهم حرصهم على أن يجمعوا إخوانهم على رفق. عن علي رضي الله عنه<sup>١</sup> قال: لأن أجمع ناساً من إخواني على صاع من الطعام أحب إليّ من أن أدخل سوقكم فأبتاع<sup>٢</sup> نسمة<sup>٣</sup> فأعتقها<sup>٤</sup>. قال<sup>٥</sup> رسول الله صلى الله عليه وسلم: إن<sup>٦</sup> أسرع صدقة تصدع<sup>٧</sup> إلى السماء أن يضع<sup>٨</sup> الرجل طعاماً طيباً ثم يجمع عليه ناساً من إخوانه<sup>٩</sup>.
- ٢٣ ومن آدابهم تعظيم الأكابر والرفق بالمرئيين وحسن العشرة مع الإخوان لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال: ليس منا من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا<sup>١</sup>. ولم يقل النبي<sup>٢</sup> صلى الله عليه وسلم: الصغير والكبير<sup>٣</sup>. أي<sup>٤</sup> من يقبل نصيحة<sup>٥</sup> الأكابر والمشايخ ومن فوقه في الحال والعلم والسنن. وقوله كبيرنا هو الذي يدل<sup>٥</sup> الصغير على سبيل الرشد وينصحه نصيحة<sup>٦</sup> شفقة ورفق<sup>٧</sup>.
- ٢٤ ومن آدابهم<sup>٢</sup> أدب<sup>٣</sup> الأكابر وهو<sup>٤</sup> أن يستعمل الأدب لئلا يأخذ الصغير عنه طريقته وشمائله؛ وأحسن الأدب ما يؤخذ عنه استعمالاً<sup>٥</sup> لا قولاً.

- ٢١ ١ب: محال (؟). ٢س: أنس. ٣ل: + رضي الله عنه.
- ٢٢ ١[رضي الله عنه]: س: رضه. ٢س: فابتأ. ٣س: بسمة. ٤[عن علي... فاعتقها... ساقط في ل. ٥س: + قال. ٦ساقط في ل. ٧س: تصدع. ٨ل: يضع. ٩س: يجمع عليه.
- ٢٣ ١س: رسول الله. ٢[ولم... والكبير]: ساقط في ل. ٣ب: س: أنس. ٤س: يصيحه. ٥[وقوله... يدل]: ل: ويدل. ٦ساقط في ل.
- ٢٤ ١هذه الفقرة ساقطة في ل. ٢س: مواجب. ٣س: آداب. ٤ساقط في س. ٥س: + مفعول، لكنه مشطوب.

- ٢١ ١ راجع آداب الصحبة ص ٣١ س ٨ ، والمراجع المسجلة في ص ٢٢ ، الفتح الكبير ص ٣٧٤ س ١ .
- ٢٢ ١ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ٥ (عن كتاب الإخوان لابن أبي الدنيا)
- ٢٣ ١ راجع ونسلك ج ٢ ص ٢٣٦ ، مادة «رحم» ؛ الأدب المفرد ص ٧١ س ٢ - ٨ - ١٨ ؛ آداب الصحبة ص ٧٥ س ١٢ ؛ أحياء ج ٢ ص ١٢٦ س ١٨ ؛ الأربعين ص ٧٥ س ١٤ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٤ س ٦ ، ١٢ ، ١٥ ؛ مجمع ج ٢ ص ١١٦ س ١٢ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٥٤ س ١٣ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ٦٨ س ٥ . ٢ قارن مناهج العارفين ورقة ٢٦ ب ، س ١١ : فلم يقل يرحم الصغير ويوقر الكبير بل اضافهم اليه فيرحم كل صغير سلك طريق الارادة فيدله على سبيل الحق وطريقته ويوقر كل كبير بلغ محل الائمة بحسن الاقتداء بمن به القدوة وهو المصطفى صلعم فلا يخالفه في أفعاله وأقواله .

٢٥ ومن آدابهم حفظ الجوارح على اتّباع الأوامر . قال<sup>١</sup> أبو بكر الوراق :  
الأدب حفظ لسانك إذا نطقت وحفظ قلبك إذا خلوت<sup>٢</sup> وحفظ عينك إذا  
خرجت وحفظ حلقك<sup>٣</sup> إذا أكلت وحفظ يدك<sup>٤</sup> إذا بسطت<sup>٥</sup> وحفظ<sup>٦</sup> رجلك<sup>٧</sup>  
إذا مشيت وحفظ أوقاتك في جميع متصرفاتك<sup>٨</sup> فمن لم يحفظ<sup>٩</sup> جوارحه وأهمل  
وقته رجعت جوارحه إلى سوء الأدب ومن حفظ وقته وراقب سرّه حفظ الله<sup>١٠</sup>  
عليه أوقاته وجوارحه .

٢٦ ومن آدابهم ما قال محمد بن عليّ الترمذي<sup>١</sup> قال : إنّ الأدب أن يحافظ  
في معاملته بحيث لا<sup>٢</sup> يعيب<sup>٣</sup> عليه<sup>٤</sup> الكبير<sup>٥</sup> ولا<sup>٦</sup> يأخذ من الدنيا ما يعيب عليه  
الزهّاد<sup>٧</sup> ولا<sup>٨</sup> يقع له<sup>٩</sup> من إشار الدنيا على الآخرة<sup>١٠</sup> ما يعيب عليه الحكماء  
ويكون في خلوته<sup>١١</sup> مع سيّده بحيث لا يعيب عليه الحفظة وأصل الأدب  
وتسامه أن لا ينظر بسرّه<sup>١٢</sup> إلّا إلى مولاة ولا يطلب في الدارين<sup>١٣</sup> إلّا رضاه .

٢٧ ومن آدابهم قلّة الأكل والنوم . قال الجنيد : الصوفيّ طعامه طعام المرضى  
ونومه نوم<sup>١</sup> العرقى . ١ وقال محمد بن عليّ الترمذي : اهجر النوم والأكل  
فإنّك إذا أكلت كسلت وإذا نمت غفلت<sup>٢</sup> .

٢٥ ١س : وقال . ٢ل : حنوت . ٣ل : خلّتك (كذا بس أيضاً ، غير انه يبدو أن النقطة  
فوق الحاء مشطوبة هناك) . ٤ل : يدك . ٥س : بسطت . ٦ساقط في ل . ٧ل : رجلك .  
٨ل : متصرفاتك . ٩[لم يحفظ] : ب : حفظ . ١٠ل : . تعالى .

٢٦ ١الفقرتان ٢٦-٢٧ ساقطتان في ل . ٢س : ما . ٣ب : + الكبير ، نكته مشطوب .  
٤ساقط في ب . ٥س : الكبير . ٦س : أو لا . ٧س : الزهد . ٨س : أو لا . ٩ساقط  
في س . ١٠[إشارة إلى الآخرة] : س : الدنيا . ١١س : خلواته . ١٢س : إلى بشرة . ١٣[في  
الدارين] : ساقط في س .

٢٧ ١س : نو . ٢س : عقلت .

٢٥ ١ هو أبو بكر محمد بن عمر الوراق الترمذي . راجع طبقات ص ٢٢١ والمراجع المسجلة  
هناك : صفحات ص ١٢٣ .

٢٦ ١ هو أبو عبد الله محمد بن عليّ الحكيم الترمذي (توفي بعد ٥٣١٨هـ) . راجع طبقات ص ٢١٧  
والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ١١٧ . ٢ قرن عوارف ج ٤ ص ١٢٢ س ١١ :  
وحاصل الجميع ان العبد ينبغي له ان يكون لمولاه ويريد كل ما يريد لمولاه لا لنفسه .

٢٧ ١ راجع الكلاباذي ص ٢٢ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ٤٥٣ س ١٧ ؛ ابن عساكر  
ج ٦ ص ٧٨ س ٢٣ ؛ تذكرة الاولياء ج ١ ص ٢٨٢ س ١٣ (عن سري السقطي) .

٢٨ ومن آدابهم إثارة طاعة الله في كل الأحوال واتهام النفس وقبول النصيحة من الإخوان<sup>1</sup>. قال أبو بكر الوراق: من جوامع الأدب<sup>2</sup> أن<sup>3</sup> يطيع العبد مولاه سرّاً وعلناً<sup>4</sup> لا<sup>5</sup> يخالفه في لحظة ولا خطرة<sup>6</sup> ويحسن إلى من أساء إليه ولا يتبع مراد النفس ويشكر عند النعمة ويصبر عند الشدة ويتفضل على من دونه ويقبل مشورة من يشير<sup>7</sup> عليه.

٢٩ ومن آدابهم أن لا<sup>1</sup> يشغلوا<sup>2</sup> جوارحهم<sup>3</sup> إلا في موافقة<sup>4</sup> مولاهم وأن يعذروا إخوانهم فيما يجري عليهم ولا يعيرونهم إلا<sup>5</sup> في ارتكاب كبيرة أو ترك فريضة<sup>6</sup>. قال محمد بن حامد الترمذي<sup>7</sup>:<sup>٢</sup> حسن الأدب مع الله أن لا تحرك<sup>8</sup> شيئاً من جوارحك إلا في مرضاته وحسن الأدب مع الخلق أن يعذروهم<sup>9</sup> فيما يجري الحق عليهم ولا يعيرونهم إلا في مخالفة فريضة أو سنة. وقال أبو عثمان الخيري: من أدب نفسه تأدب به كل أحد ومن خالف أهل<sup>10</sup> الأدب تخطى الحرمات<sup>11</sup> وصار<sup>12</sup> متبوعاً بطالين<sup>13</sup>. وقال يوسف بن الحسين الرازي<sup>15</sup>:<sup>٣</sup> قيمة كل عامل أدبه<sup>16</sup> فمن تعطل من الأدب<sup>17</sup> فلا قيمة له. وقال محمد بن الفضل<sup>٤</sup>: من استعمل آداب الظاهر تأدب بظاهره<sup>18</sup> ظاهر أصحابه ومن استعمل آداب الباطن وقعت له الهيبة في قلوب الخلق<sup>19</sup>.

٢٨ 1 [ومن آدابهم... الإخوان]: ساقط في ل. 2 ل: الآداب. 3 [الآداب ان]: س: الآديان. 4 س: وعلانية. ل: واعلاناً. 5 ل: ولا. 6 ل: خطوة. [ولا خطرة]: س: وخطرة. 7 س: يشود. ل: يسر.

٢٩ 1 [ان لا]: س: الا. 2 س: يشغلوا. 3 ل: اجوارحهم. 4 [في موافقة]: ل: بموافقة. 5 يبدو ان هذه الكلمة ادخلت في ب فيما بعد. ساقط في س. 6 [وان يعذروا... فريضة]: ساقط في ل. 7 س: + يقول. 8 ب: يتحرك. 9 ب: تعذروهم. 10 [ومن... أهل]: س: وإن أهمل. 11 س: الحركات. 12 س: وصاراً. 13 [ان تعذروهم... بطالين]: ساقط في ل. 14 س: ابن. 15 ساقط في ب س. 16 [قيمة... ادبه]: ل: كل عامه قيمة آداب... 17 ل: الآداب. 18 س: بادابه. 19 [وقال محمد... الخلق]: ساقط في ل.

٢٩ ١ قارن المریدون فقرة ٨٨. ٢ هو أبو بكر محمد بن حامد الترمذي. راجع طبقات ص ٢٨٠، صفحات ص ١٥٧. ٣ هو أبو يعقوب يوسف بن الحسين الرازي (توفي ٥٣٠ هـ). راجع طبقات ص ١٨٥ والمراجع المسجلة هناك؛ صفحات ص ٩٧. ٤ هو أبو عبد الله محمد بن الفضل بن العباس البلخي (توفي ٥٣١٩ هـ). راجع طبقات ص ٢١٢ والمراجع المسجلة هناك؛ صفحات ص ١١٦؛ المنتظم ج ٦ ص ٢٣٩.

- ٣٠ ومن آدابهم حفظ السرّ ومراعاة<sup>١</sup> الظاهر . قال<sup>٢</sup> أبو عثمان الخيري<sup>٣</sup>: الأدب<sup>٤</sup> أدبان أدب السرّ وأدب الظاهر فأدب<sup>٥</sup> السرّ طهارة القلب من العيوب وأدب<sup>٦</sup> الظاهر حفظ الجوارح من الذنوب ورداءة<sup>٧</sup> الأخلاق .<sup>١</sup>
- ٣١ ومن آدابهم إثارة الخلق على أنفسهم في كلّ الأحوال<sup>١</sup>. كذلك سئل عبد الله المعروف بالأخوين المرّوزيّ عن أدب هذه الطائفة فقال: أصل<sup>٢</sup> آدابهم إثارة موافقة الخلق فيما وافق الحقّ على موافقة أنفسهم فيما دقّ وجلّ .
- ٣٢ ومن آدابهم حفظ شرائط الأدب على أنفسهم في القليل والكثير مخافة أن يتعدّى ذلك بهم إلى إهمال السنن والفرائض . قال عبد الله بن مبارك<sup>١</sup>: من تهاون بالأدب<sup>٢</sup> عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون بالفرائض عوقب بحرمان التوحيد .<sup>١</sup>
- ٣٣ ومن آدابهم ترك الحظوظ وملازمة<sup>١</sup> الحقوق . كذلك حكى عن عبد الله بن خفيف أنه قال: تأدّب بأدب الله فإنه من تأدّب بالله أفنى<sup>٢</sup> حظوظه وألزمه<sup>٣</sup> حقوقه .
- ٣٤ ومن آدابهم حفظ الوقت والاكتفاء بأقلّ القليل . كذلك قال سهل بن عبد الله<sup>١</sup>: من اكتفى باليسير في الملبس والمطعم لم يستعبده أحد من الخلق فقال<sup>٢</sup>: وقيل . الوقت أعزّ الأشياء فاشغله<sup>٣</sup> بأعزّ الأشياء .<sup>١</sup>

- ٣٠ ١: ومراعات . ٢: وقال . ٣: الخيري . ٤: لأدب . ٥: فاداب . ٦: ورداءة . ٧: ورداوة .
- ٣١ ١: في ل . ٢: وحفظ الوقت . (فقرة ٣٤) . أم الفقرة ٣٢ ٣٣ فاقطع . ٢: ساقط في س .
- ٣٢ ١: س : المبارك . ٢: ب : الادب .
- ٣٣ ١: س : وملازمت . ٢: [فانه ... أفنى] : ب : في . ٣: ب : والنزم .
- ٣٤ ١: [كذلك ... عبد الله] : س : وقال سهل . ٢: [كذلك ... فقال] : ساقط في ل . ٣: ب : س : فاشغله .

- ٣٠ ١ قارن عوارف ج ٣ ص ١٠١ س ١٧ .
- ٣٢ ١ راجع عوارف ج ٣ ص ٨٩ س ٩ : نشر المحسن ج ٢ ص ١٩ س ٢٨ .
- ٣٤ ١ راجع فقرة ٤٠ : عيوب النفس فقرة ٤٩ . وقارن طبقات ص ١٦١ س ٦ (عن الجنيد) : للامنية ص ١١٠ س ١٥ ص ١١١ س ١ (عن ابي محمد سهل) .



٣٥ ومن آدابهم اختيار الفقر والقلة والمسكنة استجلاباً بذلك محبة النبي صلى الله عليه وسلم فإنه روي عنه<sup>١</sup> أنه قال: الفقر أسرع إلى من يحبني<sup>٢</sup> من السيل<sup>٣</sup> من أعلى الوادي<sup>٤</sup> إلى أسفله. ١. وقال النبي صلى الله عليه وسلم للذي قال له إنني أحبك فقال<sup>٥</sup>: استعد للفقر جلياباً<sup>٦</sup>.

٣٦ ومن آدابهم ترك التدبير والاختيار. قال سهل بن عبد الله<sup>٢</sup>: ذروا التدبير والاختيار تكونوا في طيب من العيش فإن التدبير والاختيار يكدران<sup>٣</sup> على الناس عيشتهم. ١. سمعت<sup>٤</sup> النصراباذي<sup>٢</sup> يقول في قول الله عز وجل<sup>٥</sup>: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾<sup>٣</sup> قال تدبير المعيشة وسياسة النفوس.

٣٧ ومن آدابهم ترك التصدّر<sup>١</sup> ومجانبة الأستاذية والعمل في القيام بخدمة الإخوان والأصحاب. قال الجنيد: رأيت سرياً<sup>٢</sup> السقطي يوماً وهو كالواحد<sup>٣</sup> علي فقال: ما هذه الجماعة التي بلغني أنهم يجتمعون عندك؟ وكره لي ذلك فقلت: يا أبا الحسن<sup>٤</sup> يجيئي<sup>٥</sup> الرجل منهم جائع<sup>٦</sup> فيقول أطعمني وعندني فصل فأطعمه ويجيئي الرجل وبه دم ويقول أريد الحجامة فأمنعه<sup>٧</sup>؟ ويجيئي رجل<sup>٨</sup> وهو عريان وقد كادت سوءته أن تبدو وعندني ما أكسوه فأمنعهم<sup>٩</sup> ذلك؟ فقال لا تمنعهم<sup>١٠</sup> وانبسط. وكلاماً نحوها<sup>١١</sup>.

٣٥ ١ ساقط في س. [ومن آدابهم... عنه]: ل. روي عن النبي صلى الله عليه وسلم (بي سقرة السابقة مباشرة) ٢ س: ان يجيئي. ٣ ل: السيل. ٤ ل: الوادي. ٥ ساقط في س. ٦ [وقال... جلياباً]: ساقط في ل.

٣٦ ١ الفقرات ٣٦-٤٤؛ ساقطة في ل. ٢ [بن عبد الله]: ساقط في س. ٣ ب: تكدر. س: يكدر. ٤ س: وسمعت. ٥ [عز وجل]: س: تعالى.

٣٧ ١ س: التصدير. ٢ ب: سري. ٣ ب: كالواحد. ٤ س: الحسين. ٥ س: يجيئي. ٦ لعله من الأفضل ان يقرأ هنا «جائعاً» أو «وهو جائع». ٧ س: فأمناه. ٨ س: رجل. ٩ س: فامتنعهم. ١٠ س: تمتعهم. ١١ س: نحو هذا.

٣٥ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٥٣ مادة «سيل»؛ النبلاء ج ٣ ص ٤٦؛ س ١٢. جميع الزوائد ج ١٠ ص ٣١٣ س ١٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٧ س ٥؛ روي ص ٢٢٨ ٢٢٩. ٢ راجع اللمع ص ٩٩ س ٧؛ وفارن اعالي المرتضى ج ١ ص ١٣ س ٤ (عن علي).

٣٦ ١ راجع حلية ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠؛ شذرات ج ٢ ص ١٨٣ س ١١. وقرن عوارف ج ٤ ص ٢٢٥ س ٥. ٢ هو ابو القاسم ابراهيم بن محمد النصراباذي (توفي ٥٣٦٩). راجع طبقات ص ٤٨٤ والمراجع المسجلة هناك؛ نفحات ص ٢٣٠. ٣ سورة فاطر ٣٤.



٣٨ ومن آدابهم السياحات والأسفار في ابتداء الإرادة. قال يحيى الخلاء<sup>١</sup> سمعت بشراً<sup>١</sup> الخافي يقول: سيحوا فإن الماء إذا ساح طاب وإذا وقف تغير واصفر.<sup>٢</sup>  
٣٩ ومن آدابهم أن لا يقعد مع قوم على محكم<sup>١</sup> التجريد ومعه سبب. قال حسبان أخو سنان<sup>٢</sup>: كان أبو تراب النخشي<sup>١</sup> وأصحابه قد اجتمعوا فلحقهم فاقة وجوع فقال أبو تراب: ما قصتكم تجتمعون وتجوعون؟ تفاتشوا! قال ففعلوا<sup>٣</sup> فوجدوا<sup>٤</sup> مع واحد منهم شيء فقال له<sup>٥</sup> أبو تراب: هب إنك ما رحمتنا<sup>٦</sup> <أ>لم<sup>٧</sup> ترحم نفسك؟ وأخذ<sup>٨</sup> ما كان معه وأنفقه على أصحابه ولم ينله منه شيئاً<sup>٩</sup> ففتح عليه.

٤٠ ومن آدابهم اشتغالهم<sup>١</sup> بما وجب عليهم في<sup>٢</sup> أوقانهم دون الاشتغال بتدبير الأوقات المستقبلية. قال سهل بن عبد الله: الاشتغال<sup>٣</sup> بوقت ماض<sup>٤</sup> تضييع وقت ثان<sup>٥</sup> قال: وقيل، الوقت أعز الأشياء فاشغله<sup>٦</sup> بأعز الأشياء. قال شقيق: حسرة أمور قد مضت وتدبير أمور قد بقيت ذهبت ببركة عمرك.  
٤١ ومن آدابهم مطالعة الخلق بعين الشفقة والنصيحة دون غيرها. قال أحمد بن شاهويه<sup>١</sup> سمعت يحيى بن معاذ يقول: لا يصح<sup>٢</sup> لطالب طلبه ولا لمريد

٣٨ ١س: بشر.

٣٩ ١س: حكم. ٢ [قول... سنان]: ساقط في ب. ٣ [تفاتشوا... ففعلوا]: س: تفاتشو ففعلوا. ٤ب: فوجدوا. ٥ساقط في س. ٦س: ترحمتنا. ٧ب: لم. س: ما. ٨س: فأخذ. ٩ب: شيء.

٤٠ ١س: اشتغالهم. ٢ساقط في ب. ٣ [بتدبير... الاشتغال]: ساقط في س. ٤ب: ما مضى. ٥س: ذني؛ ولعل الأفضل «يأتي». ٦ب: فاشغلها.

٣٨ ١ إنما اشتهر ابنه أبو عبد الله أحمد بن يحيى الخلاء (انظر طبقات ص ١٧٦ والمراجع المسجلة هناك). ٢ راجع قوت ج ٤ ص ١٠١ س ١٩؛ تذكرة الأولياء ج ١ ص ١١١ س ٢٤؛ عوارف ج ٢ ص ١٥ س ٧.

٣٩ ١ هو أبو تراب عسكر بن حصين النخشي (توفي ٨٢٤٥). راجع طبقات ص ١٤٦ والمراجع المسجلة هناك.

٤٠ ١ راجع فقرة ١٥٩، القشيري ص ٣١ س ٢١؛ ابن عساكر ج ١ ص ٤٢٧ س ١٧؛ البداية والنهاية ج ١١ ص ٥٨ س ١٠؛ نفحات ص ٧٥ س ٧؛ شذرات ج ٢ ص ١٩٢ س ٢١ (جميع المصادر سوى القشيري عن أبي سعيد الخزاز). ٢ راجع فقرة ٣٤.

عمله حتى يكون منه ثلاث خصال: يلاحظ الأغنياء بعين النصيحة والفقراء بعين التواضع والنساء بعين الشفقة. قال شاه الكرماني<sup>٣</sup>:<sup>٢</sup> من نظر إلى الخلق بعينه طالت خصومته معهم ومن نظر إليهم بعين الحق عذرهم على ما هم فيه وهل يستطيعون<sup>٤</sup> غير ما جُبلوا<sup>٥</sup> عليه؟<sup>٢</sup>

٤٢ ومن آدابهم رياضة النفس<sup>١</sup> على الاكتفاء بالقليل من الكثير. قال عبید بن عمر<sup>٢</sup>: سمعت بشراً<sup>٣</sup> الحافي ورأيت<sup>٤</sup> باب الطاق<sup>١</sup> فقلت له: ما تصنع في هذا<sup>٥</sup> الموضوع؟ فقال<sup>٦</sup>: إن نفسي اشتهدت عليّ منذ<sup>٧</sup> ثلاثين سنة خيارة فأبيت عليها فقالت: إن لم تطعمني فاعرض عليّ فأرضى منه بالنظر دون الأكل؛ فجننت لأنظر إليها فأرضيتها<sup>٨</sup> بذلك.<sup>٢</sup>

٤٣ ومن آدابهم ترك الشكوى في كل<sup>١</sup> الأحوال؛ كما حكى عن أبي يزيد<sup>٢</sup> البسطامي أنه قال: منذ عرفت الله ما شكوت أحداً قط لعلمي بقيام الله بأحوال العبيد؛ كما قرأت في بعض الكتب أن الله يقول: سوّيت الحاجات قبل الضرورات.

٤٤ ومن آدابهم توسعة الصدر فإنها من شرف الهمة. قال سهل بن عبد الله: كن شريف الهمة فإن شرف الهمة يوسع<sup>١</sup> الصدر.

٤١ ١ب: شهوية. س: ساهوية. ٢س: تصح. ٣في ب توجد نقطة زائدة فوق الميم. ٤بس: يستطيعوا. ٥س: جبروا.

٤٢ ١س: النفوس. ٢س: محمد. ٣س: بشر. ٤ب: ورأيت. ٥[في هذا]: س: بهذا. ٦س: + ي. ٧س: من. ٨س: وأرضيتها.

٤٣ ١ساقط في س. ٢[أبي يزيد]: س: بأبي يزيد.

٤٤ ١ب: توسع.

٤١ ١ هو أحمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي. راجع طبقات ص ١١١. ٢ هو أبو عبد الله شاه بن شجاع الكرماني (توفي قبل ٥٣٠٠هـ). راجع طبقات ص ١٩٢ والمراجع المتعددة هناك. ٣ راجع الملامتية ص ١١٠ س ١٢؛ المریدون فقرة ٩٠.

٤٢ ١ محلة كبيرة ببغداد بالجانب الشرقي، تعرف بطاق اسماء. انظر بقوت، معجم البلدان (بيروت ١٩٥٥م) ج ٠ ص ١ ص ٣٠٨. ٢ راجع المریدون فقرة ١٢٢؛ وقرن الورع ص ٦٣ س ٤؛ قوت ج ٤ ص ٢٣٠ س ٩.

٤٤ ١ قارن طبقات ص ٤٣٧ س ١٢؛ تاريخ بغداد ج ٧ ص ٢٢٩ س ٥؛ نفحات ص ٢٢٤ س ٦؛ شذرات ج ٢ ص ٣٧٨ س ١٨ (كلها عن جعفر الحلي). وانظر صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ١٧ (السلمي عن أبي عبد الله بن الجلاء).

٤٥ ومن آدابهم الأخذ من الدنيا بنية القوام على مقدار الكفاية دون اللذّة<sup>١</sup> والشهوة<sup>٢</sup>. قال سفيان: <sup>١</sup> إذا أخذت من الدنيا شيئاً فخذ به بنية القوام قوام الدين ثم ابصر في ذلك القوام<sup>٣</sup> فإن أخذته للذّة نفسك وترفّتها<sup>٤</sup> نعمة<sup>٥</sup> وراحة<sup>٥</sup> فلا تنجو<sup>٦</sup> من الحساب<sup>٧</sup> حلالاً<sup>٧</sup> كان أو حراماً ويُخاف عليك من<sup>٨</sup> العذاب في الشهوة<sup>٩</sup> . والشهوة ثلاثة: شهوة في الأكل وشهوة في الكلام وشهوة في النظر فاحفظ<sup>١٠</sup> الأكل بالنية واللسان بالصدق والعين بالعبرة فمن <لم> يحفظ الأكل بالنية لا ينجو من الشهوة والحرام ومن لم يحفظ اللسان بالصدق<sup>١١</sup> لا ينجو<sup>١٢</sup> من الكذب والغيبة ومن لم<sup>١٣</sup> يحفظ العين<sup>١٤</sup> على<sup>١٥</sup> العبرة<sup>١٦</sup> عمي عن الاعتبار<sup>٢</sup>.

٤٦ ومن آدابهم أن يجتهدوا في أن يوافق حالهم لبستهم . قال <...> سمعت محمد بن عليّ الكتّاني بسكّة يقول لأصحاب المرقعات: إخواني والله لئن كان لباسكم هذا موافقاً لسرايركم فقد أحببتم تطلع الناس عليها وإن كان مخالفاً فقد<sup>٢</sup> هلكتكم<sup>١</sup>.

٤٧ ومن آدابهم أن لا يقعدوا عن<sup>١</sup> الكسب إلا بعد أن يصحّ لهم التوكّل وطريقته<sup>٢</sup>. سمعت محمد بن عبد الله<sup>١</sup> يقول سمعت أبا عثمان الأدمي يقول سمعت إبراهيم الخواص<sup>٢</sup> يقول: لا ينبغي للصوفي أن يتعرّض للقعود عن الكسب إلا

٤٥ ١ ل: اللذات . ٢ س: من الشهوة . ل: والشهوات . ٣ س: الثواب . [قال سفيان... القوام]: ساقط في ل . ٤ ل: وترد به . ٥ ل: وراحة . ٦ س: تنجوا . ٧ س: الجنب . ٨ س: سقط في ل . ٩ س: الشهوة . ١٠ ب: واحفظ . ١١ [والعين... بالصدق]: ساقط في ب س . ١٢ لا ينجو: ب: لتنجوا . س: وتنجوا . ١٣ ساقط في ل . ١٤ ب: العبرة . ١٥ س: عن . ١٦ [على العبرة]: نعم الأفضل «بالعبرة» .

٤٦ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ س: لقد .

٤٧ ١ ل: من . ٢ [يصح... وطريقته]: ل: يفتح الله لهم طريقة التوكّل . ٣ [رجلا مصلوباً]: ب: رجل مصلوب . ٤ س: + بقية . ٥ س: اجل . ٦ ساقط في س . ٧ ب: يستعين . س: يستغني . ٨ [سمعت محمد... يقول]: ساقط في ل . ٩ [سمعت... يقول]: ل: قال شيخ الخليل . ١٠ [مد اليد]: ل: الميل . ١١ ب: حد . ل: احد . ١٢ ل: عن . ١٣ س: زور .

٤٥ ١ هو ابو عبد الله سفيان بن سعيد الثوري (توفي ٨١٦١) . راجع الكواكب الدرية ج ١ ص ١١٥ - شذرات ج ١ ص ٢٥٠ . ٢ راجع كشف المحجوب ص ١٤٢ ص ١٨ (عن حاتم الأصم) .

٤٦ ١ راجع ابن مسكويه ص ١٤٦ ص ٧ (عن ابن السكّ) .

أن يكون رجلاً مطلوباً<sup>3</sup> بتركه قد وقعت به حال من الأحوال فاقتطعه عن مواضع كسبه قد أعبته الحال عن المكاسب ؛ فأما ما كانت الحاجات<sup>4</sup> فيه قائمة ولم يقع له عزوف يحول بينه وبين التكلّف فالعمل أولى به والكسب أحلّ<sup>5</sup> له لأنّ القعود لا يصلح له<sup>6</sup> إن لم يستغن<sup>7</sup> عن التكلّف. <sup>٢</sup> وحكي عن أبي حفص أنّه قال: تركتُ العمل فرجعت إليه ثمّ تركني العمل فلم أرجع إليه. <sup>٤</sup> سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا القاسم الحريري يقول<sup>8</sup> سمعت الجنيّد يقول<sup>9</sup>: كلّ صوفيّ عود نفسه مدّ اليد<sup>10</sup> إلى أخذ<sup>11</sup> الأسباب عند وقوع الشدائد فإنّه لا ينفكّ من<sup>12</sup> رق<sup>13</sup> نفسه ولا يحمله الصبر بحال. <sup>٥</sup> ومن آدابهم دقّة النظر في خفيّ مقامات التوكّل. سمعت محمّد بن شاذان يقول<sup>1</sup>: إنّي لأستحي<sup>2</sup> من الله<sup>3</sup> أن أدخل البادية على التوكّل وإنّي<sup>4</sup> شبعان لثلاث<sup>5</sup> يكون شعبي زاداً<sup>6</sup> أتزوّد به<sup>7</sup>. سمعت أبا القاسم الرازي<sup>٨</sup> يقول سمعت أبا بكر بن ممشاد الدينوري<sup>٩</sup> يقول<sup>10</sup>: من لم يدقق النظر في حال التوكّل لا يصفوا<sup>11</sup> له التوكّل ولا يصحّ لأنّ التوكّل سرّ بين الله وبين عبده<sup>12</sup> فإذا قصر في طرف منه حرّم الله عليه البلوغ إلى كماله<sup>13</sup>.

ومن آدابهم في الكسب ما<sup>2</sup> سمعت أبا بكر محمّد بن عبد الله يقول سمعت

1 [سمعت... يقول]: ل: قال أبو حمزة. 2 س: استحي. 3 س: + تعالى. ل: + عز وجل. 4 ل: وأنا. 5 ل: ليسلا. 6 ب: زادي. 7 [أتزوّد به]: ب: أتزوّد. ل: تزوده. 8 س: الرازي. 9 س: ابن. 10 ساقط في ب. 11 س: يصفوا. 12 س: العبد. 13 [سمعت أبا القاسم... كماله]: ساقط في ل.

1 الفقرات ٤٩-٥١ ساقطة في ل. 2 ب: مما.

٤٧ ١ هو محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز بن شاذان أبو بكر الرازي (توفي ٥٢٧٦هـ) راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٤٦٤ ، الوافي بالوفيات ج ٣ ص ٣٠٨ . ٢ هو أبو إبراهيم بن أحمد الخواص (توفي ٥٢٩٠هـ) . راجع طبقات ص ٢٨٤ والمراجع المتخصصين . ٣ راجع حقائق ورقة ٢١١ ب س ٥ ؛ فقرة ١٤٣ . ٤ راجع اللمع ص ١٩٦ س ٦ ؛ طبقات ص ١١٨ س ١٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٥٥ س ١٨ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٥٨ س ٤ . قارن الملامية ص ١٠١ س ١٤ ؛ وانظر تلبيس ص ٢٨١ س ١٠ . ٥ راجع فقرة ١٤٤ ؛ المریدون فقرة ١٥٥ .

٤٨ ١ راجع حقائق ورقة ٢٢٦ ب س ١١ (عن أبي حمزة) ؛ تلبيس ص ٣٠١ س ٣ . ٢ هو جعفر بن أحمد بن محمد أبو القاسم المقرئ الرازي (توفي ٥٣٧٨هـ) . راجع طبقات ص ٥٠٩ ، نفعات ص ١٢٣ . ٣ ذكر في طبقات ص ٥٠٩ (حيث اسمه أبو بكر بن ممشاد) .

أبا عمرو الأنماطي<sup>١</sup> يقول: مكث أبو جعفر<sup>٣</sup> الحدّاد<sup>٢</sup> عشر<sup>٤</sup> سنين يكسب كل يوم ديناراً ويتصدق به وربما أنفقه على الفقراء وهو أشدّ الناس اجتهاداً ويخرج بين العشائين ويتصدق من الأبواب ولا يفطر إلا في وقت ما أحلّ له الميتة وكان من رؤساء المتصوّفة<sup>٥</sup>.

٥٠ ومن آدابهم محبة الأسفار وصحبة الغرباء. أخبرنا أبو بكر الرازي قال<sup>١</sup> أخبرنا أحمد<sup>٢</sup> بن صالح قال حدثنا<sup>٣</sup> أحمد بن محمد المكي<sup>٤</sup> حدثنا<sup>٥</sup> بشر بن أنس ابن راشد البزاز حدثنا<sup>٦</sup> محمد بن منصور<sup>٧</sup> قال حدثني خلف<sup>٨</sup> بن تميم<sup>٩</sup> عن سليمان بن ناجية قال سمعت سفيان الثوري يقول: وجدت قلبي يصلح<sup>١٠</sup> بين مكة والمدينة بين قوم غرباء أصحاب عبا<sup>١١</sup>.

٥١ ومن آدابهم كراهية السؤال وأن لا يكون معه شيء يعطي غيره. سمعت جعفر<sup>١٢</sup> يقول سمعت الجعيد يقول سمعت سرياً<sup>١٣</sup> السقطي يقول: أعرف طريقاً مختصراً قصيراً<sup>١٤</sup> إلى الجنة. قلت له: ما هو؟ قال: لا تسأل أحداً شيئاً ولا تأخذ من أحد شيئاً ولا يكون معك شيء تعطي منه أحداً<sup>١٥</sup> شيئاً<sup>١٦</sup>.

٣: حفص . ٤: عشرة . ٥: المتصوفة .

٥٠ ١: سقط في س . ٢: [أخبرنا أحمد] . س : أبو أحمد محمد . ٣: بن . ٤: بن . ٥: س : بن . ٦: س : حفص . ٧: س : فصلح .

٥١ ١: س . جعفر . ٢: س : سري . ٣: س : أقصد . ٤: سقط في س . ٥: زمه أحد . س : أحد منه .

٤٩ ١ هو علي بن محمد بن عبي بن بشر أبو عمرو الأنماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ١٣ . ٢ هو أبو جعفر الحدّاد الكبير أنصوي . راجع حلية ج ١٠ ص ٣٣٩ : تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ : صفحات ص ١٦٩ . ٣ راجع للمع ص ١٩٧ س ١ : حلية ج ١٠ ص ٣٤٠ س ٢ : تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤١٢ س ٩ : صفحات ص ١٦٩ س ١٣ .

٥٠ ١ لغة أبو سعيد أحمد بن محمد بن زيد بن بشر البصري أبو بل مكة (توفي ٨٣٤٠) . راجع شذرات ج ٢ ص ٣٥٤ . ٢ هو محمد بن منصور بن داود بن إبراهيم أبو جعفر العبّيد القنوسي (توفي ٨٢٥٤ أو ٨٢٥٦) . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٤٧ : صفحات ص ٦٢ . ٣ هو خلف بن تميم بن أبي عتاب مالك التميمي مولاؤه (توفي ٨٢٠٦) . راجع تهذيب ج ٣ ص ١٤٨ . ٤ راجع مقدمة المعرفة ص ٩٥ س ١٤ .

٥١ ١ هو أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي (توفي ٨٣٤٨) . راجع طبقات ص ٤٣٤ والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ٢٢٣ . ٢ راجع للمع ص ١٩٧ س ٩ : طبقات ص ٤٩ س ٦ : ابن عسّاكر ج ٦ ص ٧٤ س ١٠ : عوارف ج ١ ص ١٨٧ س ١ .

٥٢ ومن آدابهم الحرص على أداء الفرائض وحفظ الأصول وتصحيح الأحوال<sup>١</sup> وترك الاشتغال بالدعاوى . قال<sup>٢</sup> ذو<sup>٣</sup> النون المصري<sup>٤</sup> : من صحح استراح ومن تقرب قُرب ومن صفا صُفي له<sup>٥</sup> ومن توكل وثق ومن تكلف ما لا يعنيه ضيع ما يعنيه . ١ سمعت<sup>٦</sup> أبا بكر بن شاذان يقول سمعت جعفر<sup>٧</sup> الخلدني يقول قال علي بن عبد الحميد الغضائري<sup>٨</sup> سمعت<sup>٩</sup> محمد بن أبي الورد<sup>١٠</sup> يقول : آفة<sup>١١</sup> الخلق في حرفين : اشتغال بنافلة وتضييع فرض وعمل جوارح بلا مواظبة قلب وإنما منعوا<sup>١٢</sup> الوصول لتضييع<sup>١٣</sup> الأصول<sup>١٤</sup> .

٥٣ ومن آدابهم استعمال أدب القعود<sup>١</sup> على الفتوح . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت محمد بن جعفر يقول سمعت قيسم مسجد القلزم<sup>٢</sup> يقول : دخل هاهنا أبو تراب النخشي<sup>٣</sup> ولم نعرفه وأقام هاهنا أياماً لا يخرج من المسجد فتقدمت إليه وقلت له : أكلت اليوم شيئاً؟ قال : لا قلت : أمس؟ قال : لا قلت أول من أمس؟ قال : لا قلت : منذ كم لم تأكل؟ قال : منذ سبعة أيام . فخرجت إلى السوق وقلت : الحقوا رجلاً في المسجد لم يأكل منذ سبعة أيام . فجاءوا بطعام كثير فأكل حتى استوفى فأخذ جرة من ماء فشرب ثم أخذ ركوته وخرج من المسجد وما كلم أحداً فظننا أنه<sup>٤</sup> يريد أن يتطهر ثم يرجع فأخذ طريق الخروج من البلد فتبعناه

٥٢ ١ل : الاقوال . ٢س : سمعت . ٣س : ذا . ٤س : + بقول . ٥[صفي له] : س : اصول . ٦ب : وقال . ٧الاصل : جعفر . ٨[اب بكر] : سمعت . ٩س : سمعت . ١٠س : محمد بن جعفر . ١١س : آفة . ١٢س : منعوا . ١٣س : تضييع . ١٤[اقول ذو النون] : اصول : ساقط في ل .

٥٣ ١ل : القعود . ٢س : القلزم . ٣س : النخشي . ٤ب : حقوا . ٥ب : احداً . ٦س : ساقط في ب .

٥٢ ١ راجع حلية ج ٨ ص ٣٨٠ س ٢٠ ؛ ابن عساكر ج ٥ ص ٢٧٦ س ١٠ ؛ الدرر اللدينية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ . ٢ هو ابو الحسن علي بن عبد الحميد بن محمد بن سليمان الغضائري (توفي ٥٣١٣) . راجع السمعاني ورقة ٤٠٩ ب ؛ تهذيب لانس ج ٢ ص ١٧٤ ؛ شذرات ج ٢ ص ٢٦٦ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٤٩ وراجع لتسجيله هناك ؛ نفحات ص ١٢٨ . ٤ راجع نفحات ص ١٢٨ س ١٩ ؛ الشعراوي ج ١ ص ١٣١ س ٣ ( كلاهما عن محمد بن ابي الورد) ؛ عوارف ج ٤ ص ٣٥٠ س ٣ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ١١٠ س ٥ ( كلاهما عن سفيان) ؛ الكواكب الدررية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٠ (عن ذي النون) ؛ ص ٢٥٢ س ١٣ (عن عبد الرحمن بن عطية الداراني) ؛ القشيري ص ١٨٠ س ٢٧ .

على ميل فإذا هو على طريق مكة فتبعته وقلت له: سألتك بالله من أنت؟ قال: أنا أبو تراب. وسمعت<sup>7</sup> أبا بكر يقول سمعت محمد بن جعفر الفرغاني يقول سمعت أبا جعفر الحداد يقول: أقمت في مسجد قزوين بضعة<sup>8</sup> وعشرين<sup>8</sup> يوماً كنت أشتغل بطيور كانت بخدائي<sup>9</sup> وكان قد<sup>10</sup> سقط ثلج عظيم والدنيا بيضاء ولم يكن يقدر الطير يطير ولا لها<sup>11</sup> سبب وكنت مثله غريباً<sup>12</sup> بلا سبب فمكثت<sup>13</sup> بخدائها ومكثت بخدائي بضعة<sup>14</sup> وعشرين<sup>14</sup> يوماً فلما كان بعد ذلك انكشف<sup>15</sup> السماء وخرجت هكذا وخرجت هكذا. قال ورأيت<sup>16</sup> بخط أبي منصور الحمشاري<sup>17</sup> سألت محمد بن الفراء: كيف<sup>18</sup> القعود على الفتوح<sup>19</sup> والتوكل<sup>20</sup>؟ قال: كما<sup>21</sup> قعد<sup>22</sup> أصحاب الصفّة متأدبين بأداب<sup>23</sup> الشرع متوطين<sup>24</sup> أمورهم إلى الله. وسئل أبو جعفر<sup>25</sup>: ما أدب القعود<sup>27</sup> على الفتوح؟ قال<sup>28</sup>: أن يقعد<sup>29</sup> في غير مكان معلوم ولا في وقت معلوم وأن لا يسأل ولا يتعرض وإذا<sup>31</sup> فتح له شيء من غير سؤال<sup>32</sup> تميز<sup>33</sup> ثم لا يأخذ إلا مقدار الكفاية. وسئل يوسف بن الحسين<sup>34</sup>: هل لمن قعد على الفتوح أن يسأل لغيره؟ فقال: لا<sup>35</sup>. من سأل لغيره فقد أظهر حاله ومن أظهر حاله<sup>36</sup> كان قعوده على السبب. وقيل لبعضهم: إن فلاناً قعد على الفتوح، فقال: لو قعد على الفتوح لم تعرفه. إنما معرفتك له<sup>37</sup> لتشرّفه بمعرفتك إياه ولو صحّ قعوده على الفتوح لما عرف حاله إلا من كان قعوده له وإنما يتعلّق قلوب الخلق بهم ثم يتعلّق بهم<sup>38</sup> قلبه ومن كان قعوده خالياً

7س: سمعت. 8ب: عشرين. 9س: بخدائي. 10[وكان قد]: س: قال وقد.  
11ب: تك. 12ب: عريب. س: غريب. 13ب: فمكثت. 14ب: عشر. 15ب:  
انكشف. 16[قول ورأيت]: ب: رأيت. 17لعنه «الحمشاذي». انظر السمعاني ورقة ١٧٦ آ.  
18ب: + الفتوح. لكنه مشطوب. 19[سمعت أبا بكر... الفتوح]: ساقط في ل. 20ساقط  
في س. 21ل: محمد بن الفراء. 22ب: قعدوا. 23ل: بدب. 24ل: متوفين. 25ب:  
ب. 26ل: حفص. 27ل: القعود. 28[كما قعد... قال]: ساقط في س. 29س: تقعد.  
30[وإن لا]: ل: ولا. 31ل: فإذا. 32ب: السؤال، غير أن الحرفين الأولين شطبا.  
33س: ل: يميز. 34س: ابن. 35ساقط في ل. 36ل: حاله. [ومن أظهر حاله]: ساقط  
في س. 37[معرفة له]: ب: معرفته لك. 38س: به. 39[كان فتوحه... الأسباب]: ساقط  
في س. 40س: تنقطع. 41ب: مدعي. [وقيل لبعضهم... مدع]: ساقط في ل.



عن الأسباب كان فتوحه من المسبب لا غير<sup>٣٩</sup> وينقطع عنه رواية الأسباب<sup>٤٠</sup> فإن رواية السبب تقطع<sup>٤١</sup> عن صحة التوكل والتعسود على الفتوح . قال :  
ومن رأى السبب فهو مداع<sup>٤١</sup>.

٥٤ ومن آدابهم حمل ما<sup>٢</sup> لا بد منه في السفر مما لا يصلح أداء الفرائض إلا به . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله يقول سمعت الفرغاني<sup>٣</sup> يقول : كان إبراهيم الخواص يجرد في التوكل ويدقق فيه وكان لا تفارقه إبرة وخبوط وركوة<sup>٤</sup> ومقراض<sup>٥</sup> خصوصاً في السفر فقل له في ذلك : لم تحمل مثل هذا وأنت تمنع من كل شيء ؟ فقال : حمل مثل هذا<sup>٦</sup> لا ينقص التوكل لأن لله علينا فرائض والفقير يكون عليه ثوب واحد إما مئزر أو قميص فربما تخرق ثوبه فإذا<sup>٧</sup> لم يكن معه إبرة وخبوط ربما تبدو<sup>٨</sup> عورته فلا يكون له صلاة . والركوة يريد أن يطهر للصلاة فيحتاج أن يتباعد عن الناس لئلا ينظروا<sup>٩</sup> إلى عورته وما أشبه ذلك . والفقير في السفر إذا رأته<sup>١٠</sup> ليس معه ركوة فاتهمه في صلاته .<sup>١</sup>

٥٥ ومن آدابهم حفظ حرمان من آدابهم وتأدبهم<sup>٢</sup> به . أخبرنا أحمد بن محمد ابن زكريا حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الوهساب<sup>٣</sup> حدثنا محمد بن

٥٤ ١ الفقرتان ٥٤-٥٥ ساقطان في ل . ٢ ساقط في ب . ٣ الاصل : الفرغاني . ٤ سمعت أبا بكر . . . [تقول] : ساقط في ب . ٥ س : يفارقه . ٦ ساقط في س . ٧ س : ومقراض . ٨ س : ما . ٩ س : فإن . ١٠ ساقط في ب . س : تبدو . ١١ س : ينظروا . ١٢ [في رأته] س : إذا رأته في السفر .

٥٥ ١ ساقط في ب . ٢ س : وتأدبوا . ٣ الاصل : بن .

٥٤ ١ راجع القشيري ص ٧٧ س ٣٥ ، ص ١٢٢ س ٦ : تاريخ بغداد ج ٦ ص ١٠٠ . ٢ احياء ج ٢ ص ١٧٤ س ٢١ : تلبيس ص ٣١٧ س ٣ : كبرى ص ١٥٠ . ٣ عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ١٨ . وقارن اللع ص ١٤٧ س ٥ : قوت ج ٤ ص ٥٥ س ١١ : المریدون فقرة ١١٢ : كبرى/ماير ص ٥٢٢-٥٢٣ : عوارف ج ٢ ص ١٢٣ س ٢٩ : السبكي ج ٢ ص ٥٧ س ١٧ . وانظر كذلك عوارف ج ٢ ص ٣٢ س ٢٤ : كنز ج ٦ ص ٤١٥ فقرة ٣٠٣٤ .

٥٥ ١ هو احمد بن محمد بن زكريا ابو العباس النسوي (توفي ٥٣٩٦هـ) . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٩ : السبكي ج ٢ ص ٩٧ . ٢ هو احمد بن محمد بن عبد الوهاب ابو علي المروزي المعروف بابن ابي الذيال . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٥٤ .



العباس بن الدرقش حدثنا<sup>4</sup> أحمد بن أبي الحواري<sup>٣</sup> حدثنا<sup>5</sup> الوليد بن عتبة؛ قال<sup>6</sup> قال ابن المبارك: طلبنا الآداب<sup>8</sup> حين فاتنا المؤدّبون<sup>9</sup>.<sup>٥</sup> وأخبرنا أحمد قال حدثني أحمد قال حدثني الحسين<sup>10</sup> بن أحمد القاضي<sup>٦</sup> قال قال المأمون قال أبو عبيد<sup>11</sup> قال محمد بن المبارك الصوري: <sup>٧</sup> الأدب للعارفين بمنزلة التوبة للمريدين. <sup>٨</sup> وقال أبو عبد الله النباجي: من لم يعظم حرمة من تأدّب به حرّم بركات ذلك الأدب. <sup>٩</sup>

ومن آدابهم التأسّف على ما يفوتهم من الأخلاق السنيّة<sup>1</sup>. أخبرنا علي بن بشار<sup>١</sup> قال سمعت الحسين بن أحمد القاضي يقول قال المأمون قال عبيد<sup>2</sup> قال وهيب<sup>3</sup> بن الورد: <sup>٢</sup> بكى<sup>4</sup> سفيان الثوري<sup>5</sup> بكاءً شديداً فسئل عن ذلك فقال: إنما أبكي لأننا قد كبرنا وذهب<sup>7</sup> عمرنا<sup>8</sup> ولا نحسن<sup>9</sup> أن نتخلّق بخلق من الأخلاق<sup>10</sup> المؤدّية إلى مرضاة<sup>11</sup> الله تعالى. ودخلت<sup>12</sup> على أبي عمرو ابن حمدان<sup>14</sup> فتأوّه تأوّهًا عظيمًا فقلت: ما لك أيها الشيخ؟ فقال:

٤ الاصل: بن . 5 الاصل: بن . 6 [أخبرنا... قال]: ساقط في ب . 7 س: بن . 8 ب: لادن . 9 ب: المؤدّون . 10 الاصل: الحسن . 11 [وأخبرنا... أبو عبيد]: ساقط في ب . 1 ل: سنة . 2 [أخبرنا... عبيد]: ساقط في ب . 3 س: وهب . 4 س: بن . 5 [قال... ثوري]: ل: وروي ان سفيان الثوري بكى . 6 [فسئل عن]: ل: فقيسل له في . 7 ل: وذهبت . 8 ل: اعمارن . 9 ل: تحسن . 10 س: الاجلاق . 11 س: ل: مرضات . 12 ل: قال ايضاً دخلت . 13 ساقط في س . 14 س: حمدان . 15 ل: فكرت . 16 ساقط في س . 17 ل: شيئا . 18 [به... وجل]: ل: الله به . 19 [فلم اجد]: ساقط في س . 20 ب: س: فيه . 21 ل: حلقاً . 22 ل: اخلاق . 23 [فمن... مني]: ساقط في ل .

٣ رجع عنه طبقات ص ٩٨ والمراجع المسجلة هناك . ٤ هو الوليد بن عتبة الأشجعي أبو العباس الدمشقي (توفي ٥٢٤٠هـ). راجع تهذيب ج ١١ ص ١٤١ . ٥ راجع حلية ج ٨ ص ١٦٩ ص ٢٣ : القشيري ص ١٢٩ ص ١١ . ٦ هو الحسين بن أحمد بن موسى البيهقي القاضي (توفي ٥٣٤٩هـ). راجع السمعي ورقة ١٠١ ب . ٧ راجع عنه حلية ج ٩ ص ٢٩٨ : السمعي ورقة ٣٥٦ ب (توفي ٥٢١٤هـ) . ٨ راجع اللمع ص ١٤٢ ص ١٧ : عوارف ج ٣ ص ١٠١ ص ٢٥ (عن ابن المبارك: الأدب للعارف بمنزلة التوبة للمستأنف) : طبقات ص ٢٢٥ ص ٦ (عن أبي بكر الوراق). ٩ راجع المريديون فقرة ٨٢ : عوارف ج ٤ ص ٧٠ ص ١٨ . ١٠ هو علي بن بشار بن الحسين الصيرفي أبو الحسن (توفي ٥٣٥٩هـ). راجع طبقات ص ٥٠١ والمراجع المسجلة هناك . ١١ هو وهيب بن الورد بن أبي الورد القرشي أبو عثمان (توفي ٥١٥٣هـ). راجع تهذيب ج ١١ ص ١٧٠ . ١٢ هو محمد بن أحمد بن حمدان أبو عمرو (توفي ٥٣٧٦هـ). راجع طبقات ٢ ص ٨٤ للمقدمة والمراجع المسجلة هناك .

تفكرت<sup>15</sup> في طول عمري فلم أجد فيه<sup>16</sup> نفساً<sup>17</sup> يصلح أن ألقى به الله عز وجل<sup>18</sup> وتفكرت في نفسي فلم أجد<sup>19</sup> فيها<sup>20</sup> خلقاً<sup>21</sup> من أخلاق<sup>22</sup> الصالحين ؛ فمن أولى بالتأوه مني<sup>23</sup>؟

٥٧ ومن آدابهم أن لا يعمل في السر شيئاً يستحي منه في العلانية . ١ سمعت منصور بن عبد الله<sup>٢</sup> يقول سمعت أبا علي<sup>١</sup> الدققي يقول<sup>١</sup> قال ذو النون المصري<sup>٣</sup>: من عمل في السر ما يستحي<sup>٤</sup> منه في العلانية ليس لنفسه عنده قدر . وسمعت منصوراً<sup>٥</sup> يقول سمعت أبا عمرو<sup>٦</sup> الدمشقي<sup>٣</sup> يقول<sup>٧</sup> قال<sup>٨</sup> حارث المحاسبي<sup>٤</sup>: من اجتهد في باطنه ورثه الله معاملة ظاهره ومن حسن معاملة ظاهره مع جهد باطنه ورثه الهداية . ٥ قال الله عز وجل<sup>١٠</sup>: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا<sup>١٢</sup>﴾ . ٦ وسئل أبو عثمان الخيري: من العامل<sup>١٣</sup>؟ قال: من حسن<sup>١٤</sup> رعاية باطنه واستعمل السنة في ظاهره وحسن ظنه بالخلق وساء ظنه بنفسه<sup>١٥</sup>.

٥٨ ومن آدابهم في الأسفار . قال محمد بن منصور الطوسي<sup>١</sup>: أقل ما يلزم المسافر في سفره أربعة أشياء: يحتاج إلى علم يسوسه<sup>٢</sup> وذكر يوثسه وورع

٥٧ ١ [سمعت منصور... يقول]: ساقط في ب . ٢ س : ذا . ٣ ساقط في س . ٤ س : يستحي . ٥ الاصل : منصور . ٦ الاصل : عمر . ٧ [وسمعت... يقول]: ساقط في ب . ٨ ب : وقال . ٩ س : + الله . ١٠ [عز وجل]: س : تعالى . ١١ ب : والذي . ١٢ س : + عن بعض المشايخ عن سهل بن عبد الله يقول : اصل هذا الامر السكون الى الله تعالى وقلة الغذاء وانفرب من الخلق (راجع فقرة ١٠٦) . [سمعت منصور... سبلنا]: ساقط في ل . ١٣ س : المعنى . ل : العاقل . ١٤ ل : أحسن . ١٥ [وساء ظنه بنفسه]: ساقط في س .

٥٨ ١ [قال... الطوسي]: س : سمعت منصور (والصواب : منصوراً) يقول . ٢ س : يسوسه .

٥٧ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٧ : وقال ابو الحسن بن سمعون رحمه الله : الفتوة ان لا تعمل في السر في السر تستحي منه في العلانية ؛ ادب الدنيا ص ٢٤٧ س ٧ : وسئل محمد بن منصور عن المروءة فقال : ان لا تعمل في السر عملاً تستحي منه في العلانية ؛ وقارن ايضا في ذكر ج ٧ ص ١٩ س ١٤ (عن الاحنف بن قيس) . ٢ هو منصور بن عبد الله ، صفهين . راجع عنه الملامية ص ١٠٥ ملاحظة ٢ . ٣ راجع عنه طبقات ص ٢٧٧ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ١٥٦ (توفي ٥٣٢٠) . ٤ هو ابو عبيد الله الحارث بن اسد المحاسبي (توفي ٥٢٤٣) . راجع طبقات ص ٥٦ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفحات ص ٥٠ . راجع السبكي ج ٢ ص ٤١ س ٢٣ . وقارن طبقات ص ٦٠ س ٥ ؛ القشيري ص ١٢ س ١٧ ؛ نفحات ص ٥١ س ١ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٨ س ٢٩ ؛ سميث/المحاسبي ص ٨٨ (عن محاسبة النفوس للمحاسبي) . ٦ سورة العنكبوت ٦٩ .

يحجزه ويقين يحملة وإذا كان كذلك لم يبال<sup>٣</sup> أن يكون بين الأحياء أو بين الأموات<sup>١</sup>.

٥٩ ومن آدابهم قلّة المبالاة بالدنيا<sup>١</sup> والتسخّي بها خصوصاً<sup>٢</sup> لمن خدمهم<sup>٣</sup>.

سمعت أبا العباس البغدادي<sup>١</sup> قال سمعت أبا جعفر الفرغاني<sup>٢</sup> قال<sup>٤</sup> قال<sup>٥</sup> أبو

عليّ المزين<sup>٦</sup>: "حلقت رأس أبي<sup>٧</sup> تراب النخشي<sup>٨</sup> فدفعت<sup>٩</sup> إليّ<sup>١٠</sup> سبعين ديناراً<sup>١١</sup>.

٦٠ ومن آدابهم احتمال الصبر على البلاء. أخبرنا عليّ بن عبد الله بمكة قال

حدثني أبو بكر أحمد بن عبد السلام قال<sup>١</sup>: شكنا فقير إلى الكتاني ما يلحقه

فقال له: خرج يوماً إبراهيم بن أدهم على الفقراء<sup>٢</sup> فنظر إليهم فقال: أهل

بلاء الله في نعمه وأهل نعم الله في بلائه: إن الله قد جعلكم للبلاء أهلاً

فكونوا<sup>٣</sup> للصبر أهلاً<sup>٤</sup>.

٦١ ومن آدابهم الإزراء بالنفس وإن كانت النفس تأمره بخير. سمعت أبا

سعيد نصر بن أحمد يقول<sup>١</sup> سمعت<sup>٢</sup> محمد بن سعيد الواسطي ببغداد

يقول سمعت أبي يقول<sup>٣</sup> سمعت الشيبلي<sup>٤</sup> يقول<sup>٥</sup>: فتح لي في<sup>٦</sup> وقت من

الوقت مني.

٥٥ ١س: في نفسه. ٢ل: خصوصاً. ٣ل: خدمهم. ٤سمعت أبا العباس... قول: سقط في

سقط قول: وزوي. ٦ل: يقول. ٧س: أبو. ٨س: النخشي. ٩س: و. ١٠س: و.

٦٠ ١أخبار... قول: سقط في... ٢ل: على الفقراء. سقط في ب. ٣ب: فجعلوه. ٤ل: شكنا...

٥٩ ١جمع القشيري ص ١٢٤ س ٣٠. ابن عبد كبرج ١ ص ٤٢٩ س ١٩ (عن أبي سعيد

خديج) ٢شتر نجاش ص ٢ ص ٢٧٦ س ٢٤. وعن أبي يعقوب السوي راجع القشيري

ص ١٣٢ س ٣. المرندون فقرة ١١٣. كبرى ص ٧٧ س ١٥. ٤. راجع كذلك صفحات

ص ٣٣ س ٢ (عن القوي). وقارب الجمع ص ١٩٠ س ١٦.

٥٩ ١هو محمد بن الحسن بن سعيد بن الحشاب أبو العباس المحرمي البغدادي (توفي ٥٣٦). راجع

تاريخ بغداد ج ٢ ص ٢٠٩. ٢هو أبو جعفر محمد بن عبد الله الفرزدق الصوفي. راجع

سعد ووقف ٤٢٤. ٣قرب تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ س ١١. ٤نكواكب الدرية

ج ١ ص ٢٠٢ س ١٧.

٦١ ١هو أبو بكر ذلك بن جعفر الشيبلي (توفي ٥٣٤). راجع طبقات ص ٣٣٧ والمراجع

المسجلة هناك. ٢نقحات ص ١٥٠. ٣قرب الجوهج ص ٣ ص ١٩ س ٢٣. ٤الفتوة ص

٢٦٩ س ١٢.

الأوقات بمائة دينار فجعلت في نفسي أن أخرج<sup>7</sup> بالغداة<sup>8</sup> وأعطيه أول من يستقبلني فخرجت بالغداة فرأيت أعمى بين يدي مزين يأخذ<sup>9</sup> شعره فتقدمت إليه وجعلت الصرة في يده فقال: أعطها المزين<sup>10</sup> فقلت: مائة دينار فقال: من سألك عنه ما هو ادفعها إليه فدفعتها إلى المزين فقال المزين: أنا اعتقدت أن لا آخذ منه شيئاً فتشورت وتأخرت ونثرت تلك الدنانير في الشارع وقلت: مكداً<sup>11</sup> أفنى<sup>12</sup> منك ومزين أفنى<sup>13</sup> منك واعتقدت أن لا أدعي بعد ذلك الفتوة<sup>٢</sup>.

٦٢ ومن آدابهم قبول ما يشير به عليهم مشايخهم عرفوا وجه ذلك أو لم يعرفوا. سمعت أحمد بن محمد بن زكريا يقول سمعت أبا عبد الله الكرواني يقول: كنت في الطواف فخطر<sup>١</sup> على قلبي أن المسألة التي سألت<sup>٢</sup> أبو عمرو الزجاجي<sup>١٣</sup> الجنيدي هو التوكل فلما فرغت من الطواف تقدمت إليه وسألته عن التوكل فقال: يا أبا عبد الله ليس اليوم في السفر رياضة ولكن تزوج<sup>٤</sup> فقلت: يا سيدي كيف أتزوج وأنا لا أصل إلى ما يكفيني؟ فقال: أتظن أنك إذا تزوجت يُقطع عنك رزقك؟ تزوج فإن في اتباع سنة رسول الله<sup>٥</sup> صلى الله عليه وسلم بركة. فلما تزوجت وصلت إلى ما كنت أطلبه. سمعت الشيخ أبا سهل محمد بن سليمان<sup>٦</sup> رحمه الله<sup>٧</sup> يقول: من تسأل لأستاذه: لم؟ لا يفلح أبداً. قال<sup>٩</sup> وقال رجل لأبي حفص: بماذا وصلت

٦١ 1 الفقرات ٦١-٦٣ ساقطة في ل. 2 الاصل: ابن. 3 الاصل: بن. 4 سمعت أبي سمعت... يقول: ساقط في ب. 5 [سمعت... يقول:] ب. قال الشيباني. 6 ساقط في ب. 7 س. 8 س. للغدا. 9 س. + من. 10 س. للمزين. 11 ب. س. مكدي. 12 س. أفنى. 13 س. أفنى.

٦٢ 1 س. فحضر. 2 س. سئل. 3 س. الزجاجي. 4 س. التطير. 5 س. سمعت... الله: س. الرسول. 6 س. ابي. 7 س. ساقط في س. 8 [رحمه الله]: ساقط في س. 9 س. سمعت... الله: س.

٦٢ ١ هو أبو عمرو محمد بن إبراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري (توفي ٥٢٤٨). راجع طبقات ص ٤٣١ والمراجع المسجلة هناك. ٢ هو أبو سهل محمد بن سليمان بن محمد المعجني الصعلوكي النيسابوري (توفي ٥٣٦٩). راجع السمعاني وبقية ٣٥٢ آ. تهذيب الانساب ج ٢ ص ٥٥. شذرات ج ٣ ص ٦٩. ٣ راجع القشيري/شرح ص ٢٧٣ س ٢٠. المرندون فقرة ٨٢. شذرات ج ٣ ص ٦٩ س ٢٣. وقارن صفوة التصوف ص ٣٩ س ١٢.

إلى هذه الأحوال؟ قال: بقبول ما أشار عليّ مشايخي من غير شكّ في نفسي ولا اختلاج.

٦٣ ومن آدابهم المجاهدة في أن تنقص<sup>١</sup> منهم أخلاق النفس والطبع. سمعت أبا العباس النسوي<sup>٢</sup> يقول سمعت أبا عبد الله الكرمانيّ يقول<sup>٣</sup> سمعت أبا عمرو<sup>٤</sup> الرجّاجي<sup>٥</sup> يقول: "ذرة تنقص من بشرتي أحبّ إليّ من أن أمشي على الماء".

٦٤ ومن آدابهم شكرهم على الجوع والضرّ<sup>١</sup>. سمعت محمّد بن الحسن البغداديّ يقول سمعت<sup>٢</sup> أحمد بن محمد بن صالح<sup>٣</sup> يقول: قال محمّد بن عبدون<sup>٤</sup> قال عبيد الوراق<sup>٥</sup>: كنت يوماً عند بشر الخافي عند قبّة الشعراء<sup>٥</sup> فقام رجل فقال: أنا والله جائع منذ ثلاثة أيام. فقام إليه بشر فكلّمه فجلس فقلنا: ترى أيش قال له بشر حتى جلس؟ فتمت إليه وقلت له<sup>٦</sup>: أيش قال لك الشيخ؟ قال<sup>٧</sup>: قال لي إنّ الله يعطي الجوع من يشكره عليه<sup>٨</sup>.

٦٥ ومن آدابهم الرضا بما يبدو لهم<sup>١</sup> ويصيبهم<sup>٢</sup> من المكاره<sup>٣</sup>. أخبرنا أبو العباس البغداديّ قال سمعت جعفر بن محمّد بن نصير يقول سمعت أبا عبد الله ابن جابر قال<sup>٤</sup> سمعت أبا جعفر الأنباريّ يقول<sup>٥</sup>: ركبت حماراً فلقيني<sup>٦</sup> بعض

٦٣ ١: تنقص. ٢: النسوي. ٣: [سمعت أبا العباس... يقول]: ساقط في ب. ٤: [سمعت] ب. عمرو: ب. قول أبو عمرو. ٥: الرجّاجي. ٦: ساقط في ب. ٧: ذرة.

٦٤ ١: [جوع والضرّ]: س. ٢: الضّر وجوع. ٣: [الضرّ]: س. ٤: [عبيد الوراق]: س. ٥: [عبد الوراق قال]: س. ٦: [الشعراء]: س. ٧: فقال. ٨: ولا يعطيه من يشكوه اليه عليه.

٦٥ ١: س. ٢: يبدو. ٣: [وتصيبهم]: ٣ [قول عبيد الوراق... المكاره]: ساقط في ل. ٤: [أخبرنا... قال]: ساقط في ب. ٥: [سمعت... يقول]: ب. قول أبو جعفر الأنباريّ. ل: وروى أن جعفر (وأنسبوا: جعفر) الأنباريّ قول. ٦: س. ٧: فلقاني. ٧: س. ٨: فأن. ٩: س. ١٠: [قورت أن]: ل: قدرت.

٦٣ ١: راجع صفحات ص ٢٢٢ س ٢١. وقارن طبقات ص ٣٥١ س ١٦: شذرات ج ٢ ص ٣١٧ س ١٧ (عن المرتضى).

٦٤ ١: هو حمد بن محمد بن صالح بن عبد الله أبو يعقوب السمرقندي (قدم بغداد ٥٣٤٠). راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨. ٢: هو محمد بن عبدون بن عيسى أبو بكر القطان. راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ٣٩٤.

الجند فأنزلي عنه وركبه فأقبل<sup>٦</sup> يغني:

فإن تغضب لذك غضبتُ منه وإن<sup>٨</sup> ترضى فإنني قد رضيتُ

فقلت: يا سيدي قد رضيتُ . ورجعت إلى منزلي فما قررت<sup>٩</sup> أنا<sup>١١</sup> حتى قال لي قائل: الحمار مشدود على الباب .

٦٦ ومن آدابهم ما سمعت أبا العباس البغدادي قال سمعت جعفرًا<sup>١٢</sup> الخلامي يقول سمعت أبا محمد الحريري يقول<sup>١٣</sup> سمعت سهل بن عبد الله يقول<sup>١٤</sup>: من أخلاق الصادقين أن لا يخلفوا بالله لا صادقين ولا كاذبين ولا يغتابون ولا يُغتاب عندهم ولا يشبعون<sup>١٥</sup> وإذا وعدوا لم يخلفوا ولا يتكلمون<sup>١٦</sup> إلا والاستثناء در كلامهم ولا يمزجون<sup>١٧</sup> أصلاً.

٦٧ ومن آدابهم في أوقاتهم<sup>١٨</sup> ما سمعت نصر بن<sup>١٩</sup> أني نصر<sup>٢٠</sup> قال سمعت الخلامي<sup>٢١</sup> يقول سمعت الجنيدي يقول: أصلنا الذي أصلنا على ثلاثة أشياء: أن لا نأكل إلا عن فاقة ولا ننام إلا عن غلبة ولا نتكلم إلا عن ضرورة.

٦٨ ومن آدابهم ملازمة آداب الفقر واعتناق حدوده وحفظ أحكامه ظاهراً وباطناً . سمعت علي بن سعيد<sup>٢٢</sup> يقول سمعت أحمد بن هارون يقول سمعت أن الحسن العلوي<sup>٢٣</sup> يقول<sup>٢٤</sup> سمعت إبراهيم الخواص يقول<sup>٢٥</sup>: إذا رأيت ضوء القمير

٦٦ ١ الفقرات ٦٦-٧٠ سقطت في ل . ٢ الاصل: جعفر . ٣ سمعت ابن العباس . . . يقول . سقط في ب . ٤ [سمعت . . . يقول]: ب . قول سهل بن عبد الله . . . يقول . . . يتكلمون . . . أصلاً . يمزجون .

٦٧ ١ [في أوقاتهم]: سقط في ب . ٢ س: ابن . ٣ س: الخلامي .

٦٨ ١ [سمعت علي . . . يقول]: سقط في ب . ٢ [سمعت . . . يقول]: ب . قول إبراهيم الخواص .

٦٦ ١ راجع طبقات ص ٢٠٩ س ٦ ؛ حلة ج ١٠ ص ٢٠١ س ٢٠ . شعري ج ١ ص ١٠١ س ١٣ ؛ ف . مدير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٩ . لاحظت .

٦٧ ١ هو أبو الفضل نصر بن محمد بن أحمد بن يعقوب العطار . هو من بني نصر القوي (توفي ٥٣١٣هـ) . راجع تذكرة ج ٣ ص ١٠١٦ . ٢ راجع شعري ص ٤٩ س ٤ ؛ غنية ج ٢ ص ١٨٢ س ٢٣ ؛ نشر الحسن ج ٢ ص ١٠٦ س ٣٨ (كلمها عن الحسن التزازي) . ف . ماير في Oriens ج ٢٠ (١٩٦٧) ص ٩٨ . لاحظت .

٦٨ ١ العلوي علي بن سعيد الثغري . راجع طبقات . فهرس اعلام الأشخاص ص ٢ . هو أبو الحسن العلوي البغدادي . راجع تاريخ بغداد ج ١٤ ص ٤٢٨ .

في ثوبه فلا ترجُ<sup>3</sup> خيره<sup>٢</sup>. وسمعت علياً<sup>٤</sup> يقول سمعت أحمد بن علي<sup>٤</sup> يقول سمعت أبا علي<sup>٤</sup> يقول سمعت أبا علي<sup>٤</sup> الخرقى يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت<sup>٥</sup> ذا النون وسئل<sup>٥</sup> عن نعت الفقير الصادق قال: السكون عند العدم والبذل والإيثار عند الوجود.<sup>٥</sup>

٦٩ ومن جامع آدابهم ما بلغني عن أبي عبد الله محمد بن خفيف<sup>١</sup> قال: آداب التصوف عشر خصال أولها تصفية القلب عن مقارنة الخليفة ومفارقة الأخلاق الطبيعية<sup>١</sup> وإزالة دواعي البشرية ومجانبة كل حال خسية والتعلق بعلوم الحقيقة ومنازلة صفات الروحانية واستعمال ما هو أولى<sup>٢</sup> في الحقيقة والتزام النصيح لكل أحد والشفقة على الأمة واتباع رسول الله صلى الله عليه وسلم في الشريعة والوفاء مع الله على السرمديّة<sup>٢,٣</sup>.

٧٠ ومن آدابهم استعمال التصوف في كل حال من الأحوال. سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت علي بن عبد الحميد يقول<sup>١</sup>: التصوف نفي<sup>٢</sup> التكلّف واستعمال النظرف وحذف<sup>٣</sup> التشرف<sup>١</sup>.

٧١ ومن آدابهم مخالفة النفس أبداً واستعمال ما هو أولى في كل وقت. سمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول سمعت

٦٩ ب: س: ترجو. ٤ الاصل: عي. ٥ [وسمعت... يقول]: سقط في ب. ٥ [سمعت... وسئل]: ب: وسئل ذو النون.

٦٩ ١ [الأخلاق الطبيعية]: س: الأخلاق الطبيعية. ٢ س: ف من ، لكنه مشطوب. ٣ وضع في ب معق كل وحدة من الحاصل العشر رقمها في القائمة.

٧٠ ١ سمعت ب بكر... يقول]: ب: قول علي بن عبد الحميد. ٢ س: في. ٣ س: وحذف.

٣ راجع لمريدون فقرة ١٢٠ : عوارف ج ٣ ص ٢٢٥ س ٢٩ : صفحات ص ١٦٩ س ١٨ (كنها عن أبي حفص الخداد). وقرن البداية والنهاية ج ١٠ ص ٢٥٨ س ١٧. ٤ هو أحمد بن علي أبو بكر الرازي الفقيه (توفي ٥٣٧٠). راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٣١٤ : المنتظم ج ٧ ص ١٠٥. ٥ راجع فقرة ١٥.

٦٩ ١ هو أبو عبد الله محمد بن خفيف النيسابوري لشرارزي (توفي ٥٣٧١ أو ٥٣٩١). راجع طبقات ص ٤٦٢ والمراجع مسجلة هناك. ٢ قارن تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٣٢ س ١١ : عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ١١.

٧٠ ١ راجع صفحات ص ٢٢٦ س ١ (عن أبي عبد الله الروذاري). وقرن درجات المعاملات ورقة ٧٦ ب س ١٦ : عوارف ج ١ ص ١٢٥ س ١٣ ج ٢ ص ٥٠ س ٢.



الحنيد يقول<sup>١</sup>: مكابدة العزلة أحسن من مداراة الخاصة<sup>١</sup> والصبر على الشهوات أحسن على قلوب الأبرار من طلبها.

٧٢ ومن آدابهم<sup>١</sup> الميل<sup>٢</sup> إلى علو المهتم والتتره عن دنياتها<sup>٣</sup>. سمعت أبا بكر الطبري<sup>٢</sup> يقول سمعت أبا الحسين<sup>٤</sup> الخوارزمي يقول: سُمِّوا أبدالاً لأنهم أبدلوا كل خلق سيئ بخلق حسن وأبدلوا كل حال<sup>٥</sup> تباعد عن الله تعالى<sup>٦</sup> بحال توصل<sup>٧</sup> إلى الله تعالى<sup>٨</sup>. سمعت عبد الله الرازي<sup>٣</sup> يقول سمعت أبا بكر الدَّقْني<sup>٤</sup> يقول سألت أبا بكر المغربي<sup>٩</sup> عن التصوف فقال: علو الهمة.

٧٣ ومن آدابهم في الأمراض ما سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الحسين يقول سمعت عبد الله الرضواني يقول<sup>٢</sup>: مرض بشر الخافي ومعروف الكرخي فجعل الطبيب يختلف إليهما ويخبره<sup>٣</sup> بشر بعلة ويأبى معروف أن يخبره بعلة فقال الطبيب لَمعروف: ألا تخبرني بعلةك كما أخبر بشر؟ فقال معروف: أتعب أن أشكو الله إليك؟ فرجع الطبيب إلى بشر وأخبره<sup>٤</sup> بذلك فقال بشر: أيها الطبيب ما شكركم الله إليك وإنما وصفتنا لك<sup>٥</sup> قدرته فينا.

٧٤ ومن آدابهم ترك التدبير والرجوع إلى حال التسليم. قال أبو الحسين بن منصور: من سلم إلى الله أمره صنع به وصنع له ومن وجد الله لم يشك معه.

٧١ [سمعت محمد... يقول]: ب: قال الحنيد.

٧٢ [سمعت محمد... آدابهم]: ساقط في ل. 2: ب: + ضمير. ل: ٤: ب: آدابهم. ل: ٤: ب: د: 4: س: الحسين. 5: ساقط في س. 6: ساقط في س. 7: ب: توصل. س: توصل. 8: ساقط في س. [سمعت أبو بكر... تعالى]: ساقط في ل. 9: [سمعت عبد الله... الدَّقْني]: ب: وسئل أبو بكر المغربي. ل: وسئل أبو بكر المغربي.

٧٣ 1: الفقرتان ٧٣-٧٤: ساقطتان في ل. 2: [أبا بكر... يقول]: ساقط في ب. ل: لسان طبري. 4: س: فأخبره. 5: ساقط في س.

٧١ ١: راجع القشيري ص ٥١ من ١٩: الشعراي ح ١ ص ١١٢ من ١١٢: لسان طبري ص ١١٢ ح ١ ص ٢١٤ من ٩.

٧٢ ١: قرن ادب الدنيا ص ٢٤٢ من ٦. وانظر ديبر ص ٣٠٨. ٢: هو محمد بن عبد الله بن عبد العزيز أبو بكر الطبري. راجع طبقات ص ٢٤٢. ٣: ٢٩٦. ٤: هو عبد الله ابن محمد بن عبد الله أبو محمد الرازي الشعراي (توفي ٥٣٥). راجع طبقات ص ٤٥١ والمراجع المسجلة هناك. ٥: هو محمد بن داود أبو بكر الدقي (توفي ٤٣٦). راجع طبقات ص ٤٤٨ والمراجع المسجلة هناك.



غيره ومن طلب رضاه حباه<sup>١</sup> الله بالممكنون من سره وهو قوله عز وجل<sup>٢</sup>:

مَنْ لَمْ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا .<sup>١</sup>

٧٥ ومن آدابهم ترك الدعاوى والرجوع إلى حد الافتقار والضعف . سمعت محمد

ابن عبد الله يقول سمعت يوسف بن<sup>٢</sup> الحسين يقول سمعت أحمد<sup>٣</sup> بن أبي

الحواري يقول سمعت أبا سليمان<sup>١</sup> يقول : إلهي كل حكم<sup>٤</sup> تحكم به علي<sup>٥</sup>

رضيت به فأصابه وجع الضرس فقال : إني إن لم تعافني منه تهودت أو

تنصرت<sup>٦</sup>.

٧٦ ومن آدابهم دوام إقامتهم على الطاعات من غير فترة . قال الله تعالى<sup>١</sup>:

سِرْوَتَهُ الَّذِينَ وَاصِبًا .<sup>١</sup> قيل : العبادة دائماً . قال<sup>٢</sup> أبو عثمان الخيري<sup>٣</sup> : من

ذاق طعم الطاعة لم يفتّر عنها ومن فتر عنها فهو لقلّة علمه<sup>٤</sup> بمن<sup>٥</sup> يطيعه<sup>٦</sup>.

ألا ترى أن<sup>٧</sup> النبي صلى الله عليه وسلم كان يصلي حتى تورمت قدماه<sup>٨</sup>؟

٧٧ ومن آدابهم نصيحتهم لأنفسهم في مخالفتها<sup>١</sup> وترك موافقتها . وإن من كرامة<sup>٢</sup>

النفس نصيحة العبد لها . ومن ترك نصيحة نفسه فهو خوانها عنده . سمعت

١ : حيد . ٢ : عز وجل . ساقط في س .

١ : الذي هذه الفترة في س قبل فتحة ٧٤ . ٢ : ابن . ٣ : ساقط في س . ٤ : ساقط في س .  
٥ : سمعت محمد . ٦ : تنصرت . ساقط في س .

١ : الله تعالى . ٢ : عز وجل . ٣ : وقال . ٤ : قال الخيري . ساقط في س . ٥ : ساقط  
في س . ٦ : سمعت محمد . ٧ : من . ٨ : من . ٩ : قدماه . ساقط  
في س .

١ : عقرت . ٢ : ساقط في س . ٣ : في مخالفتها . س : ومخالفتها . ٤ : سمعت  
يوسف . يقول . ٥ : قال . ٦ : غلامت . ٧ : ومثل إبراهيم . بالتوفيق . ساقط  
في س . ٨ : فما قبلت . بالتوفيق . ٩ : كذ في الأصل . وفيه غلط . وعن الصوت : فما قبلت  
النفس على موافقتها . لا وضمرت فيه مخالفة النفس وقد أيدت من الله بالتوفيق .

٧٤ ١ سورة نساء ١١٠ .

٧٥ ١ عنه أبو سيمان عبد الرحمن بن عافية الدراني (توفي ٥٢١٥) . راجع طبقات من ٧٣  
ومراجع سحبه هـ .

٧٦ ١ سورة النحل ٥٢ . ٢ قرن ونسكح ٥ من ٣٢٦ . مادة . قدم . ٣ تنبيه المعتمر بن من ٥٩  
س ٣ .

يوسف بن عمر الزاهد<sup>١</sup> ببغداد يقول سمعت جعفر بن محمد بن نصير يقول: سمعت الجنيدي يقول<sup>٤</sup>: من علامة<sup>٥</sup> المناصح لنفسه ترك شهواتها والإعراض عن لذاتها وغيض الأبصار والقلوب عن زينتها والإقبال على المعاد والتشاغل بالعدّة والزاد. وسئل إبراهيم بن شيبان<sup>٢</sup>: ما علامة من ينصح لنفسه؟ قال: علامته حملها على المكاره والمخالفات وقلة الرضا عنها في حال من الأحوال فما أقبلت النفس على موافقتها إلاّ وأضرت فيها مخالفة الأنفس قد أيّدت من الله بالتوفيق<sup>٦</sup>.

٧٨ ومن آدابهم ترك الاشتغال بالأحوال الماضية والمستقبلية والعمل في مراقبة الوقت والاشتغال بمنازلة ما هو أولى به في كل وقت مع قلة ملاحظته لها. سمعت أبا سعيد الرازي<sup>١</sup> يقول سمعت جعفر<sup>١</sup> الخواص يقول<sup>٢</sup> سمعت الجنيدي<sup>٣</sup> وقال<sup>٤</sup> له بعض أصحابنا<sup>٥</sup>: أوصني فقال: أوصيك بترك الالتفات إلى حال ماضية فإنّ الالتفات إلى<sup>٦</sup> ماضٍ شغل<sup>٨</sup> عمّا<sup>٩</sup> هو أولى من الحال<sup>١٠</sup> الكائنة وأوصيك بترك الملاحظة للحال الكائنة وأوصيك بتلقي المستقبل<sup>١١</sup> من الوقت الوارد بذكر مورده<sup>١٢</sup> فإنّك إذا كنت هكذا كنت بذكر من هو أولى لك ولم يضرّك رؤية الأشياء. سمعت أبا أحمد الحسنوي<sup>٢</sup> يقول سمعت عبد الله بن المبارك يقول<sup>١٣</sup>: من اشتغل بالأوقات الماضية والآتية ذهب عنه وقت بلا فائدة.

٧٨ ١س: جعفر. ٢ [سمعت أبا سعيد... يقول]: ب: قال جعفر الخواص. ٣س: يقول. ٤س: قال. ٥س: أصحابه. ٦س: أوصيني. ٧س: حال. ٨س: يشغل. ٩س: عن ما. ١٠س: الحالة. ١١س: المستقبل. ١٢س: مورود. ١٣ [سمعت أبا أحمد... يقول]: ب: وقال عبد الله بن المبارك.

٧٧ ١ هو يوسف بن عمر بن مسرور أبو الفتح القواس (توفي ٥٣٨٥). راجع تاريخ بغداد ١٤ ص ٣٢٥؛ السمعاني ورقة ٤٦٤ ب. ٢ هو أبو اسحاق إبراهيم بن أبي القاسم القرويني (توفي ٥٣٤٨). راجع طبقات ص ٤٠٢ والمراجع المسجلة هناك.

٧٨ ١ لعله عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب أبو سعيد الرازي القرشي (توفي ٥٣٨٢). راجع شذرات ج ٣ ص ١٠٣. ٢ هو أبو أحمد محمد بن أحمد بن محمد بن حسويه المعروف والزاهد الحسنوي (توفي ٥٣٩٥). راجع السمعاني ورقة ١٦٨ ب؛ تهذيب الأنساب ج ١ ص ٣٠٠.



مشكوراً<sup>٢</sup> .١

٨٢ ومن جوامع<sup>١</sup> آدابهم ما حكى عن أبي حفص أنه قال حين سُئِلَ عن أحكام الفقر وآدابه فقال: حفظ حرمت المشايخ وحسن العشرة مع الإخوان والنصيحة للأصغر وترك الخصومات<sup>٢</sup> في الأرفاق وملازمة الإيثار ومجانبة الأذخار وترك صحبة من ليس من طريقهم<sup>٣</sup> والمعاونة<sup>٤</sup> في أمر الدنيا والدين<sup>٥</sup>.

٨٣ ومن آدابهم دوام التوبة مما عملوا ومما لم يعملوا<sup>١</sup> مما جرى عليهم من المغفلات<sup>٣</sup>. كذلك حكى عن الحسين بن منصور<sup>١</sup> أنه قال: التوبة مما لا تعلم تبعثك على التوبة مما تعلم والشكر على ما لا تعلم يبعثك<sup>٣</sup> على الشكر على ما تعلم لأنه حرام على العبد الحركة والسكون إلا بأمر يودّيه إلى أمر الله تعالى<sup>٥</sup>.

٨٤ ومن آدابهم الخضور وقت الذكر ومجانبة الذكر على الغفلة. كذلك قال أبو منصور: من ذكر الله وهو يشاهد غيره<sup>٢</sup> لا يزداد منه إلا بُعداً ويقسو<sup>٣</sup> قلبه ويكون مستدرجاً لا يهتدي إلى شيء من رشده<sup>٤</sup>. وأشدّ لبعضهم:

- ٨٢ ١ ساقط في ب . ٢ ل : الخصومات . ٣ ل : في س . ٤ ل : في س . ٥ ل : في س .  
الدين والدنيا .
- ٨٣ ١ هذه المقرة ساقطة في ل . ٢ س : يعملوا . ٣ س : المغفلات . ٤ ل : في س . ٥ ل : في س .  
ساقط في س .
- ٨٤ ١ س : لذلك ساقط في ل . ٢ ل : غير . ٣ س : ويقسو . ٤ ل : من رشده . ٥ س :  
يرشده . [من رشده] : ل : حتى يرشده الله تعالى .

٨١ ١ سورة الاسراء ١٨-١٩ .

٨٢ ١ راجع طبقات ص ١٢١ س ٥ : المريدون فقرة ١٦ . ٢ ل : في س . ٣ ل : في س . ٤ ل : في س . ٥ ل : في س .  
الشعراني ج ١ ص ١٠٨ س ٣٠ . وقول القشيري ص ١٨٠ س ٢٩ : صفحات ص ٩٤ س ١ .

٨٣ ١ هو أبو مغيث الحسين بن منصور الخاضع (قتل ٥٣٠٩هـ) . راجع طبقات ص ٣٠٧ والمراجع المسجلة هناك .

ما أن ذكرتك إلا همّ يبلغي<sup>٥</sup> شوقي وفكري وذكري<sup>٦</sup> عند ذكراك<sup>٧</sup>  
حتى كأن رقيباً<sup>٨</sup> منك يهتف بي إيتاك ويحك والتذكار<sup>٩</sup> إيتاك<sup>١٠</sup>  
قال<sup>١١</sup> الجنيّد: ذكر الغفلة يكون<sup>١١</sup> جوابه اللعن<sup>٢</sup> والطرّد.

٨٥ ومن آدابهم مجانبة الطبع وحمل النفس على الاستقامة . كذلك ذكر عن  
الحسين أنه قال: إذا كان الجوع لغير الله انفتح به باب الشرور كلها  
وإذا كانت العبادة بالجهل انفتح منه باب الكبر والعجب وعلى العبيد أن  
يجعلوا طعامهم رزق الله في كل وقت إذا كان من الحلال وأن يجعلوا إدامتهم  
المدّار الذي يكفي والخلاوة ميراث الجوع والمنح يحاسب العبد عليه ولباس  
الصفوف لمن هو غائب من<sup>٣</sup> بين الناس والمأوى في المساجد لمن كان بين  
الناس فإنه حصن من العدو وليكن شعاركم القرآن وسراجكم الفكر وطيبكم  
التقوى وطهارتكم التوبة ونظافتكم الماء وزيّتكم<sup>٥</sup> الورع وتغفلكم بالله وصومكم  
إلى السمات ووديعتكم عنده وصمتكم مراقبته ونظركم مشاهدته ولا يقدر  
على هذا الأمر إلا من امنحن<sup>٦</sup> الله تعالى<sup>٧</sup> قلبه بالتقوى . قال الله تعالى:  
أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِيَتَّقُوا<sup>٨</sup> .

٨٦ ومن آدابهم ترك التدبير والسعي في طلب الرزق والسكون في كل الأحوال  
إلى مسوق القضاء وضممان الحق . كما قال الحسين بن منصور: من أراد  
أن يدوق شيئاً من هذه الأحوال فيُنزل نفسه إحدى ثلاث منازل: إما أن

٥ القشيري: يا جري . حقائق . بشر الحسن: يعني . ٦ الشوقي وفكري وذكري: حقائق:  
مري وذكري وفكري . القشيري . بشر الحسن: فمسي وسري أو وحي . ٧ يعني:  
ذكر كذا سقط في ب . ٨ من: رفس . ٩ والشعر: كذا: سقط في ل . ١٠ وقال:  
١١ سقط في ل .

٨٥ 1 فقرات ٨٥-٨٦ سقط في ل . 2 ب: العبد . 3 سقط في س . 4 س: التقوى وشؤونها .  
5 س: وبيك . 6 س: صر . 7 سقط في س .

٨٦ 1 ب: مسرف . 2 [ثلاث منازل]: س: منزل ثلاث . 3 س: . 4 فيه عنه: س:  
عنه فيه .

٨٤ ١ رجع حقائق ورقة ٣٧ س ٨ (نشه الشين) . القشيري ص ١٠٢ س ١٦ . بشر  
نحو س ج ٢ ص ٥١ س ٢١ . ٢ رجع حقائق ورقة ٣٦ س ٦ (عن الشلي) .

٨٥ ١ سورة الحجرات ٣ .

يكون كما كان في بطن أمه مدبراً غير مدبر مرزوقاً من حيث لا يعلم أو كما يكون في قبره أو كما يكون في القيامة . وقال أيضاً: المتوكل رزقه من حيث لا يعلم بغير حساب ولا يكون فيه عليه<sup>١</sup> سؤال .<sup>١</sup>

٨٧ ومن آدابهم ترك لفظه<sup>١</sup> أنا ونحن ولي وما شابهها<sup>٢</sup> . كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه إذا<sup>٣</sup> استأذن عليه أحد<sup>٤</sup> فقال: من ذا؟ فقال: أنا فقال: أنا أنا . كأنه كرهه . وحكي عن أبي منصور أنه قال<sup>٥</sup>: إذا قال العبد: أنا . قال الله عز وجل<sup>٦</sup>: تعست بل أنا . وإذا قال العبد: لا بل أنت يا مولاي . قال المولى: بل أنت يا عبدي . فيكون مراده مراد الله فيه .

٨٨ ومن آدابهم اشتغالهم بعيوب أنفسهم عن عيوب الخلق ومداواتها<sup>١</sup> بدوائها<sup>٢</sup> . كذلك أخبرني أحمد بن عبد الله بن<sup>٣</sup> يوسف القرميسيني<sup>٤</sup> . قال: حدثني أبي عن علي بن عبد الحميد عن السري قال<sup>٥</sup>: من نظر في عيوب غيره عمي عن عيوب نفسه ومن عمل بما كلف لم يضيع ما كلف<sup>٦</sup> ومن تكلف ما لم يكلف ضيع ما قد كلف<sup>٧</sup> .

٨٩ ومن آدابهم التأدب بأوامر المشايخ وحسن الطاعة ذم . وبهذا الإسناد عن السقطي أنه قال<sup>٢</sup>: من أطاع من فوقه أطاعه من دونه ومن عجز عن أدب

٨٧ ١س: لفظ . ٢س: تشبهه . ٣ساقط في س . ٤س: واحد . ٥ساقط في س . ٦[عز وجل] . ساقط في س .

٨٨ ١ل: ومداواتها . ٢ب: بدائها . ٣الأصل: بن . ٤الأصل: القرميسيني . ٥[كذلك] . ب: كذلك قال السري . ل: وروي عن السري (والصواب: السري) أنه قال . ٦س: كلفه . ٧س: من . ٨[ومن] . ساقط في ل .

٨٩ ١هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢[وبهذا] . ب: وبهذا الإسناد (مشطوب) . قال السري

٨٦ ١قارن قوت ج ٢ ص ١٤٢ س ٣ : الحيد ج ٣ ص ١٦٧ س ٢٩ .

٨٧ ١راجع مناهج العارفين ورقة ٢٨٨ س ١٧ : بين احوال الصوفية في سنة ١١١١ س ١٤ . وقارن المفيدون فقرة ٩٩ : ومن آدابهم ان لا يجري في حديثهم ما في حديثك . فإياهم من الخلاق العوام .

٨٨ ١قارن روضة العقلاء ص ١٠٦ س ٩٠٦ : بين جملة من ص ١١ س ١٩ ص ٢٥ س ٨ . الشرايبي ج ١ ص ٩٣ س ٩ : الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٥ س ١٩ (عن ذي النون) .

- نفسه كان عن أدب غيره أعجز ١.
- ٩٠ ومن آدابهم حفظ<sup>١</sup> اللسان عن<sup>٢</sup> حمد الناس وذمهم . كذلك بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٣</sup>: خير الدين الورع<sup>١</sup> وخير الورع حفظ اللسان عن المدح والذم<sup>٢</sup>.
- ٩١ ومن آدابهم الاتعاض بمرور الأوقات عليهم<sup>٢</sup> واجتناب إهمال أوقاتهم وتضييعها . كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٣</sup>: خذ موعظتك من الدهر ولا تستلد بمرور الأيام والليالي عليك في إنفاذ شهواتك واستدل على ما لم يأت من الدهر بما قد مضى وأصلح فيما بقي من عمرك ما أفسدته فيما مضى من أيامك .
- ٩٢ ومن آدابهم تفويض أمورهم إلى الله<sup>١</sup> ليسترخوا بذلك<sup>٢</sup> . كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٣</sup>: من فوّض إلى الله أمره<sup>٤</sup> اعتدل عند العطيّة والسمع لعلمه بحسن اختيار الله له منعاً وعطاءً<sup>٥</sup>.
- ٩٣ ومن آدابهم ترك الشهوات والإعراض عنها . كذلك ذكر بهذا الإسناد عن السري أنه قال<sup>٢</sup>: إنفاذ الشهوات<sup>٣</sup> مذلة في الدنيا وندامة وأسف في الآخرة وعمى القلب<sup>٥</sup> وحجاب عن الله تعالى .

٩٠ [أبواب آدابهم حفظ اللسان] وحفظ (معتوف على الفقرة السابقة) . ٢س: عند . 3 [كذلك...]

٩١ 1 هذه الفقرة سابقة في ل . 2 سابقة في س . 3 [كذلك... قول]: ب: قال السري . 4 [فيما مضى من]: ب: في . ٥ معنى . وعلى ما مر في ب: في . ٥ ضي (لعلها محاولة لتصحيح النص) .

٩٢ 1 ب: . ٢ معنى . 2 سابقة في س . 3 [كذلك... قول]: ب: قال السري . 4 [إلى الله أمره]: س: أمره إلى الله . 5 سابقة في س . 6 [كذلك... وعطاء]: سابقة في ل .

٨٩ ١ راجع صفت من ٥٣ س ٣ و النكواك الدرية ج ١ ص ٢٢٢ س ٨ و ص ٢٢٣ س ١٢ .

٩٠ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٤٩ س ١٠ و مكارم الاخلاق ص ٥٤٩ س ٢٠ . وقارن تذكيرة الاوس ج ١ ص ٢٧ س ٢٢ . ٢ قرن الربعية ص ١٧٣ س ١٢ : قوت ج ٢ ص ١٩٩ س ٦ : طبقات ص ١٧٨ س ١ : الفشيري ص ٥٤ س ١٧ : ابن عساكر ج ٢ ص ١١٢ س ٤ : النكواك الدرية ج ١ ص ٢٦٩ س ٩ : شذرات ج ٢ ص ٢٤٨ س ٢٢ .

٩٢ ١ قرن غنية ج ٢ ص ١٨٩ س ٢٦ : وحقيقة التوكل تفويض الامور الى الله عز وجل .

٩٤ ومن آدابهم الائتمار<sup>١</sup> بأوامر القرآن ليدلتهم على الخيرات ويرشدهم إلى سنيّ المراتب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>٢</sup> عن السريّ رحمه الله<sup>٣</sup> أنه قال : اجعل القرآن شغلك ليكون العلم دليلك والحذر رفيقك<sup>٤</sup> والخوف سائقك والرجاء قائمك والإشفاق لباسك وفكر<sup>٥</sup> في وعده ووعيده واشتق<sup>٦</sup> إلى ما شوقك<sup>٧</sup> إليه تنال بذلك منالاً<sup>٨</sup> من قرب العزيز الجواد<sup>٩</sup>.

٩٥ ومن آدابهم عرضهم في كلّ أوقاتهم وأحوالهم<sup>٢</sup> وأخلاقهم وأفعالهم على القرآن ليعرفوا بذلك نقصهم . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>٣</sup> عن السريّ أنه قال : اعرض أخلاقك على مواجب<sup>٤</sup> القرآن لكي تمتت نفسك<sup>٥</sup> وتخضع لربك وتعرف نقصك وإبرامك .

٩٦ ومن آدابهم العمل في معرفة النفس وبعدها عن طريق الحقّ ليعرفوا بذلك عيوبهم ويزول عنهم بذلك مواقف العجب . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>١</sup> عن السريّ أنه قال : معرفة النفس جلب الخوف للصدّيقين ولولاه لواقعوا العجب وأحبّوا التركيبة لأنفسهم .

٩٧ ومن آدابهم الأسفار والمقام في المرابطين التي يُنهان ولا يُكرم فيها . كذلك ذُكر بهذا الإسناد<sup>١</sup> عن السريّ أنه قال : خيسر<sup>٢</sup> الأشياء لك<sup>٣</sup> على السير<sup>٤</sup> والاعتراب<sup>٥</sup> في البلاد التي لا تُعرف فيها وخمول الذكر والصبر على فلق<sup>٧</sup> الكسرة<sup>٨</sup> والدون من الثياب ليأتيك الموت وأنت غير متأسف على شيء من الدنيا .

٩٣ ١ [ومن آدابهم]: ل . وكذلك . ٢ [كذلك... قول]: ب . قول السريّ . ل . روي عن السريّ ( والصواب : السري ) أنه قال . ٣ [انفاد الشهوات]: ن . الأقيس ، شهوات . ٤ ل : الدين . ٥ س : للقلب .

٩٤ ١ ب س : الإيمان . ٢ [هذا الإسناد]: ساقط في ب . ٣ [رحمه الله]: ساقط في س . ٤ رفيعك . ٥ س : وفكرك . ٦ ب : + اليك ، لكنه مشطوب . ٧ س : منال . ٨ س : منال . ٩ الجواد]: ساقط في ل .

٩٥ ١ الفقرات ٩٥-٩٨ ساقطة في ل . ٢ ب : احوالهم . ٣ [هذا الإسناد]: ساقط في ب . ٤ س : موجب . ٥ ب : لنفسك .

٩٦ ١ [هذا الإسناد]: ساقط في ب .

٩٧ ١ [هذا الإسناد]: ساقط في ب . ٢ ب : الخبر . ٣ ساقط في س . ٤ س : السري . ٥ س : الاعتراب . ٦ س : البلدان . ٧ س : فلق . ٨ س : الكسر .



٩٨ ومن آدابهم العمل في إسقاط العجب عن النفس لئلا يستحسن من نفسه شيئاً فيهلك به . كذلك ذُكر عن السريّ أنّه قال : من العجب أن يُحتقر قليل الإساءة<sup>١</sup> ويُسْتَكْثَر قليل العمل فيما يماري<sup>٢</sup> به ويدّعي بذلك الفضل على غيره<sup>٣</sup> ويزدري<sup>٤</sup> بهم وذلك من قلّة معرفته بنفسه فإنّ من عرف نفسه سقط<sup>٥</sup> عنه العجب . وقال بعضهم : العجب يمنع من معرفة قدر النفس .

٩٩ ومن آدابهم استعمالهم<sup>١</sup> المروّة<sup>٢</sup> في كلّ أحوالهم . كذلك ذُكر<sup>٣</sup> بهذا الإسناد<sup>٤</sup> عن السريّ<sup>٥</sup> أنّه قال : المروّة هي القيام بأمر الله<sup>٦</sup> ونهيه والتقرّب إلى الله<sup>٧</sup> بأعلى الأخلاق وأشرفها<sup>٨</sup> . وقال الجنيد : المروّة أن لا ترى لنفسك على أحد فضلاً . وقال أبو حفص<sup>٩</sup> : هو<sup>١٠</sup> أن تبذل<sup>١١</sup> لإخوانك جاهك ومالك<sup>١٢</sup> في الدنيا وتخصّتهم بالدعاء في<sup>١٣</sup> العقبي .<sup>١</sup> وقال أبو عثمان : المروّة أن تصون نفسك عن المخالفات . وقال عبد الله بن المبارك : المروّة أن لا تُعرض عمّن أقبل على الله عزّ وجلّ<sup>١٤</sup> .

١٠٠ ومن آدابهم ملازمة الفقر وأكل الكسرة ولبس الحرقة والتنزّه عن التدنيس<sup>١</sup> بشيء من حطام هذه<sup>٢</sup> الفانية اختياراً لا<sup>٣</sup> اضطراراً . كذلك قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : يا ابن آدم يكفيك منها ما سدّ جوعتك ووارى<sup>٤</sup> عورتك وإن كان شيئاً<sup>٥</sup> يواريك<sup>٦</sup> كفاك<sup>٧</sup> . فلق الحيز وماء الجرّ<sup>٨</sup> وما فوق الإزار حساب عليك<sup>٩</sup> .

٩٨ ١ [كذلك...] لإساءة... ساقط في س... ٢ لم في ب غير واضحة . ٣ ب : غيرك . ٤ س : فزدري . ٥ س : سقط .

٩٩ ١ س : تتعهم . ل : استعمال . ٢ س : بمروّة . ٣ [كذلك ذكر] : ل : وروي . ٤ [بهذا لاسد] : ساقط في س . ٥ ل : السري . ٦ ل : + عز وجل . ٧ ل : + تعالي عز وجل . ٨ ل : وأشرفها . ٩ ب : جعفر . ١٠ ل : المروّة . ١١ ل : تبذل . ١٢ [جاهك ومالك] : ل : جاهك . ١٣ ب : إلى . ساقط في ل . ١٤ [عز وجل] : س : تعالي . [وقال عبد الله... وجل] : ساقط في ل .

١٠٠ ١ ل : الدنس . ٢ س : الدنيا . ٣ س : إلا . ٤ ل : وارى . ٥ ل : بيتا . ٦ س : وارى . ٧ ل : فذاك . ٨ ل : الحيز . ٩ [كذلك قل...] عليك : ساقط في ب .

٩٩ ١ راجع صفحات ص ٨٤ من ١٤ .

١٠٠ ١ راجع روضة العقلاء ص ٢٥٣ من ١٨ (حيث المحاطب سراقه بين مالك بن جشم) .

١٠١ ومن آدابهم مناقرة الصوفية فيما بينهم ومصالحتهم والحفظ على إخوانهم ما يضيعونه<sup>2</sup> من أحوالهم. سمعت نصر بن أبي نصر العطار يقول سمعت الخلدري يقول سمعت رُويماً يقول<sup>3</sup>: لا يزال الصوفية بخير ما تناقروا<sup>4</sup> فإذا اصطالحوا هلكوا<sup>١</sup>.

١٠٢ ومن آدابهم قلّة المقال وملازمة الفعال. سمعت نصر بن أبي نصر العطار يقول سمعت محمد بن الفضل يقول سمعت محمد بن الحسين النقاش يقول سمعت رُويماً يقول<sup>2</sup>: إذا وهب الله لك المقال والفعال فأخذ منك المقال وترك عليك الفعال فلا تبال فإنها نعمة وإن أخذ منك الفعال وترك عليك المقال فإنها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة<sup>3</sup>.

١٠٣ ومن آدابهم الإفضال والإيثار على الإخوان. سمعت نصر بن أبي نصر يقول سمعت أبا الحسين المالكي يقول<sup>2</sup>: سئل بعض مشايخ الصوفية عن التصوف وآدابه فقال: هو أربع مقامات متى اجتمعت<sup>3</sup> في إنسان استحق التصوف وهي<sup>4</sup> الفضل والإيثار والصبر والدراية. فالفضل أنه<sup>5</sup> لو<sup>6</sup> أتى<sup>7</sup> ملك الدنيا<sup>8</sup> إنساناً<sup>9</sup> ثم سأله<sup>10</sup> شيئاً<sup>11</sup> لا<sup>12</sup> يجده<sup>13</sup> ثم رأى أن له الفضل إذ<sup>14</sup> جعله مكاناً<sup>15</sup> للسؤال فليس بمتفضل وأما الإيثار فالخروج من<sup>16</sup> الشيء ودفعه إلى من كان

١٠١ 1 انفردت ١٠٢-١٠١ ساقطان في ل . 2 ب: يصنعونه . 3 [سمعت نصر... يقول]: ب: قال رويم . 4 س: شقروا .

١٠٢ 1 الاصل: ابن . 2 [سمعت نصر... يقول]: ب: قال رويم . 3 [إذا وهب... نعمة]: س: إذا وهب الله لك المقال فإنها مصيبة وإن أخذ منك المقال والفعال فحينئذ نعمة .

١٠٣ 1 الاصل: ابن . 2 [سمعت نصر... يقول]: ساقط في ب . ل: وروى الحسن المالكي انه قال . 3 ب:س: اجتمع . 4 ب:س: وهو . 5 ل: هو . 6 ل: ان . 7 ساقط في ن . 8 ل: انسان . 9 س: انسان . ل: الدنيا . 10 س: سأل . 11 س: سائل . 12 ل: ما . 13 س: شيء . 14 س: إن . ل: أهلاً ومكاناً . 16 ل: عن .

١٠١ ١ راجع طبقات ص ١٨١ س ٧ ؛ القشيري ص ١٢٧ س ٢٧ ؛ تريبون فقرة ٨٠ ؛ عوارف ج ١ ص ٢٣٠ س ١٠ ؛ وهذه اشارة من رويم الى حسن تفقد بعضهم احوال بعض اشفاقاً من ظهور النفوس ؛ المدخل ج ٣ ص ١٥٩ س ١٥ ؛ الشعرائي ج ١ ص ١١٦ س ٢٣ .

١٠٢ ١ راجع صفوة ج ٢ ص ٢٥٠ س ٣ ؛ صفحات ص ٩٧ س ١ . وقارن صفحات ص ٢٠٢ س ٣ .

وإن كان 17 محتاجاً وأماً الصبر فحمل النفس على المكاره 18 وأماً الدراية فالعلم النافع وإلا فالسكوت 19.

104 ومن آدابهم كراهية الأكل وحده . أخبرنا نصر بن أبي نصر قال أخبرنا أحمد ابن عبد الله بن الشاذلي قال ابن الرواذي قال ابن أحمد هارون بن أحمد ابن أحمد الخداد عن 2 محفوظ عن 3 أبي توبة 4 عن سفيان بن عيينة 5 عن الزهري 6 عن السائب بن يزيد 7 قال : كان الرجل في الجاهلية إذا أكل وحده عيبر بذلك ولده من بعده 8 . وروى 9 عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال : شر لكم 7 من يأكل 8 وحده ويضع 9 رفده 10 .

105 ومن آدابهم مجانية الرياء والعجب . وعن نصر بن أبي نصر قال سمعت أبا جعفر الخليلي قال سمعت الخليل يقول سمعت سرياً يقول : إنما أذهب أكثر أعمال الفقراء العجب وخفي الرياء 11 .

106 ومن آدابهم قلة الأكل واجتناب الشبع . وأصلهم فيه قول النبي صلى الله عليه وسلم لا رجل 12 الذي تجشأك عنده : أكثر 3 جشأك عناء 4 فإن أكثركم

17 و إن كان محتاجاً في ل 18 وأماً المكاره 19 وأماً الدراية فالعلم النافع 104 من آدابهم كراهية الأكل وحده 1 أخبرنا نصر بن أبي نصر قال أخبرنا أحمد ابن عبد الله بن الشاذلي قال ابن الرواذي قال ابن أحمد هارون بن أحمد ابن أحمد الخداد عن 2 محفوظ عن 3 أبي توبة 4 عن سفيان بن عيينة 5 عن الزهري 6 عن السائب بن يزيد 7 قال : كان الرجل في الجاهلية إذا أكل وحده عيبر بذلك ولده من بعده 8 . وروى 9 عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال : شر لكم 7 من يأكل 8 وحده ويضع 9 رفده 10 . 105 ومن آدابهم مجانية الرياء والعجب . وعن نصر بن أبي نصر قال سمعت أبا جعفر الخليلي قال سمعت الخليل يقول سمعت سرياً يقول : إنما أذهب أكثر أعمال الفقراء العجب وخفي الرياء 11 . 106 ومن آدابهم قلة الأكل واجتناب الشبع . وأصلهم فيه قول النبي صلى الله عليه وسلم لا رجل 12 الذي تجشأك عنده : أكثر 3 جشأك عناء 4 فإن أكثركم

1 هو التبريع بن ديع بن توبة خنيس (توفي 224هـ) . راجع تهذيب ج 3 ص 251 . 2 هو سفيان بن عيينة بن يحيى بن عمرو ميموني الخزازي أبو حمزة الكوفي (توفي 205هـ) . راجع تهذيب ج 3 ص 111 . 3 هو محمد بن عمرو بن عيسى بن عبد الله أبو شيبان الزهري (توفي 240هـ) . راجع تهذيب ج 9 ص 126 . 4 هو السائب بن يزيد بن سعد بن عبد الله الكندي (توفي 291هـ) . راجع بن عساكر ج 2 ص 71 . تهذيب ج 3 ص 450 . 5 راجع التهذيب ج 2 ص 419 ص 2 . المبريدون فقيراً 127 . وفقرنا مكراً للاختلاف ص 14 ص 14 . 6 راجع بن عساكر ج 6 ص 75 ص 14 .

Marfat.com

شبعاً<sup>5</sup> في الدنيا أطولكم<sup>6</sup> جوعاً يوم القيامة . ١ سمعت عبد الله بن عثمان ابن بخيرة يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول<sup>7</sup> قال المرورودي: ٢ ما شبت منذ خمسين سنة . ٣ سمعت علي بن سعيد يقول سمعت أحمد بن البردعي يقول سمعت العباس بن عبد الله<sup>4</sup> يقول سمعت سهلاً<sup>9</sup> يقول<sup>10</sup>: أصل هذا الأمر السكون<sup>11</sup> إلى الله وقلة الغذاء<sup>12</sup> والهرب من الخلق<sup>13</sup>.

١٠٧ ومن آدابهم في الرياضات مكابدة<sup>2</sup> الجوع<sup>3</sup> والذلة<sup>4</sup> وفي الأحوال ملازمة<sup>5</sup> الصدق والإخلاص . سمعت أبا عبد الله الرازي يقول سمعت محمد بن علي الكتاني يقول<sup>6</sup>: جربنا الرياضات<sup>7</sup> فما وجدنا أهدى<sup>8</sup> للبدن<sup>9</sup> من الجوع والذلة ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال فما وجدنا شيئاً أصبح من الصدق والإخلاص .  
١٠٨ ومن آدابهم قلة الأكل والشرب . فإن<sup>2</sup> النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>3</sup>: المؤمن يأكل في معي<sup>4</sup> واحد<sup>5</sup> والكافر يأكل في سبعة أمعاء . ١ وروى عنه

١٠٧ تأتي هذه الفقرة في س ١ بعد فقرة ١٦١ . ٢ س : مكيدة . ٣ [ومن ... الجوع ...] وروى الرياضات والجوع . ٤ ل : في . ٥ ل : وملازمة . ٦ [سمعت ابن ... يقول ...] سمعت ابن أعلی (وأنصواب : علي) الكتاني . ٧ [وفي الأحوال ... الرياضات ...] ومخالفة النفس ونازلنا الأحوال . ٨ ب : اهداء . ٩ ل : إلى البدن .

١٠٨ تأتي هذه الفقرة في س ١ بعد فقرة ١٦٥ . ٢ س : قال . ٣ ل : ساقط في س ١ . ٤ س : المعاء . ٥ س : واحد .

١٠٦ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٣٥٨ مادة «تجشأ» : قوت ج ١ ص ١٤٥ س ٢٢ ج ٤ ص ٤٦ س ٢٥ : احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٩ : المريدون فقرة ١٢٨ : مجمع الزوائد ج ١ ص ٣٢٣ س ٢٠ : جامع ج ١ ص ٧٤ س ٩ : كنز ج ٣ ص ١١٤ فقرة ١٠٣٥ . ص ١٠٩٣ فقرة ١٠٩٣ : الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩١ س ١٦ . ص ٢٩٣ س ١٨ . كل من قوت وحياء ومجمع الزوائد هو أبو جحيفة . ٢ لعله أبو الخرش مريد من مريد إبراهيم المرورودي (توفي ٥٢٣٤) . راجع تاريخ بغداد ج ٩ ص ٣١٩ . ٣ ص ١٥٢٣ . ٤ راجع الورع ص ٤ س ٢٠ . ص ٦٣ س ٣ (ن : س) . ٥ س : العباس ابن عبد الله بن أبي عيسى اليكساني الترقوي أبو محمد السعدي (توفي ٥٢٦٧) . راجع تاريخ بغداد ج ٢ ص ١٤٣ ، ١٤٤ .

١٠٨ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٤٣ . مادة «معي» : الدررمة ص ١٢٥ س ٢٤ : احياء ج ٣ ص ٦٠ س ٢٥ : كدرى ص ٣٧ س ١ : جامع ج ٢ ص ١٧٠ س ١٢ : الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٢ س ١ .

صلى الله عليه وسلم أنه قال: كثرة الأكل شؤم<sup>١٠</sup>.

ومن آدابهم مجانبة الحرص والشرد فإن فيها الشك وسوء الظن، فإن الحرص

يبعثك على طلب الدنيا والشرد يدلك على حفظها من وجهه حقوقها.

ومن آدابهم حمل أصحابهم على سياسة نفوسهم<sup>١١</sup> وطلب الزيادة في أحوالهم.

سمعت عبد الله بن محمد الدمشقي يقول سمعت أبا عمرو<sup>١٢</sup> الدمشقي يقول

وسألته: أي الخلق أعجز؟ قال: من عجز عن سياسة نفسه قلت: فأبي الخلق

أقدر؟ قال: من قدر على مخالفة هواه قلت: فأبي الخلق أعقل؟ قال: من

ترك السكرات وأقبل<sup>١٣</sup> على مكوئنها. قال فسألته: ما سياسة النفس؟ قال<sup>١٤</sup>:

ملازمة الأدب فقلت: ممن يؤخذ الأدب وبمن يتأدب المريد؟ فقال<sup>١٥</sup>:

ممن تأدب التصغير<sup>١٦</sup> والأدنى<sup>١٧</sup> وأخذ منه الأدب وهم الأئمة من الصحابة

أو من السنن المرورية<sup>١٨</sup> أو ممن أخذ الأدب من الله تعالى وهو النبي صلى الله

عليه وسلم فمن لزم سنته وتأدب به فهو الذي ساس نفسه بأحسن سياسة<sup>١٩</sup>.

ومن آدابهم مجانبة صحبة الأشرار. قال أبو الحسن محمد بن أبي إسحاق

الغافقي الصوفي يقول سمعت عبد الرحمن بن أحمد يقول سمعت القاسم بن

منته يقول سمعت بشر<sup>٢٠</sup> الخافي يقول: صحبة الأشرار تورث سوء الظن

بالأخيار. ٢١. وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: لا تصحب

إلا مؤمناً ولا يأكل طعامك إلا تقياً<sup>٢٢</sup>.

١٠. روى عنه أبو بكر بن محمد بن عمرو بن نسيب عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: كثرة الأكل شؤم. (أبو عبد الله بن محمد بن عمرو بن نسيب عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: كثرة الأكل شؤم.) (أبو عبد الله بن محمد بن عمرو بن نسيب عن أبيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: كثرة الأكل شؤم.)

١١. في هذه العقيدة في من بعد عقيدة ١٠٧. وبقول ١٠٩. ١١٠. حفظها في من بعد عقيدة ١٠٧.

١٢. في هذه العقيدة في من بعد عقيدة ١٠٧. وبقول ١٠٩. ١١٠. حفظها في من بعد عقيدة ١٠٧.

١٣. في هذه العقيدة في من بعد عقيدة ١٠٧. وبقول ١٠٩. ١١٠. حفظها في من بعد عقيدة ١٠٧.

١٤. في هذه العقيدة في من بعد عقيدة ١٠٧. وبقول ١٠٩. ١١٠. حفظها في من بعد عقيدة ١٠٧.

١٥. في هذه العقيدة في من بعد عقيدة ١٠٧. وبقول ١٠٩. ١١٠. حفظها في من بعد عقيدة ١٠٧.

١٦. في هذه العقيدة في من بعد عقيدة ١٠٧. وبقول ١٠٩. ١١٠. حفظها في من بعد عقيدة ١٠٧.

Marfat.com

- ١١٢ ومن آدابهم كراهية مجالسة الأغنياء لقول النبي صلى الله عليه وسلم: انظروا إلى من<sup>١</sup> هو دونكم ولا تنظروا<sup>٢</sup> إلى من هو فوقكم فإن ذلك أجدد أن لا تزدروا<sup>٣</sup> نِعَمَ<sup>٤</sup> الله عليكم. ١ سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا عمرو بن السمك يقول سمعت القاسم بن منبه يقول سمعت بشر بن الحارث يقول<sup>٥</sup>: إذا رأيتني أحب أن يجالسني<sup>٦</sup> غني فاعلم أنني قد نكست<sup>٧</sup>. وبإسناده عن بشر بن الحارث يقول<sup>٨</sup>: حسبك بمعرفة<sup>٩</sup> الناس<sup>١٠</sup> وصحبة الأغنياء رأس حب<sup>١١</sup> الدنيا وإذا تركت<sup>١٢</sup> مجالسة الناس وصحبة<sup>١٣</sup> الأغنياء فهو<sup>١٤</sup> الزهد.
- ١١٣ ومن آدابهم كتم ما يمكن كتمان من أفعالهم وأحوالهم. سمعت عبد الله بن عثمان يقول سمعت أبا<sup>١</sup> الفضل أحمد بن عبد الله قال سمعت<sup>٢</sup> محمد بن

١١٢ ١ب: + هو ، لكنه مشطوب . ٢س: تنظروا . ٣س: تزدروا . ٤س: نعمة . ٥سمعت عبد الله... يقول: ب: قال بشر بن الحارث . ٦ب: يجالسي . ٧ب: تكسبت . ٨ق: ذلك... نكست: ب: سقط في ل . ٨[وبإسناده... يقول]: ب: وقد بشر . ٩س: بعرفت . ١٠[وبإسناده... الناس]: ب: قول الحارث: حسبك بمعرفة الناس . ١١سقط في س: ١٢: ترك . ١٣س: وصحبت . ١٤ب: فهي .

١١٣ ١[فعلهم وأحوالهم]: س: حوهم وفعلهم . ل: حوهم وأحوالهم وفعلهم . ٢الأصل: بن . ٣الأصل: بن .

١١١ ١ هو القاسم بن منبه بن يس بن محمد الحارثي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٥٣٤ . ٢ راجع روضة المعتاد ص ٨٢ ص ١٦ : الصدوق ص ١٣٣ ص ١٧ : عيوب النفس المقرة ص ٦٠ : نقشيري ص ١٣٤ ص ١١ : كشف المحجوب ص ١٠٤ ص ١١ : شعري ج ١ ص ٩٦ ص ١٧ : الكواكب للبرقي ج ١ ص ٢١٠ ص ٢١ . وقتب الصدوق ص ١٥ ص ١٧ (عن كلية ودمنة) : الذريعة ص ١٥٤ ص ٣ : محاضرات الأدباء ج ٣ ص ٢ ص ١١ : عرر ص ٣٧٨ ص ١١ . ٣ راجع ونسك ج ٣ ص ٢٥٠ مادة اصطفا . ٤ مكرمه الاخلاق ص ٥٤٧ ص ١٧ : جامع ج ٢ ص ١٩٠ ص ١٢ : كنوز ج ٢ ص ١٠٧ ص ٢٤ : شذرات ج ٢ ص ٣٤٥ ص ٣ .

١١٢ ١ راجع ونسك ج ٦ ص ٤٧٧ مادة «نظر» : أحسن الكلم ص ٨ ص ١٠٠ ص ١٠٠ ص ١٠٠ : الأدباء ج ٢ ص ٥١٧ ص ٢ : مكرمه الاخلاق ص ٥٥٦ ص ٥ : محاضرات الأدباء ص ٩٩ ص ١٦ : مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٦٣ ص ٨ : جامع ج ١ ص ٩١ ص ٢٠ : روضة الناظرين ص ٢١٥ ص ١١ : الفتح الكبير ج ١ ص ٢١٢ ص ١٠ : قران فوق ج ٢ ص ١٠٦ ص ٩ .

١١٣ ١ هو أبو الفضل أحمد بن عبد الله بن سليمان المعروف بابن القسافي . راجع تاريخ بغداد ج ٤ ص ٢٢٢ .

هارون بن الحسين قال<sup>4</sup>: كُتِبَ عند معروف الكرخي عند<sup>6</sup> صلاة العصر فجاءت سائلة فقالت<sup>7</sup>: أعطوني شيئاً أفطر عليه فإني صائمة<sup>8</sup>؛ فدعاها<sup>9</sup> معروف فقال: يا أختي<sup>10</sup> أفشيت<sup>11</sup> سر الله<sup>12</sup> وتأملين<sup>13</sup> أن تعيشي<sup>14</sup> إلى الليل<sup>15</sup>؟  
ومن آدابهم العمل في إسقاط رؤيتهم عن أفعالهم<sup>2</sup> وعبادتهم<sup>3</sup>. سمعت أبا الحسين أحمد بن محمد الفارسي يقول سمعت أبا الطيب البصري يقول<sup>4</sup>: من لم يُدرج<sup>5</sup> وفاء العبودية في عز الربوبية لم تصف له العبودية لمشاهدة نفسه وأفعاله وسكوته وحركاته. ١

ومن آدابهم حفظ التوبة على جميع جوارحهم الظاهرة والباطنة. سمعت أبا الحسين الفارسي <يقول> سمعت فارساً<sup>1</sup> الدينوري يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت دا النون يقول<sup>2</sup>: على كل جارحة توبة ظاهراً وباطناً فيلب القلب مداومة الخطرات وعلى الجوارح<sup>3</sup> مداومة الحركات وعلى السر حفظ محمود الإضمار وعلى الأعضاء حفظ محمود الأفعال وهي التوبة<sup>4</sup> النصوح.

قال الله تعالى: ﴿وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ﴾. ١

ومن آدابهم تصحيح الابتداء ليصح لهم الانتهاء. كذلك ذكر عن أبي العباس بن عطاء<sup>1</sup> أنه كان يقول<sup>1</sup>: لا يرتقي في الدرجات العلى من لم يُحكّم

4 [سمعت عبد الله... قال]: ب: قال هارون بن الحسن. ل: وروى هارون ابن أبي الحسن قال. 5 ل: كنت. 6 ساقط في ل. 7 [فجاءت... فقالت]: ل: فجاءه سائل فقال. 8 ل: صائم. 9 ل: فدعاه. 10 ل: أختي. 11 س: أفشيتي. 12 ل: + تعالى. 13 س: وتؤملين. ل: أفتملين. 14 ب: س: تعيشين. ل: تعيش. 15 ل: الله.

1 هذه الفقرة سقطت في ل. 2 ب: + واحواهم، لكنه مشطوب. 3 س: وعبادتهم. 4 [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال أبو الطيب البصري. 5 س: يتدرج.

1 الاصل: فارس. 2 [سمعت أبا الحسين... يقول]: ب: قال ذو النون. ل: وروى عن ذوا (والصواب: دي) النون يقول. 3 س: الجوارح. 4 ل: توبة.

1 [كذلك... يقول]: ل: وروى عن ابن العباس ابن عطاء انه قال. 2 ل: الواجبات. 3 ل: ومطايا. 4 ساقط في س.

٢ راجع صفوة ج ٢ ص ١٨٠ س ١٠ (عن محمود بن منصور الطوسي).

١ راجع نفعات ص ١٧٦ س ٨ (عن أبي طيب المصري). وقارن حقائق ورقة ٤١ ب س ١٣ ؛ نفعات س ١١٨ س ٤ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٠٣ س ٦.

١ سورة الانعام ١٢٠.



فيما بينه وبين الله أوائل البدايات وهي الفروض الواجبة<sup>2</sup> والأوراد الزكية ومطاوي<sup>3</sup> الفضل وعزائم الأمر فمن أحكم ذلك من الله عليه<sup>4</sup> بما بعده<sup>2</sup>.

١١٧ ومن آدابهم قلّة الكلام في حال لم ينازلوه والإخبار عن طريق لم يسلكوه. كذلك<sup>1</sup> روي عن الشبلي أنه قال: ما أقبح بالرجل<sup>2</sup> وصف طريق لم يسلكه<sup>3</sup> ووصف حال لم ينازله<sup>4</sup>.

١١٨ ومن آدابهم التجرد من<sup>1</sup> الدنيا بما<sup>2</sup> أمكنهم. سمعت أبا الحسين بن أبي عمرو البلخي يقول سمعت عمر بن محمد يقول سمعت أبا العباس بن عطاء يقول<sup>3</sup>: كل آخذ<sup>4</sup> من الدنيا إذا نقص حاله فيها اتضع عند الناس إلا الصوفي فإنه كلما تجرد من الدنيا كان أعظم عندهم وفي أعينهم.

١١٩ ومن آدابهم ما سئل<sup>1</sup> أبو حفص عن الأدب مع الله<sup>2</sup> والأدب مع عباده فقال: الأدب مع الله<sup>3</sup> القيام بأوامره على حد<sup>4</sup> الإخلاص وصحة المعاملة<sup>5</sup> في الظاهر والباطن مع الخوف من الله<sup>6</sup> والحيية منه والصحبة<sup>7</sup> مع الخلق بالرفق عند البلوى والحلم<sup>8</sup> عند الاختيار والسخاء والكرم عندما يخاف هوانه والعمو<sup>9</sup> عند المقدرة<sup>10</sup> والرحمة والسفقة عليهم. والأخذ بالفضل وصلة الخاضع والإحسان إلى المسيء وتعظيم جميع المسلمين فإن أحداً من المسلمين لا يخلو<sup>11</sup> من فضل الله<sup>13</sup> ومنته<sup>14</sup>.

١١٧ 1 ساقط في ل . 2 ل . 3 ان يتكلم في . 4 ل . يسلكوه . 5 ل . ينازله

١١٨ 1 ل . عن . 2 ل . ما . 3 سمعت أبا الحسين . يقول . 4 ل . قال أبو عطاء . ل . قال أبو العباس . 5 س . أحد . 6 ل . وعرف في .

١١٩ 1 [ومن ... سئل] : ل . وسئل . 2 ل . + تعالي . 3 ل . + تعالي . 4 ل . سمع . 5 ل . + مع . 6 ل . + تعالي . 7 ل . وصحبة . 8 س . وأحسب . 9 س . وأخوف . 10 ل . أو الخسوف . المقصود . ل . والعمو عند القدرة . 11 [فإن ... المسلمين] : ساقط في ل . 12 س . يخاف . 13 ل . فضل . س : فضله . 14 ل . ومنه .

١١٦ 1 هو أبو العباس أحمد بن محمد بن مهدي بن عطية الأدي (أبو جعفر) . مع مناقب مس ٢٦٥ والمراجع المسجلة هناك . نفعات ص ١٥١ . 2 أبو العباس الأدي . ص ١٦٦ . 3 (عن الجنيدي) .

١١٩ 1 قارن آداب الصحبة ص ٤٣ س ٣ ؛ حلية ج ١٠ س ٢٤٥ س ١٥ ؛ الفشير ص ٢٠ س ٣ ؛ تذكرة الأولياء ج ٢ ص ٥٩ س ١٤ ؛ المدخل ج ٣ ص ١٦٥ س ١ (عن آداب الصحبة للسلمي) ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٢١ س ١٨ ؛ ص ٢٧٥ س ٩ .



١٢٠ ومن آدابهم تصحيح علم الظاهر والباطن<sup>١</sup> جميعاً . كذلك حكي<sup>٢</sup> عن يحيى ابن معاذ<sup>٣</sup> أنه قال : علم الظاهر سلوك الطريق وعلم الباطن<sup>٤</sup> آداب المنزل<sup>٥</sup> .  
 ١٢١ ومن آدابهم احتمال الخن<sup>١</sup> والبلايا<sup>٢</sup> في منافع الناس غاية جهدهم . سمعت عبد الواحد بن بكر<sup>١</sup> يقول سمعت أحمد بن علي<sup>٢</sup> يقول سمعت علي بن عبد الحميد يقول<sup>٣</sup> : مثل الصوفي مثل الشمس التي تطلع على كل أحد<sup>٤</sup> والأرض التي يظأ عليها<sup>٥</sup> كل شيء<sup>٦</sup> والماء<sup>٧</sup> الذي يشربه<sup>٨</sup> كل شيء<sup>٩</sup> والنار<sup>٩</sup> التي يستضيء بها<sup>١١</sup> كل شيء<sup>١٢</sup> . وقال بعضهم : مثل الصوفي مثل الأرض تحمل الأذى وتنبت المرعى<sup>١٣</sup> .

١٢٢ ومن آدابهم الشفقة على<sup>١</sup> الأصحاب وحسن الظن بهم والكلام عليهم على<sup>٢</sup> حد النصيح . أخبرنا أبو العباس البغدادي قال أخبرني محمد بن عبد الله الفرغاني<sup>١</sup> قال سمعت الجعيد يقول وقد كلمه أصحابه في الذين يقفون على خلقه فيسألونه أنهم ليسوا<sup>٣</sup> موضعاً لخوابه وأنهم يمتقنون<sup>٤</sup> أحب أصحابه أن لا يجيبهم فقال الجعيد : روئي فيهم غير روئيكم إنما أفضل<sup>٥</sup> أن يكونوا يتعتقون بكلمة فتكون سبباً لنجاتهم<sup>٦</sup> .

١٢٠ ١ [ظاهر والباطن] : ل . الباطن والظاهر . ٢ [كذلك حكي] : ساقط في ل . ٣ : + الزاري . ٤ س : ل . ٥ : علة . ٥ : س : ل . ٥ : س : ل .

١٢١ ١ : ب : مؤن . ٢ [ومن ... والبلايا] : ل . والجهد . ٣ [سمعت عبد الواحد ... يقول] : ب : قول عن ابن عبد حميد . ل : وروى علي بن عبد الحميد الغضائري أنه قال . ٤ [كل أحد] : ل : حد . ٥ يظأ عليها : س : يظوها (والصواب : يظؤد) . ٦ [والأرض ... شيء] : ساقط في ل . ٧ : ومن الماء . ٨ : يشرب منه . ٩ : ومثل النار . ١٠ ب : الذي . ١١ ساقط في ل . ١٢ ل : أحد . ١٣ [وقول بعضهم ... المرعى] : ساقط في ل .

١٢٢ ١ ساقط في ل . ٢ س : في . ٣ الاصل : يسو . ٤ الاصل : يتعتقون . ٥ الاصل : اقل . ٦ حبري ... سبباً : ساقط في ب .

١٢٠ ١ قرن المریدون فقرة ٥٨ . ونظر المریدون فقرة ٤٠ : واهله (أي اهل التصوف) على ثلاث طبقات ... والمتوسط مطالب بآداب المنزل وهو صاحب تلوين لأنه يرتقي من حال الى حال وهو في زيادة .

١٢١ ١ هو أبو فرج عبد الواحد بن بكر الورثي الصوفي (توفي ٨٣٧٢) . راجع تاريخ جرجان ص ٢١١ . ٢ قرن القشيري ص ١٣٧ س ١٧ ، ص ١٤٢ س ١٩ (عن الجعيد) .

١٢٢ ١ هو محمد بن عبد الله أبو حمزة الفرغاني الصوفي . راجع الانساب ص ٤٢٤ .

١٢٣ ومن آدابهم حفظ حرمان المشايخ وبركات<sup>١</sup> التآديب<sup>٢</sup> بمحالستهم وآدابهم .  
أخبرنا محمد بن الحسن الحشّاب قال سمعت محمد بن عبد الله الفرغاني  
يقول سمعت الحنيد يقول<sup>٣</sup>: كنت أجلس إلى شيوخ بضع عشرة<sup>٤</sup> سنة<sup>٥</sup>  
يتكلمون في هذه العلوم وما كنت أفهم ما يقولون ولا أنكر عليهم وكان  
فائدتي منهم من جمعة إلى جمعة أتني أجيء فأسمع ما يقولون وعندني أنه  
حقّ لم أبدأ<sup>٦</sup> بالإنكار عليهم . فما مضت هذه المدة حتى إذا أجروا<sup>٧</sup>  
مسألة جاؤوني<sup>٩</sup> إلى البيت فسألوني عنها وقالوا: جرت مسألة كيت وكيت  
فأجبنا<sup>١٠</sup> أن نسمعها أو نحو هذا من الكلام<sup>١١</sup> .

١٢٤ ومن آدابهم أن يجتهدوا أن لا يأكلوا بدّينهم .<sup>١</sup> سمعت محمد بن خالد  
البغدادي يقول سمعت عبد الله الفارسي يقول سمعت أبا الحسن الرازي يقول  
سمعت يوسف بن الحسين يقول سمعت أبا<sup>٢</sup> تراب النخشي<sup>٣</sup> يقول<sup>٤</sup>: ما  
تمنت<sup>٥</sup> عليّ نفسي إلا مرة<sup>٦</sup> تمت<sup>٧</sup> عليّ خبزاً وبيضاً<sup>٧</sup> وأنا في سفر فعذلت  
عن الطريق إلى قرية فمت دخلتها وثب<sup>٨</sup> عليّ<sup>٩</sup> رجل وتعلق بي وقال: كان  
في اللصوص . فبطحوني وضربوني سبعين جلدة<sup>١٠</sup> فوقف رجل عليّ فقال:  
ويحكّم هذا أبو تراب<sup>١١</sup>! فأقوموني واعتذروا إليّ<sup>١١</sup> وأدخلني الرجل منزله وقدم

١٢٣ ١ل: وتبركت . ٢س: التآديب . ٣أخبرنا... يقول: ب . ٤قال الحنيد . ٤س: عشر .  
٥س: سنين وهو . ٦س: هذا . ٧ب: عليه . لكنه مشطوب . ولمن الأفضل ان  
يقرا «أبدأ» . ٨س: اجري . ٩س: جاؤوني . ١٠س: وجب . ١١[وآدابهم... الكلام]:  
ساقط في ل .

١٢٤ ١الفقرات ١٢٤-١٢٦ ساقطة في ل . ٢الأصير: ابو . ٣الأصير: نخشي . ٤[سمعت محمد...  
يقول]: ب . قال ابو تراب النخشي . ٥س: تمت . ٦ب: تمت . ٧[خبزاً وبيضاً]:  
بس: خبز وبيض . ٨س: وثب . ٩س: عند . ١٠س: النخشي (والصواب: نخشي) .  
١١ساقط في س .

١٢٤ ١ قارن الرعاية ص ١٦٩ س ١٥ ؛ حلية ج ١٠ ص ١١٧ س ٧ . وسمعت السري يذم من  
يأكل بدينه ويقول: من الذالة ان يأكل العبد بدينه ؛ مسنوة ج ٢ ص ٧١٤ س ٩ ج ٤  
ص ١١٥ س ١٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٣٢ س ٢٧ . وانظر احياء ج ٢ ص ١٧٠  
س ٣٧ : فأخذ المال باظهار التصوف من غير اتصاف بحقيقته كأخذه باظهار نسب رسول الله  
صلعم على سبيل الدعوى... ولهذا احتراز المختاطبون عن الاكل بالدين... فلا جرم كانوا لا  
يشتركون شيئاً بأنفسهم مخافة ان يسامحوا لأجل دينهم فيكونوا قد أكلوا بالدين .

إلى بخبز<sup>١٢</sup> وبيض فقلت لنفسي : كأنها<sup>١٣</sup> بعد سبعين جلدة<sup>٢</sup>.  
 ١٢٥ ومن آدابهم التواجد في السماع والسكون فيه إلا أن يكون عن غلبة وجد  
 يعرف حقيقة<sup>١٤</sup> سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت المرتعش<sup>١٥</sup> يقول : من  
 تواجد ولم يوافق<sup>١٦</sup> تواجده زيادة فينبغي له أن يستحي ويتوب فإن الله أحق  
 أن يستحي منه<sup>٣</sup>.

١٢٦ ومن آدابهم تناول الطعام على مقدار القوام . قال أبو العباس بن عطاء : من  
 طلب الطعام لغير القوام كان انتفاعه سقماً<sup>١</sup>.

١٢٧ ومن آدابهم ترك الكلام على عوام الناس إلا أن يجد مريداً طالباً لمتصده<sup>١</sup>  
 يتكلم عليه بمقدار ما يدلّه<sup>٢</sup> ولا يزيد على ذلك . فإنه قيل لأبي الحسين  
 النوري<sup>١</sup> لما دخل مصر أن يتكلم<sup>٣</sup> على إخوانه<sup>٤</sup> . قال : لا . هم<sup>٥</sup> في سفر  
 الوحشة وذكر الخلق<sup>٦</sup> بينهم عيبة<sup>٧</sup> لو<sup>٨</sup> وجدت مريداً متحققاً<sup>٩</sup> أو طالباً  
 مستريداً لتكلمت عليه بمقدار ما يتحقق به المرید أو يصل<sup>١٠</sup> الطالب إلى  
 مراده وبتصده لكن<sup>١١</sup> أتخفق إذا تكلمت كلمة<sup>١٢</sup> تكلمت<sup>١٢</sup> بشهوة وإذا

١٢ من ج ١ ص ١٣١ : كفي

١٢٥ ١ من ج ١ ص ٢ : حقيقته . ٣ من ج ١ ص ١٠٠

١٢٦ ١ من ج ١ ص ١٠٠ : (رعاية لسجع) . أو سقماً

١٢٧ ١ من ج ١ ص ١٠٠ : عليه . ٢ من ج ١ ص ١٠٠ : تكلم . ٣ من ج ١ ص ١٠٠ : إخوانه . ٤ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ٥ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ٦ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ٧ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ٨ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ٩ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ١٠ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ١١ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي . ١٢ من ج ١ ص ١٠٠ : كفي .

٢ راجع حيلة ج ١ ص ١٠ ص ٤٧ ص ١٦ : تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٣١٦ ص ٢٢ ص ٢٢  
 فقشيري ص ١٦ ص ٣٠ ص ٦١ ص ٨ ص ٨ : السبكي ج ٢ ص ٥٥ ص ١٥ .

١٢٥ ١ انظر فقشيري ص ١٨٤ ص ٣٦ : مرشدون فقيرة ١٣٩ : وليس من الأدب استدعاء الحول  
 والتكلم لمقيم إلا عن غلبة حال فرد ورفع . ٢ هو أبو محمد عبد الله بن محمد المرتعش  
 (توفي ٥٣٢١) . راجع طبقات ص ٣٤٩ والمراجع المسجلة هناك : نفحات ص ٢٠٦ :  
 مصحح ج ٦ ص ٣٠١ . ٣ راجع فقشيري الشرح ص ٢٥٤ ص ١٣ .

١٢٦ ١ هو أبو الحسين حماد بن محمد النوري (توفي ٥٢٩٥) . راجع طبقات ص ١٦٤ والمراجع  
 المسجلة هناك .

- سمعوا سمعوا بلهو : ففائدتي<sup>13</sup> في كلامي قضاء<sup>14</sup> وطري فيه والتزيين<sup>15</sup> به وفائدتهم في سماع كلامي أن يدعوا ما<sup>16</sup> ليس لهم به علم ولا خبر<sup>17</sup>.
- ١٢٨ ومن آدابهم ملازمة حالي<sup>2</sup> المراقبة والمشاهدة في ظاهرهم وباطنهم . كذلك قال أبو الحسين النوري : من لم يراقب<sup>3</sup> الله في أعماله لم يشاهد الله في أحواله ومن لم<sup>4</sup> يذكر اطلاع الله عليه لم يحسن المراقبة له .
- ١٢٩ ومن آدابهم استعمان المروءة مع الله تعالى<sup>1</sup> في معاملته<sup>2</sup> . كذلك قال يحيى ابن معاذ : عامل الله بالمروءة وهو أن تشاهد منته<sup>3</sup> عليك في أن وفئك لخدمته<sup>4</sup> ولا تمن عليه بطاعته ولا تطلب على عملك جزاءً وتفني عمرك في<sup>5</sup> شكر ما أهلت له<sup>6</sup> من خدمته وعبادته .
- ١٣٠ ومن آدابهم استعمان الأدب في طلب الحاجة من الله تعالى<sup>1</sup> وهو أن تطلب بلسان الافتقار لا بلسان الحكم . ولزوم الأدب في طلب الحاجة دليل قرب نجاحها .<sup>١</sup>
- ١٣١ ومن آدابهم وصية أصحابهم بصحبة من يدلهم على السبيل<sup>1</sup> إلى الله<sup>2</sup> والإقبال عليه<sup>3</sup> ويزهدهم<sup>4</sup> في الدنيا . سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت يوسف بن الحسين يقول : قلت لذي النون وقت مفارقتي له : من أصحاب ومن أجالس ؟ قال : عليك بمجالسة من يذكرك<sup>5</sup> الله رؤيته ويقع على باطنك هيته<sup>6</sup> ويزيد في علمك<sup>7</sup> منطقته ويزهدهك في الدنيا عمله<sup>8</sup> ولا يعصي<sup>9</sup> الله ما تعص .
- ١٢٨ 1 الفقرات ١٢٨-١٣٠ ساقطة في ل . 2 س : حال . 3 س : يعرف ويراقب . 4 ساقطة في س .
- ١٢٩ 1 ساقط في س . 2 س : معاملاته . 3 س : منه . 4 س : لخدمته . 5 ساقط في س . 6 س : في س .
- ١٣٠ 1 ساقط في س .
- ١٣١ 1 ل : سبيل . 2 ل : + عز وجل . 3 ل : على الله . 4 س : ويزهده . 5 س : يذكر . 6 [ويقع ... هيته] : س : ويقع هيته على باطنك . 7 س : تملك . 8 س : علمه . 9 س : تعص .

دمت في فربه يعظك بلسان فعله<sup>10</sup> ولا يعظك بلسان قوله<sup>11</sup>. وقال<sup>12</sup> رجل  
لأجنيد: أوصني فقال: من ذلك على الله فكن معه ومن ذلك على الدنيا  
فتباعد<sup>13</sup> عنه. وقال رجل لأبي حفص: أوصني فقال: كن لربك عبداً حقاً  
ولأصحابك أخاً<sup>14</sup> صادقاً<sup>15</sup> واعلم أنه لا أحد<sup>16</sup> من المسلمين إلا وله مع  
الله<sup>17</sup> سرٌّ فاحفظ حرمة ذلك السرِّ وإيتاك وأن<sup>18</sup> تحتقر أحداً من المسلمين  
فتزلّ زلّةً لا تنعش<sup>19</sup> منها أبداً. وقال رجل لمحمد بن القصار: أوصني  
فقال: أوصيك بما أوصى به الفضيل<sup>2</sup> بعض أصحابه حين استوصاه فقال:  
أرباب<sup>20</sup> متفرقون خير أم الله الواحد القهار<sup>21</sup> ٢١

١٣٢ ومن آدابهم التباعد عن خدمة<sup>1</sup> الأغنياء طمعاً فيهم. أخبرنا أحمد بن نصر  
الترمذي ببغداد قال حدثني<sup>2</sup> محمد بن مخلد<sup>1</sup> قال سمعت<sup>3</sup> عمر بن فيروز  
قال سمعت بشر بن الحارث يقول<sup>4</sup>: لو لم يكن في القنوع إلا التمتع  
بالعزّ لكفى صاحبه<sup>٢</sup>.

١٣٣ ومن آدابهم ترك جميع الشهوات<sup>1</sup>. أخبرنا أحمد بن نصر قال حدثني محمد  
ابن مخلد<sup>2</sup> قال قال بشر بن الحارث<sup>3</sup>: إذا رأيت القارئ الفقير يسوي ثياب غني  
لطمع<sup>4</sup> فاعلم أنه ممقوت.

١٠ ب: + بل (بدأ كتابة «بلسان» . ولكنه مشطوب . 11 [سمعت محمد... قوله]:  
سقط في ل . 12 ل: قال . 13 ل: فتباعده . 14 ل: خادماً . 15 ب: صدق . 16 [لا أحد]:  
ل: لأحد . 17 ل: + تدعى . 18 س: ل: ان . 19 ل: ينعشه نعشاً رفعة . 20 س: أرباب .  
21 [وقال رجل... القهار]: سقط في ل .

١٣٢ 1 س: خدمت . 2 الاصل: خدمتي . 3 الاصل: بن . 4 [أخبرنا... يقول]: ب: قول بشر بن  
الحارث .

١٣٣ 1 [أخبرنا أحمد بن نصر... الشهوات]: سقط في ل . 2 [أخبرنا... مخلد]: سقط في ب ل .  
3 س: + يقول . ل: + الحافي . 4 سقط في ب .

١٣١ ١ البيهقي والتبيين ج ٣ ص ١١٤ س ١٣ (عن عيسى بن مريم) . ٢ آداب الصحبة ص ٣٠  
س ٧ . ٣ والمراجع المسجدة هناك . صفوة ج ٤ ص ٢٨٨ س ١٠ . وقارن حقائق ورقة ٢٧٢  
بس ١٦ (عن عيسى بن مريم) . ٢ هو أبو علي الفضيل بن عياض (توفي ١١٨٧هـ) . راجع  
طبقات ص ٦ والمراجع المسجدة هناك . ٣ راجع حقائق ورقة ١١٩ س ٢١ . وانظر سورة  
يوسف ٣٩ .

١٣٢ ١ هو محمد بن مخلد بن حفص أبو عبد الله الدوري العطار (توفي ٢٣٣١هـ) . راجع تاريخ  
بغداد ج ٣ ص ٣١٠ . ٢ راجع ابن عساكر ج ٣ ص ٢٢٧ س ١٦ .

١٣٤ ومن آدابهم التعزّز بالقناعة . أخبرنا أحمد بن النصر قال حدثني >محمد>  
ابن مخلد قال حدثني ١ محمد بن يوسف قال حدثني أبو نصر غلام ٢ البزاز ٣  
>قال< سمعت بشر بن الحارث يقول ٤: أوحى الله تعالى ٥ إلى داود عليه  
السلام ٦: يا داود حذر أهلك أكل الشهوات فإنّي إنّما خلقت الشهوات  
لضعفة ٧ خلقي . فما للأبطال والشهوات ٨

١٣٥ ومن آدابهم مجانبية ١ الشبع من الحلال لئلا يتخطى ٢ به ٣ إلى الشبهة والحرام .  
أخبرنا أحمد بن نصر قال حدثني >محمد> بن مخلد قال حدثني علي بن  
خليل قال كان أبو ٤ العباس البغدادي يخلب يقول سمعت بشر بن الحارث  
يقول ٥: لا تعود ٦ نفسك الشبع من الحلال فتخطى ٧ بك إلى ٨ الشبهة والحرام .

١٣٦ ومن آدابهم التمييز ١ في إجابة ٢ الدعوات . أخبرنا أحمد بن نصر النرسي قال  
حدثني >محمد> بن مخلد قال حدثني موسى بن هارون الطوسي قال حدثني  
محمد بن نعيم بن هبصم ١ >قال< سمعت بشرًا ٣ يقول ٤: كانوا أولئك  
الأخبار ٥ لا يجيبون إلا من يعرفون طعامه ومسكنه .

١٣٧ ومن آدابهم قلّة المقام عند المريض في العبادة ١. سمعت أبا العباس  
البغدادي يقول سمعت جعفرًا ٣ الخلدّي يقول قال حدثني أبو القاسم بن بنّادار  
قال ٤ قال سري السقطي: اعتلت بطرسوس علّة قيام ٥ فعادني أناس ٦ من

١٣٤ ١ الاصل: بن . ٢ الاصل: غلام . ٣ الاصل: البزاز . ٤ [أخبرنا... يقول] ب . ٥ قول بشر  
بن الحارث . ٦ ساقط في س . ٧ [عليه السلام] س . ٨ ع . ٩ س . ١٠ لضعفة . ١١ [أخبرنا... محمد...  
والشهوآت] ساقط في ل .

١٣٥ ١ [ومن آدابهم مجانبية] ل . ٢ وترك جميع الشهوات ومجانبة . ٣ ل . ٤ يتخطى . ٥ ساقط في ل .  
٦ الاصل: ابي . ٧ [أخبرنا... يقول] ب . ٨ قول بشر بن الحارث . ٩ ل . ١٠ قول بشر بن الحارث .  
١١ س . ١٢ تعود . ١٣ ل . ١٤ فيتخطى . ١٥ ساقط في ب .

١٣٦ ١ س . ٢ التمييز . ٣ س . ٤ اجابت . ٥ الاصل: بشر . ٦ [أخبرنا... يقول] ب . ٧ ل . ٨  
الحارث . ٩ ل . ١٠ قول بشر الحارث . ١١ ل . ١٢ الاحبار .

١٣٧ ١ هذه الفقرة ساقطة في ل . ٢ العبادة . ٣ الاصل: جعفر . ٤ سمعت . ٥ بنّادار . ٦  
قال] ساقط في ب . ٧ ابن عساكر: تمنعني القيام (قرينة كبر مصدح) . ٨ س . ٩ اناس .

١٣٤ ١ قرون القشيري/شرح ص ١٦٣ س ١٦ .

١٣٥ ١ قرون قوت ج ٤ ص ٢٢٠ س ٢٥ .

١٣٦ ١ هو أبو بكر محمد بن نعيم بن هبصم . راجع تاريخ بغداد ج ٣ ص ٢٢١ .

الفقراء فجلسوا فأطالوا<sup>7</sup> الجلوس فقلت لهم: ابسطوا أيديكم حتى ندعو<sup>8</sup>، فبسطوا أيديهم فقلت: اللهم علمنا كيف نعود المرضى<sup>9</sup>. ومسحت يدي على وجهي فعلموا أنهم قد أطالوا فقاموا وانصرفوا<sup>١٠</sup>.

١٣٨ ومن آدابهم ملازمة الورع في الأوقات كلها. سمعت محمد بن الحسين بن خالد يقول سمعت أحمد بن محمد بن صالح <يقول> سمعت محمد بن عبدون يقول سمعت أبا القاسم بن رزق الله يقول<sup>١</sup>: خرجت يوماً<sup>2</sup> من<sup>3</sup> المسجد فإذا صبيان يلعبون ومشايخ قعود فقلت<sup>4</sup> لهم: يا هؤلاء ما<sup>5</sup> تستحيون<sup>6</sup>؟ مشايخ قعود وأنتم تلعبون؟ فقال لي<sup>7</sup> بعض أولئك الصبيان: يا عم قل ورعهم فقلت<sup>8</sup> هيبته<sup>9</sup>. وقال<sup>10</sup> سهل بن عبد الله: الورع قوام الأمور كلها فمن لزم الورع في جميع متصرفاته أورثه الله تعالى<sup>11</sup> محبة في قلوب أوليائه وهيبة في قلوب أعدائه وقبولاً عند أهل ولايته. وسئل ابن يزدان<sup>12</sup>: ما الورع؟ فقال<sup>13</sup>: متابعة الكتاب والسنة والتأديب بآداب الشرع وترك ركوب الرخص<sup>14</sup> بالتأويلات.

١٣٩ ومن آدابهم حفظ الأوقات وملازمة الآداب في الأحوال. أخبرنا أبو العباس ابن محمد بن<sup>3</sup> الحسين بن الحشّاب<sup>4</sup> قال حدثني عبد الله بن أحمد النقاش قال سمعت أبي يقول سمعت فهدان يقول: إنما أنت بين أوقات ثلاثة<sup>5</sup>:

٧س: فطالوا . ٨س: ندعوا . ٩س: المريض .

١٣٨ ١ سمعت محمد بن الحسين... يقول]: بل: قال أبو القاسم بن رزق الله . 2ب: يوماً . 3ساقط في ل . 4ل: قلت . 5ل: أما . 6س: تستحيون . 7ساقط في ل . 8ل: فقلت . 9زيد عن يمش ل . 10ل: قال . 11ساقط في س ل . 12س: يزانيار . 13[وسئل... فقال]: ل: الورع . 14ل: حفص .

١٣٩ 1 الفقيرون ١٣٩-١٤٠ ساقطان في ل . 2س: أبان . ساقط في ب . 3لعل الصواب: عن . 4[بن الحسين بن الحشّاب]: ساقط في ب . 5ب:س: ثلاث . 6س: يأتي . 7ب: هو . 8[مك أم عليك]: س: عليك أم لك . 9[وهو لك]: ساقط في س .

١٣٧ ١ راجع ابن عساكر ج ٦ ص ٧٩ س ١٠ : صفحات ص ٥٤ س ٥ .

١٣٨ ١ نقله محمد بن الحسن بن خالد البغدادي . راجع تاريخ بغداد ج ٥ ص ٣٨ . ٢ راجع القشيري ص ٥٤ س ٢١ (عن علي العطار) . ٣ هو أبو بكر الحسين بن علي بن يزدان . راجع طبقات ص ٤٠٦ والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ١٨٣ .

وقت قد مضى ليس إلى تلافيه سبيل ووقت لم يأت<sup>٦</sup> لا تدري أهو<sup>٧</sup> لك أم عليك<sup>٨</sup> وهو لك<sup>٩</sup> أم أنت له وإتما أنت بوقتك فاحذر أن لا تغيب عن وقتك وعن تعهد نفسك فيه .<sup>١</sup>

١٤٠ ومن آدابهم حضور مجالس من تثق<sup>١</sup> بدينه وورعه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت محمد بن علي الكتاني يقول<sup>٢</sup> : مجالس أهل الدراية تجلي عن القلوب صدى الذنوب .

١٤١ ومن آدابهم قلّة النظر إلى عيوب الإخوان لمحبتهم<sup>١</sup> لهم وحسن ظنّه بهم . سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله الرازي قال سمعت أبا عمرو الزجاجي يقول<sup>٢</sup> : بلغني أن رجلاً صحب إبراهيم بن أدهم فلما أراد أن يفارقه قال : يا أبا إسحاق . هل رأيت مني شيئاً تكرهه؟ فقال : إن شدة محبة<sup>٣</sup> الله غيبتني<sup>٤</sup> عن النظر إلى مساويك<sup>٥</sup> .

١٤٢ ومن آدابهم السترا<sup>١</sup> على قبائح الإخوان وذكرهم بالجميل . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت عبيداً<sup>٢</sup> الغسال يقول<sup>٣</sup> : سرق رجل مصحفاً لإبراهيم بن أدهم ثم أتى به<sup>٥</sup> السوق يبيعه فقيل له : من يعرفك؟ فجاء بهم إلى إبراهيم ابن أدهم<sup>٦</sup> فقالوا له : تعرفه؟ قال : نعم أعرفه فقيل<sup>٧</sup> : هذا الذي سرق مصحفك ؟ قال<sup>٨</sup> : عرفت ذلك ولكنني لم أحب أن أهتك ستره<sup>٩</sup> . قال<sup>١٠</sup> وقال رويم لرجل ذكر أخاً<sup>١١</sup> من إخوانه بين يديه بسوء فقال : هل تعرف منه خيراً؟ فقال الرجل : نعم قال : فاذكره فإنه خير لك وأسلم<sup>١٢</sup> .

١٤٠ ١س : يثق . 2 [سمعت أبا بكر... يقول] : ب : قال محمد بن علي الكتاني .  
١٤١ 1ل : لمحبة . 2 [سمعت أبا بكر... يقول] : ب : قال أبو عمرو الزجاجي . 3س : محبت . 4بس : عيني . 5س : . سألت عنه . [سمعت أبا بكر... مساويك] : ساقط في ل .  
١٤٢ 1 [ومن آدابهم السترا] : ل : وستر . ب : السر (٢) . 2 الاصل : عبيد . 3 [سمعت أبا بكر... يقول] : ساقط في ب . 4س : ابن . 5س : + إلى . 6 [ابن أدهم] : ساقط في ب . 7س : + له . 8س : فقال . 9ب : سره (٢) . 10ساقط في ب . 11ب : أهتك . 12 [سمعت أبا بكر... وأسلم] : ساقط في ل .

١٣٩ ١ قارن بيان احوال الصوفية ورقة ١١٥ آس ٩ . [مكتوب على قبر ابن مبارك] ... أيام الدهر ثلاثة : يوم مضى لا يعود اليه ويوم أنت فيه لا يدوم عليك ويوم مستقبل لا تدري أهو لك أم عليك .

١٤١ ١ قارن القشيري ص ١٣٣ س ١٩ ؛ الشعراي ج ١ ص ٩١ س ١١ .



١٤٣ ومن آدابهم ملازمة الكسب إلى أن يُقعدهم التوكّل والثقة بالله عن الكسب .  
سمعت أبا بكر محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت أبا عثمان يقول  
سمعت إبراهيم الخواص يقول : لا ينبغي للصوفي أن يتعرّض للتعوّد عن  
الكسب إلا أن يكون رجلاً<sup>٢</sup> مطلوباً<sup>٣</sup> بتركه قد رفعت حاله من الأحوال اقتطعت<sup>٤</sup>  
عن موضع كسبه فأغنته<sup>٥</sup> الحال من المكاسب . فأما ما كانت الحاجات  
فيه قائمة ولم يقع له عزوف بحول بينه وبين التكلف فالعمل<sup>٥</sup> أولى به  
والكسب أحلّ له وأبلغ لأنّ القعود لا يصلح لمن لم يستغن عن التكلف .  
وسمعت محمد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا عليّ الروذباري<sup>٢</sup> يقول :  
إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام : أنا جائع ، فالزموه السوق وأمرّوه بالعمل  
والكسب .

١٤٤ ومن آدابهم التنزّه عن السؤال عند شدّة الحاجة .<sup>١</sup> سمعت أبا بكر الرازي  
يقول سمعت أبا القاسم الجوهري يقول سمعت الجنيّد يقول<sup>٢</sup> : كلّ صوفي  
عود نفسه الميل إلى أخذ الأسباب عند الحاجة فإنه لا ينفك من رقّ  
نفسه ولا يحمله الصبر .<sup>٢</sup> وقال أبو عثمان : من سأل عند الحاجة من غير  
ضرورة فإنه بعيد<sup>٤</sup> من طريق الورعين .

١٤٥ ومن آدابهم إذا بدا لأحدكم بركة من<sup>١</sup> صحبة شيخ من<sup>٢</sup> مشايخهم أن يلزمه  
ولا يفارقه بسبب من الأسباب وعلّة من العلل . سمعت محمد بن عبد الله

١٤٣ 1 تأتي هذه الفقرة في س فقط ؛ وإنما يكون بعضها اعدة لفقرة ٤٧ . 2 [رجلا مضمون] :  
الاصل : رجل مضمون . 3 الاصل : اقتطعت . 4 الاصل : فاعتته . 5 الاصل : والعمل .

١٤٤ 1 فقرات ١٤٤-١٥٠ ساقطة في ل . 2 [سمعت ابا بكر... يقول] : ب . قال الجنيّد . 3 س :  
أخذ . 4 ب : بعيد .

١٤٥ 1 س : في . 2 [شيخ من] : ساقط في ب . 3 [سمعت محمد... يقول] : ساقط في ب . 4 [عده  
السلام] : ساقط في س . 5 ب : تأذن . 6 س : والذي . 7 س : عيسى . 8 ع .

١٤٣ ١ راجع فقرة ٤٧ . ٢ هو أبو علي احمد بن محمد الروذباري (توفي ٨٣٢٢) . راجع طبقات  
س ٣٥٤ ومراجع المسحلة ص ٢٠٠ .

١٤٤ ١ قرن المریدون الفقرتان ١٥٦ ، ١٦٩ : وأدبهم في ذلك (في السؤال) ان لا يسأل الا  
وقت الحاجة قدر تكفية لمن يمونه . ٢ راجع فقرة ٤٧ .

يقول سمعت أبا بكر يقول<sup>3</sup>: قال رجل من الحواريين لعيسى بن مريم عليه السلام<sup>4</sup> وقد تُوفّي والده: أتأذن<sup>5</sup> لي أن أمرّ وأدفن أبي<sup>6</sup>؟ قال<sup>7</sup>: دع الموتى يدفنون موتاهم واتبعني .

١٤٦ ومن آدابهم اجتناب الكسل<sup>1</sup> والضجر . سمعت محمد بن عبد الله الطبري

يقول سمعت علي بن بابويه<sup>2</sup> يقول<sup>3</sup>: إياك والكسل والضجر فإنك إذا كسلت لم تؤدّ حقّ الله تعالى<sup>4</sup> وإذا ضجرت لم تصبر على حقّ الله تعالى<sup>5</sup>.

١٤٧ ومن آدابهم كتمان كراماتهم والنظر إليها بعين الاستدراج . سمعت أبا بكر

الرازي يقول سمعت أبا علي الروذباري يقول<sup>1</sup>: كما فرض الله تعالى<sup>2</sup> على الأنبياء إظهار الآيات والمعجزات كذلك فرض الله<sup>3</sup> على الأولياء كتمانها لئلا يفتن<sup>4</sup> بها الخلق . ١ وقال أبو عثمان المغربي<sup>2</sup>: لا يكون الولي مفتوناً في ولايته ولا مفتتناً<sup>5</sup>. وقال ذو النون<sup>6</sup>: الولي من<sup>7</sup> تواتت ولايته وتولّى الله عليه حركاته وأنفاسه وقطعه عن الحلائق أجمع وزهدهم فيه وأظهر<sup>8</sup> عليه<sup>9</sup> بركات نظره وسعته . وكرامة الولي إذا صححت ظهرت<sup>10</sup> عليه وعلى من صدّقه في كرامته<sup>11</sup>.

١٤٨ ومن آدابهم ملازمة الفقر واستعمال آدابه . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت

أبا عبد الله المغربي<sup>1</sup> يقول<sup>1</sup>: الفقير المجرد من الدنيا وإن لم يعمل شيئاً من

١٤٦ ١س: المكسل . 2ب: بيوية . 3ساقط في ب . 4[حق... تعاد]: س: الحق . 5ساقط في س .

١٤٧ 1[سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو علي الروذباري . 2ساقط في س . 3ساقط في س .

4س: تفتن . 5ب: مقتدراً . 6س: ذا . 7ساقط في س . 8ب: وأظهر . 9أخرف لاخير في ب غير واضح . 10[صححت ظهرت]: ب: صحب أظهرت بركاتهم . 11س: كرامته .

١٤٨ 1[سمعت أبا بكر... يقول]: ب: قال أبو عبد الله المغربي .

١٤٦ ١ راجع الذريعة ص ١٦٢ س ٣ ؛ مكارم الاخلاق ص ٥٠٢ س ٨ (سير أعلام النبلاء ص ٤٤٤ علياً) ؛ ابن عسّاكر ج ٧ ص ٢١ س ١٣ (عن الاحنف بن قيس) .

١٤٧ ١ راجع الملامية ص ١١٧ س ٤ (عن أبي عمرو الدمشقي) . ٢ هو أبو عثمان سعيد بن سلام المغربي (توفي ٥٢٧٣) . راجع طبقات ص ٤٧٩ والمراجع المسجلة هناك ؛ نفعات ص ٨٧ .

١٤٨ ١ هو محمد بن اسماعيل أبو عبد الله المغربي (توفي ٥٢٩٩) . راجع المنتظم ج ٦ ص ١١٣ ؛ نفعات ص ٩٠ .

فضائل الأعمال ذرة منه أفضل من كثير من هؤلاء المتعبدين المجتهدين  
ومعهم الدنيا<sup>2</sup>. وقال أبو عبد الله بن حنيفة: أدب الفقر السرور به وكتمان  
الحاجة والرصا بكل حال بررد<sup>3</sup> عليه<sup>4</sup> منه تيقناً أن الفقر كرامة يكرم به  
خواص عباده . فمن قبل كرامة<sup>5</sup> الله أنس به ولم يشك منه ومن شكاه<sup>6</sup> منه  
فقد ردت عليه كرامته .

١٤٩ ومن آدابهم استجلاب سني الأحوال بملازمة المعاملة وصحتها بمشاهدة<sup>1</sup>  
من يعمل<sup>2</sup>. قال أحمد بن أبي الخوارزمي: اعلم أن كل عبد حجب عن  
معاملة الله فقد حجب عن مطالعة الله وكل من حجب عن مطالعة الله  
حجب عن مشاهدة<sup>3</sup> الله وبعد عن<sup>4</sup> الله ومن بعد عن الله شقي .

١٥٠ ومن آدابهم كتمان الأحوال بالإشكال عن الإظهار وبالستر عن الكشف  
وبالكناية عن الإفصاح . كذلك حكى عن أبي الحسين<sup>1</sup> النوري أنه اجتمع  
جماعة من المشايخ من أقرانه في مجلس سماع فتواجد القوم وسكن النوري  
فقبل له في ذلك فقال: ما بلغ مقامي الذي أتواجد<sup>2</sup> فيه فقالوا له: أيش  
مقامك وما حالك؟ فقال: الرمز إليه بالإشارة دون الإفصاح وبالكناية دون  
الإفصاح . وأشد على أئمة<sup>3</sup>:

رَبِّ وَرَقَاءِ هَنُوفٍ بِالضُّحَى<sup>4</sup> ذَاتِ شَجْوٍ<sup>5</sup> صَادِحَةٍ<sup>6</sup> فِي فَنِّ

ذَكَرْتُ أَلْفَساً وَدَهراً صَالِحاً<sup>7</sup> فَبَكَتْ حَزْناً<sup>8</sup> فَهَاجَتْ<sup>9</sup> حَزْناً<sup>9</sup>

٢س: دنيا . ٣س: آرد . ٤س: عليك . ٥ب: يتيقن . ٦س: نيقن . ٧س: كرامته . ٨س: شك .

١س: ملازمة . ٢س: [وكذا...]. ٣س: مشاهدت . ٤س: ساقط في ب . ٥س:  
+ عن .

١س: الحسن . ٢س: [ب] . ٣س: شعراء . ٤س: الطرطوشي: في الضحى: صفحات:  
بالخس . ٥س: شجور . ٦ب: صرخت . ٧س: شعوا . ٨س: فهجت . نشر  
الحواصن . صفحات: وردجت . ٩س: شعبي . ١٠ب: بدأت . ١١س: الطرطوشي:  
تعدني . ١٢ب: [ب] . ١٣س: الطرطوشي: استعدنا . ١٤س: اللمع: هي أن . ١٥س: اللمع: الطرطوشي:  
نشر الحواصن: تشكو . ١٦س: اللمع: واذ . ١٧س: اللمع: الطرطوشي: نشر الحواصن: اشكو .  
١٨س: اللمع: قل . ١٩س: اللمع: الطرطوشي: بالخيرى . ٢٠س: وسأحو . ٢١س:  
وسلمو . ٢٢س: حارة .

٢ راجع الشعري ج ١ ص ١٢٣ س ٤ .

فبِكَائِي رَبِّمَا أَرْقَهَا      وَبُكَاهَا رَبِّمَا أَرْقِي  
 فَإِذَا مَا بَدَأْتُ<sup>10</sup> أَسْعِدَهَا      وَإِذَا أَبْدَأَهَا<sup>11</sup> تَسْعِدُنِي  
 وَلَقَدْ<sup>12</sup> أَشْكُرُ<sup>13</sup> فَمَا<sup>14</sup> أَفْهَمَهَا      وَلَقَدْ<sup>15</sup> تَشْكُرُ<sup>16</sup> فَمَا<sup>17</sup> تَفْهَمُنِي  
 غَيْرَ أَتَى بِالْحَوَى<sup>18</sup> أَعْرِفَهَا      وَهِيَ أَيْضاً بِالْحَوَى<sup>19</sup> تَعْرِفُنِي<sup>1</sup>

قال فتواجد الكل من كلامه وصاحوا<sup>20</sup> وسلموا<sup>21</sup> له حاله<sup>22</sup> التي حضر هو بها .

١٥١ ومن آدابهم الاحتمال عن الخلق أجمع . فقد حكى عن أبي جعفر أنه قال<sup>1</sup>: لا يكون الصوفي صوفياً حتى يكون الخلق كلهم عيالاً عليه<sup>2</sup>.

١٥٢ ومن آدابهم العمى عن رؤية النفس ومطالعة الأفعال<sup>1</sup>. كذلك سمعت منصور ابن عبد الله يقول سمعت أبا عمرو الأنماطي<sup>1</sup> قال سمعت أبا العباس بن<sup>2</sup> عطاء يقول<sup>3</sup>: أقرب شيء إلى مقمت الله<sup>4</sup> رؤية النفس وأفعالها وأشد من ذلك مطالعة الأعواض عن أفعالها<sup>2</sup>. وقال<sup>5</sup> الجنيد: الدنيا والخلق والنفس "حجاب قلوب الخواص".

١٥٣ ومن آدابهم دوام المجاهدة واستعمال العلم ظاهراً وباطناً . قال الخوارزمي:

١ [فقد... قال]: ل: قال ابو جعفر . 2 ب: له .

١٥٢ 1 ل: + والأحوال . 2 الاصل: ابن . 3 [كذلك... يقول]: ب: كذلك قال ابن عطاء . ل: قال ابو العباس ابن عطاء . 4 ل: + تعالى . 5 ل: قال . 6 [والخلق والنفس]: س: والنفس والخلق .

١٥٠ ١ راجع للمع ص ٣٠٥ س ٣ (الآيات ١ ، ٣ ، ٥ ، ٦) . النظرطوشي ص ٤١ س ١١ . نشر المحاسن ج ٢ ص ١٧٩ س ١٣ (ما عدا البيت الرابع) . ٢ نفس ص ١١١ س ١١١ (اربعة آيات مرتبة على النحو التالي: ١ ، ٥ ، ٦ ، ٢) . ٣ وذكر في نشر المحاسن ج ٢ ص ١٧٩ س ١٣ (ما عدا البيت الرابع) . وراجع أيضاً E. Dermenghem *Vie des saints musulmans*, Alger [1956?], p. 262 .

١٥٢ ١ هو علي بن محمد بن علي بن بشار ابو عمرو (أو عمرو) الانماطي . راجع تاريخ بغداد ج ١٢ ص ٧٣ . ٢ راجع القشيري ص ٧١ س ٣٤ : صفوة ج ٢ ص ٢٥١ س ١٢ . قارن الكواكب الدرية ج ١ ص ٢١٦ س ١٥ ، ص ٢٦٩ س ٢٤ ؛ شذرات ج ١ ص ٣٦٠ س ١٦ .

من اجتهاد في باطنه<sup>١</sup> ورآه الله تعالى<sup>٢</sup> حسن المعاملة في ظاهره ومن حسن<sup>٣</sup> معاملته في ظاهره وباطنه ورآه الله اهداية إليه<sup>٤</sup> قال الله تعالى: يَا الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا<sup>٥</sup> . . . وَقَالَ بَعْضُهُمْ: الْعَمَلُ<sup>٦</sup> مَا اسْتَعْمَلَكَ وَالْيَقِينُ مَا حَسِبْتَكَ<sup>٧</sup>.

ومن آدابهم الصبر على ما يلحقهم من<sup>٨</sup> تذييل<sup>٩</sup> النفس في السؤال وغيره . سمعت بعض مشايخنا يقول: قال رجل للشبلي: يا أبا بكر نذهب<sup>١٠</sup> فنطلب<sup>١١</sup> منهم شيئاً فينالوننا قال: ويحك<sup>١٢</sup> . وهل طريقك إلا الذل<sup>١٣</sup> وهل عيشك إلا بالذل<sup>١٤</sup> وهل عزك إلا في الذل<sup>١٥</sup> وهل تصل إلى ما تريد إلا بالذل<sup>١٦</sup> وسكنت ساعة<sup>١٧</sup> ثم قال للرجل: اخرج إليهم لا ترى نفسك ولا<sup>١٨</sup> تراهم فتسلم ويسلمون . وقال حمادون القصار: لا يفلح من لم يذق ذل<sup>١٩</sup> إهانة الرد<sup>٢٠</sup> عند السؤال . وقال أبو عبد الله بن خلّاء: من نظر إلى نفسه بعين العروة<sup>٢١</sup> والتعظيم فإنه حق<sup>٢٢</sup> على الله أن يذله برد<sup>٢٣</sup> طيبته<sup>٢٤</sup> من الأجناس<sup>٢٥</sup> . . . وقال فارس البغدادي: رأيت الشبلي يوماً في جامع وهو يقول: من معه الله شيء فديعطي<sup>٢٦</sup> فقد أخرجني نوقت إليكم فأعطاه رجل جسيمة<sup>٢٧</sup> فقال: أعطوها لي<sup>٢٨</sup> . ثم بكى<sup>٢٩</sup> ثم قال: ما أنا من حرفة إلا<sup>٣٠</sup> والكافية<sup>٣١</sup> أحسن<sup>٣٢</sup> منها وكيف تعرف الله ونحن نأخذ بأحسن<sup>٣٣</sup> قال السريفي:

١٥٤

١٥٣- قال في شرحه في سورة البقرة ح ١٩٥ في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا

١٥٤- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا  
١٥٥- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا  
١٥٦- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا

١٥٣- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا

١٥٤- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا  
١٥٥- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا  
١٥٦- انظر في ١٥٤-١٥٣ في سورة البقرة في قوله تعالى: وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبِرِّ وَالْإِسْلَامِ فِي سُبُلِنَا

١٥٥ ومن آدابهم العمل في الوقوف على ما يترد عليهم من الأحوال وما يمرّ بهم في الأوقات وترك الإغفال<sup>١</sup> عن حالة<sup>٢</sup> من الأحوال ومعرفة الوقت فإنه أعزّ الأشياء وأفرضها على العارف أن لا يغفل عنها فإن الوقت إذا فات لا يُستدرك. حكى عن الحسين بن منصور<sup>٣</sup> أنه قال: احفظ أنفاسك وأوقاتك وساعاتك وما مرّ بك وما أنت فيه. فمن عرف من أين جاء عرف<sup>٤</sup> أين يذهب ومن علم ما يصنع علم ما يُصنع به ومن علم ما يُصنع به علم ما يُراد منه ومن علم ما يُراد منه علم ما يعلم من أين جاء<sup>٥</sup> وأين هو وكيف هو وليس هو<sup>٦</sup> فذلك ممّن لا يعلم ولا يعلم أنه لا يعلم ويظنّ أنه يعلم<sup>٧</sup>.

١٥٦ ومن آدابهم<sup>١</sup> المجاهدة في معرفة الدواعي ومطالبة كل وقت بآداب ما يهتف به داعي ذلك الوقت. قال الحسين بن منصور: داعي الإيمان يدعو<sup>٢</sup> إلى الرشد وداعي الإسلام يدعو<sup>٣</sup> إلى الأخلاق وداعي الإحسان يدعو<sup>٤</sup> إلى المشاهدة وداعي الفهم يدعو<sup>٥</sup> إلى الريادة وداعي العقل يدعو<sup>٦</sup> إلى التذوق وداعي العلم يدعو<sup>٧</sup> إلى السماع وداعي المعرفة يدعو<sup>٨</sup> إلى الروح والراحة والراحة<sup>٩</sup> وداعي النفس يدعو<sup>١٠</sup> إلى العبادة وداعي التوكّل يدعو<sup>١١</sup> إلى الثقة وداعي الخوف يدعو<sup>١٢</sup> إلى الانزعاج وداعي الرجاء يدعو<sup>١٣</sup> إلى الطمأنينة وداعي الخيبة يدعو<sup>١٤</sup> إلى الشوق وداعي الشوق يدعو<sup>١٥</sup> إلى الولد وداعي الولد يدعو<sup>١٦</sup> إلى الله وخاب من لم يكن له داعية من هذه الدواعي أولئك الذين أهملوا في مفاوز التحير ومن لا يبالي الله بهم<sup>١٧</sup>.

١٥٧ ومن آدابهم وصيتهم لإخوانهم عند أسفارهم ونصيحتهم إياهم. سمعت أبا

١٥٥ ١س: الغنم ٢س: حل ٣س: منصور ٤س: ٤ إلى ٥س: قوله الإيمان في سقط في ب ٦س: قد ٧س: قد ٨س: قد ٩س: قد ١٠س: قد ١١س: قد ١٢س: قد ١٣س: قد ١٤س: قد ١٥س: قد ١٦س: قد ١٧س: قد

١٥٦ ١ساقط في س ٢س: يدعو ٣ساقط في س ٤س: يدعو ٥س: يدعو ٦س: يدعو ٧س: يدعو ٨س: يدعو ٩س: يدعو ١٠س: يدعو ١١س: يدعو ١٢س: يدعو ١٣س: يدعو ١٤س: يدعو ١٥س: يدعو ١٦س: يدعو ١٧س: يدعو

١٥٧ ١ساقط في س ٢س: يدعو ٣ساقط في س ٤س: يدعو ٥س: يدعو ٦س: يدعو ٧س: يدعو ٨س: يدعو ٩س: يدعو ١٠س: يدعو ١١س: يدعو ١٢س: يدعو ١٣س: يدعو ١٤س: يدعو ١٥س: يدعو ١٦س: يدعو ١٧س: يدعو

١٥٥ ١رجع حقايم ورقة ٢٣٢ ب س ٤س: قوله الإيمان في ٩٥ س ٢س: قد

١٥٦ ١فرد مساهج العرفين ورقة ٢١ ب س ٩س: قد

القاسم الدمشقي يقول لرجل وهو يوصيه في سفره يريد أن يخرج فيه: يا أخي لا تصحب غير الله فإنه الذي يكفيك المهمات ويشكرك على الحسنات ويستر عليك السيئات ولا يفارقك في خطرة<sup>2</sup> من الخطرات<sup>3</sup>.

١٥٨ ومن آدابهم قلّة اشتغالهم بالدنيا لعلمهم بوبالها وزوالها. سمعت عبد الله بن

محمد بن الفضل يقول: الاهتمام والاشتغال بالدنيا يذهب<sup>1</sup> بالدنيا والآخرة<sup>2</sup>.

١٥٩ ومن آدابهم سفلهم بأوقاتهم في عمارتها دون ذكر ما مضى وذكر المستقبل.

سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول: سمعت محمد بن علي يقول

سمعت أبا سعيد الخزاز يقول<sup>2</sup>: الاشتغال بوقت ماض<sup>3</sup> تضييع<sup>4</sup> وقت<sup>5</sup> يأتي<sup>6</sup>.

١٦٠ ومن آدابهم تطهير أفواههم عند الذكر<sup>1</sup> ظاهراً بالسواك والماء<sup>2</sup> وباطناً بالتوبة

والندم والاستغفار: فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه<sup>3</sup> قال:

السواك مطهرة<sup>4</sup> للفم ومرضاة<sup>5</sup> للرب. ١. وروي عن النبي<sup>6</sup> صلى الله عليه

وسلم أنه قال<sup>7</sup>: نظفوا<sup>8</sup> أفواهكم<sup>9</sup> فإنها<sup>10</sup> طرق القرآن. ٢. وحكي عن أبي

يزيد البسطامي<sup>11</sup> أنه<sup>12</sup> قال: كنت ثلاثين سنة كلما أردت أن أذكر الله

تعالى<sup>13</sup> أتضمض وأغسل<sup>14</sup> أسناني<sup>15</sup> إجلالاً لله عز وجل<sup>16</sup>.

٢. من الأفضل «حذوة» . ٣. فعل الأفضل «الخطوات» .

١٥٨ 1 كذا . وانصوب . «بذهب» . 2 في س ل تأتي ه فقرة ١١١ . [سمعت ... والآخرة]: ساقط في ل .

١٥٩ 1 عدد بقية ساقطة في ل . 2 [سمعت محمد بن عبد الله ... يقول]: س . قال أبو سعيد الخزاز . 3 ب . ما مضى . س . ماضى . 4 س . بضيع . 5 ب . عثمان . نكته مشطوب . 6 س . أي .

١٦٠ 1 س . ذكر الله تعالى . 2 ساقط في س . 3 ساقط في ل . 4 س . مطهر . 5 ل . ومرضات .

س . مرضات . 6 [عن النبي]: ل . عنه . 7 [السواك ... قل]: ساقط في ب . 8 س . نظفوا .

9 ل . السواك . 10 س . فإنه . 11 ساقط في س . 12 ساقط في س . 13 ساقط في س .

14 س . وأغسل . 15 س . فني ولساني . ل . لساني . 16 [عز وجل]: س . حل تعالى .

١٥٩ ١ راجع فقرة ٤٠ .

١٦٠ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٣٧ مادة «سواك» . ٢ راجع ابن مسكويه ص ١٨٥ س ٩ (عن علي) . وقيل ص ١ ص ١٤ س ٦ . كنوز ج ١ ص ٩٣ س ٥ . ٣ راجع حلية ج ١٠ ص ٣٥ س ٤ . صفة ج ٤ ص ٩٠ س ٩ . الكواكب الفرية ج ١ ص ٢٤٧ س ٧ .



١٦١ ومن آدابهم لزوم المجاهدة على الدوام إلى أن يبلغ إلى مقام الوصلة . قال الله تعالى<sup>1</sup>: ﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ﴾<sup>١</sup>. وقال أبو حفص: المحراب باب كل خير . وجاء رجل إلى أبي الخير الأقطع<sup>٢</sup> فقال: كيف الطريق إلى الله تعالى<sup>٢</sup>؟ فقال: الماء والمحراب فقال الرجل: سألتك عن الطريق إلى الله<sup>٣</sup> فقال: الطريق كثيرة شتى<sup>٤</sup> ولكن من هاهنا وجدنا طريق<sup>٥</sup> الوصول إليه<sup>٦</sup>.

١٦٢ ومن آدابهم دوام الاشتغال بما يلزمهم في كل<sup>٢</sup> وقت وحين ونفس ومجانبتهم الفراغ<sup>٣</sup>. كذلك قال سهل بن عبد الله: يدخل الخلل على الفارغ<sup>٤</sup> لأن المشغول في مزيد والتكلف للفارغ لا للمشغول<sup>٥</sup>.

١٦٣ ومن آدابهم قطع القلوب عن الأسباب بمشاهدة المسبب . وقال سهل بن عبد الله<sup>١</sup>: من ظن أن معاشه بسبب فقد اتهم الله تعالى<sup>٢</sup> في وعده وأعظم الفرية<sup>٣</sup> عليه ولا يصح لعبد طاعة حتى يكون الله سببه ويكون راضياً قانعاً . وقال أبو بكر الوراق: لا عبد أذل من عبد يدعو إليه سيده وهو يشتغل بما لسيده عنه . وسئل سهل: ما القوت؟ قال: القوت على الحقيقة الله فإن به قوام الكل ومن كان قوامه بغيره فهو عاجز ومن كان حياته بغيره فهو ميت . وأنشدني<sup>٤</sup> في هذا المعنى<sup>٥</sup>:

١٦١ [قال الله تعالى]: ساقط في ب . 2 ساقط في س . 3 س : + تعالى . 4 الطريق . 5 شئ : س : الطريق كثير مثني . 5 س : الطريق إلى . 6 في س ل تأتي هنا فقرة ١٠١ . [فنادته الملائكة]: ساقط في ل .

١٦٢ 1 الفقرات ١٦٢-١٦٤ ساقطة في ل . 2 [في كل]: س : وكل . 3 س : ساقط . 4 الفارغ . 5 ب : + ومن آدابهم التمزق بالانقطاع إلى الله علميات مشغول . 6 مشطوب .

١٦٣ 1 [إن عبد الله]: ساقط في س . 2 ساقط في س . 3 س : التقريفة . 4 س : وأنشدني . 5 س : + شعر .

١٦١ ١ سورة آل عمران ٣٩ . ٢ هو أبو الخير الأقطع التيناني (توفي ٥٣٤٦هـ) . راجع طبقات ص ٣٧٠ والمراجع المسجلة هناك : صفحات ص ٢٠٩ .



إذا كنت قوت النفس ثم هجرتها فلم<sup>٦</sup> تلبث<sup>٧</sup> النفس التي أنت قوتها<sup>٨</sup>  
 ستبقى بقاء الضب<sup>٩</sup> في الماء أو كما يعيش ببيداء السهامه<sup>١٠</sup> حوتها<sup>١١</sup>  
 ومن آدابهم التعزز بالانقطاع إلى الله علماً بأن من سواه فقير<sup>١٢</sup> إليه وأنه  
 الغني المتعال وأن من تعزز بغيره فهو ذليل أبدأ فيتعزز به ليعزه في الدارين  
 ويكفيه من همتهما<sup>١٣</sup> ولا<sup>١٤</sup> يقدر على ذلك غيره. قال الله تعالى: - وَاللَّهِ  
 الْعِزَّةُ وَالرَّسُولِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ -<sup>١٥</sup> واشتغالهم في كل الأوقات بما هو  
 أوفى بهم حالاً وعلماً وأدباً ومجاهدة<sup>١٦</sup>. وأدب العلم أن يزيتن علمه بنفسه لا  
 نفسه بعلمه ويعلم أن قلبه لا يسع العلوم فيودعه منها ما يصلح أن يكون<sup>١٧</sup>  
 زاده<sup>١٨</sup> إلى ربه وما يدلته على القيام بأوامره ويعلم أن ماله لا يسع الخلق  
 كلهم فيخص به<sup>١٩</sup> أهل الحق ومتبعيه<sup>٢٠</sup> ويعلم أن أخلاقه لا يسع اشتغالها<sup>٢١</sup>  
 مع الخلاق كلهم فيستعملها مع من يوافقه في طريقته<sup>٢٢</sup> واعتقاده ويعاشره<sup>٢٣</sup>  
 ويخص بها<sup>٢٤</sup> أهل نخلته<sup>٢٥</sup> فيخصتهم بخواص أخلاقه ويبدل<sup>٢٦</sup> للباقيين من عشرته  
 بشر<sup>٢٧</sup> وجهه وطلاقة ويستعمل الورع بحقيقته<sup>٢٨</sup> وشرائطه وهو<sup>٢٩</sup> أن يكون  
 قيامه إلى العلم بلا فترة وزهده بلا رغبة ويقظته بلا غفلة ويقينه بلا شك<sup>٣٠</sup>  
 وشكره<sup>٣١</sup> بلا<sup>٣٢</sup> كفران<sup>٣٣</sup> مع الحلم مع الثبات حتى إذا جهل عليه جاهل

١٦٤

٦ التشيرني شرح: فكم. ٧ تلبث. ٨ ب: فوثب. ٩ س: الطيب. ١٠ س: .  
 س: عند كره: السهامه.

١ س: فصير. ٢ ب: شهيد. س: مبهمة. ٣ س: فلا. ٤ س: ومجودة. ٥ س: + في سبيله.  
 ٦ س: . ٧ [مخصص به] ب: فيحويه. ٨ س: ومبتغاه. ٩ س: اشتغالها. ١٠ س: طريقته.  
 ١١ س: . ١٢ س: . ١٣ س: . ١٤ س: . ١٥ س: . ١٦ س: . ١٧ س: . ١٨ س: . ١٩ س: . ٢٠ س: . ٢١ س: . ٢٢ س: . ٢٣ س: . ٢٤ س: . ٢٥ س: . ٢٦ س: . ٢٧ س: . ٢٨ س: . ٢٩ س: . ٣٠ س: . ٣١ س: . ٣٢ س: . ٣٣ س: .  
 ١٩ ب: وشكره. ٢٠ ب: لا. ٢١ ب: فيه. ٢٢ س: حلم. ٢٣ ب: ونحسب. س: .  
 وأنجب. ٢٤ ب: والصح. ٢٥ س: احوال. ٢٦ [فن... حره]: س: جهة. ٢٧ س: المقدمات.  
 ٢٨ س: . ٢٩ س: . ٣٠ س: . ٣١ س: . ٣٢ س: . ٣٣ س: . ٣٤ س: .

١٦٤

١ راجع حنية ج ١٠ ص ٢٧٦ س ٣ (البيت الاول، انشده الجيسد) ؛ التشيرني شرح  
 ص ١٤٧ س ١٧ (البيت الاول) ؛ ابن عساكر ج ٢ ص ٢٤٧ س ٢٠ (انشده ابراهيم بن  
 محمد النصراني).

١٦٣

يحلّم<sup>22</sup> عنه وإن ظلمه لم يظلمه وإن كذب عليه لم يغضب وإن مدحه لم يفرح لتمام شفقتة ورحمته وسلامة صدره ويحتنب<sup>23</sup> الحرص والكبر والشح<sup>24</sup> فإنّها أصول<sup>25</sup> الشرّ وفروعها الشبع والرّي وكثرة النوم والراحة وحبّ الرياسة ومتابعة الشهوات ومدار هذا كلّها ينتهي إلى حبّ الدنيا فمن أحبّ الدنيا جرّه<sup>26</sup> إلى هذه البلايا فإنّها كلّها من فروع الدنيا : وقد وصف الله تعالى الدنيا وأخبر عنها فقال : ﴿اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾<sup>27</sup> إلى آخر الآية . فمن أحبّ شيئاً من هذه المقدمات<sup>27</sup> فقد أحبّها<sup>28</sup> للدنيا<sup>29</sup> ومن أحبّ الدنيا فقد<sup>30</sup> أحبّ ما يبغضه<sup>31</sup> الله : فقد روي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال : إنّ الله تعالى<sup>32</sup> لم ينظر إلى الدنيا منذ خلقها بغضاً منه لها .<sup>3</sup> وأربع خصال تباعدك عن الدنيا وتقرّبك إلى الآخرة : التباعد من هذه الدنيا ونعيمها والنظر إليها بعين الحدث والفناء - فقد قال الجنيد : من كان بين طرفي فناء فهو فان<sup>33</sup> .  
والورع عمّا<sup>34</sup> اشتبه عليك علمه والوقوف عن كلّ ما استعجلك إليه أقوى والصبر على مرارة التقوى والرضا عند المصائب .

ومن آدابهم حبّ الحلوة فإنّ فيه<sup>2</sup> الخيرات لمن<sup>3</sup> خلا<sup>4</sup> بعلم . سمعت أبا عثمان المغربي يقول<sup>5</sup> : لا تصلح الحلوة والسماع<sup>6</sup> إلا لعالم ربّاني . وقال سري<sup>8</sup> السقطي<sup>9</sup> : الذي تورث<sup>10</sup> الحلوة خمسة أشياء<sup>11</sup> : الراحة من خاطاء<sup>12</sup> السوء والزهد في الدنيا والصمت ووجدان حلوة العمل<sup>13</sup> إذا غاب عن أعين

١٦٥

١٦٥ : 1 : + موجب . 2 : فيها . 3 : ل : إن . 4 : س : حلا . 5 : سمعت . 6 : قول : ل : و . 7 : عثمان المغربي . 8 : [ال... والسماع] : ل : لا يصلح السماع والحلوة . 9 : سري . 10 : س : ساقط في س . 11 : تورث . 12 : ل : الراحة من خاطاء . 13 : ل : العلم .

١٦٤ : ١ سورة المنافقون ٨ . ٢ سورة الحديد ٢٠ . ٣ جمع الجاء ح ٣ ص ١٢٩ س ٣٥ . ٤ مكارم الاخلاق ص ٥٤٢ س ١٨ . ٥ كثر ح ٣ ص ١٠٩ فقرة ٩١٥ . ٦ زهد الدظنين ص ٢١٥ س ٣١ . ٧ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٤٤ س ٤ . ٨ وقارن الجاء ح ٣ ص ١٤٦ س ٢٢ . ٩ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٥ . ١٠ الجمع حقائق وبقية ١٤٤ آس ١٦ . ١١ ١٨٤ س ٨ . ١٢ ٣٢٢ س ٢١ (كلها عن الجنيد) . ١٣ ١٩٨ آس ٦ (عن ابن عطاء) .

الناس وترك الإزاراء<sup>١</sup> على الناس حين لا يرى أحداً<sup>٢</sup> يعصي الله<sup>٣</sup> .  
 ١٦٦ ومن آدابهم مداومة التوبة في كل وقت . فإن العبد لا يخلو<sup>٤</sup> في كل وقت من وجب الله تعالى فيه إتصراً<sup>٥</sup> عن أدائه<sup>٦</sup> ونعمته<sup>٧</sup> تتجدد<sup>٨</sup> عنده<sup>٩</sup> فيعلم عن شكره<sup>١٠</sup> فيلزمه<sup>١١</sup> ذلك التوبة<sup>١٢</sup> واستغفر<sup>١٣</sup> .

١٦٧ ومن آدابهم إخفاء ما يظهر لله تعالى<sup>١٤</sup> من كراماته<sup>١٥</sup> وكنسها<sup>١٦</sup> . فقد ذكر مصعب<sup>١٧</sup> أنه قال : لطف ما يخدع به الأولياء<sup>١٨</sup> الكرامات وإظهار الآيات<sup>١٩</sup> عندهم .

١٦٨ ومن آدابهم كنس أسرارهم<sup>٢٠</sup> وعرفهم<sup>٢١</sup> فلا يظهرونها<sup>٢٢</sup> إلا عند أهل بيتهم<sup>٢٣</sup> .  
 سيم<sup>٢٤</sup> الخافي ولا ينصع<sup>٢٥</sup> بها<sup>٢٦</sup> ولا ينسبون<sup>٢٧</sup> عند قوم بشيء<sup>٢٨</sup> منها .

١٦٩ ومن آدابهم سكوتهم عند شهادة<sup>٢٩</sup> كلامهم<sup>٣٠</sup> وكلامهم عند شهوة<sup>٣١</sup> نسكوت<sup>٣٢</sup> . كما ذكر عن شه<sup>٣٣</sup> حين<sup>٣٤</sup> أنه قال : إذا تحدثت<sup>٣٥</sup> كلاماً فحسبت<sup>٣٦</sup> وإذا أعجبت<sup>٣٧</sup> حسبت<sup>٣٨</sup> فتكلمت<sup>٣٩</sup> .

١٧٠ ومن آدابهم أن يتهموا<sup>٤٠</sup> أنفسهم<sup>٤١</sup> في كل الأوقات<sup>٤٢</sup> ولا يقع<sup>٤٣</sup> لهم رضاً<sup>٤٤</sup> عنها<sup>٤٥</sup> .

١- الإزاراء: الأيتام والمساكين الذين لا يملكون أنفسهم ولا أموالهم .  
 ٢- لا يرى أحداً: لا يرى أحداً يعصي الله تعالى .  
 ٣- يعصي الله: يعصي الله تعالى .  
 ٤- يخلو: يخلو بالله تعالى .  
 ٥- إتصراً: إتصراً .  
 ٦- أدائه: أدائه .  
 ٧- ونعمته: ونعمته .  
 ٨- تتجدد: تتجدد .  
 ٩- عنده: عنده .  
 ١٠- فيعلم: فيعلم .  
 ١١- فيلزمه: فيلزمه .  
 ١٢- التوبة: التوبة .  
 ١٣- واستغفر: واستغفر .  
 ١٤- لله تعالى: لله تعالى .  
 ١٥- كراماته: كراماته .  
 ١٦- وكنسها: وكنسها .  
 ١٧- مصعب: مصعب .  
 ١٨- الأولياء: الأولياء .  
 ١٩- الكرامات: الكرامات .  
 ٢٠- أسرارهم: أسرارهم .  
 ٢١- وعرفهم: وعرفهم .  
 ٢٢- فلا يظهرونها: فلا يظهرونها .  
 ٢٣- أهل بيتهم: أهل بيتهم .  
 ٢٤- سيم: سيم .  
 ٢٥- ولا ينصع: ولا ينصع .  
 ٢٦- بها: بها .  
 ٢٧- ولا ينسبون: ولا ينسبون .  
 ٢٨- عند قوم: عند قوم .  
 ٢٩- شهادة: شهادة .  
 ٣٠- كلامهم: كلامهم .  
 ٣١- وكلامهم: وكلامهم .  
 ٣٢- عند شهوة: عند شهوة .  
 ٣٣- نسكوت: نسكوت .  
 ٣٤- كما ذكر: كما ذكر .  
 ٣٥- عن شه: عن شه .  
 ٣٦- حين: حين .  
 ٣٧- أنه قال: أنه قال .  
 ٣٨- إذا تحدثت: إذا تحدثت .  
 ٣٩- كلاماً فحسبت: كلاماً فحسبت .  
 ٤٠- وإذا أعجبت: وإذا أعجبت .  
 ٤١- حسبت فتكلمت: حسبت فتكلمت .  
 ٤٢- ومن آدابهم: ومن آدابهم .  
 ٤٣- أن يتهموا أنفسهم: أن يتهموا أنفسهم .  
 ٤٤- في كل الأوقات: في كل الأوقات .  
 ٤٥- ولا يقع لهم رضاً عنها: ولا يقع لهم رضاً عنها .

بحال<sup>١</sup> ولا يتركها تخبراً عن علم لم يستعمله أو حال<sup>٢</sup> لم يتدبره وأن لا تحملهم المعرفة على تخطي شيء من الشرع وآدابه وانتهاون به بل يجتهدوا في تعظيم الشرع وظاهر العلم في كل<sup>٣</sup> وارد ويتركو<sup>٤</sup> الدعوى كلها ما صغر منها وما كبر فلا يدعوا<sup>٥</sup> بشيء من أفعالهم وأحوالهم ولا يستحسنوا شيئاً من كلامهم وأقوالهم ويلزموا أنفسهم خدمة<sup>٦</sup> من أطاع سيدهم بكل جهده ويكونوا<sup>٧</sup> راضين<sup>٨</sup> بالتضياء متوكئين على الله مفتوحين أمورهم إليه ويخلصوا<sup>٩</sup> أوقاتهم وأحوالهم وأنفاسهم ولا يضيعوا<sup>١٠</sup> منها شيئاً إلا بما هم وأمورون به ويجتهدون في بسط وجوههم لإخوانهم وبذل معروفهم لهم وفي استقامة استأنسون برأيهم ويستوحشون من الخلق ويراعون ظاهرهم ويرقبون دامنهم ويخلصون أنفسهم ويحسنون ضنونهم بإخوانهم ويسينون<sup>١١</sup> أنفسهم ولا يصح<sup>١٢</sup> الأدب لأحد إلا بالأدب بهمه من أئمة القوم بالله عن عورته واستنطاقه وعثرته . فإن من قتل نفسه في جدهدة وفي أوقته في زهد يكون مصحوب نفسه متكبراً فيه لا يعرف عيبه . هو فيه إلا أن يدايه على ذلك من سلك استخدامات ونازل الأحول وأصابته بركات<sup>١٣</sup> المشايخه وأور<sup>١٤</sup> شنتهم فيل<sup>١٥</sup> الهمة السريه على طريقته ويبين له<sup>١٦</sup> صلاح أوقته من فسادها ويخبره بخبره من شره وعند<sup>١٧</sup> ذلك يهتدي<sup>١٨</sup> إلى سبيل رشده إن وفقه الله<sup>١٩</sup> فإن خطاه هذا سلك

١١٠  
 ١- جبرائيل عليه السلام  
 ٢- جبرائيل عليه السلام  
 ٣- جبرائيل عليه السلام  
 ٤- جبرائيل عليه السلام  
 ٥- جبرائيل عليه السلام  
 ٦- جبرائيل عليه السلام  
 ٧- جبرائيل عليه السلام  
 ٨- جبرائيل عليه السلام  
 ٩- جبرائيل عليه السلام  
 ١٠- جبرائيل عليه السلام  
 ١١- جبرائيل عليه السلام  
 ١٢- جبرائيل عليه السلام  
 ١٣- جبرائيل عليه السلام  
 ١٤- جبرائيل عليه السلام  
 ١٥- جبرائيل عليه السلام  
 ١٦- جبرائيل عليه السلام  
 ١٧- جبرائيل عليه السلام  
 ١٨- جبرائيل عليه السلام  
 ١٩- جبرائيل عليه السلام

١٧٠  
 ١- قول العلامة من ١٠٠ إلى ١٠٢  
 ٢- قول العلامة من ١٠٨ إلى ١١٢  
 ٣- قول العلامة من ١١١ إلى ١١٢  
 ٤- قول العلامة من ١١٢ إلى ١١٣  
 ٥- قول العلامة من ١١٣ إلى ١١٤  
 ٦- قول العلامة من ١١٤ إلى ١١٥  
 ٧- قول العلامة من ١١٥ إلى ١١٦  
 ٨- قول العلامة من ١١٦ إلى ١١٧  
 ٩- قول العلامة من ١١٧ إلى ١١٨  
 ١٠- قول العلامة من ١١٨ إلى ١١٩  
 ١١- قول العلامة من ١١٩ إلى ١٢٠  
 ١٢- قول العلامة من ١٢٠ إلى ١٢١  
 ١٣- قول العلامة من ١٢١ إلى ١٢٢  
 ١٤- قول العلامة من ١٢٢ إلى ١٢٣  
 ١٥- قول العلامة من ١٢٣ إلى ١٢٤  
 ١٦- قول العلامة من ١٢٤ إلى ١٢٥  
 ١٧- قول العلامة من ١٢٥ إلى ١٢٦  
 ١٨- قول العلامة من ١٢٦ إلى ١٢٧  
 ١٩- قول العلامة من ١٢٧ إلى ١٢٨  
 ٢٠- قول العلامة من ١٢٨ إلى ١٢٩  
 ٢١- قول العلامة من ١٢٩ إلى ١٣٠  
 ٢٢- قول العلامة من ١٣٠ إلى ١٣١

الذي قد سلك المقامات ونازل الأحوال رجع إلى عالم ناصح مستعمل لعلمه معرض عن دنياه فيعرض عليه حاله ويقبل منه ما ينصحه ويشير به عليه فإن يعدم إذ ذاك رشده وإذا صح ناسر يرد إرادته قبض الله له سالكاً قريباً أو عالماً ناصحاً فإن من أقبل على الله بكتابتته تكفل الله له بجميع مراده ولا يهمله في وقت من أوقانه وإن عدم العالم الناصح والولي السالك رجع بالكتابتة إلى ربه ليكون هو متولي تأديبه وتعليمه إذا رأى منه صحة<sup>19</sup> الإرادة والعزم . وأنا أسأل الله عز وجل أن يجعلني من المتأدبين بأداب كتبه والمتعلمين بسنة<sup>20</sup> نبيه صلى الله عليه وسلم العاملين بكتابه وبسنة نبيه ولا يجعلني من الخرومين من بركاتهما ولا يخالف<sup>21</sup>ني عن طريقتهما وأن يلقيني<sup>22</sup> عند عرض الأديان وأن يلقيني<sup>23</sup> حجتي عند مسألة الملكين<sup>24</sup> منكر ونكير عنهما السلام وأن يؤمني<sup>25</sup> يوم الفزع الأكبر ويرزقني الروي يوم العطش الأكبر وأن يؤنسي<sup>26</sup> في ليلتي ليلة وحدتي يفعل ذلك لي وأحبائي ووالدي وجميع المؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات بسنة وجوده وفضله وكرمه ورحمته إنه سميع قريب والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خاتم الأنبياء محمد وعلى آله وصحبه أجمعين والحمد لله رب العالمين .

19 لاصد : صحت . 20 لعل الاصل : بالسنة . 21 الاصل : الخالف . 22 الاصل : تلقني .  
23 الاصل : تلقني . 24 الاصل : الملكين . 25 الاصل : يمني . 26 الاصل : يأنسي .

كتاب

## عيوب النفس ومداراتها

لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن موسى  
السلي الازدي النيسابوري

## بسم الله الرحمن الرحيم<sup>1</sup>

١ الحمد لله<sup>2</sup> أولاً وآخراً وصلّى الله على محمد باطناً وظاهراً وعلى آله وسلّم تسليماً كثيراً دائماً<sup>3</sup>. الحمد لله الذي عرف أهل صفوته عيوب أنفسهم وأكرمهم بمطالعة غدرها<sup>4</sup> وجعلهم أهل اليقظة والانتباه لموارد<sup>5</sup> الأحوال عليها<sup>6</sup> ووفّقهم لمداداة<sup>7</sup> عيوبها وسكّامن شرورها بأدوية تخفى إلاّ على أهل الانتباه لمعرفةهم بدائها واشتغالهم بطلب دوائها فسهّل عليهم من ذلك العسير بفضله وحسن توفيقه<sup>8</sup>.

٢ أمّا بعد<sup>1</sup> فقد سألتني بعض المشايخ أكرمهم الله بطاعته<sup>2</sup> أن أجمع له<sup>3</sup> فصلاً من<sup>4</sup> عيوب النفس<sup>5</sup> يستدل<sup>6</sup> بها على ما وراءها فأسعفته بطلبته وجمعت له هذه الفصول التي أسأل الله تعالى<sup>7</sup> أن لا يعدنا<sup>8</sup> بركاتها وذلك بعد أن استخرت الله تعالى فيه واستوفقته له<sup>9</sup> وهو حسبي ونعم المعين وصلى الله على محمد<sup>10</sup> وآله<sup>11</sup> وسلّم كثيراً<sup>12</sup>.

٣ فقلت: اعلم أن النفس على ثلاثة أقسام: نفس أمّارة ونفس لوّامة ونفس مطمئنة. فأما المطمئنة فهي التي أيقنت أن الله ربّها واطمأنت إلى ما وعد الله وصدّقت بما قال الله وصبرت لأمره وهي النفس المؤمنة التي يبيّض

١ ش: + وفي نسخة: قول أبو عبد الرحمن محمد بن (والصواب: بن) الحسين بن (والصواب: بن) موسى السمي السمرقندي رضي الله عنه. ص: + وفي نسخة: قول الشيخ أبو عبد الرحمن السفي قدس الله روحه. 2 ص: + رب العالمين وصلاته على بيته محمد وآله وصحبه أجمعين. 3 الحمد لله دائماً: ساقط في ش. [أولاً... دائماً]: ساقط في ص. 4 على هامش ب: عددها. 5 مصحح: ش: مراد. 6 ش: ودمش ب: عيبهم. 7 ش: مداوات. 8 الحمد لله الذي... توفيقه: ساقط في ص.

١ م: بعد: ش: وبعد. 2 ش: لمريضاته. 3 [اجمع له]: ش: اخرج له. 4 ش: في. 5 [فقد... نفس]: ص: فإن بعض المشايخ سألني تأليف عيوب النفس. 6 ش: ليستدل. 7 ساقط في ش. 8 ش: بعدني. 9 ساقط في ش. 10 ش: + ختم النبيين. 11 ش: وعلى آله أجمعين. 12 [وسلم كثيراً]: ساقط في ش. [يستدل... كثيراً]: ص: فأجبه إلى ذلك.

الله تعالى وجهها ويعطيها كتابها يمينها فتطهر وهي الراضية بقضاء الله وقدره وخيره وشره ونفعه وضره وهي التي يقول الله تعالى لها: ﴿ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً﴾ أي عن الله ﴿مَرْضِيَّةً﴾<sup>٢</sup> أي مرضياً عنها بعملها الصالح وتصديقها بوعده الله تعالى . وأما القسم الثاني فهي النفس اللوامة التي تلوم على الخير والشر ولا تصبر على السراء والضراء وهي التي تندم على ما فات وتلوم عليه وتقول: لو فعلتُ أو لم أفعل وهي النفس الفاجرة المذمومة . فليس نفس برّة ولا فاجرة إلاّ تلوم . إن كانت عملت خيراً قالت: هلاّ زدت عليه وإن عملت شراً قالت: ليتني لم أفعل فهي تلوم نفسها في الآخرة على ما فرطت في الدنيا وهي التي أقسم الله تعالى بها بقوله: ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾<sup>٣</sup> . وأما النفس الأمارة فهي التي قال الله تعالى حكايةً عن يوسف عليه السلام حيث قال: ﴿إِنَّ النَّفْسَ الْأَمَّارَةَ بِالسُّوءِ﴾<sup>٤</sup> . وقال الله عز وجل<sup>٥</sup>: ﴿وَنَهَى النَّفْسَ الْعَنِيَّةَ﴾<sup>٥</sup> . وقال سبحانه وتعالى<sup>٦</sup>: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾<sup>٦</sup> وغيره من الآيات ما يدل على شرور النفس وقلة رغبتها في الخير . أخبرنا علي بن أبي عمرو<sup>٧</sup> قال حدثنا<sup>٧</sup> عبد الجبار بن<sup>٨</sup> سيرين<sup>٩</sup> قال<sup>١٠</sup> حدثنا<sup>١١</sup> أحمد بن<sup>١٢</sup> الحسين بن

١ [فقلت اعلم... قول] : ش . قول الله عز وجل : ﴿...﴾ [٢] الله عز وجل : ﴿...﴾ ساقط في س . ص : ﴿...﴾ وأما من حذف مقدم زيد : ﴿...﴾ ساقط في س . ص : ﴿...﴾ سبحة... هواه : ﴿...﴾ ساقط في ص . ٥ ش : ﴿...﴾ وغيره من الآيات ما يدل على شرور النفس وقلة رغبتها في الخير . أخبرنا علي بن أبي عمرو<sup>٧</sup> قال حدثنا<sup>٧</sup> عبد الجبار بن<sup>٨</sup> سيرين<sup>٩</sup> قال<sup>١٠</sup> حدثنا<sup>١١</sup> أحمد بن<sup>١٢</sup> الحسين بن

٣ ١ قارن سميث / المحسبي ص ٩٠-٩٢ (عن آداب النفس للمعاشبي) . ٢ الترمذي رهبر ص ٢٧ . ٣ ح ٣ ص ٣٤ : B. Reinert, *Die Lehre vom tawakkul in der klassischen Sufik* (Berlin 1968), p. 84 . ٤ سورة يوسف ٥٣ . وقارن الملائكية ص ١١٣ س ١٥ . ٥ سورة النازعات ٤٠ . ٦ سورة الحاثية ٢٣ .



أبان<sup>٧</sup> قال حدثنا<sup>١٣</sup> أبو عاصم<sup>١٤</sup> قال حدثنا<sup>١٥</sup> شعبة<sup>٩</sup> وسفيان<sup>١٦</sup> عن سلمة  
ابن كهيل<sup>١٠</sup> عن أبي سلمة<sup>١١</sup> عن أبي هريرة<sup>١٢</sup> رضي الله عنه<sup>١٧</sup> أن النبي  
صلّى الله عليه وسلّم قال<sup>١٨</sup>: البلاء والهوى والشهوة معجونة بطينة بني آدم<sup>١٩</sup>  
عليه السلام<sup>٢٠</sup>. قال الله تعالى: **وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ**.<sup>٢١</sup>  
يعني مجاهدة النفس ومنعها عن اتباع الهوى<sup>٢١</sup>.

٤ فمن عيوب النفس أنها تتوهم<sup>١</sup> أنها قائمة<sup>٣</sup> على باب نجاته<sup>٤</sup> تفرع الباب<sup>٥</sup>  
بفتور<sup>٦</sup> الأذكار<sup>٧</sup> والطاعات والباب مفتوح<sup>٨</sup> ولكنه أغلق باب الرجوع على  
نفسه<sup>٩</sup> بكثرة المخالفات. كما أخبرني الحسين بن<sup>١٠</sup> يحيى<sup>١</sup> قال سمعت جعفر  
ابن محمد يقول سمعت مسروقاً<sup>٢</sup> يقول<sup>١١</sup>: مرت رابعة العدوية<sup>١٢</sup> بمجلس<sup>١٣</sup>  
صالح المصري<sup>١٤</sup> وهو يقول<sup>١٥</sup>: من أدمن<sup>١٦</sup> قرع الباب يوشك أن يفتح له

١٣ ش: حرث... ١٤ ش: كتبت اسم... في ش: وكتبت ثنية... ١٥ ش: الخبر...  
١٦ عن سفيان... ١٧ رضي الله عنه... ش: قال... [الخبر... عن...]: سقط في ص...  
١٨ يحيى سمعه قول... ش: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم... ص: وقال النبي صلى  
الله عليه... ١٩ سقط في... ٢٠ عليه السلام...: سقط في ش... ٢١ قول الله... هوى...:  
سقط في ش...

١ ص: أبوهم صاحب... ٢ ص: الله... ٣ سقط في ش... ٤ ش: الخفة... ٥ [تفرع الباب]:  
ش: تفرع... ٦ ص: عيوب... ٧ ص: والأوراد... ٨ ص: له وليس كذلك... ٩ [ولكنه...]  
نفسه... ش: ولكنه أغلق على نفسه باب الرجوع بحق... ص: ولكنه أغلق على نفسه باب  
نجاته... ١٠ ش: بن... ١١ [كما أخبرني... يقول]: ص: كما روى مسروق...  
ص: وقد حكى... ١٢ مرت... العدوية...: ص: ان رابعة العدوية  
مرت... ١٣ ص: عن محمد... ١٤ ش: مصري... ١٥ [وهو يقول]: ص: - الصالح...  
كلمة مشطوب... ش: فقال صالح... ١٦ ش: من... ١٧ ش: له... ١٨ ش: - العدوية...

١ هو حماد بن حسن (كذ) بن ابن المصري الأملي. راجع لسان الميزان ج ١  
ص ١٥٠. ٢ هو نصحك بن محمد الشيباني أبو عاصم أنبيل البصري (توفي  
٥٢١٢). راجع بن عساكر ج ٧ ص ٢٤. تهذيب ج ٤ ص ٤٥٠. شذرات ج ٢  
ص ٢٨. ٣ هو شعبة بن الحجاج بن لورد العتكي الأزدي مولاها أبو بسطام الواسطي ثم  
عصري (توفي ٥١٦٠). راجع تهذيب ج ٤ ص ٣٣٨. ٤ هو سلمة بن كهيل بن حصين  
عصري سمي أبو يحيى الكوفي (توفي ٥١٢١). راجع تهذيب ج ٤ ص ١٥٥. ٥ هو  
موسى بن عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهري المدني (توفي ٥٩٤). راجع تهذيب  
ج ١٢ ص ١١٥. ٦ هو أبو هريرة الدوسي اليماني (توفي ٥٥٧). راجع تهذيب ج ١٢  
ص ٣٦٢. ٧ راجع لسان الميزان ج ١ ص ١٥٠. ٨ سورة الحج ٧٨.

فقال<sup>17</sup> رابعة<sup>18</sup>: الباب يا بطال<sup>19</sup> مفتوح ولكنك<sup>20</sup> تفرّ منه . هـ كيف تصل إلى مقصد<sup>21</sup> أخطأت طريقه<sup>22</sup> في أول قدم وكيف<sup>23</sup> ينجو<sup>24</sup> العبد من عيوب النفس وهو الذي أطلق لها الشهوات أم كيف ينجو<sup>25</sup> من اتباع الهوى من هو<sup>26</sup> لا ينزجر عن المخالفة<sup>27</sup>؟ سمعت محمد بن أحمد بن أحمد بن حمدان يقول سمعت محمد بن إسحاق الثقفي يقول سمعت ابن أبي الدنيا يقول<sup>29</sup> قال بعض الحكماء: لا تطمع أن تصحو<sup>30</sup> وفيك عيب ولا تطمع أن تنجو وعليك ذنب . ومداواة هذه الحالة ما قاله سري السقطي وهو سلوك سبيل<sup>31</sup> الخدي وطيب الغذاء وكمال التقى<sup>32</sup>.

هـ ومن عيوبها أنها إذا بكت تفرّجت<sup>2</sup> واستروحت . ومداواتها ملازمة الكمد مع البكاء حتى لا يتفرغ<sup>3</sup> إلى استرواح<sup>4</sup> وهو أن يبكي في الحزن ولا يبكي من الحزن فإن من<sup>5</sup> يبكي من الحزن يستروح<sup>6</sup> من بكائه ومن يبكي في الحزن يزيد البكاء كمداً وحزناً . ١

19 [ين بطل] : ساقط في ب ص . 20 ش ص : وانت . 21 [كيف . . . مقصد] : ش : وكيف يصل إلى المقصد . ص : فكيف تقبل إلى مقصد . 22 [أخطأت طريقه] : ش : من أخطأ الطريق إليه . ص : وقد أخطأت الطريق منه . 23 ش : م كيف . 24 ش : ناجو . ولكن الألف مشطوبة . 25 ص : ينجو . 26 [من هو] : ش ص : وهو . 27 ش : مخالفة . 28 حمد بن : ساقط في ب . 29 [سمعت محمد بن أحمد بن إسحاق الثقفي يقول] : ساقط في ص . 30 عن وهامش ب : تصحو . ش : تصحو . 31 ساقط في ش . ص : وهو سلوك سبيل ( كتب مرتين خطأ ) . 32 [وصف] : التوا : ص : وكمال التقى وطيب الغذاء .

1 ساقط في ش . 2 ش : + به . 3 ص : يفرغ . 4 ش : الاستراحة . ص : الاسترواح . 5 ساقط في ش . 6 ش : استراح . ص : استروح .

٤ ١ هو الحسين بن يحيى الشافعي . راجع طبقات<sup>٢</sup> ص ٨٢ من المقدمة . ٢ نعله أبو يعين ابن مسروق الطوسي أحمد بن محمد بن مسروق (توفي ٥٢٩٩هـ) . راجع طبقات ص ١٠٨ والمراجع المسجلة هناك . ٣ هي رابعة بنت اسماعيل العدوية القيسية ثم البصرية (توفيت ١٠٠٨هـ) . راجع الشعرائي ج ١ ص ٨٦ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ١٠٨ . ٤ هو أبو بشر المري البصري (توفي ١١٧٢هـ) . راجع حلية ج ٦ ص ١٦٥ . ٥ قارن ريتز ص ٢٤٦ ص ٣ (عن منطق الفيلسوف لقريد الدين عطار) . ٦ هو أبو بكر عبد الله بن محمد بن عبيد بن سفيان القرشي ابن أبي الدنيا (توفي ٥٢٨١هـ) . راجع الفهرست ص ٢٦٢ ؛ تذكرة ج ٢ ص ٦٧٧ .

٥ ١ قارن المحاسبي ، المسائل في أمثال القلوب والحوارج ، تحقيق عبد القادر أحمد عطا (القاهرة ١٩٦٩) ، ص ١٣١ ص ٧ : وأكثر الأشياء نشاطاً للقلب الكمد من بعد الحزن .

٦ ومن عيوبها استكشافها<sup>١</sup> الضر<sup>٢</sup> ممن لا يملكه ورجاؤها<sup>٣</sup> النفع<sup>٤</sup> ممن لا يقدر عليه واهتمامها<sup>٥</sup> برزقها<sup>٦</sup> وقد تكفل<sup>٧</sup> لها<sup>٨</sup> به<sup>٩</sup>. ومداواتها الرجوع إلى صحة الإيمان بما<sup>١٠</sup> أخبر الله تعالى<sup>١١</sup> في كتابه من قوله عز وجل<sup>١٢</sup>: ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ وقوله تعالى<sup>١٣</sup>: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾<sup>١٤</sup>. وقيل للأحنف بن قيس<sup>١٥</sup>: <sup>١٦</sup> بما سئدت قومك وليست<sup>١٧</sup> أكبرهم سناً؛ فقال: لم أقصر فيما كلفت ولم أتكلف ما كفت؛ قوله تعالى: ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾<sup>١٨</sup>. <sup>١٩</sup> وتصيح<sup>٢٠</sup> له<sup>٢١</sup> هذه الحال<sup>٢٢</sup> إذا<sup>٢٣</sup> نظر<sup>٢٤</sup> إلى ضعف الخلق وعجزهم فيعلم أن من يكون<sup>٢٥</sup> محتاجاً لا يقدر على قضاء حاجة غيره ومن يكون عاجزاً لا يسكنه أن يمدح أسباب غيره فيسلم<sup>٢٦</sup> من هذه الخطيئة<sup>٢٧</sup> ويرجع<sup>٢٨</sup> بالكلية إلى ربه<sup>٢٩</sup>.

٧ ومن عيوبها فترتها<sup>١</sup> في حقيق كانت<sup>٢</sup> تقوم<sup>٣</sup> بها قبل ذلك وأكبر<sup>٤</sup> منها<sup>٥</sup> عيباً من لا يهتم بتقصيره وفترته وأكثر<sup>٦</sup> من ذلك عيباً من لا يرى فترته وتقصيره<sup>٧</sup>

٦ ١- استكشف : ش ١- استكشف : ش ٢- الضر : ش ٣- رجاءها : ش ٤- النفع : ش ٥- اهتمامها : ش ٦- برزقها : ش ٧- تكفل : ش ٨- لها : ش ٩- به : ش ١٠- الإيمان : ش ١١- أخبر الله تعالى : ش ١٢- ﴿وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ﴾ : ش ١٣- ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا﴾ : ش ١٤- وقيل للأحنف بن قيس : ش ١٥- بما سئدت قومك وليست أكبرهم سناً : ش ١٦- ﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ : ش ١٧- وتصيح له : ش ١٨- هذه الحال : ش ١٩- ويكون : ش ٢٠- محتاجاً لا يقدر على قضاء حاجة غيره : ش ٢١- ويكون عاجزاً لا يسكنه أن يمدح أسباب غيره : ش ٢٢- فيسلم من هذه الخطيئة : ش ٢٣- ويرجع بالكلية إلى ربه : ش ٢٤- سئدت : ش ٢٥- سئدت : ش ٢٦- سئدت : ش ٢٧- سئدت : ش ٢٨- سئدت : ش ٢٩- سئدت : ش

٧ ١- تقصيره وفترته : ش ٢- عز : ش ٣- كان : ش ٤- تقدم : ش ٥- وأكثر : ش ٦- من لا يهتم بتقصيره وفترته : ش ٧- من لا يهتم بتقصيره وفترته : ش ٨- ولا يتقصيره : ش ٩- ولا يعتد أنه معاقب من : ش

٦ ١- سورة نوح ١٠٧ . ٢- سورة نوح ٦ . ٣- هو الأحنف بن قيس التميمي (توفي ٥٦٧هـ) . راجع إلى عبد كبرج ١ ص ١٠ . تهذيب ج ١ ص ١٩١ . ٤- قرن الحاسبي ص ٧٦ ص ١٥ . ٥- كاشف محبوب ص ١٥٣ من ١٠ . ٦- صفحات من ١٣٧ من ١٦ . الكواكب الدرية ج ١ ص ١٨١ من ٩ (عن إبراهيم الخواص) . ونظير أيضاً المستطرف ج ١ ص ١٠١ من ٣١ . ٧- سورة نوح ١٢٣ .

ثم أكبر منه عيباً من يظن أنه متوفر مع فترته وتقصيره<sup>9</sup> وهذا من قلة شكره في وقت توفيقه<sup>10</sup> للقيام<sup>11</sup> بهذه الحقوق فلما قل<sup>12</sup> شكره أزيل<sup>13</sup> عن<sup>14</sup> مقام التوفير إلى مقام التقصير وسُتر<sup>15</sup> عليه نقصانه<sup>16</sup> فاستحسن<sup>17</sup> قبائحه . قال<sup>18</sup> الله<sup>19</sup> تعالى : ﴿ أَفَمَنْ زَيْنَ لَهُ سُوءَ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا يَا قَوْمِ تَعَالَى : يَا وَهْمٌ يُحَسِّنُونَ أَنْتَهُمْ يُحَسِّنُونَ صَنَعًا ﴾<sup>20</sup> وقوله تعالى : ﴿ كَذَلِكَ زَيْنَّا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ﴾<sup>21</sup> وقوله تعالى : ﴿ كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾<sup>22</sup> وقوله سبحانه : ﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴾<sup>23</sup> . ٥ . والخلاص من<sup>24</sup> ذلك دوام<sup>25</sup> الالتجاء<sup>26</sup> إلى الله تعالى<sup>27</sup> وملازمة<sup>28</sup> ذكره<sup>29</sup> وقراءة كتابه<sup>30</sup> والبحث عن معناه<sup>31</sup> وتعظيم حرمة المسلمين وسؤال<sup>32</sup> أولياء الله<sup>33</sup> الدعاء<sup>34</sup> له<sup>35</sup> بالرد<sup>36</sup> إلى حاله<sup>37</sup> الأولى<sup>38</sup> لعل الله عز وجل<sup>39</sup> يمن عليه بأن يفتح<sup>40</sup> عليه سبيل خدمته وطاعته .

٨ ومن عيوبها أن يطبع<sup>1</sup> ولا<sup>2</sup> يجد<sup>3</sup> لطاعته لذة<sup>4</sup> وذلك لشوب طاعته بالرياء<sup>5</sup> وقلة إخلاصه<sup>6</sup> في ذلك أو ترك<sup>7</sup> سنة من السنن<sup>8</sup> ومداواتها مطالبة النفس بالإخلاص وملازمة السنة في الأفعال<sup>9</sup> وتصحيح مبادئ<sup>10</sup> أموره ليصح له منتهاها .

قبل الله . 10 ش : توفيق . 11 ص : القيام . 12 ص : العز . 13 ش : الزل . 14 ش : من . 15 ص : + الله . 16 ص : بقضائه . 17 ش : وسحسن . 18 ص : كما قل . 19 ساقط في ص . 20 [وقوله تعالى وهم... يعلمون] : ساقط في شرب . 21 ص : عن . 22 ش : دوام . 23 ص : ودوام . 23 ش : + والتضرع . ص : الأنبياء (١) . 24 ساقط في ص . 25 ص : بملازمة . 26 ص : سنة . 27 كتب الحرفان الاخيران في ص على الهامش . 28 ش ص : هـ هـ هـ مطعنه . 29 ش : ويقصد . 30 ص : + تعالى . 31 ش : ويدعوا . 32 ساقط في ش . 33 ص : حاله . 34 ص : الاول . 35 [عز وجل] : ش ص : ان . 36 ب : + له . ولكنه مشبوب . ص : + له .

٨ 1 ب : تطيع . ص : يأتي بوظائفه ويقوم بطاعة الله . 2 ش : 3 ش : 4 ش : 5 ش : حلاوة ولا لذة . 5 ش : رياء . 6 ص : الاخلاص . 7 ص : لترك . 8 ص : السنن . 9 [في الافعال] : ص : بالافعال .

٧ ١ سورة فاطر . ٨ . ٢ سورة الكهف ١٠٤ . ٣ سورة الانعام ١٠٨ . ٤ سورة المؤمنون ٥٣ . ٥ سورة الاعراف ١٨٢ .

٩ ومن عيوبها أنه يرجو<sup>١</sup> لنفسه<sup>٢</sup> الخير في حضور مشاهد الخير ولو تحقق  
 لآيس<sup>٣</sup> أهل<sup>٤</sup> المشهد من الخير<sup>٥</sup> بشؤم<sup>٦</sup> حضوره . كما قيل لبعض السلف :  
 كيف رأيت أهل الموقف؟ قال<sup>٧</sup> : رأيت قوماً لولا أنني<sup>٨</sup> كنت فيهم لرجوت<sup>٩</sup>  
 أن يغفر الله لهم<sup>١٠</sup> . هكذا<sup>١١</sup> يكون ظن<sup>١٢</sup> أهل البيضة بأنفسهم . ومداواتها أن  
 يعلم أن الله<sup>١٣</sup> وإن غفر له ذنوبه فقد<sup>١٤</sup> رآه مرتكباً للخطايا<sup>١٥</sup> والمخالفات  
 فيستحي<sup>١٦</sup> من ذلك ويسيء بنفسه الظن<sup>١٧</sup> . كما قال<sup>١٨</sup> الفضيل بن عياض<sup>١٩</sup> :  
 واستوائناه<sup>٢٠</sup> منك وإن غفرت . وذلك لتحققه<sup>٢١</sup> بعلم الله به<sup>٢٢</sup> ونظره إليها .  
 ١٠ ومن عيوبها أنك لا تحيها حتى تميتها وتلتفها أي لا تحيها للآخرة حتى  
 تميتها عن الدنيا ولا تحيها بالله حتى تموت عن الأغيار . وقال<sup>٢</sup> يحيى بن<sup>٣</sup>  
 معاذ الرازي : من تقرب إلى الله<sup>٤</sup> بتلف نفسه حفظ الله عليه نفسه .<sup>١</sup> وذلك  
 أن<sup>٥</sup> يمنعها<sup>٦</sup> عن شهواتها ويحملها على مكارمها<sup>٧</sup> . قال النبي صلى الله عليه  
 وسلم : حفت الجنة بالمكاره وحفت النار بالشهوات<sup>٨</sup> .<sup>٢</sup> ومداواتها<sup>٩</sup> السهر  
 والجوع والظماء وركوب المخالفات الطبع والنفس<sup>١٠</sup> ومنعها<sup>١١</sup> عن الشهوات . سمعت  
 محمد بن إبراهيم بن الفضل يقول سمعت محمد بن الرومي يقول<sup>١٢</sup> قال<sup>١٣</sup>  
 يحيى بن<sup>١٤</sup> معاذ الرازي<sup>١٥</sup> : الجوع طعام<sup>١٦</sup> به<sup>١٧</sup> يقوي الله<sup>١٨</sup> أبدان الصديقين .

٩ ١ ص : يرجو . ٢ ص : نفسه . ٣ ش : ليس . ٤ ش ص : لأهل . ٥ [من الخير] : سقط في  
 ش . ص : من ذلك . ٦ ص : بشؤم . ٧ ص : فقال . ٨ ش : النبي . ص : أن . ٩ ش :  
 + الله . ١٠ ش : بها . ١١ ش : هكذا . ص : فهو كذا . ١٢ [يكون ظن] : ش : بظن . ١٣ ش :  
 . عز وجو . ١٤ ص : فلقده . ١٥ ش : على الخطايا . ١٦ ص : فليستحي . ص : من  
 (غير واضحة . فعيدت كتابتها) . ١٧ ص : + قوله تعالى : ألم يعلم أن الله يرى (سورة  
 العلق ١٤) . ١٨ [كما قال] : ص : وقال . ١٩ [بن عياض] : ش : رحمه الله . ٢٠ ب : لتحققه .  
 ٢١ سقط في ش .

١٠ ١ ص : تحيها . ٢ ش : ولذلك قال . ص : كذلك قال . ٣ ص : ابن . ٤ ش : تعالى .  
 ٥ ص : أن . ٦ ص : يميتها . ٧ [وذلك] : مكارمها . ش : + فإن النفس لا تألف مع الحق  
 أبداً . على حدش ب : وذلك أن يمنعها عن شهواتها ويحملها على مكارمها فإن النفس لا تألف  
 الحق أبداً ، ولكنه مشطوب . ٨ [قول] : بالشهوات . سقط في ش . ب : ومن ذلك أنها تهرب  
 من الطاعات وتميل إلى ركوب المخالفات وإنما لا تألف الحق أبداً . ٩ ب : - أنه يمنعها عن  
 شهواتها ويحملها على مكارمها وينزجها على . ١٠ [وركوب] : النفس . ص : ومخالفات النفس  
 والطبع . ١١ ب : ومنعها . ١٢ [سمعت محمد بن إبراهيم] : يقول . سقط في ش ص : ١٣ ص :  
 وقال . ١٤ ش : ابن . ١٥ سقط في ش . ١٦ ش : . ١٧ ش : . سقط في ص .  
 ١٨ ص : به .

١١ ومن عيوبها أنها لا تألف الحقّ أبداً والطاعة<sup>١</sup> خلاف سجيّتها وطبعها ويتولد أكثر ذلك من متابعة<sup>٢</sup> الهوى واتّباع الشهوات وما لم يذبحها بسكاكين المجاهدات لا يحيى. قال الله تعالى لجماعة من بني إسرائيل: ﴿فَتَوَبُوا إِلَىٰ بَارئِكُمْ فَاقتُلُوا أَنفُسَكُمْ﴾<sup>٣</sup>. ١. ومداواتها الخروج منها إلى ربّها بالكاتبّة<sup>٤</sup> ولهذا أمر الخليل بذبح ابنه: ﴿فَلَمَّا أسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ﴾<sup>٥</sup> قيل له: ﴿قَدْ صدّقتَ الرّوياء﴾<sup>٦</sup> ثمّ فذاه بذبح عظيم. وقال الجنب: حرّم الله الجنّة على صاحب العلاقة<sup>٧</sup>. وغاية الدواء الخروج منها بالكاتبّة إلى ربّها<sup>٨</sup>. سمعت محمّد بن عبد الله الرازي يقول سمعت أبا القاسم المصري ببغداد يقول: سئل ابن يزدانيار<sup>٩</sup> عن العبد<sup>١٠</sup> إذا خرج إلى الله<sup>١١</sup> على أيّ أصل يخرج. قال<sup>١٢</sup>: على أن لا يعود إلى ما منه خرج ويحفظ<sup>١٣</sup> نفسه<sup>١٤</sup> عن ملاحظة ما تبرأ<sup>١٥</sup> منه<sup>١٦</sup> ففعل له: هذا حكم من خرج عن<sup>١٧</sup> وجود فكيف حكم<sup>١٨</sup> من خرج عن عدم؟ فقال: وجود الخلاوة<sup>١٩</sup> في المستأنف عموماً<sup>٢٠</sup> عن المرارة<sup>٢١</sup> في السالف<sup>٢٢</sup>.

١ ص: وطاعة الله تعالى. ٢ ص: مطوعة. ٣ [ومد مداد النفسانية]. ٤ ص: [الخروج... بالكاتبّة]. ٥ ص: [الخروج منها بالكاتبّة]. ٦ ص: [صحة ما فيها]. ٧ ص: [وذلك... ربه]. ٨ ص: [ساقط في شرب...]. ٩ ص: [عن ابن يزدانيار]. ١٠ ص: [عن العبد]. ١١ ص: [على أيّ أصل]. ١٢ ص: [قال]. ١٣ ص: [ويحفظ]. ١٤ ص: [نفسه]. ١٥ ص: [ما تبرأ]. ١٦ ص: [منه]. ١٧ ص: [من خرج]. ١٨ ص: [حكم]. ١٩ ص: [وجود الخلاوة]. ٢٠ ص: [في المستأنف]. ٢١ ص: [عن المرارة]. ٢٢ ص: [في السالف].

١٠ ١ راجع صفت ص ٨١ س ٩ (عن أبي سبيح الدارمي) في الشعبي ص ١٠٠ س ٩ (عن ذي النون). ٢ راجع أروع ص ٢٢ في الخسبي. ٣ أروع ص ١٤٩ س ١٤٩: مسائل الجنب ص ٥٨ س ١٤: المقدم ص ٢ ص ١٤١ س ١٥٠: مسائل ص ١٠ ص ١٠٠: صفة ص ٧٧ س ٢ ص ١٧٧: جمع ص ١ ص ١٢٤: مسائل ص ١٠ ص ١٠٠: ص ٥٥ س ٣٧: كنوز ص ٢ ص ٤٤ س ٢٦: وقت ص ١٠ ص ١٠٠: (القاهرة، دون تاريخ) ص ١٣٢.

١١ ١ سورة البقرة ٥٤. ٢ سورة الصفات ١٠٣. ٣ سورة الصفات ١٠٥. ٤ قرن عوارف ص ١ ص ١١٩ س ٢٩ ص ٢٩ ص ١٧٧ س ٥. ٥ أجمع القشيري ص ٤٧ س ٢٩.

١٢ ومن عيوبها أنها تألف<sup>١</sup> الخواطر الرديئة فتستحکم<sup>٢</sup> عليها<sup>٣</sup> المخالفات<sup>٤</sup>. ومداواتها ردت تلك الخواطر<sup>٥</sup> في الابتداء لثلاث<sup>٦</sup> تستحکم<sup>٧</sup> وذلك بالذکر الدائم<sup>٨</sup> وملازمة الخوف والعلم<sup>٩</sup> بأن<sup>١٠</sup> الله يعلم ما في سرک كما يعرف<sup>١١</sup> الخلق<sup>١٢</sup> ما في علانيتک فتستحيي من<sup>١٣</sup> أن تصلح للخلق موضع نظرهم ولا تصلح موضع نظر الحق<sup>١٤</sup>. وقد<sup>١٥</sup> قال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>١٦</sup>: إن الله تعالى<sup>١٧</sup> لا ينظر إلى صورکم ولا إلى أعمالکم ولكن ينظر إلى قلوبکم. <sup>١</sup> وسمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت أبا الحسن العلوي صاحب إبراهيم الخواص يقول سمعت<sup>١٨</sup> إبراهيم الخواص رحمه الله<sup>١٩</sup> يقول<sup>٢٠</sup>: أول الذنب الخطرة فإن تدارکها صاحبها بالكرهية<sup>٢١</sup> وإلا صارت معارضة<sup>٢٢</sup> فإن تدارکها صاحبها بالرد<sup>٢٣</sup> وإلا صارت وسوسة<sup>٢٤</sup> فإن تدارکها صاحبها بالمجاهدة وإلا هاج<sup>٢٥</sup> منها الشهوة<sup>٢٦</sup> مع طلب نفوس فغطى العقل<sup>٢٧</sup> والعلم<sup>٢٨</sup> والبيان<sup>٢٩</sup> وهكذا روي في الأخبار أن الهوى والشهوة<sup>٢٩</sup> يغلبان العلم والعقل<sup>٣٠</sup> والبيان<sup>٣١</sup>.

١٣ ومن عيوبها اشتغالها بعيوب الناس وعمائها<sup>١</sup> عن عيوبها<sup>٢</sup>. ومداواتها روية عيب نفسه<sup>٣</sup> وعلمه بها ومعرفته بمكرها ويداويها<sup>٤</sup> بالأسفار<sup>٥</sup> والتقطع وصحبة الصالحين والانتصار لأوامرهم وأقل ما فيه إذا لم يعمل في<sup>٦</sup> مداواة<sup>٧</sup> عيوب نفسه أن

١ [في تأليف] ص: ساكوب إلى . ٢ [فتستحکم] ص: فتستحکم . ٣ [ب] عليه . ٤ ص: ركوب عيوب معر مخالفات . ٥ [فتستحکم] الخواص: ساقط في ش . ٦ ش: نيل . ٧ ش: تستحکم عنه ذلك . ص: تستحکم عليه المخالفات . ٨ ص: دائم . ٩ ش: بالعلم . ١٠ ش: أن . ١١ ش: نعم . ١٢ ش: الخلق . ١٣ ص: منه . ١٤ ص: الخلق . ١٥ ص: وقد . ١٦ ساقط في ص . ١٧ ساقط في ش ص . ١٨ [وسمعت] سمعت [ب] قال . ص: وقال . ١٩ رحمه الله . ساقط في ش ص . ٢٠ ساقط في ب ص . ٢١ ص: + والأعراض عيب . ٢٢ ص: معارضة . وسوسة . ٢٣ ش: بالكرهية . ٢٤ [قول] وسوسة: ساقط في ص . ٢٥ ش: هاجت . ٢٦ ص: الخواص . ٢٧ ص: تشفى . ٢٨ [العقل والعلم] ش: العلم والعقل . ٢٩ ش: والشهوة . ٣٠ [علم وعقل] ش: العقل والعلم . ٣١ [وهكذا] والبيان: ساقط في ص .

١٢ ١. رجع ونسب ج ٥ ص ٥٩؛ مادة «قب» ج ٦ ص ٦٦؛ مادة «نظر»؛ الملامية ص ١١٣ من ١١؛ الحيد ج ٣ ص ٢٧٣ من ٩؛ مكارم الاخلاق ص ٥٥١ من ٨؛ كبرى ص ٦٦ من ٢١؛ نشر المحسن ج ٢ ص ٨٠ من ٦؛ شفاء السائل ص ٢٥ من ٣؛ جامع ج ١ ص ٦٢ من ١١؛ الشعرائي ج ١ ص ١٦٣ من ١٣؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥١ من ١٤؛ ٢ قرن سميت/المجاسبي ص ١٢٦ . ٣ راجع حقائق ورقة ٣٦٠ ص ٢١ .



يسكت<sup>8</sup> عن عيوب الناس ويعذرهم فيها ويستر عليهم عيوبهم رجاء أن يصلح الله بذلك<sup>9</sup> عيوبه ؛ فإن النبي صلى الله عليه وسلم<sup>10</sup> قال : من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله<sup>11</sup> عورته وقال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>12</sup> : من تتبع عورة أخيه المسلم تتبع الله عورته ثم<sup>13</sup> يفضحه ولو في جوف بيته .<sup>١</sup> سمعت محمد بن عبد الله بن شاذان يقول سمعت ابن<sup>14</sup> يزدان<sup>15</sup> المدائني قال<sup>16</sup> : رأيت أقواماً من الناس<sup>17</sup> كانت لهم عيوب فسكتوا عن عيوب الناس فستر الله عيوبهم وزالت عنهم تلك العيوب ورأيت أقواماً لم يكن<sup>18</sup> لهم عيوب فاشتغلوا<sup>19</sup> بعيوب الناس فصارت لهم عيوب .<sup>٢</sup>

١٤ ومن عيوبها الغفلة والتواني والإصرار<sup>1</sup> والتسويق وتطويل<sup>2</sup> الأمل وتبعيد<sup>3</sup> الأجل . ومداواتها ما سمعت الحسين بن<sup>4</sup> يحيى يقول سمعت<sup>5</sup> جعفر<sup>6</sup> الخلدني<sup>7</sup> يقول<sup>8</sup> : سئل الجنيد : كيف السبيل إلى<sup>9</sup> الانقطاع إلى الله تعالى<sup>10</sup> ؟ فقال : بتوبة تحل<sup>11</sup> الإصرار<sup>12</sup> وخوف يزيل<sup>13</sup> التسويق ورجاء قصر الأمل على مسالك العمل<sup>14</sup> وذكر الله تعالى<sup>15</sup> على<sup>16</sup> اختلاف<sup>17</sup> الأوقات وإهانة النفس بقربها<sup>18</sup>

١٣ ١ ش : واعيت . 2 جاء على رأس الورقة (ب ٣٠) : ونقد أحسن من قول : أرى كل إنسان يرى عيب غيره / ويعنى عن العيب الذي هو فيه . 3 ش : النفس . [عيب نفسه] : على هامش ب . 4 ش : ودوامها على . ص : ومداواتها أيضاً بمدامة . 5 ش : الاستفسار . ص : الاسفار . 6 [يعمل في] : ش : يعلم . 7 ش : مداوات . 8 ص : سكت . 9 ساقط في ص . 10 ساقط في ص . 11 ص : + عليه . 12 [النبي صلعم] : ش : عليه السلام . ص : بفض . 13 ش : حتى . 14 ش : بن . 15 ش : زاذان . 16 [سمعت محمد... يقول] : ص : وقال المدائني . 17 [من الناس] : ساقط في ص . 18 ش : تكن . 19 ش : اشتغلوا .

١٤ 1 ص : والاضرار . 2 ب ص : وتقريب . 3 ش : وتسويق . ص : وتعجيل . 4 ش : ابن . 5 [سمعت... سمعت] : ص : قال . 6 ش ب : جعفر . 7 ص : الخلدني . 8 ساقط في ص . 9 ش : الا . 10 ش : عز وجل . 11 ص : كل . 12 ص : الاصرار . 13 ش : يزيد . 14 [ورجاء... العمل] : ب : ورجاء يبعث على قصر مسالك الأمل . ص : ورجاء سمعت على مسالك الاجل . 15 ساقط في ش ص . 16 ش : في . 17 ص : اخلاف . 18 ش : بنق .

١٣ ١ راجع ونسك ج ٤ ص ٢٣٣ مادة «عورة» ؛ احياء ج ٢ ص ١٣٨ س ٩ ؛ الاربعين ص ٧٧ س ١٤ ؛ الفتوة ص ١٩٥ س ٩ ، ص ١٩٦ س ٢ ، ص ٢٤٦ س ٢ ؛ رياض الصالحين ص ٥٨ س ٧ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١٣٤ س ٧ ؛ جامع ج ٢ ص ١٥٦ س ٢٤ ؛ كنز ج ٣ ص ١٤٣ فقرة ١٢٥٤ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٧١ س ١٩ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٩٧ س ١٦ . وقارن الاخلاق والسير ص ٦٣ س ١٤ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٣٠ س ١٣ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٢٦ س ٢٠ . ٢ قارن الانوار القدسية للشمراني (بيروت ١٩٦٦) ج ٢ ص ١٢١ س ١٠ (عن الحسن البصري) .



من الأجل ويُبْعدها<sup>19</sup> من الأمل . قيل له : فيما إذا<sup>20</sup> يصل<sup>21</sup> العبد إلى هذا؟ قال<sup>22</sup> : بقلب مفرد فيه توحيد مجرد<sup>23</sup>.

١٥ ومن عيوبها رويتها<sup>1</sup> والشفقة<sup>2</sup> عليها . ومداواتها<sup>3</sup> رؤية فضل الله تعالى<sup>4</sup> عليه<sup>5</sup> في جميع الأوقات والأحوال<sup>6</sup> ليسقط ذلك<sup>7</sup> عنه رؤية النفس . سمعت أبا بكر الرازي يقول سمعت الواسطي<sup>1</sup> رحمه الله<sup>8</sup> يقول<sup>9</sup> : أقرب شيء إلى مقت الله تعالى<sup>10</sup> رؤية النفس وأفعالها .<sup>٢</sup>

١٦ ومن عيوبها اشتغالها<sup>1</sup> بتزيين<sup>2</sup> الظواهر والتخشع من غير خشوع والتعبد من غير حضور . ومداواتها<sup>3</sup> الاشتغال<sup>3</sup> بحفظ الأسرار لتزيين<sup>4</sup> أنوار<sup>5</sup> باطنه أفعال ظاهره فبكون مزيناً من غير زينة مهيباً<sup>6</sup> من غير تبع عزيزاً من غير عشيرة . لذلك قال النبي صلى الله عليه وسلم : من أصلح<sup>8</sup> سريره أصلح الله علاقته .<sup>١</sup>

١٧ ومن عيوبها طلب العوض<sup>1</sup> على أعمادها<sup>١</sup> . ومداواتها<sup>١</sup> رؤية تفصيله في عمله<sup>2</sup> وقلة إخلاصه فإن الكيس في عمله من أعرض عن طلب الأعواض<sup>3</sup> أدباً<sup>4</sup>

١٩ بنسب . ويعد في ١٠ ص ١٠١ . ٢٠ بنسب . نفس . ٢١ ص ٢٢ . ٢٢ بنسب . ٢٣ [فرد] مجرد .

١ عن سمرقند . ٢ رؤية نفسه . ٣ رؤية حق نفسه . ٤ رؤية عيب نفس . ٥ بنسب . ٦ شفقة . ٧ بنسب . ٨ بنسب . ٩ بنسب . ١٠ بنسب . ١١ بنسب . ١٢ بنسب . ١٣ بنسب . ١٤ بنسب . ١٥ بنسب . ١٦ بنسب . ١٧ بنسب . ١٨ بنسب . ١٩ بنسب . ٢٠ بنسب . ٢١ بنسب . ٢٢ بنسب . ٢٣ بنسب .

١ بنسب . ٢ بنسب . ٣ بنسب . ٤ بنسب . ٥ بنسب . ٦ بنسب . ٧ بنسب . ٨ بنسب . ٩ بنسب . ١٠ بنسب . ١١ بنسب . ١٢ بنسب . ١٣ بنسب . ١٤ بنسب . ١٥ بنسب . ١٦ بنسب . ١٧ بنسب . ١٨ بنسب . ١٩ بنسب . ٢٠ بنسب . ٢١ بنسب . ٢٢ بنسب . ٢٣ بنسب .

١ بنسب . ٢ بنسب . ٣ بنسب . ٤ بنسب . ٥ بنسب . ٦ بنسب . ٧ بنسب . ٨ بنسب . ٩ بنسب . ١٠ بنسب . ١١ بنسب . ١٢ بنسب . ١٣ بنسب . ١٤ بنسب . ١٥ بنسب . ١٦ بنسب . ١٧ بنسب . ١٨ بنسب . ١٩ بنسب . ٢٠ بنسب . ٢١ بنسب . ٢٢ بنسب . ٢٣ بنسب .

١ هو أبو بكر محمد بن موسى بن موسى القزويني (توفي بعد ٥٢٢٠هـ) . راجع طبقات ص ٣٠٢ . ٢ راجع طبقات ص ١٧٥ . ٣ بنسب . ٤ بنسب . ٥ بنسب . ٦ بنسب . ٧ بنسب . ٨ بنسب . ٩ بنسب . ١٠ بنسب . ١١ بنسب . ١٢ بنسب . ١٣ بنسب . ١٤ بنسب . ١٥ بنسب . ١٦ بنسب . ١٧ بنسب . ١٨ بنسب . ١٩ بنسب . ٢٠ بنسب . ٢١ بنسب . ٢٢ بنسب . ٢٣ بنسب .

وتورّع عنه ظرفاً<sup>٥</sup> علماً<sup>٦</sup> بأن الله جلّ جلاله قدّر له قدرًا وأنّ الذي قدّر له يأتيه دنيا وآخره<sup>٨</sup> وأنّ الذي عليه لا يُخرجه منه<sup>٩</sup> إلاّ الإخلاص .

١٨ ومن عيوبها<sup>١</sup> فقدان لذّة الطاعات<sup>٢</sup> وذلك من سقم<sup>٣</sup> القلب وخيانة النفس<sup>٤</sup> . ومداواتها أكل الحلال ومداومة الذكر وخدمة الصالحين والدنوّ منهم والتضرّع إلى الله<sup>٥</sup> في ذلك<sup>٦</sup> ليمنّ الله تعالى<sup>٧</sup> على قلبه بالصحة بزوال<sup>٨</sup> ظلمات الأسقام فيجد بذلك<sup>٩</sup> لذّة الطاعات<sup>١٠</sup> .

١٩ ومن عيوبها الكسل وهو ميراث الشيع فإنّ النفس إذا شبعت قويت وإذا قويت أخذت حظّها<sup>٢</sup> فإذا أخذت حظّها<sup>٣</sup> غلبت القلب برصوفها إلى حظّها . ومداواتها التجويع<sup>٤</sup> . فإنّها إذا جاءت عدمت حظّها<sup>٥</sup> وإذا<sup>٦</sup> عدمت حظّها<sup>٧</sup> ضعفت وإذا<sup>١٠</sup> ضعفت غلب عليها القلب فإذا<sup>١١</sup> غلب عليها القلب حملتها على الطاعة وأسقط عنها الكسل . لذلك<sup>١٢</sup> قال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم : ما ملأ آدمي<sup>١٣</sup> وعاءً شرّاً<sup>١٤</sup> من بطن<sup>١٥</sup> . حسب ابن آدم أكّلات<sup>١٦</sup> ينتمن صلبه<sup>١٧</sup> فإن كان لا<sup>١٨</sup> محالة<sup>١٩</sup> فثلث للطعام وثلث للشراب<sup>٢٠</sup> وثالث لنفسه .

٢٠ ومن عيوبها طلب<sup>١</sup> الرياسة بالعلم والتكبر والافتخار به<sup>٢</sup> والسيادة<sup>٣</sup> فيه على أبناء جنسه . ومداواتها روية منّة الله تعالى<sup>٤</sup> عليه بأنّ جعله<sup>٥</sup> لئلاّ وعده لأحكامه ورؤية تقصير شكره في نعمته<sup>٦</sup> الله تعالى<sup>٧</sup> عليه بالعلم والحكمة

١٨ 1 ش : عيوب النفس . 2 ش : الطاعة . 3 ص : سقم . 4 ص : خصلتها . 5 ص : خصلتها . 6 ص : خصلتها . 7 ص : ساقط في ص . 8 ش : ويرول . 9 ص : ذلك . 10 ص : الطاعة .

١٩ 1 ص : فذ . 2 ص : خطتها . 3 ص : خطتها . 4 ص : نوصوها . 5 ص : خصلتها . 6 ص : خصلتها . 7 ص : التجويع . 8 ص : خطتها . 9 ص : فإذا . 10 ص : خصلتها . 11 ص : وإذا . 12 ش : ولذلك . 13 ش : ابن آدم . 14 ش : شرّاً . 15 ص : بطنه . 16 ص : أكّلات . 17 [حسب ... صلبه] : ساقط في ص . 18 ش : ولا . 19 ش : بطنه . 20 ش : للشراب .

٢٠ 1 ساقط في ص . 2 ساقط في ب . 3 ش : ونميتها . 4 ص : والسيادة . 5 ش : أن . ص : في أن . 6 ش : جعلها . 7 ساقط في ش . 8 ش : نعمته . 9 ص : الحكمة .

١٩ ١ راجع ولسنك ج ١ ص ٣٨ مادة آدمي . ص ٣٩٥ . ٢ راجع ولسنك ج ٢ ص ٦٢ ص ٤ : بستان ص ٢١٤ ص ٣٨ : قسوت ج ٤ ص ٤٦ ص ٢٠ ص ٦٣ ص ٢٢٢ ص ٢٢٩ ص ٧ : اللدريعة ص ١٢٥ ص ٢٣ ص ٢٠ ص ٦٠ ص ٧ : الأربعين ص ١٠١ ص ١٤ : المرادون فقرة ١٢٢ : تبيس ص ٢١٤ ص ٨ : كبرى ص ٣٧ ص ٨٠٢ : عوارف ج ٣ ص ١٨٨ ص ١ : برصوف الصالحين ص ١٠٧ ص ٦ : جميع ج ٢ ص ١٢٣ ص ٢٦ : الفتح الكدر ج ٣ ص ١٠٢ ص ٢ .

والتزام التواضع والانكسار<sup>10</sup> والشفقة على الخلق والنصيحة لهم ؛ فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>11</sup>: من طلب العلم ليباهي به العلماء أو ليماري<sup>12</sup> به السفهاء أو ليصرف<sup>13</sup> وجوه الناس إليه فليتبوأ مقعده من النار .<sup>1</sup> ولذلك<sup>14</sup> قال بعض<sup>15</sup> السلف رضي الله عنهم<sup>16</sup>: من ازداد علماً فليزدد<sup>17</sup> خشية<sup>18</sup> فإن الله عز وجل يقول<sup>19</sup>: إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءَ .<sup>2</sup> وقال رجل للشعبي<sup>20</sup>: أَيُّهَا الْعَالِمُ ، فَقَالَ : الْعَالِمُ مَنْ يَخْشَى اللَّهَ<sup>21</sup>.

۲۱ ومن عيوبها كثرة الكلام . وإنما يتولد ذلك<sup>1</sup> من شيئين : إما<sup>2</sup> لطلب<sup>3</sup> رياسة<sup>4</sup> يريد أن يرى الناس علمه وفصاحته . أو قلّة<sup>5</sup> العلم<sup>6</sup> بما يجلب<sup>7</sup> عليه<sup>8</sup> الكلام . ومداواتها تحقّقه<sup>9</sup> بأنّه مأخوذ بما يتكلّم به وأنه مكتوب عليه

10 ش : - تنفس . 11 [فنه... قال] : ص : قال النبي صلعم . 12 [او ليماري] : ش : وليماري . 13 [و ليصرف] : ش : وليصرف به . ص : + به . 14 ش : وكذلك . 15 ساقط في ش ص . 16 [رضي الله عنهم] : ساقط في ص . 17 ص : ولم يزد . 18 ص : + ولم يزد من الله إلا بعدا . 19 [فإن... يقول] : ص : قال الله تعالى . 20 على هامش ب : لسفيان ، مصحح . 21 ش : + تعالى .

۲۱ 1 ساقط في ش . 2 ساقط في ص . 3 ش ص : طلب . 4 ص : الرياسة . 5 ش : لقلّة . 6 ص : عنه . 7 ش : يجب . 8 ش : + في ؛ كذلك في ب ، ولكنه مشطوب هناك . 9 ش : في تحقّقه . 10 ساقط في ص . 11 ص : قال . 12 ش : + يعلمون ما يفعلون . 13 ساقط في ش ص . 14 ساقط في ش . 15 [وقل... ليصمت] : ساقط في ب . ص : قوله صلى الله عليه وسلم وهل يكب الناس على مناخرهم إلا حصائد ألسنتهم . 16 ساقط في ش ص . 17 [صلعم] : ش : عليه السلام . 18 ساقط في ش ص . 19 [عليه السلام] : ساقط في ص . 20 ش : ما . 21 ش : يكت . 22 [في... مناخرهم] : ش : على مناخرهم في النار . 23 [عليه السلام] : ش : صلى الله عليه وسلم : كل . [وهل... السلام] : ساقط في ص . 24 ساقط في ش ص . 25 ش : + ما كان من . 26 ص : الأمر . 27 [او ذكر... وجل] : ش : او اصلاح ذات البين ومثل هذا قال الله العظيم . ص : ولهذا قال تعالى . 28 [الا... الناس] : ش : + الآية . ص : الآية .

۲۰ ۱ راجع ونسك ج ۱ ص ۲۲۸ مادة «باهي» ؛ القاضي النعمان ، دعائم الاسلام ، ج ۱ ص ۷ ؛ المریدون تحقيق آصف فيضي (القاهرة ۱۹۵۰) ، ص ۱۱۹ ؛ العقد ج ۲ ص ۲۲۸ س ۷ ؛ الفتح الكبير فقرة ۵۶ ؛ عوارف ج ۳ ص ۶۲ س ۳۱ ؛ جامع ج ۲ ص ۱۶۰ س ۷ ؛ الفتح الكبير ج ۳ ص ۲۱۱ س ۲ . وقارن مكارم الاخلاق ص ۵۰۸ س ۱۱ (يا علي : من تعلم علما ليماري به السفهاء او يجادل به العلماء او ليدعو الناس الى نفسه فهو من اهل النار) . ۲ قارن الاربعين ص ۱۵۲ س ۴ (عن ابي الدرداء) . ۳ سورة فاطر ۲۸ . ۴ هو عامر ابن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو (توفي ۱۱۰هـ) . راجع تهذيب ج ۵ ص ۶۵ .

ومسؤول عنه لأن الله تعالى<sup>10</sup> يقول<sup>11</sup>: ﴿وَإِن عَلَيكُمْ كَلِمَاتٌ كَرَامًا كَاتِبِينَ<sup>12</sup>﴾<sup>١</sup> وقال الله<sup>13</sup> تعالى<sup>14</sup>: ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>٢</sup> وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فليقل خيراً أو ليصمت<sup>15</sup>؛<sup>٣</sup> وقال النبي<sup>16</sup> صلى الله عليه وسلم<sup>17</sup>: إن<sup>18</sup> البلاء موكَّل بالمنطق؛<sup>٤</sup> وقال عليه السلام<sup>19</sup>: وهل<sup>20</sup> يُكَبَّ<sup>21</sup> الناس في النار على مناخرهم<sup>22</sup> إلا حصائدُ ألسنتهم؛<sup>٥</sup> وقال عليه السلام<sup>23</sup>: كلام ابن آدم كله<sup>24</sup> عليه لا له إلا<sup>25</sup> أمر<sup>26</sup> بمعروف أو نهي عن منكر أو ذكر الله؛<sup>٦</sup> وهذا أخذ من قول الله عز وجل<sup>27</sup>: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصِدْقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ<sup>28</sup>﴾<sup>٧</sup>.

٢٢ ومن عيوبها أنها إذا رضيت مدحت المرضي<sup>1</sup> عنه فوق الحدّ وإذا غضبت ذمّت وتجاوزت الحدّ. ومداواتها رياضة النفس على الصدق والحق حتى لا يتعدى في مدح من رضي عنه ولا في ذم من سخط عليه فإن أكثر ذلك من قلة المبالاة<sup>3</sup> بالأوامر<sup>4</sup> والنواهي؛ والله تعالى يقول<sup>5</sup>: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ<sup>6</sup> إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ

٢٢ ١ ب: ص: الراضي. 2 ص: في. 3 شرب: ص: المبالاة. 4 ص: في الأوامر. 5 [والله تعالى يقول]: ص: قال الله تعالى. 6 ساقط في ب.

٢١ ١ سورة الانفطار ١٠-١١. ٢ سورة ق ١٨. ٣ راجع الادب المفرد ص ٢٢ من ٢٢؛ المحاسبي، مسائل في أعمال القلوب والحوارج، ص ٢٥٩؛ روضة العقلاء ص ٢٨ من ٤؛ تنبيه الغافلين ص ٧٦ من ٣١؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ٣٠؛ الاربعين ص ١٠٦ من ١٣؛ لباب ص ٢٦١ من ١٠، ص ٢٧١ من ٣؛ شرح الاربعين ص ٤٣ من ١؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ من ٢٢؛ جامع ج ٢ ص ١٦٤ من ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٣ من ١٣. ٤ راجع ابن حمدون ص ٧٥ من ٨؛ لباب ص ٣٣٢ من ٣؛ مجمع ج ١ ص ١٠٧ من ١٨؛ كنوز ج ٢ ص ١٨ من ٢٥؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢٠ من ٣. ٥ راجع المحاسبي ص ٦٧ من ٨؛ البيان والتبيين ج ١ ص ١٦٩ من ٧؛ رسائل الجاحظ ج ١ ص ١٦٨ من ١؛ تنبيه الغافلين ص ٧٩ من ١٤؛ قوت ج ١ ص ١٤٣ من ٧، ص ١٤٧ من ٢٠؛ احياء ج ٣ ص ٨٠ من ١٥؛ الاربعين ص ١٠٦ من ١٠؛ المريدون فقرة ٩٢؛ كبرى ص ٢٦ من ٥؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٠ من ٦؛ كنوز ج ٢ ص ١٩٢ من ١٣. ٦ راجع ونسك ج ٦ ص ٦١ مادة «كلام»؛ قوت ج ١ ص ١٤٧ من ٢٠. ٧ سورة النساء ١١٤.



٢٤ ومن عيوبها كثرة التمني ، والتمني هو الاعتراض على الله تعالى<sup>١</sup> في قضائه وقدره . ومداواتها أن يعلم<sup>٢</sup> أنه لا يدري ما يعقبه<sup>٣</sup> التمني : أيجره<sup>٤</sup> إلى خير أم<sup>٥</sup> إلى شرّ ، إلى<sup>٦</sup> ما يُرضيه أو<sup>٧</sup> إلى ما يسخطه ؛ فإذا تيقن إبهام<sup>٨</sup> عاقبة تمنّيه<sup>٩</sup> أسقط<sup>١٠</sup> عن نفسه ذلك ورجع<sup>١١</sup> إلى الرضا والتسليم<sup>١٢</sup> فيستريح . لذلك<sup>١٣</sup> قال النبي<sup>١٤</sup> صلّى الله عليه وسلّم : إذا تمنى أحدكم فلينظر ما يتمنى فإنه لا يدري أحدكم<sup>١٥</sup> ما يكتب<sup>١٦</sup> له من<sup>١٧</sup> أمّيته<sup>١٨</sup> .<sup>١</sup> ولذلك قال<sup>١٩</sup> النبي<sup>٢٠</sup> صلّى الله عليه وسلّم : لا يتمنين<sup>٢١</sup> أحدكم الموت لضرّ نزل به وليقل : اللهم أحيني ما كانت الحياة خيراً لي<sup>٢٢</sup> وتوفني إذا<sup>٢٣</sup> كانت الوفاة خيراً لي<sup>٢٤</sup> .

٢٥ ومن عيوبها محبتها الخوض<sup>١</sup> في أسباب الدنيا وحديث الناس<sup>٢</sup> . ومداواتها<sup>٣</sup> الاشتغال بالذكر الدائم في كلّ أوقاته ليشغله ذلك<sup>٤</sup> عن<sup>٥</sup> ذكر<sup>٦</sup> الدنيا وأهلها والخوض<sup>٧</sup> فيما هم فيه ويعلم أن ذلك ممّا لا يعنيه فيتركه لأنّ النبي<sup>٨</sup> صلّى الله عليه وسلّم قال<sup>٩</sup> : من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه .<sup>١</sup>

٢٤ ١ ساقط في ص . ٢ [إن يعلم] : ساقط في ص . ٣ ب : + الندم . ولكنه مشطوب . ٤ ش : يجره . ٥ ص : + يجره . ٦ ش : أم لي . ص : وأى . ٧ ش : أم . ٨ ش : بهام . ٩ ص : تمنى . ١٠ ص : سقط . ١١ ص : وقد رجع . ١٢ ش : والتسليم . ١٣ ش : ولذلك . ١٤ ش : رسول الله . ١٥ ساقط في ش ص . ١٦ ش : كتب . ١٧ ش : في . ١٨ ش : أميته . ١٩ ولذلك قال : ش ص : وقال . ٢٠ ساقط في ص . ٢١ ش ص : يتمنى . ٢٢ [خيراً لي] : ص : خير لي . ٢٣ ش : ما . ٢٤ [خيراً لي] : ص : خير لي .

٢٥ ١ ص : الخوض . ٢ ش : النفس . [وحديث الناس] : ساقط في ص . ٣ ب : ومداواتها . ٤ ساقط في ص . ٥ ساقط في ش . ٦ ساقط في ش . ص : شغل . ٧ ص : والخوض . ٨ [لا يعنيه] : ص : قال النبي صلى الله عليه وسلم .

٢٤ ١ راجع الأدب المفرد ص ١٥٩ س ٧ : جامع ج ١ ص ١٩ س ٥ . الفتح الكبير ج ١ ص ٩٥ س ٧ . ٢ راجع ونسك ج ٦ ص ٢٧٧ مادة «تمنى» ؛ النبلاء ج ١ ص ٣٤٠ س ١٨ ؛ تنبيه المغترين ص ١٨ س ٤ ؛ مختصر التذكرة ص ٢ س ٢٠ .

٢٥ ١ راجع ونسك ج ١ ص ٢٧١ مادة «ترك» ، ج ٢ ص ٥١٩ مادة «إسلام» ؛ تنبيه المغترين ص ٧٧ س ٨ ؛ قوت ج ١ ص ١١٦ س ١٦ ؛ الأربعين ص ٨ س ٤ ؛ جامع ج ٢ ص ٨٢ س ٩ ؛ فضائح الباطنية ص ٤ س ١ ؛ الكشف والتبيين ص ١٠ س ١٠ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٠ س ٩ ؛ لباب ص ٢٧١ س ٦ ؛ شرح الأربعين ص ٣٩ س ١٥ ؛ مجمع الزوائد ج ٨ ص ١٨ س ٣ ؛ شفاء السائل ص ٥٠ س ٣ ؛ جامع ج ٢ ص ١٢٩ س ٦ ؛ كنز ج ٣ ص ٣٦٣ فقرة ٣١٦٣ ؛ كنوز ج ٢ ص ١٦١ س ١٥ ؛ الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤ س ٢٠ ؛ الفتح الكبير ج ٣ ص ١٤١ س ١٥ . وقارن رسائل الجاحظ ج ١ (كتاب كتاب السر وحفظ اللسان) ص ١٦٢ س ١٥ : وقيل لعيسى بن مريم : ما أفضل أعمالك ؟ قال : تركي ما لا يعنيني .

٢٦ ومن عيوبها إظهار طاعاتها<sup>١</sup> ومحبتها<sup>٢</sup> أن يعلم الناس ذلك منه<sup>٣</sup> ويرؤه<sup>٤</sup> والتزين بذلك<sup>٥</sup> عندهم . ومداواتها أن يعلم أنه ليس إلى الخلق نفعه ولا ضرره<sup>٦</sup> ويجهد في مطالبة نفسه بالإخلاص في أعمالها<sup>٧</sup> ليُزيل عنه هذا<sup>٨</sup> العيب لأن الله تعالى قال: <sup>٩</sup> ﴿ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا<sup>١٠</sup> اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ<sup>١١</sup> الدِّينَ حُنَفَاءَ<sup>١٢</sup> ﴾ .  
والنبي صلى الله عليه وسلم يقول حاكياً عن ربه عز وجل أنه قال<sup>١٢</sup>: من عمل عملاً أشرك فيه غيري فأنا منه بريء<sup>١٣</sup> وهو للذي أشرك .

٢٧ ومن عيوبها الطمع . ومداواتها أن يعلم أن طمعه<sup>١</sup> يُدخله في الدنيا<sup>٢</sup> ويُنسيه حلاوة العبادة ويصيره عبداً للعبيد<sup>٣</sup> بعد أن خلقه الله حرّاً من عبوديتهم ؛ فقد تعود<sup>٤</sup> النبي صلى الله عليه وسلم من الطمع فقال: أعوذ بك من طمع يهدي إلى طبع ومن طمع في غير مطعم<sup>١</sup> وهو الطمع<sup>٥</sup> الذي يُطبع<sup>٦</sup> على قلبه فيرغبه في الدنيا ويزهده في الآخرة . ورؤي عن بعض السلف رضي الله عنهم<sup>٧</sup> أنه قال<sup>٨</sup>: الطمع هو الفقر الحاضر والغني الطامع<sup>٩</sup> فقير والفقير المتعفف غني والطمع هو الذي يقطع الرقاب<sup>١٠</sup> . يقول الله تبارك وتعالى: ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق إلا لما يرجو منه ولو لم يرج أحداً غيري ما وكلت مخلوقاً إلى مخلوق أبداً<sup>١١</sup> . قال الشاعر<sup>١٢</sup>:

٢٦ ١ ش: ص: طاعتها . ٢ ش: ومحبت . ٣ [ذلك منه]: ص: منه ذلك . ٤ ب: ويرؤه . ص: منه . ٥ ش: ص: به . ٦ [إلى... ضرره]: ش: للخلق ضرره ولا نفعه . ٧ ش: ص: أعماله . ٨ ش: ذلك . ٩ [لأن... قال]: ش: فإن الله تعالى يقول . ص: قال الله تعالى . ١٠ ش: وليعبد . ١١ ساقط في ب: ص . ١٢ [والنبي... قال]: ش: وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم حاكياً عن ربه تعالى . ص: وقال النبي صلعم حكاية عن ربه انه قال . ١٣ [منه بريء]: ش: ص: بريء منه .

٢٧ ١ ص: طرفه . ٢ ش: الرياء . ٣ [عبداً للعبيد]: ش: عبد العبيد . ٤ [فقد تعود]: ش: وتعود . ص: ويفوذ . ٥ ساقط في ص . ٦ ص: + الله . ٧ [رضي الله عنهم]: ساقط في ش . ٨ [ورؤي... قال]: ص: وقال بعض السلف . ٩ ص: والطمع . ١٠ ش: + ويسود الوجوه ويميت القلوب . ١١ [يقوله الله... ابداً]: ساقط في ش: ص . ١٢ [قال الشاعر]: ش: شعر . على هامش ص: وأنشد . ١٣ [أنطمع... وتعلم]: حماسة البحرى ، الأغاني ، الف با ، لسان: طمعت بليل ان تريع . ١٤ طبقات: يقطع لسان: تضرب . ١٥ [وايضاً... حراً]: ساقط في ش: ب .

٢٦ ١ سورة البينة ٥ . ٢ راجع ونسك ج ٤ ص ٣٧٠ مادة «عمل» ، حقائق ورقة ٤٢ آ ٢٠ . وقارن الرعاية ص ١٣٨ س ١٥ ؛ المريدون فقرة ٧٢ .



أنطمع في ليلي وتعلم<sup>13</sup> أنما<sup>14</sup> تقطع<sup>14</sup> أعناق الرجال المطامع<sup>2</sup>  
وأيضاً:

أطعت مطامعي فاستعبدتني ولو أني قنعت لكنت حراً<sup>15</sup>  
٢٨ ومن عيوبها حرصها على عمارة الدنيا والتكثّر منها . ومداواتها أن يعلم<sup>1</sup> أن  
الدنيا ليست له<sup>2</sup> بدار قرار<sup>3</sup> وأن الآخرة هي دار مقر<sup>4</sup> والعاقل من يعمل لدار  
قراره لا لمراحل سفره فإن المراحل تنقطع والمقام في المستقر يبقى فيعمل  
لما<sup>5</sup> إليه مآبه . قال الله تعالى<sup>6</sup>: ﴿أَتَمَّا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ  
وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ<sup>7</sup>﴾ . ولأن الله  
تعالى يقول<sup>8</sup>: ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى<sup>9</sup>﴾ . وقال تعالى<sup>10</sup>: ﴿وَاللَّذَارِ<sup>11</sup>  
الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ<sup>12</sup>﴾ . ٣ .

٢٩ ومن عيوبها استحسان ما ترتكبه<sup>1</sup> من الأمور واستقباح أفعال من تخالفه<sup>2</sup> .  
ومداواتها اتهام النفس لأنها الأمانة<sup>3</sup> بالسوء وحسن الظن بالخلق لإبهام<sup>4</sup>  
العواقب .

٢٨ 1 ش: تعلم . 2 ساقط في ش . 3 ص: مقر . 4 ش: ص: القرار . 5 ب: ص: ما . 6 ص: +  
واعلموا . 7 [وتكاثر... والاولاد]: ص: الآية . 8 [ولان... يقول]: ب: + والدار ، ولكنه  
مشطوب . ش: وان الله يقول . ص: وقال . 9 ص: الآخرة . 10 [وقال تعالى]: ساقط في ب .  
11 ب: ودار . 12 [وقال... يتقون]: ساقط في ص .

٢٩ 1 ص: يرتكبه . 2 [أفعال من تخالفه]: ش: مخالفته . ص: ما يخالفه . 3 ص: امره . 4 ش:  
لايهام .

٢٧ ١ راجع ونسك ج ٤ ص ٢٧ مادة «طمع» ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٤٩ س ١ ؛ كثر  
ج ٣ ص ٢٨٢ فقرة ٢٤٥٧ . وانظر محاضرات الادبساء ج ٢ ص ٥٢٠ س ١٠ ؛ شيبه  
ج ٣ ص ٣١ مادة «طمع» . ٢ راجع حماسة البحري لأبي عيادة الوليد بن عبد الرحمن  
(بيروت ١٩١٠) ، ص ١٣٤ س ٢ ؛ طبقات ص ٣٠١ س ١٥ ؛ المعقد ج ٢ ص ١١٦  
س ٧ (العجز فقط) ؛ ونسب البيت الى البيهق في الف با لأبي الحجج يوسف بن محمد  
البلوي (مصر ١٢٨٧) ، ج ١ ص ٢٧٨ س ٢ وفي لسان ج ٨ ص ١٣٧ مادة «ربيع» ؛  
ونسب البيت الى مجنون بني عامر في الأغاني ج ٢ ص ٣٤ س ١٣ ، ص ٣٥ س ٦ . ويرد  
عجز البيت كثل في مجمع الامثال لأبي الفضل احمد بن محمد الميداني ، تحقيق فرايتاغ (بون  
١٨٣٨) ، ج ١ ص ١٤٥ .

٢٨ ١ سورة الحديد ٢٠ . ٢ سورة الاعلى ١٧ . ٣ سورة الانعام ٣٢ .



٣٠ ومن عيوبها الشفقة عليها<sup>١</sup> والقيام بتعهداتها . ومداواتها الإعراض عنها وقلة الاشتغال بها . كذلك<sup>٢</sup> سمعت<sup>٣</sup> جدتي<sup>٤</sup> يقول : من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه .<sup>٥</sup>

٣١ ومن عيوبها الانتقام لها والحصومة عنها<sup>١</sup> والغضب لها . ومداواتها<sup>٢</sup> عداوتها وبغضها<sup>٣</sup> ومحبة الانتقام للدين<sup>٤</sup> والغضب لارتكاب المناهي ؛ كما روي عن<sup>٥</sup> النبي صلى الله عليه وسلم أنه<sup>٦</sup> ما انتقم لنفسه<sup>٧</sup> قط إلا أن تستهك<sup>٨</sup> محارم الله تعالى<sup>٩</sup> وكان<sup>١٠</sup> ينتقم لله تعالى<sup>١١</sup> .

٣٢ ومن عيوبها اشتغالها<sup>١</sup> بإصلاح الظاهر لرؤية الناس وغفلتها<sup>٢</sup> عن إصلاح الباطن الذي<sup>٣</sup> هو موضع نظر الله عز وجل<sup>٤</sup> وهو أولى بالإصلاح<sup>٥</sup> . ومداواتها أن يتيقن<sup>٦</sup> أن الخلق لا يكرمونه إلا بمقدار ما جعله الله<sup>٧</sup> في قلوبهم ويعلم أن باطنه موضع نظر الله<sup>٨</sup> تعالى<sup>٩</sup> فهو أولى بالإصلاح من الظاهر الذي هو موضع نظر الخلق<sup>١٠</sup> . قال الله تبارك وتعالى<sup>١١</sup> : **إِنْ لَمْ يَكُنْ اللَّهُ كَانَتْ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا** .<sup>١٢</sup> وقال<sup>١٣</sup> النبي صلى الله عليه وسلم : **إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَلَا إِلَى أَعْمَالِكُمْ**<sup>١٤</sup> ولكن ينظر إلى قلوبكم ونيئاتكم<sup>١٥</sup> .

٣٠ ١ ش : عن نفس . ٢ سقط في ص . ٣ ش : من . ٤ ش : وهو .  
 ٣١ ١ ش : خطها . ٢ ش : في . ٣ ش : والغضب . ٤ ش : الانتقام للدين . ٥ ش : الدين وأهله .  
 ٦ ش : الذي . ٧ ش : سقط في ش . ٨ ش : الله (مشغوب) . ٩ نفسه . ١٠ ش : استهك .  
 ١١ سقط في ش . ١٢ ش : فكان . ١٣ سقط في ش .  
 ٣٢ ١ ص : لا اشتغل . ٢ ش : وغفلتها . ٣ سقط في ش . ٤ عز وجل : ش : تعالى . سقط في ص . ٥ وهو . ٦ بالإصلاح : سقط في ش . ٧ ش : تيقن . ٨ ش : له . ٩ ش : خلق . ١٠ سقط في ص . ١١ ش : الخلق . ١٢ ش : تعالى . ١٣ ش : قال . ١٤ ش : أعمالكم . ١٥ سقط في ش .

٣٠ ١ هو أبو عمرو سمع بن أحمد بن أحمد بن يوسف بن سم بن خالد السلمي (توفي ٥٣٦هـ) .  
 راجع صفحات ص ٤٥٤ ومراجع الصفحة هناك . ٢ راجع صفحات ص ٤٥٥ ص ٧ : منهج  
 لغوي وقرآني ٣٨ ص ٨ : بيان حول عذوبة ورقة ١١٣ ص ١١ (في سمعت جدي يقول :  
 من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه) : القشيري ص ٤٩ ص ١١ : غيبة ج ٢ ص ١٨٢  
 ص ٢٩ . ٣ صفحات ص ٢٢١ ص ٢١ : الشعري ج ١ ص ١٥٩ ص ٢٣ . وقارن أحسن  
 لكم ص ١٠ ص ١٨ (عن محمد بن الحنفية : من كرمت عليه نفسه هانت عليه الدنيا) ؛  
 محاضرات الأدباء ج ٢ ص ٥١٩ ص ١١ : ابن حمدون ص ٨٣ ص ١٩ .

٣١ ١ راجع ونسخت ج ١ ص ٤٥١ مادة حرمة : اللامع ص ١٠٠ ص ٩ : امر بدون فقرة ٢٠٦

٣٢ ١ سورة النساء . ٢ راجع فقرة ١٢ .

٣٣ ومن عيوبها اهتمامها برزق<sup>١</sup> وقد<sup>٢</sup> ضمن الله له ذلك<sup>٣</sup> وقلة اهتمامها<sup>٤</sup> بعمل<sup>٥</sup> افترضه<sup>٦</sup> الله عليها<sup>٧</sup> لا يقوم أحد به عنها غيره<sup>٨</sup>. ومداواتها أن يعلم أن الله الذي خلقه ضمن<sup>٩</sup> له كفاية رزقه فقال: ﴿اللَّهُ<sup>١٠</sup> الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ<sup>١١</sup>﴾؛ ١ فكما<sup>١٢</sup> لا يشك<sup>١٣</sup> في الخلق<sup>١٤</sup> لا يشك<sup>١٥</sup> في الرزق. سمعت محمد بن عبد الله يقول<sup>١٦</sup> يحكي<sup>١٧</sup> عن حاتم الأصم<sup>١٨</sup> قال<sup>١٩</sup>: ما من صباح إلا ويقول لي الشيطان<sup>٢٠</sup>: ما تأكل اليوم وما تلبس وأين تسكن؟ فأقول<sup>٢١</sup>: آكل الموت وألبس<sup>٢٢</sup> الكفن وأسكن القبر<sup>٢٣</sup>.

٣٤ ومن عيوبها كثرة الذنوب والمخالفات<sup>١</sup> إلى أن يقسو<sup>٢</sup> القلب. ومداواتها<sup>٣</sup> كثرة الاستغفار والتوبة في كل<sup>٤</sup> نفس ومداومة الصيام والتهجد بالليل وحرمة<sup>٥</sup> أهل الخير ومجالسة الصالحين وحضور مجالس الذكر؛ فإن رجلاً<sup>٦</sup> شكأ إلى النبي<sup>٧</sup> صلى الله عليه وسلم قسوة<sup>٨</sup> قلبه فقال له<sup>٩</sup>: ادنئه<sup>١٠</sup> من الذكر وأكثر من الاستغفار<sup>١١</sup> فإنني<sup>١٢</sup> أستغفر<sup>١٣</sup> الله<sup>١٤</sup> في اليوم<sup>١٥</sup> سبعين مرة<sup>١٦</sup>؛ وقال عليه السلام<sup>١٦</sup>: إن العبد إذا أذنب<sup>١٧</sup> نكث في قلبه نكثة سوداء فإن<sup>١٨</sup> تاب واستغفر

٣٣ ١ ش: للرزق. ٢ ب: قد. ٣ [له ذلك]: ش: تعدى ذلك له. ٤ ش: اهتمامه. ٥ ص: بعمل. ٦ ش: فرضه. ٧ ش: عليه. ٨ [لا... غيره]: ش: ص: هـ: لا يقوم به غيره. ٩ ص: وضمن. ١٠ [فقال: الله]: ش: فقال تعالى: الله. ص: قل لله تعالى. ١١ ص: + الآية. ١٢ ص: ك. ١٣ ش: شك. ص: يشك. ١٤ ش: كذلك. ١٥ ش: شك. ص: يشك. ١٦ ساقط في ش. ١٧ ب: ويحكي (٢) (الواو غير واضحة). ١٨ ش: ادنئه. ١٩ [سمعت... قال]: ص: قل حاتم الأصم. ٢٠ [ويقول لي الشيطان]: ش: والشيطان يقول لي. ٢١ ص: + له. ٢٢ ش: واللبس.

٣٤ ١ ص: والمخالفات. ٢ ش: يقسو. ص: تغشى. ٣ ش: + في. ٤ ساقط في ش. ٥ ش: وخدمة. ٦ ش: رجل. ٧ ش: رسول الله. ٨ ش: بقسوة. ص: قسوة. ٩ ساقط في ش. ١٠ ش: ادنيه. ص: ادنئه. ١١ [وأكثر من الاستغفار]: ساقط في ش. ١٢ ش: وقال. ص: صلى الله عليه وسلم أتى. ١٣ ش: ص: لأستغفر. ١٤ ص: + تعالى. ١٥ ص: أكثر من. ١٦ [عليه السلام]: ش: صلى الله عليه وسلم. ساقط في ص. ١٧ ص: ادنئه. ١٨ ش: تاب واستغفر.

٣٣ ١ سورة الروم ٤٠. ٢ هو أبو عبد الرحمن حاتم بن عنوان الأنصاري (توفي ٥٢٣٧هـ). راجع طبقات ص ٩١ والمراجع المسجلة هناك. ٣ راجع طبقات ص ٩٦ س ٩؛ حلية ج ١٠ ص ٤٩ س ٢٥؛ القشيري ص ١٦ س ٦؛ صفوة ج ٤ ص ١٣٦ س ٣؛ نفحات ص ٦٤ س ١٥.

٣٤ ١ راجع مكارم الاخلاق ص ٣٦٣ س ٦؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٤٥٧ س ٤ (عن الترمذي). وقارن كبرى ص ٢٦ س ١١؛ عوارف ج ٤ ص ٢٠٣ س ١١.

الله<sup>19</sup> ذهبت<sup>20</sup> وإن<sup>21</sup> أذنب<sup>22</sup> ثانياً<sup>23</sup> نكت<sup>24</sup> في قلبه نكتة<sup>25</sup> أخرى إلى<sup>26</sup> أن يصير القلب بحيث<sup>27</sup> لا يعرف معروفاً ولا ينكر منكراً<sup>28</sup>. ثم قرأ النبي صلى الله عليه وسلم: ﴿كَأَلَّا بَلَّ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>29</sup>.  
 ٣٥ ومن عيوبها حبها<sup>1</sup> الكلام على<sup>2</sup> الناس والخوض في دقائق العلوم ليصيد<sup>3</sup> به قلوب الأغمار<sup>4</sup> ويصرف بحسن كلامه وجوه الناس إليه<sup>5</sup>. ومداواتها العمل بما يعظ<sup>6</sup> وأن يعظ الناس بفعله لا بقوله<sup>7</sup>. كما روي أن الله تعالى<sup>8</sup> أوحى إلى عيسى بن مريم<sup>9</sup>: إذا أردت أن تعظ الناس فعظ نفسك<sup>10</sup> فإن اتعظت<sup>11</sup> فعظ الناس<sup>12</sup> وإلا فاستحي<sup>13</sup> مني<sup>14</sup>. فسإن<sup>15</sup> النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>16</sup>: مررت ليلة أسري بي بقوم تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت: من هؤلاء<sup>17</sup> يا أخي<sup>18</sup> جبريل<sup>19</sup> قال<sup>20</sup>: هؤلاء<sup>21</sup> خطباء<sup>22</sup> أمتهك<sup>23</sup> بأمر من الناس بالبر وينسون أنفسهم وهم يتلون الكتاب<sup>24</sup>.

٣٦ ومن عيوبها سرورها وفرحها<sup>1</sup> وطلبها الراحة<sup>2</sup> وذلك<sup>3</sup> من نتائج الغفلة<sup>4</sup>. ومداواتها التيقظ لما بين يديها وعلمه بتقصيره<sup>5</sup> فيما<sup>6</sup> أمر به وارتكابه<sup>7</sup> ما نهى عنه وأن هذه الدار له<sup>8</sup> سجن ولا سرور له<sup>9</sup> ولا راحة في السجن<sup>10</sup>. فإن النبي

19 ساقط في ص. 20 ص: ذهب. 21 ص: فان. 22 نكتت. 23 نكت. 24 ساقط في ش. 23 ش: نكت. 24 ش: نكتة. 25 ص: فولى. 26 ص: بحيث.

٣٥ 1 ش: + في. ص: حب. 2 ش: بين. 3 ش: تصيد. ص: ليصيد. 4 ش: لا يصيد. ص: لا يصيد. 5 أو يصرف. 6 بعد. ش: وتصرف وجود الناس أي بحسن كلامه. 6 ش: + في. ص: + همش ب: يعظ. 7 ساقط في ص. 8 بن مريم. ش: عليه السلام. ساقط في ص. 9 ش: إن. 10 ش: + فعظ. وكلمة مشطوب. 11 ش: تعظ. 12 [فعظ الناس]. ش: فعظ. ساقط في ص. 13 ش: فاستحي. 14 ساقط في ص. 15 ش: وإن. ص: قال. 16 ساقط في ص. 17 ص: هؤلاء. 18 ساقط في ش. ص: جبريل. ص: جبريل. 20 ش: + في. ص: فقلت. 21 ص: هؤلاء. 22 ش: + من. 23 ش: + يا محمد. 24 وهم. كتاب. ساقط في ش. ص: الآية.

٢ راجع الترويض ص ١٠ من ١٧. ٣ داب لنفس ص ١١٥ من ١٥. ٤ موت ج ١ ص ١٦٩ من ٢٣. ٥ ح ٣ ص ١٠ من ١١ (عن مسعود بن مهران) ٦ الطردوشي ص ١٥ من ٢. ٧ غنم ج ١ ص ١٣٦ من ٢٨. ٨ عورف ج ٤ ص ١٨٠ من ١٨. ٩ سمك الخاسبي ص ٨٩ (عن مشكاة مصابيح بدر بزي) ١٠ الفتح كبير ج ١ ص ٣١٠ من ١٧. ١١ سورة المطففين ١٤.

٣٥ ١ راجع فضائح ساطبة ص ٨١ من ١. وقارن تمشيري ص ٩٩ من ٣١. ٢ راجع البراعة ص ٢٩١ من ١١. وقارن حمة ج ٨ ص ١١٢ من ٢٣. ونظر سورة بقره ٤٤.

صلى الله عليه وسلم قال<sup>10</sup>: الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر. <sup>١</sup> فيجب <sup>11</sup> أن يكون <sup>12</sup> عيشه <sup>13</sup> فيها عيش المسجونين لا عيش المستريحين <sup>14</sup>. وحكي عن داود الطائي<sup>٢</sup> أنه قال<sup>15</sup>: قطع نياط <sup>16</sup> قلوب العارفين ذكر<sup>17</sup> أحد الخلودين <sup>18</sup>. وقال رجل لبشر الحافي: ما لي أراك مهموماً؟ فقال: لأنني مطلوب <sup>19</sup>. <sup>٣٧</sup> ومن عيوبها اتباعها هواها<sup>1</sup> وموافقة<sup>2</sup> رضاها وارتكاب مراداتها<sup>3</sup>. ومداواتها ما أمرها<sup>4</sup> الله تعالى<sup>5</sup> به من <sup>6</sup> قوله تعالى<sup>7</sup>: ﴿وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾. <sup>١٠</sup> وقوله تعالى<sup>8</sup>: ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾. <sup>٢</sup> وروى<sup>9</sup> عن <sup>10</sup> مضر<sup>11</sup> القاري أنه قال<sup>12</sup>: لَنَحْتُ الْجِبَالَ بِالْأَظْفِيرِ <sup>13</sup> أهون <sup>14</sup> من مخالفة الهوى إذا تمكّن في <sup>15</sup> النفس. <sup>٣</sup>

<sup>٣٦</sup> 1 ش: + بالدنيا. 2 ش: للراحة. 3 ص: وتلك. 4 [وذلك... الغفلة]: ش: وكل من هذا من قبائح الغفلة. 5 ب: بتقصير. 6 ب: ما. 7 ب: ص: وارتكاب. 8 ساقط في ش. 9 ساقط في ش. 10 [فإن... قال]: ش: فانه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال. ص: قال النبي صلى الله عليه. 11 ص: يجب. 12 ب: + فيه. ولكنه مشطوب. 13 ب: عيشها. 14 [لا عيش المستريحين]: ساقط في ب. ش: لا عيش المستريحين. 15 [وحكي... قال]: ص: قال داود الطائي. 16 ساقط في ص. 17 ش: بذكر. 18 ص: الخلودين. 19 ش: + وليس لي عذر.

<sup>٣٧</sup> 1 ش: هواها. 2 ص: وموافقته. 3 ش: ارادتها. ص: مداواتها. 4 ش: أمر. ص: أمره. 5 ساقط في ص. 6 ص: في. 7 ساقط في ش. 8 [فإن... تعالى]: ش: وقال ايضا. ساقط في ص. 9 ش: وما روي. ص: وما قال. 10 ب: + المر. ولكنه مشطوب. ساقط في ص. 11 ش: نصر: تنبيه المغترين: خصص. 12 [انه قال]: ساقط في ص. 13 ش: بالأظفیر. 14 ص: + علي. 15 ص: من.

<sup>٣٦</sup> ١ راجع ونسلك ج ٢ ص ٤٣١ مادة «سجن» في العقد ج ٣ ص ١٧٢ س ٢١: تنبيه الغافلين ص ٨٨ س ١: طبقات ص ١٧ س ٢: القاضي النعمان، دعواته للإسلام، ج ١ ص ٦٠: أحسن الكلمه ص ٧ س ١٥: أحياء ج ٣ ص ١٣٩ س ١٦: مكريم الأحياء ص ٥٠٨ س ١٤، ص ٥٤١ س ١١: مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٨٩ س ٢: راجع ج ٢ ص ١٤ س ٢٦: كنوز ج ٢ ص ٦٥ س ٢٧: زهدناظرين ص ١١٥ س ١٣: الفتح الكبير ج ٢ ص ١١٦ س ٦: زبير ص ٥٠. ٥٢: سميت داود بن نصير الطائي الكوفي الزاهد (توفي ٥١٦٢هـ). راجع القشيري ص ١٢: شعري ج ١ ص ٩٩: شذرات ج ١ ص ٢٥٦. ٣ راجع ابن مسكويه ص ١٦٥ س ١٠: صفوة ج ٢ ص ١٨٦ س ٢١.

<sup>٣٧</sup> ١ سورة النازعات ٤٠-٤١. ٢ سورة يوسف ٥٣. ٣ راجع تنبيه المغترين ص ١١٢ س ١. وانظر حلية ج ٨ ص ١٨ س ٣ (عن ابراهيم بن ادهم).

٣٨ ومن عيوبها ميلها إلى معاشرة الأقران وصحبة الإخوان . ومداواتها أن يعلم<sup>١</sup> أن الصاحب<sup>٢</sup> له مفارق والمعاشرة منقطعة<sup>٣</sup> . كما<sup>٤</sup> روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال له جبريل عليه السلام<sup>٥</sup> : عيش ما شئت فإنك ميت وأحب من أحببت<sup>٦</sup> فإنك مفارقه واعمل ما شئت فإنك مَجْزِي<sup>٧</sup> به<sup>٨</sup> واعلم أن شرف المؤمن قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس<sup>٩</sup> . وقال أبو القاسم<sup>١٠</sup> الحكيم : ٢ الصداقة عداوة إلا ما دافيت<sup>١٠</sup> وجمع المال حسرة إلا ما واسيت والمخالطة تخليط إلا ما داريت .

٣٩ ومن عيوبها أسها بطاعتها<sup>١</sup> ورؤية استحسانها<sup>٢</sup> . ومداواتها أن يعلم أن أفعالها وإن أخلصت<sup>٣</sup> فهي<sup>٤</sup> معلولة وأن<sup>٥</sup> أفعالها لا تخلو<sup>٦</sup> من العلل ويعلم أنه لا يخلص عملها إلا بسقوط رؤية استحسانها لأفعالها<sup>٧</sup> .

٤٠ ومن عيوبها إماتتها<sup>١</sup> النفس باتِّباع الشهوات فإن النفس إذا تمكنت<sup>٢</sup> من ذلك ماتت عن<sup>٣</sup> الطاعات والموافقات . ومداواتها منعها عن مراداتها وحملها على المكاره ومخالفتها فيما تطلب فإن<sup>٤</sup> ذلك<sup>٥</sup> الذي<sup>٦</sup> يميمت عنها شهواتها . قيل لأبي حفص : بماذا يُستجلب<sup>٧</sup> صلاح النفس ؟ قال : بمخالفتها<sup>٨</sup> فإنها موضع كل آفة .

٤١ ومن عيوبها أن تأمن<sup>١</sup> من<sup>٢</sup> مكر الشيطان وتسويبه ووساوسه<sup>٣</sup> ومكره<sup>٤</sup> . ومداواتها تصحيح العبودية بشرائطها والتضرع إلى الله تعالى<sup>٥</sup> في أن يمن<sup>٦</sup> عليك<sup>٧</sup> بذلك ؛

٣٨ ١ ش : تعمد . ٢ ش : الصاحب . ٣ ش : ينقطع . ٤ ش : ب : ٤ . ٥ [عليه السلام] : ساقط في ص . ٦ ش : شئت . ٧ ش : مجزا . ٨ [واعلم... النفس] : ساقط في ش ص . ٩ ص : النفس . ١٠ ش : صفت .

٣٩ ١ ش : مؤنتها . ٢ ص : بطاعتها . ٣ ص : + استحسانها . ٤ ش : اخلصتها . ٥ [وان... فهي] : ص : وخلصها . ٦ ش : وان . ٧ ش : تخلوا . ٨ [ويعلم... لأفعالها] : ش : وتعمل في سقط رؤية استحسانها . فعلة . ص : ورؤية استحسانها .

٤٠ ١ ش : اماتة . ص : الهل . ٢ ش : مكنت . ٣ ب : من . ٤ ش : + هو . ٥ ساقط في ص . ٦ ص : تستجلب . ٧ ش : بمخالفتها .

٣٨ ١ راجع الطرطوشي ص ١٠ س ١ ؛ نزهة النساظرين ص ٢١٦ س ١٤ . وقارن الأربعين ص ٢٨٣ س ١١ . ٢ هو السحق بن محمد بن اسماعيل أبو القاسم الحكيم السمرقندي (توفي ٥٣٤٢) . راجع صفحات ص ١٢٤ .

- لأن<sup>٧</sup> الله تعالى قال<sup>٨</sup>: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ﴾<sup>١</sup>.
- ٤٢ ومن عيوبها الترسّم<sup>١</sup> برسم<sup>٢</sup> الصلاح من غير مطالبة القلب بالإخلاص فيما ترسّم<sup>٣</sup> به من الصلاح . ومداواتها ترك الخشوع في<sup>٤</sup> الظاهر إلا بقدر<sup>٥</sup> خشوع<sup>٦</sup> الباطن مما يرى<sup>٧</sup> في قلبه وسره<sup>٨</sup>: ١ لأن<sup>٨</sup> النبي صلى الله عليه وسلم قال<sup>٩</sup>: المتشبع<sup>١٠</sup> بما لم<sup>١١</sup> يُعْطَ<sup>١٢</sup> كلابس ثوبي زور<sup>١٣</sup>.
- ٤٣ ومن عيوبها قلّة<sup>١</sup> الاعتبار بما يرى من إهمال الله<sup>٢</sup> إيّاه في ذنوبه . ومداواتها دوام الخشية وأن يعلم<sup>٣</sup> أن ذلك الإهمال ليس بإهمال<sup>٤</sup> وأن الله تعالى<sup>٥</sup> مسائله عن ذلك ومجازيه به<sup>٦</sup> إلا أن يرحمه فإن<sup>٧</sup> الاعتبار لأهل الخشية لأن<sup>٨</sup> الله تعالى يقول<sup>٩</sup>: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى﴾<sup>١٠</sup> وقال<sup>١١</sup> القائل<sup>١٢</sup>:

قد غرّها إهمالُ خالقها لها<sup>١٣</sup> لا تحسبن إهمالها إهمالا<sup>١٤</sup>

- ٤١ ١ ص: أنها . ٢ ساقط في ش: ص . ٣ ش: ووسواسه . ص: وسوسه . ٤ ساقط في ش: ص . ٥ ساقط في ص: . ٦ ص: عليه . ٧ ص: قال . ٨ ش: يقول . ساقط في ص: .
- ٤٢ ١ ش: التوسم . ٢ ش: بوسم . ٣ ش: توسم . ص: يتوسم . ٤ ساقط في ش: . ٥ ش: ص: . ٦ ش: الخشوع . ٧ [لم يرى]: ساقط في ش: ص . ٨ ص: قال . ٩ ساقط في ص: . ١٠ ش: المتشبع . ص: المتسبع . ١١ ش: لا . ١٢ ش: يملك . ١٣ ش: دور .
- ٤٣ ١ ش: قلت . ٢ ش: + تعالى . ٣ [وأن يعلم]: ش: ويهجم . ص: . ٤ ش: ولكنها مشعوب . ٥ ش: تعالى ، وفوقها «تبارك» . ساقط في ص: . ٦ ص: مسائله . ٧ [ومجازيه به]: ش: ومجازيه . ٨ [ذلك... فان]: ساقط في ص: . ٩ ساقط في ص: . ١٠ ش: عبرة . ١١ ص: قال . ١٢ ش: + بيت . ١٣ ساقط في ص: . ١٤ ص: اهما لها .

٤١ ١ سورة الحجر ٤٢ .

- ٤٢ ١ انظر الرعاية ص ١٨٢ س ٢١ (كما جاء في الحديث: تعوذوا بالله من «الخبث» والخبث من «الخبث» قيل وما خشوع النفاق ، قال ان يخشع البدن والقلب ليس يخشع) . ٢ جامع وسبك ج ٢ ص ٣٦٧ مادة «زور» ، ج ٣ ص ٦٠ مادة «تشبع» : مادة من ١١١ س ١٥ . ٣ نهاية ج ٢ ص ٢٠٢ مادة «شبع» : جامع ج ٢ ص ١٧١ س ١٢ . ٤ الفتح الكبير ج ٣ ص ٢٥٣ س ٨ .

- ٤٣ ١ قارن غرر ص ٥٣ س ١٥ : ولكن غرهم الامهال حتى ظنوا انه اهمال . ٢ سورة النزعات . ٢٦ .

٤٤ ومن عيوبها محبتها<sup>١</sup> لإفشاء<sup>٢</sup> عيوب إخوانه وأصحابه . ومداواتها أن يرجع<sup>٣</sup> في ذلك إلى نفسه فيحب<sup>٤</sup> للناس ما<sup>٥</sup> يحب<sup>٦</sup> لنفسه . كما روي عن النبي<sup>٧</sup> صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>٨</sup>: المسلم الذي<sup>٩</sup> يرضى لأخيه<sup>١٠</sup> ما يرضى لنفسه<sup>١١</sup> . وعنه<sup>١١</sup> صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>١٢</sup>: من ستر عورة أخيه المسلم ستر الله عورته .<sup>٢</sup>

٤٥ ومن عيوبها ترك الاستزادة من نفسه في أفعاله وأقواله ورضاه عنها بما هي<sup>١</sup> فيه . ومداواتها<sup>٢</sup> الخرص على طلب الزيادة في أفعاله وأقواله بحسن الاقتداء بالسلف<sup>٣</sup> . فإن<sup>٤</sup> علياً<sup>٥</sup> رضي الله عنه قال<sup>٦</sup>: من لم يكن في الزيادة<sup>٧</sup> فهو في النقصان<sup>٨</sup>.

٤٦ ومن عيوبها تحقير المسلمين والترفع<sup>١</sup> والتكبر عليهم . ومداواتها الرجوع إلى التواضع واعتقاد حرمة المسلمين . فإن<sup>٢</sup> الله تعالى يقول<sup>٣</sup> لنبيه عليه السلام<sup>٤</sup>:  
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ . ١ . واعلم أن التكبر<sup>٥</sup> هو الذي أوقع إبليس عليه اللعنة<sup>٦</sup> فيما أوقع<sup>٧</sup> فيه حيث قال:  
إِنَّا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ ٨ . ٢ . والنبي

٤٤ ١ ش: محبة . ٢ ش: إفشاء . ٣ ب: ترجع . ٤ ب: ص: وتجب . ٥ ش: كما . ٦ ب: ص: تحب . ٧ ش: . ٨ ص: الله . ولكنه مشطوب . ٩ ك: ك... قول: ص: كما قول النبي صلعم . ١٠ ش: . ١١ لا . ١٢ ش: لا . ١٣ ش: وما روي عنه . ١٤ ا: وعنه... قول: ص: وقول .

٤٥ ١ ش: ص: هو . ٢ ب: . ٣ ب: ترجع في ذلك إلى نفسه فيحب للناس ما يحب لنفسه كما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم . ولكنه مشطوب . ٤ ش: . ٥ الصالح . ٦ ص: قول . ٧ ش: ص: عن النبي (ش: ابن) بي صاحب . ٨ ساقط في ص: . ٩ ش: ص: زيادة . ١٠ ش: ص: نقصان .

٤٦ ١ ش: . ٢ ص: . ٣ قول . ٤ ساقط في ص: . ٥ [عليه السلام]: ش: ص: صلى الله عليه وسلم . ٦ ص: تكبر . ٧ عيبه اللعنة: ساقط في ش: ص: . ٨ ش: وقع . ص: أوقعه . ٩ خلتني... طين: ساقط في ش: ب: . ١٠ [ولنبي... نظر]: ش: ونظر النبي صلى الله عليه وسلم . ص: ونظر النبي صلعم . ١١ ساقط في ش: . ١٢ ساقط في ش: ص: . ١٣ ش: وحرم من . ١٤ ش: . ١٥ وهي . ١٦ ش: وان يقض به ظن السوء . ص: وان يقض ظن سوء .

٤٤ ١ راجع ونسك ح ١ ص ٣٥ مادة «الخ» حلية ح ٨ ص ٢٥ س ١٦ . وقول الاخلاق وأسير ص ١٩ س ١٦ . ٢ راجع فقرة ١٣ .

٤٦ ١ سورة آل عمران ١٥٩ . ٢ سورة الاعراف ١٢ . ٣ راجع ونسك ح ١ ص ٤٥٧ مادة «حرمة» ح قوت ح ٢ ص ١١١ س ١٢ . ٤ راجع قوت ح ٤ ص ١٢٦ س ٢٠ ح احياء ح ٢ ص ١٢٣ س ٣٢ ح الفتوة ص ١٩٧ س ١١ .



عليه السلام نظر<sup>٩</sup> إلى الكعبة فقال: ما أعظمك وأعظم حرمتك: والمؤمن أعظم حرمة<sup>١٠</sup> عند الله منك: ٣ إن الله تعالى<sup>١١</sup> حرّم منك واحدة<sup>١٢</sup> ومن المؤمن ثلاثة<sup>١٣</sup>: دمه وماله وعرضه<sup>١٤</sup>.

٤٧ ومن عيوبها الكسل والقعود<sup>١</sup> عن الأوامر<sup>٢</sup>. ومداواتها أن يعلم<sup>٣</sup> أنه مأمور من جهة الله<sup>٤</sup> تعالى<sup>٥</sup> ليحمله فرح ذلك على النشاط في أداء الأوامر<sup>٦</sup>. كذلك سمعت جدّي<sup>٧</sup> يقول: قال بعضهم<sup>٨</sup>: التهاون بالأمر<sup>٩</sup> من قلة المعرفة بالأمر<sup>١٠</sup>.

٤٨ ومن عيوبها أن يتزيتى<sup>١</sup> بزيتي الصالحين ويعمل<sup>٢</sup> عمل<sup>٣</sup> أهل الفساد<sup>٤</sup>. ومداواتها ترك زينة الظاهر إلاّ بعد إصلاح الباطن فإذا تزيتى<sup>٥</sup> بزيتي قوم<sup>٦</sup> اجتهد<sup>٧</sup> أن يوافقهم في أخلاقهم وأفعالهم<sup>٩</sup> كلتها أو بعضها: لأنه روي في الخبر<sup>١٠</sup>: كفى<sup>١١</sup> بالمرء<sup>١٢</sup> شراً أن يرى<sup>١٣</sup> الناس أنه يخشى الله وقلبه فاجر: وقال أبو عثمان: خشوع<sup>١٤</sup> الظاهر مع فجور القلب يورث الإصرار.

٤٩ ومن عيوبها تضييع أوقاتها بالاشتغال بما لا يعنيه<sup>١</sup> من أمور الدنيا والخوض فيها مع أهلها. ومداواتها أن يعلم<sup>٢</sup> أن أوقاته<sup>٣</sup> أعزّ الأشياء<sup>٤</sup> فيشغلها<sup>٥</sup> بأعزّ

٤٧ ١ ش: والعقود. ٢ ش ص: الامر. ٣ [ان يعلم]: ساقط في ب. ٤ ش: الحق. ص: الحق. ٥ ساقط في ش ص. ٦ ش: الامر. ٧ ش: عن جدي اسماعيل ابن (والصواب: بن) نجيد رحمه الله. ص: + ابن نجيد. ٨ [قال بعضهم]: ساقط في ش ص. ٩ ش ص: بالأوامر.

٤٨ ١ ش: تزيتين. ٢ ش: وتعمل. ٣ ش: يعمل. ص: اعمال. ٤ [أهل الفساد]: ش: الفساد. ٥ ش: تزيتين. ٦ ش: بزينة. ٧ [بزيتي قوم]: ساقط في ص. ٨ ب: تجيد. ش: تجيد. ٩ ش: يعنيه. ١٠ ش ص: + انه قال. ١١ ساقط في ص. ١٢ ش ص: + انه قال. ١٣ ش ص: + انه قال. ١٤ ش: يراه. ١٤ على هامش ب: الخشوع. وفي نص ب: زينة.

٤٩ ١ ص: يعنيه. ٢ ش ص: تعلم. ٣ ش: وقتك. ص: وقته. ٤ ص: + عليه. ٥ ش: فتشغلها. ص: فيشغله.

٤٧ ١ راجع لصفحات ص ٨٦ س ٢٤ (عن ابي عثمان الخيري)؛ حقائق ورقة ٩٠ ب س ١٦ (عن جد المؤلف).



الأشياء<sup>١</sup> وهو ذكر الله عزّ وجلّ<sup>٦</sup> والمداومة على طاعته ومطالبة الإخلاص من نفسه ؛ فإنه رُوِيَ عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: دَعُ ما يُرِيبك إلى ما لا يُرِيبك<sup>٢</sup> وقال النبيّ صلّى الله عليه وسلّم<sup>٧</sup>: من حسن إسلام المرء تركه ما لا يعنيه<sup>٣</sup>، ومن ترك ما لا يعنيه اشتغل بما يعنيه<sup>٤</sup>، وقال الحسين بن منصور: عليك بنفسك<sup>٩</sup> إن<sup>١٠</sup> لم تشغلها شغلتك<sup>١١</sup>.

٥٠ ومن عيوبها الغضب . ومداواتها حمل النفس على الرضا بالقضاء . فإنّ الغضب جمرة من الشيطان . ١ . وجاء رجل<sup>٢</sup> إلى النبيّ صلّى الله عليه وسلّم<sup>٣</sup> فقال: أوصني فقال: لا تغضب . ٤ . فأعاده ثانياً وثالثاً فقال: لا تغضب<sup>٥</sup>.

٦ [عزّ وحر] : ش : تعادى . ساقط في ص . ٧ [دع . . . . . وسلّم] : ساقط في ش ص . ٨ [ومن . . . يعنيه] : ساقط في شرب . ٩ ص : من نفسك . ١٠ ش : فإن . ١١ ش ص : شغلتك .  
١ ش : ١ . ٢ [وجاء رجل] : ص : ولأن رجلاً جاء . ٣ ساقط في ص . ٤ ص : قول .  
٥ ش : وصيبتك إلا . ٦ [وأعاده . . . . . تغضب] : ساقط في ش ص . ٧ ش : لأن . ٨ ساقط في ش .  
٩ ش : يصححك . ١٠ ساقط في ش ص . ١١ ش : ولا منع .

٤٩ ارجع جميع آداب صوفية فقرة ٤٠ . ٢ ارجع ونسبك ج ٢ ص ٢٢٢ مادة «راب» ؛ نخسبي ص ٥٢ ص ٣ : قوت ج ١ ص ١١٦ ص ١٧ ص ١٠ ج ٤ ص ٢٢٢ ص ٨ ص الحسن كليم ص ٩ ص ١ : أدب سلب ص ١٩٣ ص ١٦ ص ٠ ص ٢٤٧ ص ٦ ص أحياء ج ٢ ص ٨٤ ص ٢ ص ١٠ ص ١١ ص ١١ : لأربعين ص ٦٣ ص ٨ ص ٠ ص ابن حمدون ص ١٢ ص ١٥ ص مهبة ج ٢ ص ١١٦ مادة «ريب» ؛ الكبرى ص ٣٢ ص ١٢ ص شرح الأربعة ص ٣٩ ص ٠ ص مجموعة رسائل الكبرى ج ٢ ص ٣٩ ص ١٣ ص ٠ ص الشبلاخ ج ٣ ص ١٦٥ ص ٥ ص مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٩٤ ص ٦ ص ١٥ ص ٠ ص ٢٩٥ ص ٢ ص شفاء السائل ص ٣٤ ص ١٤ ص جامع ج ٢ ص ١٣ ص ٩ ص كراخ ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٥ ؛ كنوز ج ٢ ص ٢٢ ص ٢٢ ص فتح الكبير ج ٢ ص ١١١ ص ٨ ص . وقول البيت واشييين ج ٣ ص ٨٩ ص ١٤ ص دعوا ما يريكم أي ما لا يريكم (عن الحسن البصري) . ٣ ارجع فقرة ٢٥ . ٤ ارجع أخبار علاج ، تحقيق الأرسطو و ب . كروس (باريس ١٩٣٦) ص ٩٧ ص ١٣ ص قول أحمد بن قاتك : قلت للعلاج : أوصني قول : هي نفسك إن تشغلها شغلتك ؛ حقائق ورقة ٥٥ ص ٧ ص ٢٨٨ ص ١٣ ص تاريخ بغداد ج ٨ ص ١١٤ ص ١٨ ص أيدية والهدية ج ١١ ص ١٣٤ ص ٢٧ .

٥٠ اقول أحياء ج ٣ ص ١٢٠ ص ٣٨ ؛ كنز ج ٣ ص ٢٩٤ فقرة ٢٥٦٣ . ٢ ارجع ونسبك ج ٤ ص ٥٢٣ مادة «غضب» ؛ روضة العقلاء ص ١١٦ ص ١٤ ص آداب الصحبة ص ٥٠ ص ١ ص المراجع المسجلة هناك ؛ الأخلاق والسيرة ص ١٩ ص ١٦ ص أحياء ج ٣ ص ١١٤ ص ٨ ص لأربعين ص ١١٨ ص ٩ ص ابن حمدون ص ٨٢ ص ١٣ ص الباب ص ٢٦٠ ص ١٤ ص عوارف ج ٣ ص ٦٩ ص ٥ ص شرح الأربعة ص ٤٥ ص ١ ص مجمع الزوائد ج ٨ ص ٦٩ ص ١٠ ص جامع ج ٢ ص ١٩١ ص ٥ ص الكواكب الدرية ج ١ ص ٢٤١ ص ٧ ص كنوز ج ٢ ص ١٩٦ ص ٣٨ ص أزفة الشاطرين ص ٢١٠ ص ٢١ ص (عن البخاري) .

ولأن<sup>7</sup> الغضب يُخرج العبد<sup>8</sup> إلى حدّ الهلاك إذا لم يصحبه<sup>9</sup> من الله تعالى<sup>10</sup> زجر ومنع<sup>11</sup>.

٥١ ومن عيوبها الكذب . ومداواتها حمل النفس على الصدق وترك<sup>1</sup> الاشتغال برضا الخلق وسخطهم . فإنّ الذي يحمل صاحب الكذب على الكذب طلب رضا الناس<sup>2</sup> والتزيّن لهم وطلب الجاه عندهم ؛ فإنه روي عن رسول الله<sup>3</sup> صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال<sup>4</sup>: الصدق يهدي إلى البرّ والبرّ يهدي إلى الجنّة<sup>5</sup> والكذب يهدي إلى الفجور والفجور يهدي إلى النار .<sup>١</sup>

٥٢ ومن عيوبها البخل والشحّ وهما نتائج محبة الدنيا . ومداواتها أن تعلم<sup>١</sup> أنّ الدنيا قليلة وأنّها فانية وأنّ<sup>2</sup> حلالها حساب وحرامها عذاب<sup>3</sup> . كما روي عن النبيّ صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال<sup>4</sup>: حبّ الدنيا رأس كلّ خطيئة<sup>١</sup> وإنّ الله<sup>5</sup> تعالى أخبر عنها أنّها متاع الغرور فلا تبخل<sup>6</sup> بها ولا تشحّ<sup>7</sup> وتجتهد<sup>8</sup> في بذلها ولا تمسك<sup>9</sup> منها إلاّ مقدار<sup>10</sup> ما تدافع<sup>11</sup> به<sup>12</sup> وقتك<sup>13</sup> . فإنّ النبيّ صلّى الله عليه وسلّم<sup>14</sup> قال<sup>15</sup>: أنفق يساً<sup>16</sup> بِلال<sup>٢</sup> ولا تخش من ذي العرش إقلالاً<sup>17</sup> .<sup>٣</sup>

٥١ 1 [حمل... وترك]: شرب : ترك . 2 ش : نحو . 3 [رسول الله]: ش : النبي . 4 [فإنه... قال]: ص : قال النبي صلّى الله عليه وسلّم . 5 [والتزيّن]: ص : ساقط في ص .  
٥٢ 1 ص : يعلم . 2 ب : + وإن . 3 ش ص : عقب . 4 [كما... قال]: ص : وقال صلّى الله عليه وسلّم . 5 [وإن الله]: ش : والله . 6 ش ص : يبخل . 7 ش : يشحّ عليه . 8 ش : يجتهد . 9 ش ص : يمسك . 10 ساقط في ص . 11 ش : يدافع . ص : يدفع . 12 ساقط في ص . 13 ش ص : وقته . 14 ساقط في ص . 15 ص : + لبال . 16 ساقط في ب . 17 ص : اقلال .

٥١ ١ راجع ونسبك ج ٣ ص ٢٨٤ مادة «صدق» ؛ المحاسبي ص ٤٤ س ٢ ؛ روضة العقلاء ص ٣٧ س ١٤ ؛ نشر المحاسن ج ٢ ص ٦١ س ١٤ .

٥٢ ١ راجع قوت ج ٢ ص ١٧٦ س ١٦ ص ١٨٢ س ٣ (عن عيسى عليه السلام) ؛ ج ٣ ص ١٣٩ س ١٨ ؛ الأربعين ص ١٤٠ س ٨ ؛ محاضرات الأدباء ج ٢ ص ١٠١ س ٩ ؛ غنية ج ١ ص ١٤٦ س ١٤ ؛ تنبيه المعترين ص ٥٢ س ٤ (عن ابن جرير) ؛ كنوز ج ٣ ص ١١٠ فقرة ٩٨٧ ؛ كنوز ج ٢ ص ٤١ س ٣١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٦٨ س ١٤ ؛ زهرة الناظرين ص ٢١٥ س ٣١ . ٢ هو بلال بن رباح المؤذن (توفي ٥٢٠) . راجع ابن عبد البر ، الاستيعاب في معرفة الأصحاب ، ص ١٧٨ . ٣ راجع اللمع ص ٩٦ س ١٤ ؛ عوارف ج ٣ ص ٥٤ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٩١ س ٢٤ ؛ كنوز ج ١ ص ١٢٠ س ٢٤ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٢٨٢ س ٢٠ . وقارن مكارم الاخلاق ص ١٧ س ٢٠ .

٥٣ ومن عيوبها بعداً أملها . ومداواتها تقرب الأجل ؛ ويعلم<sup>٢</sup> أن بعض السلف قال : أحب الله أن لا يؤمن على حال فاحذره<sup>٣</sup> على الأحوال كلها .

٥٤ ومن عيوبها الاغترار بالمدائح الباطلة . ومداواتها أن لا يعرفه كلام الناس مع ما يعرفه من نفسه فإن حقيقة الأمر تخلص<sup>١</sup> إليه دونهم وأن ثناءهم عليه بخلاف<sup>٢</sup> ما يعرفه الله تعالى<sup>٣</sup> منه ويعرف<sup>٤</sup> هو من نفسه لا ينجيه من عار<sup>٥</sup> تبعاته<sup>٦</sup> .

٥٥ ومن عيوبها الحرص . ومداواتها أن يعلم أنه لا يستجلب بحرصه زيادةً على ما<sup>١</sup> قدر<sup>٢</sup> الله له من<sup>٣</sup> رزقه<sup>٤</sup> . كما روى ابن<sup>٥</sup> مسعود رضي الله عنه<sup>٦</sup> عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>٧</sup> : إن الله تعالى<sup>٨</sup> يقول للملك<sup>٩</sup> : اكتب رزقه وعمله وأجله وشقي أو سعيد<sup>١٠</sup> .<sup>١١</sup> والله تعالى<sup>١٢</sup> يقول : **لِمَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ**<sup>١٢</sup> .<sup>٢</sup>

٥٦ ومن عيوبها الحسد . ومداواتها أن يعلم أن الحاسد عدو نعمة<sup>١</sup> الله تعالى<sup>٢</sup> . وقال النبي عليه السلام<sup>٣</sup> : لا تحاسدوا ولا تباغضوا وكونوا عباد الله إخواناً<sup>٤</sup> . ونتيجة الحسد من<sup>٥</sup> قلة الشفقة على المسلمين .

٥٣ ١ش : طول . ٢ش : وتعلم . ٣ش : فاحذروه . ب : فأخذت .

٥٤ ١ش : يخلص . ٢ش : خلاف . ٣ش : ساقط في ش . ٤ش : ص : وما يعرفه . ٥ش : ساقط في ش . ٦ش : تدعته فلم يعثر به .

٥٥ ١ على ما : ش : فمد . ص : ما . ٢ش : قدره . ٣ش : في . ٤ش : رزقه . ص : ١ : حرص . زيادةً مما قدر الله له من رزقه ( عند حذف ) . ٥ش : عن ابن . ٦ش : رضي الله عنه : ساقط في ش . ٧ : كما قال النبي صلى الله عليه وسلم . ٨ش : في ص . ٩ش : النبي وكل عنه . ١٠ : كذب . سعيد : ش : كذب . عمله وشقاوته وسعادته . ص : كذب . حبه ورزقه وعمله وشقي . سعيد : ١١ساقط في ص . ١٢ : أو سعيد : ساقط في ص .

٥٦ ١ش : نعمة . ٢ش : ساقط في ص . ٣ش : أو يؤمن بالله . ٤ش : والنبي صلى الله عليه وسلم يقول . ص : وقال النبي صلى الله عليه وسلم . ٥ش : والأحوال : ساقط في ب . ص : ولا تباغضوا . ٦ش : ولا تبغضوا . من : ص : وعمله . حسد : ص : ص : حبه .

٥٥ ١ : جمع . ساقط في ٢ . ص : ٢٥٤ : مدة رزق . وقيل : زاد الخبر ص ٥٦ س ٢٢ . ٢ : سورة في ٢٩ .

٥٧ ومن عيوبها الإصرار على الذنب مع تمنّي المغفرة ورجاء الرحمة . ومداواتها أن يعلم<sup>١</sup> أن الله تعالى<sup>٢</sup> أوجب الرحمة<sup>٣</sup> لمن لا يُصرّ على ذنبه<sup>٤</sup> حيث قال : ﴿وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ . وقال أبو حنيفة : الإصرار على الذنب<sup>٥</sup> من التهاون بقدرته<sup>٦</sup> الله تعالى<sup>٧</sup> . ويعلم<sup>٨</sup> أن الله تعالى<sup>٩</sup> أوجب الرحمة للمحسنين فقال : ﴿إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾<sup>١٠</sup> . وأوجب<sup>١١</sup> المغفرة للتائبين حيث قال : ﴿وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ﴾ الآية ١٢ .

٥٨ ومن عيوبها أنها لا تجيب إلى الطاعات<sup>١</sup> طوعاً . ومداواتها<sup>٢</sup> رياضتها بالخوع والعطش والتقطع في الأسفار<sup>٣</sup> والحمل على المكروه . سمعت منصور بن عبد الله يقول سمعت عمي البسطامي يقول سمعت أبي يقول : قال رجل لأبي يزيد قدّس الله روحه<sup>٤</sup> : ما أشد ما لقيت في سبيل الله؟ قال : لا يمكن<sup>٥</sup> وصفه فقال<sup>٦</sup> : ما أهون ما لقيت في سبيل الله؟ قال : لا يمكن نعته<sup>٧</sup> قال<sup>٨</sup> : ما أشد ما<sup>٩</sup> لقيت<sup>١٠</sup> ١٢ نفسك منك<sup>١١</sup> في سبيل الله؟ قال : لا يمكن

٥٧ ١ ب : يعلم . ٢ ساقط في ش ر ص . ٣ ش ر ص : مغفرته . ٤ ش ر ص : ذنبه . ٥ ش ر ص : يصرّ . ٦ ب ص : بقدرته . ٧ ش ر ص : ٨ ش : وتعلمه أيضاً . ٩ ب : وتعلمه . ١٠ [الرحمة ... المحسنين] : ساقط في ب . ص : أوجب الرحمة للمحسنين . ١١ ساقط في ب . ١٢ ساقط في ش ر ص .

٥٨ ١ ش : طاعة . ص : الطاعة . ٢ ش : ٣ [في الأسفار] : ش : الأسفار . ص : والأسفار . ٤ ش : ابن . ٥ [سمعت منصور ... يقول] : ب : كما . ساقط في ص . ٦ [قدّس الله روحه] : ساقط في ش ر ص . ٧ ش : ٨ ش : في . ٩ ش : في وصفه . ص : وصفه . ١٠ ش ر ص : قيل . ١١ ص : فما . ١٢ ص : فما . ١٣ ش ر ص : ١٤ ساقط في ش ر ص .

٥٦ ١ راجع ونسنتك ح ١ ص ٤٦٥ مادة «تحسد» في التبعية ص ٣٠٧ من ٢٣ . ٢ راجع ونسنتك ح ٧٩ من ٢٢ : روضة العقلاء ص ١١٣ من ٤ . ص ١٦٩ من ١٩ : سببه . ص ٦٤ من ٨ : قوت ج ٤ ص ١٢٨ من ١ : آداب تصحها ص ٣١ من ٥ . ومرجع المسجلة هناك : أحياء ج ٢ ص ١٢٥ من ١١ . ح ٣ ص ١٢٨ من ٢٤ : صفوة التصوف ص ٩ من ١١ : ابن حمدون ص ٧٢ من ١٨ : الفسوة ص ١٩١ من ٤ . ص ٢٤٦ من ٧ : رياض الصالحين ص ٢٥٥ من ١١ : شرح الأربعين ص ٧٤ من ١٦ : برهه الشافريين ص ٢١١ من ٢٩ : وقارن أحياء ج ٣ ص ١٢٨ من ٢١ .

٥٧ ١ سورة آل عمران ١٣٥ . ٢ سورة الاعراف ٥٦ . ٣ سورة هود ٩٠ .

وصفه<sup>15</sup> فقال<sup>16</sup>: ما<sup>17</sup> أهون ما<sup>18</sup> لقيت نفسك منك في سبيل الله<sup>19</sup>؟ قال: أمّا هذا فنعم: دعوتها إلى شيء من الطاعات فلم تجبني طوعاً فمنعتها الماء سنة<sup>20</sup> واحدة<sup>21</sup>.

٥٩ ومن عيوبها حرصها على الجمع والمنع . ومداواتها أن تعلم<sup>1</sup> أنّها ليست آمنة<sup>2</sup> من القضاء<sup>3</sup> عمره وقرب أجهه فيجمع<sup>3</sup> على قدر يقينه<sup>4</sup> من عمره<sup>5</sup> ويسمع بقدر<sup>6</sup> حياته<sup>7</sup> فمن لا يأمن على نفسه من أنفاسه فجمعه لذلك غرور ومنعه لغيره مع<sup>8</sup> حصول التبعة على نفسه جهل<sup>9</sup> . مع ما<sup>10</sup> روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنّه قال<sup>11</sup>: أيتكم مال وارثه أحب إليه من ماله؟ قالوا: ليس منّا أحد إلا وماله أحب إليه من مال وارثه فقال<sup>12</sup>: مالك<sup>13</sup> ما قدمت ومال وارثك ما أخبرت<sup>14</sup>.

٦٠ ومن عيوبها صحبتها مع المخالفين والمعرضين عن الحق . ومداواتها الرجوع إلى صحبة الموافقين<sup>1</sup> والمقبلين على الحق<sup>2</sup>. قال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>3</sup>: من تشبه بقوم فهو منهم<sup>4</sup> . وقال<sup>4</sup> عليه السلام<sup>5</sup>: من أكثر سواد قوم فهو منهم<sup>6</sup>. وقال بعض السلف: صحبة الأشرار تورث<sup>7</sup> سوء الظن بالأخيار<sup>8</sup>.

15 فقال ما هو... وصفه... مشطوب (خطاً) في... 16 ص: قيل... 17 ص: ف...  
18 ص: فقال... لا يمكن... ساقط في ص: نفسك... الله: ص: منك  
نفسك... 20 ساقط في ص:...

٥٩ 1 ص: نعم... 2... 3... 4...  
نفس... 5... 6... 7... 8... مع...  
9... 10... 11... 12... 13... 14...  
11... ساقط في... 12... 13... 14... فقلت...

٦٠ 1... 2... 3... 4... 5... 6... 7... 8... 9... 10...  
صلى الله عليه وسلم... 2... 3... 4... 5... 6... 7... 8... 9... 10...  
ساقط في ص:... 6... فهو منهم... 7... بورت... 8... بالأخيار...  
ساقط في ص:... 10... عز وجل... ساقط في ص:...

٥٨ 1... جمع... 18... 19... 20...  
ص: 115... 1... 2... 3... 4... 5...

٥٩ 1... جمع... 2... 3... 4... 5... 6... 7... 8... 9... 10...  
ص: 492... 18... (عن...  
سحري ونسائي).

وقال بعضهم: إن القلوب إذا بعدت عن الله تعالى<sup>9</sup> مقتت القائلين بحق الله تعالى<sup>10</sup>.

٦١ ومن عيوبها الغفلة . ومداواتها أن يعلم أنه ليس بمغفول عنه فإن الله تعالى يقول: <sup>1</sup> ﴿وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ <sup>١</sup> ويعلم<sup>3</sup> أنه محاسب على الخطرة والهمّة . ومن تحقق هذا راقب أوقاته وراعى<sup>٦</sup> أحواله فتزول بذلك عنه<sup>6</sup> الغفلة .

٦٢ ومن عيوبها ترك<sup>1</sup> الكسب والقعود عنه إظهاراً<sup>2</sup> للمخلوق أنه قعد متوكلاً<sup>3</sup> ثم يتشوّف<sup>4</sup> إلى<sup>5</sup> الأرزاق<sup>6</sup> ويتسخط إذا لم تأتبه<sup>7</sup> الأرزاق<sup>8</sup>. ومداواتها أن يلزم الكسب لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال<sup>9</sup>: إن<sup>10</sup> أطيب ما يأكل<sup>11</sup> الرجل<sup>12</sup> من كسبه<sup>13</sup> وأن يكون عليه كسب ظاهر وتوكل باطن<sup>14</sup> ليكون مكتسباً مع الخلق في الظاهر متوكلاً<sup>15</sup> على الله<sup>16</sup> في الباطن فهو من مراتب الرجال وطريق المخلصين<sup>17</sup>.

٦١ 1 [فإن... يقول]: ص: وقال تعالى . 2 ش:ص: ربك (سورة هود ١٢٣ : سورة النحل ٩٣) . 3 ش: وتعلم . 4 ش: أنك . 5 ش: وراع . 6 [فتزول... عنه]: ب: فيزول بذلك عنه . ش: وتزول عنه بذلك . ص: فيزول عنه بذلك عيب .

٦٢ 1 ساقط في ش . 2 [عنه اظهاراً]: ص: والاطهار . 3 ش: مقعد المتوكل . 4 ص: يتشرف . 5 ساقط في ص . 6 ش:ب: الأرفق . 7 ش: ياتيه . ب: ياتيه . 8 ش:ب: الأرفق . 9 [الكسب... قال]: ص: قول النبي عليه السلام . 10 ساقط في ش:ص . 11 ش: أكل . 12 ص: العبد . 13 الهاء في ب غير واضحة . ص: كسب يده . 14 [وأن... باطن]: ش: فان كان عليه حال كسب ظاهر وتوكل فيه باطن . ص: فان عليه حال الكسب ظاهراً والتوكل على الله باطن . 15 ش:ص: ومتوكلاً . 16 ش: + تعالى . 17 [فهو... المخلصين]: ساقط في ب:ص .

٦٠ ١ راجع ونسك ج ٣ ص ٦٢ مادة «تشبه» : المریدون فقرة ٢٠٧ : تلبس ص ٩ . ص ١٩ : مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٢٧١ ص ٧ : جامع ج ٢ ص ١٥١ ص ٢٤ : مجمع ج ٢ ص ١٦٧ ص ٢٤ : الفتح الكبير ج ٣ ص ١٧٨ ص ١٣ . ٢ : مجمع ج ٢ ص ١١١ . ص ٩ ص ٨ : المریدون فقرة ٢٠٧ . ٣ راجع جوامع آداب الصوفية فقرة ١١١ .

٦١ ١ سورة البقرة ٧٤ .

٦٢ ١ راجع جامع ج ١ ص ٧٣ ص ٣٣ : كنوز ج ١ ص ٣٩ ص ٤ : الفتح الكبير ج ١ ص ٢٩٢ ص ١ (عن البخاري والترمذي والنسائي وابن ماجه) . وقارن المحاسبي ، المسائل في اعمال الجوارح والقلوب ، ص ١٨٣ .

٦٣ ومن عيوبها الفرار مما يوجب عليه<sup>١</sup> ظاهر العلم<sup>٢</sup> إلى الدعاوى والأحوال<sup>٣</sup>. ومداواتها ملازمة العلم ؛ فإن<sup>٤</sup> الله تعالى<sup>٥</sup> يقول : ﴿فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾<sup>٦</sup> . ١ وقال تعالى : ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا<sup>٨</sup> أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ<sup>١٠</sup>﴾ . ٢ وقال النبي<sup>١١</sup> صلى الله عليه وسلم : اطلبوا العلم ولو بالطين<sup>١٢</sup> . ٣ وقال<sup>١٣</sup> عليه السلام<sup>١٤</sup> : طلب العلم فريضة على كل مسلم ومسلمة<sup>١٥</sup> . ٤

٦٤ ومن عيوبها استعظام<sup>١</sup> ما<sup>٢</sup> تعطي<sup>٣</sup> وتبذل<sup>٤</sup> والامتنان به على من يأخذ<sup>٥</sup>. ومداواتها أن يعلم<sup>٦</sup> أنه يوصل إليهم<sup>٧</sup> أرزاقهم وأن<sup>٨</sup> الرزاق<sup>٨</sup> والمعطي في الحقيقة هو الله تعالى<sup>٩</sup> وأنه<sup>١٠</sup> واسطة بين العباد وبين الله<sup>١١</sup> ولا<sup>١٢</sup> تعاضم<sup>١٣</sup> في إيصال حق<sup>١٤</sup> إلى مستحق<sup>١٥</sup>.

٦٥ ومن عيوبها إظهار الفقر مع الكفاية . ومداواتها إظهار الكفاية مع القلة<sup>١</sup>. سمعت جدي يقول : كان الناس يدخلون في التصوف أغنياء فيفتقرون

٦٣ ١ ش : عليه . ٢ ص : القلم . ٣ [إلى... والأحوال] : ش : من الدعاوى بالأحوال . ٤ ب : وإن . ٥ ساقط في ص . ٦ ص : وإن . ٧ ص : + إن . ٨ [يا... آمنوا] : ساقط في ش . ٩ ش : وأطيعوا . ١٠ [وأولي... منكم] : ساقط في ب . ١١ ساقط في ش . ١٢ [اطلبوا... بالطين] : ساقط في ش . [وقال تعالى... بالصين] : ساقط في ص . ١٣ ص : - النبي . ١٤ [وقال عليه السلام] : ساقط في ش . ١٥ ساقط في ش ص .

٦٤ ١ ص : الاستعظام . ٢ ص : ما . ٣ ش : يعطي . ٤ ش : وما يبذل . ص : والبذل . ٥ ش : يأخذه من يده . ٦ ص : تعلم . ٧ ش : إليهم . ٨ ص : الرزاق . ٩ ساقط في ص . ١٠ ش : فكأنه . ١١ [بين... الله] : ساقط في ب ص . ١٢ ش : فلا . ١٣ ش : يعظم نفسه . ١٤ ص : الحق . ١٥ ش : مستحقه . ص : المستحق .

٦٣ ١ سورة النساء . ٥٩ . ٢ سورة النساء . ٥٩ . ٣ راجع تنبيه الغافلين ص ١٥٥ س ٣٣ ؛ بستان ص ٣ س ١٨ ؛ أحياء ج ١ ص ٧ س ١٩ ، ص ١٠ س ٣٦ ؛ كبرى ص ٧٠ س ١٤ ؛ عوارف ج ١ ص ٨٤ س ٢٤ ، ج ٢ ص ٢ س ٢٠ ؛ جامع ج ١ ص ٣٧ س ٢ ؛ كنوز ج ١ ص ٣٩ س ٣٦ ؛ زهرة النظيرين ص ٤ س ٢٢ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ١٩٣ س ٦ . ٤ راجع ونسك ج ٤ ص ٣٣٢ مادة «علم» ، ج ٤ ص ١٠ مادة «طلب» ؛ بستان ص ٣ س ١٥ ، ١٦ ؛ قوت ج ١ ص ١٩٤ س ١ ، ج ٤ ص ٢١٦ س ٢٣ ؛ حلية ج ١٠ ص ٢٠٠ س ١٦ (عن سهل التستري) ؛ المريدون فقرة ٣٣ ؛ عوارف ج ٤ ص ١٨١ س ٢٩ ؛ مجمع الزوائد ج ١ ص ١١٩ س ٢٢ ، ص ١٢٠ س ٢ ، ٤ ، ٦ ؛ زهرة النظيرين ص ٤ س ٢١ ؛ الفتح الكبير ج ٢ ص ٢١٣ س ٣ .



ويُظهرون للمخلوق الغنى ؛ وفي<sup>2</sup> هذا الوقت يدخلون في التصوف<sup>3</sup> فقراء فيستغنون<sup>4</sup> ثم يُظهرون للناس<sup>5</sup> الفقر .

٦٦ ومن عيوبها رؤية فضله على أقرانه . ومداواتها العلم بنفسه<sup>1</sup> فلا أحد أعلم بها<sup>2</sup> منه وحسن<sup>3</sup> الظن بأقرانه ليحمله ذلك على احتقار نفسه ورؤية فضل إخوانه وأقرانه ، ولا يصح<sup>4</sup> له هذا<sup>5</sup> إلا بعد أن ينظر إلى الخلق<sup>6</sup> بعين الزيادة وينظر إلى نفسه بعين النقصان .<sup>١</sup> كذلك سمعت جدّي يقول وسمعت أبا عبد الله السجزي<sup>٢٧</sup> يقول<sup>٨</sup> : لك فضل ما لم ترَ فضلك فإذا رأيت فضلك فلا فضل لك .<sup>٣</sup>

٦٧ ومن عيوبها حمل النفس<sup>1</sup> على ما يستجلب لها الفرح . ومداواتها أن يعلم أن الله<sup>2</sup> يبغض الفرحين<sup>3</sup> . قال الله تعالى : ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ﴾ .<sup>١</sup> وفي صفة النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان دائم الأحزان متواصل الفكرة<sup>4</sup> ،<sup>٢</sup> وقال عليه السلام<sup>5</sup> : إن الله يحب كل قلب حزين .<sup>٣</sup> وقال مالك

٦٥ 1 [ومداواتها... القلة] : ساقط في ب . 2 ش : وأما في . 3 [يدخلون في التصوف] : ساقط في ص . 4 ش : ويستغنون . 5 ص : للخلق

٦٦ 1 [العلم بنفسه] : ش : ان يطلب علم نفسه . 2 ب ص : به . 3 ش : ثم يحسن . 4 ش : يصلح . 5 [له هذا] : ص : ذلك . 6 ش ص : + اجمع . 7 ش : السجزي . 8 [كذلك... يقول] : ب : كذلك قال ابو عبد الله السجزي (٤) . ص : سمعت جدّي يقول سمعت اب عبد الله السجزي يقول .

٦٧ 1 [حمل النفس] : ش : حملها . 2 ش : + عز وجل . 3 ش : الفرح . 4 [دائم... الفكرة] : ش : دائم الفكرة دائم الاحزان . ص : دائم الفكر متواتر الاحزان . 5 [عنه السلام] : ش : صلى الله عليه وسلم . ص : النبي صلى الله عليه .

٦٦ ١ قارن فتوة ص ٣٤٩ س ٩ : وقال أبو عمرو الدمشقي رحمه الله : الفتوة النظر الى الخلق بعين الرضا والى نفسك بعين السخط . ٢ راجع عنه طبقات ص ٢٥٤ ؛ حلية ج ١٠ ص ٣٥٠ ؛ نفحات ص ١١٣ ؛ الشعراني ج ١ ص ١٣٢ . ٣ راجع طبقات ص ١٠٢ س ٤ ؛ كشف المحجوب ص ١٧٤ س ٧ ؛ صفوة ج ٤ ص ٥٠ س ٧ ؛ مناقب ج ١ ص ١١١ س ١٥ (كلها عن شاه بن شجاع الكرماني) . وقارن الرعاية ص ٢٥٦ س ١٥ . ٦٧ ١ سورة القصص ٧٦ . ٢ راجع الرياضة ص ٦٧ س ١٢ ؛ تسع ص ١٠٠ س ٥ ؛ طبقات ص ١٠٩ س ١ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣٢ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٦ ؛ مكارم الاخلاق ص ١١ س ٤ ؛ ريتز ص ٢٤٧ . ٣ راجع حقائق ورقة ٢٢٤ ب س ١٥ ؛ القشيري ص ٦٥ س ٣١ ؛ كبرى ص ٦٧ س ٢٥ ؛ مجمع الزوائد ج ١٠ ص ٣٠٩ س ٢٥ ؛ جامع ج ١ ص ٦٣ س ٢٦ ؛ تنبيه المغترين ص ٧٥ س ٦ ؛ كنوز ج ١ ص ٨٠ س ١٧ ؛ الفتح الكبير ج ١ ص ٣٥٦ س ٨ .



ابن دينار: إن القلب إذا لم يكن فيه حزن خرب كما تخرب الدار إذا لم يسكن فيها أحد.

٦٨ ومن عيوبها أن تكون في محل الشكر وهي تظن أنها في مقام الصبر. ومداواتها روية نعم الله تعالى عليه في جميع الأحوال. سمعت سعيد بن عبد الله يقول سمعت عمي يقول سمعت أبا عثمان يقول: الخلق كلهم مع الله في مقام الشكر وهم يظنون أنهم معه في مقام الصبر.

٦٩ ومن عيوبها تناول الرخص بالتأويلات. ومداواتها اجتناب الشبهات فإنها تؤدي إلى نص الحرام. ألا ترى أن النبي صلى الله عليه وسلم يقول: إخلان بين الحرام وبين وبينهما مشتبهات فمن اجتنبهن فهو أسلم لدينه وعرضه ومن وقعهن وقع في الحرام كالراتع إلى جانب الحمى يوشك أن يخاطب الحمى. ألا وإن لكل ملك حمى. ألا وإن حمى الله محارمه حديث ٦٧.

٧٠ ومن عيوبها الإغضاء على نفسه في عثرة تقع له أو زلة. ومداواتها تدارك تلك العثرة بالاستقالة والتوبة سريعاً لئلا تتعود النفس تلك العثرة وأمثالها. كذلك سمعت عبد الله بن محمد الرازي يقول سمعت أبا عثمان يقول:

٦٨ سقط في ص. 7 خرب دار. ش. ص. 8 بيت. ش. ص. 9 فيه. ش. ص. 10 خرب. ص. 11 خرب.

٦٩ 1 ش. ص. 2 شكوى. 3 [وهي تظن] ش. ص. 4 وهو يظن أنه. ش. ص. 5 نعمة. 6 سقط في ص. 7 ش. ص. 8 [سمعت] ش. ص. 9 سمعت سعيد. يقول. ش. ص. 10 قال أبو عثمان. ش. ص. 11 [أهم] مع. ش. ص. 12 أنه معهم.

٧٠ 1 ش. ص. 2 تدون. ش. ص. 3 ش. ص. 4 ش. ص. 5 وقفهن. ش. ص. 6 سقط في ص. 7 سقط في ش. ص. 8.

٥ راجع منه كشف المحجوب ص ١٠٨. ٥ راجع روضة العقلاء ص ١٥ س ١٢. ٦ تفسير ص ٦٥ س ٣٣. ٧ مدخل ص ٣ ص ١١ س ٦. ٨ تنبيه المغررين ص ٧٥ س ٩. ٩ كوكب يد ص ١ ص ١٥٥ س ٢٠. وقول الكواكب الدرية ص ١ ص ١٩٨ س ١ (عن حمد بن محمد الأنطكي).

٦٨ ١ سمع بن عبد الله بن سعيد بن سمعان. راجع طبقات ٢. ص ٨٧ لمقدمة. وانظر طبقات ص ١١١ (حيث تذكر كتيباً خلد).

بلاء عامة المريرين من اغضائهم<sup>12</sup> عن<sup>13</sup> عشرة<sup>14</sup> تقع لهم أو هفوة وترك<sup>15</sup> مداواتها<sup>16</sup> في الوقت بدواتها<sup>17</sup> حتى تعاد النفس ذلك<sup>18</sup> فيسقط<sup>19</sup> من درجة الإرادة .

٧١ ومن عيوبها الاغترار<sup>1</sup> بالكرامات . ومداواتها أن يعلم<sup>2</sup> أن أكثرها اغترارات<sup>3</sup> واستدراج<sup>4</sup> : والله<sup>5</sup> تعالى<sup>6</sup> يقول : ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ . ١. وقال بعض السلف : أطف ما يخادع به الأولياء الكرامات والمعونات . ٢.

٧٢ ومن عيوبها محبة<sup>1</sup> مجالسة الأغنياء وميله<sup>2</sup> إليهم وإقباله<sup>3</sup> عليهم وكرامته<sup>4</sup> لهم . ومداواتها مجالسة الفقراء والعلم بأنه لا يصل إليه<sup>5</sup> مما في أيديهم إلا بمقدار<sup>6</sup>

٧٠ ١ ش : الاغطاء . ٢ ش : من . ٣ ش : عشرة . ٤ ش : في . ٥ سقط في ص . ٦ ش : عثرة . ٧ ص : بالاستغفار . ٨ ص : تنفوس . ٩ بالاسئلة . ١٠ عثرة : سقط في ش . ١١ ش : عثرة . ١٢ ش : اغضائهم . ١٣ ش : عن . ١٤ ش : عثرة . ١٥ سقط في ش . ١٦ ش : مداواتها . ١٧ ش : لا يرومها . ١٨ ش : بدواتها . ١٩ ش : فتسقطه .

٧١ ١ ص : الاغترار . ٢ ش : تعلم . ٣ ش : اغترار . ٤ ش : وسد . ٥ ش : لانه . ٦ سقط في ص .

٧٢ ١ ص : محبة . ٢ ص : وميله . ٣ ص : واقبالها . ٤ ص : وكرامته . ٥ ص : اليهم . ٦ ش : بقدر .

٦٩ ١ راجع ونسلك ج ١ ص ٢٥٨ مادة «بين» ص ٥٨٨ مادة «مخبر» ص ٥٠٠ نورا ص ٢٩٠ ص ٧ : المحاسبي ص ٣٢ ص ٣ : المحاسبي ، المسائل في مجال القلوب والخواص ص ٢١٥ : تنبيه الغافلين ص ١٧١ ص ١٥ : اللع ص ١٠٣ ص ٤ : ص ٢٥٥ . ٢ ص ٢٢٠ ص ٤ : احياء ج ٢ ص ٥٨ ص ٣٤ . ٣ ص ٦٥ ص ١٠٤ ص ٨٤ ص ٢ : الاربعين ص ٦٨ ص ٩ : تلبيس ص ١٨١ ص ٣ : ص ١٨٥ ص ٢ : ص ٢٨٦ ص ٥ : الفتوة ص ٢٢٨ ص ٥ : رياض الصالحين ص ١٢١ ص ٩ : شرح الاربعين ص ٢٨ ص ١ : مجموعة الرسائل الكبرى ج ٢ ص ٢٩ ص ٨ : مجموع الروايد ج ١٠ ص ٢٩٣ ص ٢٣ : شفاء المسائل ص ٣٤ ص ١١ : كتاب ج ٣ ص ٢٤٥ فقرة ٢١٦٤ ، ص ٢٤٨ فقرة ٢١٨٦ .

٧١ ١ سورة الاعراف ١٨٢ . ٢ قارن جوامع آداب الصوفية فقرة ١٦٧ .

ما قدره الله له فيقطع الطمع عنهم<sup>9</sup> فيسقط ذلك عنه محبتهم والميل  
إليهم . ويعلم<sup>11</sup> أن الله تعالى<sup>11</sup> عاتب نبيه<sup>12</sup> عليه السلام<sup>13</sup> في مجالسة الأغنياء  
والإعراض عن الفقراء . قال<sup>14</sup> الله تعالى<sup>15</sup> : **رَأْمًا مِّنَ اسْتَغْنَى فَأَنْتَ  
لَهُ تَصَدَّقْتِ وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزَاكَيْ وَأَمَّا مَنِ جَاءَكَ يُسْئِلُ<sup>16</sup> وَهُوَ  
يَخْشَى فَأَنْتَ عَنْهُ تَأَهِّي تَأَهِّي** فقال<sup>18</sup> صلى الله عليه وسلم<sup>19</sup> بعد  
ذلك<sup>20</sup> : **المحبي محياكم والممسات مما تكم** .<sup>21</sup> وقال عليه السلام<sup>21</sup> للفقراء :  
**أمرني ربي سبحانه وتعالى<sup>22</sup> أن أصبر نفسي معكم** . وقال عليه الصلاة  
وسلام<sup>23</sup> : **اللهم أحبي مسكيناً وأمتي مسكيناً وحشرتي في زمرة المساكين** .<sup>24</sup>  
وقال النبي صلى الله عليه وسلم<sup>24</sup> قال لعلي<sup>25</sup> أو لغيره<sup>26</sup> : **عليك بحب  
المساكين واليتامى<sup>27</sup> منهم** .<sup>28</sup>

٩ من ص ٨٨ ش ٨ . ١٠ من ص ٨٨ ش ٩ . ١١ من ص ٨٨ ش ١٠ . ١٢ من ص ٨٨ ش ١١ . ١٣ من ص ٨٨ ش ١٢ . ١٤ من ص ٨٨ ش ١٣ . ١٥ من ص ٨٨ ش ١٤ . ١٦ من ص ٨٨ ش ١٥ . ١٧ من ص ٨٨ ش ١٦ . ١٨ من ص ٨٨ ش ١٧ . ١٩ من ص ٨٨ ش ١٨ . ٢٠ من ص ٨٨ ش ١٩ . ٢١ من ص ٨٨ ش ٢٠ . ٢٢ من ص ٨٨ ش ٢١ . ٢٣ من ص ٨٨ ش ٢٢ . ٢٤ من ص ٨٨ ش ٢٣ . ٢٥ من ص ٨٨ ش ٢٤ . ٢٦ من ص ٨٨ ش ٢٥ . ٢٧ من ص ٨٨ ش ٢٦ . ٢٨ من ص ٨٨ ش ٢٧ .

١٢ سورة غافر ٥ . ١٣ من ص ٨٨ ش ١٣ . ١٤ من ص ٨٨ ش ١٤ . ١٥ من ص ٨٨ ش ١٥ . ١٦ من ص ٨٨ ش ١٦ . ١٧ من ص ٨٨ ش ١٧ . ١٨ من ص ٨٨ ش ١٨ . ١٩ من ص ٨٨ ش ١٩ . ٢٠ من ص ٨٨ ش ٢٠ . ٢١ من ص ٨٨ ش ٢١ . ٢٢ من ص ٨٨ ش ٢٢ . ٢٣ من ص ٨٨ ش ٢٣ . ٢٤ من ص ٨٨ ش ٢٤ . ٢٥ من ص ٨٨ ش ٢٥ . ٢٦ من ص ٨٨ ش ٢٦ . ٢٧ من ص ٨٨ ش ٢٧ . ٢٨ من ص ٨٨ ش ٢٨ .

٧٣ وقد بيّنت<sup>2</sup> في هذه الفصول بعض معائب<sup>3</sup> النفس ليستدلّ العاقل بذلك<sup>4</sup> على ما وراءها ويخرج منها من<sup>5</sup> يؤيّده الله منه<sup>6</sup> بتوفيق وتسديد<sup>7</sup> مع إقرار<sup>8</sup> بأنه<sup>9</sup> لا يمكن<sup>10</sup> استيفاء معائبها<sup>11</sup>. وكيف يمكن ذلك والنفس معيبة<sup>12</sup> بجميع أوصافها ولا تخلو<sup>13</sup> من<sup>14</sup> عيب<sup>15</sup> : وكيف يمكن إحصاء عيب<sup>15</sup> ما<sup>16</sup> كلّها<sup>17</sup> عيب وقد وصفها الله تعالى<sup>18</sup> بأنها الأمانة<sup>19</sup> بالسوء؟ إلاّ أنه ربّما يصلح العبد من عيوبها شيئاً ببعض هذه المداواة ويسقط عنها بذلك<sup>20</sup> عيباً من عيوبها والله<sup>21</sup> يوفّقنا لمتابعة الرشد<sup>22</sup> ويزيل عنا موارد<sup>23</sup> الغفلة والشهوات<sup>24</sup> ويجعلنا في كنفه وحياطته<sup>25</sup> وعصمته ورعايته فإنه القادر عليه<sup>26</sup> والواهب له برحمته وفضله<sup>27</sup> وصلى الله على محمد النبي وآله الطاهرين<sup>28</sup>.

٧٣ 1 ش : قال أبو عبد الرحمن محمد ابن (والصواب : بن) حسين السلمي رحمه (ووصوه : رحمه) الله : قد . 2 ش : + لك ايها المرید . 3 ش : من عيوب . 4 [ليستدلّ . . . بذلك] ص : لتستدلّ به العاقل . 5 ش : ما . 6 ساقط في ص . 7 [بتوفيق وتسديد] : ش ص : بتوفيقه وتسديده . 8 ش ص : إقراره . 9 ص : أنه . 10 ش : في . 11 ش ص : من . 12 ب : معيبة . ص : معبونه (لعله «مفتونة» . 13 ش ص : تحبب . 14 ش ص : من . 15 ش : عيب . 16 ش ص : من . 17 ش : كنه . 18 ساقط في ص . 19 ص : الأمانة . 20 ساقط عنها بذلك] : ش ص : فيسقط بذلك عنها . 21 ش : + تعالى . 22 ش : + موارد . 23 ش : وموارد . 24 ش : والسهو . 25 ش : وحفظه . 26 ش ص : على ذلك . 27 رحمه وفضله : ش : نه على ما يشاء قدير . ساقط في ص . 28 [وصلى . . . الطاهرين] : ش : ثم بحمد الله والله الموفق على يد الفقير (قطع السطر الأخير لدى تجليد المخطوطة) . ص : والحمد لله رب العالمين وصلواته على سيدنا محمد وآله وصحبه اجمعين . علقها الفقير الى رحمة الله تعالى أبو القاسم بن محمد العباسي عن الله عنه سلخ القعدة سنة ٧٣٩ هجرة .



# فهارس الكتاب

# فهرس الأيات القرآنية

## جوامع آداب الصوفية

رقم الفقرة	رقم الآية	اسم السورة	رقم السورة
١٦١	٣٩	آل عمران	٣
٣	١٥٩	آل عمران	٣
٧٤	١١٠	النساء	٤
٦	٥٢	الأنعام	٦
٦	٥٤	الأنعام	٦
٦	٦٨	الأنعام	٦
١١٥ - ١٤	١٢٠	الأنعام	٦
٧	١٩٩	الأعراف	٧
١٣١	٣٩	يوسف	١٢
٧٦	٥٢	الشع	١٦
٤	٩٠	الشع	١٦
٨١	١٨-١٩	الأسراء	١٧
٦	٢١	الكهف	١٨
١٧	٧	التقصص	٢٨
١٥٣ - ٥٧	٦٩	المنكبوت	٢٩
١	٢٠	نعمان	٣١
٣٦	٣٤	فطر	٣٥
٥	٢	الحجرات	٤٩
٨٥	٣	الحجرات	٤٩
٥	٥	الحجرات	٤٩
١٦٤	٢٠	الحديد	٥٧
١٦٤	٨	المنفقون	٦٣
٤	٤	النقله	٦٨
٦	٩-١٠	الضحى	٩٣

## عيوب النفس

١١	٥٤	البقرة	٢
٦١	٧٤	البقرة	٢
٥٧	١٣٥	آل عمران	٣

الفقرة	رقم الآية	اسم السورة	رقم السورة
٤٦	١٥٩	آل عمران	٣
٣٢	١	النساء	٤
٦٣	٥٩	النساء	٤
٢٨	٣٢	الانعام	٦
٧	١٠٨	الانعام	٦
٤٦	١٢	الاعراف	٧
٥٧	٥٦	الاعراف	٧
٧١ ، ٧	١٨٢	الاعراف	٧
٦	١٠٧	يونس	١٠
٦	٦	هود	١١
٥٧	٩٠	هود	١١
٦	١٢٣	هود	١١
٣٧ ، ٣	٥٣	يوسف	١٢
٤١	٤٢	الحجر	١٥
٢٢	٣٦	الاسراء	١٧
٧	١٠٤	الكهف	١٨
٣	٧٨	الحج	٢٢
٧	٥٣	المؤمنون	٢٣
٦٧	٧٦	القصص	٢٨
٣٣	٤٠	الروم	٣٠
٧	٨	فاطر	٣٥
٢٠	٢٨	فاطر	٣٥
١١	١٠٣ ، ١٠٥	الصدقات	٣٧
٣	٢٣	الحاثية	٤٥
٢١	١٨	ق	٥٠
٢٨	٢٠	الحديد	٥٧
٣	٢	القيامة	٧٥
٤٣	٢٦	النازعات	٧٩
١٣ ، ٣	٤٠	النازعات	٧٩
٣٧	٤١	النازعات	٧٩
٧٠	١٠-٥	عبس	٨٠
٢١	١١-١٠	الانفطار	٨٢
٣٤	١٤	المطففين	٨٣
٣	٢٨	الفجر	٨٩
٢٦	٥	البيضة	٩٨



## فهرس الاحاديث النبوية

### جوامع آداب الصوفية

الفقرة	الحديث
٣٥	استعد للفقير جلياباً
١٠٦	اكفف جشاءك
٢٢	ان اسرع صدقة تصدع الى السماء
٧	ان الله ادبني فاحسن ادبي
١٦٤	ان الله تعالى لم ينظر الى الدنيا
١١٢	انظروا الى من هو دونكم
١٦٠	السواك مطهرة للفم
١٠٤	شركه من يأكل وحده
٨٠	عزفت نفسي عن الدنيا
٣٥	الشفق اسرع الى من يحبي
٢١	كان رسول الله صلعم لا يواجه احداً
١٠٨	كثرة الاكل شؤم
١١١	لا تصحب الا مؤتم
٢٣	ليس من من لم يرحم صغيرنا ويوقر كبيرنا
١٠٨	المؤمن يأكل في معي واحد
٨٧	النبي صلعم انه اذا استأذن عليه احد
٧٦	النبي صلعم كان يصلي حتى تورمت قدماه
١٦٠	نظفوا افواهكم فانها طرق القرآن
١٠٠	يا ابن آدم يكفيك

### عيوب النفس

٢٢	احتوا في وجوه المداحين التراب
٣٤	اذنه من الذكر
٢٤	اذا تمنى احدكم فليظفر ما يتمي
٦٣	اطلبوا العلم ولو بالصين
٢٧	اعوذ بك من طمع يهدي الى طمع
٧٢	المهم احبي مسكيننا
٧٢	امرني ربي سبحانه وتعالى ان اصبر نفسي معكم
٦٢	ان اطيب ما يأكل الرجل من كسبه

الفقرة	الحديث
٢١	ان البلاء موكل بالمنطق
٣٤	ان العبد اذا اذنب نكت في قلبه نكتة سوداء
٣٢ ، ١٢	ان الله تعالى لا ينظر الى صوركم
٥٥	ان الله تعالى يقول للملك اكتب رزقه وعمله
٦٧	ان الله يحب كل قلب حزين
٥٢	انفق يا بلال ولا تحش من ذي العرش اقلالا
٣١	انه ما انتقم لنفسه قط
٥٩	ايكم مال وارثه احب اليه من ماله
٣	البلاء واهوى والشهوة معجونة بطينة آدم
٥٢	حب الدنيا رأس كل خطيئة
١٠	حفت الجنة بالمكاره
٦٩	الحلال بين والحرام بين
٤٩	دع ما يريبك الى ما لا يريبك
٣٦	الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر
٥١	الصدق يهدي الى البر
٦٣	مأب العلم فريضة
٢١	لام ابن آدم كله عليه لا له
٥٦	لا تحسدوا
٥٠	لا تغضب
٢٤	لا يتمنين احدكم الموت
٤٦	ما اعظمك واعظم حرمتك
١٩	ما ملأ آدمي وعاء شرا
٢٣	ما من احد الا وله رزق ياتيه
٢١	ما يكب الناس على مناخرهم في النار
٤٢	المتشبع بما لم يعط كلابس ثوبي زور
٧٢	المخيا محياكم والممات مماتكم
٣٥	مررت ليلة اسري بي بقوم
٤٤	المسلم الذي يرضى لاختيه ما يرضى لنفسه
١٦	من اصلاح سريرة اصلاح الله علانيته
١٣	من تتبع عورة اخيه المسلم
١١	من تشبه بقوم فهو منهم
٤٩ ، ٢٥	من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه
٤٤ ، ١٣	من ستر عورة اخيه المسلم
٢٠	من طلب العلم ليباهي به العلماء
٢٦	من عمل عملا اشرك فيه غيري
٢١	من كان يؤمن بالله واليوم الآخر
٦٠	من كثر سواد قومه فهو منهم

## فهرس الأعلام

تشير الأرقام المصحوبة بالنجمة الى فقرات من كتاب عيوب النفس ؛ اما باقي الأرقام فتشير الى فقرات من كتاب جوامع آداب الصوفية .

- ابو جعفر القصاب ٢٠ ،  
 ابو حاتم العطار البصري ١٠ ،  
 ابو الحسن الرازي ١٢٤ ،  
 ابو الحسن العلوي البغدادي ٦٨ ، ١٢٠ ،  
 ابو الحسين الخوارزمي ٧٢ ،  
 ابو الحسين المالكي ١٠٣ ،  
 أبو الحسين بن منصور [لعله الخلاج] ٧٤ ،  
 ابو حفص الحداد ، انظر عمرو بن سلمة  
 ابو الخير الاقطع التيناني ١٦١ ،  
 ابو سعيد الخراز ، انظر احمد بن عيسى  
 ابو سعيد الرازي ، انظر اسماعيل بن ابي علي  
 ابو سعيد الزياتي ١٠ ،  
 ابو سلمة بن عبد الرحمن بن عوف المدني ٥٣ ،  
 ابو سليمان ٧٥ ،  
 ابو الطيب البصري ١١٤ ،  
 ابو عاصم النبيل ، انظر الضحاك بن مخلد  
 ابو العباس البغدادي ١٣٥ ، انظر ايضاً  
 محمد بن الحسن  
 ابو العباس بن عطاء ، انظر احمد بن محمد  
 ابو العباس بن محمد بن الحسين بن الحشاب  
 ١٣٩ ،  
 ابو عبد الله بن جابر ٦٥ ،  
 ابو عبد الله الرازي ١٠٧ ،  
 ابو عبد الله السجزي ٥٦٦ ،  
 ابو عبد الله الكرماني ٦٢ ، ٦٣ ،  
 ابو عبد الله المغربي ، انظر محمد بن اسماعيل  
 ابو عبيد ٥٥ ،  
 ابو عبيد النسوي ٧ ،  
 ابو عثمان [لعله الخيري] ٩٩ ، ١٤٣ ،  
 ١٤٤ ، ٥٤٨ ، ٥٦٨ ، ٥٧٠ ،  
 ابو عثمان الادمي ٤٧ ،  
 ابو عثمان الخيري ، انظر سعيد بن اسماعيل  
 ابراهيم بن احمد الخواص ابو اسحاق ٤٧ ،  
 ٥٤ ، ٦٨ ، ١٤٣ ، ١٤٢ ،  
 ابراهيم بن ادلم ابو اسحاق ١٢ ، ٦٠ ،  
 ١٤١ ، ١٤٢ ،  
 ابراهيم الخليل ٥١١ ،  
 ابراهيم بن شيان القرميسيني ابو اسحاق ٧٧ ،  
 ابراهيم الصيد البغدادي ابو اسحاق ١٣ ،  
 ابراهيم بن فتنك البغدادي ابو الفاتك ١٥ ،  
 ابراهيم بن محمد النصراني ابو القاسم ٣٦ ،  
 ابليس ٥٤٦ ،  
 ابن ابي الدنيب ، انظر عبد الله بن محمد  
 ابن احمد هارون بن احمد ١٠٤ ،  
 ابن الروذبري ١٠٤ ،  
 ابن المبارك ، انظر عبد الله بن المبارك  
 ابن يزدان المدائني ٥١٣ ،  
 ابن يزدانيار ، انظر الحسين بن علي  
 ابو بكر ١٤٥ ،  
 ابو بكر الدقي ، انظر محمد بن داود  
 ابو بكر الرازي ، انظر محمد بن عبد الله  
 ابو بكر الرقاق الكبير ١٧ ،  
 ابو بكر الطبري ، انظر محمد بن عبد الله  
 ابو بكر القطان ، انظر محمد بن عبدون  
 ابو بكر الكتاني ، انظر محمد بن علي  
 ابو بكر المغربي ٧٢ ،  
 ابو بكر بن ممشاد الدينوري ٤٨ ،  
 ابو بكر الوراق ، انظر محمد بن عمر  
 ابو تراب النخشي ، انظر عسكر بن حصين  
 ابو توبة ، انظر الربيع بن نافع  
 ابو جعفر [لعله ابو حفص الحداد] ٧ ،  
 ١٥١ ،  
 ابو جعفر الانباري ٦٥ ،  
 ابو جعفر الحداد الكبير الصوفي ٤٩ ، ٥٣ ،

احمد بن [محمد بن] شاهويه البلخي ٤١  
احمد بن محمد بن صالح السمرقندي ابو يحيى  
١٣٨ ، ٦٤

احمد بن محمد بن عبد الوهاب المروزي  
المعروف بابن ابي الذيال ابو علي ٥٥  
احمد بن محمد الفارسي ابو الحسين ١١٤ ،  
١١٥

احمد بن محمد المكي ٥٠  
احمد بن محمد النوري ابو الحسين ١٢٧ ،  
١٢٨ ، ١٥٠

احمد بن نصر النرسي ١٣٢-١٣٦  
احمد النقاش ١٣٩  
احمد بن هارون ٦٨

الاحنف بن قيس التميمي ٥٦  
اسحاق بن محمد بن اسماعيل ابو القاسم الحكيم  
السمرقندي ٥٣٨

اسماعيل بن ابي علي الرازي ابو سعيد ٧٨  
اسماعيل بن نجيد بن أحمد السلمي ابو عمرو  
(جد المؤلف) ٥٣٠ ، ٥٤٧ ، ٥٦٥ ،  
٥٦٦

انس بن مالك ٢١  
الأنماطي ، انظر علي بن محمد

البسطامي ، انظر طيفور بن عيسى  
بشر بن أنس بن راشد البزاز ٥٠  
بشر بن الحارث الحافي ابو نصر ٣٨ ، ٨ ،  
٤٢ ، ٦٤ ، ٧٣ ، ١١١ ، ١١٢ ،  
١٣٢-١٣٦ ، ١٦٩ ، ٥٣٦

جبرئيل ٥٣٥ ، ٥٣٨  
الجريري ، انظر احمد بن محمد  
جعفر بن احمد بن محمد المقرئ الرازي ابو  
القاسم ٤٨

جعفر بن محمد ٥٤  
جعفر بن محمد بن نصير الخواص الخلدي ابو  
محمد ٥١ ، ٥٢ ، ٦٥-٦٧ ، ٧١ ،  
٧٧ ، ٧٨ ، ١٠١ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ،  
٥١٤

ابو عثمان المغربي ، انظر سعيد بن سلام  
ابو علي الحرقي ٦٨  
ابو علي الدقي ٥٧

ابو علي المزين ٥٩  
ابو عمران الطبرستاني ١٧  
ابو عمرو بن حمدان ، انظر محمد بن احمد

ابو عمرو (أو عمر) الدمشقي ٥٧ ، ١١٠  
ابو عمرو بن السماك ١٠٦  
ابو القاسم بن بNDAR ١٣٧

ابو القاسم الحريري ٤٧  
ابو القاسم الجوهري ١٤٤  
ابو القاسم الحكيم ، انظر اسحاق بن محمد

ابو القاسم الدمشقي ، انظر عبد الله بن محمد  
ابو القاسم الرازي ، انظر جعفر بن احمد  
ابو القاسم بن رزق الله ١٣٨

ابو القاسم المصري ٥١١  
ابو منصور [لعله الخلاج] ٨٤ ، ٨٧  
ابو منصور الحمشاري ٥٣

ابو نصر (غلام البزاز) ١٣٤  
ابو هريرة الدوسي اليماني ٥٣  
احمد بن ابي الحواري ٥٥ ، ٧٥ ، ١٤٩

احمد بن البردعي ١٠٦  
احمد بن الحسين (أو الحسن) بن ابان المصري  
الأملي ٥٣

احمد بن خضرويه البلخي ابو حامد ١٨  
احمد بن صالح ٥٠  
احمد بن عبد السلام ابو بكر ٦٠

احمد بن عبد الله بن الناقد ١٠٤  
احمد بن عبد الله بن يوسف القرميسي ٨٨  
احمد بن علي الرازي الفقيه ابو بكر ٦٨ ،  
١٢١

احمد بن عيسى الخراز ابو سعيد ٢٠ ، ١٥٩  
احمد بن محمد بن الحسن (أو الحسين) الجريري  
ابو محمد ١٩ ، ٦٦

احمد بن محمد الروذباري ابو علي ١٤٣ ،  
١٤٧

احمد بن محمد بن زكريا النسوي ابو العباس  
٥٥ ، ٦٢ ، ٦٣  
احمد بن محمد بن سهل بن عطاء الادمي ابو

العباس ١١٦ ، ١١٨ ، ١٢٦ ، ١٥٢

رابعة بنت اسماعيل العدوية القيسية ثم البصرية

٥٤

الربيع بن نافع الحلبي ابو توبة ١٠٤

الروذباري ، انظر احمد بن محمد

رويم بن احمد ابو محمد ١٧ ، ١٠١ ،

١٤٢ ، ١٠٢

الزجاجي ، انظر محمد بن ابراهيم

الزهري ، انظر محمد بن مسلم

السائب بن يزيد بن سعيد الكندي ١٠٤

السري بن المغلس السقطي ابو الحسن ٧ ،

٩ ، ١٣ ، ١٩ ، ٣٧ ، ٥١ ، ٨٨ -

٩٩ ، ١٠٥ ، ١٣٧ ، ١٦٥ ، ٥٤

سعيد بن اسماعيل الحيري ابو عثمان ٧ ،

٢٩ ، ٣٠ ، ٥٧ ، ٧٦

سعيد بن سلام المغربي ابو عثمان ١٤٧ ،

١٦٥

سعيد بن عبد الله بن سعيد ٥٦٨

سعيد بن يزيد الناجي ابو عبد الله ٧ ، ٥٥

سفيان بن سعيد الثوري ابو عبد الله ٤٥ ،

٥٠ ، ٥٦

سفيان بن عيينة الكوفي ابو محمد ١٠٤ ،

٥٣

سلمة بن كهيل بن حصين الكوفي ابو يحيى

٥٣

سليمان بن ناجية ٥٠

سهل بن عبد الله التستري ابو محمد ٧ ،

٣٤ ، ٣٦ ، ٤٠ ، ٤٤ ، ٦٦ ،

١٠٦ ، ١٣٨ ، ١٦٢ ، ١٦٣

شاه بن شجاع الكرماني ابو الفوارس ٤١

الشبلي ، انظر دلف بن جحدر

شريك بن عبد الله النخعي الكوفي ابو عبد الله

٧

شعبة بن الحجاج بن الورد العتكي ابو بسطام

٥٣

الشعبي ، انظر عامر بن شراحيل

شقيق [امله شقيق بن ابراهيم البلخي] ٧ ،

٤٠

الجنيد بن محمد ابو القاسم ١١ ، ١٣ ،

٢٧ ، ٣٧ ، ٤٧ ، ٥١ ، ٦٢ ،

٦٧ ، ٧١ ، ٧٧ ، ٧٨ ، ٩٩ ،

١٠٥ ، ١٢٢ ، ١٢٣ ، ١٣١ ،

١٤٤ ، ١٥٢ ، ١٦٤ ، ٥١١ ، ٥١٤

حاتم بن علوان الاصم ابو عبد الرحمن ٥٣٣

حارث بن اسد المحاسبي ابو عبد الله ٥٧ ،

١٥٣

حارثة بن النعمان الانصاري ٨٠

حسان اخو سنان ٣٩

الحسين ٧٣

الحسين بن احمد بن الحسين البيهقي القاضي

٥٥ ، ٥٦

الحسين بن عبد الله بن بكر الصبيحي ابو

عبد الله ٧

الحسين بن علي بن يزدانيار ابو بكر ١٣٨ ،

٥١١

الحسين بن منصور الخلاج ابو مغيث ٧٤(?) ،

٨٣ ، ٨٤(?) ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٧(?) ،

١٥٥ ، ١٥٦ ، ٥٤٩

الحسين بن يحيى الشافعي ٥٤ ، ٥٤

الحكيم الترمذي ، انظر محمد بن علي

الخلاج ، انظر الحسين بن منصور

حمدون بن احمد بن عمارة القصار ابو صالح

١٥٤

خلف بن تميم ٥٠

داود ١٣٤ ، ٥٢٣

داود بن نصير الطائي الكوفي ابو سليمان

٥٣٦

دلف بن جحدر الشبلي ابو بكر ٦١ ،

١١٧ ، ١٥٤

ذو النون ثوبان بن ابراهيم المصري ابو

الفيض ٧ ، ١٦ ، ٥٢ ، ٥٧ ،

٦٨ ، ١١٥ ، ١٣١ ، ١٤٧

علي بن ابي طالب ٢٢ ، ٥٤٥ ، ٥٧٢ ،  
علي بن ابي عمرو (أو عمرو) البلخي ابو  
الحسين ١١٨ ، ٥٣

علي بن بابويه ١٤٦  
علي بن بندار بن الحسين الصيرفي ابو الحسن  
٥٦

علي بن خليل ١٣٥  
علي بن سعيد ٦٨ ، ١٠٦  
علي بن عبد الحميد بن عبد الله الفضاري ابو  
الحسن ٥٢ ، ٧٠ ، ٨٨ ، ١٢١

علي بن عبد الرحيم الواسطي القناد الصوفي ابو  
الحسن ٩

علي بن عبد الله ٦٠  
علي بن محمد بن علي ابو عمرو الأنماطي ٤٩ ،  
١٥٢

عمر بن فيروز ١٣٢  
عمر بن محمد ١١٨

عمرو بن سلمة الحداد النيسابوري ابو حفص  
٨ ، ٤٧ ، ٦٢ ، ٨٢ ، ٩٩ ،

١١٩ ، ١٣١ ، ١٦١ ، ٥٤٠ ، ٥٥٧ ،  
عيسى بن مريم ١٤٥ ، ٥٣٥

فارس الدينوري ١١٥

فارس بن عيسى البغدادي ابو القاسم ١٥٤  
الفرغاني ، انظر محمد بن جعفر ومحمد بن  
عبد الله ومحمد بن موسى

الفضل بن عياض ابو علي ١٣١ ، ٥٩ ،  
فهدان ١٣٩

القاسم بن منبه بن يس الحربسي ابو محمد  
١١١ ، ١١٢

الكتاني ، انظر محمد بن علي بن جعفر

مالك بن دينار ٦٧

المأمون ٥٥ ، ٥٦

المحاسبي ، انظر حارث بن أسد

محفوظ ١٠٤

محمد بن ابراهيم بن الفضل ١٠

صالح بن بشر المري ابو بشر ٥٤  
الصبيحي ، انظر الحسين بن عبد الله

الضحاك بن مخلد الشيباني النبيل البصري ابو  
عاصم ٥٣

طيفور بن عيسى البسطامي ابو يزيد ١٩ ،  
٤٣ ، ١٦٠ ، ٥٥٨

عامر بن شراحيل بن عمرو الشعبي ابو عمرو  
٥٢٠

العباس بن عبد الله بن ابي عيسى الواسطي  
ابو محمد ١٠٦

عبد الجبار بن سيرين ٥٣

عبد الرحمن بن احمد ١١١

عبد الله ٧

عبد الله بن احمد النقاش ١٣٩

عبد الله بن خفيف ٣٣

عبد الله الرضواني ٧٣

عبد الله بن عثمان بن بخيرة ١٠٦ ، ١١٢ ،  
١١٣

عبد الله الفارسي ١٢٤

عبد الله بن المبارك المروزي ١٦ ، ٣٢ ،  
٥٥ ، ٧٨ ، ٩٩

عبد الله بن محمد الدمشقي ١١٠ ، ١٥٧

عبد الله بن محمد بن عبد الله الرازي ابو محمد  
٧٢ ، ٥٧٠

عبد الله بن محمد بن عبيد القرشي ابن ابي  
الدنيا ابو بكر ٥٤

عبد الله بن محمد بن الفضل ١٥٨

عبد الله بن محمد المرتعش ابو محمد ١٢٥

عبد الله المعروف بالأخوين المروزي ٣١

عبد الله بن مسعود ٥٥٥

عبد الواحد بن بكر الورثاني ابو الفرج ١٢١

عبيد [لعله ابو عبيد] ٥٦

عبيد بن عمر ٤٢

عبيد الغسال ١٤٢

عبيد الوراق ٦٤

عسكر بن حصين النخشي ابو تراب ٣٩ ،

٥٣ ، ٥٩ ، ١٢٤

- محمد بن ابراهيم بن يوسف الزجاجي النيسابوري  
ابو عمرو ۶۲ ، ۶۳ ، ۱۴۱
- محمد بن ابي اسماعيل العلوي الصوفي ابو  
الحسن ۱۱۱
- محمد بن ابي توبة ۹
- محمد بن ابي الورد ۵۲
- محمد بن احمد بن حمدان ابو عمرو ۵۶ ،  
۵۴
- محمد بن احمد بن محمد بن حسويه ابو احمد  
الحنوي ۷۸
- محمد بن اسحاق الثقفي ۵۴
- محمد بن اسماعيل الفارسي الفرغاني ابو الفتح  
۱۷
- محمد بن اسماعيل المغربي ابو عبد الله ۱۴۸
- محمد بن جعفر الفرغاني ۵۳ ، ۵۴ (؟)
- محمد بن حمد الترمذي ابو بكر ۲۹
- محمد الخداد ۱۰۴
- محمد بن الحسن الخشاب ۱۲۳
- محمد بن الحسن بن سعيد البغدادي ابو العباس  
۵۹ ، ۶۴-۶۶ ، ۱۲۲ ، ۱۳۷
- محمد بن الحسين بن خالد ۱۳۸
- محمد بن الحسين النقاش ۱۰۲
- محمد بن خالد البغدادي ۱۲۴
- محمد بن خفيف الضبي الشيرازي ابو عبد الله  
۱۴۸ ، ۶۹
- محمد بن داود المدني ابو بكر ۷۲
- محمد بن الرومي ۵۱۰
- محمد بن سعيد الواسطي ۶۱
- محمد بن سليمان الصعلوكي النيسابوري ابو  
سهل ۶۲
- محمد بن العباس بن الدرقش ۵۵
- محمد بن عبد الله بن عبد العزيز الطبري ابو  
بكر ۷۲ ، ۱۴۵ ، ۱۴۶
- محمد بن عبد الله الفرغاني ابو جعفر ۵۹ ،  
۱۲۲ ، ۱۲۳
- محمد بن عبد الله [بن محمد] بن عبد العزيز  
بن شاذان ابو بكر الرازي ۴۷-۵۰ ،  
۵۲-۵۴ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۷۳ ، ۷۵ ،  
۱۲۵ ، ۱۳۱ ، ۱۴۰-۱۴۴ ، ۱۴۷ ،  
۱۴۸ ، ۱۵۹ ، ۵۱۱-۵۱۳ ، ۵۱۵
- محمد بن عبدون القطان ابو بكر ۶۴ ، ۱۳۸
- محمد بن علي ۱۵۹
- محمد بن علي بن جعفر الكثاني ابو بكر  
۱۷ ، ۴۶ ، ۶۰ ، ۱۰۷ ، ۱۴۰
- محمد بن علي الحكيم الترمذي ابو عبد الله  
۲۶ ، ۲۷
- محمد بن عمر الوراق الترمذي ابو بكر ۲۵ ،  
۲۸ ، ۱۶۳
- محمد بن الفراء ۵۳
- محمد بن الفضل بن العباس البلخي ابو  
عبد الله ۲۹
- محمد بن القصار ۱۳۱
- محمد بن المبارك الصوري ۵۵
- محمد بن محمد بن حفص الدوري العطار ابو  
عبد الله ۱۳۲-۱۳۶
- محمد بن مسلم بن عبيد الله الزهري ابو شهاب  
۱۰۴
- محمد بن منصور بن داود الطوسي ابو جعفر  
۵۰ ، ۵۸
- محمد بن موسى الواسطي الفرغاني ابو بكر  
۵۱۵
- محمد بن نعيم بن هيصم ابو بكر ۱۳۶
- محمد بن هارون بن الحسين ۱۱۳
- محمد بن يحيى بن الجلاء ابو عبد الله ۱۵۴
- محمد بن يوسف ۱۳۴
- المرتضى ، انظر عبد الله بن محمد  
المرورودي ۱۰۶
- مسروق ۵۴
- مضر القاري ۵۳۷
- معروف بن فيروز الكرخي ابو محفوظ ۹ ،  
۷۳ ، ۱۱۳
- منصور بن عبد الله الاصفهاني ۵۷ ، ۱۵۲ ،  
۵۵۸
- منكر ونكير ۱۷۰
- موسى بن هارون الطوسي ۱۳۶
- النباجي ، انظر سعيد بن يزيد
- نصر بن احمد ابو سعيد ۶۱

يوسف بن عمر الزاهد ابو الفتح القواس ٧٧

### فهرس الأماكن

باب الطاق ٤٢  
بغداد ٦١ ، ٧٧ ، ١٣٢ ، ٦١  
بيت المقدس ٢٠  
حلب ١٣٥  
الرملة ٢٠  
طرسوس ١٣٧  
قبة الشعراء ٦٤  
قزوين ٥٣  
القلزم ٥٣  
المدينة ٥٠  
مصر ١٢٧  
مكة ٤٦ ، ٥٠ ، ٥٣ ، ٦٠

نصر بن محمد بن احمد العطار وهو ابن ابي

نصر الطوسي ٦٧ ، ١٠١-١٠٥

النصرابادي ، انظر ابراهيم بن محمد

النوري ، انظر احمد بن محمد

الوليد بن عتبة الاشجعي الدمشقي ابو العباس

٥٥

وهيب بن الورد بن ابي الورد القرشي ابو

عثمان ٥٦

يحيى الجلاء ٣٨

يحيى بن معاذ بن جعفر الرازي ابو زكريا

١٤ ، ٤١ ، ١٢٠ ، ١٢٩ ، ١٠٠

يوسف ٥٣

يوسف بن الحسين ابو يعقوب الرازي ٢٩ ،

٥٣ ، ٦٨ ، ٧٥ ، ١١٥ ، ١٢٤ ،

١٣١



## فهرس المراجع على معجم الأسماء المقتبسة

- ابن ابي الدنيا - مجموعة الرسائل لابن ابي الدنيا (ج ١) مصر ١٣٥٤هـ  
ابن حمدون - تذكرة ابن حمدون لبهاء الدين محمد بن أبي سعد ابن حمدون البغدادي
- ابن عساكر - التاريخ الكبير لابن عساكر (ج ١-٧) (تصحیح عبد القادر افندي بدران) مصر ١٣٤٥هـ  
دمشق ١٣٢٩-١٣٥١هـ
- ابن مسكويه - الحكمة الخالدة لأبي علي ابن مسكويه القاهرة ١٩٥٢  
احاسن الكلم - كتاب فيه أحاسن كلم النبي والصحابة لأبي منصور الثعالبي لندن ١٨٤٤
- احياء - احياء علوم الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٢٦هـ  
الأخلاق والسير - كتاب الاخلاق والسير لأبي محمد علي بن احمد ابن حزم (تحقيق ندى توميش) بيروت ١٩٦١
- داب الصحبة - كتاب آداب الصحبة وحسن العشرة لأبي عبد الرحمن محمد بن الحسين السلمي (تحقيق م. ي. قسطنطين) اورشليم ١٩٥٤  
ادب الدنيا - كتاب ادب الدنيا والدين لابني الحسن علي بن محمد بن حبيب الماوردي مصر ، دون تاريخ
- ادب النفس - كتاب الرياضة وأدب النفس لأبي عبد الله بن علي بن الحسن الحكيم الترمذي (اخراج ا. ج. آربري وعلي حسن عبد القادر) مصر ١٣٦٦هـ
- الأدب المفرد - الادب المفرد لمحمد بن اسماعيل البخاري مصر ١٣٠٩هـ
- الأربعون - كتاب الأربعين في التصوف لأبي عبد الرحمن السلمي حيدرآباد ١٣٦٩هـ
- الأربعين - كتاب الأربعين في اصول الدين لأبي حامد الغزالي القاهرة ١٣٤٤هـ
- الأغاني - كتاب الأغاني لأبي الفرج الإصهاني القاهرة ١٣٤٥-١٣٧٧هـ
- أمالي المرتضى - أمالي السيد المرتضى للشريف المرتضى ابي القاسم علي بن الطاهر القاهرة ١٣٢٥هـ
- البداية والنهاية - البداية والنهاية لأبي الفداء اسماعيل بن عمر ابن كثير مصر ١٣٥١هـ  
بستان - بستان العارفين لنصر بن محمد السمرقندي (بهاش تنبيه الغافلين) قسطنطينية ١٣٢٥هـ
- بيان احوال الصوفية - بيان احوال الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي مخطوطة لاليلي رقم ١٥١٦
- البيان والتبيين - البيان والتبيين لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (تحقيق حسن السندوبي) القاهرة ١٣٥١هـ
- تاريخ بغداد - تاريخ بغداد لأبي بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي القاهرة ١٣٤٩هـ
- تاريخ جرجان - تاريخ جرجان لأبي القاسم حمزة بن يوسف السهمي حيدرآباد ١٣٦٩هـ
- الترمذي/هير - بيان الفرق بين الصدر والقلب والفؤاد واللب لأبي عبد الله محمد بن علي الحكيم الترمذي (تحقيق وترجمة ن. هير) Moslem World 61 (1961), pp. 25-36.
- تذكرة - تذكرة الحفاظ لشمس الدين الذهبي حيدرآباد ١٩٥٥-١٩٥٨
- تذكرة الأولياء - تذكرة الأولياء لفريد الدين عطار لندن وليدن ١٩٠٥-١٩٠٧

- تقدمة المعرفة - مقدمة المعرفة لكتاب الجرح والتعديل لأبي محمد عبد الرحمن ابن أبي حاتم الرازي  
حيدرآباد ١٣٧١هـ
- تلبيس - تلبيس إبليس لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي  
القاهرة ١٩٢٨
- تنبيه الغافلين - تنبيه الغافلين لنصر بن محمد السمرقندي  
قسنطينة ١٣٢٥هـ
- تنبيه المفترين - تنبيه المفترين لعبد الوهاب الشعرائي  
القاهرة ، دون تاريخ
- تهذيب - تهذيب التهذيب لابن حجر العسقلاني  
حيدرآباد ١٣٢٥-١٣٢٧هـ
- تهذيب الأنساب - اللباب في تهذيب الأنساب لعز الدين ابي الحسن علي بن محمد ابن الأثير  
القاهرة ١٣٥٦-١٣٥٧هـ
- جامع - الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير لجلال الدين السيوطي  
القاهرة ١٣٢١هـ
- حقائق - حقائق التفسير لأبي عبد الرحمن السلمي  
مخطوطة المتحف البريطاني رقم ٩٤٣٣ Or.
- حلية - حلية الأولياء لأبي نعيم الاصبهاني  
مصر ١٣٥١هـ
- درجات المعاملات - درجات المعاملات لأبي عبد الرحمن السلمي  
مخطوطة برلين رقم ٣٤٥٣
- الذريعة - الذريعة الى مكارم الشريعة لأبي القاسم الحسين بن محمد المعروف بالراغب الاصبهاني  
مصر ١٣٢٤هـ
- رسائل الجاحظ - رسائل الجاحظ لأبي عثمان عمرو بن بحر الجاحظ  
مصر ١٣٨٤هـ
- رسائل الجنيدي - رسائل الجنيدي لأبي القاسم الجنيدي بن محمد (تصحیح علي حسن عبد القادر)  
لندن ١٩٦٢
- الرعاية - كتاب الرعاية لحقوق الله لأبي عبد الله الحرث بن أسد المحاسبي (تحقيق م. سميث)  
Gibb Memorial Series, N.S. XV. London, 1940.
- روضة العقلاء - روضة العقلاء وزهة الفضلاء لأبي حاتم محمد بن حبان البستي (تصحیح مصطفى السقا)  
القاهرة ١٣٧٤هـ
- رياض الصالحين - رياض الصالحين في كلام سيد المرسلين لمحيي الدين أبي زكريا النووي  
القاهرة ١٣٤٤هـ
- الرياضة - انظر ادب النفس  
ريتر -  
H. Ritter, Das Meer der Seele. Leiden, 1955.
- السبكي - طبقات الشافعية الكبرى لتاج الدين السبكي  
مصر ١٣٢٤هـ
- السمعاني - كتاب الأنساب لأبي سعيد عبد الكريم السمعاني (تحقيق مرمولوث)  
Gibb Memorial Series XX. Leiden. 1912 .
- سميث/المحاسبي - M. Smith, An early mystic of Baghdad. A study of the life and teaching of Hārith b. Asad al-Muhāsibī. London, 1935 .
- شذرات - شذرات الذهب في اخبار من ذهب لأبي الفلاح غند الحفي بن العماد  
مصر ١٣٥٠هـ
- شرح الأربعين - شرح الأربعين حديثا النووية لتقي الدين أبي الفتح المشهور  
مصر ١٣٥٢هـ
- الشعرائي - الطبقات الكبرى لعبد الوهاب الشعرائي  
مصر ١٢٩٩هـ
- شفاء السائل - شفاء السائل لتهذيب المسائل لابن خلدون  
بيروت ١٩٥٩
- الصديق - كتاب الأدب والإنشاء في الصداقة والصديق لأبي حيان التوحيدي  
مصر ١٣٢٣هـ
- صفوة - صفوة الصفوة لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي  
حيدرآباد ١٣٥٥-١٣٥٧هـ
- صفوة التصوف - صفوة التصوف لمحمد بن طاهر المقدسي (تحقيق أحمد الشرباصي)  
القاهرة ١٣٧٠هـ

- طبقات - طبقات الصوفية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق ن. شريه) القاهرة ١٩٥٣  
 طبقات ٢ - نفس المصدر (تحقيق بدرسن) ليدن ١٩٦٠  
 الطرطوشي - سراج الملوك لأبي بكر الطرطوشي مصر ١٣٥٤هـ  
 المقدم - المقدم الفريد لشهاب الدين أحمد المعروف بابن عبد ربه الاندلسي القاهرة ١٣٥٩-١٣٧٢هـ  
 عوارف - عوارف المعارف لأبي حفص عمر بن محمد السهروردي (بهامش الاحياء) القاهرة ١٣٢٦هـ  
 عيون - عيون الأخبار لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري القاهرة ١٣٤٣-١٣٤٨هـ  
 غرر - غرر الحقائق الواضحة وعرر النقائص الفاضحة لأبي إسحاق إبراهيم بن يحيى القاهرة ١٢٩٩هـ  
 الوطواط  
 غنية - الغنية لطالبي طريق الحق لعبد القادر الجيلاني مصر ١٣٧٥هـ  
 الفتح الكبير - الفتح الكبير في ضم الزيادة الى الجامع الصغير ليوسف النبهاني مصر ١٣٥٠هـ  
 فتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الرحمن السلمي F. Taeschner, "As-Sulamī's Kitāb al-Futuwwa", Studia Orientalia Ioanni Pedersen Septagenario, Havniae, 1953, pp. 340-351.  
 الفتوة - كتاب الفتوة لأبي عبد الله محمد بن أبي المكارم المعروف بابن المعمار البغدادي بغداد ١٩٥٨  
 فضائح الباطنية - فضائح الباطنية وفضائل المستظهيرية لأبي حامد الغزالي (تصحیح جولدتسيهر) ليدن ١٩١٦  
 الفهرست - الفهرست لمحمد بن اسحاق بن النديم مصر ١٣٤٨هـ  
 القشيري - الرسالة القشيرية في علم التصوف لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري مصر ١٣٤٦هـ  
 القشيري / شرح - شرح اسماء الله الحسنى لأبي القاسم عبد الكريم بن هوازن القشيري (تصحیح أحمد عبد المنعم عبد السلام الحلواني) القاهرة ١٩٦٩  
 قوت - قوت القلوب في معاملة المحبوب لأبي طالب محمد بن أبي الحسن المكي القاهرة ١٣٥١هـ  
 كبرى - M. Molé, Traités mineurs de Naǧm al-Dīn Kubra (Extrait des *Annales Islamologiques*, T. IV). Le Caire, 1963.  
 كبرى / ماير - آداب المريدين لنجم الدين كبرى (نقلها الى الألمانية ف. ماير) ، في RSO 32 (1957), pp. 485-524 [pp. 501-524].  
 كشف المحجوب - كشف المحجوب لأبي الحسن الهجوري (تحقيق زوكفسكي) لينغراد ١٩٢٦  
 الكشف والتبيين - كتاب الكشف والتبيين في غرور الخلق أجمعين لأبي حامد الغزالي (بهامش تنبيه المفترين) القاهرة ، دون تاريخ  
 الكلاباذي - التعرف لمذهب اهل التصوف لأبي بكر محمد بن اسحاق الكلاباذي (تحقيق عبد الحليم محمود وطه عبد الباقي سرور) القاهرة ١٣٨٠هـ  
 كنز - كنز العمال لعلاء الدين المتي الهندي حيدرآباد ١٣٦٤-١٣٧٧هـ

## فهارس الكتاب

١٢٣

- كنوز - كنوز الحقائق في حديث خير الخلائق لعبد الرؤوف المناوي (بهامش الجامع)  
القاهرة ١٣٢١هـ
- الكواكب الدرية - الكواكب الدرية في تراجم السادة الصوفية لعبد الرؤوف المناوي  
مصر ١٣٥٧هـ
- لباب - لباب الآداب لأسامة بن منقذ (تحقيق أحمد محمد شاكر)  
القاهرة ١٣٥٤هـ
- لسان - لسان العرب لابن منظور  
بيروت ١٩٥٥
- لسان الميزان - لسان الميزان لابن حجر العسقلاني  
حيدرآباد ١٣٢٩-١٣٣١هـ
- اللمع - كتاب اللمع في التصوف لأبي نصر عبد الله بن علي السراج الطوسي (تحقيق نيكلسون)  
Gibb Memorial Series XXII. Leiden, 1914.
- ماير - F. Meier, "Ein Knigge für Sufi's", in RSO 32 (1957), pp. 485-501.
- مجمع الزوائد - مجمع الزوائد لعلي بن أبي بكر الهيثمي  
القاهرة ١٣٥٢-١٣٥٣هـ
- مجموعة الرسائل الكبرى - مجموعة الرسائل الكبرى لتي الدين ابن عبد السلام بن تيمية  
مصر ١٣٢٣هـ
- المحاسبي - رسالة المسترشدين للحارث بن أسد المحاسبي (تحقيق عبد الفتاح ابو غدة)  
حلب ١٣٨٤هـ
- محاضرات الأدباء - محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء لأبي القاسم الحسين بن محمد  
المعروف بالراغب الاصبهاني  
بيروت ١٩٦١
- مختصر التذكرة - مختصر التذكرة القرطبية لعبد الوهاب الشعراني  
القاهرة ١٣٠٤هـ
- المدخل - كتاب المدخل لأبي عبد الله العبدري المشهور بابن الحاج  
القاهرة ١٣٤٨هـ
- المريدون - كتاب آداب المريدين لأبي النجيب السهروردي (تحقيق م. ميلسون)  
Institute of Asian and African Studies, Jerusalem (forthcoming).
- المستطرف - كتاب المستطرف في كل فن مستظرف لشهاب الدين أحمد الإبيشيبي  
مصر ١٢٧٢هـ
- معارف - كتاب المعارف لعبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (تصحيح ثروت عكاشة)  
مصر ١٩٦٥
- معجم الأدباء - معجم الأدباء لياقوت الرومي الحموي  
القاهرة ١٩٣٦-١٩٣٨
- مكارم الأخلاق - مكارم الأخلاق لأبي نصر الحسن بن الفضل الطبرسي  
النجف ، دون تاريخ
- الملامتية - رسالة الملامتية لأبي عبد الرحمن السلمي (تحقيق أبي العلا العفيوني)  
القاهرة ١٣٦٤
- مناهج العارفين - مناهج العارفين لأبي عبد الرحمن السلمي  
مخطوطة برلين رقم ١٠٠٠٠
- المنتظم - المنتظم في تاريخ الملوك والأمم لأبي الفرج عبد الرحمن ابن الجوزي  
حيدرآباد ١٣٥٧-١٣٥٨هـ
- ميزان الاعتدال - ميزان الاعتدال لشمس الدين الذهبي  
مصر ١٣٢٥هـ
- النبلاء - سير أعلام النبلاء لشمس الدين الذهبي (تحقيق صلاح الدين المنجد)  
مصر ١٩٥٦-١٩٦٤
- نزهة الناظرين - نزهة الناظرين لعبد الملك بن أبي المنى البابي الحلبي الشهير بالشيخ الضرير  
القاهرة ١٣٠٨هـ

- نشر المحسن - نشر المحاسن الغالية في فضل مشايخ الصوفية أصحاب المقدمات الغالية لعبد الله  
بن أسعد اليفعي (بمَش كتاب جامع كرامات الأولياء للنهائي) مصر ١٣٢٩ هـ
- نقحات - نقحات الأئمة من حضرت القدس لعبد الرحمن بن أحمد حامي (تصحیح مهدي  
توحيد يور) طهران ١٣٣٦ هـ ش
- نهية - النهاية في غريب الحديث والأثر لمجد الدين ابن الأثير القاهرة ١٣١١ هـ
- النواقي بالوفيات - النواقي بالوفيات خليل بن أبيك الصفدي السنبول ودمشق ١٩٣١-١٩٥٩
- النورع - كتاب النورع لأحمد بن محمد بن حنبل القاهرة ١٣٤٠ هـ
- وفيات - وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان للقاضي أحمد الشيرازي بين خلكان مصر ١٣٥٥ هـ
- ونسلك - A. J. Wensinck and J. P. Mensing (ed.), Concordance et indices de la  
tradition musulmane. Leiden, 1936-64.

# ٥. درجات المعاملات

للشيخ ابي عبدالرحمن محمد بن الحسين بن محمد بن  
موسى السلمى النيسابورى

تحقيق  
احمد طاهرى عراقى



## مقدمه مصحح

در نیمه دوم قرن چهارم که از نظر پیدایش کتب اساسی و شکل گیری آرا و آداب مهمترین ادوار تصوف اسلامی بشمار می رود، ابو عبدالرحمن سلمی از برجسته ترین شخصیتهاست. نه فقط بسبب کثرت آثارش که تعداد آنها به گفته نویسنده زندگینامه اش ابوسعید خشاب ۷۰۰ جزء در تصوف و ۳۰۰ جزء در حدیث بوده<sup>۱</sup>، بلکه بعلت رواج و مقبولیت آنها؛ که خصوصاً قابل توجه است. و از این جهت بر حکیم ترمذی (متوفی ۲۸۵) عارف بسیار تألیف قرن سوم نیز برتری دارد. نوشته اند که هم در زمان حیات سلمی نسخه های خطی آثارش به تمن گزاف فروخته می شد<sup>۲</sup>. اهل علم و عرفان برای استماع و اخذ اجازه روایت آثارش استیاقها می نمودند و رنجها می بردند<sup>۳</sup>. اقبال به استماع آثارش چندان بود که در سال ۳۸۲ در ری به هنگام قراءت و املائی کتاب تاریخ الصوفیه او از کثرت ازدحام خلق کودکی در گذشت<sup>۴</sup>. ولی این قبول و رواج بیشتر شامل کتابهای اصلی و بزرگ او، حقایق التفسیر و تاریخ الصوفیه و طبقات الصوفیه، بوده است. و ظاهراً بسیاری از رساله های کوچک او بدان حد محل توجه و اعتنا نبوده است. یکی از آن رساله های در کنج خمول مانده درجات المعاملات است که اینک برای اولین بار به تصحیح و طبع آن اقدام می شود.

این رساله در توضیح و تبیین برخی از اصطلاحات صوفیه است که سلمی آن چنان که خود اشاره کرده آن را به خواهش کسی، از یاران یا مریدان، نوشته است. مجموعاً چهار اصطلاح در این رساله به ایجاز و اختصار تعریف شده است. البته مقصود از تعریف این اصطلاحات آن چنان که معمول صوفیه است - نه تعریف منطقی جامع و مانع است - بلکه تعبیراتی است

۱. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷ ص ۲۴۷.

۲. ابوسعید خشاب پس از اشاره به مقبولیت نسخ آثار سلمی می گوید: من خود نسخه ای از آثار او را که به خط بد نیز نوشته شده بود ۲۰ دینار خریدم (سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸).

۳. نمونه هایی از آنها را ذهبی به روایت خشاب در سیر اعلام النبلاء (همان صفحات) نقل کرده است.

۴. سیر اعلام، ج ۱۷ ص ۲۴۸.



شخصی از مقامات و احوال عرفانی و توصیفی از تجارب روحانی که هر يك از عرفا در مقام خود از مراحل سلوك عرضه کرده‌اند و بسبب همین «شخصی» بودن است که درباره این منازل و مقامات چندان اقوال متفاوت و گاه بظاهر متعارض در کتب صوفیه می‌توان دید.

این اصطلاحات البته همه از همان اصطلاحات اساسی و قدیم تصوف است که مأخوذ از کتاب و سنت است و در آناری مانند اللمع و التعرف و تهذیب الاسرار و الرسالة القسیریه فصولی بدانها اختصاص داده شده است.<sup>۵</sup> و سالك طریق الی الله در طی مراحل سلوك به آنها بر می‌خورد. عنوان این رساله نیز خود مشعر بدان «درجات» و «مراحل» و «منازلی» است که در ارتباط و «معامله» با خداوند سالك طی می‌کند. «معاملات» در تصوف اصطلاحی است به معنای مجموع اعمال طریقت. می‌دانیم که صوفیه باجماع معتقد و متعهد به اتباع از شریعت و حفظ ظواهر و شعائر دین‌اند و بر آنند که افعال و طاعات نه فقط با ظاهر شرع که با روح و حقیقت آن نیز باید تطابق داشته باشند. ولی فراتر از این می‌گویند که فقه دین فقط احکام ظاهر نیست و شامل احکام باطن نیز می‌شود. و این احکام باطن مسائل سلوك و شرح مقامات و منازل طریق است که «معاملات» خوانده می‌شود. مانند زهد و اخلاص و توکل و خوف و رجاء و... و بر خلاف علم به احکام ظاهر که فرض کفایه است و در آن تقلید رواست، معرفت به احکام باطن که سالك هیچ لحظه‌ای از آنها بی‌نیاز نیست فرض عین است.<sup>۶</sup> در کتب جامع و موسع تصوف (مانند الفتوحات المکیه) نیز به دنبال ابوابی که در عبادات و احکام ظاهری فقهی است ابوابی در احکام باطنی است و شرح توبه و زهد و صدق و اخلاص... که به همگی عنوان «معاملات» داده شده است.<sup>۷</sup> کلاباذی در التعرف (ص ۱۴۰ تا ۱۴۱) بانی به «مجاهدات و معاملات» اختصاص داده است و در آن به ذکر اسرار عبادات و اعمال پرداخته است. و در فصل چهارم آن کتاب (ص ۳۲ تا ۳۳) نام کسانی را که در «معاملات» تألیفاتی داشته‌اند ذکر کرده است. امام غزالی «معاملات» را در معنایی اندکی گسترده‌تر از دیگران بکار برده است. می‌گوید: علم دین دو گونه است یا علم مکاشفه است که مطلوب از آن فقط کشف معلوم

۵. درباره انواع اصطلاحات صوفیه رتبه مقاله دکتر نصرالله نورجوادی «رساله‌ای در اصطلاحات عرفانی» در مجله معارف، سال دوم (۱۳۶۲) ص ۳۵۳-۳۵۱.

۶. اللمع، ص ۱۸-۱۷.

۷. قابل ذکر است که خواجده عبیدالله نصاری که خود در لطیفات الصوفیه (مواضع مختلف) معامله را به همین معنی بکار برده است در منازل کسائرین «معاملات» را نفسی از «منزل» سموده است و آن را به سیود نفسی بندی اعساری متکلفانه‌اس به ده بخش (رغایب، مراقبه، حرمت، اخلاص، تهذیب، استقامت، توکل، شوق، شغف، سلب) تقسیم کرده است.

است، یا علم معامله است که در آن با وجود کشف معلوم بر مقتضای آن عملی باید بوده باشد. و علم معامله یا علم ظاهر است که علم اعمال جوارح است (چون عبادات و عادات) یا علم باطن که علم اعمال دهاست<sup>۸</sup>. چنانکه می بینیم غزالی علم اعمال جوارح را یعنی عبادات و عادات را نیز جزء معاملات شمرده است و در کتاب خود نیز نه فقط به بیان احکام ظاهری بلکه به اسرار آنها نیز پرداخته است. بهرگونه آنچه سلمی بکار برده همان معنای نخستین است. «درجات» مرادف منازل و مقامات است. یحیی بن معاذ (متوفی ۲۵۸) گفته است: «الدرجات التي يسعى اليها ابناء الآخرة سبع: التوبة ثم الزهد ثم الرضا ثم الخوف ثم الشوق ثم المحبة ثم المعرفة»<sup>۹</sup>. ولی خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱) در منازل السائرین «درجه» را به معنایی اخص از «مقام» بکار برده و هر مقام را شامل چند «درجه» دانسته و یکی از مزایای کتابش را بر آثار دیگر ذکر همین درجات می شمرد<sup>۱۰</sup>. ولی سلمی مانند اکثر قدما درجات را مرادف منازل و مقامات به کار برده است.

گفتیم که در این رساله چهل و چهار اصطلاح شناسانده شده است. برخی از اصطلاحات متقابل (چون: خوف و رجاء، فنا و بقا، جمع و تفرقه) و متقارب (چون: حق و حقیقت، وجد و وجود و تواجد، محبت و عشق) با یکدیگر در فصل و فقره ای واحد ذکر شده است. آن چنان که شیوه آثار کهن صوفیه (از جمله و بالخصوص اللمع و تهذیب الاسرار) است. در شناساندن هر مصطلح چندین قول از مشایخ نقل شده است. با این تفاوت که برخلاف دیگر کتابها در این رساله به علت آنکه مؤلف قصد ایجاز و اختصار داشته است، نه سلسله اسانید را ذکر کرده است و نه حتی (به استثنای سه چهار مورد) نام صاحبان آن اقوال را. از جمله مواردی که سلمی به ذکر قائلین اقوال پرداخته است چند موردی است از سماعات خود او از شیوخش که یکی از جد مادریش شیخ ملامتی اسماعیل بن نجید (ف ۱۶)<sup>۱۱</sup> است و دیگر از ابو عبدالله حسین بن احمد رازی (ف ۱۶) و دیگر از احمد بن جعفر بن مالک (ف ۱۴) و دیگر از شیخش ابو الفاسه نصر آبادی (ف ۲۵). اقوالی که در ذیل هر اصطلاح آمده است اندک است. در چند مورد آیه و حدیث استشهاد شده و در یک مورد شعری نقل شده است. بهرگونه در مورد اصطلاحات غیر از نقل، بحثی و فحشی نیست؛ که می دانیم سلمی اولاً محدث است و مانند بسیاری از

۸. احیاء علوم الدین، ج ۱ ص ۴-۲: ترجمه فارسی ج ۱ ص ۲۱-۲۰.

۹. حلیة الاولیاء، ج ۱ ص ۶۴.

۱۰. منازل السائرین، ص ۱۶، ۴۶، ۴۸، ۵۰...

۱۱. ف = فقره.

صوفیه معاصرش به نقل احادیث و آثار و اقوال بیشتر گرایش دارد. مع هذا، در پایان رساله پس از اشاره به مختصر بودن آن می گوید: هر فصل این رساله را و هر لفظش را شرحی طولانی بایسته است.

ترتیب اصطلاحات فی الجملة نظمی منطقی یا بهتر بگوییم سنتی و عرفی دارد. رساله پس از مقدمه ای کوتاه با توضیح اصطلاح توبه آغاز می شود. از آنکه توبه باجماع نخستین گام سالک و اولین منزل طریق است<sup>۱۲</sup>. انابه که نوعی توبه است پس از توبه ذکر شده است. به تعریف سلمی انابه بازگشت درونی به صلاح است و باک داشتن سر و باطن از توجه به غیر. در سخنی از ابوعلی دقاق نیز، اگرچه به تعریفی و تعبیری دیگر، انابه قسمی از توبه شمرده شده است<sup>۱۳</sup>. پس از توبه و انابه، تقوی ذکر شده است که حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳) آن را اولین منزل دانسته<sup>۱۴</sup> و در نظر سلمی باید دومین مرحله به شمار می آمده است. زهد نیز که پس از خوف آمده است همانند ترتیب ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶) از مقامات است و یادآور قول اوست که «جز از خوف به زهد نتوان رسید چه هر که خائف باشد ترك گفتن تواند»<sup>۱۵</sup>. همچنین ذکر توکل پس از زهد مانند ترتیب ابوطالب مکی است. در پایان رساله نیز فنا و بقا و جمع و تفرقه آمده است. با این همه چنان نیست که همه اصطلاحات این رساله با ترتیبی که در آثار دیگر صوفیه آمده باشد تطبیق کند. اولاً بدین دلیل که اساساً در ترتیب و در شماره مقامات و احوال یکسانی وجود ندارد و در آثار صوفیه با اختلافهای بسیار ذکر شده است. ثانیاً همه اصطلاحات ذکر شده در این رساله از مقامات و احوال نیست و از دیگر اصطلاحات و الفاظ رایج صوفیه نیز در آن آمده است. لذا ترتیبی معین را در آن نمی توان توقع داشت. دیگر اینکه در این رساله مقامات و احوال از یکدیگر تفکیک نشده است.

توبه که نخستین مقام است به بازگشت از حالی نکوهیده به حالی ستوده تعریف شده است (ف ۲) که مشابه است با تعریفی از توبه که در تهذیب الاسرار (ورق ۴۳) آمده است. در سخنی از ابو یعقوب سوسی که سراج نقل کرده است آن نکوهیدگی و ستودگی را علم معین

۱۲. قیاس سود با قول قسیری در الرساله (ج ۱ ص ۳۱۲) که «التوبه اول منزل من منازل السالکین و اول مفاد من مقامات الطائین» و کفیه ابو سعید خرقوسی در تهذیب الاسرار (ورق ۴۲) که «اول ما یؤمر به المبتدی التوبه».

۱۳. الرساله القسیری، ج ۱ ص ۳۱۷-۳۱۸.

۱۴. الرعايه لحقووق الله، ص ۲۸-۲۸.

۱۵. لا ینال الزهد الا بالخوف لان من خاف ترك (موت القلوب، ج ۱ ص ۵۲۸).

می‌کند<sup>۱۶</sup>. و این حاکمیت علم را سلمی در تعریفی دیگر آورده است: توبه میراندن طبع است و پیروی از علم (ف ۲). و البته مقصود از علم علم دین است و علم حقایق. شرایط و لوازم توبه چون بر گذشته پشیمانی خوردن و بر توبه ثابت بودن و تباهیها را به صلاح آوردن نیز باجمال ذکر شده است. انا به نیز در واقع قسمی از توبه شمرده شده است که آن بازگشت سرّ و باطن است به صلاح، و نیز از همه چیزها روی بر تافتن و به سوی خالق چیزها شدن و پاک داشتن سرّ از توجه به غیر (ف ۳). مقام زهد اگرچه با فاصله‌ای بعد از توبه و انا به آمده است، ولی سلمی متذکر می‌شود که زهد درست نشود مگر پس از توبه و انا به. غیر از تعریفات که از زهد شده و در منابع دیگر نیز یافت می‌شود (مانند اینکه: زهد آنست که نه به اقبال دنیا شادان شوی و نه از ادبارش غمین؛ یا: زهد ترك ماسوی الله گفتن است و کوتاهی آرزو و ترك آنچه از آن چاره نبود)، سلمی انواعی برای زهد بر شمرده است چون: زهد از دنیا و دنیاوی، زهد از خلق و اقبال آنان، زهد از ریاست، زهد از حرام، زهد از شبهات و زهد از حلال. زهدی که فضیلت به شمار می‌رود زهد در حلال است، چه دوری از محرمات و شبهات فرض است. تقسیم زهد به فرض و فضیلت در تهذیب الاسرار نیز آمده است و همانند آن نیز اقوالی از ابو عثمان حیرمی و ابراهیم ادهم وارد شده است (رك: ح ۱ ف ۶). پس از این سلمی دو قول نقل کرده است که صبغه ملامتی دارد. یکی از ابو حفص حداد از مشایخ ملامتیان نیشابور است که وقتی بدو گفتند که فلان زاهد است گفت: «در چه چیز زهد می‌ورزد؟ چه زهد جز در حلال نباشد و در دنیا حلالی نیست». و سخن دیگر منسوب به شبلی است که گفت زهد پستی است، از آنکه زاهد دنیایی را که خطری ندارد خطرناک می‌پندارد تا آن را ترك گوید، و بزرگ داشتن آنچه را خدا خرد داشته است جز پستی نباشد. این سخن یادآور آن کلامی است که ملامتیه از بایزید بسطامی نقل کرده‌اند که: زاهد اگر می‌دانست که خداوند دنیا و متاع دنیا را اندک و خرد خوانده است («قل متاع الدنيا قليل» سوره النساء: ۷۷) به زهد خود نمی‌بالید<sup>۱۷</sup>. می‌دانیم که ملامتیان قرن چهارم، که سلمی با آنان معاصر و بدانان از طریق جدش ابن نجید<sup>۱۸</sup> با آنان و آنان را حتی در مرتبه‌ای برتر از صوفیه نهاده است<sup>۱۸</sup>، در عین آنکه شیوه زهد بودند نظرگاهشان در باب زهد با صوفیان مختلف بود و هیچ گونه ظهور و نمودی از تزهد را روا نمی‌دانستند.

۱۶. التوبة الرجوع من كل شيء ذمه العلم الى ما مدحه العلم. (اللمع، ص ۴۳).

۱۷. رسالة الملامتیه، ص ۹۷.

۱۸. ایضاً ص ۸۷، و مقدمه عقیفی ص ۱۸.

از مقامات دیگر توکل و فقر و رضا شناسانده شده است. توکل نتیجه تحقق ایمان درست است و آن اعتماد بر خداوند و تصدیق وعد اوست و آرامش درون و یکسانی حال به هنگام وجود و عدم. فقر استغناست از ماسوی الله و مسبب رادیدن و از سببها دیده پوشیدن. و از مقام فقر صبر و رضا زاید. رضا شادی دلست بر تلخی قضا و سکون قلب است بر گردش قدر، که در آن حال شادی و غم بر او یکسان است.

و اما از احوال، در باب محبت (ف ۲۶) در تعریفی موجز می گوید: محبت فرو ریختن تمیز و تشخیص است و محب فانی الصفاتی است لب از حکایت و شکایت فرو بسته. عشق به گفته سلمی شاخه‌ای است از محبت و مرتبه‌ای فروتر از آن. زیرا در عشق هنوز تمیز باقی است که در حدیث است که «هر که با عشق عفاف ورزد و عشق را پنهان دارد و ببرد، شهید مرده است». پس در عشق هنوز تمیز و هوشیاری هست و محلی برای عفاف و کتمان. ولی محب به حکم آن حدیث مسهور که «حبك النبی یعنی و یصم» کور و کوری است هوش و تمیز از کف داده. سلمی به مناسبت همین خصوصیت محبت وجه اشتقاقی عامیانه نیز برای آن ذکر می کند و می گوید محبت را از آن رو محبت خوانند که رسوم و آداب را محو کند. البته این سخن از سلمی نیست و از عمرو بن عثمان مکی نقل شده است<sup>۱۹</sup>.

گفتیم که غیر از مقامات و احوال، برخی از اصطلاحات دیگر صوفیه نیز در این رساله تعریف شده است که از آن جمله است فراست. و آن نوری است از سوی خداوند در دل بنده که بدان مغیبات را می بیند. و این برای مؤمنان حاصل شود. و چون فراست به نور الهی است نه از استدلال آدمی، در آن خطا جایز نیست. و اگر خطایی رود ظن و گمان است نه فراست. فراست سه مرتبه و مرحله دارد: یکی در مشاهده است که مرتبه فرودین فراست است، و دیگر اخبار از غیب است و سوم که عالیترین مرتبه است حکم بر غیب است که این در امت اسلام فقط خاص ابو بکر صدیق بوده است رضی الله عنه. مؤمنان اگر چه اهل فراستند ولی ابو حفص نیتابوری می گوید باید خود را از فراست باز دارند و در مردم تفرس نکنند.

از دیگر الفاظ سرخ شده در این رساله «زیارت» است. زیارت و شفاعت جستن اساساً از اصطلاحات خاص صوفیان نیست. از مباحث کلامی است که می دانیم آراء متکلمان مذاهب در آن متفاوتست. ولی صوفیان، از هر مذهب کلامی و فقهی که بوده‌اند از آغاز به زیارت و شفاعت و توسل اعتقاد جازم داشته‌اند. سلمی در اینجا نه فقط زیارت قبر رسول (صلعم) و شفاعت جستن از او را برای رفع حوائج بیان کرده و بدین وسیله عقیده صوفیه را در باب این

۱۹. تهذیب الاسرار، ورق ۲۱ ب.

مسأله اظهار کرده است، بلکه انواع دیگر زیارت (به معنی عام آن) را نیز ذکر کرده است: زیارت بیت الله برای ادای فریضه، زیارت قبر رسول (صلعم) برای طلب شفاعت و دریافت برکت، زیارت علما برای کسب علم و ادب، زیارت اهل صلاح برای تقرب به حق، زیارت والدین برای نیکی به آنان، زیارت مشایخ برای ترك جستن از دیدار و صحبتشان و اخذ طریقت از آنان، زیارت دوستان برای ادای حقوق آنان و تجدید عهد دوستی، زیارت قبور برای عبرت اندوزی.

در باب سماع به اختلاف آراء مشایخ (و نه اختلافات فقها) باجمال اشاره می کند و می گوید: برخی از مشایخ آن را برای مریدان مباح شمرده اند و برخی مکروه. ولی هیچ يك از مشایخ آن را علی الاطلاق روا ندانسته بلکه در آن به حدی و قیدی قایل شده اند. سپس می فزاید که برای اهل معرفت سماع مباح بلکه نیکوست. و اما واحسان، سماع را در آنان اثری نیست چه فراتر از تلوین و تغییر اند و هیچ واردی جان آنان را برتر از آنچه هست نتواند برد. ولی سماع عوام اعتباری بدان نیست. سماعی طبیعی است همچون كودك خوی گرفته به آوای مادر یا اشتر رام به حُدای ساربان که چون صوتی می شنود تندتر می رود.

#### تصحیح متن

از این رساله تاکنون فقط يك نسخه خطی شناخته شده است و آن در مجموعه ای است از کتابخانه برلین به شماره ۳۰۸۱ (Sprenger 851) که اینک در کتابخانه دانشگاه توپینگن محفوظ است. توصیف این مجموعه را آلوارت در فهرست مخطوطات عربی آورده است.<sup>۲۰</sup> این رساله که نزدیک ۱۱ صفحه (از ورق 74 b تا 79 b مجموعه) است بقطع ۱۵×۱۰ سم، به خط نسخ متوسط است که احتمالاً در قرن دهم هجری کتابت شده است. عناوین فصول به سنگرف است. عنوان رساله (مانند رساله های دیگر این مجموعه) در حاشیه سمت راست صفحه اول نوشته شده است: کتاب درجات المعاملات للسلمی. نسخه نسبتاً صحیحی از سهوالقلم و اغلاط کتابتیش اندک است و در چند مورد نیز کلمات اعراب گزارین شده است. از نکته های قابل ملاحظه آنکه در بسیاری از موارد بجای ضمائر و اشخاص مؤنث، مذکر به کار رفته است (مثلاً: هو بجای هی، ه بجای ها، فعل مفرد مذکر غایب بجای مفرد مؤنث غایب). این سهوهای نحوی که ایرانیان (و نیز ترکان) معمولاً دچار آنند به احتمال قوی از زلات کاتبان فارس (یا ترك) بوده است نه از مؤلف رساله.

20. W. Ahlwardt, *Verzeichnis der arabischen Handschriften*, Berlin, 1887-99, vol. III, p. 120.



در تصحیح این رساله آنچه خطا تشخیص داده شد در متن تصحیح شد و صورت خطا در حواشی ثبت شد. و آنچه مصحح از خود در متن افزوده در میان دو قلاب آمده است. علاوه بر تخریج احادیث و توضیح اعلام، کوشش شده است که مصادر اقوال و کلمات مشایخ نیز یافته و در حواشی ضبط شود. در مواردی که عبارات این رساله با منابع دیگر تفاوتی داشته، عبارات آن منابع عیناً در حواشی آورده شده است. یادداشتهای توضیحی حواشی با ارقام مشخص شده است و آنچه مربوط به تصحیح متن است با علامت ستاره و صلیب. حرف «ص» در حواشی رمز نسخه «اصل» است.

### منابع و مراجع مقدمه و حواشی

- آداب النفوس: حازب بن اسدالمحاسبی. تحقیق عبدالقادر احمد عطا. بیروت ۱۹۸۴.  
 احیاء علوم الدین: امام محمد بن محمد غزالی. قاهره ۱۹۶۸.  
 الاربعین: ابو عبدالرحمن السلمی. حیدرآباد دکن ۱۳۶۹ هـ.ق.  
 الاربعین: ابوسعید المالینی. نسخه خطی کتابخانه ظاهریه (دمشق) شماره ۹۵۵.  
 الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ابن عبدالبر. قاهره ۱۳۲۸ (درهامس الاصابه).  
 اسد الغابه فی معرفة الصحابه: ابن الاثیر. قاهره. دارالسعب، بی تاریخ.  
 الاصابه فی تمييز الصحابة: ابن حجر العسقلانی. قاهره ۱۳۲۸ هـ.ق (افست بیروت).  
 تاریخ بغداد: الخطیب البغدادی. قاهره ۱۹۳۱ (افست بیروت).  
 التبصرة: ابن الجوزی. تحقیق مصطفی عبدالواحد. قاهره ۱۹۷۰.  
 التصوف لمذهب التصوف: ابوبکر کلاباذی. تحقیق عبدالخلیم محمود. قاهره ۱۹۶۰.  
 تهذیب الاسرار: ابوسعید خرگوسی نيسابوری. نسخه برلین شماره ۸۳۲.  
 جامع البیان فی تفسیر القرآن: محمد بن جریر الطبری. بولاق ۱۳۲۸ هـ.ق (افست بیروت).  
 الجامع الصحیح: محمد بن اسماعیل البخاری. قاهره ۱۹۲۷.  
 الجامع الصحیح: محمد بن عیسی الترمذی. قاهره ۱۹۳۷.  
 الجامع الصغیر: جلال الدین السیوطی. قاهره ۱۹۵۴.  
 الجوهره فی نسب النبی واصحابه العسرة: محمد بن ابی بکر البری. تحقیق محمد التونجی. الرياض ۱۹۸۳.  
 حلیة الاولیاء: ابونعیم اصفهانی. قاهره ۱۹۳۲-۱۹۳۸ (افست بیروت).  
 دیوان حسان بن ثابت: تحقیق ولید عرفات. حاب اوفاف گیب ۱۹۷۱.  
 ذم الدنیا: ابن ابی الدنیا. تحقیق ا. الماغور. القدس ۱۹۸۲.  
 الرسالة القسیریة: عبدالکریم بن هوازن القسیری. تحقیق عبدالخلیم محمود. قاهره ۱۹۷۲.  
 الرعاية لحقوق الله: حازب بن اسدالمحاسبی. تحقیق عبدالخلیم محمود. قاهره.

- سير اعلام النبلاء: شمس الدين الذهبي. بيروت ١٩٨٣.
- السيرة النبوية: ابن هشام. قاهره ١٩٣٦. (افست بيروت).
- شرح التعرف لمذهب التصوف: اسماعيل بن محمد مستمل بخارى. تصحيح محمدروشن. تهران ١٣٦٣-٦٧ هـ.ش.
- شرف المصطفى: ابوسعيد خردگوشى نيشابورى. نسخه برلين ٢٨١٩.
- الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: القاضى عياض. تحقيق على محمد اليجاوى. قاهره ١٩٧٧.
- صفة الصفة: ابن الجوزى. تحقيق محمود فاخورى. حلب ١٩٧٣-١٩٧٠.
- الطبقات الصوفية: ابو عبدالرحمن السلمى. تحقيق نورالدين شريفة. قاهره ١٩٦٩.
- الطبقات الكبرى: ابن سعد. تصحيح زاخانو. ليدن ١٩٠٤.
- الطبقات الشافعية الكبرى: السبكي. قاهره ١٩٧٦.
- طبقات الشعرائى (لواقح الانوار): عبدالوهاب الشعرانى. قاهره ١٩٢٥.
- قوات الوفيات: ابن سناكر الكتبى. تحقيق احسان عباس. بيروت ١٩٧٣.
- فيض القدير شرح الجامع الصغير: محمد عبدالرزوف المناوى. قاهره ١٩٧٢.
- قوت القلوب فى معاملة المحبوب: ابوطالب المكي. قاهره ١٩٦١.
- الكليات: ابوالبقاء ايوب بن موسى الكفوى. تحقيق عدنان درويس و محمد المصرى. دمشق ١٩٧٥.
- اللمع: ابونصر السراج. تصحيح رنولد الن نيكلسون. ليدن ١٩١٤.
- المسند: احمد بن حنبل. قاهره ١٣١٣ هـ ق (افست بيروت).
- المعارف: ابن قتيبة. تحقيق ثروت عكاشة. قاهره ١٩٦٠.
- الملامتية و الصوفية و اهل الفتوة: ابوالعلاء عفيفى. قاهره ١٩٢٥.
- منازل السائرين: عبدالله انصارى. با ترجمه فارسى به اهتمام روان فرهادى. تهران ١٣٦١ هـ.ش.
- نهج المحاسن: ابومنصور معمر الاصفهانى. تحقيق الاب س. دى بوركى الدومنىكى. قاهره ١٩٦٢.
- نوادير الاصول فى معرفة احاديث الرسول: ابو عبدالله الحكيم الترمذى. استانبول ١٢٩٤ هـ ق (افست).
- الوفى بالوفيات: صلاح الدين الصفدى. ويسبادن ١٩٣١.

1. Massignon, *The Passion of al-Hallāj*. Tr. by H. Mason. Princeton, 1982.

2. *Geschichte des arabischen Schrifttums*. Vol. II, Leiden, 1975.

(تاريخ التراث العربى. ترجمة محمود فهمى حجازى. الرياض ١٩٨٣).





[f.74b] بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

١ والحمد لله حق حمده و صلواته على محمد و آله.  
قال ابو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى السلمى - نفعنا الله ببركاته -  
سألت - أكرمك الله بجميل نظره - بيان معاني الفاظ ذكرتها على حد الاختصار.  
فعلقت لك حروفاً تستغنى بها إن ساعدك التوفيق. و أنا أسأل الله - تعالى - أن  
لا يخلينا و آياك من جميل نظره.

٢ فأول لفظ منها التوبة. والتوبة الرجوع من كل حال مذموم الى كل حال محمود.  
والتوبة إزالة عمران كل خراب و إخراج كل عمران. والتوبة إبانة  
الطبع و متابعة العلم. والتوبة رجوع العبد الى الاستقامة بعد الإغواء و الجاهل. والتوبة  
دوام الندم على فائت الاوقات و الاشتغال باصلاح ما ركب من انواع المخالفات.  
والتوبة الرجوع من كل مذموم و التبات على رجوعك مقتضياً من نفسك تدارك ما  
أهملت و إصلاح ما أفسدت.

٣ ثم الإنابة. و الإنابة رجوع السر الى الصلاح كما رجع في الظاهر بالتوبة.  
و الإنابة الرجوع من كل الاشياء الى من له الكل. الإنابة تطهير السر من الخبثات  
الى الاغيار. الإنابة وقوف العبد مع الحق على حسب إرادته فيه. الإنابة استبطاء  
المكت في الفانية شوقاً الى مواصلة من أناب اليه.

٢

١. و هي التحول من الحركات المذمومة الى الحركات المحمودة (تهذيب الاسرار، ق ٢٣ أ)

٤ ثم التقوى. هي \* الوقوف عند الشبهات و الفرار من المحظورات<sup>١</sup>. و المتقى هو المفرق بين الالهام و الوسوسة. قال الله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا»<sup>٢</sup>. و التقوى قريبة من الايمان<sup>٣</sup> و لا يكون العبد متقياً الا بعد تصحيح مقام الايمان. و التقوى نتيجة التواضع و قبول [الـ] حق من اى وجه كان و ترك التكبر و الاعتلاء. و التقوى تورت<sup>٤</sup> الصدق. و من لم يجعل المحكم على افعاله و احواله التقوى، قطع به عن مقامات الوصول [f.75a] الى الحقيقة.

٥ ثم الخوف و الرجاء. و هما زمامان على العبد<sup>١</sup> يقومانه فى احواله و افعاله و اوقاته. فمتى ما زاد واحد منهما أو غلب صاحبه تعطل العبد<sup>٢</sup>؛ الا أنه فى حال الخوف يجب أن يلازم الرجاء و فى حال الرجاء يلازم الخوف ليعتدل حاله و يصفو عمله. و لأن الخوف اذا غلب يورث القنوط و الرجاء اذا غلب يورث الأمن و الفترة<sup>٣</sup>. و علامة الرجاء الاقبال على الطاعات بحسب الطاقة و علامة الخوف التباعد من

## ٤

\* ص: هو ص: فرينه بين الايمان ص: يورث

١. قال المحاسبي: وهى «الحذر بالمجانبة لما كرهه الله عز وجل» (الرعاية لحقوق الله، ص ٣١).

٢. سورة الاعراف (٧): ٢٠١.

## ٥

١. عن ابى بكر الواسطى: الخوف و الرجاء زمامان يمنعان من سوء الادب (طبقات، ص ٣٠٣: قارن الرسائله التفسيرية، ج ١ ص ٣٩٣: زمامان للنفوس لتلاخروج الى رعونتها). و رواه السراج عن ابن عطاء بلفظ: «زمامان للنفوس حتى لا تخرج الى رعونتها من الادلال و الأمن و الايمان و القطع» (اللمع، ص ٦٣).

٢. سمعت ابى سليمان نذراتى يقول: اذا غلب الرجاء على الخوف فسد الوقت (طبقات، ص ٧٦).

٣. لولا ان الله تعالى عدله الى: عدل الخوف بالرجاء لأخرج الى القنوط، ولولا انه روجه بروح الانس بحسن الظن لأدخل فى الاياس اصوب القنوط، ج ١ ص ٢٦٧. قال ابو عثمان: من اضر به الرجاء حتى قارب الاياس فالخوف له فضل و من اضر به الخوف حتى قارب الاياس فالرجاء له فضل (الهدى الاسرى، ص ٧٣).

المخالفات أجمع<sup>٤</sup>. ولا تصح حقيقة الخوف إلا لراج، ولا حقيقة الرجاء إلا لخائف. قال النبي صلى الله عليه وسلم: «ولو وزن رجاء المؤمن وخوفه لا اعتدلا»<sup>٥</sup>.

٦ ثم الزهد. ولا يصح الزهد إلا بعد تصحيح التوبة والانابة. والزهد وجوه: زهد في الدنيا وعروضها، وزهد في الخلق وتعظيمهم والوجه عندهم، وزهد في الرئاسة، وزهد في الحرام، وزهد في الشبهات، وزهد في الحلال. والزهد الصحيح أن يكون في الحلال، فإن هذه الوجوه الأخر الزهد فيها فريضة. والزهد الذي يكون فيه فضيلة [هو] الزهد في الحلال<sup>١</sup>.

كذلك سئل ابو حفص<sup>٢</sup> فقيل له إن فلاناً زاهد. فقال: الزهد لا يكون إلا في

٤. قال شقيق: ... علامة الخوف ترك المحارم وعلامة الرجاء الطاعة الدائمة المهذب الاسرار، ق ٧١ (أ). وعلامة الخوف من الله ترك جميع ماكره الله (آداب النفوس للمحاسبي، ص ١٥٠).  
٥. وهو قول مطرف بن عبد الله العامري التابعي الزاهد المتوفى سنة ٨٧ (راجع لترجمته: حلية الاولياء، ج ٢ ص ١٩٨-٢١٢: طبقات ابن سعد، ج ٧ ص ١٤١: المعارف، ص ٤٣٦: سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص ١٨٧-١٩٥). واخرجه ابونعيم باسناده بلفظ «ولو وزن خوف المؤمن ورجاؤه توجد سواء لا يزيد احدهما على صاحبه» (حلية الاولياء، ج ٢ ص ٢٠٨) ورواه كذلك ابوظالب المكي في فوت القلوب، ج ١ ص ٤٣٩. وزعمه الآخرون حديثاً نبوياً كالسراج في اللمع، ص ٦٢ والخروجي في تهذيب الاسرار، ق ٦٨ ب (بلفظ: ... رجاؤه ما مال احدهما بما حبه) والمحاسبي في آداب النفوس، ص ٦٩: والمستمل في شرح التعرف، ج ٢ ص ٥٠٩.

## ٦

١. قال ابو عثمان الحيري: الزهد في الحرام فريضة وفي المباح فضيلة وفي الحلال فريضة (المعاني، ص ١٧٤). وكان ابراهيم بن ادهم يقول: الزهد ثلاثة اصناف: زهد فرض وزهد فضيلة وزهد غير ذلك. فالزهد الفرض، في الحرام؛ والفضل، الزهد في الحلال؛ والسلامة، الزهد في الشبهات. (فوت القلوب، ج ١ ص ٥٤٤: حلية الاولياء، ج ٨ ص ٢٦: دم الدنيا لابن كثير، ص ٢٥-٢٦). قيل الزهد على وجهين زهد فرض وزهد فضيلة. فاما الفرض فترك الحرام ورفضه واما الفضيلة فالزهد في الحلال (تهذيب الاسرار، ق ٥٥ ب). الزهد، في الحلال الموجود؛ واما الحرام والسببه فتركه [كذا: والصحيح: فتركها] واجب (اللمع، ص ٢٦).

٢. هو ابو حفص عمرو بن سلم (او: سلمة) الحداد النيسابوري شيخ الصوفية بنيسابور و احد ائمة اهل الفتوة والملازمة. سحب احمد بن خضرويه البلخي والجنيد. واخذ عنه ابو عثمان سعيد بن

الحلال ولا حلال في الدنيا، ففي أي شيء يزهد؟ وقال الشبلي: الزهد خسة. فإن الزاهد يريد أن يزهد في الدنيا وأهلها، ولا خطر لها ولا أهلها عند الله - عز وجل - فيجعل لما [لا] خطر له خطراً حتى يزهد فيها. وتعظيم ما صغره الله خسة<sup>٣</sup>. و الزهد أن لا يفرح بما أقبل من الدنيا ولا يحزن على ما أدبر منها<sup>٤</sup>. و الزهد ترك البد<sup>٥</sup>. ولا يصح لاحد الرهد في الدنيا إلا بعد قصر الأمل<sup>٦</sup>. و تصحيح الزهد للزاهدين يورثهم الراحة في الدنيا والآخرة. و حقيقة الزهد أن يزهد العبد فيما سوى الله عز وجل<sup>٧</sup>.

٧ ثم التوكل. و التوكل نتيجة تصحيح حقيقة الايمان، لأن الله - تعالى - يقول: «و على الله فتوكلوا إن كنتم مؤمنين»<sup>١</sup>. و لا يصح التوكل إلا بعد تصحيح الايمان. [1.75b] و التوكل سكون القلب الى مضمون الله تعالى. و التوكل همود السر عن

١. سماعيل الخوري و احمد بن حمدان الحافظ و حمدون القضاة، توفي سنة ٢٧٠ (او ٢٦٧).
٢. راجع ترجمته: طبقات، ص ١١٥-١٢٢: حبه الاولياء، ج ١٠ ص ٢٢٩-٢٣٠: صفته تصوف، ج ٢ ص ١١٨-١٢١: سير اعلام النبلاء، ج ١٢ ص ٥١٠-٥١٣: الروايات بالوفيات، ج ٩ ص ٢٣١: تاريخ بغداد، ج ١٢ ص ٢٢٠: طبقات شعراء، ج ١ ص ٩٦: الملائسة العنقبي، ص ٣٥-٣٨.
٣. فاروق بن عبد بنون آخر للشبلي: التعرف، ص ٩٢.
٤. و قيل لبعضهم ما الزهد في الدنيا؟ قال: ان لا يفرح بما اوتيت منها ولا يحزن على ما فاتك منها (الهدب الاسرار، ص ٥٢ ب).
٥. وهي من كدمات يحيى بن معاذ الرزاز، توفي سنة ٢٥٨. راجع: التعرف، ص ٩٣ و شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢١-١٢٢٢. و فاروق بن هدد يكلمه ابي العباس بن مسروق في التصوف بانه «خلو الاسرار مما غنه بد و اعنتها بما ليس له بد» طبقات، ص ٣٢٩.
٦. قال النووي: الزهد هو قصر الأمل (صوت الثعلوب، ج ١ ص ٥١١) و قال ابو سليمان الداراني: لا يزهد كقصر الأمل (حلية الاولياء، ج ٩ ص ٢٧٠ و ٢٨٩) و قال ساه الكرمانى: علامة الزهد قصر الأمل (طبقات، ص ١٩٣).
٧. قال الشبلي: الزهد ان يزهد فيما سوى الله تعالى (شرح التعرف، ج ٣ ص ١٢٢٥).

الشرف. و التوكل استواء الحال عند الوجود و العدم. و التوكل السكون عند العدم و الاضطراب عند الوجود. و التوكل تحقق بأن الحركة لا تغير المقدور. و التوكل سرّاً و ظاهره سكون الخلق عند رؤيته و لا تستغل\* اسرارهم به. و التوكل الاعتماد على الله - تعالى - و تصديق وعده.

٨ ثمّ الإخلاص. و كلّ فعلٍ خلا عن الإخلاص فهو مشوبٌ برياء و يكون للشيطان فيه سبيل. قال الله تعالى: «وما أمرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»<sup>١</sup>. و الإخلاص تنزيه الأفعال عن رؤيتها و رؤية الخلق<sup>٢</sup> و وساوس الشيطان و طلب الأعيان عليه شغلاً منه بالفرح لما أهل له او خوطب به و القيام بشكره. و الإخلاص هو الذي ينزه الأفعال\* عن الآفات. و الإخلاص يحمل صاحبه على الورع و يبعده عن الرخص.

٩ ثمّ الوفاء. و هو القيام بحكم ما تقلده من الامانة ظاهراً و باطناً. و الوفاء هو الوقوف على سبيل الاستقامة من غير ان يشوبه ما\* يضاده. و الوفاء صحة

\* ص: لا يستغل.

٢. قال يوسف بن اسباط: و علامه التوكل عشرة اسياء: المكون الى المضنون و الوقوف عند الدون... (تهذيب الاسرار، ق ٦٦ أ) و قال المحاسبي: التوكل ساكن انقلب الى المضنون (اداب النفوس، ص ١٩٧).

٨

\* ص: يسر الأفعال.

١. سورة البينة (٩٨): ٥.

٢. قال رويم: الإخلاص ارتفاع رؤيتك عن الفعل (تهذيب الاسرار، ق ٨٨: المعروف، ص ٩٩). و قال ابو عثمان: الإخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر الى الخالق (تهذيب الاسرار، ق ١٨٨). و سنن الجنيد عن الإخلاص فقال: فناؤك عن الفعل و ارتفاع رؤيتك عنه (المنهاج، ق ٨٩ ب).

٩

\* ص: بما.

العقيدة و تمهيد سبل الشريعة و الوقوف مع الحق حيث ما وقف. و الوفاء خلوص الموافقة في السراء و الضراء. و الوفاء حفظ الود و كرم العهد. و الوفاء بجانبه ما يستجلب الجفاء. و الوفاء قبول السخط بالرضا و ملاحظة المجانية بالمعينة و تحسين قبائح الاخوان و الصفح عن عثراتهم. و الوفاء صيانة السر عن توهم سوء الظن بالاخوان.

١٠ ثم الفقر. و الفقر الخلو من جميع الاسباب في مشاهدة المسبب و يكون ذلك حال الاستغناء به عمّن سواه. و الفقير هو الخالي اليد عن عروض الدنيا و خالي القلب عما خلت منه يد. و الفقير الذي لا يملكه مكوّن. و الفقير، الذي لا يدبر و لا يرجع الى معلوم يعلم انه مدبر و مكفى و مفروع مما هو لاقبه. و من صح له طريق الفقر زالت عنه الحاجات و أورثه الرضا و الصبر [f.76a]. و حقيقة الفقر ما يكون الى الله، فإن الخلق كلهم فقراء و لا يغني فقير فقيراً و لا يغني الفقير الا الغني الازلى. قال الله تعالى: «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ».

١١ ثم الجود و السخاء. و الجود اتم من السخاء، لان الله - تعالى - تسمى به. و الجود بذل من غير طلب عوض عليه. و الجود يكون عن ارادة و محبة له، و السخاء ربما يكون بذله عن تسخّر لاعتن سخاء و أنتد للصنوبرى<sup>١</sup>:

١٠

١. سورة فاطر (٣٥): ١٥.

١١

١. الجود يطلق على الله تعالى دون السخاء (كلمات ابي البقاء، ج ٢ ص ١٧٢). و جاء في الحديث القدسي: «انى جواد ماجد» (مسند ابن حنبل، ج ٥ ص ١٥٤). و روى عن سعد بن مسيب انه قال: ان الله طيب يحب الطيب، جواد يحب الجواد (صحيح الترمذى، كتاب الادب ٢١). و جاء في دعاء ابي بكر السبلي: انك الجواد كل الجواد فاتهم يعطون عن محدود و عطونك لاحدله و لاصفه، وينا جواد يعلو كل جواد و به جاد من جاد (حلبه الاولياء، ج ١٠ ص ٣٧٣).

٢. هو ابو بكر احمد بن محمد بن الحسن الصنوبرى الانطاكى، كان امينا لخرانه كتب سف الدولة في الموصل و حلب، و توفي سنة ٣٣٢. و صف في شعره الحدائق و الازهار و النباتات. جمع اشعاره محمد

خُلِقُوا أَسْخِيَاءَ لَأُمْتَسَاخِينَ و ليس السَّخِيُّ مَنْ يَتَسَاخِي  
و الجواد من يجود بمعرفة على المستحق و غير المستحق، والسخي يطلب اهلاً  
لمعرفة. و الجود عموم الإفضال و السخاء خصوصه. و الجود بحر و السخاء منه  
نهر. و الجود بذل عن فضل و السخاء بذل مع الإفضال.

١٢ ثم التفكير. و قيل من أد من التفكير أورثه ذلك مكاشفات غيوبه و الإشراف  
على مجارى احواله. و من يجاوز ذلك فى تفكره كشف له عن مجارى الاقدار. و  
التفكر يكشف له عن منن الله - تعالى - و نعمه عليه. و التفكير سراج القلب يبصر به  
موارده و مصادره و منزع\* تفكره فوق الالهام و الوسوسة. و التفكير يزيد العبد  
معرفة بنفسه و عذرها و يزيده حباً لله و شكراً له على دوام نعمه و معرفة بتقصيره  
فى القيام بواجب شكره. و التفكير تجلّى القلب و الاشتغال بتدبيره.

١٣ ثم الحياء. و هو انكسار القلب لمعرفة ما باشر من المخالفات. و الحياء هو  
الأنفة من الطاعات لعلمه بقصورها عن محل الواجب. و الحياء يسقط عن العبد  
الظنون. و الحياء يبعد العبد عن الدعاوى و يريه افلاسه. و الحياء يصفى الروح و  
العقل عن ملابسات الوسوس. و الحياء واعظ القلب يمنع من رؤية احواله و  
استحسان افعاله. و الحياء يتولد من التعظيم و يزجر صاحبه عن الدعاوى.

١٤ ثم العناية. و هى جريان السعادة فى السبق لخواص عباده. سمعت احمد بن  
جعفر بن مالك ببغداد يقول سألت الجنيد العناية أولى ام البداية؟ قال: البداية  
الماء والطين. والعناية بلغت بالعارفين الى مقام المعرفة و الزمتهم لزيد الشعبه و

راغب الطباخ و نشرها بعنوان الروضيات (حلب ١٩٣٢) ثم حقق ديوانه و نشره احسان عباس  
(بيروت ١٩٧٠). راجع لترجمته: فوات الوفيات، ج ١ ص ١٢٢-١٢٥: سير اعلام النبلاء، ج ٤ ص  
٢٣: سزگين، ج ٢ ص ٥٠١.



اباحت\* لهم الشوق والانس. ولو لالعناية لما وصل احد الآ الى ما يليق به ولكن العناية أوصلتهم الى ما أهّلهم له الحق [f.76h] من المقامات الجليلة والرتب السنية.

١٥ ثم الرضا. وهو سرور القلب بمرّ القضاء<sup>١</sup> والسكون تحت مجارى الاقدار. والراضى لا تغيره<sup>٢</sup> موارد الاحوال. والرضا سكون السرّ فيما يقلق الاغيار. ومن تحقق في حال الرضا استوت<sup>٣</sup> عنده النعم والمحن لان الكل من عين واحدة<sup>٤</sup>. والرضا قبول المقضى بقلب رحيب والراضى يكون مستقيم الظاهر والباطن لا يسكن الى حالٍ ولا يزعجه وارد.

١٦ ثم التصوف. وهو ما سمعتُ جدّي اسمعيل بن نجيداً يقول: التصوف عندي الصبر تحت الامر والنهي<sup>٥</sup>. سمعتُ الحسين بن احمد الرازى<sup>٦</sup> يقول: سمعتُ

١٤

\* ص: اباح ص: وهو

١٥

\* ص: بمر الرضا ص: لا يغيره ص: استوى ص: واحد ص: العرف، ص ١٠٢.

١٦

١. هو ابو عمر واسماعيل بن نجيد بن احمد السلمى النيسابورى من كبار صوفية نيسابور ومحدثيها. كان جد ابي عبدالرحمن السلمى لأمه. صاحب ابا عثمان الحيرى والجنيد وحدث عنه سبطه ابو عبدالرحمن وابو عبدالله الحاكم النيسابورى وابو سعد الخرگوسى. يقول ابو عبدالرحمن كان له طريقته ينفرد بها من صون الحال وتليسه وكان يقول كل حال لا يكون عن نتيجته علم وان جل فان ضرره على صاحبه اكبر من نفعه. توفى سنة ٣٦٥ او ٣٦٦. راجع: الطبقات، ص ٤٥٤-٤٥٧: الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٢٠٩-٢١٠: طبقات السافعية للسبكي، ج ٣ ص ٢٢٢-٢٢٤. ٢. تهذيب الاسرار، ق ١٠: الطبقات، ص ٤٥٤: الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ٢١٠. ٣. هو ابو عبدالله حسين بن احمد بن جعفر الرازى، كان اصله من الري وسكن في بغداد واستفادها من السبلى ثم هاجر الى نيسابور واستقر بها وتلمذ على ابن الفرغانى. وسمع كذلك عن جعفر الخلدى و ابي حلمان الصوفى. لم ينفرد بترجمة خاصة في كتب التراجم. راجع:

Massignon, vol. II, pp. 194-5.

الكتّاني<sup>٤</sup> يقول: التصوف خُلِقَ من زاد عليك في الخلق زاد عليك في التصوف<sup>٥</sup>. و قال ابن ابي سعد إن من لم يتظرف في التصوف فهو غبي. و التصوف صفوة الاحوال فمن صفى في احواله و أخذ من كل [حال] صفوته فهو صوفي. و التصوف الاخذ من كل صاف في\* الاخلاق و الاحوال اصفاهاً. و الصوفي الذي لا يشغله وارد و لا يزعبه صادر. و الصوفي قريب المنظر بعيد المآخذ.

١٧ ثم الخلق. وهو ما أمر الله به نبيه - صلى الله عليه وسلم - في قوله عز وجل: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ»<sup>١</sup>. فلما تأدب بهذه الآداب، قال الله عز وجل: «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»<sup>٢</sup>. و الخلق تحسين عيوب الإخوان وإقالتهم في عثراتهم و قبول أعذارهم و مساعدتهم في احوالهم ما لم يكن إثماً. و الخلق هو المداراة\* و ترك المماراة. و الخلق استعمال التظرف في جميع الاحوال. و الخلق نسيان ما منك و أوبة ما إليك. و الخلق ترك ما يوحش الإخوان ظاهراً و باطناً. و اصل الخلق رعاية حقوق المسلمين و حفظ عهد الإخوان.

١٨ ثم الزيارة. و الزيارة على وجوه: زيارة بيت الله الحرام في أداء فريضة فيه مع حفظ حرمانه. و زيارة لقبر نبيه - صلى الله عليه وسلم - مستشفعاً به إلى ربه في

\* ص: في الاحوال و. † ص: اصفاه.

٤. هو ابوبكر محمد بن علي بن جعفر الكتّاني البغدادي، صاحب الجنيّد و ابا سعيد الخزازي، توفى في سنة ٢٥٧ هـ. ٥. ج ١٠ ص ٢٥٧-٢٥٨. ٦. ج ٣ ص ٧٤-٧٦. ٧. ج ٦ ص ٣٧٧-٣٧٣. تاريخ بغداد، ج ٣ ص ٧٤-٧٦. ٨. تهذيب الاسرار، ق ٦ ب: الرسالة القسرية، ج ٢ ص ٥٥٢.

١٧

- \* في هامش المخطوط: المداراة الاحتمال بحسن الخلق و العفو بطيبة النفس.  
١. سورة الاعراف (٧): ١٩٨.  
٢. سورة القلم (٦٨): ٤.

حوائجهم. قال الله - عز وجل - «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ...»<sup>١</sup> الآية. و قال صلى الله عليه وسلم: «من زار قبري وجبت له شفاعتي»<sup>٢</sup>. و يزور قبره صلى الله عليه وسلم رجاء شفاعته في الآخرة ورجاء إيصال بركات تلك القرب إليه في الدنيا. وزيارة العلماء مقتبساً من علومهم و متأدياً بأدابهم. وزيارة أهل الصلاح [f.77b] متقرّباً بذلك إلى الله عز وجل، وزيارة الوالدين للبرّ بهم. وزيارة المشايخ للأخذ عنهم و التبرّك ببقائهم. وزيارة الإخوان قاضياً لحقوقهم و تجديداً للأخوة و حفظاً لكرم العهد. وزيارة القبور للاعتبار.

١٩ و أما السَّماع. فالناس فيه يختلفون؛ منهم من كرهه للمريدين، و منهم من أباحه لهم على حدّ. و لم يتح أحد من المشايخ السماع للمريدين مطلقاً، و لكن على حدّ و تقييد. و أهل المعرفة يُباح لهم السماع بل يستحب لهم ذلك. و الواصلون لا يؤثّر فيهم السماع بحال، لأنهم جاوزوا محلّ التلوين و التغيير و اختلاف الواردات، فلا ترد عليهم حال ولا وارد الآ و حالهم أعلى من ذلك. لان من حصل في الحضرة كان مصوناً عن اعتراض الحوادث. و سماع للعوام، فلا اعتبار به؛ لأنه سماع طبع<sup>١</sup> هم فيه كالطفل يسمع صوت أمه فيألفه و كالجمال يحدو بها حاد فتسرع السير.

## ١٨

١. سورة النساء (٤): ٦٣.

٢. أخرجه أبو سعد الخركوشي في سرف المصطفى (نسخة برلين، ق ٢٥٧ ب) و القاضي عياض في النفا (ج ٢ ص ٦٦٧) عن ابن عمر. و أورده السيوطي في الجامع الصغير (ج ٢ ص ١٧٢). قارن: فيض القدير، ج ٦ ص ١٢٠ و قال انه حديث ضعيف.

## ١٩

١. قال بندار بن الحسين: السماع على ثلاثة أوجه: منهم من يسمع بالطبع و منهم من يسمع بالحال و منهم من يسمع بالحق. فالذي يسمع بالطبع يشارك فيه الخاص و العام فان جبلة البسرية استلذاذ الصوت الطيب (الرسالة التفسيرية، ج ٢ ص ٦٤٨: اللمع ص ٢٧٨).

٢٠ وأما الوجد والوجود والتواجد. فالوجود أتم من الوجد، لأنك في الوجود مطلوب وفي الوجد طالب. والتواجد يجلب الوجد واستجلاب الوجد من غير غلبة ولا مزعج. والوجد ما يقهرك ويأخذك عمالك وعن طبعك بصدمة الوارد و غلبة الوقت. والوجد - ما يلزم الطبع يحمله على ما يجد في نفسه من احواله - لا يكون صاحبه فيه مستغرقا. والتواجد لا يظهر على صاحبه زيادة لكنه يستدعى به احوال بعض\* المستمعين؛ [و] ربما يعطى ذلك ويؤهل له وربما يحرم ذلك و غاية الوجود غيبوبته عن وجوده و عن العلم بحاله و الاخبار عنه بمشاهدة موجدته. و متى بقى فيه حال يمكنه الاخبار عما يجده كان الوارد ضعيفا. و من كان هكذا كان محفوظا عليه اوقاته و احواله عن هتك حرمة او تخطى عن الشرع بحالٍ وهذا صدق وجوده. و وجود المتمكنين و اهل الاستقامة ظهور هيبه منهم في اسرار الحاضرين و انقطاع الانفاس بحضرتهم فلا يبقى لاحد معه نفس و لا وقت و لا رسم و لا صفة لتتمام وقته و علو حاله و كذلك الشمس اذا بدت طمست الانوار انوارها.

٢١ ثم الحق والحقيقة. الحق هو الله عز وجل [f.77b] لأنه حقق الحقائق و احق الحقوق . و الحقيقة تصفية الاحوال عن ملاحظات الاغيار. و الحقيقة مرجع العارفين عند الوصول و مستراح الواصلين في الوصلة و مقام المشتاقين عند هيجان الوله. و الحقيقة اذا صحت أوصلت المتحقق الى الحق من غير كلفة. و الحقيقة تحقيق الحق في اسرار المحققين.

٢٢ ثم المعرفة. المعرفة موهبة من الله<sup>١</sup> - عز وجل - ينور بها قلوب عباده

٢٠

• ص: احوال بعض الاحوال. † ص: انواره.

٢٢

١. ان اصل المعرفة موهبة (اللمع، ص ٤١).

العارفين. و علامتها\* في الظاهر ملازمة العيان من غير فترة. قال النبي - صلى الله عليه و سلم - لحارثة<sup>٣</sup>: ما حقيقة ايمانك؟ قال: أسهرت ليلي و أظمأت نهارى و عزفت نفسى عن الدنيا. فقال له النبي - صلى الله عليه و سلم -: عرفت فالزم<sup>٤</sup>. و من لاحظ بسرّه شيئاً من الكون لا تصحّ له المعرفة لأن المعرفة اذا صحّت اذهلت عما سوى المعروف. و المعرفة العلم بالله و اسمائه و صفاته<sup>٥</sup> ببلاغ القدرة و نفاذ المشية و بتلازمة القلّة و الذلّة و الصغار. و المعرفة اذا صحّت أفنت العارف عن مشاهدة معرفته لاستغراقه في مشاهدة المعروف<sup>٦</sup>.

٢٣ ثم اليقين. و هو تحقيق ما عند الغير خبر و اخبار<sup>١</sup>. و اليقين مشاهدة الغيب بكشف السرّ<sup>٢</sup>. و اليقين أن لا يتعجب [العبد] من شىء لعلمه بمصدره و مورده. و اليقين استقرار القلب عند صدمات الموارد. و اليقين ملاحظة ما يشار اليه لتحقيق ما بينه العلم. و اظهار الكرامات من تحقيق درجة اليقين و مقام اليقين. و لا يصحّ لعبد صحبته مع الحق الا بتصحيح مقام اليقين. و مقام اليقين لا يبقى عليه ريباً و لا

\* ص: علامته. ص: ملازمة.

٢. قيل حقيقة المعرفة نور طرح في قلب المؤمن (تهذيب الاسرار، ق ١٥ أ).

٣. هو حارثة بن سراقه بن الحارث الانصارى الخزرجى. استشهد بيدرسنة ٢. طبقات ابن سعد، ج ١/٢ ص ١٠ و ج ٢/٣ ص ٦٨: سد الغاية، ج ١ ص ٤٢٥: الاستيعاب، ج ١ ص ٢٨٥: الاصابه، ج ١ ص ٢٩٧.

٤. اخرجه النسبى في الاربعين، ص ٦. ورواه السراج في اللمع ص ١٠٢ و الكلاباذى في التعرف ص ٧٣ و المستملى في شرح التعرف ص ٨٠٠.

٥. قال بوسعيد: و المعرفة بالله تعالى هى العلم بالله تعالى و بصفاته... لا يسيهه شىء و لا يسيهه شيئاً من المخلوقات لا بذاته و لا بصفاته (تهذيب الاسرار، ق ١٤ ب).

٦. قيل لبعضهم ما حقيقة المعرفة؟ قال: اذا عرف انه لا يعرف فهو عارف (تهذيب الاسرار، ق ١٩ أ).

### ٢٣

١. قال بعضهم: اول مقام اليقين اليقين بما فى يد الله تعالى و الا يأس مما فى ايدى الناس (اللمع، ص ٧٠).
٢. سنن ابو الحسين التورى عن اليقين فقال: اليقين المساهدة (اللمع، ص ٧١). و قال بعضهم: اليقين المساهدة (تهذيب الاسرار، ق ٤٠ ب). و قال سهل: اليقين المكاسفة كما قال: لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً (التعرف، ص ١٠٣).

اختلاجاً ولا استدلالاً [ف] ليس قهراً للمشاهدة و المعايينة. واليقين خطرات  
 فان [ن] ثبت صار محل حضور ومكاشفة. واليقين لا تبقى \* معه معارضة ولا شك<sup>٣</sup>. و  
 لا يثبت اليقين الا بإزالة الشكوى.

٢٤ ثم التفريد و التجريد. والتفريد أن تنفرد بالحق فتجرّد بتفريدك به عن  
 الاكوان وما فيها. ومن تجرّد لغير قصد التفرّد سقط عن درجة التجريد [f.78b] و  
 لا يبلغ مقام التفريد. والتفريد أن يفردك الحق به وله ويقطعك عما سواه فتكون به  
 لا بك بل تكون هو \* بفناء ما سواه. والتجريد أن تسقط عن الحق الارادات والهمم  
 والطلب والتشرف. فيكون مجرد الظاهر والباطن والسرّ والعلانية عن كل كائن  
 ومكوّن لانفراده بالفرد الذي لا يقبل القرين. فمن قصده وهو<sup>١</sup> في قصده يشاهد  
 سواه، فهو عن بلوغ حقيقة التفريد و الفردانية بمعزل.

٢٥ ثم الفراسة. وهي \* ضياء القلب بنور الحق فيبصر به المغيبات. ولا تصحّ  
 الفراسة الا لمن تحقّق في درجات الإيمان. و الفراسة على ثلاثة أوجه: فراسة في  
 المشاهدة، وهي أدونها؛ وإخبار عن غيب، وهي أوسطها؛ و حكم على الغيب، ولم  
 يكن هذا في الأمة الا للصدّيق الاكبر<sup>١</sup> رضى الله عنه. و الفراسة، التي لا يجوز فيها

\* ص: لا يبقى.

٣. ونهاية اليقين تحقيق التصديق بالغيب بازالة كل سك وريب (اللمع، ص ٧١). وقال الجنيد: اليقين  
 ارتفاع الشك (تهذيب الاسرار، ق ٣٩؛ التعرف، ص ١٠٣)؛ وقال ابن عطاء: اليقين ما زال الشك  
 المعارضة (التعرف، ص ١٠٣).

٢٤

\* كذافي الاصل.

٢٥

\* ص: وهو.

١. روى من فراسة ابي بكر (رض) انه لما حضرته الوفاة قال: «ان ذابطن بنت خارجة قد ألقى في  
 خلدي انها جارية». و بنت خارجة هذه، هي حبيبة بنت خارجة بن زيد التي كانت حينذاك حاملاً و

←

خطأ فإنه بنور ربه يتفرس لا باستدلال نفسه واذا أخطات الفراسة فهي ظنٌ و  
حسبانٌ<sup>٢</sup>. وقال ابو حفص النيسابوري<sup>٣</sup>: ليس لأحد أن يتفرس في أحدٍ ولكنه  
يتقى من فراسته<sup>٤</sup>: «لإن النبي - صلى الله عليه وسلم - قال: «اتقوا فراسة المؤمن  
فإنه ينظر بنور الله»<sup>٥</sup> ولم يقل تفرسوا في المؤمنين.

٢٦ ثم المحبة والعشق. والمحبة سقوط التمييز. وسميت المحبة محبة لأنها تمحو  
الرسوم ولا تثبت<sup>١</sup> قدماً بحال<sup>١</sup>. والمحبة مستغرق الذات فإن الصفات. والمحبة

† ص: فهو.

ولدت بعد موت ابى بكر بنتاً (جارية). وكان كما قال ابو بكر. وسميت بأم كلثوم. راجع: الموطأ.  
كتاب الاقضية حديث رقم ٢٠: الجوهرة اللبيرة، ج ٢ ص ١٢٠: التعرف، ص ٢٤.  
٢. قال ابو عثمان الخيري: الفراسة ظن وافق الصواب: والظن يخطئ ويصيب. فاذا تحقق في الفراسة  
تحقق في حكمها لانه اذاك يحكم بنور الله تعالى لا بنفسه (الطبقات، ص ١٧٤). وقال ابو سعيد  
الخرائز: من نظر بنور الفراسة نظر بنور الحق وتكون مواد علمه من الحق بلا سهو ولا غفلة بل حكم  
حق جرى على لسان عبد (الرسالة القسيرية، ج ٢ ص ٤٨٠).  
٣. راجع فقرة ٥.

٤. تهذيب الاسرار، ق ١٦٦: ... ولكنه ينبغي أن يتقى فراسة المؤمن. وقال القسيري: ليس لاحد ان  
يدعى الفراسة ولكن يتقى الفراسة من الغير، لان النبي (صلعم) قال: «اتقوا فراسة المؤمن»: ولم  
يقول تفرسوا. فكيف تصح دعوى الفراسة لمن هو في محل اتقاء الفراسة (الرسالة، ج ٢ ص ٤٨٥). و  
اورد السلمى قول ابى حفص في رسالة الملامية، ص ١١٥.  
٥. رواه ابو سعيد الخدرى واخرجه الترمذى في صحيحه (كتاب التفسير، رقم ٣١٢٧) وقال انه حديث  
غريب. واخرجه ابو نعيم في حلية الاولياء (ج ١٠ ص ٢٨١-٢٨٢) والسلمى في الاربعين (ص ١٤)  
وابوسعده الماليني في اربعينه (مخطوط الظاهرية رقم ٩٥٥، ق ٣ ب) وابن الجوزى في صفة الصفوة  
(ج ٢ ص ٤٢٣). هذا، وقد رواه ايضا ابن عمر كما اخرجه ابن جرير الطبرى باسناده عنه في تفسير  
«ان في ذلك لايات للمتوسمين» (جامع البيان، ج ١٤ ص ٣٢: سورة الحجر آية ٧٥). واورده الحكيم  
الترمذى مرفوعاً عن ابى امامة الباهلى في نوادر الاصول (ص ٢٧١).

٢٦

• ص: يمحو ا ص: ولا يثبت † ص: فاني

١. سنن عمرو بن عثمان المكي عن المحبة فقال: سميت المحبة محبة لأنها تمحو من القلب ماسواه  
(تهذيب الاسرار، ق ٢١ ب).



إذا توهجت في السرِّ عرته و أفنته عن كلِّ وارِدٍ شغلاً بمحبوبه. والمحبة تخرس المحبَّ عن الإخبار عن حاله ووضعه و شكايته. والعشق غصنٌ من أغصان المحبة، لأنَّ العشق يبقى معه حال و تمييز و وصف؛ ألا ترى أنَّه روى عن النبي - صلى الله عليه و سلم - أنه قال: مَنْ عَشِقَ فَعَفَّ فَكُتِمَ<sup>٢</sup> فأبقى فيه محلَّ العفة و الكتمان. و أفنى المحبَّ عن صفاته و شواهدة، بقوله - صلى الله عليه و سلم - «حبُّك الشيء يُعمى و يُصم»<sup>٣</sup>.

٢٧ ثمَّ الصَّدق. و الصَّدق يحتاج إليه في كلِّ الاحوال و جميع الافعال<sup>١</sup>. فكل حالٍ و فعلٍ عُرِيَ عن الصَّدق فهو الى الردِّ اقرب منه [f.78b] الى القبول. و الصَّادق لا يقع عليه مذمة في حالٍ. و كلِّ حال تحول على الصادق يكون فيه محفوظاً او محموداً. و الصَّادق لا ينفك من مقام الصَّدق و إن عاشر أو خالط. و الصَّدق مقام الرجال، قال الله - عزَّ و جلَّ - : «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ»<sup>٢</sup> الآية. و الصَّدق يورث الصَّديقية كما صدق ابو بكر - رضی الله عنه - في متابعة النبي - صلى الله عليه و سلم - [ف] - أورثه ذلك الصَّديقية.

٢. الجامع الصغير، ج ٢ ص ١٧٦؛ فيض القدير، ج ٦ ص ١٧٩.

٣. أخرجه احمد في مسنده (ج ٥ ص ١٩٤ و ج ٦ ص ٤٥٠) و بوداود في السنن، كتاب الآداب، ١١٦ (حديث رقم ٥١٣٠) عن ابي الدرداء.

## ٢٧

١. قال عبدالله الانطاكي: لا يستغنى حال من الاحوال عن الصَّدق و الصَّدق مستغنى عن الاحوال كلها (الطبقات، ص ١٤٤).
٢. سورة الاحزاب (٣٣): ٢٣.
٣. لقب الرسول (صلعم) ابا بكر بـ «الصَّديق» لتصديقه الاسراء كما ندل عليه روايات ابي وهب و عائشة و الحسن (طبقات ابن سعد، ج ٣ ص ١٢٠؛ سيرة ابن هشام، ج ٢ ص ٤٠؛ اسد الغابة، ج ٣ ص ٣١٠) و قيل لقب بالصَّديق بعدما اسلم و صدق الرسالة (السيرة الحلبية، ج ١ ص ٢٧٣؛ و قارن: الاصابة، ج ٢ ص ٣٤٣؛ صفة الصفوة، ج ١ ص ٢٣٦؛ التبصرة لابن الجوزي، ج ١ ص ٣٩٨). و الى مبادرته الى تصديق الرسول (صلعم) يشير حسان حيث يقول:

←



٢٨ ثم الشوق. وهو انزعاج القلب من غلبات موارد المحبة في تهيبج الشوق على حسب تهيبج الحب. فمن كانت محبته أتم، كان شوقه أغلب و انزعاجه أكثر. و الشوق نارٌ تلتهب\* في القلب<sup>١</sup> و في شدة سطوات المحبة تظهر على الجوارح منها فترة. و منهم من علل مقام الشوق، فقال: الشوق لا يكون إلا الى غائب و متى يغيب المحب عن محبوبه؟ فإن الغيبوبة نقص في المحبة<sup>٢</sup>. و منهم من صححه، فقال: الشوق في المشاهدة اشد من شوق الغيبة<sup>٣</sup>. و شوق الغيبة لطلب القرية و شوق التذاني لطلب الرضا، و شوق لا يفارق في التذاني و التذاني و هو الشوق الحقيقي.

٢٩ ثم علم اليقين و عين اليقين. علم اليقين ظاهر السرع على موافقة السنة. و عين اليقين الاخلاص في المعاملة و الاتباع. و علم اليقين اكتساب، و عين اليقين موشية. و علم اليقين بالاستدال، و عين اليقين بالكشف. و علم اليقين ظاهر السرع، و عين اليقين مكاسفة الغيب. و علم اليقين بالأخبار، و عين اليقين بالاسرار. و علم اليقين مساعدة الأمر و متابعتة، و عين اليقين مساهدة الحق و مطالعته.

و التذاني الصدوق المحمود مشهده و أول الناس منهم صدق الرسول  
الذي هو حسن بن سعيد، ج ١ ص ١٢٥. و أم ما تان، فانه رضى نله عنه كان سنهر بهذا اللفظ في  
حدوده مد سده الرسول (صلى الله عليه و آله) و قد فعل يومئذ من السحابة الساعرة في مدحه الخواني، ج  
١٧ ص ٣٠٧.

و سبب صدق و كل مهاجر سواك نسي بسبه غير منكرا

١ ص: بذهب.

١. الشوق نار الله اسعها في قلوب اوليائه حتى تحرق بها ما في قلوبهم من الخواطر و الارادات و  
العوارض و الحاجات (بهدى الاسرار، ص ٢٨) و سئل بن عطاء عن الشوق فقال: الحراق  
الاحساء و نهب قلوب و تقطع الاكباد (الرسالة القسرية، ج ١ ص ٦٢٨).

٢. و قيل لبعضهم: هل تستاق؟ فقال: لا، انما الشوق الى غائب و هو حاضر (الرسالة القسرية، ج ١  
ص ٦٢٨).

٣. قيل سوي اهل القرب اتم من سوي المحجوبين (الرسالة، ج ١ ص ٦٣٠).

٣٠ ثم الموافقة. وهي \* ترك ما يستجلب المخالفة. و الموافقة ترك المخالفة في الظاهر [f.79a] ومساعدة الاخوان في مراداتهم ما لم تكن إثماً. و الموافقة ترك ما يجلب عليك عتياً او معاتبه. و الموافقة تطهير السرّ عن كل ما يضادّها. و الموافقة ترك مرادك اجمع لمراد من تصحبه مع تحرى الصّلاح و النصيحة.

٣١ ثم المشاهدة. وهي \* مطالعة الغيبة بالبصيرة. و المشاهدة رؤية الخفيات ببصر القلب. و المشاهدة دنو السرّ من منازل القرب. و المشاهدة تورت الحضور في المعاملات والكشف في الاحوال. و صحّة المشاهدة مما يسقط عن صاحبه الرجوع الى شئ من الاكوان ويكون مشاهداً للحقّ ابدأ. و من شهد نفسه لحظة قطعه ذلك عن مشاهدة الحق. و من شاهد الحقّ مرّة أفناه عن مشاهدة الاغيار جملة و كان مستغرقاً في مشاهدته. و من شاهد مشاهدة الحقّ اياه الزمه ذلك الدبول و الخمود و قلّه الحركة الا باذن.

٣٢ ثم الأنس. و لا يصحّ الانس الامع ملازمة التعظيم و الغيبة فمن سكن قلبه عن دوام التعظيم و ادعاء الانس اذاه ذلك الى الرندقة. و اذا صحّ لتعبد حال الانس استوحش عن الكل و يكون محدثاً من محبوبه في سرّه فانس به.

٣٣ ثم السكر. و صحّة السكر ان يكون صاحبه محفوظاً في حاله عن ارتكاب محظور او يجرى عليه ذم من جهة الشرع. و يكون صحوه من السكر الى الجاهل. فاذا جرى عليه خرق شرع او تضييع فريضة فهو بانن عن طريق السكر. و السكر وارد يذهل العبد عما فيه من التمييز. فان كان الوارد من السكر الى

٣٠

\* ص: وهو.

٣١

\* ص: وهو. ص: تسقط.

السكون الى الموافقات. واذا كان الوارد معلولاً يشئت عليه وقته وحاله ولا يكون معذوراً.

۳۴ ثمَّ الفناء و البقاء. و الفناء في الظاهر فناء\* كل خلق ردىء عن العبد. و البقاء بقاء كل خلق حسن فيه<sup>۱</sup>. و في الحقيقة فناؤه عن صفاته ببقائه في مراد الله فيه. و فناء احوال العبد ببقائه مع محوّل الاحوال. و الفناء ذهاب حظوظه من رؤية فنائه. و البقاء غلبة سلطان الحقّ على سرّه فيفنيه عنه و يبقيه به.

۳۵ ثمَّ الجمع و التفرقة. و هو ما سمعتُ النَّصْرَ اباذى<sup>۱</sup> يقول: ما فرق من حيث جمع و لا جمع من حيث فرق و لكن في الاوقات انشاء ليس لأحد أن يحكم على ذلك بل الله يحكم له في جميع الاحوال [I.79b]. و قال الخراز<sup>۲</sup>: اليقين يجمع و العلم يفرق. و قال الروذباري<sup>۳</sup>: الجمع سرّ التوحيد و التفرقة لسان التوحيد و الجمع ما

## ۳۴

د ص: فناء عن. ص: عن مراد الله.

۱. انصار النور بانفناء الى سقوط الاوصاف المذمومه و انوارها بالبقاء الى قيام الاوصاف المحموده (الرسالة تفسيرية، ج ۱ ص ۲۶۰).

## ۳۵

۱. هو ابو نعيم ابراهيم بن محمد نصر اباذى النيسابوري، شيخ الصوفيه بنيسابور، تلقى السبلي و ابو علي الروذباري، حدث عنه الحاكم النيسابوري و ابو علي الندوي و السلمى. و صاحبه السلمى في سننه في بغداد، جاؤا بمكة في و آخر عمره و توفي و دفن بها سنة ۳۶۷. و روى السلمى انه قد ضرب واهن و حبس عدة مرات بنيسابور لتوابع بطواف القيور و بعده خلق الروح الضيقات، ص ۲۸۲-۲۸۸؛ الرسالة تفسيرية، ج ۱ ص ۲۲۲-۲۲۳؛ سر اعلام النبلاء، ج ۱۶، ص ۲۶۳-۲۶۷؛ نوامى، ج ۶ ص ۱۱۷؛ تاريخ بغداد، ج ۶ ص ۱۶۹-۱۷۰.

۲. هو يوسف احمد بن عيسى الحراري البغدادي، صاحب ذالنون و سره السقطي و سرين الحارث، توفي سنة ۲۷۹ هـ الضيقات، ص ۲۲۸-۲۳۸؛ حاشية الاوصاف، ج ۱ ص ۲۴۶-۲۴۹؛ تاريخ بغداد، ج ۲ ص ۲۷۶-۲۷۸.

۳. هو ابو علي حمد بن محمد الروذباري، حمله من بغداد و سكن مصر و توفي بها سنة ۳۲۲، صاحب الحسد ونا الحسن النوري و اخذ الفقه عن ابن سريج (الضيقات، ص ۲۵۴-۲۶۰؛ حاشية الاوصاف، ج ۱ ص ۲۵۴-۲۶۰).

تكلم به الله في وقت الایجاد اذ كانوا بلاهم فكان هو المكلّم والمجيب. والتفرقة ما خاطبهم به على لسان السفراء والانبیاء واذا نظر الى نفسه فرّق واذا نظر الى ربه جمع.

٣٦ [هذا] آخر ذكر درجات المعاملات. فهذه اجوبة مختصرة عما سألتني أرجو أن تقف فيها على مرادك. ولكن لكل باب من هذه الابواب ولفظة من هذه الالفاظ شرح يطول ذكره. وبينالك ما تستدل به على ما وراءه بعد أن استعنت الله فيه. وبرئت من حولي وقوتي واستوففته ونعم الموفق ونعم الوكيل. والحمد لله حق حمده والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله اجمعين.

١٠ ص ٣٥٦: صفوة الصفوة، ج ٢ ص ٢٥٢-٢٥٥؛ تاريخ بغداد، ج ١ ص ٣٢٩-٣٣٢؛ الرسالة التفسيرية، ج ١ ص ١٨٥-١٨٦.  
٢. تهذيب الاسرار، ق ١٩٩ ب.

## اصطلاحات و تعبيرات (سمازدها راجع اسب به فففرات منن كتاب)

الاستقامة ٢٠، ٩، ٢	الآخرة ١٨، ٤
استفرار القلب ٢٣	الآداب ١٨، ١٧
استواء الحال ٧	الآف ٨
الاستيحاء ٣٢	الإباحت ١٩، ١٤
الأسرار ٢٠، ٢٩، نيز ← سر	الإباحت ١٩
اسماء الله ٢٢	الإباحت ٣٠، ١٧
إسهار الليل ٢٢	الإباحت ٤، ٥، ١٢، ١٣، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢١
الإسراف ١٢	الإباحت ٣١، ٣٢، ٣٥، نيز ← حال
الإسقاط ٧	الإباحت ٢٩
الاعتناء ١٨	الإباحت ٢٠، ٢٣، ٢٤
الاعتماد على الله ٧	الإباحت ٢٥
الإغلاء ٤	الإباحت ٢٣
الاعتذار ١٧	الإباحت المسانحة ١٨
الإغراض ٨	الإباحت ٨، ٢٩
الإختيار ٣، ١٥، ٢١، ٣١، نيز ← غير	الإباحت ١٦، نيز ← حلق
الإقتضائ ١١	الإباحت ٩، ١٧، ١٨، ٣٠
الأفعال ٤، ٥، ٨، ١٣، ٢٧	الإباحت الآداب
الإفلاس ١٣	الإباحت ٣، ١١؛ الإزاداب ٢٤
الإفناء ٢٣، ٢٤، ٣١	الإباحت المحفوظ ٢٣
الإفانه ١٧	الإباحت السكوني ٢٣
الأعداد ١٢، ١٥	الإباحت ١٠
الإكتساب ٢٩	الإباحت ٢٣، ٢٥، ٢٩
الإكوان ٢٢، ٣١	الإباحت الوجد ٢٠
الإلهام ١٢، ٤	الإباحت ١٩
الإمانه ٩	الإباحت ١٣
الإسر ١٦، ٢٩	الإباحت ١٨
الإمل ٤	الإباحت ٢٢
الإمن ٥	الإباحت ١٠

تجلى القلب ١٢	الامة ٢٥
تحسين العيوب ١٧	الإنبابة ٣، ٦
التحقيق ٢٣	الانبياء ٣٥
التدارك ٢	الانزعاج ٢٨
التداني ٢٨	الانس ١٤، ٣٢
التدبير ١٠، ١٢	الانفاس ٢٠
الترك ٣٠	الانفراد بالحق ٢٤
التسخي ١١	الانفة ١٣
التشرف ٢٤	انقطاع الانفاس ٢٠
التصحيح ٢٣	انكسار القلب ١٣
تصديق و عدالله ٧	الانوار ٢٠: نيز ← نور
تصفية الاحوال ٢١	اهل الاستقامة ٢٠
التصوف ١٦	اهل الصلاح ١٨
تضييع الفريضة ٣٣	اهل المعرفة ١٩
تطهير السر ٣، ٣٠	الأوبة ١٧
التظرف ١٧	الاقوات ٢، ٥، ٢٠، ٣٥: نيز ← وقت
التعطل ٥	الايجاد ٣٥
التعظيم ١٣، ٣٢	الايمان ٤، ٧، ٢٥
التغيير ١٩	البائن ٣٣
التفرد ٢٤	الباطن ٢٤
التفرس ٢٥: و ← فرائس	البُد ٦
التفرقة ٣٥	البداية ١٤
التفريد ٢٤	البذل ١١
التفكر ١٢	البر ١٨
التقرب ١٨	بعيد المأخذ ١٦
التقصير ١٢	البركات ١٨: نيز ← تبرك
التقوى ٤	بصر القلب ٣١
التقييد ١٩	البصيرة ٣١
التكبر ٤	البقاء ٣٤
التكلم ٣٥	التأدب ١٨
النلوين ١٩	التباعد ٥
التمييز ٢٦، ٣٣	التبرك ١٨
التناني ٢٨	تجديد الاخوة ١٨
التنزيه ٨	التجرد ٢٤
التنوير ٢٢	التجريد ٢٤

- التواجد ٢٠  
التواضع ٤  
التوبة ٢، ٣، ٦  
التوحيد ٣٥  
التوكل ٧  
التوهم ٩  
التهيج ٢٨  
النبات ٢  
الجفاء ٩  
الجمع ٣٥  
الجواد ١١  
الجود ١١  
لحاجات ١٠  
الحاضرين ٢٠  
الحال ٢، ٥، ٧، ١٥، ٢٠، ٣٣؛ نيز ← احوال  
الحب ١٢، ٢٨  
الحد ١٩  
الحدو ١٩  
الحرام ٦  
الحركة ٧، ٣١  
الحرمات ١٧  
الحرمة ٢٠  
الحسبان ٢٥  
الحسن ٣٤  
الحضرة ١٩، ٢٠  
الحضور ٢٣، ٣١  
الحظوظ ٣٤  
الحق ٣، ٤، ٩، ١٤، ٢١، ٢٤، ٢٥، ٢٩، ٣٤  
الحقائق ٢١  
الحقوق ١٧، ٢١  
الحقيقة ٤، ٥، ١٠، ٢١، ٢٢، ٣٣، ٣٤  
الحكم على الغيب ٢٥  
الحلال ٦  
الحوانج ١٨  
الحوادث ١٩
- الحياء ١٣  
الخائف ٥؛ نيز ← خوف  
الخبر ٢٣؛ نيز ← اخبار  
الخراب ٢  
خرق الشرع ٣٣  
الخطأ ٢٥  
الخطرات ٢٣  
الخفيات ٣١  
الخلو ١٠  
الخلوص ٩  
الخلق ١٦، ١٧، ٣٤؛ نيز ← اخلاق  
الخلق ٦، ٨  
الخمود ٧، ٣١  
الخواص ١٤  
الخوف، ٥؛ نيز ← خائف  
درجات الايمان ٢٥  
درجة التجريد ٢٤  
درجة اليقين ٢٣  
دوام التعظيم ٣٢  
الدنو ٣١  
الدنيا ٦، ١٠، ١٨، ٢٢  
الذبول ٣١  
الذلة ٣٢  
الذم ٣٣  
الراجي ٥؛ نيز ← الرجاء  
الراضى ١٥  
الرئاسة ٦  
الرب ٢٥  
الرتب ١٤  
الرجاء ٥، ٨  
الرجوع ٢، ٣، ٣١  
الرخص ٨  
الرد ٢٧  
الرسم ٢٠  
الرسوم ٢٦

الشیطان ٨	الرضا ٩، ١٠، ١٥، ٢٧
الصادق ٢٧	رعاية الحقوق ١٧
الصادر ١٦	الروح ١٣
الصبر ١٠، ١٦	الرؤية ٧، ٨، ٣١، ٣٤
الصحو ٣٣	الرياء ٨
الصدق ٤، ٢٠، ٢٧	الريب ٢٣
صدمات الموارد ٢٣	الزاهد ٦
الصدقية ٢٧	الزهد ٦٠
الصفار ٢٢	الزندقة ٣٢
الصفاء ١٦	الزيارة ١٨
الصفة ٢٠: الصفات ٢٦، ٣٤	السبق ١٤
صفات الله ٢٢	السخاء ١١
الصفح ٩	السخط ٩
الصفوة ١٦	السّر ٣، ٧، ٩، ١٥، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٦، ٣٠، ٣١
الصلاح ٣، ١٨، ٣٠	٣٤، ٣٥: نیز ← اسرار
الصوفى ١٦	السراء ٩
الضراء ٩	سرور القلب ١٥
ضياء القلب ٢٥	سطوات المحبة ٢٨
الطالب ٢٠	السعادة ١٤
الطاعات ٥، ١٣	السفراء ٣٥
البطاقة ٥	السكر ٣٣
الطبع ٢، ١٩، ٢٠	السكون ٧، ١٥، ٣٣
طرق الحقيقة ٣٣	سكون القلب ٧، ٣٢
طرق الفقر ١٠	سلطان الحق ٣٤
الطلب ٢٤	السماع ١٩
الظاهر ٣، ٢٢، ٢٤، ٣٠، ٣٤	السنة ٢٩
ظاهر السرعة ٢٩	سوء الظن ٩
ظرف: تظرف ١٦	الشبهات ٤، ٦
الظن ٩، ٢٥: الظنون ١٣	الشرع ٢٠، ٢٨، ٢٩، ٣٣
العارفين ١٤، ٢١، ٢٢	الشريعة ٩
العبد ٢، ٣، ٥، ٦، ١٢، ١٣، ٢٣، ٢٢، ٣٣، ٣٤:	الشرف ٧
العباد ١٤، ٢٢	الشك ٢٣
العتب ٣٠	الشكر ٨، ١٢
العثرات ٩، ١٧	الشكوى ٢٣
العدم ٧	الشوق ٣، ١٤، ٢٨



الفضل ١١	العذر ← الاعذار
الفضيلة ٦	العرف ٢٢
الفعل ٨؛ و ← الافعال	عروض الدنيا ١٠
الفقر ١٠	العفة ٢٦
الفناء ٢٤، ٣٤	العقل ١٣
القبائح ٩	العقيدة ٩
القبول ٢٧	العلائية ٢٤
القدر ← الاقدار	العلم ٢، ١٣، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٣٥
القدرة ٢٢	العلم بالله ٢٢
القرب ١٨	علم اليقين ٢٩
القربة ٢٨	علو الحال ٢٠
قريب المنظر ١٦	ال عمران ٢
القرين ٢٤	العمل ٥
القصد ٢٤	العناية ١٢
قصر الامل ٦	العوام ١٩
القصور ١٣	العوض ← الاعواض
القضاء ١٥	الغائب ٢٨
قضاء الحقوق ١٨	الغبي ١٦
القنوط ٥	الغلبة ٢٠، ٣٤؛ الغلبات ٢٨
القلب ٧، ١٠، ١٢، ١٣، ٢١، ٢٣، ٢٥، ٢٨؛	غلبة الوقت ٢٠
القلوب ٢٢؛	الغنى الازلي ١٠
قلب رحيب ١٥	الغيب ٢٣، ٢٥، ٢٩
قلة الحركة ٣١	الغيبه ٢٨، ٣١، ٣٢
القهر ٢٠	الغيوب ١٢
الكائن ٢٤	الغيوبه ٢٠، ٢٨
الكتمان ٢٦	الغير ٢٣؛ و ← الاغيار
الكرامات ٢٣	الفانية ٣
كرم العهد ٩، ١٨	فاني الصفات ٢٦
الكسف ١٢، ٢٣، ٢٩، ٣١	الفترة ٥، ٢٢
اللسان ٣٥	الفراسه ٢٥
لقاء المسايخ ١٨	الفرح ٨
المتأدب ١٨	الفرد ٢٤
المأخذ، بعيد ١٦	الفردانية ٢٤
المتابعة ٢٩؛ متابعة النبي ٢٧	الفرق ٣٥
المتحقق ٢١	الفريضة ٦، ١٨، ٣٣

المتقى ٤	المشية ٢٢
المتمكن ٢٠	مضمون الله ٧
المجاهدة ٣٣	مطالعة الحق ٢٩
مجرد الظاهر والباطن ٢٤	مطالعة الغيبة ٣١
المجيب ٣٥	المطلوب ٢٠
المحب ٢٦	المعانية ٣٠
المحبة ١١، ١٤، ٢٦، ٢٨	المعارضة ٢٣
المحوب ٢٦، ٢٨، ٣٢	المعاشرة ٢٧
المحدث ٣٢	المعاملة ٢٩: المعاملات ٣١
المحظور ٣٣: المحظورات ٢	المعاينة ٩، ٢٣
المحفوظ ٢٠، ٢٧، ٣٣	المعرفة ١٢، ١٣، ١٤، ١٩، ٢٢
المحققين ٢١	المعروف ٢٢
المحمود ٢٧: حال محمود ٢	المعلول ٣٣
المحن ١٥	المعلوم ١٠
محول الاحوال ٣٤	المفبيات ٢٥
المخاطبة ٣٥	المفروع ١٠
المخالطة ٢٧	مقام: - الايمان ٤: - التفريد ٢٤: - الرجال ٢٧: -
المخالفة ٣٠: المخالفات ٢، ٥، ١٣	الصدق ٢١: - المعرفة ١٤: - المستائقين ٢١: -
المداراة ١٧	اليقين ٢٣: مقامات الوصول ٤
المدبر ١٠	المقدور ٧
المذمة ٢٧	المقضى ١٥
المراد ٣٠: المرادات ٣٠:	المكاشفة ٢٣: - الغيب ٢٩:
مراد الله ٣٤	المكاشفات ١٢
مرجع العارفين ٢١	المكت ٣
المريدين ١٩	المحكم ٤
مساعدة الامر ٢٩	المكفى ١٠
المسبب ١٠	المكلم ٣٥
المستحق ١١	المكوّن ١٠، ٢٤
مستراح الواصلين ٢١	الملاحظة ٢٢، ٢٣: الملاحظات ٢١
المستغرق ٢٠، ٣١	الملازمة ٢٢، ٢٢
مستغرق الذات ٢٤	الممارسة ١٧
مستقيم الظاهر والباطن ١٥	منازل القرب ٣١
المشاهدة ١٠، ٢٠، ٢٢، ٢٣، ٢٥، ٢٩، ٣١	منن الله ١٢
المشايع ١٨، ١٩	المواصلة ٣
المشتاقين ٢١	الموافقة ٩، ٣٠: الموافقات ٣٣

الوجود ٧، ٢٠	المورد ٢٣: الموارد ٢٣
الودّ ٩	المؤمنين ٢٥
الورع ٨	الموهبة ٢٢، ٢٩
الوسوسة ٤، ١٢: الوسوس ٨، ١٣	النوم ٢
الوصل ١٤: الايصال ١٤	النسيان ١٧
الوصلة ٢١	النصيحة ٣٠
الوصول ٢١	النعيم ١٢، ١٥
وعدالله ٧	النفس ٢٠، ٢٥
الوفاء ٩	نفاذالمسبة ٢٢
الوقت ٢٠، ٣٣، ٣٥: و ← الاوقات	النور ٢٥: و ← انوار
الوقوف ٣، ٤، ٩	النهى ١٦
الوله ٢١	النواجب ١٣
الهمّ ٣٥	النواجد ٢٠
الهمم ٢٤	النوارد ١٥، ١٦، ١٩، ٢٠، ٢٦، ٣٣:
الهيئة ٢٠	النواردات ١٩
اليقين ٢٣، ٣٥	النواصلون / النواصلين ١٩، ٢١